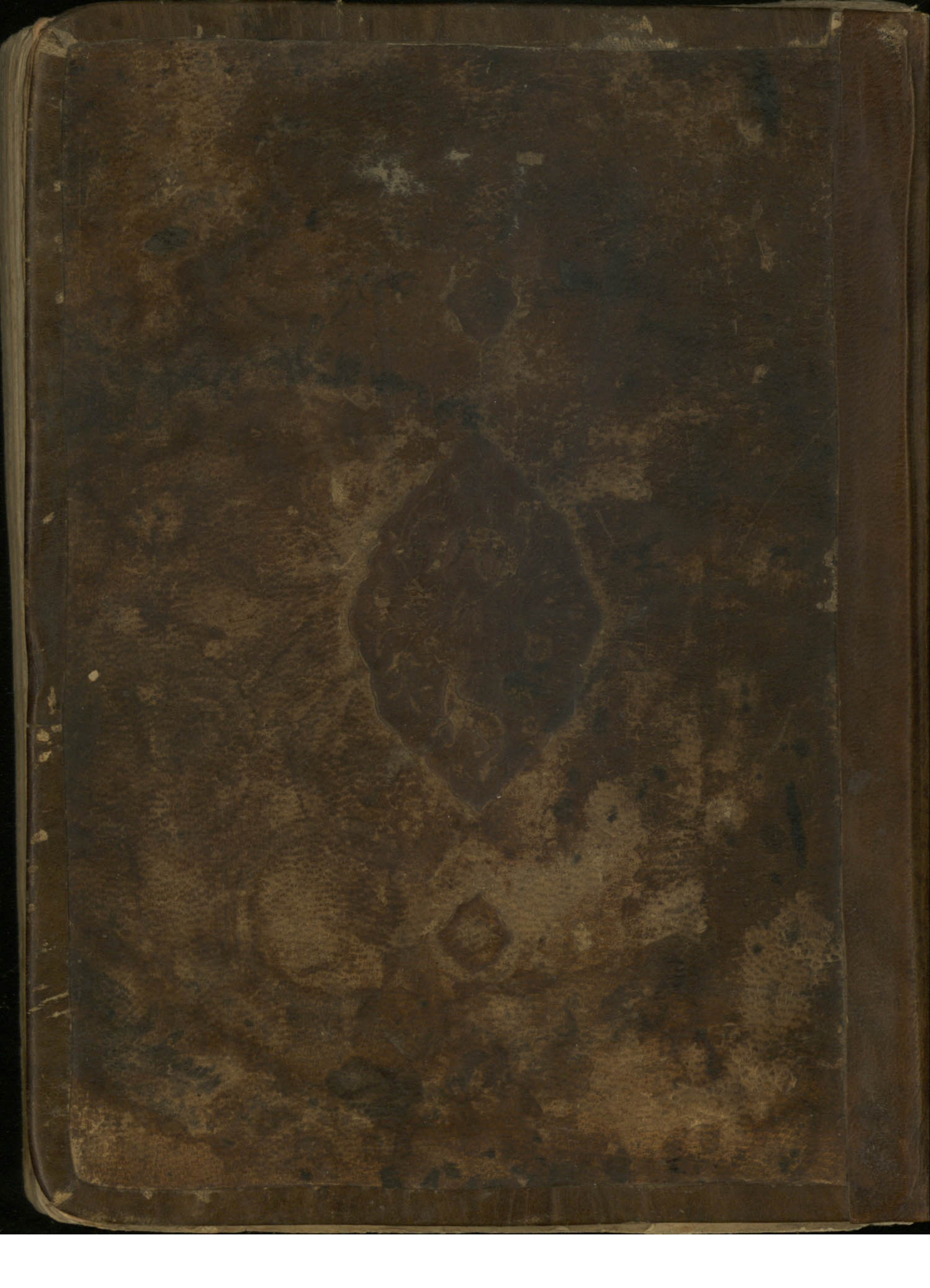



کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
کتاب طب فارسی
مؤلف
موضوع
شماره ثبت کتاب
۳۵۵۵۸
بازدید شد
۱۳۸۲
۶۱۵۶



آن صاحبقران که خاک درگاه او شفای انواع حوادث و منبع اسباب کامرانی و دافع علامات
بی طالعی و منبع طرق اقبال و جامع متفرقات جلالت نتوانست ساخت امیدوار
که بعین عنایتش ملحوظ گشته بر ارباب بصیرت و ارباب حکمت مبارک باشد والله الموفق
والمعین بدانکه این کتاب مشتمل بر دو مقالتست اول در ادویه مفرده و اسامی
آن بلغت هر طایفه و ابدال و اصلاح و منفعت و مضرت آن و مقاله دوم در مرکبات مستعمل
و این کتاب را اختیار بدیعی نام نهاد فصل بباید دانست که ادویه یا نباتی یا حیوانی
یا معدنی بود اما نباتی مستعمل از وی بزر بود یا اوراق یا قضبان یا ازهار یا عصاره
یا اثمار یا صموغ یا لحا یا چنان بود که جمله وی مستعمل بود اگر مستعمل از نبات اوراق بود همچو ساذج
و مازریون و تانبول و امثال آن واجب آن بود که وقتی گیرند که در حجم خود تمام شده باشد
و بلغات خود رسیده بود پیش از تغیر لون و اگر بزر بود مانند انیسون و کرویا و کمون
و امثال آن باید که وقتی گیرند که در نضج مستحکم شده باشد و فقاحیه مائیه از وی منتشر شده
باشد و اگر اصول بود مانند عاقرقرحا و جنطیانا و بهمان و امثال آن وقتی گیرند که اوراق
افتادن گیرد و اگر ازهار بود همچون بنفشه و نرگس و اقحوان و امثال آن بعد از تفتح
تمام پیش از تبدیل گیرند و اگر قضبان بود همچون زرنب و اسطوخودوس و حاشا و امثال آن
بعد از ادراک تمام پیش از ذبول باید گرفت و اگر ثمار بود مانند قاقله و قرنفل و بلادر و امثال
آن بعد از ادراک تمام پیش از استعداد سقوط باید گرفت و اگر جمله وی مستعمل بود همچون
اذخر و قنطوریون و قیصوم و امثال آن پیش از تبدیل و بعد از ادراک تخم گیرند اگر تخم آور
بود و هر دارویه را که در اصول تشنج و در قضبان ذبول کمتر بود و در بزر و ... در
فواکه اکتناز ... بیشتر بود بهتر و نیکوتر بود و گرفتن ادویه نباتی در هوای صافی ...

ازانکه

از انکه در هوای متعفن یا نزدیک بهوای تر و بری از نباتات قوی تر از بستانی بود و نباتات جبلی
اقوی بود از بری و هر کدام از نباتات که در لون اشبع بود و بطعم اظهر و رایحه وی اذکی بود در
باب خود اقوی بود و اگر قوت خشخاش بعد از دو سال ... ضعیف شود اما قوت
گرفتن صموغ همچون بارزد و اشق و جاوشیر و حلتیت و مانند آن بعد از انعقاد و پیش از غایت
جفاف گیرند و بیشتر صموغ را قوت بعد از سال ضعیف شود و خاصه فرفیون اما گرفتن لحا همچون
شیطرج و ماهیزهره و سلیخه و امثال آن وقت رسیدن شجره وی پیش از نقصان گیرند و گرفتن
عصارات مثل اقاقیا و افیون و حضض و مانند آن بعد از رسیدن نبات وی گیرند اما گرفتن ادویه
بود از هر طبقه مدت بقای وی بیشتر بود اما وقتی که یکی از این تازه و قوی نیابد اولی آن بود
که ضعیف همین نوع را بجای وی خرج کنند و اگر نیابند آنگاه ویرا بدل کنند اما حیوانات
قرون و مرارات و اکباد واجب آن بود که از حیوانات جوان گیرند و در زمان ربیع
واصح المزاج و از رسیده تر و آنچه از وی گیرند بعد از کشتن گیرند و حیوانات میته استعمال
نکنند و از ایشان ادویه نگیرند اما معدنیات مانند قلقند و قلقطار و زاج و امثال
آن اولی آن بود که از معادن معروف گیرند و آن اختیار کنند که جوهر آن پاک باشد و در
لون تفاوت نباشد و بر همان طعم مخصوص بود اما نگاه داشتن قوای ادویه بپنج
وجه بود اول جمع آوردن اجزای آن دارو و کوفتن و قرص ساختن و در سایه خشک
کردن همچون دارچینی دوم خلط آن دارو با چیزی که حافظ وی بود که خاصیت همچون خلط کافور
با ... یا فلفل با جو و خلط فرفیون با سکت یا با قلا یا پوست بادام تر و خلط فلفل سفید
با باقلا و امثال آن بسبب قوت اجزا سیم ظرف چنانکه بعضی ادویه را واجب بود که در ظرفی
کنند که سر آن تنگ بود و سر آن بموم استوار کنند تا قوت آن بتأثیر هوا تحلیل نیابد مانند

باسمه جل شانه
استكتبه وحصله الظاهر الصوري بملكة دفي الحقيقة ونفس الامر الملك لله مالك الملك والوجود وما في يده السيد وما ملكه اقل العباد عديم الرشاد والسداد قليل بل فقيد البضاعة كثير الاضاعة عبد بن محمد المبين والشين الجامل المفقود ابن حسين الشهير بالطريحي في شهر جمادى الاول سنة ١٣٢٠
وادخرته مع ساير ما اقتنيت من الكتب لولدي ... النوفيق ولا حول ولا قوة الا بالله عليه توكلت واليه انيب

رب اهدنا صراطك المستقيم

امداد حمد بی عد و اعداد سپاس بی قیاس مبدعی را که آثار ابداع او بر هر ورقی از اوراق و شجری از اشجار سمت وضوح یافته است و بر هر ثمری از اثمار و زهری از ازهار انوار ایجاد او تافته **نظم** برگ درختان سبز در نظر هوشیار * هر ورقی دفتریست معرفت کردگار لبهای رنگین گلان او نسیم نبات از دریچه وجود دل شکر خنده نشو و نمای گشاید و بی حکم فرمان روای او سلطان صرصر صردی برگ گلی از هیچ نهال نمی رباید تا سحاب قدرتش آبیاری بستان روزگار نکرد نقش تصویر نگارخانه آفرینش بر صفحات اوراق ظاهر نگشت و تا کوه حکمتش گلگونه الوان بر چهره نباتات و حیوانات نکشید نو عروس اشکال و الوان منصه ظهور جلوه ننمود **شعر** ففی کل شیء له آیة * تدل علی انه واحد * و درود فراوان و صلوات بی پایان حضرت خواجه را که غرض از تکوین موجودات وجود مبارک او بود و موجب خلق آفرینش طفیل وجود او علیه من الصلوات افضلها و من التحیات اکملها **شعر** یا ایها الراجون منه شفاعة * صلوا علیه وسلموا تسلیما **اما بعد** بر رای ارباب حکمت و اصحاب فطنت پوشیده نماند که هیچ چیز از انواع مخلوقات و اصناف موجودات از حکمت ربانی خالی نباشد و هر چیز را خاصیتی منفعتی وجودی هست معرفتی مزاجی

هست و هر چند معرفت ادویه تماما بغیر از خالق بی چون ظاهر نگشته و خود در گنجینه اختراع و ابداع خالق که راه نتواند یافت اما بعضی که گاهی مزاج و خاصیت و منفعت و مضرت آن روی از تتق خفا و حجاب استتار نموده بالهام تعالی او با علامه لعدس بوده و بعضی بسی از علما معرفت ادویه بحسب تجربه بخود کرده اند و بعضی از یکدیگر جدا نهاده اند و چون بنده کمترین علی بن الحسین الانصاری المشتهر بحاجی زین الدین العطار در بین قسم حسب المقدور والامکان شروعی نموده میخواست تا قول اصح و تجربه آنچه باز نماید تا جماعتی که مایه اشتیاق این علم داشته باشند بزلال معرفت این کتاب تسکین آتش نزاع و التباع کنند و تیر مدتی مدید دست تا مجموع همت مصروف و عنان همت معطوف آن بود که بوسیلتی خویشتن را از بیت بداختری بر حد شهرستان مشتری طالعی رساند و دیده بخت گران خواب خود را از نوبت الغافلین بیدار گرداند و این معنی الی آنکه تشبث بذیل اشفاق و مرحمت و توسل باستان الطاف و موهبت صاحبقرانی کنند که خاک درگاه او کیمیای بس هنر و هوای بارگاه او حیات بخش هر صاحب هنری تواند بود و چندانچه عقل دوربین و فهم و اندیش در عرصه امکان و فضای دوران دوران کرد و بغیر از آستان آسمان رفعت و حضرت جنت حضرت بلقیس زمین و زمان ملکه تخت نشین سلطان نشان سلطان خواتین جهان **نظم**
آنکه در رده جلالش وهم را نابوده دست * وانکه بر بستر عفافش باد را نابوده راه
با وجود دور باش عفت او آفتاب * کی تواند کرد اندر سایه چترش نگاه
زهره زهرای دولت اختر برج شرف * شمسه گردون عفت سایه لطف اله
عصمة الدنیا والدین بدیع الجمال خلد الله ایام سلطنتها و ابد آثار سعدها تابدیت بنیاد رود و قانون سعادت کلی خویش و ذخیره اغراض و دولت خود بجز از نظر کیمیا خاصیت

آلو بالو

متواتر البته برص بکلی زایل شود و اگر تنها کوفته و بیخته در بینی زن دمند فی الحال بچه بیندازد
آذریغیس بزبان اهل دمشق و مصر عود ریخ خوانند و آن قشر اصل انبرباریس است و بپارسی پوست بیخ زرشک خوانند و طبیعت آن گرم است در درجه اول و خشک است در دوم منفعت وی آنست که چون بجوشانند و بدان مضمضه کنند قلاع زایل کند در هر دهن که باشد و بغایت مجربست و اگر بکوبانند در گلاب و در چشم چکانند رطوبتی که باشد خشک گرداند و سودمند بود جهت بقیت رمدی که مزمن شده باشد و اگر پیش از درد چشم استعمال کنند صحت چشم نگاه دارد و اگر بطبیخ آن احتقان کنند نافع بود جهت ریش روده و اگر بشراب یا سرکه بجوشانند و بیاشامند بغایت نافع بود جهت درد جگر و ورم آن نرم کند و صاحب جامع گوید اطبا مصر در داروهای چشم بدل مامیران چینی و مامیران مکی آذریغیس میکنند **آبار** آنکه موقست بپارسی سرب سوخته گویند صنعت آن است که تابه آهنین و اسرب بر روی تابه نهند و قدری گوگرد بران اندازند و در کوره نهند و کاسه گواری سوراخی در بن آن کنند و بر سر آن نهند و بدمند تا آنزمان که سوخته گردد و بردارد و استعمال کند و طبیعت آن سرد بود در دوم و منفعت وی آنست که چون معقول کنند نشف ریشهای چشم بکند و داحا و سودمند بود جهت ریشهای مفاصل و ذکر و حشفه چون بران موضع ذرور کنند و همچنین بواسیر و سرطان و ریشهای زشت را نافع بود و بدل آن اثمد است **ابق** اکثر یابه زیبق خوانند و بزبان ایشان زیبق جبلی نام دارد و در زرانکبه شود اسمها و طبیعت و منفعت آن **آبکون** لباب القمح است و لباب القوم و لباب البر تیز گویند و آن لباب الحنطه است بعربی نشا گویند و بپارسی نشاسته گویند و در روغن گفته شود **ابقر** نقره است و گفته شود **ابوملسا** الجوبیات

دخس الحمار

دخس الحمار و عاقر سما و شجرة الدم و رجل الحمامة و حمیرا و فیلوپس و شقاد و کحلا و المیا گویند انقلیا و بسریانی حالوما و بلفظی دیگر بالقس و کاهوخر نیز خوانند و این جمله اسم شجار است بپارسی شنکار گویند و هو چوه نیز گویند و بهترین آن بود که ورق آن سیاه رنگ و بیخ آن سطبر بود و ورق آن بسیار بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در اول درجه دوم منفعت وی آنست که چون با سرکه بر بهق طلا کنند زایل کند و سپرز را نافع بود و جگر را پاک کند و چون برکه بود خواه خوردن و خواه ضماد کردن و بر نقرس ضماد کردن نافع بود و چون با موم بر خنازیر نهند تحلیل یابد و ریشها را نافع بود و مرهم وی سوختگی را نافع بود و شقاق مقعد را و چون ورق آن بریان کنند و با شراب بیاشامند شکم ببندد و چون بجای گزندگان اندازند تدبیر ند و بیخ آن چون زن بخویشتن برگیرد بچه بیندازد و ورم صلب که در رحم بود تحلیل دهد بخور و برگرفتن و در آب آن نشستن حیض براند و مقدار مستعمل از وی دو درم بود و بسیار مستعمل کردن صداع آورد و مصلح وی نفث بود یا کدو **ابریسم** نیکوترین آن بود که پاک بود و نیکو و طبیعت وی معتدل بود در گرمی و سردی و گویند گرم و خشک بود در اول و خوزی گوید گرم و تر بود در اول بلغم و سودا پاک کند و بدن را فربه کند و قوت بدن بهر وطن برد و ذهن تیز کند و روشنایی چشم بیفزاید و چون در معاجین کبار کنند که شیرینی آن عسل بود مجامعت را زیادت کند و نعوظ آورد و منی بیفزاید و در معاجین بعد از آنکه سوخته باشد مستعمل کنند یا مقرض و صنعت سوختن وی مانند سوختن صوف بود و در ضمادها گفته شود و اگر جیده بود لطیف تر بود از بهر آنکه قوت وی زیادت بود و چون سوخته باشد مفرحی تمام بود و جهت تقویت دل بغایت نیکو بود و خفقان را سود دهد و مقدار شربتی

یعنی سوخته باشند یا بمقراض بخیده

مسک و کافور و عنبر و مشک اولی آن بود که در ظرفی از عنبر اسرابی کنند و اگر یافت نشود
آبگینه و کافور در ظرفی آبگینه کنند و اگر یافت نشود در دبه کنند و بعضی در کوزه کنند
و سرکوزه محکم دارند مانند بزور و او راق و بعضی در انبانه کنند مانند خربقین و لسبد
و کهربا و امثال آن و بعضی را کیسه کرباس کافی بود مانند اقاقیا و پوش و عصارات
مهیا و رم آنکه جایگاه آن چنانکه خازن ادویه در موضعی بود معتدل در حرارت و برودت
و خالی از رطوبت و در موضعی که نیک گشاده بود و ممر ریاح و دخان بود ننهند بخشم
نهادن ادویه لازم بود که هر یکی را بجای خود یعنی نگاه دارد تا ادویه حاده مانند سقمونیا
و افیون و ادویه که اقوی بود مانند حلتیت و سکبینج و امثال آن در مجاورت ادویه
که استعداد قبول آن روایح داشته باشد و بسبب آن جار قوت وی ساقط کردد مانند
بنفشه و نیلوفر و امثال آن ننهند چون این معنی مقرر شد که ادویه ازین سه قسم بیرون
نیست و هر چه ازین اقسام بیرون نیست البته از ادویه نیست و قول کلی که دوا از غیر
تمیز کنند باید دانست اکنون بدانکه آنچه ماکول و مشروب است آدمیت از پنج قسم
بیرون نیست یا غذای مطلق یا دوای مطلق یا غذیه دوایی یا ادویه غذایی
باشد و آنچه خورده شود یا سهل الاستحاله بود و قوت بدن دایما بر وی غالب بود
و آنرا بدل ما یتحلل سازد آن غذای مطلق بود همچون نان و گوشت یا حیوان بود که اول
بدن وی را تغیر کند باز وی بدن را این را دوای مطلق گویند مانند زنجبیل و قرنفل و
سنبل و امثال آن یا حیوان بود که اول وی در بدن تاثیر کند تا بشرط آنکه باز بدن در
وی اثر کند و آنرا بدل ما یتحلل سازد و این را غذای دوایی گویند همچو سرکه و کشنیز
و کاهو و امثال آن و اگر قوت دوایی غالب بود آنرا دوای غذایی گویند مانند

کمون

کمون و نانخواه و کرویا و امثال آن یا حیوان بود که قوت وی ثابت بود و دوایا کیفیت
وی بر بدن غالب بود و مفسد بدن باشد آنرا سم خوانند مانند بیش و شوکران
و امثال آن والله اعلم چون کلیات معلوم شد روی بمفردات آریم تا بیان هر یک چنانکه
التزام کرده ایم کرده شود والله اعلم

باب الالف

آطریلال نباتیست که تخم وی مستعمل است و مانند تخم کرفس بود به بزرگی و بلون کبود
بود و بشکل زیره بود و بغایت تلخ بود و آنچه سبز بود قدری از آن بزرگتر بود و آن اطریلال
غیر مصری بپارسی تخم خلال خلیل خوانند و آنچه کبود رنگ بود مصری بود و حشیش وی را
رجل الطیر و رجل الغراب خوانند و جزر الشیطان نیز گویند و گفته شود و طبیعت اطریلال
گرم و خشک است در آخر درجه دوم و در مداوات بهق و برص بغایت سودمند بود و
بعضی تنها مستعمل کنند و بعضی یکدرم از آن با دانگی عاقرقرحا بسایند و بعسل سرشند و فرد
برند و یکساعت یا دو ساعت در آفتاب بنشینند چندانکه عرق کنند و گاه باشد
که همان زمان آبله برآید و آب زرد بسیار از آن روانه شود و بقدرت حق تعالی جل و علا
آن موضع بازلون اندام گیرد خاصه که این زحمت در موضع گوشتمند بود در زود تر
و آسانتر زایل گردد و این مجربست و بکرات امتحان کرده اما بشرط آنکه اول تنقیه بدن
کرده باشند بعد از این دوا استعمال کنند و باید که در تابستان بود و در وقتی که آفتاب
در غایت گرمی بود و بعضی گویند که یک جزو ورق سداب و یک جزو پوست مار و یک
جزو نیم اطریلال مجموع کوفته و بیخته پنج روز هر روز سه درم با شراب انگوری بیاشامند
از برص شفا یابند خاصه که در آفتاب هر روز بنشینند چندانکه عرق بکند و اگر بیاید
تنها و بعسل کف گرفته سرشته و هر روز دو مثقال با آب گرم بیاشامد پانزده روز

یکدرم بود و چون بعد از سوختن بشویند جهت ریشهای چشم را نافع بود و پوشیدن وی سخن
نبود مانند پنبه بلکه معتدل بود و گویند پوشیدن وی شپش پیدا کند و معده را بد بود خصوص
خشک وی و مصلح وی رب ریواج و اترج بود **اتبل** جوز الاثل گویند و ثمرة الطرفا خوانند
و برس غنجه نیز گویند و آن ثمر سرو کوهیست بپارسی تخم دهل خوانند و طبیعت آن گرم
و خشک است در دوم و جالینوس گوید در سیوم و بهترین آن سیاه رنگ فربه بود و بهترین
ورق آن سبز رنگ بود و منفعت وی آنست که اگر با روغن کنجد بجوشانند و در ظرفی
آهنین کنند تا سیاه شود و در گوش چکانند کری زایل کند و چون بکوبند و بر زنند
و بر آکلة افشانند نافع بود و اگر سه درم سفوف سازند گرها مجموع بکشد و اگر
بیاشامند یا بعسل سرشند سه درم و لعق کنند حیض براند و بچه زنده بکشد و بچه
مرده بیرون آورد و اگر ثمره اثیل ده درم سحق کنند و پنج درم روغن گاو و پنج درم
عسل با هم سرشند و لعق کنند ربو را نافع بود و اگر سحق کنند و با سرکه بر داء الثعلب
طلا کنند زایل کند و اگر زن بخویشتن برگیرد یا بخور کند بچه بیندازد و وی مضر بود بجگر
و مصلح آن عود الوج بود یا خولنجان یا حماما و بدل آن جوز السرو است و دارچینی
ساوی و گویند بدل آن یک وزن و نیم آن دارچینی است و گویند بدل آن بوزن آن
سلیخه است و بوزن آن جوز السرو است **آبنوس** درختیست سیاه و ملمع و

ابنوس نیز گویند

درخت آن بدرخت عناب ماند و هر دو نوع چون در آب اندازند فرو رود و بهترین آن
سیاه است املس و طبیعت آن گرم و خشک است در درجه دوم و چون حل کنند با آب
و کحل سازند سپیدی چشم و شبکوری ببرد و نافع بود جهت سوختگی آتش و اگر در دیگ
گواری بسوزانند تا چون تخم شود و بشویند چنانکه آثار بغایت نافع بود جهت

در چشم

در چشم که از بیوست بود و جهت خارش چشم و نشاره آن موی برویاند و اگر بپاشند
سنگ گرده و مثانه بریزاند و اگر نشاره آن سحق کنند بغایت مفید است و بر ریشهای رشت
افشانند البته خشک گرداند و مولف کتاب گوید در خشک شدن ریشها که از زخم کارد و شمشیر
بکار بردیم بهتر از نشاره وی نبود و گویند بدل وی چوب کنارست و مصلح آن صمغ عربی
یا شاهسفرم بود و وی سنگ بریزاند و بادها که در شکم بود تحلیل دهد **ابرکاکیا** و ابر
کاکیاب نیز گویند و شیرازی ~~کرتنیه~~ و آن نسج العنکبوت بپارسی کره گویند و شیرازی کرتنیه
منفعت وی آنست که چون بر جراحت نهند خون باز دارد و نگذارد که آن جراحت ورم
کند و چون سرکه بدان چکانند و بر دمل نهند در ابتدا آن دمل کنده تا خشک گردد نافع بود
و نگذارد که دمل بزرگ شود و باز گرداند و اگر نقره بدان بمالند جلا دهد تمام و اگر کرتنیه
که در تابستان بود و کثیف و سپید بود در پوست بندند و در بازوی کسی که او را تب
ربع بود ببندند زایل شود **ابرون و ابرار القط** حی العالمست و گفته شود و معنی آن الی الابد
یعنی همیشه زنده و برگ وی همیشه زنده بود و نریزد و در جا گفته شود **ابل** قاقله صغار
چون از غلاف بیرون کنند لای خوانند و غلاف او مثلث باشد و آن دو نوعست یکنوع
بمقدار جوز بوا بود و مثلث شکل و مانند و یکنوع مانند استخوان بلیله کرد شکل بود و پوستی
رقیق داشته باشد و هر دو نوع قاقله گو حلبت و هیل بوا و هال بوا و هال و هیل و خیر بوا
و شوشمیر نیز خوانند و طبیعت آن گرم و خشک است در اول درجه سیوم و بهترین وی آن بود که
بوی بغایت تیز داشته باشد و منفعت وی در قوت مانند قرنفل بود جهت معده سرد
و جگر سرد نافع بود و قی باز دارد و گویند لطیفتر از قاقله بزرگست **ابت** تخم اترجست
بپارسی بهی بالنگ و گوشت ترنج خوانند و بهترین آن گوشت بالنگ و بهی است که از آن

با تو خوانند و کرم سیریان آنرا مرکب خوانند و طبیعت آن کرم و ترست در درجه اول و مهیان خورد دیر هضم شود و معده را زیان دارد و قولنج آورد و اولی آن بود که مربا کنند **ابوملیس** بپارسی گل خیری گویند و آن انواعست و در خا گفته شود **امعل** بجنیت کرد شکل شلغم بطعم تنک تیز و برک او با سپیت ماند و بر کنار دریا روید و در شهرهای دیگر درختها روید آنچه در خشک روید هر که برک آن بخورد در حال کشنده است و برک آنکه در خشک روید نه بر شکل سلیتست و طبیعت آن کرم و خشکست درسیم **ابن عرس** بپارسی راسو خوانند اگر اندرون وی بکشیر بیاکنند و خشک کنند سودمند بود جهت گزندگی جانوران از زهردارو و اگر نمکسود کنند و خشک کنند دو مثقال از آن دفع ضرر با دسموم بکند و اگر دماغ وی یا گوشت وی با سرکه بخورند صرع را سودمند بود و اگر گوشت وی ضماد کنند مفاصل را نافع بود و اگر خشک کنند و با شراب بیاشامند زهرها را نافع بود و اگر بسوزانند در دیگی سپین و خاکسترش با سرکه بر نقرس طلا کنند سودمند بود و اگر خون وی بر خنازیر مالند نافع بود و اگر چشم وی خشک کنند و مصروع را دهند سودمند بود و بعضی گویند اگر کعب وی بیرون آورند آن زمان که زنده بود و بر زن بندند آبستن نشود و رازی گوید اگر در طعامی زهر باشد و ابن عرس به بیند فریاد کند و موی بیای وی راست بایستد **ابراهیمیه** آشیست مانند زیره باج اما عوض سرکه آب غوره کنند یا سرکه مصعد و قند زیادت باشد و چو گیماء آن با قدری عود در کرباس بندند و در دیگ اندازند و قند و بادام بگلاب حل کنند و دران ریزند و طبیعت آن معتدل باشد و خاصیت مانند زیره باج بود و موافق معده و جگر باشد و مفرح و مقوی قلب بود **اناگل** خرماء است و شیره وی جهت سلول بغایت نافع بود و در باب لام گفته شود **اترج** بپارسی ترنج خوانند

پوست زرد آن کرم و خشکست در دوم و گوشت وی کرم و تر بود در اول و گویند در دوم و تخم آن کرمست و در وی اندک رطوبتی بود و ترشی آن سرد و خشکست در دوم منفعت وی آنست که کلف زایل کند چون طلا کنند و خفقان که از حرارت بود خوردن وی سود بود و صفرا بشکند و اشتها طعام آورد و مالیخولیا که از صفرا سوخته بود نافع بود و قوة دل بدهد و دفع خمار بکند و در وی تریاقیت هست و نافع بود جهت گزیدگی مار و جراره و گزندگان موذی و جهت یرقان نافع بود اما سینه و عصب را زیان دارد و مصلح آن شراب خشخاش بود و بدل آن آب لیمو و بو بیدن آن دفع عفونت هوا و وبا کند اما دماغ گرم را زیان دارد و مصلح آن بنفشه است و قشر زرد آن از ادویه قلبی است و مفرح و تریاقیت در وی هست و بوی دهان خوش کند چون در دهان نگاه دارند و بر برص طلا کردن نافع بود و اگر در طعام کنند قوت هضم بدهد و عصاره وی نافع بود جهت گزندگی افعی و اگر بجای آن ضماد کنند همین عمل کند و اگر در خم اندازند زود دست کند اما گوشت وی بطی الهضم بود و معده را بد بود و قولنج آورد و چون بعسل مربا کنند سالم بود اما دانه وی نافع بود جهت گزندگی عقرب چون دو مثقال مقشر کنند و با آب نیم گرم بیاشامند یا شراب کهنه و اگر بکوبند و بران موضع طلا کنند نافع بود و زهرها را تحلیل کند و اگر در میان جامها کنند نریزد و جامها را نگاه دارد از خوردن خوره و غیره و در سقوریدوس گوید دانه وی جز باد و طرد فلفل سفید سحق کنند و زن بیاشامد در حال بچه بیندازد و بخور کردن وی بوی آنرا سود دهد اما قوت ورق آن مجفف بود و محلل بود و طعام را هضم کند و تسخین معده بود و سدده بلغمی بگشاید و مسکن نفخ بود و مقوی معده و احشا و منفعت وی بر تکسیر نفخ است اما ورق و قفاح وی لطیفتر از قشر است **اثرار** انبرباریس است و اثرار تیز

خوانند و امیرباریس تر گویند و آن درنگ است بپارسی زرشک خوانند و زارج گویند و گفته شود **اثمد** کحل صفاهانیست بپارسی سنگ سپاهانی خوانند و آن معدنی بود و بهترین آن بود که شفاف و بی سنگ بود آنرا بر دعن کاو چرب کنند و بسوزانند تا اندک لعلی شود که بران باشد بسوزد و بس بسایند و بکار برند و طبیعت آن سردست در اول و خشکست در دوم منفعت وی آنست که اگر در چشم کشند آب رفتن از چشم باز دارد و صحت چشم نگاه دارد و گوشت زیادت بخورد و اگر با پیه بر سوختگی آتش طلا کنند نافع بود و اگر همچنان سوده بر جراحت تازه بپاشند بغایت نافع بود اما چون بنک شود اثر سیاهی بماند و همچنین ریش قضیب و اعضا که مزاج وی گرم میل بخشک داشته باشد و قولوس گوید چون با اقلیمیا و عسل کنند ... رقیق در چشم کشند صداع را زایل کند باید که در جانب مصدع کشد و اگر زن بخویشتن برگیرد خون حیض باز دارد و اگر در بینی دمد خونی که از غشای دماغ آید باز دارد و بدل وی آبار ست و وی مضر بود بشش و مصلح وی شکر و کتیرا بود **اثمار** اثرا است و گفته شد **اثمق** ار ندست و سیلبان و سرساد و عین السراطین و سنکبویه و سنجوبیه و عنبس و حب الفقد و طاهره و قنطافلون و دو چه ادراق این جمله اسم فنجنکشت و فنجکشت و بنجنکشت و بنجنشت تیز گویند و در فارسی فلفل بری خوانند و بشیرازی تخم دل آشوب گویند و در کنار رودها روید و تخم آن کرم و خشکست در درجه سیم و حبوب وی باید که استعمال بکند و منفعت وی در باب فا و در دو حنه ادراق گفته شود **اثل** نوعی از طرفاست و در طا گفته شود **اجاص** دو نوع است سیاه و سفید سیاه را عیون البقر خوانند بپارسی آلوی سیاه گویند و از آن سپید شاه آلوچ گویند و صفت آن گفته شود در شین و بهترین آلوی سیاه آن بود که بغایت خود

مزاج وی
ع

عیون

رسیده باشد و بزرگ و شیرین بود و طبیعت آن سردست در اول درجه دوم و ترست در آخر آن و منفعت وی آنست که طبع را براند خاصه اگر آب وی صافی کنند و نبات و ترنجبین در آن حل کنند بدرستی که مسهل صفرا بود و تشنگی ساکن کرداند و حرارت دل بنشانند و صاحب منهاج گوید اما مرخی معده بود و مولد خلط مائی بود و دفع مضرت وی بگلقند کنند و گویند مضر بسر بود و مصلح وی عنابست و صاحب تقویم گوید مرخی معده بود و مبرد آن و مصلح آن کلنکبین یا عسل و گویند بدل وی تمر هندیست **اجاص المرضی** اقحوانست و بهار و عرار و عین البقر و بیبهار و عین اجلی و کاو چشم و کافوری تیز گویند و بشیرازی بابونه کاو و در اقحوان منفعت و طبیعت آن گفته شود **اجریض** هرم هرمانست و ضریع و عصفر و ترتیه و فقه تیز گویند و در عین صفت عصفر گفته شود و منفعت آن و طبیعت آن و انواع آن گفته شود **اطریفلیا** شبر مست و گفته شود **اخیولنا** راس الافعی خوانند و آن ثمر نباتیست مانند براس الافعی و پیچ آن از انگشت باریکتر بود و برنگ سیاه بود و منفعت وی آنست که چون با شراب بیاشامند گزندگی مجموع جانوران را نافع بود و اگر پیش از گزیدگی بیاشامند اگر بگزد هیچ مضرت بوی نرسد و بیخ آن و ثمر و ورق مجموع این خاصیت دارد و اگر بیخ آن با شراب بیاشامند درد پشت ساکن گرداند **اخینوس** اخیروس گویند و آنرا خروینه و جو در خوانند و بعضی گویند آن گندم ناکشته است که در صحراها روید الجمله محقق نباتیست که نزدیک بآبهای روان و آبهای ایستاده روید و ثمری سیاه کوچک دارد و کلی سفید و دانه وی در دارو های چشم و گوش استعمال کنند و اگر دانه وی مقدار دو درم یا چهار درم عسل بیامیزند و در چشم کشند قطع سیلان رطوبت از چشم بکند و اگر عصاره وی با کوکرد و نطرون بیامیزند و در گوش بچکانند درد گوش ساکن دارد

اطریلال طیطانست وگفته شود ادادا انجیفیل است وگفته شود ادرک نیشوفست بپارسی
آلوچه گویند وآلوجبلی وآلوگشته نیز گویند وطبیعت آن سرد و ترست در درجه اول تسکین حرارت
بود و میل صفرا و تشنگی بنشاند اما مرخی معده بود و مصلح وی قندست اذاراقی
دوایی هندیست واز جمله سموم است و در طلاها استعمال کنند مانند کلف و جرب و تر و قوبا
واگر بر عرق النسا ضماد کنند نافع بود و بعضی در قولنج ریحی استعمال کنند و طبیعت آن بغایت
گرم است و سم مجموع حیوانات است که دنبال داشته باشند و آنرا بپارسی جوز هندی کلبه
خوانند واگر کسی بخورد مداوای آن بقی و شیر تازه و روغن بادام کنند و مرق اسفیدباج
چرب و لعابات با روغن گل نافع بود و جبه قلفه اسب نافع بود اوریاس نافیاست و تغنیا نیز گویند
واهل مغرب دریاس خوانند و دریا گفته شود اذناب الخیل گیاهیست که بعربی اذناب الخیل
گویند و برومی هوقسطیداس و باصفهانی شنگ و آن لحیة التیس است بپارسی ریش بز گویند
و در لحیة التیس منفعت وصفت آن و طبیعت آن گفته شود اذربو آذربویه خوانند
و آن بیخ خارسیت و گلی زرد دارد و آن بیخ را فلارو بلارو قلارو کلیم شوی و قصب
شوی گویند و آن بیخ غرطیناست و فقیلا سوسن نیز گویند و سطرنیون هم خوانند
و بشیرازی جوبک اشنان خوانند و کحو رمرم نوعی از انست و طبیعت آن گرم و خشک است
در سیم منفعت وی آنست که چون با سرکه بسایند و بر داء الثعلب طلا کنند و خاکستر
وی با سرکه چون بر عرق النسا طلا کنند نافع بود و چون زن بخویشتن بر گیرد بچه بیندازد
و ابن ماسویه گوید سودمند بود جهت زهر مارکشنده خاصه گزندگی جانوران چون با شکنت
یا با شراب بپاشانند واگر زنی که آبستن نگردد و چون بجوشد و برگیرد آبستن شود و رازی
گوید در برگشتن را سود دارد و منفعت سینه مصفاة بود و فواق زایل کند و بوی آن

بجارت

بغایت معطش بود واگر زن آبستن بوی او بشنود اسقاط بیم آن بود که بچه بیفکند و مضر
بود با حشا و مصلح آن رب مورد بود و بدل آن بوزن آن حب الرشاد و چهار دانگ
وزن آن لبن التین و نیم وزن آن بادآورد آذان الفار اما غنیس و نعمش و ریحان
داود و تمتشبراو عیسوب و عنقر و مرد و نوش و مرزنجوش بپارسی مرزنگوش خوانند و بیونانی
مروس اقطی یعنی آن اذان الفار بود و حتی الغافیر خوانند و طبیعت او گرم و خشک است
در دوم و گویند در سیم و این اسم بر چوبی نهاده اند که طبیعت آن سرد و ترست در اول
چون خشک بر خار پردن آورد و جراحتها را نافع بود و جهت لقوه سعوط کردن نافع بود
صداع آشامیدن سودمند بود و بهترین وی آنست که گل وی لاژورد رنگ بود و جهت
صرع و لقوه بغایت نافع بود و جهت صرع خوردن و جهت لقوه بعصاره آن سعوط کردن
و جهت گزندگی افعی چون با شراب بپاشانند نافع بود واگر با سرکه بر گزیدگی عقرب ضماد
کنند نافع بود و جهت دردهایی که از تری و سردی بود و صداع که هم از آن باشد سود دهد
سخن معده و احشا بود و محلل نفخ و سده بگشاید و ادرار بول کند بغایت و رطوبت معده
و امعا خشک کند و دماغ را از اخلاط سرد پاک کند و تنحیس کند وقتی که بآب وی واندکی
عسل غرغره کنند و وی مرخی مثانه بود و مصلح وی تخم کرفس بود یا بزرقطونا اذخر طلال
مامون گویند و بسریانی بحلیس خوانند و بیونانی سجوبیس و بلفظی دیگر طوسلس و سخوفس نیز گویند
و تبن مکه و کربه دشتی نیز گویند و کاه مکی هم گویند و بپارسی گورگیا خوانند بهترین آن اعرابی
بود سرخ رنگ باریک خوش بوی و طبیعت آن گرم و خشک در درجه اول و درهم
کوهها باشد و مرغزاری تر باشد طبیعت نوع اعرابی گرمست در اول و گویند در دوم
و خشکست در اول و اسحق گوید گرم و خشکست در دوم منفعت وی آنست که سنگ گرده

و مثانه بریزاند و منضج و ملین بود و ادرار بول کند و خون حیض براند و محلل نفخ بود و فقاح
وی نافع بود جهت نفث دم و درد معده و ورم آن و شش و جگر و گرده و احشا را نافع
بود و در بعضی معاجین مستعمل بود اما اذخر جهت ورم صلب که در جگر بود و معده ضماد کردن
نافع بود و جهت دردهای اندرونی خاصه رحم نافع بود واگر با شراب بجوشانند بول براند
و سخن مثانه سرد بود و محلل همه نفخها بود که در بدن پیدا شود اما مسحوق خوردن فعل وی
زیادت از مشروب بود اما بیخ وی سودمند بود اگر در جلاب جهت معاصل سرد بدهند و جهت
بناء بلغمی با سکنجبین در آخر آن بدهند واگر بجوشانند و در آن نشینند موافق بود و ورمها گرم
که در رحم زنان بود و در بیخ قبض زیادت تر از فقاح بود اما در فقاح تسخین زیادت بود
اما قبض موجود است در همه اجزای وی و گویند مضر بود بگرده و مصلح آن کلابست که آنرا بشویند و گویند
مصدع بود و مصلح آن صندل و گلاب بود یا عرق نیلوفر و بدل آن قصب الذریره است آذان
الفیل فیلگوش است وگفته شود آذان الجدی لسان الحمل است وگفته شود آذان الارنب
اذان الشاه گویند و اذان الغزال نیز گویند و آن نوعی از لسان الحمل است وگفته شود
النواع اود رلام آذان العبد و اذان العقرب نیز خوانند و آن مزمار الراعیست وگفته شود آذان
الدب بیونانی فلومس خوانند و آن بوصیرست وگفته شود و این اسم بدان نهاده اند که
بشکل مانند ویست آذار نوعی از کف دریاست و در زبد البحر گفته شود النواع
آن و صفت آن آذریون اذرگون خوانند و اروم نیز گویند و بیشتر قول صاحب منهاج
آنست که نوعی از اقحوانست و گل اقحوان گویند زرد بود و سرخ بود و این خلافست
گل اقحوان زرد و سفید بود و هم گوید نبات اقحوان بمقدار یک گز بیش باشد و بوقف
گوید نبات اقحوان یک گز باشد اما نبات اذریون بمقدار یک وجب باشد و برگ آن

بارگ

برگ اقحوان ماند اما گل وی بغایت سرخ بود مانند آتش و میان گل وی سیاه رنگ بود و از
گل اقحوان کوچکتر بود اما گل اقحوان میان وی زرد بود و بر کنارهای کنار وی سفید بود و اذریون را
بر کنارهای کنار سرخ بود و میان سیاه و آن نوعی از شقایق است بتحقیق و طبیعت آن گرم و خشکست
در دوم منفعت وی آنست که چون با روغن بیامیزند و بر ورمهای صلب ضماد کنند تحلیل دهد
و سودمند بود جهت درد دل که کهن شده باشد و بر کلف طلا کردن نافع بود و در وی تریاقیت
تریاقیت هست و جالینوس گوید عرق النسا و نقرس و درد مفاصل و لقوه را نافع بود و
دیسقوریدوس گوید گزیدگی جانوران را نافع بود و ریشهای شش و جگر و معده را و چون سحق کنند
و با روغن گل بسرشند و بر مقعد طلا کنند بواسیر و شقاق را نافع بود و فولس گوید منی بخواهد
و چون سحق کنند با سرکه و بر داء الثعلب طلا کنند سود دهد و مقدار شربت از وی یک درم
باشد و مضر بود بسپرز و مصلح وی عسل است و بدل آن بادآورد آذان العنقیس فوطوسندوست
و آن نوعی از حی العالم است وگفته شود در رها ارماط درخت کادیست وگدر نیز گویند
وگفته شود در کاف ارمال حوی مر است خوش بوی و ارمال نیز گویند و مانند قرفه بود
و بهترین آن بود که بوی قرفه بود و طبیعت آن شیخ الرئیس گوید گرمست در دوم و خشکست
در اول و ارحجانس گوید در وی قبض و تحنیف بود و منفعت وی آنست که بوی دهان خوش کند
و قوت دل و دماغ بدهد و درد دهان را نافع بود و قوت بیخ دندان بدهد و اعصاب را
قوت دهد واگر بر ورمهای گرم ضماد کنند نافع بود و خوردن آن درد چشم را نافع بود
و شکم ببندد و مصلح آن جلاب یا بزرقطونا بود و بدل آن چوب کادی بود ارطاماسیا
ارطمیاست و الحمیسا نیز گویند و بلنجاسف و برنجاسف گویند وگفته شود در اربطا بنجیت در
وگفته شود ارزه درخت صنوبر برست که بربی ارزه و از وی زفت سازند و در زمین

عرب بسیار بود و طبیعت آن گرم و خشک بود ارز بپارسی برنج خوانند طبیعت آن سرد و خشکست
در دوم و گوینده معتدلست و گوینده گرمست در اول و خشکست در دوم بهترین وی کرمانی
بود و بعد از آن خوارزمی و بعد از آن گیلانی منفعت وی آنست که شکم ببندد و بستی به
اعتدال اما برنج سرخ شکم را محکم ببندد اما برنج گاوانی چون بشویند و با روغن بادام یا دنبه
یا گوشت بپزند سود مند بود جهت گزندگی معده و اگر با آب خشک دانه بپزند سده تولد نکند و طبیعت را
نرم دارد و اگر آبی که برنج سرخ در وی جوشانیده باشد و با بعضی ادویه قابضه حقنه کنند جهت
سحج روده نافع بود اما برنج سفید لون روی را صافی کند و بدن را فربه کند اما مضر بود باصحاب
قولنج و مصلح آن شیر تازه است یا روغن و صاحب تقویم گوید مصلح آن عسل و شکر سرخ
بود و جالینوس گوید برنج پارسی نافع بود جهت خون رفتن شکم و علت کرده و مثانه
و اختناق رحم و تزحر را بغایت نافع بود و جالینوس گوید بدل آن کبست جوست اربه
بربه دوایی است مانند پاره شکافته از سیستان خیزد منفعت وی آنست که چون بر کوبیده
طلا کنند نافع بود و اگر بپاشانند خون حیض براند بقوت اراه مصطکی است و حلال تر
گویند و آن علک رومیست و گیه تیز گویند و گفته شود ارشد حجر النورست و گفته شود
اروم آذریوست و گفته شود ارسطلوجیا زراوند طویل است و این اسم مشتق از
ارسطوست و گفته شود درزا ارذفناقی باقیست صحرایی در رطلا بکار برند جهت گزندگی
جانوران خاصه زنبور و جهت درد چشم طلا کردن نافع بود و آن قنا دالکارست و گفته شود
اربیا طیاست و آن نوشادر بود و گفته شود ارقان رقان و یرقان است و ایرقان و ا
فوفلیون و برما دیرنا این جمله اسم حیاست و در باب حا گفته شود ارند انتلق است و گفته
شد پیش از این اردشیران نوعی از مرداسنگ است و گفته شود در تمیم انواع آن و صفت آن ارزیان

بلح دریایی است و آنرا ادالبحر خوانند و آن دو نوعست کوچک و بزرگ بپارسی سنگ دریایی
گویند و ماهی ریبان گویند اگرچه صاحب جامع یک قول آورده است که بلغت اهل شام نوعی از
بابونه است و قول دیگر آورده است که آن بهارست و هر دو قول خلافست آنچه محقق
گفته شد و طبیعت آن گرم و خشکست و گویند رشت بهترین آن تازه بود منفعت وی آنست
که باه را زیادت کند و طبع را نرم گرداند و گویند غذای صالح دهد اما مضرت آنست که خلطی
غلیظ بد از وی حاصل شود و گفته اند که آن مولد سودا بود و مصلح آن روغن بادام بود و بدل
آن رتیناست ارجان لوز البربست و گفته شود ارجوان بهار درختست بپارسی ارغوان
خوانند و آن بهار بپچیان خورند و طبیعت آن سرد و خشکست و پوست و بیخ آن اگر بجوشانند
و آب آن بپاشانند دق تمام آورد و اگر چوب وی بسوزانند و برابر و مانند موی بر رویانند
سیاه و انبوه گرداند و اگر از بهار وی شرابی سازند منع خمار بکند و نافع بود اراقوا
تخمیست سیاه مدور بشکل لعابیت صلب و در میان عدس و گندم بسیار بود و بشیرازی
آنرا سیک خوانند منفعت وی آنست که چون آرد وی با سرکه و آب بسرشند و مقدار شش
ساعت در آفتاب بنهند بعد از آن با آب دیگر تنها بگذارند نیک و بر ورمهای گرم صلب ضماد
کنند نرم کند و درد آن زایل کند ارحیقنه باقیست که آنرا زریر خوانند و گفته شود
ارمنین ابن جلجل گوید قلقل است و گفته شد در قاف صفت آن ارنب بری لاغوس
ولاغوش ولاعوی خوانند بپارسی خرگوش گویند بهترین آنست که لونش بسیاهی گراید و
بیابانی بود که سگ صید کرده باشد و طبیعت آن گرم و خشکست خون وی چون گرم بود بر
بهق و کلف طلا کنند زایل کند و چون خون وی بریان کرده مستعمل کنند دفع سموم بکند و سحج را
نافع بود و جلاء چشم بدهد و دماغ او بریان کرده جهت رعشه که بعد از مرض حادث شود بغایت

سفید بود و چون ضماد کنند دماغ وی بر جای دندان رنو دبه دبید و در خواص آورده اند که
پای وی چون بر زن آویزند آبستن نشود مادام که با وی باشد و بقراط گوید سر وی
چون بسوزانند و با پیه خرس با سرکه طلا کنند بر داء الثعلب نافع بود و پنیر مایه وی چون با شکر
یا با روغن یا با عسل حل کنند و با سرکه بپاشانند صرع را نافع بود و اگر زن بعد از طهر سه
روز بپاشامد سرکه منع آبستن بکند و اگر زن هرگز آبستن نشود بعد از طهر بخوردن بگیرد
آبستن گردد و آن پادزهر مجموع زهرهاست خاصه گزندگی افعی و گویند بدن را لاغر کند و وی
نخور کند از سرما اذیتی نرسد اما گوشت وی خون غلیظ از وی حاصل شود و مرق آن
در نقرس و مفاصل تر دیکیست بغل برق الثعلب در الشمس گوشت وی اولی آن بود که
با روغن بپزند بس روغن زیت و اگر بریان کنند بجای آب بهتر بود و وی بهر آورد و مصلح
وی ابازیرست ارنب بحری حیوانیست دریایی کوچک صدفی بشکل سرخ رنگ و بر
وی سنگ پاره بود اگر سر وی بسوزانند و خاکستر آن بر داء الثعلب طلا کنند نافع بود خاصه
با پیه خرس البته موی برویاند و اگر در چشم کشند از آن خاکستر جلایی بدهد و وی از جمله سموم قتاله است
و خون وی گرم بر بهق و کلف چون طلا کنند زایل کند و خاکستر آن چون سنون سازند دندانها
جلا دهد و علامت خوردن آن ضیق النفس و سرفه چشم و سرفه خشک و دشخواری بول و نفث
دم و درد معده و درد کرده و لون بول بنفشی رنگ بود و ششها را البته ریش کند و از اکلا
کرگشنده بود معالجه آن ملعابات و روغن بادام شیرین و شیر زنان و جاذی و خطمی کشنده
جوشانیده ارسانیقون زرنیخ زردست و گفته شود ارطی الطاست و گفته شود ارعاموفی
باقیست که بشکل مانند خشخاش بری بود و بلون نزدیک بشقایق النعمان و مردم باشد که از آن
نکند از شقایق و مولف گوید بشیرازی آنرا میان سرخ خوانند منفعت وی آنست که ربناه

چشم را پاک گرداند و ورق آن چون ضماد کنند بر چشم و ورم آن ساکن گرداند و درد وی جلا
و تحلیل بود آزاددرخت درختیست در گرگان و بیرا نهر زمین خوانند و در شهری درخت طلیله و
در طبرستان طاخک و بشیرازی درخت طلک خوانند و بپارسی درخت طلق طاق خوانند بهترین
آن بستانی بود که بسیاهی مایل بود و طبیعت آن گرمست در سیم و گویند در دوم و خشکست در
آخر درجه اول و ورق آن اگر بهایم بخورد بمیرد و چوب وی همین فعل دارد و عصاره وی نافع بود
جهت دفع سموم چون با عسل بپاشامند و حب قولنج نافع بود و سده بگشاید و مقدار مستعمل از
وی سه مثقال بود و ثمره وی مولف گوید جهت سرفه بلغمی نافع بود اگرچه صاحب منهاج و صاحب
مفردات آورده اند که کشنده است اما چندانکه امتحان کرده شد خلافست و ثمره وی اندک
حلاوتی دارد و صاحب منهاج گوید بغایت تلخ است و نه چنین است و ورق وی موی
دراز گرداند اگر بدان سر بشویند و بدل آن در درازکردن موی ورق شاهدانج بود ادرد
خید قوقی است و گفته شود اسفیداج بپارسی سپیداب خوانند و نیکوترین آن پاک سفید خوش
بوی بود و طبیعت آن سرد و خشکست در سیم و جالینوس گوید ریشها و سعفه و بثره و داء
الثعلب و داء الحیه چون با روغن گل طلا کنند بغایت مفید بود و دیسقوریدوس گوید
بثر و جراحتها یی که در ظاهر بدن باشد چون در مرهم زفت استعمال کنند و ملین اورام بود
و داغهای چشم را نافع بود و اسفیداج قلعی چون برگزیده کی عقرب بجری و تنین بحری بمالند
نافع بود و جهت شقاق نافع بود اسفیداج اسرب جهت درد چشم چون با ادویه طلا کنند
نافع بود و ریش را زایل گرداند و سکن ورم گرم بود و طلا کردن و خوردن اسفیداج کشنده
بود و مداوای وی بقی کنند و مطبوخ تخم کرفس و انیسون و رازیانه و افسنتین و عسل
کنند و صاحب تقویم گوید اصلاح وی بتبند و صمغ عربی کنند و بدل اسفیداج رصاص جنبه

بود اسفیداج الحصّاصین جبسین است و گفته شود اسفنج و یا ابر کفن گویند و ابر مرده گویند
و گویند حیوانیست در دریا بدان سبب که چون دست بروی نهی خود را درکشد و وقتی که میرد
آب وی را به ساحل اندازد و گویند نباتی دریایی است و این محققست و باقی خلافست و بهترین
وی آنست که تازه بود و طبیعت وی گرمست در اول و خشک است در دوم منفعت
وی آنست که چون بسوزانند و خاکستر وی در زخمی که در ساعت زده باشند خشک کند
کند و اگر بپاشند خون رفتن باز دارد و مجفف اورام بلغمی و ریاح بود و اگر خاکستر
وی بشویند جهت درد چشم سود مند بود و جلای تمام بدهد و شیخ الرئیس گوید چون بار
بسوزانند قطع نفث الدم بکند و تازه وی مضر بود با حشا و مصلح وی رب غوره بود
یا ریباس و از خواص اسفنج یکی آنست که اگر شراب با آب ممزوج بود و وی را در آن اندازند
آب جمله برگیرد و اگر خواهند که محجمه مستعمل باشد بمقراض پاره کنند زیرا که بیاد نتوان
کوفت و سبک و متخلخل باشد و بخانه زنبور ماند و تجویف بسیار در آن بود و بلغت ترک
او را ... خوانند بیاری گازران و در مصر گازران آزاد را آب می نهند و آب
بر وی گیرند و بجا می مالند جهت مهره زدن اسطوخودوس معنی آن موافق الارواح است
و آن خزیره که از آن خیزد نام آن ستحادس است و آنرا ... سفر هم رومی خوانند و طبیعت
آن گرمست در درجه اول و خشکست در دوم و بهترین آن بود که تازه بود و بوی
آن ... مایل بود و در طعم وی تلخی و حرافت بود و منفعت وی آنست که دماغ را از فضلات
پاک کند و صرع را نافع بود و سده بگشاید و مرضهای عصبانی را سود مند بود و مرة
سوداء و بلغم لزج براند و محلل و مفتح بود و طبیخ وی مسهل سوداء بود خاصه از ...
و مقوی دل بود و قوت جمیع اعضاء باطن و همه بدن دهد و در تقویت دل و ترکیه

فکر بغایت است و شربتی از وی مقدار سه درم بود و معده و احشا را از اخلاط بد پاک کند و مفاصل را
نافع بود و جهت زهری که خورده باشند و گزیدگی جانوران را سود مند بود و اگر طبیخ وی بر
مفاصل ضماد کنند درد ساکن گرداند و اگر دو جزو از اسطوخودوس و یک جزو پوست بیخ کبر کوفته
و بیخته با عسل بسرشند و استعمال کنند جهت سردی معده و خلطهای بد نافع بود و بدل آن فراسیون
بوزن آن و گویند بدل آن بوزن آن مروست و گویند بدل آن افتیمونست و وی مضرست
بشش و غثیان و کرب آورد و صاحب منهاج گوید مصلح وی کتیرا بود و گویند بارزد و صاحب تقویم
گوید مصلح وی کل صمغ عربی با کتیرا بود استرخار زرنیخ سرخ است و گفته شود اسیوس گویند نمک
چینی است و آن سنگیست سبک که زود در یزان شود و از نم دریا نمک بروی می بندد و
آن را زهره اسیوس خوانند و جالینوس سنگیست سست مانند سنگهای دیگر صلب نبود
و سپید رنگ بود و نوعی آن بر زردی زند و چون نزدیک زبان برند زبان را بگیرد منفعت
وی آنست که چون با آرد باقلی بر نقرس ضماد کنند نافع بود و جهت ورم سپرز چون با کلس ...
طلا کنند بغایت مفید بود و جهت ریش ... با عسل لعق کنند سود مند بود و قوت زهر
وی از حجر زیادت بود و نیکوتر از وی بود و چشم را قوت دهد و جلا بخشد و سپیدی که در
چشم بود زایل کند چون در چشم کشند اشنوشا اشنو ... خوانند و آن نوعی از
مروست و در میم گفته شد انواع آن اسریج سلیقون گویند و اهل مغرب زرقون
خوانند ~~و گویند نوعی از ابریشم~~ است و در زبان یونانی اسندوقس خوانند و آن سرخ است
و در سین گفته شود اسقولوس ... که آن را با آسیاب نرم کنند و آن ... و گفته شود
و گویند نوعی از ابریشم است اسطیس قفر الیهود است و گفته شود اسقنقور سقنقور است
و ستنفس و گفته شود اسود سالخ حیه اسود است و سیه مار خوانند اشقیل بصل الفار خوانند

و بصل ... و آن بصل العنصل است و بصل الفار بدان سبب گویند که موش را میکشد و پارسی
پیاز دشتی خوانند و در میان نرگس بسیار بود و چون از زمین برکشند حصنی باید کرد و داغ
تا قوت وی باطل نگردد و حصنی کردن وی چنانست که زنده او را از میان او برکشند و داغ چنان
کنند که سفالی آذرگون کنند و بر بن وی نهند و مشوی کردن وی چنانست که در خمیر گیرند و بعد
از آن در طل گیرند و در تنور تافته نهند تا پخته شود آنگاه پوست باز کنند و بکارد
چوبین دو پاره کنند و در رشته کتان کشند چنانکه از یکدیگر دور باشد و در سایه بیاویزند
تا خشک شود و طبیعت آن گرم و خشکست در دوم و چنین گویند در سیم و بهترین وی آنست
که بغایت خود رسیده بود و سر وی کشیده بود و در طعم وی شیرینی بود با تیزی و تلخی و گرمی
منفعت وی آنست که چون با عسل بر داء الثعلب طلا کنند بغایت نافع بود و مجربست و
رازی گوید جهت صرع و مالیخولیا سود مند بود و خوردن وی تیزی چشم زیادت کند
و جهت ربو و سعال کهن و صلابت سپرز و عرق النساء و یرقان و استسقا بغایت مفید
بود و شریف گوید چون بریان کنند و با شش چندان نمک خلط کنند و دو مثقال از آن
با شتا بیاشامند مسهل اخلاط غلیظ بود و اگر معده از قبل او از ریشه بن وی بیاشامند
قی آورد و معتدل ... و ستفت و چون پنج درم از وی با هشت درم روغن زنبق بجوشانند
تا پخته گردد و بعد از آن صافی کنند و بردارند و چون خواهند که استعمال کنند در هر دو
کف پای بمالند و در جامه خواب روند و بخسبند بعوض تمام آورد اما باید که پای بر زمین
ننهند و چون سه ... چنین کنند که قوتی تمام بخشد و وی مقوی معده بود و بول براند
و صاحب منهاج گوید مضر بود بعصب سلیم و مصلح وی حماما بود و صاحب تقویم گوید مصلح
بود و دارا آورد و مصلح آن سکنجبین قندی بود و باید که مشوی کرده استعمال کنند

و غیر مشوی استعمال نکنند بکر جهت ... و مصلح آن شیر تازه است که بعد از آن بیاشامند و گویند
مضرست بشش و مصلح آن آرد کرسنه است و سرکه وی در باب خاصیت آن منفعتش
گفته شود و بجهت قولنجی که سخت بود و دوای آن نبود نافع بود و چون بکوبند خورد و
با شراب بسرشند و حبها سازند هر یک بمقدار نخودی و یک حب از آن استعمال کنند و از
عقب آن آب گرم که بوره ارمنی در آن جوشانیده باشند بیاشامند و از خواص و ...
وی یکی آنست که اگر گرگ بر روی وی بایستد و درنگ کند لنگ گردد و گفته اند که باشد
که بمیرد و بدل آن ... است و گویند اسقوردیون و گویند لوف و گویند قرداماو
وج آس ... اقیطس خوانند و عمار گویند و اسمار و رند نیز خوانند بپارسی مورد و بهترین
آن خسروانی بود و تازه و طبیعت آن سرد است در اول و خشکست در دوم منفعت وی
آنست که شکم ببندد و عرق و خون که از جمله اعضاء رود باز دارد و تشنگی اعضاء را
... کردن نافع بود و چون بسوزند بوی بدن خوش کند و جهت ورمهای گرم نافع بود
و سوختگی آتش چون بر آن بپاشند نافع بود و جهت ورم جگر گرم نافع بود و جهت گزیدگی
عقرب و رتیلا سود مند بود و شکم ببندد و بوییدن مورد نافع بود جهت خمار گرم تر
و اگر عصاره وی در چشم کشند قوت چشم بدهد و آب رفتن چشم زایل کند و چون
بجوشانند و در آن نشینند جهت بیرون آمدن مقعده و رحم بغایت نافع بود و خون رفتن
رحم باز دارد و موی را برویاند خاصه روغن وی و قوت موی بدهد و لون آن سیاه
گرداند و اگر تخم وی بجوشانند و پیش از شراب خوردن قدری بیاشامند منع خمار بکند
و اگر زن مورد را در زیر خود بخور کند خون رفتن رحم باز دارد و تخم وی تشنگی بنشاند
و قی را باز دارد و بدل آن ورق توت است و گویند عصاره ... و وی ...

بو بند و سهر آورد و مصلح آن بنفشه تازه بود آسپس برّی سورد اسفرم است و در کرم گفته شود
اسقولوقندریون سقولوقندریوس خوانند و حشیشة الطحال نیز گویند و در بعضی نسخ
خوانند و چند اسم دیگر دارد و در سین گفته شود اما سقولوس در لغت یونان کاو است
در دریا و قندریون آنرا خوانند که طحال بود و سبب تاثیر این دارو در گداختن سپرز
این را نام نهاده اند و گویند بیخ کبر رومیست و گویند نوعی از اسقیلست و این هر دو قول
خلافست آنچه محققست نباتیست صحرائی شیرازی آنرا زنگی دار و خوانند و در سین صفت
آن گفته شود اسقوردیون سقوردیون خوانند و ثوم الحیة نیز خوانند و آن ثوم بریست
بشیرازی سیر مو گویند و طبیعت آن گرم و خشکست در درجه چهارم و منفعت وی
آنست که حیض براند و ادرار دیه تریاق فاروق است و در باب تا تمامی منفعت آن
گفته شود و بدل آن ثوم الذکرست و گویند عفص کوچکست اسفید اسفنه مرول
سفید است و حرف سعید نیز گویند و در حا گفته شود بپارسی تخم اسپندان گویند
و حب الرشاد و طبیعت آن گرم و خشکست در درجه سیم اسارون بیخ گیاهیست
که برگ آن مانند نبات لاران بود و خورد تر و شکوفه وی ارغوانی بود و غلاف
تخم وی مانند غلاف تخم بیخ بود و بعضی شکوفه وی بنفش رنگ بود و تخم
وی مانند خسک دانه بود و در کوههای روم و در مصر و در همدان بیشتری باشد
و آن دو نوع بود غلیظ و رقیق و از یک بیخ ریشهای بسیار بود و سنبل ناردین
اما شیر ناردین باریکتر باشد و رنگ ناردین زرد بود مانند مامیران اما اسارون
آنچه در میان باریکی و سطبری بود نیکوتر بود و طبیعت آن گرم و خشکست در
درجه دوم و گویند اسارون بیخ سنبل رومیست و این خلافست و گفته شود اما منفعت

اسارون

اسارون سود مند بود جهت دردهای اندرونی و ملطف و مسخن بود و اگر یک مثقال با شراب
بیاشامند جهت عرق النسا و وجع ورک و مفاصل نافع بود و سده جگر بگشاید و بسهل
بلغم لزج بود که در معده و سر جمع شده باشد و باه را زیادت کند و بوی دهان خوش
کند و جهت نزول آب و سبل و داء الثعلب و حیه نافع بود و مقوی معده بود و نسیان
و امراض دماغی را سودمند بود و شربتی از وی سه مثقال بود با ماء العسل و نافع بود
جهت استسقا و بلغم بود و حیض براند و سودمند بود جهت صلابت سپرز و مثانه را قوت
دهد و گفته اند در خواص آورده اند که چون بکوبند و با شیر تازه بسرشند و ضماد کنند بر
هر دو ورک باه را برانگیزد و اخلاط تمام آورد و مجربست و گویند مضرست بشش
و محفف اعصاب بود و مصلح آن مویزجست و گویند مصلح آن مویز است که در روغن
بادام جوشانیده باشند و بدل آن بیک وزن و نیم وج است و دانگی وزن آن حاما
و جالینوس گوید بدل آن زنجبیلست اسفرام داسهال هر دو اسم اسست و گفته شود
اسپولیون است و به عوض تیز گویند و در زبان یونانی فنلیون و آن بر زقطوناست و
گفته شود اسفاناخ بپارسی اسپاناخ گویند طبیعت آن سرد و ترست در اول و گویند
معتدل بود میان حرارت و برودت ملین بود و سرفه و سینه را سودمند بود و در وی
قوت جلا بود و زود از معده بگذرد و طبع نرم دارد و در درد پشت و سویه را نافع
بود و درد سینه و شش که از گرمی بود سود دهد و مضر بود بمزاجهای سرد و مصلح وی مری و
فلفل و دارچینی بود اسقوردون خبث الحدیدست و گفته شود اسطفین اصطفلین
است و اسطون نیز گویند و آن حجرست و گفته شود اسطون اسطفین است و گفته
شد اسد الارض گویند مازریونست و صاحب مفرد گوید بحقیقت آن حرباست و بیونانی

خامالاون اسم حربا و خامالاون اسم مازریونست و این سهو بدین سبب کرده اند
هم صاحب مفرد گوید که بعضی شاعران گفته اند که اسد الارض نباتیست که بیونانی خامالاون
بالس گویند و معنی آن مازریون سیاهست و صفت مازریون و حربا گفته شود
اسحاره یونانی ادسیون گویند و آن تودریست و گفته شود اشکیل جشم
عوسج است و گفته شود اشنه شیبة العجوز خوانند و کرکس مایه بغدادی گویند بپارسی
دواله و دوالی خوانند و دواء المسک هم خوانند و آن بر درخت صنوبر و جوز و بلوط
و جز آن پیچیده شود و بهترین آن سفید خوشبوی بود و آن نوع مصری خوانند و آنچه
سیاه بود بد بود و آن هندیست و اشنه در کوفتن نرم باید کرد تا نرم و گوفته شود
و طبیعت آن جالینوس گوید در گرمی و سردی معتدلست و در وی قبضی اندک هست
و چنین گوید گرمست در اول و خشک بود در دوم منفعت وی آنست که سودمند بود
بخور وی جهت صرع و اختناق رحم و اگر بجوشانند و در آن آب نشیند حیض براند و درد
رحم را نافع بود و وی قی به بندد و معده را قوة دهد و خفقانرا سود دارد و قوة دل
بدهد و سده رحم بگشاید و اگر بر ورمهای گرم طلا کنند درد ساکن گرداند و تحلیل صلابت
مفاصل بکند و در جگر ضعیف را نافع بود و محلل اخلاطی بود که در عروق جمع شده باشند
و شهوة باه را زیادت کند و مستی بفزاید و قوت قضیب بدهد و شیر زنان زیاد
کند و چون بسایند و در چشم کشند جلا بدهد و اگر در شراب بپزند و آن شراب بیاشامند
نافع بود جهت گزیدگی جانوران و از جمله سموماتست و اگر بیتر در شراب نقیع کنند مقدار
یکدرم تا دو درم همین عمل کند اما اشنه مضر بود بروده و مصلح آن آبنون بود و
بدل آن قردمانا اشتلابس دارشیشعانست و گفته شود اشترغاز زنجبیل عجم خوانند

وتفسیر

وتفسیر اشترغاز شوک الجمال است و آن بیخ انجدان خراسانیست و آن نوعی از رازیانه است
وانجدان از پایان هرو و از بلاد روم خیزد و بهترین رومی بود و صفت انجدان گفته شود
و طبیعت اشترغاز گرم و خشکست در دوم و مصلح وی سرکه بود و بو حنا گوید گرم و
خشکست در دوم و مصلح وی سرکه بود بعد از آنکه در سرکه پرورده باشد استعمال کنند
و شیخ الرئیس گوید سرکه وی جهت معده نافع بود و قوة وی بدهد و اشتها آورد و مضرتها
دهد و اشترغاز مسخن معده بود و دفع مضرت سموم بکند و تب ربع که از عفونت بلغم
سوخته بود نافع بود بخاصیت و سرکه وی نزدیک باشد بسرکه عنصل و بدل آن انجدانست و دوس
گوید جرم وی حیقی بود و مصلح وی شراب عفره و ریباس بود اشنان داود زوفای خشکست
و گفته شود اشموسا اسموساست و گفته شد اشقاقل شقاقل و سقاقل و شقاقل و حشیشل
و مشقیقل و حشقیقل نیز گویند و آن جزر اقلیطی است بپارسی گزر البر خوانند و بهترین وی
سطبر بود که لون آن بزردی زند و بوزن سنگین بود و طبیعت آن جالینوس گوید گرم در
درسیم و گویند گرم و خشکست و گویند گرمست در سیم و خشک است در دوم منفعت
وی آنست که باه را زیادت کند و قضیب را قوت دهد و ادرار بول بکند و شیر زنان را زیاده
گرداند و اگر زن بخود برگیرد بچه بیندازد و ورق آن اگر بکوبند و با عسل بیامیزند و بر ریش
خورنده نهند پاک گرداند اما شقاقل شربتی از وی سه درم بود و مضر بود بشش و مصلح
آن عسل است و بدل آن حلغوزه یا بوزیدان و باقی منفعت آن در باب شین گفته شود
در صفت شقاقل اشخیص درخت دبق است و آن نوعی از مازریونست و آنرا خامالاون
لوقس گویند و تفسیر لوقس سفید بود و بعضی قسیا خوانند و در کوهستانها بسیار بود
خصوصا در شیراز و آنرا ای سوزانند و بشیرازی آنرا باروش بیش خوانند و با هیزم آورند

دهان لادن مانس و تقیر مالس سیاه بود و در مازریون صفت هر دو گفته شود اشق اشج خوانند
و کلبانا نیز گویند و آن لزاق ذهب است وصفت لزاق الذهب گفته شود اما اشق صاحب
منهاج گوید صمغ طرثوث است و صاحب مفرد گوید نه صمغ طرثوث است فی الجمله صمغ نباتیست
کرنبی رازی آنرا ابدران گویند و طبیعت آن گرمست در آخر درجه دوم خشکست در اول
و اسحق گوید گرم و خشکست در دوم و بهترین وی آنست که سفید و دانه دار بود
و دیسقوریدوس گوید منفعت سده جگر بود و سنگ گرده بریزاند و تحلیل صلابت سپرز
بکند چون بر وی طلا کنند و اگر مقدار یکدرم با سرکه بخورند ورم سپرز بگدازاند و اگر
بعسل خلط کنند و لعوق کنند مفاصل و عرق النسا و صرع را نافع بود و خنازیر را بغایت
سودمند بود و کرم بکشد و اگر با ماء الشعیر خلط کنند و بیاشامند ربو را و دشواری
نفس را نافع بود و نیم مثقال با عسل جهت صرع نافع بود و مسهل بلغم بود و استسقا را نافع
بود و اگر با ادویه خلط کنند مسهل بلغم غلیظ لزج بود و آب رز دبراند و اگر قرحه چشم بدان
بمالند جرب چشم و تاریکی چشم و سفیدی وی زایل کنند و جهت ربو سپار بغایت
سودمند بود و خناق که از بلغم و مره سودا بود نافع بود و بچه مرده و زنده بیرون
آورد اگر بخورند و بخود برگیرند و اگر با سرکه حل کنند و بر ورمهای بلغمی صلب و خنازیر
و سلعه و امثال آن طلا کنند تحلیل کند و اگر با زیت بسرشند و بر کلف و بهق بمالند نافع
بود و اگر با آب حل کنند و بدان غرغره کنند دماغ را پاک کند و حلق را از بلغم و خوردن آن
سودمند بود جهت درد پشت و فالج و خدر و باد ما را [illegible] اما مضر بود بگرده و مصلح آن
رازیانه است و بدل آن وزن آن [illegible] است و گویند بدل آن سکنبج است و گویند
دو وزن سفید اسراج اصل الخنثی است و قول صاحب جامع آنست که نه اصل الخنثی است و بیخ

کرده است قول صاحب منهاج و صاحب تقویم راستست بپارسی برشن گویند و طبیعت آن
گرم و خشکست در دوم و چون لبو زانند گرم بود در دوم و خشک بود در سیم سودمند
بود جهت داء الثعلب چون طلا کنند و چون خورد کرده بیاشامند بول و حیض براند سکین
مرخی فم معده بود و مصلح وی کل قند بود و بر فتق طلا کردن و بر ورمهای بلغمی نافع بود و بگدازد
و مقدار مستعمل از وی پنج درم بود اشنان حرض گویند و آن انواع است و آنرا غاسول خوانند
و بهترین آن بارقی است سبز و پاک و بارق موضعیست نزدیک بصره و لطیف‌ترین
آن سفید بود و طبیعت آن گرمست در دوم و ماسرجویه گوید گرم و خشکست در دوم محرق
بود منفعت وی آنست که مفتح سده بود و منقی و گوشت زیادت بخورد و نیم درم از وی
عسر البول بگشاید و یکدرم از وی حیض براند و سه درم مسهل مائیه مستسقی بود و پنج درم
از وی بچه مرده بیاندازد و ده درم از وی سم قاتل بود و مضر بود بمثانه و
مصلح وی [illegible] است یا کلنگبین و گویند مصلح وی مغز تخم خربزه است و عوض وی
روغن بنفشه اسپات ماميثا عصاره ماميثاست و گفته شود اصابع صفر بیخ نباتیست
مانند کف ابلق است از زرد و سفید و صاحب تقویم گوید بیخ پنج انگشتست و این
خلافست و نوعی هست که زرد بود و تیره رنگ بود بی سپیدی و آنرا کف عایشه و کف
مریم خوانند و طبیعت آن گرم و خشکست در دوم محلل فضلها غلیظ بود و جهت بیماری
نافع بود و گزیدگی جانوران و جهت جنون بغایت مفید بود و عصب را پاک گرداند
از آفت و دیسقوریدوس گوید اعصار عصبانی را نافع بود و درد ماران آسان
گرداند و جنون و سودا وی را نافع بود و در مفاصل و رعشه را سودمند بود و بدل
وی در نفع جنون یک وزن و نیم آن هزار جشان است و چهار دانگ سعد و وی مضر بود بالا

بول و مصلح آن حب الآس یا بلوط بود اصابع هرس نفاح سوریجانست و زرد و سفید بود
و صاحب جامع گوید ششنبلید هم نفاح و رق سوریجان است و قول صاحب جامع محقق است
که شکوفه سوریجانست و طبیعت آن گرم و خشکست در دوم و مسیح گوید در سیوم در [illegible] مفاصل
سود دهد و رشیار کهن را سود دهد و بر نقرس ضماد کردن سودمند بود و بقراط گوید
تریاق درد مفاصل بود خاصه در وقت نزول ماده و صاحب منهاج گوید در قوت
در قوت مانند سوریجان بود و بوییدن آن نافع بود جهت صداع سرد و بادها که در دماغ
بود بگشاید و سده آن بگشاید و باه را زیادت کند خاصه با زنجبیل و زیره و نوع
اصابع الفتیات عنلمان گویند و آن از جنس [illegible] است و گفته شود اصابع العذاری نوعی
از انگور سیاهست دراز مانند بلوط و آنرا انگور زیتونی خوانند و طبیعت آن گرم
و تر است در صفت عنب انواع آن گفته شود اصابع زعوان شکلیست مانند انگشتی
از بحر حجازی آرند و امساك الجراح نیز گویند اصل السوس اصل المسك است به
پارسی بیخ محک گویند و باصفهانی [illegible] و طبیعت آن معتدل است در گرمی و سردی
و تری و خشکی نافع بود جهت خشونت سینه و قصبه شش و حلق و تشنگی بنشاند و
دیسقوریدوس گوید عصاره وی وقتی که تر باشد در چشم کشند ناخنه ببرد و جهت
دشواری زادن و حرقت بول و اختلاج و وجع عصب نافع بود و اگر بیخ مهک خشک
کرده سحق کنند و در چشم کشند همان خاصیت دارد در ناخنه و گوشت زیادت ببرد
و عصاره وی جهت درد سینه و جگر و مثانه و درد گرده نافع بود و رب وی و طبیخ وی انواع
سرفه را بمجموع نافع بود و بدل آن نیم وزن آن رب السوس بود اصول الاربع بیخ کاسنی
و بیخ رازیانه و بیخ کبر و بیخ کرفس اصول الاربعه خوانند و هر یک جداگانه گفته شود

اصل اللوف دبوبا فریطس خوانند و آن بیخ فیلکوش است و بیونانی دراقیطون گویند
و طبیعت آن گرمست و خشک در سیم اخلاط غلیظ لزج دفع کند و سده بگشاید از
جگر و سپرز و گرده و جهت ربو سپار بد نافع بود و اگر با سرکه کهن بر بهق طلا کنند مفید
باشد اصل المرجان بسد است و گفته شود اصل القصب بپارسی بیخ نی خوانند و در وی
قوت جاذبه هست اگر بکوبند و بر عضوی که آهن در وی بود ضماد کنند بیرون آورد و
چون سحق کنند و با سرکه بسرشند و بر درد مفاصل طلا کنند نافع بود و اگر با زیت بر کلف
طلا کنند زایل کند و اگر خاکستر آن با [illegible] حنا بسرشند و بر سر نهند موی را قوت دهد
و برویاند اصل الکراث بیخ راسن است و ترکان آنرا اندز خوانند و آن نوعی از فیلکوش است
و گفته شود در باب را در صفت راسن اصل النیلوفر الهندی فل است و ماهیه نیز گویند
و گفته شود در فا صفت آن اصل السوس الابیض بیخ سوسن سفید است و در روم در میان
بنفشه می پرورند و باطراف می برند و آن مشهورست به بیخ بنفشه و آن قسط شیرین است
و در باب قاف خاصیت آن گفته شود اصل السوس الاسمانجونی ایرساست و گفته شود
اصل اللفاح یبروج است و سایبرج گویند و گفته شود در یا صفت یبروج الصنم و انواع
آن و خواص آن اصل الفلفل فلفلمویه است و گفته شود اصل الخنثی اسراش است و گفته شد
اصل الکمات اصل الکرفس است و بپارسی بیخ کرفس خوانند و منفعت آن در باب
کاف گفته شود اصل الهندبا بپارسی بیخ کاسنی گویند و در باب ها گفته شود منفعت وی کاسنی
اصل الرازیانج بپارسی بیخ رازیانه خوانند و منفعت آن در صفت رازیانه گفته شود اصل الکبر
بپارسی بیخ کبر خوانند و طبیعت آن عیسی گوید گرم و خشکست در سیم منفعت وی آنست که اگر
بر خنازیر طلا کنند با سرکه تحلیل کند و عرق النسا و بواسیر را نافع بود و مقطع و ملطف بود و بیوست

آن جهت درد دندان که از سردی بود سودمند بود و چون با سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند
تا تمام نجایند و اگر با سرکه بسایند و بر کلف و بهق سینه طلا کنند نافع بود و جهت سپرز
بغایت سودمند بود و خوردن با سرکه و عسل طلا کردن وی اخلاط غلیظ لزج را قطع
کند و با بول بیرون آورد و وجع ورکی را نافع بود و حیض براند و چون بدان غرغره
کنند بلغم را قطع کند و اگر کوفته بر ریشهای بد پاشند یا ضماد کنند بصلاح آورد و ورمهای
صلب بگدازاند و مسهل بلغم بود و مضر بود به شانه و مصلح وی عسل بود و بدل وی در ادرار و در
سپرز زنگیدرم حلتیت بود یا سکنجبین **اصطفین** اسطفین است و گفته شد **اصل الغرطنیثا**
اذریونست و گفته شد **اصل الانجدان الخراسانی** اشترغازست و گفته شد **صمغ** اصل الکبر
و گفته شد **اصل اللوز المر** بیخ درخت بادام تلخست چون بپزند و نیک بکوبند و با سرکه و
روغن گل خلط کنند و بر پیشانی ضماد کنند درد سر سرد را نافع بود **اصطرک** سطرکا گویند
و آن صمغیست برنگ عناب جرجانی سرخی که بسیاهی مایل بود و بغایت حلو تلخ رنگ
و دیسقوریدوس گوید نوعی از میع است و گویند صمغیست که از درخت روم حاصل میشود
و جالینوس و غیر او گویند صمغ زیتونست و دخان وی قایم مقام دخان کند رلود در همه حالات
و آنچه محقق است صمغ زیتونست و طبیعت آن گرمست در سیم و خشکست در اول و رازی
گوید گرم و خشکست در دوم منفعت وی آنست که سعال و نزله سرد را نافع بود و حیض
براند و صلابت رحم را سود دهد چون بپاشند تا بخور برگیرند و صاحب منهاج گوید
مصدع بود و مصلح آن رازیانه بود و شربتی از وی تا یکدرم بود و نیم و صاحب تقویم گوید
مولد سبات و صداع بود و مصلح آن شراب نیلوفر یا خیار شنبر بود و گویند بدل آن چند
بیدسترست **اصطوط** الخاط است و گفته شود و الطوط نیز گویند **اضراس الکلب** سعابست

و گفته شود **اطلیا** قیسوم است و گفته شود **اطماط** صاحب جامع گوید اطاط و اطوط
و اتماط و اطموط هر سه بندق هندیست که آنرا ... خوانند و صاحب منهاج گوید و آن ایست
بقوت بوزیدان و ... گوید بدرستی که گویند آن اکمکتاست و این سهو است و خطا و صاحب
جامع گوید بعضی گویند فوفل است و ... گوید که خطاست و مولف گوید آنچه محقق است گونه
از باقلای هندیست سخت بود و نقطهای سیاه بر وی و صلبی شبیه بود به بندق و طبیعت
آن گرم و ترست گرمست در دوم و ترست در اول منفعت وی آنست که بهق را زایل
کند و باه را زیاده کند **اطریه** بپارسی رشته ... خوانند و از آرد فطیر سازند و
طبیعت آن گرم و ترست دیر هضم شود نافع بود جهت سینه و سرفه و خشونت حلق چون قند و روغن
بادام اضافه کنند با نمک و اگر با بقلة الحمقا بپزند یا با اسفاناخ سودمند بود جهت نفث
دم و منفخ و بطی الانحدار بود و مصلح وی فلفل و سعتر و فوتنج بود و بعد از ان سکنجبین عسل
یا زنجبیل پرورده خورند **اطاا** درختی غربیست و بعضی گفته شود منفعت آن **اظفار الکلب**
مخاطبه است و بنیر تیز خوانند و آن سپستانست و گفته شود **اظفار الطیب** ناخن بویا
گویند و ناخن صدف گویند و ناخن پریال بشیرازی ناخن دیو خوانند و طبیعت آن گرم و
خشکست در دوم و ماسرجویه گوید در سیم منفعت وی آنست که چون زن در شب بخور دود کند
حیض براند و اختناق رحم را نافع بود و خفقان و درد معده و جگر و رحم را سودمند بود و رازی
گوید اگر با سرکه پاشند شکم را نرم کند و بسیار دادن سحج آورد و مصلح وی گل مختوم یا قرص
بود و بدل آن قصب الذریره **اعین السراطین** سکنسو بهست و گفته شود **عیرس** حوزرو
و در جا گفته شود **عیس** اطلق است و گفته شد **عرطیس** ... است و گفته شود **...** توتیاست
مرکب از شیح و توتیای کرمانی و نبات مصری **علیق** بزبان یونانی بیخچ گویند بپارسی تجوش خوانند

و در مرکبات گفته شود **افلاطون** معقلست و گفته شود **افرنجشک** فرنجشک و بلنکشک و فلنجمشک
فلنکشک و بلنجمشک و برنجمشک نیز خوانند بشیرازی بالنکو و خود رو خوانند و در بوستانها
روید و در کنار آب وان بسیار بود و طبیعت آن گرم و خشکست در آخر درجه دوم و بوییدن
آن سدهٔ دماغ را نافع بود و جهت خفقان که از بلغم بود و سودا نافع بود و جهت بواسیر
بغایت سودمند بود و جگر و دل و معده سرد را قوت دهد و غذاهای غلیظ هضم کند و بوی
دهان خوش کند و دندان سخت کند و بوییدن وی مضر بود بدماغ گرم و مصلح آن بنفشه
بود و بدل آن قرنفل است و دیاد در فارسی قرنفل بوستانی خوانند **اغالوجی** جوبی خوش بوست
و هندی باشد و عربی باشد بهترین آنست که اندکی تلخ باشد **افلنجه** حبیست مانند خردل
اما سرخ تازه بود و نوعی هست که زردی باشد و بهترین وی آنست که چون بوی کنند از وی
بوی سیب آید و بیشتر در عطریات استعمال کنند و طبیعت آن گرم و خشکست **اقاسون**
دهن النخل است بپارسی روغن ترب سره گویند و صنعت آن در مرکبات گفته شود
و بعضی گویند روغن زیت است و این خلافست **اقاسولی** و آن ماء العسل است و
گفته شود در رهیم صنعت آن و طبیعت آن **افرفیون** فرفیون است و گفته شود **افسنتین**
یعنی خوانند و آن انواع است خراسانی و رومی و سوسی و طرسوسی و نبطی و سوری
و گویند نوعی از درمنه است و مولف کتاب گوید نوعی از برنجاسف کوهی است
و گل وی بشکل گل اقحوانست و تلخی آن بتلخی صبر نزدیکست اما گل اقحوان سپیدی دارد
و آن ندارد و نیکوترین آن رومی بود و طبیعت آن گرمست در اول و خشکست در دوم
در چشم که کهن شده باشد سود دهد و سودمند بود جهت معده سرد و مسهل صفرا بود و اندک
و قوت بدن دهد و لونرا نیکو گرداند و اگر بر ورم صلب ضماد کنند نافع بود و بول و حیض براند

چون بعسل بخورند و جهت گزیدگی عقرب بغایت سودمند بود و در تقویت جگر و معده
نافع بود و جهت بهاد کهن و بواسیر و شقاق مقعد و صلابت اندرونی ضماد کردن و آشامیدن
نافع بود و در داء الثعلب و داء الحیه همچنین اما مضر بود جهت معده گرم و مصدع بود و مصلح وی
انیسون است یا مصطکی و بدل آن جعده یا شیح ارمنی است و در تقویت معده اسارون
با نیم وزن آن هلیله اما صاحب جامع آورده است که مقوی معده گرم بود و پاک گرداند از
اخلاط حاره و جهت مفاصل بغایت نافع بود و چون سبب آن خلطی گرم بود و چون بپزند با سرکه
و بر طحال ضماد کنند نافع بود و اگر با روغن بادام بپزند و اندکی زهره نیز اضافت کنند بعد از ان
در گوش چکانند محلل ریاح بود و گوش را پاک گرداند از جراحت و نافع بود جهت گرانی
افیثون شیح جبلی است و گفته شود **افیون** عصاره خشخاش مصری است و آنرا لبن الخشخاش خوانند
باید که در آب گرم اندازند زود حل شود و در آفتاب گرم نهند نرم شود و آنچه مغشوش
بود آب را زرد کند و درست بماند و غش وی با مامیثا و لبن خس بری کنند و آنچه بغایت پاک
بود غش آن بصمغ میکنند و مولف گوید غش آن به قرص کنند اما طبیعت وی سرد است در درجه
چهارم و خشکست در سیم و اسحق گوید سرد و خشکست در چهارم منفعت وی آنست که
مخدر بود و مسکن همه دردها بود و چون طلا کنند و اگر بیاشامند شربتی از وی بقدر عدسی
بود و از دو دانگ زیادت نکنند در ریشها تر را خشک گرداند و سودمند بود جهت ورمهای
گرم و اگر با زرده تخم مرغ بریان کرده بر نقرس طلا کنند درد آن ساکن گرداند و خواب
آورد و اگر بخود بر گیرد تنخر را نافع بود و اگر با روغن گل بر سر مالند صداع زایل کند و جهت
سحج و حبس اسهال نافع بود و دو درم از وی کشنده بود و مصلح وی فلفل و دارچینی و
سکنجبین و جند بیدستر و فرفیون ... و شراب کهن بسیار و بدل از ان

ازان حام وبعد از حام آشها اجوب وبدل آن سه وزن آن بزرالبنج است ویک وزن آن تخم لفاح است **افیتمون** آن برزی وزهری وقضبانی خورد است وبهترین آن اقریطی یا مقدسی است واقریطی تحقیت بی زهره وقضبان اما مقدسی تخم وکل وچوب جوزه دارد وبسرخی مایل بود وطبیعت آن بقراط گوید گرم وخشکست در درجه سیم نافع بود جهة صرع وتشنج امتلایی ومسهل سودا وبلغم بود وجهت مالیخولیا لعابات نافع بود واگر با افستین پاشانده باشتا باید که در مطبوخ بسیار بجوشانند که قوت وی باطل شود وغثیان وقی آورد وشربتی ازوی در مطبوخ از پنج درم تا هفت درم سخ بدو گویند تا ده درم وصاحب منهاج آورده است که شربتی از یکدرم تا دو درم ورازی گوید از چهار درم تا شش درم ومحتاج مصلح نیست وصاحب منهاج آورده است که بروغن بادام چرب کنند اگر بهمچنان استعمال کنند نه در مطبوخ وابن ماسویه گوید مصلح وی آنست که پیش ازان بروغن بادام استعمال کنند واگر همچنان خشک استعمال کنند خواهند که درشربتی از یکدرم تا دو درم واگر نقوع خواهند کرد از دو درم تا چهار درم رازی گوید بدل آن در مسهل سودا بوزن آن تربد و دو دانگ آن حاشا وگویند بدل آن یک وزن نیم حاشاست وگویند بدل آن اسطخودوس است وبسفایج ومضر بود بشش ومصلح آن کثیرا بود وصاحب تقویم گوید مصلح آن شراب مندل یا رب سیب **افازیون** تخم زیتون دشتی گویند وآن استخوان زیتون بیابانیست **اقبوس** فجل بریست بپارسی تربیزه بیابانی گویند واصل آن بامره وماند برده سیاه واندرون سپید **افشرج** معنی آن ربست و سورد افشرج گویند یعنی رب آلاس واناردافشرج یعنی رب انار وما آلی افشرج یعنی رب الشوحل وعوزه افشرج یعنی رب الحصرم وصنعت وقوت آن در موضعش گفته شود **ادخوان** اصداف المرجی

خوانند

خوانند وگفته شد ودر مصر کوکاش خوانند وبیونانی قرمامینون ودر موصل شجرة الکافور وبپارسی گاوچشم وبعربی عین البقر وبشیرازی بابونه خوانند وبهترین وی آنست که برگ وی سبز بود وبیرون گل وی سپید بود واندرون زرد ودر طعم وی تلخی بود ونوعی هست که برگ سپید ندارد وطبیعت وی گرم وخشکست در دوم وحنین گوید گرمست درسیم وخشکست در دوم ومنفعت وی آنست که مفتح سده جگر بود ومحلل رطوبات ومسهل بلغم وسودا بود وسنگ گرده بریزاند وعرق آورد ومحلل خوشاد فسرده بود وناصور را نافع بود وصلابت رحم را التحلیل کند چون زن در آب آن نشیند واگر زنی که حیضش بسته بود وقدر حبه از وی بخود برگیرد بگشاید واگر همچنان خشک کرده بکوبند با سکنجبین یا با نمک بپاشند مسهل بلغم ومره سودا بود وصاحب جامع قول شریف آورده است که آب وی چون بگیرند وبر اعصابی که نزدیک انثیین در کیس بود طلا کنند قوت مجامعت بدهد تمام واگر ادمان بوییدن آن کنند سبات آورد واگر تر وی ببویند خواب آورد ومقدار شربتی از وی سه درم بود اما مضر بود بمعده وسپرز ومصلح وی انیسونست وگویند کشنیز وقند **اقونلاسیون** دهن البلسانست وگفته شود در باب دال در صفت بلسان **اقاقیا** عصاره قرظاست وعوطا تخم خارسیت که ادیم بوی دباغت می کنند وجالینوس گوید صمغ اوست وبعضی گویند رب شجره خرنوب است وگویند عصاره پوست انارست واین اقوال خلافست وآن عصاره قرظاست ودر مصر سبط وضنط خوانند ودر قرض بپارسی کرکره گویند یعنی برغنج وآن مصری بود وقلعی تیز خوانند وطبیعت آن سردست در درجه دوم ومجففست در سیم وعیسی گوید سردست در اول وخشکست در دوم وبهترین وی آن بود که صلب وسطبر وسیاه رنگ بود وسرخی آمیز ومنفعت وی آنست که چون

بخور وبرگیرند قطع خون رفتن کنند وچون بپاشانند جهت بیج نافع بود واسهال ومعی واستر خای مقعده ورحم کند وشکم ببندد وحقنه کردن وخوردن وجهت آبله چشم نافع بود واگر باداروها بود در روشنایی چشم بیفزاید ودر طلاها که جهت شکستگی اعضا بود نافع بود واگر ببر ورمهای گرم طلا کنند سودمند بود وردا نکند که ماده بریزد در ریش لثه را نافع بود ودامس را نافع بود وجهت سوختگی آتش وبدل وی حصص بود یا صندل وعدس ومضر بود بزن آن **اقاع** الرمان الهندی نارمشکست وگفته شود **اقسوس** گویند دلق است وگفته شود **اغاردن** عود الوج است وگفته شود **اقط** بپارسی کشک گویند وبیبو گویند وطبیعت آن سرد وخشکست شکم را ببندد وخاصه چون بریان کرده بود اما دیر هضم شود ومعده را بد بود ومصلح آن بعد از خوردن آن کلنگبین است **اقحوان** گویند وآن دو نوع است بزرگ وکوچک همان بزرگ را شبوقه گویند وکوچک را افاما اقطی گفته شود دیگر صنعت آن وثمر آنرا کویند **اقطی** لغت اهل یمن ماش است وگفته شود **افافالیس** میوه درختیست در مصر از وی سمان ف سازند جهت چشم **اقتا افتیس** یعنی گویند درخت انبر باریس است وبعضی گویند درخت فیلزهرج است وآنچه محض آن زعرورست وگفته شود **اقتا لوتی** بیونانی معنی آن شوکه البیضاست وآن باداورد وگفته شود **اقتاقاسی** بیونانی معنی آن شوکه العربیه است وآن شکاعیست وگفته شود **اقلیمیا** قلیمیا گویند ودرقاف گفته شود **اقستون** بشیرازی سعاده جنیس خوانند طبیعت آن گرمست ولطیف **اج** قفاح بربیست وآنرا زعرور گویند وگفته شود **اکرش** کرفس است وگفته شود انواع آن **اکرد کیما** انزروت است وگفته شود **اکرنیس** جوز رد بیست وگفته شود واغیرس نیز گویند وگفته شد **اکشوث** کشوث است وشکونا نیز گویند زجمول تر

خوانند

خوانند صنعت آن در باب با در بزر آن گفته شود **اکلیل الملک** گیاه قیمر گویند بپارسی کلیک الملک خوانند وبهترین وی آنست که تازه ورسیده بود وبرنگ زرد بود که بسفیدی زند وچون بشکافند دانه وی زرد بود وطبیعت آن گرم وخشکست در درجه اول ومنفعت وی آنکه محلل وملین اورام صلب که در مفاصل واحشا بود واگر بافستین بپزد در جگر وسپرز واحشا ضماد کنند نافع بود وچون با شراب بجوشانند وبپاشانند درد معده ساکن گرداند وعصاره وی چون تر باشد با میبختج بیامیزند ودر گوش چکانند درد گوش ساکن گرداند واگر با سرکه در روغن گل بر سر کنند درد ساکن کند وچون مسحج بپزند وبر ورمهای گرم که در چشم ورحم باشد ومعقد وانثیین بود ضماد کنند نرم گرداند وچون میبختج بپاشانند اخلاط بگدازاند وشربتی از وی مقدار یک درم باشد اما مضر بود بانثیین ومصلح وی عسل بود وبدل وی فراسیون بود زن آن یا بوزن آن لباب ذکر یا بوزن آن بابونج ونیم وزن آن ورق الخیر **الکمکت** صاحب منهاج گوید جوبیست هندی وعمو گویند بندق هندیست وگویند المطوط است واین قول صاحب منهاج همه سهو است وخطا وقول صاحب جامع درا ینجا معتبرست که آنرا حجر العقاب وحجر النسر خوانند وحجر الولاده نیز گویند وبیونان اطاطیطس ومعنی این اسم آنست که سنگیست که زاییدن آسان میکند ومولف گوید مانند حجری مقدار جوز ویا تیره رنگ بود وچون بجنبانند مغزی در اندرون وی بجنبد وبغایت املس وصلب بود ودشوار شکن باشد چنانچه پنداری سنگست وسبک باشد وچون بشکنند مغزی سپید تلخ طعم در اندرون وی بود وآن مغز بشکل بنوشاه بلوط بود وبشیرازی آنرا کف ابلیس خوانند یعنی خصیه ابلیس ودر خراسان اشک مریم خوانند منفعت وی آنست که زنان آبستن مجموع حیوانات

مسحج

چون در شیب ایشان نهند آسان بزایند و اگر در صره بندند و بر ران زن آبستن بندند زود
بزاید و از خواص وی آنست که چون و ساودیم کیرند و بر ساق حب بندند آسان بزایند
و اگر سحق کنند و با شیر زنان بشیم بدان بیالایند و زنی که تر باید بخود بر کیرد و بفرمان خدای
تعالی آبستن کردد و شریف در خواص وی آورده است که چون در دست کیرند و با کسی
مخاصمت کند خصم بروی غالب نیاید و اگر بر درختی بندند که بر می اندازد دیگر بر
نیندازد و ابن ماسویه کوید بدل آن فاوانیاست **الکوزل** رعی الحام است و گفته
شود **اکل النمسه** فرفیونست و گفته شود **الألا** درختیست که در ریک روید و میوه
آن بشکل مروارید است اما سبز رنگ بود و بدل دیر الالا خوانند و از مکه خیزد **الماس**
جوهریست مانند آبگینه حلبی و چون وی الماس بیشتر سه سو باشد و مروارید و یاقوت
بوی سوراخ کنند و الماس با سرب مانیشه توان شکست و گویند سم است و در خواص
آورده اند که اگر کسی بقدر دانکی سوده بخورد هلاک شود و مؤلف گوید که دیدم که
شخصی خورد سوده و قطعا هیچ اثر نکرد و طبیعت آن سرد و خشکست **الیسی** بیونانی
الاالی خوانند و آن نوعی از جرجیرست و گفته شود **الطس** میویزج است **النجوج**
العداست و اعلاجون تیز خوانند **الزوه** عود دیر ورده است **الس** اسوس است
و اسوس تیر گویند و سامیم و آن نانخواه است و گفته شود **المیطوط** کشت بریشت است
و آن گفته شود **الاینین** لباب است و گفته شود **الستة العصافیر** لسان العصافیر خوانند
و گفته شود **الوح** نوعی از نبات مخلصه است بپارسی کارزشک گویند و صفت آن در
باب میم گفته شود **الباو** حظل است و گفته شود **الط** تمام است و تمام دنمام الملک
تیر گویند و هرقولیون و آن سنبلست بپارسی سنبل گویند و گفته شود در سین **الایون**

بشیرازی

اکل البر

راسن است و گفته شود **الشبر** بپارسی دبه گویند طبیعت وی گرم و ترست در یم مضر شود و
و غذا بد دهد و کرتر و علیطتر و ذیه باشد حبه عصبیا کوفت خورده چون بدان ضماد کنند
و ابن ماسویه گوید مفسد معده بود و محلل اورام صلب مصلح وی زنجبیل و فلفل بود و دار چینی
و مری نیفی انجامه و بعد از استعمال آن خوردن بعض جوارشات نافع بود **اماموت**
هماماست و گفته شود **الروبیاه** از جمله معاجین مشهورست **ام الجب** سرخ رنگ بزرگی
تخم مرغ اماوی پهن بود و سروی تیز باشد و در میان وی بخوسیت آنرا دانه ام خوانند **امسوح**
نوعی از اناب الجبل و گفته شد حقیقت او **امارطین** گویند نوعی از قتوانست و گویند بتحقیق
نوعی از منقیوم است **اسعاد الارض** زعار کرم خوانند و آن خراطین است و گفته شود **امکاین**
بلبغه و میان عصیر حصرم است بپارسی آب غوره گویند و منفعت او گفته شود در باب حا
در صفت حصرم **املج** بپارسی آمله گویند بهترین آن سیاه بود طبیعت آن سردست در دوم
و گویند سردست در اول و خشکست در دوم و گویند گرمست بهر حال خشکست بی خلاف
منفعت وی آنست که مقوی معده و مقعده و اعصاب و دل بود و اشتهای طعام بادید کند و
حبه لو اسیر سودمند بود و سودا و بلغم براند و بغایت مقوی دل بود و حفظ و ذهن زیاده
و مقوی همه اعصاب بود و موی را سیاه کند چون آب آن و حنا خضاب کنند و چون دو درم
از آن نیم کوفته کنند و در آب شیرین بجوشانند و دو ساعت بعد از آن صافی کنند سه کوب
و در چشم چکانند سفیدی که در چشم بود نافع بود و آن مجربست و شربتی از وی سه درم بود
تنها اما مضر بود بسپرز و مصلح آن عسل است و بدل آن مثل آن **املج امغیلان** درختیست بیابانی
و معروف بود بشوکة المصریه و طبیعت آن سرد و خشک بود و قابض منع خون و ...

حنا

سیلان از رحم بکند و ورق آن و ورم لهات و سفل را نافع بود و خون به بندد **الجبار** نباتیست
روی که در کنار جویبار روید و سرخ رنگ بود و تخم آن شیح خوانند و انجار از ادویه شریفست
خاصه عرق آن و عصاره آن مانند آب توت بود که بغایت سرخ رنگ بود و منفعت
بیخ وی آنست یک مثقال از آن نیم کوفته بجوشانند و با قدری قند و بنفشه بیاشامند
حبت نفث دم نافع بود از هر عضوی که باشد از قصبه و شش و حجاب سینه و هیج امعا
و بواسیر و کشودگی سرکها و قوت اعابه و شکم به بندد بی آنکه زحمت رساند و ریش شش
پاک کند و قطع قی کند و شکستگی اعضا را نافع بود و خاصیت وی بسیارست **انبوب**
الراعی گویند عصا الراعی است و گویند بتحقیق نوعی از حی العالم است و گفته شود
الدرد طاقیس نوعی حمص است و در عرب علاج خوانند و کسلح تیر خوانند **انوا**
انوثر خوانند و او بوزن خوانند و آن درختیست که ورق آن بورق بادام ماند
بهین تر و بعضی باشد که ورق آن بورق سوسن ماند و گل آن بگل نار ماند و بیخ او کوچک
و سفید بود و چون خشک شود بوی خمر کند و در کوه روید و طبیعت آن سرد بود **اخرد**
ماردل نباتیست که در میان جو و گندم روید و ورق آن بورق نخود ی ماند و
غلاف تخم آن بخرنوب شامی ماند و تخم آن سرخ رنگ بود و بطعم تلخ بود و از خواص او یکی
آنست که اگر با عسل معجون کنند و زن بخود برگیرد و پیش مرد آید و منع آبستنی کند **انجل**
عنل است و یا کثر المنفعه خوانند بپارسی حظلی خوانند و گفته شود **انبر بارکیس** بپارسی زرشک
خوانند و زرنک هم خوانند و بهترین وی آنست که بغایت خود رسیده بود و سری که لیکی
زند شیره دار و طبیعت آن سرد و خشکست در درجه دوم صفرا بشکند و قوت معده و
جگر و دل بدهد و قی باز دارد و تشنگی بنشاند و بیج را نافع بود و بدر ورمهای گرم ضماد کنند

وذاریح گویند

جلنجبین سوسنبر

سود مند بود قطع نزف دم بکند و مقوی جگر گرم بود و چون با داد یه کرم مثل سبنل خلط
کنند و شکی که از سردی جگر رود به بندد و معده که ضعیف شود بسبب بلغم نافع
بود اما مضر بود جهت کسانی که طبع ایشان بسته بود و مصلح آن جلاب بود و بدل آن نوزن
آن تخم گل و چهار دانگ وزن آن صندل **انجزک** مرزنجوش است و آن اذان
الفارست و گفته شد صفت **انغون** رازی گوید درونج است و در واو گفته
شود **انبوب الملک** طابیقی است و گفته شود **انحفطیناء** بلوسیطون گویند و سطوس
و عنم و حدوان و ثمره شوک مصری بپارسی کلنار گویند و بعربی جلنار و بشیرازی گل
صدبرگ و در باب جیم در صفت جلنار گفته شود صفت آن **الجنیده** حشیشة الکلب
خوانند و شربت تیز گویند و صوف الارض و آن فراسیون است و گفته شود **اکیمون**
بپارسی رازیانه رومی گویند و آن دوغست آنجیر دی بود و بشکل نانخواه بود و آنچه عراقی
بود و بقدر ماننا مانند بهترین وی رومیست و طبیعت آن گرم و خشکست در سیم و در روی
قبضی اندکیست بول براند و باد کرد در شکم بود تحلیل کند و از آن جمیع بدن و قطع سیلان
رطوبات کند و حیض و عرق براند و تشنگی نشاند و شکم به بندد و چون در شیب نشینا
بخور کنند صداع سرد و نزله سرد را نافع بود و سده جگر بگشاید و شهوت جماع برانگیزاند
و دفع مضرت سموم جانوران بکند و چون سحق کنند و با روغن گل بیامیزند و در گوش چکانند
درد گوش را نافع بود و جهت استسقا نفع معده را و قراقر بغایت سودمند بود و چون در
چشم کنند سبل کهن ببرد و نافع بود بهار و کهن و سده جگر و سپرز را و مثانه و رحم بگشاید و
چون سحق کنند و سنون سازند جهت کنند دهن که بسبب آن از عفونت رگ و بن دندان
بود نافع بود و اسحق گوید مضرست بامعا و مصلح آن تخم رازیانه است و بدل آن تخم

شبث وکویند بدل آن کرویاست **انارکیو** کویند خشخاش است وکفته شود **اسانم** زبیب
الجبل است وآنرا مویزج کویند وکفته شود **اسکنا** سپست وطبیعت آن سرد وترست
اناغلیس اناغلیس کویند واکرا کویند وآن اذان الفار ست وکفته شد **انجدان** دو نوع است
بپارسی صمغ انکدان کویند وانکوان کویند وآن درخت حلتیت است ومحمد بن اصل انست
وحلتیت صمغ آن و ورق آن سفید بود وسیاه بود وبهترین آن سفید طیب بود واز آن
سیاه منتن بود وحلتیت طیب صمغ انجدان طیب است وحلتیت منتن وانجدان
رومی سلیالوس است وتخم آن کاشم خوانند وسلیالیوس هم خوانند وکفته شود
وانجدان خراسانی بیخ آن اشترغازست وکفته شد اما طبیعت آن کرم وخشکست
در سیم سودمند بود جهت زهرهای کشنده وبر خنازیر ضماد کردن تحلیل کند چون
با موم وروغن زیت بود وبا روغن سوسن جهت عرق النسا نافع بود وچون با کرم
بپزند در پوست انار وضماد کنند بر بواسیر نافع بود وچون بپاشند باد زهر اد
کشنده بود اما عسر الهضم است ومضر بود بمثانه وسود مند بود با سلس البول وسردی
معده وحیض براند ورطوبات معده خشک کند ونفوظ آورد ومسخن کرده وه
بود وچون با سرکه بود ولطیف کند غذا بود ز وهضم کند بدل آن بیخ آن باد و
دانک وزن آن حلتیت طیب است وکویند بدل آن رذ است وکویند تخم کرز **اتفاق**
زیت است وآن از زیتون نارسیده کیرند ودر باب زا کفته شود **انجبار** انجبار
کویند وآن نخارست وکفته شود **ابوسیا** شقائق است وکفته شود **ابطونیا** کاسنی سنک
وطبیعت آن سرد وترست در اول سودمند بود جهت جگر کرم **اب** حدق است
ودو عذ دمند وکبرک وحیص تیز خوانند وآن بادنجان است وکفته شود **ابالیس** بیونانی

کرم را خوانند وبپارسی زوان درخت انکورست **امالیس ابو فرکل** بیونانی یعنی
انکور شراب **اباس اعو با** یعنی بیونانی کرم بری **ابانس بوتی** یعنی کرم السیغا وآن
فاشراست وکفته شود **انجبر آدم** مانند حنظلست که دو سرخ رنک ودر میانه آن نقطه
سفیدی باشد وآن میوه درختیست در هندوستان **انزروت** صمغ خاریست که آنرا
شاکیه خوانند وسرخ وسفید باشد وهردو از یک خار حاصل میشود وچون حرارت آفتاب
در وی اثر میکند وکهن کردد سرخ شود آنرا عنزروت وعزرو وکنجده خوانند بپارسی کزد
کویند واز کوه شبکاره ولورجان خیزد وبهترین آن سفید بود که بزردی مایل بود
وطبیعت آن کرمست در دوم وخشکست در اول وبغایت تلخ بود واکر با سپیده تخم
مرغ یا با شیر سحق کنند وخشک کنند ودر داروی چشم کنند ودر چشم را نافع بود
وبخاصیت مسهل بلغم لزج بود وصفرا وشربتی از وی از نیم درم تا یک درم باشد ومضر
بود بروده ومصلح آن صمغ عربیست ونافع بود جهت درد چشم وجسیدن چشم ورمص
که در چشم آید وآب آمدن چشم باز دارد ومنضج ورها بود ومحلل وچون سحق کنند
با قدری انظرون وبر ورمها که بر کردن بود مانند خنازیر طلا کنند تحلیل یابد واکر فتیله بعسل
بیالایند وبانزروت سوده بکردانند ودر کوش که ریم آید وریش بود نهند چند روز
صحت یابد واین مجربست وبدل آن نیم وزن آن صبرست ومصلح آن صمغ عربی **انقم**
سودا حبه وارست وکفته شود **انابیق** انجره است وکفته شود **الخوخ** هودست ودر
عین کفته شود **انفحه** بپارسی پنیرمایه کویند وطبیعت مجموع پنیرمایها کرم وخشک و
ملطف ومحلل ومجموع پنیر مایها تریاقیست زردی ست معضل کفته شود **انقلوسفا**
نباتیست که ورق آن اسفاناخ ماند ورنک او بزردی زند وورق آن ستطیلست

اندلس آنرا فیهق خوانند وطبیعت آن کرم وخشکست **انفحة الارنب** بپارسی پنیرمایه خرکوش
کویند چون با سرکه بپاشند صرع را نافع بود ونیم مثقال پادزهر کزیدکی جانوران بود
وما سرحویه کوید یک قیراط از وی چون با شراب کهن بخته بپاشند نافع بود جهت کزندکی
مار وعقرب ومجموع کزندکان واکر زن آبستن پنیرمایه خرکوش نر یا خصیه وی با شراب
ممزوج بپاشند فرزند نر آورد واکر پنیرمایه ماده بپاشد فرزند ماده آورد واکر
مقدار باقلی با شراب بخته بپاشامد تب ربع را نافع بود واکر بر سرطان طلا کنند بغایت
نافع بود واین مجربست واکر کودکان بپاشند از صرع ایمن باشند همه پنیرمایها این
خاصیت دارد خاصه خرکوش وچون بسرشند بآب وبر بینی نهند خون رفتن از بینی باز دارد
واکر بچه شیرخواره قی کند وشیر در شکم وی بسته بود چون قدری بوی دهند نافع بود
واکر زن بعد از طهر با مشک بخود برکیرد آبستن را یاری دهد واکر بعد از طهر بپاشامد
سه روز منع آبستن کند وامساک سیلان رطوبت رحم کند وشکم ببندد وسحج روده
وترف دم را سودمند بود واکر با خطمی وزیت بر عضوی نهند که خار یا نی در آنجا باشد
بیرون آورد **انفحة الفرس** سودمند بود جهت اسهال مزمن وریش روده ودر آن
انفحة الجدی والظباء والحمر الوحشیة والخشف والعجل ومرج الجاموس والابل
سودمند بود جهت دفع زهر شوکران وقطر قطران وشربتی از وی نیم مثقال بود وچون
با سرکه بپاشند موافق بود جهت بستن شیر در معده وانفحه خشف که آن بچه نرینه ایل بود
وچون زن بعد از طهر سه روز بخود برکیرد آبستن باز دارد وانفحه الجمل صاحب جامع آورده
که اکر پنیرمایه شتر مقدار نخودی بآب نیم کرم پیش از مجامعت بپاشند قوة باه زیاده
تر از همه ادویه باهی بعد نهایت وپنیرمایه شتر وخود شتی وآهو وکوسفند کوهی چون

بپاشند نافع بود جهت شیر که در معده ببندد وانفحه قوی مانند جند بیدستراست در قوة
وچون بپاشند جهت صرع واختناق رحم نافع بود ومجموع انفحها اکر بسته بود بکداز دو اکر
کداخته بود ببندد **انفحة الدب** ابن زهر در خواص آورده است که پنیرمایه خرس فربهی آورد
چون بپاشند **انارین** زنکاریست که از مس تراشیده باشند وبهترین او دمشقی باشد وکفته شود
در زا **انارخنک** نارمشک است وآن اقماع رمان مصریست **اناس** کلیست مانند بابونه
است بتحقیق **انیثر الملوک** نوعی از سعوطات است که جهت بوی دهن وحلق استعمال کنند
انوها نوعی از شجارست وصفت شجار در الف ورا بوعلی کفته شد **انقردیا** بردی بلادر
ومعنی وی آنست که مانند دل است وآنرا ثمر البلادر خوانند ودر باب با کفته شود
انارشک نارمشک است وکفته شود **الجزه** صفت آن در باب با در بند رکفته شود
ادرمالی ادمالی نیز کویند وبیونانی معنی آن دهن العسلی بود وعسل داود علیه السلام
نیز خوانند وآن روغنی است که از ساق درختی حاصل شود مانند عسلست سبطری در شیرین
طعم بود وبهترین آنست که سطبر وکهن بود وصافی وطبیعت آن کرم وترست سودمند
بود جهت جرب تر چون طلا کنند ودرد مفاصل را تر نافع بود وجهت تاریکی چشم چون در چشم
کشند واکر سبیت درم با چهار یکی آب بپاشند اخلاط خام براند واما خوردن آن
سبات واسترخا آورد وباید که آنکس که خورده باشد تا عمل تمام نکند نخسبد البته **ادمادا**
انزدیا خوانند وآن عصاره قثاء الحمارست ودر قاف کفته شود **ادسید** نوعی از نیلوفر هندیست
وطبیعت آن کرم وخشکست مسهل ریاح غلیظ بود ورطوبات بکدازاند شربتی از وی یک
درم باشد **آو داسالیو** کرفس جبلی است آو دا بیونانی جبل است وسالیون کرفس وآن
فطراسالیون است وکفته شود **ادیتمن** بیونانی بادروج است وکفته شود **ادقطاریون**

عامت است و گفته شود اَوَز بپارسی مرغابی گویند و آن مرغهای بزرگ بود طبیعت آن
گرم و تر بود فربهی آورد ولیکن بد گوار کند از فضلهای غلیظ اولی آن بود که پیش از پختن
قدری بوره سوده در حلق وی دمند و با ابازیر گرم بپزند و اگر بریان کنند اولی آن بود
که بزیت بریان کنند تا سهولتر برد اَدُنومالی بیونانی شراب و عسل است اُدَرَز بیونانی
آبرا گویند و در باب میم گفته شود اِهْلال العَبیط نوعی از بادرنجبویه است و گویند نوعی
از ریاحین است و در خواص بقوت تر از بادرنجبویه است اِهْلیلَج اَصْفَر بپارسی
هلیله زرد گویند بهترین وی آنست که فربه بود و بغایت زرد بود و گرانتر زند طبیعت وی
سرد است در اول و خشک است در دوم جهت چشم که آب ریزد نافع بود کشیدن و خوردن
وی خفقان را نافع بود و مسهل صفرا بود و اندک بلغم تر براند و شربتی از وی هفت درم
تا ده درم بود اگر نقوع بود و اگر نقوع باشد از دو درم تا پنج درم و نافع معده و مقوی
و نافع بود جهت استرخا و وی نافع بود و مضر بود بسپل و مصلح وی اگر کوفته با آب گرم خورند
قند است یا ترنجبین و اگر مطبوخ بود عناب و سپستان و آلوی سیاه مصلح وی بود و بدل
آن پوست انار است اهلیلج اسود بپارسی هلیله سیاه گویند و بشیرازی هلیله مویک
و بهترین وی هندیست و طبیعت وی سرد است در اول و خشک است در دوم سردی وی کمتر
از کابلی است و گویند گرم است لون را صافی گرداند و جذام را سودمند بود و در
سپرز و مسهل سودا بود و بواسیر را نافع بود و اگر بریان کنند شکم ببندد و اگر در چشم کشند
قوت باصره بدهد و شربتی از وی منقوع از پنج درم تا ده درم بود و غیر منقوع از دو درم
تا پنج درم و خوردن آن مضر بود بجگر و مصلح آن عسل است و بدل آن هلیله کابلی اهلیلج
الکابلی بهترین وی آنست که فربه بود و اگر در آب اندازند فرو رود و طبیعت آن سرد و خشک است

زیاده گرداند

و گویند یکی بهر وی خفقان دارد

و گویند گرم است باعتدال عقل و حفظ بیفزاید و حواس را سودمند بود و در دسر و استسقا
و بهق و کهن زایل کند و اگر بریان کنند شکم ببندد و بریان ناکرده مسهل بلغم و سودا
بود و خفقان را نافع بود اما مضر بود به سپرز و مصلح آن عسل است و قولنج را نافع بود و شربتی
از وی منقوع از پنج درم تا ده درم بود و غیر منقوع از دو درم تا پنج درم و بدرستی که مسهل
صفرا بود اما بخاصیت مسهل خلطها و غلیظ بود و چون بلغم و سودا بود و خفقان را نافع بود
اما مضر بود به سپرز و مصلح آن عسل است و مربای آن مقوی معده بود و هضم طعام بکند و رنگ
معده را محکم دارد و بواسیر را نافع بود و سده بلغمی را بگشاید و بیخ دندان را و دندان را قوت
دهد و اگر یکسال هر روز یک هلیله مربا بخورد سیاهی موی نگاه دارد ایتغالین الجوج است
و گفته شد ایاقارذماس ابجار و اغافیس گویند و آن سوسن است و در خطابی گویند
ایدیقون فرفیردان چیزیست که ظاهر میشود بر صدف فرفیر و صیادان جمع میکنند و خشک
میکنند و بهترین او گلرنگ است ابرقا ارقان است و گفته شد ایرن گوگرد زرد
که در کوه مانند تار دانه بیرون می آید ایدمایه درختیست که بدن آن آتش لشیم است
و خاصیت وی آنست که شکم ببندد اِیدَع سیانست و قطا و دم الاخوین نیز گویند
در دال نیز گفته شود ایتاب جو جیر بیابانیست و در صفت جرجیر گفته شود اِیَّل جانوریست
یکنوع در بیشها و کنار رودها و صحراها گردد و آن نوع زرد رنگ بود و لطیفترین انواع ایل است
و یکنوع در کوههای عمان و بحرین باشد آنرا الیحمور خوانند و یکنوع دیگر وعل خوانند و
در کوههای سردسیر باشد و یک نوع دیگر بقرالوحش خوانند در دامن کوهها و میان
درختان گردد و همه در طبیعت مانند یکدیگراند و نر ایشان چون خسته شود مار بخورد
صحت یابد و بقرالوحش بپارسی گاو کوهی را خوانند و وی بینی بر سوراخ مار نهند و نفس

مار را بکشد و مار بتعجیل بیرون آید مانند آهن که بمقناطیس جسد وازد دنبال مار را چون
گیرد و مار اضطراب کند تا جایی از اعضاء وی بگیرد چون تمام خورد صدتی در روی و سوراخ
در چشم وی پیدا گردد و آب از چشم وی روانه گردد و در کنج چشم وی گوئی هست و آنجا
جمع شود و ببندد و بمرور روزگار مانند سنگ گردد چنانچه در گوش می باشد و چون ورا
بکشند آن سنگ را بگیرند و در دفع سموم عمل تریاق فاروق میکند و صاحب منهاج آورده
که دنبال ایشان مجموع چهار کانه سم آنجا جمع میشود خاصه گاو کوهی که دنبال وی سم قاتل است
اولی آن بود که در وقت کشتن دو مرد باید که تا هر دو باهم چون یکی بکشد یکی دنبال بیندازد
جالینوس گوید خونی که از گوشت وی حاصل شود غلیظ بود و گوشت وی دیر هضم شود و
شیخ الرئیس گوید گوشت وی با وجود آنکه غلیظ است زود از معده بگذرد و بول براند و
رازی گوید بهترین وی آنست که تازه بود و در زمان گرم صید کرده باشند و باید که در پختن
گوشت ایشان مهرا شود و با روغن بپزند و بعد از آن شراب انجیر و ماء العسل بیاشامند
اما قرن ایل و دیسقوریدوس گوید چون بسوزانند و دو مثقال از آن با کتیرا بیاشامند
جهت نفث دم و قرحه امعا و اسهال کهن و یرقان و درد مثانه سودمند بود و جهت زنان
حایض که سیلان رطوبات از رحم ایشان آید و مزمن باشد نافع بود و چون باد و دیگر
سوانح این نعمت بود و بیاشامند و صفت حرق آن سباند شاخ آن و در دیگ گواری کند
و در گل گیرد و در تنور حمام یا در زیر آتش نهند تا سفید شود و مانند اما چنانکه شوند و نافع
بود جهت چشم که ماده در وی بود و اگر سنون کنند دندانرا جلا دهد و اگر از آن شاخ بخور
کنند گزندگان بگریزند و چون بپزند بسرکه و مضمضه کنند درد دندانرا نافع بود و در خواص
ابن زهر آورده است که قرن ایل سوخته سفید با سرکه بسایند و بر بهق و برص طلا کنند دافع است

ببرد و اگر بیاشامند سپرز را زود دفع کند و اگر با روغن گاو بسرشند و بر شقاق دست و
پای طلا کنند زایل کند و اگر بر دمامیل کودکان که قلاع داشته باشند طلا کنند نافع بود و حیض
براند و چون بر پستان و زهار طلا کنند و گویند چون قرن ایل بر زن آبستن بندند بی درد
بزاید و دیسقوریدوس گوید پنیر مایه نر وی چون زن بعد از طهر سه روز بخورد بر گیرد منع
آبستن کند و گویند پیه وی چون بر تشنج مالند نافع بود و ابن زهر گوید اگر پاره پوست
وی بر خود ببندد هیچ مار گرد آنکس نگردد البته و دیسقوریدوس گوید خون وی چون
بریان کنند جهت قرحه امعا و قطع اسهال را نافع بود و چون بیاشامند جهت سم سهام
ارمنی نافع بود و قضیب وی چون خشک کنند و سحق کنند و بیاشامند نافع بود
جهت گزیدگی افعی و گویند خون وی چون بیاشامند سنگ گرده و مثانه بریزاند و
قضیب وی چون خشک کنند و بسایند و با شراب بیاشامند باه را برانگیزاند و نعوظ
آورد و اگر بر بازو ببندند آنکس از هیچ مار نترسد و هیچ گزنده گرد وی نگردد البته
و ابن زهره در خواص آورده است که چون دنبال وی همچنان با پوست و گوشت و استخوان
بسوزانند و سحق کنند با شراب و بر قضیب طلا کنند و ران در حال نعوظ آورد و بهر جوان
که طلا کنند همین عمل کند و گویند که ایل را زهره نیست و تیری چون بوی زنند و پیکان در وی
بماند چون شکوفه اشنه بخورد بیندازد و گویند قرن ایل محرق درد قولنج را نافع بود
تا حدی که گویند که در ساعت ساکن کند ایرسون طلق است و گفته شود ایرسا بیخ سوسن
آسمان گون و نام او ابرسا از بهر آن کرده اند یعنی قوس و قزح و گل وی زرد و سفید و لاجوردی
بود و بهترین بیخ وی سیاه صلب بسیار گره بود و خوشبوی و طبیعت وی گرم و خشک است
در دوم منفعت وی آنست که فالج و تشنج و صداع مزمن را نافع بود و مفتح لطیف بود و چون

برکلف ونمش طلا کنند ببرد و سینه و شش را از اخلاط غلیظ پاک کند و بول و حیض براند
و بر گزیدگی مار بر موضع زخم ضماد کنند نافع بود و حب سرفه بلغمی نافع بود و چون با سرکه بیاشامند
منع گزیدگی جانوران و مطحولان بغایت نافع بود اندروماخس گوید سودمند بود جهت
مضرت زهرها کشنده و ادویه سمیه و اگر هفت درم از وی با آب عنب و با عنب
الثعلب بیاشامند مسهل بلغم غلیظ بود و مره صفرا براند و خواب آورد و جالینوس گوید
عرق النسا و نقرس و فالج را نافع بود خاصه روغن که در وی پخته باشند و چون با عسل
فرزجه کنند و زن بخود برگیرد بچه بیندازد و چون سلوق کنند و بر خنازیر و دمامیل
صلب ضماد کنند نرم کند و اگر سحق کنند بر ریش که ناصور شده باشد پاشند گوشت
برویاند و اگر با روغن گل و سرکه بر سر ضماد کنند درد سر را نافع بود و روغن وی
چون در بینی چکانند گنده بینی ببرد و اگر بطبیخ وی مضمضه کنند درد دندان و ملازه را
نافع بود و اگر در آن نشینند صلابت رحم و درد آن که از سردی بود نافع بود و چون با شراب
بیاشامند درد جگر و سپرز را نافع بود و روغن وی چون در گوش چکانند با سرکه درد گوش
ساکن کند و منع نزلات بکند و روغن وی مفتح افواه بواسیر بود رازی گوید بدل آن
در اسهال آب دو دانگ وزن آن مازریون باشد با سه اوقیه لبن لقاح و اسحق ابن
حنین گوید ایرسا مضر بود بشش و مصلح آن عسل است و ایرسا بپارسی بیخ سوسن صحرائیست
و در دشت رون بسیار باشد و مولف کتاب گوید تخم وی از جمله منوّمات است
مجربست و اگر بیخ وی قدری بر دندان نهند که درد کند بریزاند البته و باید که بدندان
دیگر نرسد که آن نیز بریزاند ایرماهیت درختیست که برگ آن مثل پشم است و خاصیت
او آنست که شکم ببندد باب الباء باریح

رایج گویند و آن نارجیل است و گفته شود باقلا جرجر خوانند و فول خوانند طبیعت وی سرد است
باعتدال و گویند سرد است در اول و خشکست در دوم رطوبتی فضلی هست خاصه تر وی بهترین
وی آنست که فربه و بزرگ بود و خشک و آنچه تر بود ردی بود و کلف را زایل کند و بقراط گوید غذاء
نیکو دهد و صحت را نگه دارد و چون مقشر کنند و دو نیمه کنند و بر زخم که خون آید نهند خون رفتن را
باز دارد و از خواص وی آنست که چون مرغ به بندند مرغ از خایه بایستد و چون بکوبند
بر زهار کودکان ضماد کنند موی رستن باز دارد و همچنین اگر مکرر کنند بر موضعی که موی
سترده باشند همین عمل کند و بهق را زایل کند خاصه با پوست و باقلا سینه و سرفه و نفث
دم را نافع بود اما بغایت نفاخ بود و دیر هضم شود و خواب آشفته نماید لیکن ضماد
کردن بر ورمهای گرم و ورم انثیین و پستان که شیر در وی بسته بود بغایت نافع
بود و قطع ادرار بول کند و چون با آرد حلبه و عسل بیامیزند محلل دمامیل بود و ورمهای بن
گوش و ورمهای شبیه چشم و اگر با شب یمانی و زیت عتیق بر خنازیر ضماد کنند تحلیل
یابد و چون با سرکه و آب بپزند با پوست و بخورند اسهال که از قرحه امعا بود و اسهال مزمن قطع
کند و اولی آن بود که چون یک دو جوش بزنند آن آب را بریزند و آبی دیگر باز جای کنند
نفخ آن کمتر بود و باقلاء کهن را نفخ کمتر بود و باقلا گوشت بدن زیادت کند و چون باقلا
بکوبند یا بآسیا خورد کنند در رقیق بپزند در روغن بادام و قند اضافه کنند و بیاشامند
سرفه و خشونت سینه و حلق را سودمند بود و آنچه با پوست بپزند نفخ وی زیادت بود
و خارش بدن باز دید کند و مصلح وی آنست که مقشر کنند و بپزند در روغن مطبخ کنند
و با نمک و زیره و سعتر و دارچینی و فلفل و الخدان و نودنج بخورند و بعضی از ان با نخل
مرّی با بعضی از جوارشات نافع بود باقلا قبطی جامه است و گفته شود بادزد قند است

بپارسی بزرگ گویند و بشیرازی برزگویند و آن بحری و برّی و جبلی بود و جبلی گویند دو
نوعست یکی سفید سبک و آن خشک بود و یکی زرد بود و زرد رنگ مانند عسل صافی بر کف بود
و این نوع بهتر بود و طبیعت آن گرمست در سیم و خشکست در دوم و گویند تربت
جهت عرق النسا و نقرس نافع بود بمقدار دو درم و چون زن بخود برگیرد و در شیافها
بخور کنند حیض براند و بچه بیندازد و چون با شراب در بیاشامند بچه مرده بیندازد
و دفع زهرها بکند خواه مار و خواه عقرب و اگر درم هم کنند و بر خنازیر ضماد کنند نافع
بود و گویند که اگر دو درم با آب بیاشامند بواسیر ببرد و چون سه نوبت بیاشامند
دیگر هرگز عود نکند البته و رازی گوید محرور را نشاید که استعمال کند شیخ الرئیس گوید که
سودمند بود جهت صداع سرد و درد گوش که از سردی بود و ورم آن تحلیل یابد بی‌آنکه
و از جهت جرب چشم نافع بود رازی گوید محلل ریاح و منبت لحم بود و شیخ الرئیس گوید
معفن لحم بود و این محقق است و چون حل کنند بعسل و لعق کنند سده جگر بگشاید
و سنگ آن را بریزاند و زادن سهل کند اما مضر بود بسر و این محققست و مصلح آن آش است
و جالینوس گوید بدل آن دو وزن آن سکبینج است و اسحق بن عمران گوید بدل آن بوزن
آن سکبینج است و نیم وزن آن جاوشیر است باقلاء مصری ترمس است و گفته شود بادرنج
بویه بادرنجبویه گویند و بادرنگ گویند و ترنجان و بقلة الترجیه گویند بپارسی بالنگو گویند
و بهترین آن تازه بود و طبیعت آن گرم و خشکست در دوم سودمند بود جهت جوع علتهاء
بلغمی و سوداوی و بوی دهان خوش کند و نافع بود جهت جرب و سده دماغ و قوة دل دهد
و مفرحی تمام بود و در تقویت دل و تفریح آن نظیر ندارد و خفقان را زایل کند و هضم را
قوت دهد و فواق زایل کند و ذهن را صافی کند و مقدار شربتی از آب آن بیست درم

باشد و اسحق گوید مضر بود بسر و مصلح آن صمغ عربیست و اگر با شراب ورق آن ضماد کنند
بر گزیدگی عقرب و رتیلا و سگ دیوانه نافع بود و اگر بیاشامند همین عمل کند و اگر بطبیخ
آن مضمضه کنند جهت دندان نیکو بود و اگر با نمک ضماد کنند بر خنازیر تحلیل یابد و همچنین بر درد
مفاصل ضماد کنند ساکن شود و از خواص وی آنست که چون قدری از ورق و تخم و بیخ آن
مجموع خشک کرده و در خرقه کتان کنند و با بریشم محکم ببندند و در جیب نگاه دارند مادام
که نبود داشته باشد هر کس که وی را ببیند دوست دارد و محبوب خلق گردد و دایم شادمان
بود و مؤلف گوید بغایت مجربست و بکرات امتحان کرده و خوردن وی مقوی دماغ و
جگر و معده بود و جهت خفقان سوداوی و خفقان که از بلغم سوخته بود بغایت سودمند
بود و آن را قلب الخردل خوانند و بدل وی در تفریح بوزن آن ابریشم و چهار دانگ وزن
آن پوست اترج بادزهر حجر التیس خوانند و گفته شود بادآورد شوکة البیضا گویند
و نبات وی در کوهها و زمینها و ریگ بوم روید و در سنگستانها پیش روید و ساق وی بسطبری
انگشت نر بود و زیاده تر و قدر آن مقدار دو گز باشد و کوتاهتر نیز باشد و نبات وی
بود و بیشتر در روی زمین پهن باشد و در اول که برگ بیرون کند گیاه بود و با خار
گردد و رنگ وی بسفیدی زند و گل وی بنفش و سفید و سرخ و سفیدی باشد و تخم وی
مانند خشک دانه بود و خارناک بود و خار دراز و بهترین وی آنست که ورق آن سفید
بود و تازه و طبیعت آن گرم و خشکست در درجه اول و گویند سرد است در اول و بیخ
وی سرد و خشک بود و منفعت وی آنست که مسهل بلغم زنج بود و در وی قوت مفتح و محلل
هست خاصه تخم وی نافع بود جهت اورام بلغمی و تشنج و نفث دم و تبهای بلغمی کهن و ضعف
معده و درد دندان چون بطبیخ آن مضمضه کنند و گزیدگی جانوران و گزندگی عقرب چون بیاشامند یا بر وی ضماد کنند

نافع بود و دیسقوریدوس گوید بیخ وی چون بجوشانند جهت نفث دم و درد معده و اسهال کهن نافع بود و بول براند و براورام بلغمی ضماد کردن نافع بود و چون تخم وی بپاشند گزاز را نافع بود و گزندگی جانوران را سعیه بود و چون دار الشقلب بیخ وی گک کند بجایت نافع بود و مجرب و شربتی از وی یکدرم و نیم بود اما مضر بود بشش و مصلح وی کاشنین بود و شیخ الرئیس گوید بدل وی در تبهای بلغمی شاهترج بود و روستاییان شیراز و پیابد ود خوانند

بادنجان انب و معدند و حیصل و وعد و حدف خوانند بهترین وی فارسی شیرین تازه بود و وی غذای مألوف بود و طبیعت وی گرم و خشک است در دوم اگر در روغن بریان کنند شکم براند و اگر در سماق یا در سرکه بپزند اساک کند و در معده و خامره آورد و سر و چشم را بد بود و خون سیاه از وی حاصل شود و مولد سودا بود و سده آورد و بواسیر و لونرا سیاه کند و شیخ الرئیس گوید کهن وی بد بود و تازه وی سالم تر بود و خدام و صداع و بیخوابی آورد و مولد سرطانات و کلف و سده جگر بود و اگر با سرکه بپزند سده جگر بگشاید اما بواسیر آورد و بکس گل وی در سایه خشک کنند و سحق کنند طلای نافع بود جهت بواسیر و اگر بادنجان زرد با روغن بوز بپزند و آن روغن موم روغن سازند بر شقاق کعبین و میان انگشتان طلا کنند بغایت نافع بود و اگر گل وی با روغن بادام تلخ همچنان بکوبند و بروغن بنفشه بر سرشند و بر بواسیر طلا کنند ببرد بفرمان خدای عز و جل و مجربست و چون بادنجان بسوزانند و خاکستر آن با سرکه بر سرشند و بر ثالیل طلا کنند ببرد البته و ثالیل شیرازی کوک خوانند و گویند مقوی معده و قطع نزف دم بکند بخاصیت خوردن وی و اولی آنک وی را در آب و نمک بجوشانند یا مسلوق کنند و با روغن کنجد یا بادام بریان کنند یا با سرکه کرد یا بپزند **بابونج** بپارسی بابونه گویند بهترین وی آنست که گل وی زرد بود و بزرگ

بالطبع

وطبیعت وی گرم و خشک است در اول منفعت وی آنست که مفتح و ملطف بود و محلل بی جذب بود و ورمهای صلب نرم کرداند و جهت صداع سرد نافع بود و همه تبها را خاصه که از عفونت سودا و بلغم بود و ورمهای احشا را و اگر بجوشانند و در آب آن نشینند سنگ گرده بریزاند و حیض و بول براند و بچه در وقت زادن سهل بیرون آید و بدن را پاک کرداند تنقیه تمام و اگر بر جگر ضماد کنند ببرد و قوت اعصاب و دماغ بدهد و ضماد کردن بر ورم جگر نافع بود و بجای در آخر نزلها بغایت نافع بود و اگر با آب و سرکه بپزند و در آخر رمد سر بگار آن دارند چشم را پاک کرداند و درد زایل کند و اگر ادمان کند و اگر چشم را آب بابونج شستشو بیند درد ساکن کند اما اسحق بن حنین گوید مضر است بحلق و مصلح وی عسل است و بدل وی در تقویه دماغ و زایل کردن صداع سرد برنجاسف است **بادروج** حوک خوانند و آن نوعی از ریحانست کوهیت و در دامن کوهها باشد طبیعت وی گرم است در دوم و خشک است در اول و گویند رطوبتی فضلی روی است و بهترین وی آنست که خوشبوی بود و منفعت وی آنست که از او ویرقلبی بود و اگر عصاره وی در چشم کشند چشم را جلاء دهد و رطوباتی که از چشم روانه بود خشک کرداند و اگر بسیار بخورند تاریکی چشم آورد و شکم نرم دارد اما باه برانگیزاند و مولد ریاح بود و بول براند اما و شیر از مضم بود و اگر بر گزندگی زنبور و عقرب ضماد کنند نافع بود و اگر با روغن گل و سرکه و پوست جو بر ورم گرم ضماد کنند نافع بود و خوردن وی گویند کرم در شکم پیدا کند و چون بخایند و در آفتاب بنهند کرم از آن تولد کند و شریف گوید چون آفتاب بحمل نزول خواهد کرد چون وی را بخایند بپای دران سال از درد دندان ایمن باشند البته و اگر بخایند و در گوش نهند درد گوش ساکن کند و صاحب کامل آورده است که از خوردن وی هیچ منفعتی نیست ضماد کردن منضج و محلل بود و از خوردن وی خلطی سودایی بد تولد کند و چشم را تاریک کند

و مصلح وی بقلة الحمقا بود و بدل وی دو وزن آن سنبر بود **بالسد** ورد جراسیوس است و در اسوس گفته شد **بالد** سعه ماست و گفته شود **بابلس** ملص نیز گویند و از اد ختکاش رندی گویند و او معمل سوعات می کند و آنرا سوفا گویند و سعن افروذ نیز گویند **بارج** سفیداج رصاص است و گفته شد **باباری** سوبانی فلفل سیاهست و گفته شود **باطبیس** نوعی از علیق است و صفت علیق در باب عین گفته شود **بارسطاریون** دوتس طاریون گویند و آن نوعی از رعی الحمام است و گفته شود و معنی بارسطاریون سوبانی حماماست **بان** درخت حب البانست و گفته شود و در هاء **براکر** رزاو ندطویلست و گفته شود **تبع** شراب کننده است صاحب منهاج گوید شرابیست که از عسل سازند و صاحب جامع گوید شراب ماهی که از خرما نیز سازند و در نون در صفت نبیذ گفته شود **بحم** ثمره طرفاست و گفته شود **بحقات** عصی الراعی است و گفته شود **برشیاندار** در شیاندار و لبطباط و حبحر و سبططباط و بوجره و هو منقید اسس نیز گویند و چند اسم دیگر دارد که بپارسی گفته شد سرخ مرد نیز گویند

دو زبان شیرازی گفته خوانند و بزبان کرمانی ک

بخور مریم شجره مریم است و آن حشیشی است و بیخ آن عرطنیثاست و صفت آن در الف در آذریو گفته شد و بخور مریم را انغیلا سوسن گویند و طبیعت آن گرمست در سیم و خشکست در دوم منفعت وی آنست که مقطع و محلل و مفتح بود و طبع را براند و چون یک پاره بخود برگیرند یا بر شب یاف طلا کنند و چون بپاشند کرم دراز و کدو دانه بریزاند و حیض براند و بچه مرده بیفکند از دو برقان نافع بود و کلف ببرد و بر بواسیر سخت شده طلا کنند نافع بود و چون با عسل در چشم کشند سود مند بود جهت نزول آب و ضعف چشم و چون با شراب بیاشامند زهرها را نافع بود و داد و بیکشنده خاصه ارنب بحری و چون بکرات بیاشامند مستی زیاده کند **بدسیون** سعلت و گفته شود **براسقان** بدسکان و بدگشان و

و بدشغان نیز گویند و قاتل ابیه و کف الکلب نیز گویند و آن حشیشی است که گرم و خشکست اما ملطف و محلل بود نافع بود جهت اصحاب بلغم و رطوبت و رازی گوید بدل آن نیم وزن آن دروج و زیره کرمانی بوزن آن **بر** حنطه است و گفته شود و قمح نیز گویند و قمح هم گویند حوار الراعی قیصوست و سرعت نیز گویند و گفته شود **بربخ کابلی** ابربخ و بوتک گویند بپارسی برنک و طبیعت وی گرم است در اول و خشکست در دوم و آن دو نوع است بزرگ و خورد و بهترین وی کوچکست که لون آن بسرخی زند و دو درم از وی مسهل بلغم لزج بود و از قاتلات دود سیح او و بوی نیرسد و معاصل را سود مند بود و حبیش آورده است که شربتی از وی ده درم با شیر تازه بود و حب حب القرع اما بربخ مضر بود و بر دو با دگیرا مصلح آنست و بدل آن بوزن آن ترمس و بعوزن آن قنبیل و ابن ماسویه گوید بدل آن بوزن آن ترمس بود و دو آن قنبیل و جوز بوا بزرالرازیانج است و گفته شود **برشیاندارو** عصی الراعیست و گفته شود

سوید

برغست علول و علول و فوبل گویند و آن قنابریست و شجر البهق نیز خوانند و شحم الارض و در رقاف گفته شود **برس** قطن است و طوط و عطب و کرسف نیز گویند و شحم الارض خوانند و در قاف گفته شود و نوع دیگر افور گویند و کمن آن حقتم **برنجاسف** اوخجتک است و گفته شود و حبق البقر بعلی نیز خوانند **برد و سلام** لسان الحملست و گفته شود **برغوتا** بزر قطوناست و گفته شود **برم** سرم نیز گویند شکوفه امیعلانست و در قوت مانند پیه مشک بود **بردا** فلفراست و گفته شود **بلی تدق** شمش است و گویند او رک است که آنرا آلوچه گویند و گفته شد **برابا** سلط است **برنجاسف** بعربی شوبلا خوانند بپارسی برناسک و چند اسم دیگر دارد و گفته شود و بهترین وی زرد بود و طبیعت وی گرمست در دوم و خشکست در آخر درجه اول منفعت وی آنست که جهت صداع سرد ضماد کردن یا نطول بغایت نافع بود و ملطف و مفتح بود و صاحب

بوستان

دوا ر و سه رنافع بود و سنگ گرده بریزاند و اگر در طبیخ آن نشینند حیض براند و ریش رحم را
پاک کند و بچه بیندازد و مشیمه بیرون آورد و ورم رحم را نافع بود و اگر سه درم از وی بیاشامند
همین عمل کند که یاد کرده شد و اگر بسوزانند و خاکستر آن بر ریش قروح افشانند خشک گرداند
و اگر با عسل بیاشامند کرم را بکشد و حب القرع تر و سده بینی و زکام را نافع بود و اگر بطبیخ وی
بشویند و خوردن وی مضر بود بگرده و مصلح آن انیسون است رازی گوید بدل آن در درد سر برگ
بابونج است و گویند بدل آن افسنتین **بردی** نباتیست که در آب روید و در مصر از وی
کاغذ سازند و مولف گوید بشیرازی و یانک خوانند و شاخ میان وی را تیر خوانند و در تو
مانند قرطاس بود و سوخته وی تجفیف در وی زیاده بود و طبیعت وی سرد و خشک بود در دوم
و چون بر بر احتیاط تر پاشند خشک گرداند و چون در سرکه حینا تند و خشک کنند و بر ناصور
کنند نافع بود و خاکستر وی الکله کرد دهن بود و سود دهد و حبس نفث دم بکند و آنچه مصری
بود و غذا و هر چون برکشند و بکنند مانند نی شکر **برقوتی** بزرقطوناست و آنرا اسوس
خوانند و گفته شد در الف **برمس** نوعی از بلوط است و گفته شود **برماغ** نوعی از نروات
و آنرا مرماخور گویند و گفته شود و بیم **بردایا** کرم البیضاست و آن فاشرا گویند و گفته
شود **بربا** ایرقانست و گفته شود **بربری** شاه بانک و شاه بانج و شاه بانج تیز گویند و گفته شود
پرسیاوشان شعر الجن و شعر الجبار و شعر الارض و لحیة الحار و شعر الخنازیر و ساق الاسود
والوصیف الاسود و کزبرة البیر نیز گویند و آن شعر الغول است بپارسی پرسیاوشان
گویند و بکرمانی کورسو خوانند بهترین وی آنست که چوب وی سیاه بود و ورق آن سبز
و گویند بهترین آنست که چوب آن سرخی زند طبیعت وی معتدلست در گرمی و سردی و
گویند میل بگرمی و خشکی دارد و سه درم از وی مسهل بلغم و سودا بود و خشن سینه از فضول

غلیظ پاک کند و بکه ازاند و یرقان و سپرز را نافع بود و بول و حیض براند و سنگ بریزاند
چون بیاشامند شکم ببندد و مشیمه بیرون آورد و خون باز دارد و گزیدگی سگ دیوانه
و مار نافع بود و دیگر جانوران سودی چون با شراب بیاشامند ملطف و محلل بود و
داء الثعلب را نافع بود و موی را برویاند و خنازیر و دبلات تحلیل کند و چون بیاشامند
زیره یرقان و عسر البول را نافع بود و چون بالاذن و روغن مورد یا روغن سوسن
و زوفا و شراب بیامیزند و بر موی که ریزد طلا کنند دیگر نریزد و نافع بود و بیخ آن همین حکم
دارد و اگر بسوزانند و بر سر کل مالند موی برویاند و اگر با سرکه و زیت و خاکستر وی بر
داء الثعلب طلا کنند موی برویاند و جهة جرب چشم نافع بود و اسحق گوید مضرست بسپرز و
مصلح آن مصطکی است و رازی گوید بدل آن در سودمندی در ربو بوزن آن نعنع با نیم
وزن آن رب السوس بود **برشوم** بلغت اهل بغداد قسب است و گفته شود **برطانیقی** انبار
افروزست و گفته شود **برانی** حبتی است و گفته شود **برسیانا** نباتیست که تخم وی مانند کرفس
بود جهة جرب استعمال کنند بشیرازی تال کرد خوانند **بزرقطونا** بپارسی اسفیوش خوانند
و بیونانی فلیون و معنی آن برغوثی بشیرازی ... خوانند و باصفهانی اسپرزه خوانند
و آن دو نوعست سفید و سیاه و بهترین وی سرخست که میل به سیاهی زند فربه بود که چون
در آب کنند در بن آن نشیند اما سفید لعابیت سرد تر از سیاه بود و طبیعت بنکو سرد و تر
در دوم و گویند در سیم و گویند معتدلست در خشکی و تری حرارت بنشاند و تشنگی ساکن
گرداند و اگر بریان ناکرده ده درم بجلاب گرم بیاشامند طبیعت براند و اگر بریان کرده
بود با روغن گل شکم ببندد و بیج را نافع بود خاصه کودکان و لعاب وی جهة خشونت
دهن و سینه و لدغ معده نافع بود و بر ورمهای گرم ضماد کردن نافع بود و بر نقرس بار گرم

صاحب منهاج گوید ح

و ورم سر را با گلاب نیکو بود و گوفته شاید که استعمال کنند که کشنده بود و شربتی از نیکو
مقدار دو درم بود و مداوات کسی که نیکو کوفته خورده باشد با سفیداج و فلفل
و حلتیت یا نبات کنند و دواء المشک و بدل او در ملین طبیعت حب السفرجل کنند یا
بزر المرو و در تبرید و ترطیب بزر بقلة الحمقا **بزر الکرفس البستانی** طبیعت آن گرم و خشکست
در دوم بول و حیض براند و سده گرده و جگر بگشاید و فواق که از امتلا بود سود دهد
شربتی از وی سه درم بود و گزیدگی جانوران نافع بود و در دیبلوها را نافع بود و اما
مضر بود بشش و مصلح آن حماماست و شریف در خواص آورده است که تخم کرفس چون بکوبند
با انجیدان قند و بروغن گاو چرب کنند و سه روز بیاشامند باه را زیادت کند بغایت
اما غذا گوشت خروس فربه خورد و بدل آن فطراسالیونست و گویند ده یک آن افسنتین
و نیم وزن آن فطراسالیون است **بزر الکرفس الجبلی** فطراسالیونست و گفته شود
بزر الخبازی بپارسی تخم خرو گویند و بکرمانی ملیک خطمی و طبیعت آن معتدلست در حرارت
و رطوبت و در عمل اقوی بود و بهتر از تخم خطمی بود خشونت سینه را زایل کند و بیج را
و ریش روده را بغایت نافع بود و صبا گزیدگی رتیلا و سموم نافع بود و چون در ادویه
حقنه بود دفع مضرت ادویه حاره بکند و بدل وی تخم خطمی است **بزر الحنظل** بهترین وی
آنست که سیاه و رسیده بود و طبیعت وی سرد و خشکست و گویند معتدل در حرارت
و رطوبت چون با سرکه بر بهق طلا کنند و در آفتاب نشینند نافع بود و جهة سرفه گرم سودمند
بود و جهة سرفه گرم سود مند بود و خون رفتن شکم ببندد و در ضمادات که از جهت ذات
الجنب سازند نافع بود و شکم ببندد و سنگ گرده بریزاند و بدل وی تخم خبازیست
بزر الطبه بزر التفاح و بزر العصفر و بزر القت و بزر العقد و بزر العصب گویند

و بزر العلف است بپارسی تخم اسبست گویند بهترین وی زرد فربه باشد و طبیعت آن
گرم و تر بود و در وی نفخ بود باه را زیادت کند و مجامعت را قوت دهد و شیر را زیاده
کند و بدل وی در معاجین تخم شلغم بود **بزر الجرجیر** بپارسی تخم کیکیز خوانند و کیکیج گویند
و بشیرازی کمرک گویند بهترین وی بستانی فربه بود و طبیعت آن گرم و خشکست در سیم
و گویند در دوم سودمند بود جهة عسر البول و برش طلا کنند نافع بود و باه را برانگیزاند و جهة
درد ساقین نافع بود و مقدار یک درم و اگر با سکنجبین و آب گرم بیاشامند قی بلغمی آورد اما
مصدع بود و منی زیادت کند و بول براند و تاریکی چشم آورد و اگر سحق کنند و بر کلف روی
طلا کنند زایل گرداند و اگر بکوبند و بعوض نمک بر زرده تخم مرغ نیم برشت کنند و بیاشامند
مجامعت برانگیزاند اما مشکل گوار بود و مضرست بمثانه و مصلح وی کثیراست و بدل وی
رازی گوید بابات و سیت و گویند بدل وی تودریست و مجهول گوید بدل وی جرجیر بزر الرا
و دیسقوریدوس گوید در طبیخ بدل وی خردلست **بزر المنط** حب العقل است و گفته شود
بزر الخنم حبه است بپارسی شنقرک گویند و باصفهانی ناکشتی و هروی خوبه کلان گویند و تبریزی
سوارون و تبرکی مراشو و منفعت آن در باب حا گفته شود **بزر الکرمق** بزر القطف
بود بپارسی و بشیرازی تخم اسفاناخ رومی خوانند اسفاخ خوانند و منفعت آن وصفت آن
در قاف گفته شود و وی یرقان را سودمند بود و ورمهای گرم را نافع بود و در غایت نیات
بود و در سعال و ورمهای ظاهر و باطن آنچه ظاهر بود کوفته با آب قطف تر کنند و طلا کنند و آنچه
باطن بود سحق کرده با سکنجبین بیاشامند و گلاب و طبیعت وی معتدل بود در حرارت و برودت
و خشک بود و ادرار و گویند گرمست و در وی جلا و تلیین بود و مضر بود بسفل و مصلح وی
قند و گلاب بود **بزر الحزنه** بقلة الحمقاست و رجله و فرفخ و بقلة المبارکه و بقلة الزهرا و بقلة...

ودندان سا وکف و فرفخیر و فرفین و حقوق نیز گویند بپارسی تخم کارتوزک گویند و باصفهانی
تخم بربین و بکرمانی تخم بکرک و بتبریزی تخمکان و بهترین وی آنست که فربه بود و طبیعت
آن سرد است در درجه سیم و تر در درجه دوم سودمند بود جهت درد جگر که از گرمی بود و تب
حاده مقدار پنج درم از وی بکوبند و شیره بگیرند و با نبات بیاشامند و اگر بجلاب خورند
جهت سرفه که از حرارت بود نافع بود و جهت لدغ فم معده نافع بود اما مقطع شهوة بود و دفع
کراو اطاکند و مضر بود بسپرز و معدهٔ بلغمی و مصلح وی قند است و بدل آن بزرقطونا
سفید بود بزرالسپستان سحسونه گویند و آن اعین السراطین است و گفته شد بزرالرمال البری
حب القلقل است و گفته شد بزرالجزر البستانی بپارسی تخم گزر گویند نافع بود جهت
ریشها خورنده چون بکوبند و بران ضماد کنند و اگر بخورند باه را برانگیزاند و بول و حیض براند
و ریشهاء عفن پاک کند و استسقا را نافع بود و گزندگی جانوران را از او یونانی گوید درد
ساقین را یکدرم تخم گزر با یکدرم قند بیاشامند نافع بود و مجربست و بدل وی بوزن
آن انیسون است بزرالجزر البری دوقو است و گفته شود بزرالسداب بپارسی تخم
سداب خوانند بهترین وی سیاه فربه است و طبیعت وی گرم و خشکست در سیم نافع بود
وجهت فواق بلغمی ساکن گرداند چون یکدرم تا دو درم بیاشامند و اگر با شراب بیاشامند
نافع بود جهت دفع زهرها و گزندگی جانوران خاصه که با انجیر خشک و مغز گردکان استعمال
کنند و نافع بود جهت عرق النسا اما مقطع منی بود و مصلح آن کثیرا است یا عسل و بدل
آن سداب و گفته شد بزرالخس بپارسی تخم کاهو گویند بهترین وی بستانی سیاه فربه بود
طبیعت وی سرد و خشکست و مخدر در سوم بود و شهوت جماع را ساکن گرداند و چون بیاشامند
نافع بود جهت کسی که ورا احتلام بسیار افتد و قطع شهوت جماع بکند و تغیر منی دهد خشک گرداند

ومقدا

ومقدار یکدرم تا دو درم مستعمل بود و ضماد کردن جهت صداع نافع بود و منع سیلان که از چشم آید
بکند چون بر پیشانی ضماد کنند و [illegible] نبات آورد و مصلح وی مصطکی است و بدل وی
دم الاخوین بزرالبنج بپارسی تخم بنگ گویند و بشیرازی منک دیو و بلفظی بیخ
الرجال و آن سه نوعست سیاه و سرخ و سفید بهترین وی سفید است و بعد از سفید
سرخ اما سیاه کشنده بود و طبیعت وی سرد و خشکست در آخر درجه سیوم و از آن
سفید سرد است در اول درجه سیم و خشکست در دوم عصارهٔ وی در گوش سود
دارد و نافع بود جهت نفث دم بافراط و دردها ساکن گرداند و بنقرس ضماد کردن
نافع بود ولیکن خوردن وی مضر بود و سبب [illegible] تباه کننده عقل بود و خناق و جنون
و ورم زبان و ضیق النفس و تاریکی چشم و گرانی گوش آورد و مداواة وی قی کنند
باب گرم در روغن و عسل و بعد از آن بشیر تازه دهند و اسفیداج مرغ و گوشت بره فربه
و بدل آن افیون است بوزن آن و پنج آنچه وی بر صاحب قولنج نهند نافع بود و صاحب تقویم
گوید مصدع بود و محذر احشا و مصلح آن عسل است و ابیلنون و اگر بر برص طلا کنند بغایت
نافع بود و مقوی اعضا بود و چون در حمام طلا کنند بر بدن و در جگر [illegible] را نافع بود بزرالبقل
بپارسی تخم ترب و تخم تربزه گویند بهترین وی آنست که فربه بود و سرخی که بسیاهی مایل بود
و طبیعت وی گرم و خشکست در دوم جهت نمش و کلف و بهق اسفید و اثر زخمها نافع بود
چون با آب راز یانه طلا کنند و بر بهق سفید و سیاه با کندش چون در حمام با سرکه طلا کنند
بغایت نافع بود و درد مفاصل و گزندگی جانوران نافع بود و نفخی که در شکم بود تحلیل کند
و محلل قوی بود و مقدار دو درم مستعمل کنند اما مضرست بجگر و مصلح وی کتیرا است
و اگر با سرکه بیاشامند قی آورد و بول براند و ورم سپرز را تحلیل دهد و چون با سکنجبین بپزند

صداع

و بدان تنوعاً کنند همچنان کرم خناق را نافع بود و در دفع زهرها و گزندگی جانوران
بمنزله تریاق بود و صاحب تقویم گوید مصدع بود و مضعف جگر و مصلح وی کشنیز و شکر
بود و جهت درد سپرز کهن شده سه روز هر روز دو درم کوفته و بیخته با سکنجبین بیاشامند
بغایت نافع بود و مجربست و بدل آن حب الرشاد بود بزرالمرد بپارسی تخم
مورد گویند یعنی گنوجه و بشیرازی مورد شک بهترین وی آنست که تازه و فربه بود و که لون
آن بسرخی زند و طبیعت وی گرم در سیم است با اعتدال و برآن وی چون بریان کنند نافع
بود جهت دوسنطاریا و سحج و شکم ببندد و منع درها بود و دمیلها و بریان ناکرده مسهل
اندکی بلغم بود و مقدار دو درم مستعمل کنند و مضرست بشش و مصلح آن جلنار است و بدل
آن بزرقطونا و در انضاج بدل وی بزرالکتان بزرالکاکنج حب الکاکنج است و گفته شود
بزرالبوم بلغت اهل خراسان تودری گویند و گفته شود و بلفظی دیگر شندرو قصیصه ترگویند
بزربلقیتس حرف بابی است و گفته شود بزرالعنب شفدانج است و گفته شود بزرالخند
قوقی بپارسی تخم اندقوقو و دیو اسپست گویند و حباقا و درق تیز گویند بهترین وی
آنست که فربه و تر بود و طبیعت وی گرم و خشکست معده را پاک کند مقدار نیم
درم و نافع بود و گزندگی جانوران را چون با سکنجبین بیاشامند و از او دو به باهی بود
و مهیج باه بود و تخم وی و گیاه وی تر اما جرب آورد و مصلح وی کتیرا است و بدل وی
شبلیم بزرلسان الحمل بپارسی بارتنگ گویند و تبریزی تخم تره و شه و طبیعت آن سرد
و خشکست بهترین وی آنست که فربه بود و سیاهی که بسرخی مایل بود و قابض بود و نافع بود
جهت سده جگر و گرده و عرق النسا و مقدار سه درم مستعمل بود اما مضر بود بشش و مصلح وی عسل
بود و بدل آن تخم حماض بستانی است و چون بیاشامند نفث دم که از سینه بود قطع کند

وفضول

وفضول که از شکم روانه بود و اسحق گوید طبیعت وی گرم و خشکست بزرالحماض حب الترشاخ
گویند بپارسی تخم ترشه گویند و بشیرازی سیاهی که ترشبنک گویند بهترین آنست که فربه بود
و بسرخی زند طبیعت آن سرد و خشکست و بغایت قابض بود و مره صفرا بنشاند و روده
پاک کند و شکم ببندد و اسهال قطع کند خاصه که بسبب خلط گرم بود اما مضر بود بگرده و
مصلح آن قند بود و در خواص آورده است که تخم حماض چون در خرقه بندند و زن بر بازو
جب بندد ما دام که با خود دارد آبستن نشود و رازی گوید تخم حماض بری اگر پیش از گزندگی
عقرب خورده باشند و عقرب بگزد هیچ مضرت نرساند و تخم حماض بستانی بهترین آن بود
که بسیاهی مایل بود و طبیعت آن سرد و خشکست در دوم سودمند جهت ماده صفرا و تب
غب دموی و مقدار دو درم مستعمل بود و مضر بود به سپرز و مصلح آن تخم رازیانه و کرفس بود
بزرالکتان بپارسی تخم کتان گویند و کتانه انگ خوانند و بشیرازی بزرک خوانند بهترین
آن بود که تازه و فربه بود و طبیعت وی گرمست در اول و معتدلست در تری و خشکی و گویند
معتدلست در گرمی و سردی و خشکست در اول منضج ریشها و دمها بود خواه ورم گرم
و خواه سرد اندرونی و بیرونی کلف و برص را نافع بود و دخان وی زکام را سودمند
بود و چون بریان کنند شکم ببندد و اگر خام بیاشامند شکم براند و مقدار سه درم
مستعمل بود و ادرار بول کند و اگر بپزند و زن در آب آن نشیند ورم جاسیه که در رحم
بود تحلیل یابد معده را بد بود و دشخوار هضم شود و غذا اندک دهد و مضر بود بشش
و مصلح آن کال انگبین بود و بدل عسل و جالینوس گوید سودمند بود جهت شقاق مقعد و ریش شش
و هر جراحتی که از خارج بدن بود بصلاح آورد و مقوی اعصاب بود و دلسقوریدوس
گوید چون بسوزانند و سحق کنند و بر ریش مقعد افشانند خشک گرداند و زایل کند و بدل

وفولس

آن عصاره باقلا و گویند حلبه بود و در خواص گفته اند که چون با موم و عسل بر برص ناخن ضماد کنند
بر دارد و چون بخور و منی زیادت کند و درد سینه را نافع بود و **بزر الثمام** بپارسی تخم
سیسنبر گویند بهترین وی بستانی بود سیاه رنگ طبیعت وی گرم و خشک است حیض براند
و زاید آن سهل کند و مقدار سه درم مستعمل بود و جهت باد که در شکم بود نافع بود
و جهت فواق که از امتلا بود سودمند بود و بغایت اما مضر بود بشش و مصلح وی کتیرا است
و بدل وی تخم نعنع و تخم بالنگو مساوی بود **بزر قطونا الاسود** جبل هنکست گفته
شود **بزر البلیون** بپارسی تخم مارچوبه گویند و مارگیا خوانند و بهترین وی بستانی بود
و طبیعت وی گرم و تر است در دوم منی زیاده کند و شهوه جماع برانگیزاند و مفتح بود
و شیر زیاده کند و مقدار دو درم مستعمل بود اما مضر بود بسر و مصلح آن عسل است عسر
البول را نافع بود و عرق النسا و قولنج بلغمی و ریحی و گزیدگی رتیلا را سودمند بود و بدل
آن جنجل است **بزر القطونا** قطونا است و گفته شود **بزر الرازیانج** و آن حب رازیانج است
و آن دو نوع است و در صفت رازیانج گفته شود **بزر الکشوث** رحول خوانند بپارسی
تخم کشوث خوانند و سر بایی دیار و شکوتا تیز گویند و طبیعت آن معتدل است در گرمی
و سردی و خشک است سده جگر بگشاید و سپرز و معده را پاک کند و خلطها عفن از عروق
بیرون آورد و تبهای مرکب از بلغم و مره صفرا را نافع بود و چون با سرکه بپاشانند فواق را ساکن
گرداند و چون بجوشانند شکم ببندد و قوت معده بدهد و بول و حیض براند و سیلان
رحم را نافع بود و عصاره او چون تر بود با تنه حب یرقان مفید بود و اگر مطبوخ وی
یا عصاره وی دست و پای بشویند نقرس را سود دهد و مقدار دو درم مستعمل بود
اما بغایت تلخ بود و در منفعت مانند تخم کاسنی بود و در اکثر حالات و گویند مضر است بشش

و مصلح آن عسل است و گویند صمغ عربی و بدل آن گویند چهار دانگ وزن آن افسنتین است
بزر الهندبا بپارسی تخم کاسنی گویند و بهترین آن سیاه رنگ فربه بود و بستانی و طبیعت
آن معتدل است در گرمی و سردی و خشک است نافع بود جهت تبهای صفراوی و سده جگر و یرقان
که از سده بود سودمند بود و مقدار دو درم تا سه درم مستعمل بود و گویند مضر بود بسپرز
و مصلح آن سکنجبین است و بدل آن تخم کشوث **بزر الانجره** قریض و سا سارگشت گویند
و آن گزنه است بپارسی تخم انجره گویند و طبیعت وی گرم و خشک است در دوم و بهترین آن
آنست که فربه بود و دردی تلطیف هست و گویند گرم و تر است و رهاوین کوش صلب نرم
گرداند و باه را زیاده کند چون با سلخت یا با شیر گاو تازه بیاشامند و این مجربست و چون
بکوبند و بر ریشها خورنده و سرطانات افکنند نافع بود و چون بیاشامند ماه صفرا
و بلغم و قولنج و استسقا را نافع بود و مقدار نیم مثقال با آب گرم و عسل و اگر بکوبند و مقدار
سه درم با شراب یا شیر تازه بیاشامند مجامعت را قوت دهد و شریف گوید که چون
بکوبند و با عسل بیامیزند و بر قضیب طلا کنند قضیب را سبز کند زیاده و اگر با سکنجبین بیاشامند
جهت سپرز و درد کرده نافع بود و اگر بکوبند و با عسل برشند و لعوق کنند عسر النفس را نافع
بود و صاحب تقویم گوید وی مفرح کرده بود و مصلح آن صمغ عربی و کتیرا بود و بدل آن
و قردمانا و گویند بدل آن بزر کراث است و گویند بزر جرجیر و بسیار خوردن وی سرفه
سخت پیدا کند و مداوات آن شراب بنفشه و جو آب بود **بزر الارباغ الکرد** ابنسون است
و گفته شد **بزر الاریانج** صفت آن در باب را گفته شد **بزر الفنجنکشت** حب الفقد گویند بپارسی
تخم فنجنگشت خوانند و بشیرازی تخم دل آشوب خوانند و مغلی گویی هم خوانند و در کنار رود
روید و بهترین آن بود که بوی وی تیز بود و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم اگر دو درم

از وی با ده درم سکنجبین بیاشامند جهت ورم سپرز و استسقا را نافع باشد و اگر با سرکه بکوبند
و بر سپرز ضماد کنند نافع بود و اگر بخور کنند مفتح سده جگر بود اما مصدع و محفف منی بود
و مصلح آن شیر و ترنجبین است **بزر الکراث** بپارسی تخم گندنا گویند و بهترین آن
شامی تازه فربه بود و طبیعت آن گرم و خشک است و گویند سرد است و چنین گویند گرم
و خشک است در سیوم و اگر بخور کنند با قطران در شیب دندانی که کرم داشته باشد
کرم بکشد و بیندازد و اگر در شیب مقعد بخور کنند بواسیر زایل کند و دو درم از آن
با دو درم تخم مورد نافع بود جهت نفث دم که از سینه بود و جهت زحیر و جهت کسی که بول وی
منقطع شده باشد یک درم نافع بود و سودمند بود جهت سنگ گرده و اگر با
کندر با حب الرشاد بغایت نافع بود جهت تمخض که از سردی و بلغم بود و مضر بود
بشش و مصلح وی عسل بود و گویند محفف شش است و مصلح آن لعاب بهی دانه است
و بدل آن تخم جرجیر و گویند کسی که خواهد که مجامعت بسیار کند و هیچ ضرر بوی نرسد
بزر کراث با شراب بیاشامند و در خواص آورده است که اگر در میان سرکه اندازند
ترشی آن ببرد **بزر اللفت** بپارسی تخم شلغم گویند بهترین آنست که سرخ رنگ بود و طبیعت
آن گرم و تر است باه را زیاده کند و نفاخ بود و چون در معاجین بود دفع سموم و داء الحیه
تا آله بکند و شریف در خواص آورده است چون بزر شلغم برگردن ببندند نافع بود
جهت ورم اربیه و مجربست و تخم شلغم چون بیاشامند لعوظ آورد و جهت دردهایی که از سردی
بود و قلنج سخت شده بغایت مفید بود اما مضر است بسپرز و مصلح وی **بزر البطیخ**
و مقدار دو درم از وی مستعمل است و مولف کتاب گوید که از خواص وی یکی آنست
که چون کهن شود و نمک در میان آن بنهند و بکار برند کرب ببرد و این آزموده است

بزر البصل بپارسی تخم پیاز گویند طبیعت آن گرم و خشک است و در وی طوبتی فضلی هست
باه را تحریک دهد در مزاجهای سرد **بزر السلق** بپارسی تخم چغندر گویند و آن دو نوع است
و گفته شود در سین صفت آن و طبیعت او سرد است و در وی اندکی خشکی بود و معده را
بد بود و شکم براند منفخ و مقطع بلغم بود و بدل وی تخم خطمی بود **بزر القثاء** بپارسی تخم خیار زه
و بشیرازی تخم شنگاره بهترین آن بود که فربه بود و طبیعت آن سرد و تر بود و بهتر از تخم
خیار بود و بول براند و مقدار پنج درم مستعمل بود تا ده درم و چون بکوبند و بر بدن طلا
کنند لون اندام نیکو گرداند و اسحق گوید مضر بود بسر و مصلح آن سکنجبین است و بدل آن
بزر القثد **بزر القثد** بپارسی تخم خیار گویند و بشیرازی تخم خیار بالنگ و بهترین آن
بود که از خیار زرد گویند و فربه بود و طبیعت آن سرد و تر بود و نافع بود جهت احتراق
صفرا و ورم گرم که در جگر و سپرز بود و در دستش گرم و ریش آن اسحق گوید مضر بود
باشتین و مصلح وی کتیرا بود و بدل آن تخم خیار زه **بزر الخیارین** تخم خیار زه و خیار
بالنگ است و گفته شد **بزر البطیخ** بپارسی تخم خربزه گویند بهترین وی آنست که شیرین
بود و طبیعت آن گرم و تر است روده را پاک کند و مجامعت را زیاده کند و منی افزاید
و چون بکوبند و آب شیره وی بگیرند نافع بود جهت سرفه گرم و درد سینه که از ورم گرم
تولد کند و خشونت دهن و حنجره و حلق نرم کند و تشنگی بنشاند و تبهای حاده و تبی که
آن صفرا سوخته بود نافع بود و ورم جگر گرم را نافع بود و سده آن بگشاید و بول براند
و مجاری گرده و مثانه پاک گرداند و سوزش آن قطع کند و بغیت و رعهای گرم
که بود تحلیل دهد و اسحق گوید مضر بود بسپرز و مصلح آن عسل است و مقدار ده درم
تا پنج درم مستعمل بود و صاحب تقویم گوید بسیار وی مضر بود با حشا و مصلح آن عصاره زرشک بود

و وی شیر زیاده کند و نعوظ آورد **بزر الورد** بهترین آن بود که از گل فارسی گیرند و طبیعت آن
سرد و خشکست و قابض بن دندان محکم کند و قلاع زایل کند و چون بکوبند و در دهان
گیرند درد چشم را نافع بود و معده و روده پاک گرداند و مقدار مستعمل از وی دو درم
مستعمل بود و ورد بیخ را سود دهد و خوردن وی شش را مضر بود و مصلح آن کثیرا بود **بزر النعنع**
بهترین آن بستانی است فربه بود و طبیعت او گرم بود باعتدال معده را پاک کند و مقدار ماخوذ
از وی یکدرم بود و وی مضر بود بشش و مصلح وی کثیرا بود **بزر الریحان** بزر الشاهسفرم گویند
بهترین وی آنست که سیاه و فربه بود و کوچک و خوشبوی و طبیعت آن گرم و خشکست و گویند
معتدلست در حرارت و برودت نافع بود جهت ادرار و رعاف و قیام صفرا و مقدار
نیم درم بریان کرده حج را نافع بود و شکم ببندد و چون یکمثقال با آب سرد یا گلاب ترکرده
فرو برد قطع اسهال مزمن بکند و گویند مضر بود بگرده و مصلح آن مرزنگوش است و بدل آن
تخم مردی **بزر البنج** بپارسی تخم بنگ گویند و بشیرازی تخم شوت و بهترین وی
آنست که فربه بود و طبیعت آن گرم و خشکست باعتدال شیر را براند و بواسیر قطع کند چون
بخور نهند و بر بواسیر ضماد کنند و مقدار دو درم مستعمل بود و لیکن منفخ و مقی بود و بحرک
تباه نه و مصلح وی عسل است و بدل آن دو وزن آن [illegible] **بزر الکرنب** بپارسی تخم کرنب
گویند و بشیرازی تخم کلم گویند بهترین آنست که آن تازه و فربه بود و طبیعت آن گرم
و خشکست خمار را نافع بود و اگر بخورند منع مستی شراب [illegible] دیر مست شوند و منی زیادت
کند و مقدار یکدرم مستعمل بود و مضر بود بشش و مصلح آن عسل است و ابن ماسویه گوید
که هر کس که دو درم تخم کرنب با آب گاوزبان بیاشامند و شراب خورد دیر مست شود
و کل وی چون از آن فرزجه سازند و زن بخود برگیرد بچه در شکم بکشد **بزر الاسفاناخ** بهترین

آن بود که بسرخی زند و طبیعت آن سرد و تر بود و نافع بود جهت درد دل و تب و مقدار یکدرم مستعمل بود
و مضر بود بسپرز و مصلح وی طین مختوم بود **بزر بقلة الحمقا** بزر الفرفه است و گفته شد **بزره بادرود**
نوعی از این است و بن الکاه است و گفته شود در باب با **بسر** غوره خرماست بسیاری [illegible]
گویند و طبیعت آن سرد و خشکست در دوم و بیشترین وی میل بحرارت دارد و در وی قبضی بود
و طبیخ وی شکم ببندد و آنچه سبز بود حبس در وی زیاده بود و دشخوار هضم شود و مضر بود
به دهن و دندان و مولد ریاح بود و سده و مصلح آن سکنجبین ساده بود **بسبیج** لسان [illegible] است
و گفته شود **بسبتاج** خیکست و گفته شود **بسفایج** تشتیوان گویند و اضراس الکلب نیز خوانند
و تشمیز نیز گویند و ثاقب الحجر و کثیر الارجل نیز خوانند و بهترین آن بود که قرنفلی طعم سبز بود و
چون بشکنند اندرون وی فستقی بود و طبیعت وی گرمست در اول معتدلست در تری و خشکی
و گویند گرمست در دوم و خشکست در سیم مسهل سودا و بلغم لزج بود و مقدار سه درم و مسهل
مستعمل بود و با مرق خروس پنج درم مسهل بلغم بود و اسهال وی بغیر مغص و کرب بود و سریع
از وی از دو درم تا پنج درم بود و قولنج بگشاید و محلل نفخ و رطوبات بود و مفرح نیز هست
بسبب آنکه ماده سودا وی از جوهر دل و دماغ و جمیع بدن مستفرغ کند و از خواص وی آنست که
شیر را ببندد و از آن بسته حل کند و اسحق گوید مضرست بگرده و مصلح آن هلیله زرد است
و بدل آن افتیمون بوزن آن و دانگی و نیم آن ملح هندی **بسد** اصل المرجانست و آن
سه نوع بود سیاه و سفید و سرخ بهترین آن مرجان سرخست باریکه بپارسی آن را [illegible]
گویند و طبیعت آن سرد است در اول و خشکست در سیم و باید که سوخته وی مستعمل کنند
و صفت سوختن وی آنست که در کوزه گوارین نو کنند و بگل حکمت گیرند و در تنور
نهند شب و بامداد بیرون آورد و در وی قبضی بود و تجفیف اما تجفیف وی بیشتر از قبض بود

تر قطع دم کند و چشم را قوت دهد چون در چشم کشند و آب رفتن از وی باز دارد و باید
که بعد از سوختن بشویند و گوشت زیاده بخورد و [illegible] را زایل کند و از جمله ادویه مفرح
و مقوی قلب بود و ریش روده را نافع بود و عسر البول را و مقدار یکدرم مستعمل بود و در
سنونها جلای تمام دهد و رازی گوید در کتاب خواص که اسکندرانی گوید که بسد اگر
بر گردن مصروع بندند یا بر پای منقرس نافع بود و هر موضعی که خون از وی روانه بود چند
با کهربای سوده بر آن پاشند باز دارد و بدل وی در حبس دم دم الاخوین است و [illegible]
گوید مضر بود بگرده و مصلح وی کثیرا است **بسباس** بزبان اهل مغرب رازیانج گویند
و گفته شود **بسباسة الازذر** بستان ابروز نیز گویند و بهترین آن بود که در سایه خشک کنند
طبیعت وی سرد و خشکست معده و روده پاک کند و حرارت معده و جگر ساکن کند
و چون طبیخ وی با سکنجبین بیاشامند مقدار دو درم مستعمل بود و اسحق گوید مضر بود
بمثانه و مصلح وی کندرست **بسباسه** بشیرازی بزباز خوانند و بهترین وی آنست
که زردی بود که بسرخی زند و خوشبوی بود و طبیعت آن گرم و خشکست در اول و گویند
در دوم و در وی قبضی بود و گویند معتدلست و گویند سرد است و لطیف و اندکی حرارت
در وی هست محلل نفخ و صلابات غلیظ بود و چون در قیروطی کنند بوی [illegible]
و شکم ببندد و معده را قوت دهد و سپرز را نافع بود و رحم را نیکو بود و [illegible]
را سودمند بود و سلس البول که از سردی بود و ریش روده را نافع بود و جهت سلس البول
خوردن و ضماد کردن ملکه ضماد کردن بقوة تر بود و هر ادویه که جهت سلس البول استعمال
کنند ضماد کردن نافع تر بود که خوردن بر ناف ضماد کنند و بر فقاره و بدل آن [illegible]
گوید چهار دانگ وزن آن جوز بوا بود و بعضی گویند بوزن آن جوز بوا بود **بسیله**

نوعی از جلبانست و گفته شود در حمص **بشه** [illegible] است و گفته شود **بشولیون** بزر قطوناست
و گفته شد **بسلکه** حنطیاناست و گفته شود **بشبش** ورق حنظل است و در صفت حنظل
گفته شود **بصل** بپارسی پیاز گویند و بهترین وی سفید بود و طبیعت آن گرم و خشکست در
سیم و گویند در چهارم و در وی رطوبتی فضلی هست و گویند ترست در دوم و گویند در سیم
و چنین گوید گرمست در چهارم و ترست در سیم ملطف و مقطع بود و جذب خون کند
ببیرون بدن و باه را زیاده کند و شهوت برانگیزاند و آب گردش را نافع بود و طبع را
نرم دارد و اشتها باز دید کند و چون آب وی در گوش چکانند طنین را نافع بود و چشم را
جلا دهد و سودمند بود جهت آب نزول و سفیدی چشم چون عصاره وی در چشم کشند
و چون بکوبند و با عسل بر سرشند بر قوبا و بهق طلا کنند سود دهد و بوکزیدگی سگ دیوانه
و افعی سودمند بود و بر ناخن سبز طلا کنند تنک کند و بر داء الثعلب طلا کنند سود کند
و حیض براند و اگر آب وی تنها در گوش چکانند گرانی گوش ببرد و اگر پیاز سفید بریان
کنند و با پیه یا با روغن یا با زرده تخم مرغ بکوبند و بر مقعد ضماد کنند ورم آنرا
تحلیل دهد و درد ساکن گرداند و اگر بپزند با چیزهای چرب سینه و شش از اخلاط لزج
پاک گرداند و بوییدن و خوردن وی دفع سموم بکند و چون بر که نهند معده را قوت
دهد و حرارت وی کم کند و چون در خوردن مسهلات بویند منع غثیان بکند و بوی وی [illegible]
اما خوردن وی درد سر آورد و بسیار خوردن وی [illegible] بود و مضر بود بعقل و لعاب بسیار
آورد و افواه بواسیر بگشاید و مصلح وی سرکه و ماست ترش بود یا با کاسنی خورند **بصل
الذیز** بلبوس است و گفته شود و بصل ماکول نیز گویند و آن پیاز تیز است و بشیرازی پیاز
تلکه گویند و [illegible] طبیعت وی گرم و خشکست در اول و در وی رطوبت فضلی

هست و جالینوس گوید گرم و خشک است در دوم و اگر بسیار خورند فربه شوند و باه را برانگیزد
و قوت پشت بدهد و هضم طعام بکند و نعوظ آورد و بر کلف و بهق طلا کنند زایل
کند و با زرده تخم مرغ بر ثالیل طلا کنند زایل کند و درد رحم که از سردی بود ساکن گرداند
و سود مند بود مر سمها و گزیدگی عقرب و رتیلا خوردن و ضماد کردن چون با انجیر بود و
چون با فلفل سحق کنند و بر معده ضماد کنند درد معده ساکن کند و اگر بریان کنند با [illegible]
و بر ریش زنخ پاشند نافع بود و [illegible] سرد سود مند بود و بسیار خوردن وی [illegible]
خشک بود و زیان و بسیار خوردن مضر بود عصب و مغص آورد و نفاخ بود و مصلح وی
کاسنی بود و بعد از آن شیر تازه صاحب تقویم گوید مصدع بود و مصلح وی سپید و کافور و
گلاب بود و بدل آن عنصل است بصل الذیب بصل الزیر است و گفته شد بصل العنصل
اسقیل است و گفته شد بصل الفار بصل العنصل است و گفته شد بصل النرجس بپارسی
پیاز نرگس گویند و طبیعت وی گرم بود و چون با سرکه بر داء الثعلب طلا کنند نافع بود و چون
چهار درم از وی با ماء العسل بپاشند بچه مرده و زنده بیندازد و چون دو مثقال
با عسل بپاشند قی آورد و کرم را در شکم بکشد و نفخ درمهای گرم بود و تجربه
آورده است که اگر قضیب بوی بمالند [illegible] ادمان کنند قضیب سطبر گرداند و قوی
و اگر سه عدد پیاز نرگس در شیر خوابانند یک شبانه روز و سحق کنند و بر قضیب طلا کنند
بغیر [illegible] بدان ادمان کنند اگر عنین بود بحال صحت باز آید و مغلی عجب از وی بیند
بصاق القمر رغوة الملح و زبدة البحر گویند و آن حجر القمر است و گفته شود بطیخ
بپارسی خربزه گویند و بهترین وی سمرقندی شیرین بود و قول اکثر آنست که سرد
در اول درجه دوم و تر است در آخر آن و بعضی گویند گرم است و آنچه محقق است چون [illegible]

شیرین

شیرین بود طبیعت آن گرم و تر بود و ادرار بول کند و سنگ گرده و مثانه بریزاند و
کلف و بهق و وسخ زایل کند و در تخم وی جلا بیشتر بود که جرم وی و پوست وی چون بر
پیشانی بچسبانند منع نزول آب بکند و گوشت وی خوردن سنگ گرده و مثانه بریزاند
خاصه از آن کرده در دو درم بیخ وی چون بجوشانند و بپاشند قی با زحمت آورد
و خربزه مستحیل گردد بدان خلطی که در معده زیاده بود و مرخی احشا بود و صفرا آورد
چون در معده تباه شود سم شود و مصلح وی سکنجبین ساده بود و که بعد از وی بخورند و باید
که میان دو طعام خورند و اگر در معده تباه گردد باید که قی کنند و در معده رها نکنند
و اگر پوست وی در حمام بر خود بمالند اندام را پاک گرداند خاصه لون روی و اگر خشک کرده
عوض اشنان بدان دست بشویند زهومت زایل کند و اگر پوست وی خشک کرده
در دیگی که گوشت غلیظ باشد اندازند و بجوشانند زود مهرا شود و اگر پوست وی خشک
با گوشت گاو بپزند و از معده بگذرد بطیخ رقی بطیخ هندی است و بطیخ سندی تر
گویند بپارسی خربزه هندی گویند و به تبریزی هندوانه و بشیرازی [illegible] گویند و بهترین
وی شیرین آبدار بود و طبیعت سرد و تر است در دوم نافع بود مر صداع گرم و تبهای
محرقه و مزاجهای گرم و تشنگی بنشاند و با سکنجبین چون بپاشند بول براند و مثانه بشوید
و آب وی چون با قند بود در تبرید زیاده بود و مضر بود به پیران و مزاجهای سرد و خونی که
از وی حاصل شود در جگر و بلغم انگیزد و اخلاط را خام گرداند و مصلح وی قند بود با عسل
یا بادی خورند یا بعد از وی بط گوشت وی بسیار رطوبت و حرارت بود و تر از مرغان
آبی بود و اما دیر از معده بگذرد و پیه وی مسکن وجعها و لذعها که در عمق بدن بود و فاضل تر
از پیه مجموع مرغابی بود و گوشت وی لون را صافی گرداند و آواز را و باه را زیاده

و فربهی آورد و چون هضم شود غذا بسیار دهد لیکن دیر هضم شود و ثقیل بود و کثیر الفضول
بود و خون نیک از وی متولد شود و غلظ نیک و مصلح وی آنست که با سرکه و با
زیره گرم بپزند و اگر بریان کنند به روغن زیت چرب کنند و بیاگنند در اندرون وی [illegible]
و [illegible] سیر خشک و اگر با سفیدباج بپزند نخود و [illegible] و دارچینی در وی کنند
و اندرون وی گشنیز و کرفس و سداب و [illegible] سیر خشک بیاگنند بطراخون
[illegible] و گفته شود بط شجرة حب الخضرا است و گفته شود بپارسی درخت بنه و صفت
وی در باب حا در حبة الخضرا گفته شود بطراسالیون و معنی آن کرفس جبلی است بطرا
بیونانی کوهست و سالیون کرفس بطاکس بلغت یونان [illegible] است و گفته شود بطر اللادن
بلغت یونان دهن الحجر است و آن نفط بود و گفته شود بطباط عصا الراعی است و گفته شود
بعر الضب بپارسی سرگین سوسمار گویند و [illegible] سوسمار هم خوانند بهترین وی سفید بود و گرم
و تیز بود و برص و کلف را نافع بود و سفیدی که در چشم بود زایل کند و چشم را جلا دهد
و قوة باصره بدهد و حکه را نافع بود و بشیرازی سرگین [illegible] گویند بعر الماعز بپارسی
سرگین بز گویند و [illegible] و بشیرازی [illegible] طبیعت آن گرم و خشک بود و خنازیر را تحلیل
دهد بقوة و ورم سپرز و ورمهای صلب را و چون خشک کنند و زن به پشم بار گیرد [illegible]
سیلان رحم باز دارد و اگر سحق کنند با عسل بسرشند و طلا کنند درد مفاصل را نافع بود و با
سرکه بر گزیدگی افعی ضماد کنند نافع بود و چون بسوزانند و با سرکه بسرشند و بر گزیدگی سگ دیوانه
طلا کنند سود دهد و سرگین بز کوهی داء الثعلب را نافع بود و محلل صلابت مفاصل و ورم
آن بود و با استسقا و [illegible] ضماد کنند نافع است و با سرکه بر گزیدگی جانوران طلا کنند
و زنبور و سم آن جذب کند بعر الضأن بپارسی سرگین گوسفند گویند و بشیرازی [illegible]

درخت [illegible] است

پشکلم [illegible]

چون

چون با سرکه بر ثالیل ضماد کنند نافع بود و بر سوختگی آتش طلا کنند نافع بود و با موم روغن
بر گوشت زیاده نهند نافع بود بعر الجمال بشیرازی پشکل شتر خوانند چون بر ثالیل نهند
و بخور کنند قطع کند خون از بینی باز دارد و چون خشک کرده بسایند و در بینی دمند و
گویند چون با ادویه [illegible] مرغ بپاشند نافع بود و محلل خنازیر [illegible] بود و چون تر
بر وی ضماد کنند و درد مفاصل و ورم آن بقم چوب درختی است که از طرف
هند خیزد و رنگبار و صباغان استعمال کنند طبیعت آن گرم و خشک است در دوم گوشت
بر جراحتها برویاند و قطع خون از هر عضو که باشد بکند و ریشها را خشک گرداند بقم
بزبان اهل یمن درخت [illegible] است و گفته شود بقس بیونانی البقسیس خوانند و اهل
شام شمشاد خوانند بپارسی درخت شمشاد گویند و ورق آن مانند ورق مورد بود
و تخم آن هم مانند تخم مورد بود و قابض بود و چون بپاشند شکم را ببندد و [illegible]
گویند تراشه چوب وی چون با حنا بسرشند و بر سر ضماد کنند صداع را نافع بود و چون
با سفیده تخم مرغ و گرد آسیاب بسرشند و بر وی ضماد کنند سودمند بود بقلة الحمقا
بقلة المبارکه و اسمهای دیگر وی در حرف الخا گفته شد بپارسی تورک گویند و بهترین وی تازه
بود و طبیعت وی سرد و تر بود در سیم و گویند در آخر دوم صفرا بشکند و قی باز دارد
و چون ده درم آب وی بپاشند منع نزف بکند و چون ثالیل با وی حک کنند زایل
کند و اگر بر ورمهای گرم که مخوف بود ضماد کنند نافع بود و آب وی چون بپاشند کرم
بکشد و گزیدگی جانوران را سود دهد و چون با روغن بر سر کنند حبه در سر که از آفتاب
بود نافع بود و سوزش مثانه و درد آن را سود دهد خوردن و حبه در چشم که از گرمی
بود ضماد کردن نافع بود و عصاره وی جهت نفث دم و معده و جگر گرم سودمند بود

خوردن وضماد کردن وحبت سیج روده واسهال مراری حقنه کردن نافع بود وبنا وحاده
سود منه بود اما باه را مضر بود ولسیار خوردن وی تاریکی چشم وشبکوری آورد ومصلح
آن کرفس وجرجیر ونعناع بود وکویند مضر بود بروده ومصلح وی مصطکی بود **بقله خراسانیه**
بقله حامضه کویند بپارسی تره خراسانی خوانند وطبیعت آن سرد وخشکست در دوم وسطم
وکویند در اول شکم را به بندد ومره صفرا را سود مند بود واشتها طعام باز دید کند
چون نقصان شهوت از حرارت بود ومحرور مزاج را نافع بود وبلغمی مزاج را مضر بود **بقله**
الذهبیه قطف است وسرمق تیز کویند وکفته شود **بقله المبارکه** و **بقله الزهر** و **بقله اللینه**
بقله الحمقا ست وکفته شد **بقله الغزال** شکسطرا شیع است وکفته شود **بقله بارده** لبلاب
وکفته شود **بقله الانصار** کرب است وکفته شود **بقله یهودیه** از قول صاحب جامع
نوعی از مندبا بریست واز قول صاحب منهاج نوعی از جبازی است وصاحب منهاج
در صفت جبازی کفته است **بقله الاترجیه** بادرنجبویه است وکفته شد **بقله الضب** بادرنبویه
بریست وآن از کمشکست وکفته شد صفت بادرنبویه **بقله الخطاطیف** صاحب جامع
کوید عروق الصفر است اما آنچه محقق است ذو الخطاطیف خوانند وآن مامیران است وکفته
شود **بقله العدس** فوتنج بری است وکفته شود **بکیر بلعقه اهل هند** حیار جنبر است وکفته
شود **بلوط الارض** بیونانی کادریوس کویند وکفته شود **بلوط الملک** شاه بلوط است
وکفته شود **بلوط** دروی قبض بیشتر بود که در شاه بلوط ودر قشر وی که آنرا جفت خوانند
قبض زیادت تر بود که در بلوط وبهترین وی تر فربه بود وبر زک رسیده وطبیعت وی
سرد وخشکست در دوم وکویند در اول وکویند خشکی وی در سیم است وکویند کرم است
در اول منفعت وی آنست که منع ترف دم ونفث دم بکند خاصه جفت وی وعدای

بسیار دهد ومهبه صلابت باه بزرکوی نافع بود وچون بسوزانند حقنه ریشها وقلاع نافع بود
وسیج را سود مند بود وچکیدن بکیر وحقنه زهیر نافع بود وشکم به بندد واکر طبیخ وی کسی را
با آزوی فرزجه سازند وزن بجود بر بکیرد وسیلان مزمن که از رحم آید باز دارد واما بلوط عذای
ثقیل بد بود ودیر کوار ومنفخ بود وصداع آورد واسحق کوید از ست درم زیاده نباید
خوردن ومضر بود بمثانه ومصلح وی آنست که بریان کنند وبا قند بخورند وبدل بلوط بوزن
وی خرنوب نبطی بود **بلیلج** بپارسی بلیله کویند وبهترین وی آنست که زرد ورسیده وفربه
بود وطبیعت وی سردست در اول وکویند در دوم وخشکست در سیم ودروی قوت
ملطف وقابض بود معده را قوة دهد واسترخای آن را ورطوبت آنرا نافع بود ومعده را
دباغت کند وکویند شکم به بندد وبعضی کویند ملین بود وفقط روده را نافع بود ومقعد
چشم را قوة دهد واکر در چشم کشند آب رفتن باز دارد وطبیعت تر دیک بود
باملج وبلیلج کابلی ومقدار شربت از وی سه درم بود ومغودی تر دیک بود ونغندق و
اسحق کوید مضرست بسپرز ومصلح عسل بود وبدل وی اسحق بن عمران کوید املج است وکوید
ولو بدل وی رماعینه خشک ودو دانک وزن آن آس وشش یک آن بلیله سیاه **بلادر**
انقردیا خوانند وثمره البلاد رتر خوانند وبهترین وی سیاه فربه بود وچون بشکند بسیار
عسل بود وطبیعت آن کرم وخشکست در چهارم سود مند بود خاصه کسی که بلغم ورطوبت
بروی غلبه کرده باشد واسترخای عصب ونسیان وفالج ولقوه را بغایت نافع بود وقوة حافظه
بدهد وذهن را تیز کرداند ودر مرضی که در وی نافع بازدید آید که از سردی وتری بود نافع
ومقدار نیم درم مستعمل بود وخطر بود وچون در شیب بواسیر دود کنند بواسیر را خشک کند
وعسل وی بر داء الثعلب بلغمی بالند نافع بود واز جمله سموم است وسوزنده خون بود

وخلطها وجنون وبرسام باز دید کند وتقطیع در حلق واندرون وسوزش دهن ولدغ دل
ودر معده وروده وتبها وحاده باز دید کند ودو مثقال این فعل کند وسم بود وکاه باشد
که کشنده بود واکر با منوکردکان بخورند مضرت برسانند واین از خاصیت است واکر شکر
نیز اضافه کنند بهتر بود ومداواة کسی که بلادر خورده باشد بدوغ کاو وجواب وروغن
بادام ولعاب بهدانه کنند ودر آب برف نشاندن وعسل وی مستعمل بود در معاجین و
عسل از وی چنان کیرند که آهن بلادر ریشه اندازند وانبری سرخ کنند وبلادر را در میان انبر
کیرند وعسل از وی بیرون آید وبعد از آن با روغن کاو وجوشانیده بپالایند ودر روغن
جوز ودر معاجین کنند ودیوسقوریدس کوید بدل وی پنج وزن وی مغز فندق ودانک و
نیم وزن آن روغن بلسان وشش یک آن نفط سفید **بلسن** عدس است وکفته شود
بکس تین ابیض است وکفته شود **بلبجاسف** برنجاسف است وکفته شد **بلوسیطون**
جلنارست وکفته شد **بل** میوه هندیست مانند قثا کبر وکویند مانند انارست وکویند
نارهندیست وپوست وی راش ودیراثل وحب ودیراثل خوانند ومحمد بن زکریا کوید بل
میوه از هندوستانست از درخت حاصل میشود درخت رزاکو وبهترین وی
آن بود که شیرین بود ودرخت وی را حاماقطا کویند وکفته شود وطبیعت وی کرم وخشکست
در دوم وکویند در سیم قابض بود احشا را قوت دهد وصلابت عصب ورطوبت آنرا
نافع بود ومرضهای سرد مانند فالج ولقوه واسترخا را سود مند بود وقی باز دارد ودر
جوارشات شکم به بندد وبا دلشکند **بلوط** عرفج بریست ودوغ اقحوان تیز خوانند وآن
ساذج هندیست وکفته شود **بلنجسک** فرنجمشک است وکفته شود وافرنجمشک تیز کویند
وکفته شد **بلح** چون سبز بود ودلیع خوانند وحدال تیز کویند وآن چون سبز بود ولکافند ونزه

آورند وآن درختی مانند غوره است بر درخت انکور بپارسی غوره خرما کویند وچون درغلاف
باشد طلع خوانند وصفت طلع کفته شود وبلح طبیعت وی سرد وخشکست در دوم شراب
وی شکم به بندد وخاصه که با شرابی که دروی عفص بود دیاشامند وسیلان رطوبت که از رحم
بود به بندد وخون که از بواسیر آید باز دارد ومعده وا دباغت کند اما سینه وشش را بد بود
بسبب خشونت که در وی هست ودیر از معده بکذرد وغذا اندک دهد وسده جکر آورد بسیار
خوردن خلطها غلیظ در شکم باز دید کند اما ممسک بول بود ومصلح وی خمیره بنفشه بود
که از وی بخورند **بلبوس** بصل الزیر است وکفته شد **بلسان** شجره مصریست برک وی بو
سداب ماند اما سفیدتر ودر برک که آنرا عین البلسان خوانند منش نبود وروغن وی بهتر وکاملتر
از حب وی بود وحب وی لقوت تر از عود وی وصفت عود در عین کفته شود وصفت
حب در باب حا وصفت روغن در باب دال در دهن البلسان **بنفسج** بپارسی بنفشه کویند
وبهترین وی لاژوردی بود وطبیعت وی سرد است در دوم وترست در سیم وکویند
سرد وترست در اول اسکن اورام حار بود وچون بر وی ضماد کنند بار دجو صداع که از
کرمی بود ساکن کرداند وبوییدن وضماد کردن سرفه کرم را نافع بود وسینه را نافع بود
ونرم کرداند ومسهل صفرا بود وشربتی از وی از دو درم تا چهار درم بود وچون بپاشاند
بآب حناق را وصرع بچکان که آنرا ام الصبیان خوانند نافع بود وحبت درد مقعد وسعال
آن دو درم آن ضماد کردن بغایت نافع بود ومسهل بود بقوة جاذبه وبعضی کویند مسهل بود به
لذوجه وخونی صالح معتدل از وی حاصل شود وچون ضماد کنند بر ورم معده وجکر کرم نافع
بود وچون با بابونج بپزند وآب آن بر سر ریزند سود مند بود صداع را که از حرارت بود
وخوردن وی مضرست بدل ومصلح وی آنست که با آنیسون خورند وبوییدن وی زکام د

وتزلات که در سینه ریزد نافع بود باید که با عنبری و مرزنجوش بویند خوردن و بوسیدن
وی مرقه شانه را سودمند بود و ورق وی چون بکوبند و آب وی بگیرند و با قند بگدازند
که معقده شان بیرون آید دمند بغایت نافع بود و شریف گوید ورق وی طلا کردن
بر جرب صفراوی و دموی بغایت سودمند بود و بدل وی ورق حنا زیت یا نیلوفر
گاوزبان و گویند بدل وی نیلوفر و پرسیاوشان است **سخنکشت** ذوخمسه اوراق
گویند و ذوخمسه اصابع هم گویند و درخت وی در کنار رودها روید و ورق آن مانند
شهدانه بود و مستعمل از وی گل وی بود ایس ورق و تخم وی و چوب وی نشاید که
استعمال کنند و بهترین آن تازه بود و طبیعت آن گرمست در اول و گویند در سیم و
خشکست در سیم و در وی قبضی هست با لطیف و محلل و ملطف بود و نافع بود ضماد کردن
جهة صداع سرد و سدهٔ جگر و صلابت سپرز را با سکنجبین نافع بود و چون در زیر
بگسترند منع احتلام و تغوط کند و زنان چون شهوت بر ایشان غلبه کند و در شب خود
دود کنند ساکن گرداند و از دود وی گزندگان بگریزند و خوردن وی گزندگی مار را
نافع بود و بر گزندگی سگ دیوانه و سایر ضماد کردن سودمند بود و مقدار شربت از وی
یکمثقال بود ولیکن مصدع بود و مسبت بود و چون بریان کنند درد سر کمتر آرد و بعضی گوید
مجامعت و اسحق عمران گوید مصلح وی صمغ عربی است **بنات** صمغ البطم است و گفته
شود **بیج** بنج گویند و بعربی سیکران و بپارسی منک گویند و صفت آن در بزر
البنج گفته شد **منطافلون** پنج انگشت و گفته شد **بندق** بپارسی فندق گویند بهترین
وی بزرگتر بود و طبیعت وی گرمست باعتدال با اندکی خشکی و گویند گرمست در
سیم و ترست در اول پوست وی قابض بود اما مغز وی باه را زیاده کند و گزندگی

جانوران

جانوران خاصه گزندگی عقرب را چون با انجیر و سداب بخورند و ضماد کنند و گویند عقرب از وی
بگریزد و اگر پیش از طعام بخورند سموم را نافع بود و اگر بعد از سم فندق با انجیر و سداب
بخورند بغایت سودمند بود اما فندق معده را بد بود و چون سحق کنند و با ماء العسل بیاشامند
سرفهٔ کهن را نافع بود و اگر همچنان با پوست بسوزانند و سحق کنند و با پیه کهن یا پیه خوک
یا از آن خرس بیامیزند و بر داء الثعلب طلا کنند موی برویاند و بعضی گویند بندق سوخته
چون با زیت بسایند و بر میان سر طفل که چشم وی ازرق بود طلا کنند ازرقی برود و
سیاه گردد و موی نیز سیاه گرداند و بقراط گوید خوردن وی دماغ را قوت دهد و
پوست وی شکم ببندد و مغز وی نفخ و مولد ریاح بود در معده و مصدع بود و مصلح وی
فانیذ است و بدل آن مغز جوز و گویند چلغوزه **بندق هندی** رته خوانند و آن ثمریست
بمقدار فندق اما کوچکتر بود بمقدار حب الغار و لون آن بسیاهی زند و بجانب املس بود
مانند انگشت و جوز الرته نیز گویند و طبیعت آن گرم و خشکست در اول چون بر خنازیر
طلا کنند با سرکه تحلیل دهد و لقوه را چون سه روز سعوط کنند و در خانهٔ تاریک بنشینند رطوبت
از بینی وی روانه شود و صحت یابد و صرع و سدر و مالیخولیا را نافع بود و جهة نزول
کحل کردن و بر سبل و شبکوری سعوط کردن با آب مرزنگوش نافع بود و با اثمد کحل کردن
احولی ببرد و دو درم از وی ربو را و هیضه را نافع بود و اگر حل کنند و فرزجه سازند و
زن بجو بر گیرد حیض براند و بچه بیرون آورد و عصارهٔ وی مسهل سودا و بلغم مائی و صفرا
بود و بی اکراهی و برص و یرقان و کلف را نافع بود و با سکنجبین قولنج را سود دهد و
تب ربع را و وی تریاق گزندگی عقرب و ریتلا و همه زهرها بود و قوت اعصاب دهد
و فالج و لقوه را بغایت سودمند بود و معده سرد را نافع بود و قوت هاضمه دهد

و اگر بر اعضاء سست طلا کنند سخت گرداند و از بیخ وی دو درم با شراب بیاشامند ذات
الجنب سرد و ربو و سرفهٔ کهن و نفث دم که از سینه بود نافع بود **بنک** مانند پوست
که از بیخ امغیلان از یمن خیزد و سفید بود و زرد بود و بهترین وی زرد سست سبک خوشبوی
و سفید و فربه بد بود و طبیعت وی گرم و خشکست در اول قوة اعضا بدهد و جلد را پاک
گرداند و نتن رطوبات که در زیر جلد بود بکند و بوی بدن خوش کند و قطع بوی نوره
بکند و معده و جگر سرد را قوت دهد چون از بیرون ضماد کنند یا بمالند و بوی وی دماغ
سرد را قوة دهد **بنات الرعد** کماه است و گفته شود **بات انار** الجزه است و گفته شد
بن بپارسی انگاره گویند و مری انگاره گاری خوانند و انگاره رقیق تیز خوانند حقیقت
وی در میم گفته شود **بنجسه** در قوة مانند عدس است و طبیعت آن معتدلست و گفته شود
اندکی در یبوست معتدلست و قابض بود مانند عدس و بر قیق و فیلهٔ کودکان ضماد
کردن نافع بود و شکم ببندد و مولد سودا بود و مصلح آن روغن بسیار است بشیرازی
مشو گویند و سپاسنت و گفته شد **بنجشکزبان** لسان العصافیر است و گفته شود
بوزیدان بعربی مستعجل خوانند صاحب جامع گوید در مصر اطبا مصر مستعجل بعوض بوزیدان
مستعمل کنند و این سهوست بوزیدان مستعجل است بتحقیق و سهو گوید از نقل ابن رضوان
که بوزیدان نوعی از مستعجل است و صاحب منهاج گوید خشبی هندیست و صاحب جامع
همین گوید و این هردو سهوست و بوزیدان بغیر از مصر هیچ جای نیست و بهترین وی
آنست که سفید بود و سطبر و خطوط بسیار بر وی بود و تازه باشد و طبیعت وی
گرم و خشکست در سیم و در وی رطوبتی فضلی بود و جالینوس گوید گرمست در سیم
و خشکست در اول و ملطف بود و گوید بقوت مانند بهمن است مفاصل و نقرس را نافع

درون حالکه در صفت [illegible]

بود

بود و باه را زیاده کند و زهرها را سودمند بود و یکدرم از وی مسهل مرار صفرا بود و نافع بود
جهة علتهاء سرد و بلغم و عصب را پاک گرداند و منی بیفزاید و زنان جهة فربهی استعمال
کنند و فربه کننده است چون با شیر یا با آرد برنج حلوا سازد فربهی آورد و لون نیکو گرداند
بغایت و نافع بود و درد مفاصل و نقرس مانند سورنجانست و اسحق گوید مضرست با نشستن
و مصلح آن خردل بود و گویند مصلح آن تخم کرفست و قند و شربتی از وی مقدار دو درم
بود و در معاجین بدل وی دو وزن بهمن سفید بود و اگر یافته نشود بوزن وی درج
و نیم وزن آن زرباد و وی حب القرع و کرمهای دیگر را بکشد و شیر بیفزاید و معده را تباه
کند و اشتها پاورد و استسقا را نافع بود و سدهٔ جگر و سپرز را بگشاید **بورق** انواع آن
بسیارست و بهترین آن ارمنی بود و آنرا بطرون خوانند و افریقی از ایشان بقوت تر بود و
ارمنی سبک و سفید بود و بادروی و طبیعت آن گرمست در آخر درجه دوم و خشکست
در اول درجه سیم و عیسی گوید گرم و خشکست در دوم جلا بقوة دهد و اخلاط غلیظ قطع
کند و مغص را ساکن کند چون بکوبند با زیره و با نخیج بیاشامند طبع را نرم دارد و
بادها را بشکند و حکه و برص طلا کردن سود دهد و دمبلها را نضج دهد و چون با آب سرکه طلا کنند
و در گوش چکانند درد گوش ببرد و بادی که در گوش بود و رطوبتی که از گوش آید مجموع را نافع
بود و اگر با سرکه بیامیزند و در گوش چکانند وسخ آنرا بیرون آورد و پاک گرداند
و چون سحق کنند بسرکه و بدان غرغره کنند علق که در حلق چفسیده بود بیفکند و با
ادویهٔ قاتلات دود و کرمها را مجموع بکشد و بیرون آورد و اگر همچنین بر شکم ناف
بمالند و نزدیک آتش نشیند همین عمل کند و اگر با شراب در گوش چکانند کری را سودمند
بود و رازی گوید که اگر دو درم از وی با سه درم روغن زنبق بسایند و قضیب بمالند

بکی الفاظ تمام آورد و مجهول گوید چون بنجایت سحق کنند و با عسل ابر سرشند و بر قضیب طلا کنند
و حضیه و گرداگرد آن بعوضی تمام آورد و فولس گوید بولس اسیر و ناصور که در مقعد بود چون
سحق کنند و با روغن گل ابر سرشند و بدان نهند زایل کند و بحال صحت آورد و جهت استسقا با
انجیر ضماد کردن نافع بود و اگر با عسل در چشم کشند سفیدی چشم ببرد اگر کهنه شده باشد
و ارسطاطالیس گوید که نافع بود جهت زنانی که رطوبت بسیار در وی بود و نشف رطوبت
بکند و قوة دهد و زهرها را نافع بود و داء الثعلب و داء الحیه را نافع بود و چون سه
روز هر روز سه درم از وی بعسل معجون ساخته بیاشامند و چون با روغن بنفشه سحق کنند
و در گوش چکانند جهت کرم گوش بغایت مفید بود و در حقنه سهل مقدار یک درم تا دو
درم مستعمل بود و بسیار خوردن لون سیاه گرداند و مفسد معده بود و مصلح وی صمغ
عربی است و گویند کلبکیین یا فاند و بدل وی نمک تلخ یا نمک اندرانی بود و گوید
بدل وی بوزن وی یک وزن اشبت بود و بوزن وی نمک اندرانی و بدیعوریس گوید
بدل وی یک وزن و نیم نمک بود **بوریطش** مرقشیثا است و گفته شود **بوطیقا**
در دار است و گفته شود **بوناه** شلیم است و گفته شود **بوطانیه** کرة السوداست و آن اظلشر(?)
سیلین بود و گفته شود **بولوبود نوی** بیونانی معنی آن کثیر الارجل بود و آن بسفایج است
و گفته شد **بوعلص** بزبان یونانی یعنی لسان الثور و آن گاوزبانست و گفته شود
بوزنک بادروج است و گفته شد **بوصیر** نوعی از ماهی زهرج است و آنرا جوزان(?) خوانند
و انقض(?) سم خوانند و گفته شود در میم و گویند باقلا رشامیت **بوحا** حشیشی است
با پیش روید تریاق پیش است و از ان جمله زهرها و بیخ آن جدوارست و گفته شود در
جیم **بولوطریون** بیونانی یعنی کثیر الشعر و آن پرسیاوشان است و گفته شد

برجون(?)

بول الادمی چون بر خاکستر زر بر جایی که خون آید بر بندند خون باز دارد سودمند بود جهت
حکه و سعفه و جراز و برص خاصه با بورق و آب حماض طلا کنند و جهت مطحولان عجب سودمند
بود و نافع بود جهت گزندگی افعی خاصه صحری خوردن و بدان رجلین و باطرون جهت
گزندگی سگ دیوانه و هر گزندگی که بود سودمند بود جهت جمیع زهرها و چون بپالایند در
پوست انار و در گوش چکانند کرم که در گوش بود بیرون آورد مولف گوید چون
کیز کنند و کسی که بر سر آن بایستد بر نایس(?) بمالند زایل گرداند البته **بول الصبیان** کیز گویند اگر
چون در ظرفی مسین با عسل بپزند نافع بود جهت سفیدی چشم و دانه در پیش و … و تاریکی آن
و دردی که در زیر ظرف نشسته باشد چون چند روز بر آن بگذرد و بر جمره بنهند … ایند
ساکن گرداند و چون با روغن حنا سحق کنند و زن بخود برگیرد درد رحم را ساکن کند
و اختناق الرحم را نافع بود جهت گزندگی افعی و عقرب بحری و صحری و گزندگی سگ دیوانه را
با بورق جهت جرب و حکه و برص و جذام سودمند بود و جهت ماده که از گوش روان بود
چون با پوست انار بپالایند و در گوش چکانند نافع بود و نافع بود جهت گزندگی
همه حیوانات **بول الدواب** سودمند بود جهت درد مفاصل چون نطول کنند یا در آن
نشینند **بول الابل** بهترین بول جمل اعرابی بود که آنرا الجیب خوانند و طبیعت آن گرم
خشک است و در وی قبضی هست و نافع بود جهت … از چون بدان بشویند و شرف گوید
جهت ورم جگر و باد نافع بود چون بیاشامند و چشم را نافع بود و استسقا و صلابت
طحال را نافع بود خاصه چون با لبن لقاح بیاشامند و مفتح سده مصفاة بود و بقوت …
چون در گوش چکانند جهت ریش گوش نافع بود **بول الکلاب** چون بگیرند و رها کنند تا منعقد
شود و موی را بدان بشویند سیاه گرداند و بهترین خضابات بود و چون بر ریش … استعمال

کند قلع کند **بول المعز** نافع بود جهت درد اعصاب و مانند تشنج و امتداد و سعوط کردن جهت
استسقا چون بیاشامند نافع بود **بول البقر** بهترین بول الثور بود و بهق را زایل کند و جرار(?)
را نافع بود و چون با مرو بگدازند و در گوش چکانند درد گوش که از سردی بود ببرد و چون
در ان نشیند درد معده سرد که از بواسیر بود سودمند بود **بول الجاموس** چون مرد …
بدان بپالایند و در گوش چکانند درد گوش که از سردی بود ببرد **بول الخنزیر البری** سودمند
بود جهت سفیدی چشم و خاصیت وی آنست که چون بیاشامند سنگ مثانه بریزاند و
بول الحمار گویند چون بیاشامند درد گرده سخت را زایل کند **بوش و رنبدی** شیافیست
که از ارمن آورند و آن نباتیست که محبان(?) … گویند و شیاف می سازند طلا کردن
بر ورمهای گرم و نقرس گرم و صداع گرم بغایت نافع بود و ملین و مبرد بود و بر بثرها
طلا کنند سودمند بود و طبیعت وی سرد و خشک است در آخر درجه اول و رازی گوید چون
با آب عنب الثعلب بر نقرس طلا کنند منفعتی عظیم بدهد و بدل آن حضض بود و شیاف مامیثا
بهار اقحوانست و گفته شد **بداکج**(?) زلف گویند و شیرازیان تر گویند و عطفل(?) هم گویند
و آنرا گل سپید ملی(?) خوانند بپارسی سپید … گویند و به تبریزی کلهموش و بکرمانی … و طبیعت
وی معتدل است نطول کردن محلل … بود از هر عضو که باشد و بوییدن آن محلل ریاح
غلیظ بود از سر و شکم براند و مجرور(?) را نافع بود و درد سر که از بخار مره صفرا بود
ساکن گرداند و اگر با گنجیده بپرورند ما … با دام در بنفشه و روغن از وی بگیرند در روغنی
خوش بود و در جنت ادیان منفعت وی گفته شود و اگر با بادام کنند لطیف بود
بهرام و بهرمان عصفرست و گفته شود **بیج** بوزیدانست و گفته شد
بهق الحجر حزاز الصخرست و گفته شود **بهمن** دو نوع بود سرخ و سفید و بهترین آن

بیر(?)

سپید بود و طبیعت آن گرم و خشک است در درجه دوم و مسیح گوید گرمست در درجه دوم و رشت خفقان را
و قوة دل را عظیم سودمند بود و منی بیفزاید و باه را برانگیزاند و فربهی آورد و در …
دل نظیر ندارد و سنگ مثانه بریزاند و مقدار شربت از وی یک درم باشد و اسحق گوید مضر
بود بسپرز(?) و مصلح وی انیسون بود و بدل وی بوزن وی تودری و بنیم وزن وی لسان
العصافیر **بهش** گویند نوعی از بلوطاست که مانند مازو بود و آنچه محقق است ثمر مقل است
چون تر بود نهش(?) خوانند و صفت آن در مقل گفته شود **ببط** هلیله است و گفته شود **بهی**
آبیست و صفت آن در باب سین در صفت سفرجل گفته شود **بیقیه** بنقه است و گفته شد
بیض بهترین وی تازه بود از مرغ خانگی و زرده وی فاضلتر بود باید که نیم برشت کنند
و صفت نیم برشت آنست که اگر با پوست در دیگ آب جوشان اندازند سی بار بشمارند
و اگر بی پوست بود صد بار بشمارند و بعد از ان بردارند و زرده آن گرم و تر بود
و سفیده سرد و تر با هم معتدل بود در گرمی و سردی و تر بود و غلیظ و نیم برشت زودتر
هضم شود و غذا بهتر دهد جهت حلق و سرفه و سل نافع بود و باه را زیاده کند و زرده وی
بریان کرده قابض بود و چون با عسل بر کلف طلا کنند زایل کند و سوختگی آتش را نافع بود
و منع ورم و ریش بکند و در حقنه جهت قرحه امعا نافع بود و در سوختگی که از آب گرم بود
بر پشم بدان مالند نافع بود و جهت جراحت مقعد و خصیه نافع بود و چون در سرکه بزنند
شکم را ببندد و دوسنطاریا را نافع بود اما دیر هضم شود خاصه منعقد آن و اگر ادمان خوردن
آن کنند کلف آورد و مطبوخ وی بد بود و سنگ گرده تولد کند و تخمه آورد و قولنج و اولی آن
بود که فلفل و زیره و دارچینی با آن خلط کنند و بعد از ان انجبین مربا خورند و سفیده آن اگر
در گوش چکانند که ورم کرده بود سرد گرداند و درد ساکن گرداند و اگر بر سوختگی

آتش بحالند سود دهد و اگر صوف بدان ترکنند و بر چشم بندند در دِ چشم که از گرمی بود
ساکن گرداند و حدت درد چشم که از گرمی بود ساکن گرداند و جمله درد چشم بغایت نافع
بود در چشم چکانیدن و اگر تخم مرغ بمیان خام بپاشانند گزندگی مار را نافع بود
و نیم گرم آشامیدن قرحه مثانه و قرحه گرده و خشونت سینه و نفث دم و نزله را سود
دهد **بیض الاوز و النعام و البط** بهترین وی تازه بود و نیم برشت معتدل بود در گرمی اما غلیظ
بود و مضر بود و تقولنج و ریاح و دوار و مصلح آن سعتر و نمک بود **بیض العصافیر** بیضه گنجشک
باه را زیاده کند و بیشتر از هم بیضها و هم بیضه تا این عمل کند **بیض الحجل** نیکوتر بیض بیضه
کبک تازه بود و لطیفتر از بیضه مرغ خانگی مقوی دل و مسجع اوصاف ثلاثه باشند و مضر
بود باصحاب کد و مصلح آن مثلث بود **بیض الحبارى و اللقلق** خضابی بغایت نیکو بود
موی را **ابیض** بدترین زهرهاست و در غایت گرمی و خشکی بود و تیز بر برص طلا کنند
نافع بود و جذام را با داروی دیگر و بیش سم قاتل مهلکت مقدار دانگ کشنده بود و تریاق
وی بیش موش است و ماد زهر با مسک و جدوار و وی از سم افعی زود تر نفع کند
و قرون سنبل نوعی از انست و گفته شود **بیش موش بیش** بو حاست و گفته شد اما بیش
موش حیوانیست مانند موش که در بن درخت بیش جایگه دارد و نافع بود جهت برص
و جذام و تریاق بیش بود سود مند بود و افعی هر زهر که باشد والله اعلم بالصواب

باب التاء المثنات

تامول بیرگو نید در فارسی تنبول گویند و آن و برگیست مانند ورق نارنج و در دریابار
بسیار باشد و بیا رخورند و در طعم تندیک بود دل تقریح نعل حبه زرد و دهن سود مند بود
و بوی دهان خوش کند و بوی دهان خوش کند و اشتهای طعام باز دید کند و باه را قوت

دهد و سدها ازاله کند و نشاط آورد و بدن را قوت دهد و خون بن دندانها باز دارد و معده
و دندان و بن دندان را قوت دهد خاییدن وی و صاحب منهاج گوید طبیعت وی سرد
در اول و خشک در دوم قابض و مجفف بود و شریف گوید تنبول گرمست در اول
در دوم و قوه جگر ضعیف بدهد و چون بخورند و بعد از آن آب بپاشانند نفس را خوش کند
و وحشت زایل کند و اهل هند بعوض خمر بعد از طعام تنبول خورند مفرح بود و غم برد و باید
که با کلس صدف و تنبج دانگی و پاره فوفل خورند و اگر بی کلس خورند هیچ طعم وی نیابند و تفریح
بخشد و وی خمر اهل هندست و رازی گوید بدل وی قرنفل خشک بود **تاکفت** حاضر است
بزبان اهل بربر و در اترج صفت وی گفته شد **تاکوت** بزبان اهل مغرب الاقحوان بود
و بزبان دیگر گویند حب الاثل است و قول اول صحیح است **تاسغیوره** خرفست و گفته
شود **تاغندست** بزبان بربری عاقرقرحاست و گفته شود **بتن سکه** از خراسست گفته
شد **تتری** سماق کوهیست و گفته شد **تبر** ذهب است و گفته شود **تخ** کبست
و گفته شود **تذرج** بپارسی تذرو گویند گوشت وی بهترین گوشت مرغها بود و در منفعت مانند
دراج بود و لشیرازی ارو گوشت وی گرم بود و دماغ و فهم را زیاده کند و ابن زهر در
خواص آورده است که زهره وی چون سعوط کنند بدان جنون و وسواس زایل کند و چون
گوشت وی بریان کنند و سه روز گرم بخورند آن زحمت زایل کند **تربی** اشنست
و گفته شد **ترابان** او قطاریون گویند و آن غافث است و گفته شود **تراب الشارده**
خاک جزیره ایست از جزایر روم و خاصیت او آنست که اگر اندکی از وی در آب حل کنند
و در بینی کسی چکانند که علق در حلق او رفته باشد در حال بیفتد **تراب صیدا** خاکیست که از
مغاره کوهی که از زمین شام میکنند و جهت شکستگی اعضا نعت سود مند بود و چون مثقال

سیاید و باز رده نیم برشت بخورند **تراب الطرف** و آن تراب اهل العابست خاکی که از
چهار راه گیرند معتدل باشد و سبک و متعفن با قلای مصری خوانند بهترین وی سفید
فربه بزرگ دانه بود و طبیعت وی گرمست در اول و گویند در دوم و خشکست در دوم
منفعت وی آنست که کلف و برص و بهق زایل کند و ریشها و داها که بر روی بود و
خنازیر و صلابات بعسل و سرکه طلا کنند نافع بود و دقیق وی چون با عسل بیامیزند و
لعق کنند یا با سرکه بپاشانند کرم بکشد در شکم و دقیق وی چون با سرکه ضماد کنند
بر عرق النسا سود مند بود و دقیق وی با دقیق جو با آب بر ورمها گرم طلا کنند نافع
بود و بر آتش فارسی هم سود مند بود و چون با سرکه بپزند و بران ضماد کنند و ریشها تر که
در سر بود و ریشها پلید گر و جرب و در ابتدا و بهق و آثاری که در بدن پیدا شود و
و داها را سود مند بود و چون با مرد و عسل بیامیزند و زن بخورد برگیرد و بپاشاند حیض
براند و بچه بیندازد و دقیق وی بشره را پاک و صافی کند و هر اثری که بود از زخم
و غیر آنرا ببرد و سده سپرز بگشاید و جگر خاصه چون با عسل و سرکه و سداب بپزند و
غثیان ساکن کند چون بکوبند و با سرکه بپاشانند و مقدار سه درم مستعمل بود و تلخی
آن کرم بکشد و بر ناف بچگان طلا کردن همین کند و اگر با بیخ مازریون بجوشانند و
گوسفند که جرب داشته باشد بدان بشویند البته زایل کند و اگر با آب بجوشانند و
پاشانند بول براند و شکم ببندد و ابن ماسویه گوید منفعت از وی نه شکم بندد و نه
براند و بتخواره هضم و خلطی خام از وی حاصل شود و در عروق چون تمام هضم نشده
باشد و چون تلخی از وی بیرون کنند غلیظتر بود و گران تر نفخ کند و آنچه تلخی در شکم باشد
زود تر از معده بگذرد و با سرکه یا الکامخ یا نمک و صعتر یا الجذان خورند و جالینوس گوید

بدل آن در حلبا دو وزن آن باقلا و گویند بدل آن فودنج و گویند بدل آن شیح ارمنی بود و چون
با سرکه بپزند و بر مفاصل سرد ضماد کنند نافع بود و ورمهای بلغمی تحلیل کند و ابن زهر در خواص آورده
که هر دانه که قرد ان بسیار داشته باشد و قردان بشیرازی کنه گویند و چون مطبوخ ترش بشویند
زایل کند و جرب و داب قلع کند و شریف آورده است که چون لبسانند و مطبوخ کنند و پوست وی
جدا کنند و در دیگی سپید کنند و شیر تازه بدان ریزند چندانکه آنرا بپوشاند و بجوشانند
تا شیر نشف کند بعد از آن مانند روغن گاو بر سر وی کنند و بجوشانند تا منعقد شود و
از آن ضماد کنند مسهل صفرا بود و صفت ضماد کردن وی آنست که در خرقه کنند کرده و برابر
ضماد کنند اسهال صفرا کند و اگر سودا خواهد بر دل ضماد کند و اگر خلط خام خواهد ما بین ورکین
و این ضماد از اسرار طب مکتومست و این معالجه جهت طفلان و پیران که تحمل مسهل نداشته باشند
کنند و این مجربست **تربد** بهترین وی چینی بود سپید مدور و مصمغ و مجوف بود و در سود
سفید ترگردد و زود کوفته شود و بر سرهای وی صمغ بود و کهن و باریک نبود و بسطبری
میان خنصر و بنصر بود و چون بکوبی و به پزی هیچ از وی بر سر بیرون نماند و تنگ سوراخ
بود و باید که بوقتی که خرج کند اول بخراشند و بروغن بادام چرب کنند آنگاه بکوبند و طبیعت وی
گرم و خشکست در سیم نافع بود جهت مرضهای عصبانی و مسهل بلغم بود تمام و اندک از خلط سوختہ
از هر دو رگ و ماسرجویه گوید مسهل اخلاط غلیظ لزج بود و واضح آنست که مسهل بلغم رقیق تر
بود و اگر تقویت کنند مسهل بلغم غلیظ بود و استعمال کردن او بیهوشی و خفقان در بدان پیدا کند
و مضر بود با معا و بعد از آنکه خراشیده باشند و بروغن بادام چرب کرده کثیرا اضافت کنند اگر به
زنجبیل تقویه دهند مسهل بلغم غلیظ بود و خام بود اما تنها مسهل غلیظ نبود و تربد زرد و سیاه
زهر بود مانند خربق سیاه و غاریقون سیاه و مداوای کسی که آن خورده باشد مانند مداوای

که آن خورده باشد مانند مداواه کسی باشد که خربق سیاه خورده باشد کنند و همان تدبیر کنند و همان
تدبیر کنند و ترید سفید مجوف چنانچه وصف کرده شد نافع بود جهت درد مفاصل که بلغمی بود
و رحم را پاک گرداند به تنقیه تمام خوردن و حقنه کردن نافع بود جهت درد آن نزدیک
حیض آمدن و سوده سنه بود جهت درد پشت و دماغ را پاک کند از بلغم لزج و مفلوج
و مصروع را نافع بود و سرفه که از رطوبات فم معده بود و سوده بود و علامات این
زحمت آن بود که چندان سرفه باید که یا قی یا خلطی لزج بیاید و بعد از آن ساکن شود
و اگر با هلیله کابلی خلط کنند دوایی نافع بود مصروع را و بدل آن نیم وزن آن غاریقون
و دانگ و نیم آن صبر و دانگ و نیم آن حنظل و گویند بدل آن ترمس است و صاحب جامع آورده است
که بدل آن پوست درخت توت است بوزن آن و شربتی از تربد نیم درم تا یک درم بود
ترنجبین بهترین وی سفید تازه است طبیعت وی معتدلست در حرارت و برودت اما
میل بحرارت دارد و لطیفتر از قند بود و در وی رطوبتی بود و ملین بود نافع بود جهت
سینه و سرفه و سینه را نرم گرداند و تشنگی بنشاند و مسهل صفرا بود برفق و خاصیت و
شربتی از وی از ده درم تا بیست مثقال شاید و شریف گوید گرم و ترست در اول
حفظ را نیکو بود و اسحق گوید مضرست بسپرز و مصلح آن ترسندی (?) بود و گویند بدل آن
ماءالحاج یا قند و گویند جو آب و قند و گویند بدل آن شیرخشت است تراب الثنی (?) کنگر
زد است و گفته شود ترنجان بادرنجبویه است و گفته شد ترابامان عاقت (?) است و گفته شود ترباکس (?)
کاه است و گفته شود تراب الهالک شک است و گفته شود تریاق روستایی ثوم است و گفته شود
تریاق ترکی موسیاهست (?) و گفته شود تریاق الحیه در کنج چشم گاو کوهی و بز کوهی باشد و
از آن گاو کوهی نیکوتر بود و در صفت ابل گفته شد منفعت آن و بیشتر از آن رازی آن را اسمی بیان (?)

خوانند

خوانند تریاق فارسی (?) حب البتیس (?) است و گفته شود تشمیزج بپارسی چشمیزج گویند و چاکشو خوانند
بلفظ دیگر و بشیرازی چشمک و اهل حجاز شمه خوانند و اطرابلسی تر خوانند و حبة السودا نیز خوانند
اما اسم حبه سوداء تیزتر است و طبیعت تشمیزج گرم و خشکست و قابض بقوه در چشم را نافع بود
بغایت و ابوسهیل آورده است که چون بغایت سحق کنند تنها و بخبر (?) بپزند و بر قضیب
کنند زود نیک شود و مجربست و بهترین وی آن بود که فربه و بغایت سیاه و براق بود
شیتران (?) و شتیر تر خوانند و آن سنجاب (?) است و گفته شد تفاح بپارسی سیب گویند و معتدل
ترین وی شامی بود و بعد از آن اصفهانی پس فوقانی (?) و ملیطی و آنچه تعفیه (?) بود بد باشد و همچنین
نارسیده و تفه سرد و تر بود و آنچه ترش بود قابض بود و غلیظ بود و آنچه شیرین بود میلی بگرمی
دارد و آنچه نه ترش بود و نه قابض بود سرد و خشک بود و شیرین وی که رسیده بود معتدل بود در
حرارت و برودت و بصری گوید شیرین گرم و تر بود در اول و ترش سرد و خشک بود در دوم و آنچه
مر بود معتدل بود در سردی و تری منع فضول بکند خاصه ورق آن و تفاح مقوی دل بود و مفرح
بود بغایت و روح را لطیف کند خاصه شامی و قوت معده ضعیف بدهد و اگر در میان خمیر بریان
کنند سودمند بود جهت قلت شهوت طعام و نافع بود جهت گرم و دوسنطاریا و سویق وی مقوی معده
بود و منع قی بکند و سموم را نافع بود و تفاح شیرین چون پخته کنند در چشم بندند درد کنند
درد را ساکن کند و سیب منجوش تشنگی بنشاند از صفرا بود و قی باز دارد و طبیعت ببندد و
رازی گوید مقوی فم معده بود و محرور را نافع بود اما بطی الهضم بود و منفعت اولی آن بود که
چون از وی ثقل در معده یابند آب سرد و طعام ترش بر سر آن بخورند بلکه شراب خورند و مربی
اسفیدباج و مطبخات خورند و اطبا گویند بخاصیت نسیان آورد و تفاح ترش خلط لطیف از وی
حاصل شود و آنچه عفص بود خلطی غلیظ از وی حاصل شود و شریف گوید چون در می بکوبند

ده درم از آن بپاشانند دفع زهرها کرم و گزندگی جانوران بکند و شراب وی و آب وی
جهت گزندگی عقرب و هر زهر که گرم باشد نافع بود و تقویت معده تمام بدهد و تفاح نارسیده
مولد عفونات و تبها بود و آنچه بر درخت رسیده شود نیک باشد و آنچه نه بد بود
و مجموع سیوها همچنین بود و ادمان خوردن وی درد عصب احداث کند خاصه آنچه ریعی بود و آنچه
ترش بود و دفع مضرت آن بگوارش نعناع و گلقند کنند و ابن زهر در خواص آورده که بوییدن
وی سودمند بود جهت موسوسان و مذبولان و قوت دماغ بدهد اما خوردن وی ریاح در
عروق احداث کند و اوجاع در عضلها و باشد که سبل کند از بهر آنکه چون هضم شود خونی که از وی
حاصل شود بعضی منحل شود بریاحی لطیف در عروق و بعضی در عضلها و چون تمددی در عروق پیدا
شود بیشتر آن بود که بشکافند و چون شکافته شود و ترشح ریزد و سبل پیدا کند بمحال بود و در
افتد که باشد تفاح الارض بابونج است و گفته شد تفاح بری زعرور است و گفته شود تفاح الجن
ثمر یبروج است و گفته شود تفاح ارمنی مشمش است و گفته شود تفاح بابلی خوخ است و گفته شود
تفاح مایی اترج است و گفته شد تقسیا (?) تفسول و نافیا خوانند و گفته شود تقعده (?) گزبره
خوانند و بپارسی شبر خوانند و گفته شود تقزه (?) زیره دشتی و بپارسی زیا خوانند و گفته شود تکول (?)
قنابریست و گفته شود تمتم سماق است و گفته شود تمر خرما گرم و تر است در اول و گرمی
وی زیاده است از تری منی بیفزاید و صداع آورد و دندانها را تباه کند و خون
غلیظ از وی حاصل شود و سینه و شش و روده را نیکو بود و بسیار خوردن صداع و درد حلق
و خناق و درد دندان آورد و چون از شیر حینا (?) بخورند نقوطی (?) تمام آورد و اگر ادمان کنند
در زمستان خاصه چون دارچینی کوفته قدری را در آن شیر اندازند بدن را فربه کند و باه را زیاده کند
و لونها نیکو گرداند نیات و ترمز (?) اجساد سرد را نافع بود جهت درد پشت و درد رگ نافع بود و مصلح

دارچینی (?)

وی خشخاش و بادام بود و بعد از آن سکنجبین ساده خوردن تمر هندی حمر خوانند و صبار هم گویند
لطیفتر از اجاص بود و رطوبت وی کمتر بود و بهترین وی تازه زرد بود بغایت ترش و طبیعت وی
سرد است در سیم درجه و گویند در دوم و شیخ الرئیس گوید سرد و خشک است در سیم و ماسرجویه گوید سرد است و در وی
رطوبت هست مسهل صفرا بود از جمیع بدن و اشتهای طعام باز دهد و مقوی معده بود جهت قی و تشنگی
و تب و غثیان و کرب نافع بود خاصه چون خواهند که طبیعت نرم دارد و شربتی از طبیخ وی نیم رطل بود
و گویند مسهل اخلاط محترق بود و حکه را نافع بود و آشامیدن وی جهت قلاع مضمضه کردن و خفقان را نافع
بود و چون از گرمی بود و یرقان را نافع بود و دانه وی با دویه جهت جبر مستعمل کنند اما ترسندی مضر بود
بسرفه و سینه و مصلح وی شراب بنفشه و خشخاش است و بدل وی اجاص تمساح بپارسی نهنگ خوانند
زبل وی سفیدی قدیم و جدید در چشم را نافع بود و شحم وی چون برگزیدگی وی ضماد کنند درد
در ساعت ساکن گرداند و چون بگدازند و در گوش چکانند درد گوش را نافع بود و اگر بدان ناف دامان (?)
کنند گری زایل کند و ابن زهر گوید که اگر بر صاحب تب ربع مالند نافع بود و شریف گوید پیه وی چون
بگدازند با روغن گل در پشت و گرده را نافع بود و باه را زیاده کند و خون وی را با بلیله و آمله خلط
کنند و بر سپیدی طلا کنند لون وی با لون اندام گردد و چون بر پیشانی طلا کنند و صداع مزمن (?) را
دفع کند و گوشت وی چون با سفیدباج بپزند و کسی که لاغر بود بخورد فربه شود اما غلیظ بود و زهره
وی چون در چشم کشند سفیدی چشم زایل گرداند و ذکر را ... بخورد گفته در زیر مجنون جنون از وی زایل
شود و اگر دندان وی که از جانب راست بود بگیرند و بر بازوی راست بندند ... قوت
دهد و محرکی تمام بود باه را و ابن زهر گوید هر حیوانات رانگ زیرین در حرکت باشد الا تمساح
و پیه وی با موم چون بسرشند و فتیله سازند و برافروزند در رندی یا در بیشه ضفادع قطعا آواز
نکنند مادام که آن افروخته باشد و چون طوف کنند با پوست تمساح در بردن قریب یاد برند (?)

بر سطح دیگر آن قریه دران قریه تگرگ بیارد و اگر پیه وی در پیشانی کبشی جنگی کنند شیرازی
آنرا غوج خوانند بالند هر غوج که در برابر وی آورند از وی بگریزد و اگر چشم وی بکنند وقتی
که زننده بود و برجبهٔ دم بندند نافع بود و علت وی زایل کند و رها نکند که زیادت شود و زهرهٔ وی
چون در چشم کنند سفیدی زایل کند و جگر وی چون بخور کنند و در شب مجنون جنون از وی زایل کند
اگر دندان وی که از جانب راست است بگیرند و بر بازوی راست بندند مجامعت را قوت دهد و محرکی تمام بود
باه را **تن** ماهی بزرگیست فربه که نمک سود کنند و طبیعت آن گرم و خشکست بپارسی شیر ماهی گویند و
تبنول تانبول است و گفته شد **تنکار** دو نوعست معدنی و مصنوع و طبیعت آن گرم و خشکست و
لطیف نافع بود جهت درد دندان و کرم آن بکشد و از خوردن بازدارد و خاصیت و جلا بهتر از مصنوع
بود و صفت آن چنین نوعست یک نوع گفته شود بستانند نمک یک جزو قلی و بوره سه جزو و اگر نطرون
کنند بهتر باشد و شیر گاو یا شیر گاومیش آنمقدار که و برابر پوشانند بر سر آن کنند و بجوشانند آنمقدار که سخت
شود و بعد از ان با آفتاب بیاویزند تا خشک شود و آنچه معدنی بود از چشمه برون آید و آن دو نوعست
یکنوع پیچ مانند و یکنوع به برف آنچه بریده باشد آنرا نمکی خوانند و آنچه بریده باشد آنرا برفکی خوانند
و باید که بروغن چرب کنند و در جایی که باد راه نیابد نگاه دارد تا بزد آنرا انجکی خوانند و آن
نیکوتر بود **تنوب** صنوبر صغیرست و گفته شود و از وی زفت و قطران سازند و تخم آن قسم
قریش خوانند و سوت پیر گویند و گفته شود **توت حلو** فرصاد خوانند بپارسی توت سفید
خوانند و قایم مقام انجیر بود در انضاج الاذی غذا بدهد و معده را بد بود و خونی فاسد از وی
متولد شود و بهترین وی بزرگ شهرین بود و طبیعت وی گرمست در اول و ترست در دوم و
گویند سردست در اول و چون بخورند زود از معده بگذرد اما دیر از روده بیرون رود و بول
براند و معده را بد بود و بهترین آن بود که پیش از طعام بخورند و بعد ازان سکنجبین بیاشامند و ورق

آن و ورق انجیر سیاه و ورق انگور بآب باران بجوشانند و موها بدان بشویند سیاه گرداند و چون
بکوبند نیکو و بازیت بیامیزند و ضماد کنند بر سوختگی آتش نافع بود و اگر طبیخ ورق وی مضمضه کنند
درد دندانرا ساکن کند و طبیخ پوست وی درد دندانرا نافع بود **توت حامض** بپارسی ...
بهترین وی سیاه و بزرگ بود و نارسیدهٔ وی چون خشک کنند قایم مقام سماق بود و طبیعت وی
سرد و خشک بود در درجهٔ دوم و گویند ترست و گویند خشکی وی در اول است و درد وی مقتضی بود و در
دهان و حلق را نافع بود و ورق وی خناق را نافع بود و عصارهٔ وی خشک کرده ریشها بد را نافع
بود و خشک کردهٔ وی شکم ببندد و دوسنطاریا را نافع بود و پوست درخت وی تریاق
شوکران بود و آب ورق وی بمقدار پانزده درم چون بیاشامند جهت گزندگی رتیلا را
نافع بود و خوردن وی مغص آورد و مصلح وی طرثیل کوچک بود و اسحق گوید مضر بود بسینه و
و مصلح وی انار بود **توت وحشی** توت العلیق است بپارسی توت سگ گویند و شیرازی
توت سه کل گویند و در علیق گفته شود **تودری** تودریج گویند و بزر العوه و حقیقهم تو گویند
و در شیرازی تدری خوانند و باصفهانی قدامه و بکرمانی مادر درخت و به تبریزی ددنیه و طبیعت
آن گرم و خشکست در دوم و گویند ترست در دوم و علیقی گوید ترست در اول و تودری چهار
نوعست زرد و سفید و سرخ و گلگون و بهترین آن زرد بود و نافع بود جهت سرطانات که ریش
نشده باشد چون با عسل و آب طلا کنند و اگر با آب بیامیزند و بر سرطانات باطن ضماد کنند
و در رهاء صلب و در رهاء بن گوش و صلابت نقرس نافع بود و در ریشها که در چشم بود پاک
کند چون با عسل در چشم کشند و چون در شراب بریزند و بیاشامند باه را زیاده کند و
اگر در لعوق کنند نافع بود جهت خلطهاء غلیظ لزج که در سینه و شش بود **توتیا** ... اوا
بهترین آن هندی بود و بعد ازان زرد و بعد ازان کرمانی تنک طبیعت آن سردست در اول

و خشکست در دوم و چنین گوید سرد و خشکست در دوم و آنچه شسته بود افضل مجففات بود
و ریشها را سودمند حتی سرطانات و درد چشم را نافع بود و منع فضول بد در عروق چشم
از نفوذ در طبقات بکند خصوص مغسول وی و صحت چشم را نگه دارد و در مرهم جهت ریش قضیب
و خصیه بغایت نافع بود و مقعد و در رهای آن و گویند بدل آن بوزن آن شادنه و نیم وزن
آن تربال و گویند بدل آن سرطان بحری بود و صفت غسل آن بگیر توتیای کوفته و بیخته کنند
و با آب بیامیزند و در ظرفی بنهند که تنک باشد نه بغایت و در ظرفی بسر کنند و آب باران بر آن
کنند و در آب می جنبانند پس آنچه رقیق لطیف بود با آب بیرون آید و آنچه غلیظ و وسخ بود در یا
رمل در خرقه بماند بعد ازان آن آبرا در ظرفی دیگر کنند و دیگر آب بر سر توتیا کنند همچنانکه
اول و دیگر همان عمل کنند بعد ازان آبرا بگیرند و توتیا از وی بگیرد و اگر رملی در بن آن باشد
بنهد از دو توتیا را خشک کنند و استعمال کنند **تودریون** بیخ کوسیت و در شیرازی شوکران
صفت آن گفته شود **توبال النحاس** لطیفتر از مس سوخته بود و آن چون مس گرم کرده کوبند
ازان می درفشد و بهترین آن قبرسی بود و سیاه که میل بسرخی داشته باشد رقیق مانند توتیا
بود و اولی آن بود که پیش از سحق چند نوبت بشویند چون خواهند که در داروی چشم
بکار برند و طبیعت آن گرم و خشکست در سیم و قابض بود و گوشت زیاده بخورد و خشونت
اجفانرا سودمند بود و تاریکی چشم زایل کند و جلا دهد و اولی آن بود که حدت وی
بنشاستج بشکنند و خاصیت وی در اسهال بلغم و ماء اصفر آنست که نیم مثقال تنها کنند و یک مثقال
علک البطم حب سازند و فرو برند مسهل بلغم بود و لقوه و گویند یک مثقال با ماء العسل بدهند همین
عمل کند اما بعد ازان قدری سرکه بیاشامند تا در اندرون نماند **توبال الحدید** بقوة زیر
توبال النحاس بود و چون آهن سرخ شده کوبند ازان درفشد و آن مجفف بود و معقد نافع بود

جهت ریشها بد انشاده **توبا ملون** نوعی از توبالست وی را علقا خوانند و گفته شود و ورق وی
مانند ورق کبر بود و گرد و شکل و شاخها داشته باشد و چون بشکنند شیر بسیار از وی روانه گردد
و محرق بود بغایت **تین رطب** انجیر تر بهترین آن وزیری بود و پوست باز کرده بعد ازان
آنچه میل بسفیدی داشته باشد بعد ازان سرخ بعد ازان سیاه و طبیعت آن گرم بود و اندکی
گویند گرمست در اول یا در ابتداء درجه دوم و ترست در دوم و خام وی بسردی مایل بود
و دروی جلایی بود و بر ثالیل ضماد کردن و بهق نافع بود و انجیر رسیده غذا بهتر از مجموع میوها دهد و
زودتر بگذرد و فربهی آورد و صرع را نافع بود و خشونت حلق و سینه را نیکو بود و تشنگی که از بلغم
بود ساکن گرداند و گرده و مثانه را سودمند و از رمل هر چه باشد پاک گرداند و خاکستر
چوب وی دوسنطاریا را نافع بود و اسهال کند خوردن و حقنه کردن مقدار پانزده درم
و لبن وی سودمند بود جهت گزیدگی عقرب و رتیلا مالیدن و نارسیدهٔ وی با عسل جهت گزندگی
سگ دیوانه و ریشها که رطوبت از وی روانه بود سودمند بود و همچنین ورق آن با کرسنه
و شراب بر گزندگی ابن عرس طلا کردن نافع بود و خوردن انجیر نافع باشد از سموم و غضبان
وی چون با گوشت گاو صلب بپزند مهرا شود و انجیر طبیعتی دارد و ورق آن طبیعتی و چوب آنرا
طبیعتی و لبن وی طبیعتی و ورق آن سخن قوی بود و لبن وی حاد لطیف بود و لبن وی خون
که ماسته و شیر که ماسته بود بگدازد و ازان البته نگذارد که بسته گردد و اگر بر صوف نهند و در دندان
گیرند از خوردن پاک کند و در چشم کشیدن جهت ابتداء آب نزول با عسل نافع بود و انجیر
در وی نفخی بود و مولد مره بود و معده را بد بود و دفع مضرت وی سکنجبین ساده بود که بعد ازان
بخورند با شراب اترج و ریباس و غذایی خورند که مری اکامه ردی بود **تین یابس**
انجیر خشک بهترین وی رطبی بود و طبیعت آن گرمست در آخر درجه اول معتدل بود و در

و تری لطیف بود و منضج و محلل و بر ورمهای صلب ضماد کردن نافع بود و دامیل نضج دهد
و صرع را سودمند بود و خشونت حلق و سینه و قصبه شش را موافق بود و شراب وی
سرفه کهن را نافع بود و سده جگر و سپرز بگشاید و گرده و مثانه را سودمند بود و از سموم ایمن باشد
خورنده وی چون با آب و یا جوشانیده و غرغره کنند خناق را تحلیل دهد و نضج آن بدهد و
بگشاید و خوردن وی خونی بد نه نیک از وی متولد شود و ادمان خوردن وی کاهش بدن
باز آورد کند و سرد مزاج را نافع بود و درد پشت و تقطیر بول را نیکو بود و سخن کرده بود و
الغاظ آورد و شکم براند و سینه و شش را از اخلاط پاک کند و مضر بود جهة جگر و سپرز
بود و اولی آن بود که با مغز گردکان و مغز بادام خورند و چون با فوتنج و سعتر و حاشا
بخورند گرده و مثانه و سینه را پاک کند و چون یک رطل از وی با سرکه شراب خولیانند خانکه
ذکر رفت بخورند سپرز را بگدازاند و ضماد کردن وی بغایت سودمند بود و جالینوس گوید
بدل وی در انضاج حب صنوبر است والله اعلم باب التاء

تافسیا تغسیا تیر گویند و ثیثون تیر گویند و آن صمغ سداب کوهیست و گویند صمغ سداب
بری حرمل است و گفته شود و سداب کوهی برگ وی حرمل ماند اما درازتر و پهن‌تر بود و شاخ وی
دراز بود و سطبر و بوی عظیم منتن دارد و تخم وی بشکل تخم سداب بود و طبیعت وی بغایت گرم
بود و محرق و سخن قوی باشد و مجفف در وی رطوبتی فضلی بود و گویند گرمی وی در سیم بود
و مسهل و منضج بود و منقی و جذب بغایت کند از عمق بدن و موی برویاند و پوست بیخ
وی تر بر داء الثعلب مالند بغایت نافع بود و بر نفث دم و فضول طلا کردن نافع است و مقدار
شربت ماخوذ از وی نیم درم بود و در استسقا با ماء العسل و مسهل و مقی بود و اگر زیاده ازین بود
بول و طبع ببندد و ورم زبان و قراقر و نفخ و سوزش حلق و معده و سرخی روی باشد

کرمتی

کرمتی و ضیق النفس پیدا کند علاج وی قی کنند بعد از آن شیر و مسکه و جو آب و غرغره بشیر تازه و
روغن گل و ازاده و به تخم سداب بغایت نافع بود و این از خاصیت است و جالینوس
گوید بدل وی در داء الثعلب حرف بود و تامسقیس حرف بابلی است و گفته شود تامر و جر خوانند
و آن لوبیاست و گفته شود و وی مضر بود بمثانه و آلات بول و مصلح آن حب الآس و بلوط بود
تاقب الجر بسفایج است و گفته شد ثدی بپارسی پستان گویند و ضرع پستان چهارپایان است
و ثدی از آن آدمی گوشت وی مانند دشبد بود و طعم وی شیرین بود و بهترین آن بود که
از حیوان معتدل گیرند و طبیعت آن گرم و تر بود و گویند مزاج وی به سردی مایل بود و غذای
صالح بود و شیر زیاده کند اما مولد بلغم بود و دیر هضم و غلیظ بود و مصلح وی سعتر و نمک بود ثعلب
بپارسی روباه گویند چون بپزند با آب و بر مفاصل طلا کنند بغایت نافع بود و خاصه چون زنده
همچنان بپزند و زمانی نیک در آن آب نشینند اما بعد از آن که تنقیه بدن کرده باشند و پیه
وی درد مفاصل را نافع بود و درد گوش را چون در گوش چکانند و اگر بدان ادمان کنند گری
زایل کند و در آن پیر دشش وی چون خشک کنند و بسایند ربو را و سرفه را نافع بود و
شریف گوید پیه وی چون با پوست تخم مرغ سوخته بیامیزند داء الثعلب را نافع بود و جرب
و زهره وی با آب گردن و اشق بگدازند مساوی و سعوط کنند در بینی کسی را که ابتدا جذام
بود و هر ده روز یکبار بغایت نافع بود و چون آدمی دندان وی در دست گیرد ایمن باشد
از بانگ کردن سگ و پیه وی چون با زیت انفاق کهن بگدازند و بر نقرس و مفاصل بمالند
نافع بود و پوست وی بغایت گرم بود از همه پوستها سخن‌تر بود و مرطوب مزاج را شاید
پوشیدن و محرور مزاج را نشاید و کسی که سرما بر وی غالب بود شاید و هر چند که موی بر وی
بیشتر باشد سخونت در وی بیشتر باشد و آن لباس زنان و پیران بلغمی مزاج را شاید بود

و این زهره از خواص آورده است که پیه وی چون طلا کنند بر تازیانه یا چوبی و در اندرون هر خانه
که بنهند مجموع براغیث بر وی جمع شود و براغیث جمع کیک بود و بپارسی ثغاریر در داء
خوانند و گفته شود و بلغة اهل شام سهام خوانند بپارسی دستنبو و با صفهان دستنبویه گفته
شود ثغام حرفست و گفته شود ثلثا المولیدون طولیدون است و فنا تیر گویند و آن عنب
الثعلب است و گفته شود ثلج بپارسی برف گویند و صفت جمد و جلید در جیم گفته شود
ثلج صینی سنگی سفید است که در سرمها بکار شود و صفت جلای چشم و سبب کوری را نافع
بود و طبیعت وی سرد و خشک است و صاحب جامع گوید زهره اسیوس است و در باب
صفت آن گفته شد و در صفت ابهل ثمرة الطرفا عذبه است و جر مازج تیر گویند و گفته شود ثمرة
الشوک المصری جلنارست و گفته شود ثمرة الشجرة الدم مقل مکی است و گفته شود ثمرة العلیق
توت علیق است بپارسی گویند و بشیرازی توت سه گل و در صفت علیق گفته شود ثمرة
الکبر شفلح خوانند و ثمرة اللصف و ثمرة الاصف بیز خوانند بشیرازی کورک گویند و شفلح را
قنا والکبر و طبیعت آن گرمست در سیم و گویند در چهارم و ثمر کبر چون با سرکه و نمک بپرورند
لطیف بود و سده جگر بگشاید و سپرز و معده پاک کند و طبع نرم دارد و در صفت کبر منفعت
هم گفته شود ثوم بپارسی سیر گویند و بستانی و بری و کرثی بود و ثوم بری اسقوردیون است
و گفته شد و ثوم کراثی مرکب بود از قوة از ثوم و کراث و طبیعت ثوم گرم و خشکست در
چهارم و گویند در سیم و در حرارت و یبوست از بصل اقوی بود و محلل نفخ بود و آب گردش را
نافع بود و وی و خاکستر وی بریق با عسل طلا کنند نافع بود و بر داء الثعلب با عسل و روغن حب الان
بیامیزند و بر آن مالند موی برویاند و جرب و قوبا را نافع بود و خوردن وی خام یا بریان
کرده یا پخته حلق را صافی کند و سرفه کهن که از سردی بود سود دارد و خوردن وی کرم را بکشد

و مجموع

و مجموع علق از حلق بیرون آورد و چون بکوبند و با سرکه بدان غرغره کنند و چون با طبیخ ورق
وی و ساق وی نشینند حیض براند و مشیمه بیرون آورد و وی نافع بود جهة گزندگی جانوران
و سگ دیوانه و رتیلا و ابن عرس و افعی و عقرب با شراب خوردن و ضماد کردن و طبع نرم دارد
و بول براند و درد روده را سود دهد و قی کربیت بود و بغایت مقوی باه بود و توبیخ
و عرق النسا را نافع بود اما مصدع و مضعف چشم بود و چون پخته بود حرارت و حرافت
وی کمتر بود و مصلح وی ترشی و روغن بود و گوشت فربه صاحب تقویم گوید مصلح وی
نفخه و هلیله بود و بدل ثوم بری بستانی بود ثوم الحیة ثوم بری گویند و آن اسقوردیون است
و گفته شد بعضی از منافع وی و دیگر منفعت وی آنست که مرضهای سرد و فالج و لقوه و خدر را
نافع بود و جالینوس گوید فالج و لقوه و جذام و برص و بهق را سودمند بود و چون با عسل کف
گرفته بیاشامند و دیسقوریدوس گوید برص و جرب و بهق را زایل کند چون بدین صفت
استعمال کنند بگیرند ثوم بری و نیکو بکوبند و آب را از پیاز بر بسرشند و تخم را زیانه گرفته
و بپخته و عسل کف گرفته در حمام مثل نوره طلا کنند و در هر سه روز یکنوبت و
تا با عرق فرود آید و منفعس گوید جذام را زایل کند چون بدین صفت استعمال کنند و بیاشامند
از وی در هر پنج روز مقدار چهار مثقال با عسل و باقی منفعت وی در باب سین در صفت سودیون
گفته شود ثومش حاشا است و گفته شود ثیل نجیل و نجیر و نخجیر خوانند و بپارسی بیدگیا
گویند و آن نوعی از حشیش است و طبیعت وی سرد و خشکست در اول و گویند معتدلست
نافع بود جراحتهای تازه را و منع نزله کند و بیخ وی و تخم وی منع قی بکند و ادرار بول بکند و اسهال
باز دارد و دوا تخم وی لغوث سنگ گرده بریزاند و طبیخ آن ریش مثانه را نافع بود و
والله تعالی اعلم باب الجیم جاذی کرکم و قرقوده زیقان

وخلوق گویند و شوالصقالیه و آن زعفرانست و گفته شود جادریس سه نوع است یکنوع را دخن گویند
و در پارسی ارزن گویند و بشیرازی الم و یکنوع جاورس هندی گویند و آن ذرّه است بپارسی زره
گویند و یکنوع جاورس گویند بپارسی گاورس گویند و بشیرازی گال گویند و طبیعت آن
سرد است در اول و خشکست در سیم قابض بود و مجفف بعد لذع شکم ببندد و بول براند
و خونی بد ازوی متولد شود و دیر هضم شود و غذا اندک تر از مجموع حبوب دهد که از ایشان
نان پزند و بچه بیندازد و مصلح وی آنست که با شیر تازه بپزند یا با آب سپوس و روغن بادام
یا روغن گاو یا شیرج و حلوا چرب از پس آن خوردن و بدل وی در حبس شکم ارز بود جاذریج
گاوزهره گویند و آن حجر البقر است و گفته شود جادشیر بپارسی جوابشیر خوانند و گاوشیر هم خوانند
بشیرازی جاجوسی خوانند و آن صمغ درختیست که آن ساق کوتاه دارد و برگ آن به برگ
انجیر ماند کرد تر و کوچکتر و گویند ورق آن بورق زیتون ماند و قول صح آنست که برگ آن گرد
و برگ زیتون کشیده و شاخ وی بخیار بوزه ماند کشیده و گل وی زرد رنگ بود و تخم
وی خوشبوی و تیز بود و صمغ از وی چنان گیرند که ساق وی را اش کنند تا صمغ از وی بیرون آید
و بهترین آن بود که بلون زعفران بود و تازه و تیزبوی بود و زود در آب حل شود و اول که از
ساق بیرون آید سفید رنگ بود و چون خشک گردد زرد گردد و چون با آب کوفته باشند برنگ
شیر بود و اگر سیاه رنگ بود مغشوش بود و غش آن با اشق و موم کنند و طبیعت جادشیر گرم
و خشک بود در سیم و گویند در دوم جالینوس گوید گرمست در سیوم و خشکست در دوم عرق النسا
و درد زانو و مفاصل سر و طلا کردن نافع بود و بر دندان خورده نهند درد ساکن کند و صلاع
و صرع را سودمند بود و در چشم کشیدن جلا بدهد و چشم را روشن کند و استسقا و چکیدن
کمیز و صلابت رحم را نافع بود و چون با عسل بگدازند و زن بخود برگیرد حیض براند و بچه بکشد

و بیندازد

و بیندازد و بر جرب و شانه و ذات الجنب ضماد کردن نافع بود و با سوبز چون ضماد کنند بر بوس
نافع بود و قولنج را سودمند بود و گزندگی جانوران و سرفه کهن که از خلط غلیظ بلغمی تولد بود
نافع بود و بیخ درخت وی را چون بخراشند و زن بخود برگیرد بچه بیندازد و تمر وی چون با افسنتین
بیاشامند حیض براند و اگر با زراوند بیاشامند گزندگی جانوران را نافع بود و اگر با شراب بیاشامند
در درد رحم که سبب آن اختناق بود نافع بود و مقدار شربتی از وی ما بین نیم مثقال تا یک مثقال
بود بعد از آنکه در مطبوخ حوبا بیده باشند و ابن جزار گوید اگر بچه سه ماهه یا چهار ماهه بود در شکم مرد
فتیله از جاوشیر سازد و بخود برگیرد زود بیرون آید و جهت صرع و ام الصبیان نافع بود و
جاوشیر مضر بود باعصاب صحیح و ششین و مصلح وی مرماحوز بود و بدل وی سکبینج بود و رازی
گوید بدل وی لبن تین بوزن و ابن جزار گوید بدل آن بوزن آن قنه و گویند بدل آن دو وزن
آن صمغ زیتون و شیخ الرئیس گوید ظن من آنست که اشق نزدیکست بوی جار النهر گویند
سلق الماء است و آن نباتیست که در آب روید و به نیلوفر ماند و اندکی از آب پیدا باشد
و طبیعت وی سرد و قابض بود حکه و جرب و ریشهای کهن را نافع بود و بدل آن لطباطبو د جاسوس
خشخاش زبدی است و گفته شود در حا جارکون بپاسه است و گفته شد جارسه با قلا قبطی
خوانند و در مصر بسیار باشد و در آبها ایستاده روید و ساق وی بسطبری انگشت بود و بدرازی
یک گز باشد و گل وی مانند گل سرخ باشد و باقلا آن کوچکتر از باقلا بود و چون خشک شود
سیاه بود و چون تر باشد بخام و پخته خورند و بیخ آن از بیخ نی سطبرتر و قابض بود و معده را نیکو
بود و آرد او چون بپاشند بحوا سهال کهن بازبندد و ریش روده را نافع بود و پوست وی
قوی تر بود در عمل جاکسو تخمیر است و گفته شد جُبنٌ رَطب بپارسی پنیر تر گویند و بهترین
آن شیرین لذیذ بود که میل او بحلاوت باشد و از شیر معتدل از حیوانی صحیح البدن گرفته باشند

و طبیعت وی سرد و تر بود در سیم و گویند در دوم غذایی فربه کننده بود و طبع را نرم دارد
و منع ورم جراحت بکند و دفع مضرت کسی که مردار سنگ خورده باشد اما سنگ گرده و
مثانه پیدا کند و تشنه سده و مصلح آن عسل بود و یا قند جُبنٌ عتیق صاحب تقویم گوید
مصلح وی زیتونست بهترین آن روغن دار شیرین بود و طبیعت آن گرم و خشکست در سیم
مصلح ریشها بد بود و طبیعت آن گرم و خشکست و چون با زیت سحق کنند سودمند بود جهت
تحجّر مفاصل ضماد کردن بیرون آید ماننده جص بی زحمتی و چون بریان کنند شکم ببندد و
بیز سور د خلط مراری بود و بدن را لاغر کند و معده را بد بود و دیر هضم شود و تشنگی آورد
و سنگ گرده پیدا آورد و باید که میان دو طعام خورند و اگر با مغز گردکان خورند نیکوتر
بود جاموس بپارسی گاومیش گویند و گوشت او غلیظترین گوشتهاست و طبیعت آن گرم
و خشکست جادزهره از زهره گاومیش بیرون آید ماننده زرده تخم مرغ و نوعی گوزهره است
و گفته شود جبنین حصل است بپارسی کج خوانند و گفته شود جبلنگ جبلاهنگ و جبلهنگ
و جلبنک تیر گویند بپارسی جیراهنگ گویند و آن تخم زرد غاراست و بیخ وی تربد بزرد است
و گویند تخم دعو سیاه است و فعل وی مانند فعل خربق و بهترین وی هندی بود خلوق رنگ بر
شغرک و نبات خورد بود و دراز قد معتدل بود و تنقیه بلغم و اخلاط غلیظ لزج را و خطر
بود مگر مفلوج را نافع بود و شربتی از وی از نیم درم تا یک درم و از این زیاده اگر بود کشنده
بود و از خوردن وی غثیانی عظیم پیدا شود تا حدی که خناق آورد و عرق سرد و معالجه آن قی و
آبگرم و حقنه قوی کرد و روی تخم حنظل بود و بعد از آن شیر تازه بیاشامند و اگر تشنج پیدا
کند موم روغن نرم بوی بمالند و در آب زن نیم گرم نشانند و بدل وی خربق بود جداول
بلج است و گفته شد جدوار بپارسی زدوار گویند و بمغولی مافرفین و بهندی زربسی و آن نبات

بیخ

مشابه به سعد هندی اما بوزن ثقیل تر و صلب تر از وی و بهترین وی آنست که چون بسایند رنگش بنفشی
باشد و آن هندیست اما آنچه خطائیست بزرگتر و بهتری او باشد و اکثرش بنفشی و آنچه هندیست
اکثر بسیاهی گراید و در زمین هند کوهیست که آنرا قراجل میخوانند کوهی عظیم است و در یک طرف
کوه اهل هندی باشند و آن طرف دیگر اهل خطائیست این بیخ آنجا می روید و آنرا
نربسی از بهر آن میخوانند که زهریست که آنرا بهندی نربس میخوانند و این بیخ پاد زهر ویست هردو
در یک موضع می رویند و چون این بیخ پهلوی وی بیرون آید قوت زهر آن نربس باطل میشود
و اهل آن موضع آن نربس میخورند زیان نمی دارد و اگر آن نربس جای دیگر می روید که جدوار این
بیخ جدوار نیست بیندازند کشنده است و نربس را بعربی بیش میخوانند و بدترین مجموع زهرها
تا حدی که تریاق فاروق با سمیت آن مقاومت نمیتواند کرد و در شهر ملتان شخصی مقدار نیم
مثقال بخورد فی الحال لبهای وی آماسیدن گرفت و چشمهایش از جای برخاست و بیخود شد
مقدار نیم مثقال جدوار صلایه کردند و با یک کاسه شیر بوی دادند بعد از آنکه یک ساعت
قی کردن آغاز کرد بانواع رنگها چنانچه حاضران از بوی آن مصروع میشدند باز بیخود
افتاد دیگر بار نیم مثقال جدوار صلایه کردند شراب انگوری بوی دادند باز قی کردن آغاز کرد
بسیار قی کرد بعد از آن خواب بر وی غلبه کرد و چون در خواب رفت عرق بسیار کرد و چون بیدار شد
غذا طلب کرد و از آن زهر قاتل خلاص یافت باذن الله تعالی و خواص این دارو بسیارست
اولا پاد زهر آن بیش است که ذکر کرده شد دیگر در اعمال سجستان که از زمین گرمسیرست ماری
قاتل می باشد شخصی را از آن ماران بگزید مقدار نیم مثقال جدوار با شراب بسایند و بخورد
وی دادند از زهر آن مار خلاص یافت بفرمان باری تعالی و عقرب و جمله گزیده را مقدار دو دانگ
با شراب بدهند نافع باشد و در مفردات ابن بیطار و صاحب منهاج و ابن جزلی گویند

وهو تریاق السموم با سرها حتی البیش والافاعی واز منافع دیگر وی آنست که مجموع دردها را نافع
اگر بر اعضا ظاهر باشد بسرکه یا با گلاب یا با بسطلا کنند درد ببرد و اگر در باطن باشد مقدار
دانگی یا دو دانگ بسایند بقدری شراب یا آب گرم یا جلاب بحسب مزاج بدهند درد بنشاند و چون
درد قولنج و درد گرده و درد معده و سنگ گرده و مثانه را و عسر البول را با شیره تخم خیارین بدهند
سود دارد و بتر مجموع اورام بلغمی و صفراوی و دموی و سوداوی را در ابتدا و انتها طلا کنند در ابتدا
ساده را باز گرداند و در انتها تحلیل کند و اگر محتاج نضج باشد نضج دهد خصوصا و رامعابن چون زیر
بغل و بن ران بسرکه بسایند و طلا کنند ورم را تحلیل کند و اگر کسی را خیارک بیرون آید همین
دارو طلا کنند تحلیل یابد بی آنکه خیارک بپزد و بگشاید و هیچ زحمتی بوی برسد و دیگر در ایام مرض و
با هر کس که طاعون برآرد این دارو با سرکه بسایند و بران موضع طلا کنند خلاص یابد بعون الله
تعالی و مجربست و دیگر دل را قوت دهد و در ابتدا زحمت خنازیر طلا کنند بغایت مفید باشد و
بر ریشها پلید و ریشها که مردی بگویند و بران ریشها پاشند گوشت مرده بخورد و جراحت
بصلاح آورد و مجربست دیگر کسی را که دل ضعیف بود و با خفقان داشته باشد هر روز مقدار نیم
درم بجلاب یا بشراب بدهد دل را بغایت قوت دهد و در تفریح نظیر ندارد و در ایام وبا چنانچه
تریاق فاروق که ذکر کرده شد تناول کنند منع عفونت بکند و تقویت دل بدهد و دفع ضرر وبا بکند
و این داروی مفرد همان خاصیت تریاق دارد بلکه زیادت از جهت آنکه قوة تریاقیت در وی
هست و چندان گرم نیست دیگر مولانا اصیل الدین که از شاگردان مولانا الیاس سیماری علیه الرحمة بود
مردی فاضل بود و در اکثر علوم ماهر و متقی و کلیات شیخ الرئیس را دو شرح نوشته فرمود که هر خاصیتی که
در تریاق فاروق هست درین دارو هست و مواد فرمود که مرا درد معده بود و بلغمی هر معالجه که کردم سود نمیکرد
نیفتاد چند عدد از این حبه دارو بر روز کار صلایه میکردم و بجلاب گرم میخوردم این زحمت زایل شد

وشخصی را سده جگر بود و باستسقا خواست انجامید چند روزی این دارو با سکنجبین بخورد سده گشاده شد
و رنگ وی بغایت زرد شده بود با رنگ اصلی خود آمد و دیگر شخصی قرحه مثانه داشت و چهار روز
بول او گرفته بود از این دارو بسایدند و بر مثانه وی طلا کردند و قدری در احلیل وی چکانیدند
همان ساعت بول وی بگشاد و ریم بیرون آمدن گرفت و شفا یافت باذن الله تعالی و دیگر زحمت
بواسیر را چون از این دارو بروی طلا کنند درد ساکن گرداند و ورم را تحلیل دهد و دیگر آنکه دشواری
زادن را نظیر ندارد بسایند قدری و بجلاب گرم بخورد وی دهند و قدری با پشم پاره بخود بردارد
در حال وضع حمل شود و دیگر صرع صبیان را با شیر مادر مقدار نیم دانگ یا دانگی بخورد وی دهند نافع بود
و بارها آزموده است و مجربست دیگر جذام و ندبت ربع را هر روز مقدار دو دانگ با جلاب گرم بدهند
هفته روز پیاپی نافع باشد ان شاء الله تعالی اما تنقیه بدن باید کرد و درد دندان را منفعتست مقدار
عدسی از این دارو بکوبند و بر دندان طلا کنند یا در بن دندان گیرد در حال درد ساکن کند
و درد چشم که بلغمی باشد در میان چشم چکانند درد بنشاند و اگر صفراوی باشد بر پشت چشم طلا کنند
درد بنشیند و اماس پلکها کم کند و فرق میان بلغمی و صفراوی آنست که بلغمی را درد ساکن تر باشد
و صفراوی درد و سوزش و چکیدن آب بیشتر باشد و در تقویت باه اثری عظیم دارد مقدار دو
دانگ یا نیم مثقال شراب انگوری بخورند نعوظی تمام آرد و حکماء هندی گویند که مردم لاغر را فربه کند
و می گویند که اگر بر بهق سفید و برص طلا کنند سودمند بود و حکماء هندی گویند که درین دارو صد و بیست
منفعت و کسی که خناق گرفته باشد بر حلق طلا کردن بغایت نافع بود حالیا آنچه بسماع از استادان
و تجربه معلوم شده بود ثبت کرده شد و من الله التوفیق و صاحب منهاج گوید طبیعت وی گرم و خشکست و
و لطیف و صاحب تقویم گوید از قول اسیح که طبیعت وی گرم و خشکست در سیم و وی قرحه معا آورد
و مصلح وی شیر حلیب تازه بود که آهن تافته در وی انداخته باشند صاحب منهاج گوید بدل وی در تریاکات

سوزن آن بر زنبا دبود و جدب جادست و گفته شود جرجیر بری بود و بستانی بری را ایهقان گویند
و بستانی را کف عایشه خوانند بپارسی گیکیز خوانند بشیرازی گرگ خوانند و گل زرد و کنکیج هم خوانند
بهترین آن بستانی بود که تیزی وی کمتر بود و طبیعت وی گرمست در سیم و گویند در دوم و خشکست
در اول و تری وی تر بود در درجه اول و ابو حنا گوید گرم و خشکست در دوم و آب وی اثر قرحه ها
زایل کند و جرجیر مسخن و منفخ و مهیج باه بود و اما مصدع بود و سدر و تاریکی چشم آورد و چون
با شراب بیاشامند تریاق گزندگی ابن عرس بود و طبع براند و در خواص آورده اند که چون جرجیر
بکوبند و آب آن در بیخ درخت انار ترش ریزند شیرین گردد و او درار لبن کند اما بغایت مصدع بود
و مصلح وی کاهو و کاسنی و لوزک و سرکه بود و وی منی را زیاده کند و نعوظ تمام آورد و جرجیر
بری را خردل بری خوانند و او درار بول بغایت کند و بهتر از بستانی بود و تخم وی بعوض خردل
مستعمل کنند جرجیر الماء قرة العین است و میر گویند و گفته شود جرجیر دانه بارزنگ دوده ای که ماده ایست
و کرم دانه تیز خوانند و گفته شود در کاف جرجر باقلاست و گفته شد جرجر المصری ترمس است
و گفته شد جراده بپارسی ملخ گویند بهترین وی فربه بود و طبیعت وی گرم و خشکست در دوم و چون
بخور کنند عسر البول را نافع بود خاصه زنان را و گویند دوازده عدد از وی سر جدا از اطراف وی
وی دبا قدری مورد خشک بیاشامند استسقا را نافع بود و تقطیر بول را و بخور کردن بدان بواسیر را
سود دهد و بریان کرده جهت گزندگی عقرب چون بخورند نافع بود و اندرون وی و حایه می چون
بر کلف طلا کنند زایل کند و گویند ملخ دراز پا چون بر صاحب تب ربع بندند نافع بود و خوردن
ملخ جرب و حکه آورد و مصلح وی بقلة الحمقا بود یا بزرقطنا جراد البحر از نیان است و گفته شد
جردان فاره است بپارسی موش گویند چون بشکافند و بر گزیدگی عقرب بندند درد ساکن
گرداند و گویند بریان کرده و گویند بر ثالیل و خنازیر چون بشکافند و طلا کنند نافع بود

و اگر شکافته بر موضعی که خار یا چوبی رفته باشد طلا کنند بیرون آورد و سرگین وی چون خشک کنند و
بسوزانند و بکوبند بغایت خرد و با عسل بیامیزند و بر داء الثعلب مالند نافع بود جر اسیا
قراسیا است و گفته شود جر انقه خز الکلب است و گفته شود جرنوب جلبوبت و عصی الراعی
خوانند و آن طریق المیل است و بر سانیون تیر خوانند و ارنوطانون خوانند و ساق او
مقدار یک وجب باشد و آن دو نوع بود ذکر و انثی و از آن ذکر ورق آن کوچک بود
و ثمر آن بر هم پیوسته بود مانند حضیه کرده و از آن ماده ثمر او بزرگ بود و بسیار جرنور
برنو زنبیر گویند و آن لغت عربیه است و گفته شد جرنوت گویند بادنجان کوهیست و در وی
خاصیت عود الصلیب است و بباذنجان ماند و چون بشکنی هیچ در وی نبود گوشتی سپید بود
و در وی خطها بود و طبیعت آن گرم و خشکست جرجانیه آس موریه و ناردان خوانند جزر
بپارسی گزر گویند و بهترین وی زرد و شیرین بود و گویند سرخ تر بود و زرد و غلیظ تر بود و
غذای وی کمتر از غذای شلغم بود و گرمست در آخر درجه دوم و تر بود در اول باه را تحریک
کند و مسهل و ملطف بود و بول براند اما دیر هضم شود و منفخ و مولد خون بد بود و باید که
بغایت پخته بود و مصلح وی آبکامه و سرکه و خردل بود و بصری گوید جزر مقوی معده بود که در وی
لزوجت و بلغم غلیظ بود و سده جگر بگشاید و هضم طعام بدهد و چون با گوشت بود نیک بود و خاصه
قطع بلغم کند و سده بگشاید و چون بعسل مربا کنند زود هضم شود و رطوبت وی کمتر بود و اثر
وی زیادت تر و باه زیاده کند و منی بیفزاید و پشت را نیکو بود و چون سرکه نهند و نمک معده
و جگر و سپرز را نافع بود جزع سنگی معروفست و آن دو نوع است یمانی و چینی جزر البری
شقاقل است و اشقاقل گویند و گفته شد جزر اقلیطی جزر بری است و گفته شد جزر مایح ترمه الغراب
بپارسی گزر مازک گویند و طبیعت آن گرمست در اول درجه اول و خشکست در آخر آن و گویند

سردست در اول قطع رعاف بکند و چون بپزند و آب وی سرکه و بر سر زنان ضماد کنند نافع بود و درد
شش را سود مند بود و مقدار دو درم مستعمل بود و چون بیاشامند نفث دم را نافع بود
و سعال کهن و زنانی که رطوبات از رحم ایشان روانه بود و یرقان را نافع بود و گزندگی
رتیلا را چون ضماد کنند و اسحق گوید مضر بود بجگر و مصلح وی دو دو قند بود و گویند بدل وی نیم وزن
آن پوست انار و نیم وزن آن اقاقیا تروت سرخ حبر و دارو حبر دار دست و گفته شود حب
خشکست و گفته شود حباد زعفرانست و گفته شود حشمک تشمیج است و گفته شد حشیشج جالکوکیست
و گفته شد حمص جبسین است و بپارسی گچ گویند و طبیعت وی سرد و خشکست چون بر کو بر
و بر سر کسی که خون از بینی وی روانه بود طلا کنند خون باز دارد و چون طلا کنند بر شکستگی استخوان
نافع بود حعده فولیون خوانند و گیر گونه و کیسویه گویند و آن دو نوعست صغیر و کبیر و کبیر را
بپارسی عنبر بید خوانند و صغیر را بپارسی کل ربه خوانند و بهترین آن صغیر بود شاخهای
تازه سفید و طبیعت وی گرم بود در سیم و طبیعت وی عنبر بید گرم بود در دوم و هر دو خشک
بوند در دوم مفتح و ملطف بوند چون تر بود جراحتهای تازه را نافع بود و خشک آن نافع بود
جهت ریشهای بد و با سرکه بر سر زنان ضماد کردن نافع بود و حیض و بول براند و یرقان سیاه را نافع بود
و کرم دراز و حب القرع را نافع بود و او را بپرون آورد و گزندگی عقرب و جانوران را نافع بود
و چون دود کنند یا بپراکنند در خانه گزندگان بگریزند و جهت ایشان نافع بود و گیدرم ازان
و عصاره وی با عسل در چشم کشند تاریکی هر دو چشم را روشن کند و اگر در شیاف مرار کنند
و آب برازیانه و آب بادرنجبویه و در چشم کشند در ابتدای نزول آب نافع بود و وی مضر بود بمعده
و مصدع بود و اسحق گوید مصلح وی حماماست صاحب تقویم گوید نعنعه و بدل وی در بیرون
آوردن کرم و راندن حیض و بول پوست چوب انار ترد و چهار دانگ وزن آن پوست سلیخه

وگویند بدل آن فودنج جبلی است حعده القنا در دمشق کزبرة البیر خوانند و صاحب جامع گوید بعربی حب
جعجیل او رد نفخی خوانند و خانق الکرسنه و اسد العدس و در مصر نالوک و در بربری
اد بر وید بر نباتی که نزدیک او رسته باشد از حبوبات همه تلف شود و او نوعی از طربیث است
جفری کفری گویند و گفته شود حعفت آکید یعنی آن بود که زوجان بود و آن پیچل کل صنوبرست و گویند
شکل انارست و آنچه محققست بیادام با پوست ماند و در وقت رسیدن وی بردی بشکافد و لحم
بر هتر بود و طبیعت آن گرم و ترست حب البلوط پوست بیرون بلوط است و طبیعت وی گرم
و خشکست در دوم و قابض است خون رفتن باز دارد خاصه از زنان و ریش روده و شکم ببندد
و بیشتر در مطبوخ مستعمل کنند و برقتی ضماد کردن نافع بود و بدل آن بوزن آن صور و نیم وزن
آن پوست انار و نیم وزن آن گل سرخ همچنان یاد بتال و گویند بدل آن جلنارست جل ورد است
و گفته شود جلبوب لبلابست و نوع بزرگ گویند و عشقه و حبل المساکین و در لام گفته شود جلنار بپارسی
گلنار گویند و بشیرازی گل صد برگ و آن گل انار زشت که بغیر از آن هیچ ثمر نیارد و بهترین آن فارسی
بود و گویند مصری و طبیعت وی سردست در آخر درجه اول و خشکست در دوم خون شکم ببندد و
ریش روده و ریشهای کهن و فتق را سود مند بود و گویند دندانها را محکم کند و زنانی که خون ایشان
از ایشان روانه بود ببندد و اگر با سرکه و ننغره بر ورم طلوخ کنند باز گرداند و چون با سرکه بپزند
و بدان مضمضه کنند دردمندی جوشش را نافع بود و عصاره وی در طبیعت مانند عصاره لحیة التیس بود
و مقدار مستعمل از وی از یک درم و نیم تا دو درم بود اما مولد سده بود و مضر بود بسرد و مصلح
کثیرا است و بدل وی اقماع رمان یا حب بلوط و یا ذق گوید بدل وی پوست انار است
بوزن آن و گویند بدل آن ثرانیث است بوزن آن جل نسرین ورد صینی است و گفته شود
صنعت آن در باب نون در نسرین جلبهنگ جبلهنج است و گفته شد جلجلان صاحب جامع گوید

سمسم است و صاحب منهاج یک قول دارد که سمسم است و این هر دو قول خلافست تحقیق
کزبره یابس است بپارسی کشنیز خشک گویند و گفته شود در کاف جلبار جوزی حدامست و
گفته شود جلبم نوعی عوسج است و گفته شود جلبان خلّر خوانند و خرفی و گفته شود جلید بلح است
بپارسی برف گویند و سردست بطبع و خشکست بجوهر و مزاج اصل وی تر است و گل
وی عارضیست و آب وی درد دندان که از گرمی بود نافع باشد و هضم را قوت دهد اما عصب
و معده را زیان دارد و پیر از ابد بود و سرفه آورد خصوصا کسی که خلط سرد در معده وی
بود و تشنگی آورد و برف خوردن و آب وی علتی که در حلق جسیده بود نافع بود دوایی
که از وی حاصل شود بد باشد بسبب آنچه هرچه لطیف و سیت در وی بتحلیل رفته است و صفت
حمد گفته شود بعد ازان جلوز صاحب منهاج گوید گویند بندقست و صاحب جامع مطلق
گفته است که بندق است و هر دو سهو کرده اند و لغه جلوز جلغوزه است و صاحب تقویم گوید
جلغوزه هندی است و مولف گوید آنچه محقق است جلوز لوز البرّ است و روغن وی را زیت
الرجان خوانند و اهل مغرب الاقصی ارجان و ارقان خوانند و المولف گوید آن بادام
کوهیست شیرازیان آنرا الجرک خوانند و قایم مقام جلغوزه است و منفعت و طبیعت
وی گرم است در درجه اول و گویند در دوم و خشکست در اول و در وی رطوبت هست
باه را قوة دهد و منی بیفزاید و درد پشت را نافع بود و گزیدگی عقرب و رتیلا را سود
بود اما دشخوار هضم بود و دیر از معده بگذرد و مضر بود بسرد و مصلح وی شکر بود و بدل وی جلغوزه
بود جلغوزه حب الصنوبر کبارست و در حا گفته شود صفت حب الصنوبر صغار و کبار
جلجلان مصری بیش است و گفته شد جلجلان الحبشه خشخاش سیاه است و گفته شود جلنجوجم
فودنج بری است و گفته شود جلباق جلیبو است و گفته شود جمهوری صاحب منهاج گوید سراب

انگوری بود که سه سال بران گذشته باشد و صاحب جامع گوید شراب چون بجوشانند و کمین
بازبپرن آید جمهوری گویند و ثلث با دو دانگ آید و صحیح با دو دانگ و نیم آید جلما نا
قند است و گفته شود جمار شحم النخله خوانند و قلب النخله نیز گویند و آن لب نخل است
بپارسی مغز درخت خرما گویند و پیه خرما و دل خرما خوانند و بهترین آن شیرین بود تر و طبیعت
آن سرد و خشکست در اول و گویند در دوم و قابض بود و نافع بود جهت خشونت حلق و
اسهال و خون شکم و گزندگی زنبور را ضماد کردن نافع بود و قوة احشا بدهد و جهت مره صفرا
نافع بود و مضر بود بسینه و حلق و دیر از معده بگذرد و مصلح وی خرما بود با عسل و گویند
بدل وی خاص بود جار النهر جار النهرست و گفته شد جمال جبلیه دارست و گفته شد سعتر و
کبیله دار و نیز گویند و آن نرخس است و گفته شود جمد بپارسی یخ گویند و آن بعضی
بر بعضی فضیلت دارد و بهتر بود بسبب آبی که ازان بسته شود و اگر آبی نیک بود و آن یخ
نیک بود و اگر بد بود آن یخ بد بود و خواص وی و برف نزدیکست بیکدیگر اما یخ
لطیفتر بود جمشفرم جاهوسلیمان گویند و آن ریحان سلیمان علیه السلام است و در را
گفته شود جمد صینی ثلج صینی است و گفته شد جمست سنگیست بنفشی که بسرخی مایل بود و
معدن آن سه روز تا مدینه رسول صلی الله علیه وآله وسلم است اگر ظرفی از وی شراب بیاشامند
مستی نکند اگر چه ظرف بزرگ بود و الکس با خود نگاه دارد از عرس ایمن بود و اگر
در شیب جامه خوابنهند از احلام بد ایمن باشند یعنی از خوابهای بد باذن الله جمیز
نوعی از انجیرست بیونانی شیقومورن گویند و ابقاسوقاسی نیز خوانند و معنی آن تین
احمق است و ورق آن بورق توت ماند و نباتیست بی طعم بود و درخت وی
بسیار شیر بود و در وی قوت جاذبه بود از عمق بدن و شیر وی نافع بود جهت اورام

گرد شخوار تحلیل یابد و خنازیر و طبیخ وی نزف دم را نافع بود و عصارهٔ ورق وی بر
ورمهاء صلب بارد چو ضماد کردن نافع بود و دمامیل را نضج دهد و با آتش بر پیرز ضماد
کردن نافع بود جهت گزندگی جانوران خوردن و طلا کردن سود دهد و معده را بد بود
و شکم براند و غذا اندک دهد و اولی آن بود که بعد از آن سکنجبین یا کلنگبین خورند
جمجم بحیست که بشقاقل مصری ماند برنگ و گویند از زمین زر خیزد و گویند آنرا
بسوزن زرین از زمین برکشند و در میان اهل چین عزیز باشد و گویند از ترکستان خیزد
و معروف بود بجم خطایی نافع بود جهت ربو و ضیق النفس مجربست و خناق را سود
بود و مقدار مستعمل از وی نیم درم بود **جنطیانا** دو نوعست یکنوع رومی و یکنوع
جرجانی و آن بیخی سرخ رنگست باندازه انگشت نو ستبرتر و بزرگتر و گویند وی را نام
پادشاهی خوانند که وی را شاه جنطیانام بود و گویند جنطیس الملک و بهترین وی رومیست
که بغایت سرخ بود و خوش بو بود و طبیعت وی گرمست در سیم و خشکست در دوم سده سپرز
و جگر بگشاید و بول و حیض براند و چون با شراب باشامند تریاق گزندگی عقرب بود و هم
گزندگان چون نیم مثقال بیاشامند و چون با پیل برشند و آب نیم گرم بر موضع گزندگی
ضماد کنند نافع بود اگر فرزجه زن از وی بکند بر گیرد بچه بیندازد و تریاق گزیدگی مارها
دیوانه و زهرها کشنده بود و درد جگر و معده و ذات الجنب را نافع بود و در داروهای چشم
بعوض امیون مستعمل بود و بهق را زایل کند و اسحق گوید مضر بود بسینه و مصلح وی سقولو
فندریون بود و بدل وی رازی گوید یک وزن و نیم اسارون و نیم وزن آن پوست
بیخ کبر و گویند بدل آن زراوند مدحرج است و ابن زهر در خواص آورده است که هر زنی را که
خون حیض زیاده رود و باز نه بند د بباید حنظل نارسی بکوبد و با حامل شد در برد

بند

بند و خون باز دارد و این بغایت مجربست و امتحان کرده بکرات **جند بیدستر** قسطوریون گویند
و خزبیان هم خوانند بپارسی قندس قتری خوانند و خایه سگ آبی هم گویند و آن خصیه حیوانی
بحریست که هم در آب زندگانی تواند کرد و هم بی آب و آن حیوانرا قندز خوانند و بهترین
آن بود که هر دو خصیه بهم چسپیده بود و پوست آن رقیق بود و آنچه ستبر بود و هر دو بهم چسپیده
نبود مغشوش بود و غش آن بچاو شیر و صمغ کنند و اندکی جند بیدستر و بخون برسند
و در مثانه گوسفنده کنند و خشک کنند و طبیعت جند بیدستر گرم و خشکست در سیم و گویند در
دوم و وی لطیفتر از همه مسخنات بود و نافع بود جهت عصب سرد و رعشه و خدر و فالج
و نسیان و صداع که از سردی بود و بخور کردن و محلل نفخ بود و حیض براند و بچه مرده بیندازد
و مشیمه بیرون آورد و صاحب منهاج گوید شربتی از وی زیاده از یکدرم نشاید و صاحب
جامع گوید دو مثقال جند بیدستر و قدری فوتنج بیاشامد حیض براند و بچه و مشیمه بیرون آورد
و چون با سرکه بیاشامند مقدار نیم درم مغص و فواق را نافع بود و چون بکوبند و بیزند و بغایت
سحق کنند و در چشم کشند جلاء چشم بدهد و چون بشیم پاره وزن بخود برگیرد باد ها سرد که در رحم
بود سود دهد و بر گزیدگی عقرب طلا کردن نافع بود و با سرکه آشامیدن دفع سموم و ادویهٔ کشنده
بکند و سده که در عصاره باطن باشد بگشاید و کری که سبب آن از سردی بود سود دهد و چون
مقدار عدسی بروغن ناردین بگدازند و بر سر مصروع طلا کنند مصروع را نافع بود و چون در رود آغشته
که نافع بود و چون حل کنند جهت خدر و استرخاء اعضا و فالج و نوش سرد بغایت سود مند بود و اگر باشند
تریاق سمهای سرد بود خواه حیوانی و خواه نباتی خاصه افیون و خربق و قولنج سرد خواه بلغمی
خواه ریحی خوردن و طلا کردن و حقنه کردن نافع بود و خفقان که از سردی بود سود دهد و اگر
در سوراخ قضیب چکانند عسر البول که از خلط بلغمی بود نافع بود و کندی در کتاب میاتتادره ...

کو جند بیدستر که لون وی بسیاهی زند مقدار یکدرم کشنده بود و بعد از یک روز و این حوار
هم چنین گوید و صاحب منهاج گوید اعنبر از وی کشنده بود در روز و مداوات آن قی کنند و
لبست و فوتنج و سپستان و عسل بعد از ان ماصل اتیج بدهند که پاد زهر ویست مارها
فواکه ترش یا سرکه یا شیر خر و بدل وی بوزن وی آن وج و نیم وزن آن فلفل و گویند
بدل آن مشکست **حبنا** نباتیست که حنا احمر خوانند و آن ثمر عطلب است و در تبریزان سماری
خوانند و تنفیان بتر خوانند و بعضی صنف تیر خوانند و حبوب آن بجوب بید ماند و
آن خراطان استعمال کنند بخیرهای تراشیده **حبار** حسار گویند و آن دلبست
حبطان قثاء الحیه است و آن حنظل کوچک باشد و حطبان نیز گویند بپارسی گوشت
کوبند و گفته شود در باب حاء صفت حنظل **خباح** بپارسی بال مرغ گوبند و بهترین آن
بال مرغ فربه جوان بود **جنجر** عصی الراعی است و گفته شود **خبتوریه** قنطوریونست و گفته شود
جبجل در دشت بسیار باشد و طبیعت وی گرم و ترست در اول طبیعت را نرم دارد و گرم
مزاج را موافق بود و خونی اندک نیز از وی حاصل شود بدل آن هلیونست **جبند
الرمان** گل نار بستانیست بشیرازی گلنار خوانند و منفعت آن نزدیکست
بگلنار **جناح النسر** حوشف است و گفته شود و جناح مطلق راسن است
و هم گفته شود **جناح الغیر** باقلاست و گفته شد **جبنبیه**
صعترست و گفته شود **جوزاسغ** تخم مورد بریست و آن بر شکل حب الآس بود
جوز جنف خوانند بپارسی گردگان گویند و طبیعت ان گرمست
در سیم و خشکست در اول در جهٔ دوم و گویند گرم و ترست در دوم
و مسیح گوید گرمست در دوم و خشکست در اول و بهترین وی آن بود که

درجه دوم

درجه دوم و گویند گرمست در دوم و خشکست در اول و بهترین وی آن بود که پوست وی تنک
بود پوست وی و درخت وی قابض بود و پوست اندرونی که بر مغز چسپیده بود رقیق
در وی قبضی بود و شکم به بندد و پوست وی سوخته مجفف بود و بغیر لدغ و مغز جوز
چون بخایند و بر ورم سوداوی که ریش شده باشد ضماد کنند نافع بود و صمغ وی بر
ریشهای گرم نافع بود و چون بران پاشند و مغز وی مغص را ساکن کند و شکم به بندد و
چون با مری بخورند براند و اگر بسیار خورند کرم دراز و حب القرع بیرون آورد و اگر با انجیر
و سداب بخورند پیش از ادویه قتاله پادزهر آن بود و اگر بعد از ان بخورند همین سبیل
و چون با عسل و نمک و پیاز بیامیزند و بر گزیدگی سگ دیوانه و گزیدگی آدمی نهند
نافع بود و چون با پوست بشراب و زیت بسوزانند و بر سر کودکان مالند موی
کند و برویاند و بر داء الثعلب نیز بغایت سود مند بود و پوست اندرون وی چون
بسوزانند و سحق کنند و با شراب برشند و زن بخود بر گیرد منع خون حیض کند پوست
درخت جوز و ورق آن دو مثقال چون از وی بیاشامند تقطیر البول را نافع بود
و شریف گوید پوست جوز سبز بکوبند و چند پاره خبث الحدید شکسته در ان اندازند
و یکهفته رها کنند و هر روز چند نوبت تحریک دهد بعد از یکهفته خضاب کنند موی سپید را
سیاه کند و این صبغی عجب است و چون جراز و قو با بدان بمالند منفعتی تمام دهد
و چون در آب بجوشانند و بدان مضمضه کنند لثه محکم گرداند و استرخاء وی را ساکن کند
و خوردن جوز مضر بود بجگر و ران و مغص و مصدع بود و زبان گران کند و دهن
و حلق را زیان دارد و مصلح وی سکنجبین بود با خشخاش و بادام و که دکان کهن
بد بود نباید خوردن غثیان و غشی و کرب آورد و نزدیک بود بکمی که عفص خورده

باشد و مداواة همچنان کند که کسی که عفص خورده باشد بربت فواکه ترش مجورت غوره
وریواس و سیب کند و بدل آن بوزن وی حبة الخضرا و گویند جوز هندی **جوز هندی**
نارجیل است و گفته شود **جوز حبة م** کو رکندم و خو والحمام خوانند شیرازی گل گندم
گویند و رازی گوید گرم و تر است منی بیفزاید و فربهی آورد و باه برانگیزاند و قطع
ترف دم بکند و قوبا زایل کند و منع آرزوی گل خوردن بکند دیوسقوریدوس گوید درد
قوت برد مطفی بود و اندکی مجفف بود **جوز بوا** جوز الطیب خوانند
بهترین وی سرخ فربه بود و طبیعت آن گرم و خشک است در سیوم و در وی قبضی بود و
گویند گرم و خشک است در دوم نمش را نافع بود و بوی دهان خوش کند و قوت
جگر و معده بدهد خاصه فم معده و سبل را نافع بود و شکم ببندد و عسر البول را نافع
بود و منع قی بکند و درد سپرز کهن شده نافع بود و قوة باصره بدهد و استسقاء لحمی را
سودمند بود و مقدار دو درم مستعمل بود و بدل وی یک وزن و نیم سنبل الطیب
بود و گویند بدل وی بوزن وی بسباسه بود اسحق گوید مضر بود بشش و مصلح وی
عسل است صاحب تقویم گوید طبیعت ببندد و ممسک بود و مصلح آن جلاب
کرم بود **جوز الانبل** ثمرة العرعر است و گفته شد **جوز عنبر** حبیست مدور
مانند امله و دانه او مانند دانه قرصیا باشد و رنگ او سرخ بود و در طبع او اندک حلاوتی
باشد **جوز السرک** جوز الجنبه خوانند و آن بمقدار کردکان باشد اما دراز
تر بود و اندکی و رنگ آن سرخ بود که بسیاهی زند و طعم آن بزنجبیل ماند بتیز زبان
و بوی خوش دارد و در اندرون او دانها باشد بسیار مانند دانه انگور و رنگ
او بسرخی و تیرگی زند و طبیعت وی گرم و خشک بود در سیوم **جوز الکقی**

مانند خربق اسفید بود و در قوت و طبیعت وی گرم و خشک بود در دوم قی بلغم و سوداء
آورد و مقدار دو درم در فالج و لقوه و مانند آن نافع بود و بدل آن بوره بود و خردل
جوز ماثل جوز ماثم نیز گویند و جوز ماثا و جوز مهابل و جوز مقاتل و جوز رب
هم گویند و بهندی تتوره گویند و داتوره گویند بشیرازی کوزکنا گویند و آن دو نوعست
یکنوع بشکل جوز القی بود و یکنوع خارناک بود مانند جوب سوهان خشن بود و لون
پوست وی سیاه بود و زرد رنگ و سفید رنگ بود و دانه وی از تخم بادنجان بزرگتر
بود و از تخم لفاح کوچکتر بود و زرد رنگ بود و اندرون جوز وی پر تخم بود و پوست
وی رقیق بود و سر وی مانند سر بادنجان لفاح بود و درخت وی مطلق بدرخت بادنجان
ماند و گل سپید دراز کشیده دارد و طبیعت وی سرد است در چهارم و تر و سودمند
بود جهت حرارت مفرط ملتهب چون قیراطی از وی بخورند دماغ را بد بود و سکر آورد و
دانکی از وی صاحب منهاج گوید زیان بود و بدل تمام و یکدرم از وی کشنده بود در روز
و بیقی و مغشی و منوم و مسبت و مخدر بود و مداوات وی بقی کنند بآبی که نطرون در وی
جوشیده باشد بار و غن بعد از ان شیر تازه بدهند با سرکه که صعتر و الخدان و فودنج
کوهی در وی جوشیده باشد بکسی دهند تا زیاده آورد و گویند یکمثقال از تازه وی
البته کشنده بود و بیندازند در میان شراب بکسی دهند مستی زیاده آورد **جوز**
الکوثل جوز القی است و گفته شد **جوز المرج** حب الکاکنج کوهی است و گفته شود
جوز السرو بهترین وی تازه بود شیرازی کوز کلاغ گویند طبیعت وی سرد و خشک است
و قابض و اسحق گوید گرمست در اول و خشک است در دوم بر قیق ضماد کردن نافع بود
با ابریشم و ابرش و قطع خون بکند و قوت اعصاب بدهد و چون بکوبند با انجیر و

و فتیله سازند و در بینی نهند گوشت زیاده بخورد و با شراب جهت عسر النفس و سرفه کهن و
بلغم و لسیا نرا سودمند بود و بمقدار نیم درم مستعمل بود و اگر بجوشانند و در آب آن
نشینند زنی که رحم وی بیرون می آید و یا مقعد بیرون می آید نافع بود صاحب تقویم گوید
مضر بود بدل و اعصاب و مصلح وی عسل و روغن بادام بود و جالینوس گوید بوی دهان
خوش کند و سده بگشاید و قوت معده بدهد و صداع سرد را نافع بود و چون با عسل ضماد
بر سر طلا کنند و دیسقوریدوس گوید مقوی معده و دل و جگر و احعاب و سپرز و درد
شقیقه را نافع بود و ذهن را تیز گرداند و روفس گوید طبیعت را ببندد از خون و صفرا
و قوت بدن زیادت گرداند و نشف رطوبات از عروق بکند و اسحق گوید صفار
آورد و بدل آن صاحب منهاج گوید نیم وزن آن پوست انار و نیم وزن آن کوکر دبرخ
و گویند بدل آن نیم وزن آن کزمازک و نیم وزن آن پوست انار و مصلح آن عسل
جیبو پس فستق مصریست و آن در آب ایستاده روید و او بمقدار دند بود و پوست
او تنک بود **جیلدار** رعا گویند و آن سرخس است و گفته شود والله اعلم

باب الحاء حا ثنا

ماثون گویند و لوتس نیز گویند و صعتر الحمار نیز گویند و روفس گوید بود نه کوهی است
و گویند ورق خردل پابانی است و گویند برگ سیندان دشتی است آنچه محقق است
نوعی از پودنه کوهی است گلهای کوچک بسیار دارد مانند خزاما که بسرخی مایل بود
و قضیه باریک دارد مانند قضیه اذخر و برگها دارد مانند برگ حبه کبیر و بیشتر
در کوه بود و در دامن کوه نیز باشد و مطلق بوی پودنه کند و طبیعت آن گرم
و خشک است در سیوم گویند در دوم محلل و مقطع بود و سخن و حیض و بول براند و بچه

بیندازد و سده بگشاید و بر عرق النسا با شراب و سویق ضماد کردن نافع بود و سینه و
شش را پاک گرداند و منع نفث دم بکند و اگر با نمک و سرکه بپاشانند سهل القوس بلغمی
و اگر با سرکه بر ورم بلغمی ضماد کنند تحلیل دهد و محلل خون بسته بود و نمش و ثالیل را تحلیل دهد
و اگر در طعام کنند و بخورند ضعف چشم را سودمند بود و قوت باصره نگه دارد و معده
و جگر را پاک گرداند و چون سحق کنند و بآب عسل بسرشند مقدار دو مثقال بپاشانند
قولنج را نافع بود و قوت کرده بدهد و جماع برانگیزاند و درد دهن و حلق سودمند بود
و اندرون چنس گوید چون سحق کنند و بر سرطان طلا کنند نافع بود و همچنین مجذوم در حمام
طلا کنند سودمند بود و اسحق گوید مضر است بشش و مصلح وی نعناع است و بدل آن
یک وزن و نیم صعتر جبلی و گویند یک وزن و نیم افتیمون و شراب وی اشتها بیاورد
و هضم کند و سهل کرم و بلغم بود **حابر المهر** سورنجان است و گفته شود **حاج**
خارسیت که ترنجبین از وی حاصل میشود و نبات کشوث بر وی پیچیده شود و بشیرازی
خار ار و خوانند عصاره وی چون در چشم کشند سفیدی ببرد و تاریکی زایل کند و گل وی
جهت بواسیر بغایت سودمند بود **حارد** شنجار است و ابوعلیا گویند و گفته
شد **حالوما** اسم قند زیست که جند بیدستر حصیه اوست و گفته شد در صفت
جند بیدستر صفت آن **حافظ النحل حافظ الاطفال** هر دو اسم فرفیون است و گفته شود
حالق الشعر فاشر است و گفته شود **حافر حمار الوحش** سم خر گور چون بسوزانند
و بپاشانند صرع را نافع بود و چون با زیت بپایزند و بر خنازیر طلا کنند تحلیل کند و داء
الثعلب را نافع بود **حافر برذون** سم استر است چون بسوزانند صرع را سودمند
بود و چون با زیت بپایزند و بر داء الثعلب و خنازیر طلا کنند نافع بود

حافر الحمار سم خر بود وچون از سم راست وی نگین سازند و مصروع با خود نگاه دارد صرع از وی زایل شود دیسقوریدوس گوید سمهای خر چون بسوزند و پاشامند روزهای بسیار متواتر هر روز بوزن مجان مصروع را نافع بود وچون با زیت بر داء الثعلب طلا کنند نافع بود و بر خنازیر نهند بگدازاند وچون بر شقاق که از سرما بود ضماد کنند زایل کند

حب البیلسان قرطم هندیست طبیعت وی گرم و خشکست در دوم و گویند در سیوم و گویند سرد است سودمند بود جهت برص و بهق و سعفه و مسهل خلطهای غلیظ بود و سودا و بلغم و گرماد حب القرع و شربتی از وی دانگی و نیم تا نیم درم بود با دو دیگر و عرق النسا و نقرس را نافع بود و آنچه از درد بود و اخلاط در مفاصل جمع شده باشد براند و اسهال بشوید و قوت معده بدهد و سده جگر بگشاید و ورم سپرز و سهل مرار اسودمند بود و وی کرب و غثیان آورد و داروی آن بود که بروغن بادام چرب کنند و هلیله با وی بیامیزند و بدل وی در اسهال و دفع سودا نیم وزن آن پیه حنظل بود و دانگ وزن آن حجر ارمنی **حب المساکین** لبلابست و گفته شود **حب الفرار** مار پوست و گفته شود **حب الفاو** درق گویند و آن حبه قوتی است و گفته شود **حبق** فودنج است و گفته شود **حب عزیز** حب الزلم است و گفته شود **حب اللهو** حب الکاکنج است و گفته شود **حب الخنبلا** حب السمنه است و گفته شود **حب السمنه** حبیست سیاه رنگ از نخود کوچکتر اما مدور بود و خراسانیان آنرا نقل خواجه خوانند و پوست وی بغایت سیاه بود و مغز وی بغایت سفید و طبیعت وی گرم و تر بود در اول و گویند در دوم منفعت وی آنست که فربهی آورد و منی زیادت کند و باه برانگیزاند و مقدار ده درم اگر بکوبند و در آب بمالند

وصافی کنند و قدری آرد و قند و روغن بادام شیرین یا کنجد بزنند و بیاشامند بدن لاغر فربه کند چون بسبب لاغری از سردی و خشکی بود و وی دیر از معده بگذرد و مضر بود بشش و مصلح وی قند بود و بدل آن نیم وزن آن حب الصنوبر و نیم وزن آن مغز بادام و نیم وزن حب المحلب است **حب الوز** لسان العصافیرست و گفته شد **حباحب** حیوانیست مانند مگس و در شب پیدا شود و مانند آتش روشنایی دهد **حبر** مداد است بپارسی مدید خوانند و مرکب نیز خوانند و طبیعت او گرمست و مجفف **حب سجستانی** حب قاقله است و طبیعت آن گرم و خشکست **حب العروس** کبابه است و گفته شود **حب الزلم** گویند بزر الحرشف است و در شیراز بحب الحرشف مشهورست بپارسی تخم کنگر گویند و آن تخمیست برنگ بیل و مثل شکل بود و همچنان با پوست توان خایید و منبت وی در شهر روز بود و خوشبوی بود و فلفل السودان نیز خوانند و ابن ماسویه گوید گرمست در سیوم و ترست در اول و عیسی گوید گرمست در دوم و ترست در اول بدن را فربه کند و قوت ذکر بود و سینه و دهد و ریان سفل صاحب منهاج گوید گرم و خشکست و در وی رطوبتی عرضی فضلی هست منی زیاده کند بغایت و تحریک شهوت جماع کند و شریف گوید چون بخایند و بر کلف نهند که بر روی بود ببرد و وی مولد صداع بود و مصلح وی نبات بود و بدل وی شقاقل است **حب الخروع** بپارسی تخم بید انجیر خوانند و بشیرازی کنتو و در خروع گفته شود صفت آن **حب البلسان** تخم بلسان مصری است و آن بغیر از مصر هیچ جای دیگر حاصل نشود و صاحب منهاج سهو کرده است که آن سوفار گفته و صفت او گفته شود در با و طبیعت حب بلسان گرم و خشکست در دوم سودمند بود بلغم و سودا و ورم گرم که در شش بود و سرفه و عرق النسا و صرع و سدر و حبس بول و کزندگی جانوران

نافع بود وچون بیاشامند و اگر بجوشانند و زن در آب آن نشیند رحم را بگشاید جالینوس گوید درد سر کهن و لقوه را نافع بود و درد معده را رفع کند و گوید برودت معده را نافع بود و موی داء الثعلب و داء الحیه برویاند و بیخ موی را قوت دهد و دیسقوریدوس گوید قوت معده بدهد و اشتهاء طعام باز دید کند و هر بلغمی که در معده بود زایل گرداند و درد پهلو و ربو و ضیق النفس را نافع بود و مقدار مستعمل از وی دو درم بود و گویند مضرست بمثانه و مصلح آن کثیراست و بدل وی عود بلسان بود بوزن آن و گویند بدل آن نیم وزن آن بود سلیخه و ده یک آن بسباسه **حب** و حبین نیز گویند و آن دفلی است و گفته شود **حب جلوه** انیسونست و گفته شد **حب الحرشف** بپارسی تخم کنگر گویند و طبیعت آن معتدلست در حرارت و رطوبت **حب دهمست** حب الغارست و گفته شد **حب الاترج** کزمازک خوانند و گزمازک گویند و آن جرمازج است و گفته شد **حب الکاکنج** جوز المرج گویند و آن بزر الکاکنج است و آن دو نوع بود یکی نوع بری را عروس پرده گویند و نوع بستانی را بشیرازی کجوبن گویند و بهترین آن صاحب منهاج گوید بستانی بود و گویند بهترین کوهی بود و طبیعت آن سردست باعتدال و عیسی گوید سرد و خشکست در آخر درجه اول تا دوم و گویند در سیوم مغص را نافع بود و بول براند و ریش مثانه و گرده را سودمند بود و ارماسوس گوید صرع را نافع بود و اعما که عارض شود در سر چون دانگی از وی با دانگی شونیز سحق کنند و با روغن بنفشه بیامیزند و دو نوبت بدان سعوط سازند یا سه نوبت زایل گرداند و قوس گوید چون یک جزو از وی سحق کرده با جزوی از شنج ارمنی بیاشامند کرمهایی که در شکم بود بیرون آورد و وی مضر بود بگرده چون بسیار مستعمل کنند سبب شدت ادرار و حذر و درد سر بود و مصلح وی گل فارسی بود و جالینوس گوید بدل آن عنب الثعلب است **حب السودا**

شونیزست و گفته شود **حب السفرجل** بپارسی بهی دانه گویند صاحب منهاج گوید بهترین آن بود که از بهی ترش گیرند و وی سرد است و تر بود در دوم ملین بود بی قبض سودمند بود جهت خشونت حلق و قصبه شش و لعاب وی ترطیب کند و یبوست زایل کند و حرارت ساکن گرداند و مقدار دو درم مغز وی مستعمل بود و چون بکوبند با قند و حب سازند یا لعاب وی با قند و روغن بادام بخورند سرفه که از حرارت بود نافع بود و اسحق گوید مضرست بگرده و مصلح وی قند بود و بدل وی بزر قطونا **حب الترشا** بزر الحماض است و گفته شد **حب القنقد** بزر نخبکشت است و گفته شد **حب القطن** خلینوخ خوانند بپارسی پنبه دانه گویند بهترین وی بزرگ مغزدار بود و طبیعت وی گرم و ترست در دوم و گویند سردست سودمند بود جهت ربو و سینه را نیکو بود و سرفه را نافع بود و طبع را نرم دارد و مقدار مستعمل از وی هفت درم باشد و گویند مضر بود بگرده و مصلح آن خمیره بنفشه بود و بدل آن حب الحرشف **حب العرعر** ثمرة العرعرست و گفته شد **حب المنشم** حبیست بمقدار فلفلی و لون وی میان زردی و سرخی بود و بغایت املس بود و خوشبوی بود و زود شکن و مغز وی بغایت سفید بود و معطر و اهل یمن و حجاز در بوییدن خوش مستعمل کنند و طبیعت وی گرم و خشک بود در دوم استرخاء معده سرد را بغایت نافع بود و قوت تمام بدهد و هضم را زیادتی قوت بخشد و نشف رطوبات بکند و مقوی احشاء سرد بود و با عسل اعصاب را نافع بود و باه را زیاده کند **حب القلقل** بزر رمان است بپارسی نار دانه دشتی خوانند و معاث بیخ وی است و بمقدار ترد بود و بلوط باید در طعم تلخی بود و بغایت چرب بود و خوشبوی و لون آن سفید بود و طبیعت آن گرم و تر و گویند خشک بود قوت بدنیا بدهد و فربهی آورد و چون بکنجد و عسل طرز د

اضافه کنند باه را زیاده کند و بریان کرده نیکوتر بود اما مصدع بود و مصلح وی روغن گل
و سرکه بود و اگر بسیار خورند هیضه آورد و معده را بگزد و اولی آن بود که با قند و عسل خورند
و بدل آن بوزن آن تودری سفید و چهار دانگ وزن آن مغز تخم خیار زه و نیم وزن آن
ابهل و گویند بدل آن مغاث و بوزن آن حب صنوبر بود **حب الغار** مانند فندقی
کوچک بود و پوست وی بغایت تنک بود و سیاه رنگ و مغز وی صلب بود و
به و نیمه بود و بغایت سخت و لون آن بزردی مایل بود و اندک عطریت در وی بود
و طبیعت وی گرم و خشکست در سیوم و دو مثقال چون با سکنجبین بیاشامند سود دهد
بود جهت دشخواری زادن و حیض و بول و هضم براند و گزندگی مجموع جانوران را نافع
بود و قولس گوید تریاق مجموع زهرها بود و از خواص وی آنست که چون نقیع وی در
خانه بیفشانند مگس بگریزد و وی سود مند بود جهت سپرز که از رطوبت بود و چون با روغن آس
پاشانند و در سرکه از بلغم و ریاح غلیظ بود نافع بود و اگر در ملعقه سحق کنند و بیاشامند
در ساعت مغص را ساکن کند و وی مضر بود بجگر و حوالی آن و مصلح آن زرشک تازه
بود و بدل آن حب محلب بود و یا مغز بادام تلخ **حب الصنوبر الکبار** چلغوزه است
درخت آن کوچکتر از درخت صنوبر صغارست و از سپاهان خیزد و درخت وی را
سوس خوانند و طبیعت وی گرم بود در اول و گویند در دوم و گویند معتدلست و در
وی اندک حرارتی هست جالینوس گوید گرم و تر بود و سود مند بود جهت درد پشت
و درد اعصاب و رعشه و عرق النسا و استرخا و شش را پاک کند از هر خلطی که باشد
و باه را زیاده کند و منی بیفزاید و شیر زنان زیاده کند و سنگ مثانه بریزاند
و سود مند بود جهت گزندگی عقرب با انجیر خشک یا خرما یا گلنگبین و شریف گوید چون

بکوبند

بکوبند و با عسل بسرشند و هر روز بناشتا سه درم بخورند از فالج خلاص یابند و اسحق گوید
چون با عسل بخورند [illegible] زیاده کند و مثانه از سنگ و رمل پاک گرداند و گوید طبیعت
وی گرمست در دویم و ترست در اول و ابن ماسویه گوید گرمست در دوم و خشکست در
اول و وی مصدع بود و مصلح وی خشخاش و شکر بود و بدل آن حب محلب مقشر بود و بوزن
آن و نیم وزن آن بادام سفید کرده و ابن ماسویه گوید بدل آن مغز تخم خربزه بود و
گویند جوز هندی و گویند قایم مقام چلغوزه بادام کوهی بود که بشیرازی آن را [illegible]
خوانند و مصلح وی قند بود **حب صنوبر صغار** بپارسی تخم کاج خوانند و آن تخمیست
مثلث شکل در میان غلاف جوز کاج بود و در طعم مانند چلغوزه بود و طبیعت آن
گرم و خشکست در دوم و منضج و محلل بود نافع بود جهت استرخا و ضعف بدن و فربهی آورد
و خوردن آن رطوبات فاسد که در شش بود خشک گرداند و قوت معده بدهد و چون
با انجیر [illegible] ضماد کنند و چهار درم از وی منی زیادت کند خاصه که با کنجد و قند بود و شاخ
و گرده را قوت دهد اما مضر بود به سر و در وی گزندگی معده بود و بسیار خوردن وی مغص پدید
آورد و تریاق وی حب الرمان بود و مصلح گزیدن معده آنست که در آب گرم خیسانند
و با عسل بخورند و محرور مزاج با قند و بدل وی گویند حب محلب مقشر بود و یا نیم وزن آن مغز
بادام مقشر و گویند بدل وی حب الصنوبر کبار بود **حب الرازمن** صاحب جامع
گوید سورنج است و سهو کرده و صاحب منهاج ماهیت آن راست گفته است که آن
تخمیست زرد رنگ و طعم وی تلخ بود و گرد شکل بود مانند تخم محلب و از کوهستان فارس
خیزد و از کردستان و همدان و آنرا دانج و بر خوانند و در این دو نوع است جبلی و بستانی
این تخم جبلی است و از آن بستانی در باب را در صفت رأس گفته شود و این نوع

گفته شده و قوت موی بدهد و از آفات نگه دارد و چون بکوبند خرد و سر را بدان بشویند
و اگر طلا کنند شاید **حب العلث** ماش هندیست و در قلت گفته شود صفت آن
حب العصفر قرطم است و گفته شود **حب الآس** بپارسی تخم مورد گویند و مرد دانه
نیز گویند و بهترین وی بستانی بود فربه و رسیده و تازه طبیعت وی سرد و خشک بود و قابض
و بقراط گوید سرد و خشکست در دوم و گویند گرم است شکم ببندد و منع نفث دم کند
و معده و احشا را قوت دهد و بول براند و سرفه را نیکو بود و مقدار مستعمل از وی سه درم
بود و صاحب تقویم گوید [illegible] ریشهای اندرونی را نافع بود و ریش مثانه را سود مند بود و خواه
تر و خواه خشک و چون بپزند با شراب و ضماد کنند بر ریشها و کفین و قدمین زایل کند و چون
تر بود و بکوبند و با شیر ضماد کنند چشمها که ورم بود و تحلیل دهد و غرب و بواسیر را سود مند
بود و ورم مقعده را نافع بود و چون بدان طلا کنند با عسل و چون سحق کنند و بر کلف وی طلا
کنند با آب برد و قلاع را نافع بود و اسحق گوید مضرست بمثانه و مصلح وی صمغ عربی بود و
بدل وی عصیر ورق آس با نیم وزن آن سعتر و گویند بوزن آن **حب الرمان** فارسی انار
دانه گویند بهترین وی ترش فربه بود و طبیعت وی سرد و خشکست و قابض بود و ترش
وی چون خشک بود شکم ببندد و منع مواد صفراوی بکند و غثیان ساکن کند و قی باز
دارد و فم معده گرم را قوت دهد و عارضه وی خاصه ترش چون بپزند و با عسل بیامیزند نافع
بود جهت ریشها که در دهن بود و در معده و ریشهای بلید و گوشت زیاده و در گوش و اندرون
بینی که ریش شده بود و بدل وی سماق بود **حب الابرنبار ریس** انبارست و گفته
شود **حب البان** دانه ایست بشکل فستق اما پوست وی تنک بود و [illegible]
و انرا فستق الغالیه خوانند و در طعم وی تلخی بود با قبض و بهترین وی بزرگ خوشبوی

غالیه

بود

بود و طبیعت وی گرم و خشکست در دوم و گویند گرمست در سیوم و گویند در اول [illegible]
سودا و بلغم را سودمند بود و مقدار مستعمل از وی دو درم بود و جلا بدهد و ثآلیل و کلف
و داء ثعلب که بر وی پیدا شود و جرب و حکه بغایت نافع بود و سده جگر و سپرز بگشاید و
صلابت [illegible] ضماد کنند و اسحق گوید مضرست بجگر و مصلح وی رازیانه است
و دیسقوریدوس گوید بدل آن بوزن آن قسطور سلیخه و گویند بدل آن بوزن آن
فوه و نیم وزن قسطور سلیخه و ده یک آن بسباسه **حب الملوک** ماهودانه خوانند
و گفته شود **حب الرشاد** حرفست و گفته شود **حب المحلب** بپارسی پیوندریم
خوانند و بهترین وی فربه بود و طبیعت وی گرم و خشک بود و گویند معتدل بود و گویند
سردست و قول اصح آنست که در وی حرارت بود و جلایی قوی و طبری گوید گرم
در دوم و خشکست در اول و محلل بود و بول براند و بر کلف طلا کردن نافع بود
و کرم بکشد و حب القرع بیرون آورد و سده سپرز و جگر بگشاید و نقرس را سود دهد و
سنگ گرده و مثانه را بریزاند و خون حیض براند و درد پشت را سود دهد و قولنج را
بگشاید و دردهای اندرونی ساکن گرداند و رطوبتی که در سینه و شش بود پاک گرداند
و گویند مضر بود به دماغ گرم و احشا و مصلح وی رب اترج بود یا ریباس و بدل آن
گویند مغز بادام تلخ سفید کرده بود **حب الریباس** بپارسی تخم ریباس خوانند و
بغایت سرخ بود و بهترین وی تازه است و طبیعت وی سرد و خشک و قابض بود و سودمند
بود جهت حرقه صفراوی و جرب و حکه و بدل آن تخم حماض بستانی بود **حب القرع**
بپارسی کدو دانه گویند بهترین آن بود که آب شیرین خورده باشد و طبیعت آن سرد
و تر بود در دوم سود مند بود جهت تبهای صفراوی و مقدار مستعمل سه درم بود و سرفه گرم

وخشک را نافع بود و چون با قند بخورند تشنگی بنشانند و عسر البول که از حرارت بود ساکن
کرداند و اسحق گوید مضرست بمثانه و مصلح وی تخم کرفس بود جالینوس گوید بدل
آن ورکسر حدة اده یکثیرا بود **حب الرشاد** حرفست و بهترین وی بابلی بود
وطبیعت آن گرم و خشکست و سعید وی حرارت کمتر دارد و از سرخ تر حر و مغص بلغمی را
سود کند و چون بکوبند باب گرم و با روغن کل بپاشانند عرق النسا را نافع بود
و چون بکوبند و بر ورک ضماد کنند و قولنج را سه درم بکوبند و بپاشانند و بدل
آن در ضماد عرق النسا شیطرج بود در باقی منفعت وی در حرف گفته شود **حبة الخضراء**
ثمر درخت بطم است و بپارسی بنه گویند و آن دو نوعست یکنوع را شاه بن گویند و
آن خردتر بود با پوست توان خورد و یکنوع دیگر بن گویند و بهترین آن تازه سبز رنگ
درشت بود وطبیعت آن گرم و خشکست در سیوم و گویند در چهارم و گرمی وی بیشتر
از خشکی بود و خوردن آن معده را بد بود و دیر هضم شود و غذا بد دهد و محرور مزاج را
زیان دهد و سختی سینه بود و گرده و بول براند و شهوت مجامعت برانگیزاند و خوردن
آن با شراب یا با سرکه گزندگی رتیلا را نافع بود و جگر را پاک کرداند و درد سپرز که
از سردی بود و بلغمی مزاج را سود دهد و سعال را نافع بود و فالج و لقوه خوردن آن
و از روغن وی مرهم ساختن و مالیدن و بر ذات الجنب طلا کردن سود دهد
و چون بسوزانند چوب وی و طلا کنند بر داء الثعلب موی برویاند خاصه موی سر
و ورق وی چون خشک کنند و بهپزند و طلا کنند بر سر موی را دراز کند و برویاند
و نیکو کرداند و صمغ وی در منفعت مانند مصطکی بود در باب صاد گفته شود و خوردن
بن مصدع بود و دهن را بجوشاند و شهوة طعام ببرد و مصلح وی سکنجبین و رب

کشوث

نواکه ترشی بود صاحب منهاج گوید مصلح وی کثیرا بود صاحب تقویم گوید مصلح وی خمیر بفتنه
بود و در کتاب ابدال آورده است که بدل وی مغز جوزست و گویند بوزن آن سوسنه
و بوزن آن مغز بادام **حب البطیخ** بزر البطیخ است و گفته شد **حب الکمثری** بهترین
وی بزرگ بود که بزردی مایل بود و اسحق گوید گرم و خشکست سود مند بود جهت درد شش
و مقدار چهار درم مستعمل بود و گویند مضر بود بگرده و مصلح وی عناب بود یا بزر قطونا
حب الزبیب دانه مویز طبیعت وی سرد بود در اول و خشک بود در دوم شکم را
ببندد و مقدار پنج درم مستعمل بود و مضر بود بگرده و مصلح وی کثیرا بود **حب بحستانی**
حب قاقله است و گفته شود **حبارى** علوفش خوانند و بپارسی چرز و آن نوعی از
کلنگ است گوشت وی سبکتر از گوشت بط بود از بهر آنکه وی بری است و در وی غلظ بود
و صاحب منهاج گوید گوشت وی گرم و تر بود و میان مرغ خانگی و بط بود در غلظ ریاح را
ساکن کرداند و مضر بود بمفاصل و قولنج آورد و دشوار هضم بود و مصلح وی آن بود که
با زیت و سرکه و دارچینی بپزند و بعد از آن حلوای عسل و زنجبیل مربا خورند پیه وی چون
با اندک نمک و سنبل بکوبند و حب سازند مانند نخود و در سایه خشک کنند و بردارند
چون پنج حب از آن با آب نیم گرم بپاشامند باشتا درب البعایت نافع بود و اگر بوت
اندرون سنگدان وی خشک کنند و سحق کنند و با اندک نمک اندرانی سحق کنند یکسان
و در چشم کشند در ابتداء نزول آب هیچ دوا نیکوتر از این نبود و اگر دل وی در خرقه
بندند و بر کسی آویزند که خواب بسیار کند خواب زایل شود و در سنگدان وی سنگی که
یابند چون بر کسی بندند که رعاف داشته باشد در ساعت ببندد و تا آن با خود
داشته باشد عود نکند و بخاصیتی که در وی است این عمل میکند و خون وی ربو و عسر النفس را

خاکستری رنگ و آن باشد که سیاه رنگ بود و مولف گوید امتحان وی چنان کنند که چون بر
جامه صوف سیاه یا کبود بمالند سفید کرد و چندانکه بمالند سیاه نشود و سفیدی بماند و آن
نوع که حجر بود و لون آن زبرجدی و سیاه رنگ و خاکستری رنگ و بشکل نگینی بزرگ مربع بود
و یکمثقال زیاده تر بود و آن بود که زیاده نترازد و مثقال بود و مولف گوید امتحان وی آنست
که چون در میان آب لیمو اندازند در صحن چینی بحرکت آید و روانه گردد و هر دو نوع گزندگی
مار را نافع بود خوردن و با خود داشتن و بر موضع زخم نهادن و مارمهره گزندگی افعی را نافع
بود و تعلیق کردن و جالینوس گوید چون بسایند و بپاشند نافع بود و هر دو نوع
بر زخم مار گجفنه **حجر هندی** نوعی از شادنج است و آنرا در فارسی شادهندی
گویند خون که از مقعده آید قطع کند و بواسیر را سود دهد و چون بپاشانند گزندگی
عقرب را نافع بود **حجر البلور** سنگ بلور چون بر کسی بندند که در خواب بترسد
سود مند بود **حجر حدیدی** حاماهن است و صندل حدیدی خوانند و آن دو نوع
بود نر و ماده وصفت وی در حاماهن گفته شود **حجر الرحا** بپارسی سنگ آسیا
خوانند خشک بود و چون گرم کنند و سرکه بروی ریزند بخار آن منع خون رفتن بکند و در
کرم را نافع بود **حجر الدیک** سنگیست که در شکم خروس یابند و مقدار باقلی بود
و گوهر بود و بلون آبگینه شفاف بود نزدیک به بلور و اگر با آب بشویند و از آن آب کسی
بخورد که بغایت تشنه بود سود دهد و غم و اندوه ببرد **حجر المثانه** سنگیست که در مثانه
آدمی باشد گویند سنگ مثانه بریزاند و جالینوس منکر اینست و گویند سنگ گرده بریزاند
و گویند چون سحق کنند و کحل سازند سپیدی چشم زایل کند **حجر النجم** سنگیست
سیاه رنگ از نزدیک تل حیره خیزد و در مرهمها استعمال کنند **حجر آهن** سنگی است که کارد

وشمشیر بدان تیز کنند **حجر رصاصی** سنگیست مانند رصاص برنگ و قوت آن مانند
قوت اسفیداج رصاص است و حب الرصاص **حجر مسنی** سنگی معروفست و
آن بمقدار کرده بود برنگ والوان مختلف دارد **حجر اماطیس** سنگیست که چون
بسایند مانند خونی بود برنگ **حجر عراقی** سنگی است سیاه رنگ که در وی مانموس
باشد و طعم مانند طعم زعفران بود **حجر بولس** سنگی است مانند نطرون و نقطه چند
بران مانند زر **حجر قرامی** سنگیست سیاه و قوت او مانند حجر عاطیس است که
گفته شد و حجر افراسیس نیز گویند **حجر مریم** سنگی است نرم و سفید **حجر الفار**
حجر الاصم خوانند و حجر الزنا دنیز گویند و آن چهار نوع بود سفید و سیاه و سرخ و ملمع بود طبیعت
وی سرد بود و بغایت خشک ارسطاطالیس گوید اگر زنی دشوار زاید در خرقه بسته در
ران زن بندند سهل بزاید و چون سحق کنند مانند غبار و بر خنازیر پاشند خشک کند
و پاک کرداند و همچنین بر سر هر ریشی که دشخوار باشد و بر هر دملی که باشد و بر هر عضوی
که بود و بحال صحت باز آورد و آنرا بپارسی سنگ آتش گویند **حجر الحمام** سنگیست
در ریگ حمام حاصل میشود و چون از وی ضماد سازند بر سرطان در ابتداء آن زایل کند
و بهترین معالجه سرطان که در رحم پیدا شود اینست **حجر البقر** در مصر خرزه البقر
خوانند و آن جا و زهرج و گاو زهره گویند و در میان زهره گاو بود و گویند در
شیردان گاو هندی می باشد و آن مانند پادزهرست در عمل و بلون هم پادزهر
ماند اما آنچه در زهره گاو و گوسفند می باشد آن مانند زرده تخم مرغ پخته شتر از نی اند زرا
خوانند چون سحق کنند و با آب بعضی از بقول طلا کنند بر حمره و نمله نافع بود و ریشهای
سعوط کنند بدان مقدار عدسی با آب بیخ سلق نافع بود جهت نزول آب و چون سحق

کنند و با شراب بسرشند و بر موضعی که سپیدی بود طلا کنند موی سیاه بیرون آید اگر آن از علت داء الثعلب و برص بود و باشد اما موی سپید سیاه نکند **حجر اللبنی** غالا قطیطش خوانند یعنی حجر لبنی و این اسم بدان سبب بوی نهاده اند که چون با آب حل کنند مانند شیر از وی بیرون آید و لون وی خاکستری بود و طعم وی شیرین بود و چون با آب سحق کنند و عصاره وی بگیرند و در حقنه از قلعی کنند هر زمان که خواهند مستعمل کنند و طبیعت وی معتدل بود و در قوت مانند شادنه بود و چون در چشم کشند منع سیلان فضول بکند از چشم و ریش آن در ابتداء و ورم گرم طلا کنند نافع بود و نفث دم و خشونت شش را نافع بود **حجر عسلی** سنگی است که چون حل کنند رطوبت آن بغایت شیرین بود و بقوت شادنه بود و منفعت وی مانند حجر لبنی بود در همه حالتی **حجر مشقق** سنگی است که بلون زرد بود و از دیار مغرب خیزد و بهترین آن بود که زعفران رنگ بود و زود ریزنده شود و شکافنده و تو بر تو بود و قوت آن مانند شادنه بود اندکی ضعیف تر و حجر لبنی و مشقق و عسلی بقوت مانند یکدیگرند اما عسلی در حرارتی هست که در ایشان نیست و حجر مشقق چون با شیر زنان حل کنند و در چشم کشند ریش چشم زایل کند و خشونت و سوزش چشم را مفید بود و بهترین مداوات این زحمتها آنست که گفته شد **حجر قبطی** سنگیست مصری بغایت سست بود و زود در آب حل شود و کارزاران مصر کتان بدان بشویند و جامهای سفید و در موم و روغن کنند حبت و ملما و ریشها که در بدن پیدا شود و ریشهای چشم مستعمل کنند و جهت نفث دم و اسهال مزمن و درد مثانه چون با آب بپاشانند نافع بود و چون زن بخود برگیرد سودمند بود جهت خون که دایم از وی روانه گر بود و لون وی سبز بود و تیره رنگ **حجر الیهود** سنگی است مانند

خایه فاخته آنچه بزرگ بود و آنچه کوچک بشکل خایه گنجشک بود و کوچکتر نیز باشد و خطوط بسیار دارد موازی یکدیگر و حجر الزیتون نیز گویند بپارسی سنگ جهود خوانند و گویند از ملک شام خیزد و بعضی دراز بود و بعضی گرد و بهترین وی زیتون شکل بود و نافع بود جهت سنگ گرده و نیم مثقال با آب گرم و جهت ریگ مثانه همین سبیل و اگر با آب تره تیزه بسایند و لعق کنند همین عمل کند و عسر البول را نافع بود و مضعف معده بود و موافق وی نبود و اشتها ببرد و اسحق گوید مصلحت بسپرز و مصلح وی عسل است و هرمس حکیم گوید که حجر یهود با خون خفاش سحق کنند و در چشم کشند موی مژه که ریخته بود برویاند و موی ابرو همین سبیل چون بر وی مالند برویاند **حجر التیس** حجر التیس خوانند و اهل مشرق ابو قلمون خوانند و بیونانی اسطرلوس و معنی آن کوکبی بود و نوعی از وی طرمیون خوانند و آن چند رنگ بود و بهترین وی سبز بود و معده را نافع بود بغایت و جالینوس گوید اگر قلاده از وی بسازند که موازی معده بود و در گردن اندازد معده و مری را نافع بود و دیسقوریدوس گوید که بر ران بستن جهت دشواری زادن و بر بازو بستن جهت تعوید **حجر الرحام** طین قیمولیاست و گفته شود **حجر الدم** شادنج است و گفته شود شادنج است و گفته شود **حجر ارمنی** دو نوع بود یک نوع سنگیست که رنگ وی بلاژورد زند و نوعی دیگر سرخ بود و بغایت و چون دست بر وی مالی غبار چرب است و طبیعت وی گرم و خشک است در اول مسهل سودا بود و مسهل قوی تر از حجر لاژورد و معده را بد بود و چون مغسول بود قی و غثیان بیاورد و اگر نه مغسول بود و قی و منقی بود و مفرح و مقوی دل بود و مغسول وی بخاصیتی که در وی هست بدن را از خلط سودا پاک کند و روح را از دود سودا و دفع بلغم بکند و احشا پاک کند اما معده را بد بود و مصلح وی انیسون بود یا سلیخه و مقدار مستعمل از وی نیم درم یا نیم مثقال بود

دمل وی جهت خلط سودای یک وزن و نیم حجر لاجوردی بود **حجر البز** مهره ایست که از پلنگ ماده حاصل میشود و در باب لون در صفت بز ذکر گفته شود **حجر الخطاطیف** دیسقوریدوس گوید بچه پرستوک چون بگیرند در افزونی ماه و شکم وی را بشکافند دو پاره سنگ یابند یکی یکرنگ و دیکی برنگهای گوناگون و در پوست ایل یا در پوست گوساله بندند پیش از آنکه خاک بوی رسد و بر بازوی مصروع یا گردن وی بندند بفرمان خدای تعالی صرع از وی زایل کند و این مجربست **حجر البوز** حجر روشنایی خوانند و ارسطو نیز گوید و آن برقشیشا ست و گفته شد **حجر لاژورد** لاژورد است و گفته شود **حجر المغناطیس** بپارسی سنگ آهن ربا گویند و چون بسوزانند مانند شادنه بود در عمل و منفعت بهترین وی سیاه بود که بسرخی زند پاک که هیچ خلط در وی نبود و جذب آهن بقوت کند هر چند زیاده تر باید نیکو تر بود جالینوس گوید گرم و خشک بود و بغایت اگر کسی راحبث الحدید در شکم مانده بود و چون با شراب بیاشامند جذب آن کند و بصحبت بیرون آورد و مسهل کیموس غلیظ بد بود و مقدار مستعمل از وی از نیم مثقال تا یک درم بود و گویند چون در دست گیرند درد دست و پای و تشنج یابس که آنرا کزاز گویند ساکن کند اگر بر جراحتی که از تیغ زهردار بود بپاشند نافع بود بغایت و بصحبت باز آورند و مغناطیس چون بوی سیر بوی رسد در ربودن آهن سست شود و باز چون در خون بز نو یا گوسفند اندازند تیز شود در ربودن و این از خواص است **حجر اقمر** سنگیست بلون لبه گویند بوزن دانگ کشنده بود و از جمله سموم قاتله است مانند بیش و گویند نوعی از الماس است **حجر مشوبه** کلس است و گفته شود **حجر بحری** لبه ست و گفته شد **حجر النار** حجر الدم است و گفته شد **حجر البهت** حجر الفرات و گفته شد **حجر القمر**

حجر العقاب و حجر البرز خوانند و آن الکرک است و گفته شد **حجر الطور** هم

براق القمر و زبد البحر خوانند و افروسالینین نیز خوانند یعنی زبد القمر و بیونانی سالینطس خوانند و افروسالینین از بهر آن گویند که شب در افزونی ماه یابند در بلاد عرب و سنگی سفید سبک شفاف بود و چون بسایند بمصروع دهند سودمند بود و اگر از درختی بیاویزند که بر بندد بر آورد شود و اگر بر مصروع بندند شفا یابد و زنان بعوض تعویذ با خود نگاه دارند **حجر حبشی** دیسقوریدوس گوید این سنگ سبز باشد و صاحب منهاج گوید بزردی زند و جالینوس گوید مانند پشم بود و چون بسایند مانند شیر از وی بیرون آید و زبان را بغایت بگزد و شبکوری و ورم چشم را نیکو بود و درد آن و قرحه آن زایل کند و ناخنه ببرد و تاریکی چشم و جلای تمام بدهد و مولف گوید بپارسی سنگ یاسم خوانند **حجر الاسفنج** سنگی است که در میان اسفنج می باشد و حصاة الاسفنج گویند و دیسقوریدوس و رازی گویند با شراب بیاشامند سنگ مثانه بریزاند و جالینوس گوید سنگ گرده و بریزاند و قوت آن ندارد که از مثانه بریزاند **حجر انا غاطیس** سنگیست که چون بسایند مانند خون بود در سرخی و با شیر زنان در چشم چکانند ورم آن و بسیاری آب آمدن از وی نافع بود **حجر اعرابی** سنگیست مانند عاج و چون سحق کنند و بر موضعی پاشند که خون آید یا ضماد کنند خون ببندد و چون بسوزانند و سنون سازند دندانرا جلا دهد بپارسی شکرسنگ گویند و بیشتر از وی سنگ زخم **حجر الکرک** سنگیست بغایت سفید و در ساحل بحر هند یابند و ساحل بحر سند نیز باشد و مهره که از وی حکاکان و حطان سازند از عاج سفید تر بود و خوب تر و طبیعت وی سرد و خشک است در آخر درجه دوم و اهل هند و سند از وی نگین سازند و زنان گردن بند و متفق اند که خاصیت این سنگ آنست که دفع سحر و دفع چشم زخم میکند و بر دشمنان ظفر یابند و اگر نگینی از آن

باخود دارند دروغ از قبل وی نگوید و هر کس که وی را به پنجه دست دارد و پادشاهان هند
ازوی ظرفها سازند و دران اکل و شرب کنند و مدعا ایشان آنست که در هر صحبتی که این بود
خنک و نشه نبود و فرح و شادی زیاده بود و اهل هند و چینه مهرها سازند ازان و در سوکی شنند
و مدعای ایشان آنست که موی دراز کند و مهره وی مانند مروارید بزرگ براق بود و چون سحق کنند
و در چشم کشند سعیدی که در چشم بود خواه قدیم و خواه جدید ببرد و اگر سنون سازند
دندانرا بغایت سعید کند و جلای تمام بدهد **حجر اسیوس** اسیوس است و گفته شد
حجر القیشور حجر الشورست و قیشور گویند و در قاف گفته شود **حجر الحوت** مانند سنگی
بود و در سر ماهی یابند مقام دماغ وی و سعید و سخت بود و چون بپاشند سنگ گرده
بریزانند **حجر شتاق** قیشورست و گفته شود **حجر طاعنیطوس** حجر غاغاطیس خوانند
و از وادی شام آرند و آن وادی را در قدیم غاغا خواندندی و این زمان وادی جهنم
گویند و چون در آتش نهند سردی سوخته کند و لون وی سیاه بود و بوی قیر کند و سبک
بود و صفحها بر روی یکدیگر بود و قوت وی در غایت سوست بود و صاحب مفرده
گوید بخوردی مصروع را صرع آورد و صاحب منهاج گوید بخوردی مصروع را نافع بود
و اختناق رحم را نافع بود و گزندگان ازوی بگریزند و با ادویه دیگر جهت نقرس ضماد
کردن سودمند بود و جراحتهای عظیم گوشت برویانند و نافع بود **حجر العاج**
حجر اعرابی است و گفته شد **حجر السطرنط** حجر الشطرلیط نیز گویند و آن مرمرست و گفته شود
حجر الکلب شریف گوید در خواص او و این مجربست نوعی از سنگ هست که چون سنگ
بوی اندازند بدهن بگیرد و نگه دارد و در دشمنی عملی عجب میکند چون خواهند باسم
آنکس هفت سنگ برگیرند و یک یک با آن سگ بی اندازند بعد ازان دو سنگ

ازان برگیرند و در آب اندازند و آن آب بخورد و آنکس دهند در دشمنی عملی عجب میکند و گویند اگر در برج
کبوتر اندازند مجموع بگریزند و اگر در شراب اندازند جماعتی که آن شراب بیاشامند جنگ و
عربده و بدمستی در میان ایشان پیدا شود **حجر الدوشابی** حجر النورست و گفته شد **حجر
ایرام** بپارسی سنگ یرامی خوانند و هر تیشه بدان سنگ آب دهند چون بر سنگ زنند قطعا
آواز نکند و در سنگ مانند گل نرم فرو رود و اگر این سنگ سحق کنند و سنون سازند
دندانرا سعید کند بغایت **حجر جزنی** سنگیست که در مصر بسیار باشد و مانند خرف بود و
زرد و از همه یکرنگ ها و صفحها بر یکدیگر بود و بجای قیشور مستعمل کنند در ستردن موی و چون
دود رم ازوی حل کنند و با شراب بیاشامند قطع خون حیض بکند و چون با عسل خلط
کنند و بر ورم پستان نهند و بر ریشهای ملیه طلا کنند ورم پستان ساکن گرداند و ریشها به
صلاح آورد و بغایت خشک بود **حجر الازوج** و حجر ازودی نیز گویند از بلاد روم
خیزد و سبک بود و بر روی آب بایستد و مجفف بود و قبضی در وی باشد چون حل کنند
و بیاشامند گزندگی عقرب را بغایت سود دارد **حجر الاساکنه** سنگیست که کفش گران
اقرار با آن نیز کنند سودمند بود و صحت ورم لهات در پیش آن بغایت و بپارسی لهات را
ملازه گویند **حدجلبات** جوزیست و گفته شود **حجل** قبج است و بپارسی کبک و در
قاف گفته شود **حدق** بادنجانست و گفته شد **حدید** بپارسی آهن گویند
و آن سه نوع است شابورقان و نرم آهن و فولاد مصنوع و فولاد معدنی بود و مصنوع
بود و پولاد طبیعی معدنی شابورقان است و شابرقان نیز گویند و آن فولاد درست
و پولاد مصنوع را از نرم آهن گیرند و زنگار آن زعفران الحدید گویند قابض بود و اکال
و منفعت آن در باب ها را گفته شود و خبث الحدید ضعیف تر از زنگار آن بود و صفت

خبث الحدید در حا گفته شود و تو بال آن گفته شد در تا و آهن سرخ کرده اگر در آب اندازند
یا در شراب شکم ببندد و ریش روده و ورم سپرز و میفه و استرخاء معده و سلس البول و درد
سقعه نافع بود و باه را قوت دهد خاصه آبی که آهن گران آهن گرم کرده دران می اندازند
و آنرا دوص خوانند و ماء الحدید خوانند و گزندگی سگ دیوانه را بغایت نافع بود و قی کرندانه
و براده آهن چون در شرابی که سموم بود دانه اندازند زهرها مجموع بخود کشد و آن شراب چون بخورند
زیان نبدهد و براده آهن چون بخورند در شکم سخت و خشکی دهن و درد سر آورد و مداوا
آن بشیر تازه یا بعضی ادویه مسهله قوی کنند بعد ازان سکه و روغن بیاشامند و روغن
بنفشه و روغن گل و سرکه بر سر مالند و قدر یکدرم مغناطیس بخورند و افراق و سمه و روغن
گاو و در خواص آورده اند که چون براده آهن برکسی نهند که در خواب دندان کرچد دیگر
نکچد **حدج** حنظل تمام نارسیده است که هنوز زرد نشده باشد **حداة** عربیت
و بشیرازی گور کور گویند گوشت وی باید خورد که عفونت در بدن پیدا کند و خون وی
چون با اندکی مشک و گلاب خلط کنند و بیاشامند بیاشامند سودمند بود در بود ضیق
النفس را و چون پر وی بسوزانند بی سر و خاکستر آن با آب بیاشامند نقرس را سودمند
بود و زهره وی چون خشک کنند در سایه و چون خواهند که استعمال کنند با آب
حل کنند و کسی را که حیوانات موذی گزیده باشد مانند عقرب و افعی و دیگر گزندگان اگر
زخم از طرف راست بود سه میل ازان در چشم چپ کشند و اگر از طرف چپ بود در
چشم راست کشند بغایت نافع بود و از مردن خلاص یابد **حرمل** ابن سمجون
گوید دو نوع است سرخ و سفید نوع سفید حرمل عربی خوانند یونانی مولی و بپارسی سپندل
و آنچه ورق آن مانند ورق بید بود و گو حکتر و گل وی مانند یاسمین مطلق و سپید و خوشبوی

بود و بیابانی سپیا ساخوانند و نوع سرخ حرمل بانی خوانند بپارسی اسفند گویند و بشیرازی
بپوند و سرا اسفند نیز گویند و آن نوعی از سداب کوهیست و طبیعت حرمل گرم و خشک است در درجه
سیوم و گویند در چهارم نافع بود جهت درد مفاصل طلا کردن و چون سحق کنند و با عسل و زهره
مرغ و زهره کبک و زعفران و آب رازیانه تر در چشم کشند قوت باصره بدهد و اگر
بخورند حرمل با ادویه قاتلات دو حب القرع را بیرون آورد و قولنج را نافع بود و
عرق النسا و وجع ورک چون نطول کنند بآب آن و سینه و شش از بلغم لزج پاک کند
و باد که در روده بود تحلیل دهد و سودمند بود جهت سردی دماغ و بدن لیکن پیدا رو
صداع آورد و بول و حیض براند و تنقیه وی سودا را نیک بود و تحلیل کند و خون سودا
صافی کند و طبیعت نرم کند جبیش گوید سستی وی مانند خمر بود و مجهول گوید لون صافی کند
و محرک جماع بود و فربهی آورد و بول و حیض براند بقوت و ابن وافد گوید سودمند بود جهت
عاشقان سکری که دارد و گویند اگر سفوف سازند یکمثقال و نیم هر شب تا سوده و دوازده
شب متواتر عرق النسا را نافع بود و آن مجربست لیکن غثیان آورد و مصلح وی آبی
از فواکه ترش که بعد ازان بخورند و بدل آن بوزن آن فرد مانا یا تخم سداب بود و اما
حرمل عربی سفید که آنرا بیونانی مولی خوانند بیخ وی مانند ملوس بود و چون سحق کنند و با
روغن ارسا و فرجه سازند و ناف بخود برگیرد افواه ارحام بگشاید **حرشف**
عکوب خوانند بپارسی کنگر گویند و آن انواعست و طبیعت وی معتدل بود در حرارت
و تر بود در درجه دوم و گویند سردست و گویند گرم و خشکست در دوم چون براده
الثعلب طلا کنند موی برویاند و اگر موم و روغن سازند که آب کنگر با آن بخورد داده باشند
و بر برشکم بر روی پیدا شود چون بمالند زایل کند و همه ورمهای صلب چون برا طلا

کنند و تحلیل دهد و اگر سر آب کبکر بشویند شپش را بکشد و خارش سر زایل کند و چون بخورند
درمعا را تحلیل دهد و بول براند و ریش روده سود دهد و بلغم بیرون آورد و چون بر سوختگی
آتش ضماد کنند نیکو بود و طبیعت نرم دارد و چون با شراب بیاشامند شکم ببندد
و رازی گوید باه را زیاده کند و گرده و مثانه را تسخین کند و مصلح وی آنست که در تخلیص بهرا
کنند و توابل دار با زیر لطیف بردی ریزند و صاحب منهاج گوید مغثی بود خاصه کوهی و گویند
مولد سودا بود و مضر بود به دماغ و مصلح وی روغن بود **خراشا** خردل بری است
و گفته شود **خَرَض** اشنانست و گفته شد **حَرِیر** ابریشم است و گفته شد
خزالسلاطین آطریلال است و گفته شد **حُرف** حب الرشاد گویند و
بسریانی مقلیانا و بعربی ثفاء و بپارسی تخم سپندان گویند و تره تیزک و شب خیزک
نیز گویند و بیونانی قرداموس گویند و حرف ابیض را سپند اسپید گویند و خردل
سپید گویند و حرف بابلی و بربر بلاستقلیس خوانند و حرف دو نوعست یکنوع ورق آن
با سعانانخ ماند و یکنوع دیگر برگ خورد دارد و تخم یکنوع سپید رنگ بود و تخم یکنوع
سرخ از آن سپید اسپند سپید و خردل سپید و حرف سپید گویند و حرارت وی کمتر از حرارت
سرخ بود و بهترین وی فربه خورد بود و طبیعت حرف گرم و خشک بود در سیوم و گویند
در اول چهارم منضج و محلل بود و موی که ریزد نگاه دارد و خوردن و طلا کردن وی با آب
آن برشتن و ورم بلغمی و درمعا را نافع بود و حبة عرق النسا خوردن و ضماد کردن و
حبة ربو و غلیظی سپرز خوردن و با عسل طلا کردن و ریشی که آنرا شهدیه گویند و استرخاء جمیع
اعضا را نافع بود خوردن وی را و چون برگزندگی جانوران ضماد کنند یا بپاشند نافع بود
و بچه بکشد و بیندازد بقوت البته آشامیدن و بخور برگرفتن و چون دود کنند گزندگان

بگریزند و چرب ریش شده و قوبا با آب و نمک مالیدن نافع بود و چون پنج درم سحق کنند و
با آب گرم بیاشامند طبیعت براند و قولنج بگشاید و حب القرع بیرون آورد و بادی که در
روده بود بشکند و بریان کرده شکم ببندد و تر حرا نافع بود خاصه سحق ناکرده
و سروی کرده را نافع بود و بریان ناکرده شکم براند و بلغم لزج از معده قطع کند و چون
سحق کنند و سفوف سازند برص را نافع بود و چون با سرکه بر بهق سپید بمالند سود دهد
و چون با عسل بیامیزند و لعق کنند سرفه که از خلط غلیظ بود سود دهد و همچنین درد پهلو که
آن از خلط غلیظ بود و چون سحق کنند و با عسل بر نمش طلا کنند یا با صابون کلف را زایل کند
و بثره را بحال اول آورد و چون برگزندگی عقرب ضماد کنند نافع بود و ورق آن چون خشک
کنند بقوت تخم بود و چون تر بود از قوت تخم کمتر بود بسبب رطوبت مایی که در وی است
و معده را بد بود و تخم نیم مثقال مسهل مره صفرا بود و باه را زیادت کند و اشتهاء طعام
باز دید کند اما معده را بد بود و سینه را مضر بود و مصلح وی قندست و بدل وی خردل و تخم
تره تیزک بود یا تخم جرجیر و خردل **حَرذَون** مانند سوسمارست و طبع آن تر دگرمست
بطبع ورل و بیونانی آنرا سالامندرا گویند و گفته شود در سیم صفت و از جمله سموم قتاله
بود خوردن آن و مهرادیس در خواص آورده که دل خرذون در خرقه سیاه ببندد و بر
صاحب ربع بندد البته شفا یابد و از وی زایل شود **جالینوس** گوید خون وی چون در چشم
کشند روشنی بیفزاید و **دیسقوریدوس** گوید خرذون و عصاره چون زنان بر روی
مالند مانند غمزه روی و بثره را بغایت نیکو و صافی کند مانند صیقلی بود و بهترین
وی سپید بغایت بود و سبک مانند نشاسته و بشیرازی سرکین مایه نک خوانند
خرباد خامالاون خوانند بیونانی و بپارسی آفتاب پرست خوانند و گر باسوتیر

گویند و خون وی چون طلا کنند بر موی که در چشم می باشد چون بکنند و بر جای وی طلا کنند دیگر
نروید گوشت وی سم قاتل بود مانند وزغه و بیضه وی سم قاتل بود که در حال بکشد و مهلت
ندهد و مداوا پذیر نبود و معالجه کم کم گوشت وی خورده باشد مانند معالجه کسی که در
اریح خورده باشد و در صفت در اریح گفته شود و اما معالجه کسی که بیضه او خورده باشد
باید که در حال سرکین باز در شراب بدهند و قی پاک کنند و بدن را بروغن گاو و بابونه
و سروی نمک تکمید کنند و انجیر خشک و سکه و حطبا با بدهند تا بخورد و **حرب** طلع است
و گفته شود **حرنقان** ریح الفار و رشفار گویند و آن شک است و گفته شود و
حرف الماء سنبرون است و قردامینی نیز خوانند از بهر آنکه بطبع قرداموس بود
و آن حرفست و آن نباتیست که در آب روید مانند قرة العین چون تر بود گرم
و خشک بود در دوم و چون خشک شود گرم و خشک بود در سیوم و ورق وی
پخته و خام خورند بول براند و ضماد کنند بشب بر بثور لبنه و بروز بشویند نافع بود و
خرجوان خرحل خوانند و آن ملخی است که بال ندارد و ستبر بود و چون بگیرند
غیر بخته و نمکسود و خشک کنند و شراب بیاشامند گزندگی عقرب را نافع بود و لعاب
و باید که کهن نبود **حزاها** و خزاه نیز گویند و آن ذوعفراست و بپارسی وحلیزر
گویند و آن دو نوعست یکنوع بری و یکنوع بستانی از آن بری سداب بری گویند
بشیرازی کوخر گویند و طبیعت آن گرم و خشکست سخن معده بود و طعام هضم
کند و بادهای غلیظ بشکند و بلغم لزج را نافع بود و گزندگی جانوران را سود دهد
خاصه عقرب و بول براند و تخم وی مشهور به زوفا بود و مانند تخم الحندقوقا بود و بشیرازی
آنرا سوک کلازرونی خوانند و در زا گفته شود لیکن در چشم آورد و قاطع منی بود و خشکی

آورد و مضر بود بسپرز و مصلح وی بادرنبویه است و بدل وی سداب **حزاه** بستانی بود
بپارسی مردم دوستک خوانند و ورق آن مانند ورق کرفس و خرره و کمون از این جنس حری
ماند و طعم آن تلخ بود و تخم وی سبز رنگ بود و خوشبوی و خوش طعم و بجاه بحفه و بشیرازی
آنرا مردوستک خوانند باد را بشکند و معده را نیکو بود و گرمی وی کمتر از گرمی خزا بری بود
و غذا هضم کند و خمار زایل کند و مصلح مزاج بدن و احشا بود و زردی روی زایل کند و سده
جگر و سپرز بگشاید و سخن کرده بود و سمن مثانه و مجری بول پاک کند و زکام را نافع بود
و دماغ را سود مند بود و رطوبت آن پاک کند و جهت بواسیر هیچ ادویه دوایی بهتر از وی نبود خوردن
و ضماد کردن و اگر ادمان اکل وی کنند از بواسیر ایمن باشند **حَجَر نبل** بیجیست که از طرف
شام و بیت المقدس می آورند و سپیدی تیره رنگ بود و حنا کهسیاهی زند و دانگی از وی نافع
بود و جهت گزندگی عقرب و مار از یک درم تا یک مثقال یا تنها بیاشامند یا با ماء العسل بغایت
غایت نافع بود و مریاقین نیز گویند و گفته شود **حَجَرالصَّخر** زهر الحجر است
بپارسی گل سنگ گویند و آن خیرسیت برمثال طحلب که بر روی سنگ پیدا شود و خزاز اهر
از بهر آن گویند که زحمت خراز کم آن قوباست زایل بکند و صحت می بخشد و در طبیعت سرد
و خشکست و بر ورمها گرم طلا کردن نافع بود اگر بر موضعی که خون آید ضماد کنند خون
باز دارد و بر قوبا ضماد کردن بغایت نافع بود و ورم زبان و یرقان را سود مند
بود **حسک** سکوهنج خوانند و بپارسی خار خسک گویند و در مغرب مص الامیر
خوانند و بشیرازی خار سومک و باصفهانی سرداخوانند و آن بری بود و بستانی بود
و بهترین وی بستانی بود سبز تازه و طبیعت وی سردست باعتدال و خشکست در
اول و گویند گرمست در اول و گویند معتدلست در گرمی و سردی و ضماد کردن بر ورمهای

گرم نافع بود و منضج و ملین بود و ریش بن دندان و عفونت آن زایل کند چون با عسل خلط
کنند و عصاره وی درد ار و مار چشم سودمند بود و درد مثانه و عسر البول و قولنج را
نافع بود و سنگ گرده و مثانه بریزاند و باه را زیادت کند و منی بیفزاید و دو درم از حب
وی چون بپاشند جهت گزندگی افعی و ضماد کنند بغایت سود دهد و چون با شراب
بپاشند جهت ادویه قتاله نافع بود و طبیخ وی جایی که برص نشت بود بیفشانند محله را بکند
و گویند مضر بود دبر و مصلح وی روغن بادام بود یا روغن کنجد **حشیشة البرص** آطریلال
و گفته شد **حشیشة دودیه** اسقولوقندریون است و گفته شد و حشیشة الطحال نیز گویند
حشیش العافت غافت است و گفته شود **حشیش الکلب** فراسیون است و صوف
الارض نیز گویند و گفته شود **حشیشة الاسود** حسعل است و گفته شد **حشیش برقطونا**
بپارسی درق تلکو گویند و در قوت نزدیک کشنیز بود و بهترین وی تازه تر بود و طبیعت
وی سرد و تر بود و حرارت بنشاند و بر ورمهای گرم طلا کردن سود دارد و عصاره تر
وی جهت نفث دم نافع بود **حشیشة خراسانیه** و خشیزان است و گفته شود در رواند
حشیفیل شقاقل است و اشتقاقل نیز گویند و گفته شد **حصا الاشبع** حجر الاسلیج
و گفته شد **حصرم** بپارسی غوره را گویند و بلفظ دیگر کب و گجم خوانند و طبیعت
وی سرد است در اول و خشک است در دوم و گویند سرد است در دوم و خشک است در سیم
و چنین گویند سرد است در اول و خشک است در سیوم جهت صفرا سودمند بود و حرارت بنشاند
و معده و جگر را نافع بود و مولد ریاح و معص بود و شکم به بندد و مصلح آن سکنجبین
بود و صاحب تقویم گوید مضر بود با آلات منی و مصلح آن انیسون و عسل بود و بدل
آن ریباس یا حماض اترج **حمص** ورس است و گفته شد **خضنضن** بشر از برک

گویند

گویند و آن انواع است مکی و هندی و مشهدی بهترین آن جهته ورمهای مکی بود و جهت سوی
دراز کردن هندی و نوعی هست که در شیراز و رق روباه ترا یک سازند و در بیابان
بیزار آنرا ملک مشک گویند و آن مستعمل ایشانست لیکن طبیعت حضض مکی معتدلست
در گرمی و سردی خشک بود در دوم و گویند سرد است در اول و در هندی تحلیل و قبض
کمتر بود و که در مکی **صاحب** جامع گوید که هندی اقوی بود در همه حالات و حضض هندی
عصاره فیل زهرج است و مکی عصاره نباتیست مکی و گویند مصنوع است نافع بود
جهت همه زخمها و هم جهه از روده و جه از خون که از زنان آید بغیر از قاعده و مجموع ورمهای
جبیثه و کلف و ریشهای دهن و دبر و گوش و سحج را نافع بود و در چشم کشیدن روشنی
بیفزاید و تاریکی زایل کند و شقاق مقعده و سحج را نافع بود و مالیدن و حقنه کردن اسهال
کهن و ریش روده را سودمند بود و چون بدان غرغره کنند خناق را زایل کند و چون
زن بخود برگیرد قطع سیلان رطوبت از رحم بکند و نفث دم و سرفه چون با آب بپاشند
نافع بود و حضض هندی جهته گزندگی سگ دیوانه طلا کردن و آشامیدن بغایت سود
دهد و برقان سیاه و درد سپرز را ضماد کردن و خوردن نافع بود و بدل آن بوزن
آن فیل زهرج یا فوفل و صندل مساوی و **صاحب** تقویم گوید سپرز را غلیظ کند و مصلح
آن حماما و مصطکی بود و مقدار نیم شربتی تا نیم درم بود **حفا** بردی گویند و گفته
شد **حلبه** فریقه خوانند بفارسی شملیز و شنبلیله گویند و طبیعت آن گرم است
در آخر درجه اول و خشک است در اول و گویند گرم است در دوم و خشک است در اول و از
رطوبتی فضلی خالی نباشد و گویند گرم و خشک است در دوم منضج و ملین بود و
آرد وی ورمهای بلغمی و صلب اندرونی و بیرونی را تحلیل دهد و سینه و حلق و شکم را

نرم دارد و سینه و ربو و عسر النفس را سود دهد و قوة باه را زیاده کند و بادها را بشکند
و بلغم لزج از سینه بیرون آورد و بواسیر را سود دهد و آرد وی با نطرون بر سپرز
ضماد کنند نافع بود و اگر پیش از طعام با مری بخورند شکم براند و چون با عسل بپاشند
شکم براند و خلطهاء بد که در روده بود پاک کند و چون بپخته بود غذا دهد و شش و
و آواز صافی کند چون سر بدان بشویند خراز زایل کند و لعاب وی با روغن گل شقاق تر را
نافع بود و سوختگی آتش و آرد وی دملها را نرم کند و در طلا کردن با باد و به جهت
کلف بغایت سود دهد و لون را نیکو کند و طبیخ آن آبشسن جهت درد رحم و دشخواری زادن
سود دهد و چون طبیخ آن بپاشند حیض براند و حشیش وی چون بخورند درد پشت
و جگر و سردی مثانه و چکیدن بول و درد رحم که از سردی بود سود مند بود و صاحب
تقویم گوید محلل قوی انثیین بود و مصلح آن روغن قسط تلخ بود **حلزون** نوعی از صدف است
و در صفت ودع و شنج و صدف گفته شود و انواع آن **حلتیت** صمغ محروث است
و محروث را انجدان خوانند و رافه خوانند و حلتیت را بپارسی انگژد خوانند و بهندی هنگ و شیرازی
انگشت گنده و آن دو نوع بود منتن و طیب و منتن سخت تر بود و بهتر و طبیعت آن گرم است
در اول درجه چهارم و خشک است در دوم و بهترین وی سرخ رنگ صافی بود و چون بگدازند
لون آن سپید شود و آنچه بوی خوش بود سبز رنگ بود و آنچه بوی تیز دارد منتن خوانند
و آنچه بوی او تیزی کمتر دارد طیب خوانند و چون با عسل بیامیزند و در چشم کشند روشنی
بیفزاید و در ابتدای نزول نیز کشیدن ایمن باشد از نزول و ریح را بغایت نافع
بود و بادها بشکند و خون بسته که در اندرون بود تحلیل دهد و جهت داء الثعلب با سرکه
طلا کردن سود دهد و ثاليل مسماری و غده‌ها که ظاهر باشد چون بزنند و حلتیت بوم

ادهن

روغن خلط کنند و بمالند نافع بود و با سرکه بر تو با طلا کردن بغایت سود مند بود و چون با آب بگدازند
و بپاشند حلق را صافی کند و با انجیر خشک یرقان را نافع بود و مقوی باه بود و چون با
سرکه بدان غرغره کنند علق از حلق بیرون آورد و به گزندگی سگ دیوانه نهادن یا با پیر
یا با حنظل تا آشامیدن بغایت سود مند بود و اگر با شراب و فلفل و سداب بپاشند
گزاز را نافع بود و چون با سکنجبین بپاشند شیر که در اندرون بسته بود بگدازد و نافع بود
و صرع را بغایت سودمند بود و دفع زهرهای حیوانات بکند و زخم تیر زهر دار و مقدار
نیم مثقال مستعمل بود و بول و حیض براند و بچه بیندازد و اگر اندکی در سوراخ قضیب نهند
نعوظ تمام آورد و اگر با روغن زنبق در شیشه کنند و چند روز بگذارند بعد از آن در قضیب مالند
زن و مرد لذتی عجب بیابند و اگر در سوراخ دندان نهند درد ساکن کند و بر پاشند و اگر نیم
درم از وی با آب لسان الحمل حل کنند و با ادویه که ممسک طبیعت بود بپاشند و بدان ادمان
کنند فعل وی قوی تر بود و قطع اسهال که از رطوبت بود و خلطها لزج بکند و اگر نیم درم از وی
و نیم درم سکنجبین بپاشند و بدان ادمان نمایند فالج و خدر را بغایت سود دهد
بود و درد مفاصل سرد و بواسیر را بغایت نافع بود و معص و حب القرع را بکشد و مضر بود
بجگر و معده و اسحق گوید اصلاح آن با شق است **صاحب** تقویم گوید مصلح آن جوز بوا
بود یا فرفه و بدل آن محروث بعد از آنکه آب بجوشانند چند جوش و صافی کنند بوزن
آن **حلبوب** خرنوب است و گفته شود **حلوسیا** کثیر است و آن صمغ القتاد است
و گفته شود **حل** سمسم است بپارسی کنجد خوانند **حلبیث** نجلیست مانند
سورنجان سپید و از هندوستان خیزد و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم و در
نقرس و وجع همان عمل سورنجان می کند **حلیفه** زوفراست و حرا نیز گویند و گفته شود

حلبلاب لبلاب است و گویند لاعیه و صفت آن هر دو گفته شود **حنکم** قراد است
و بشیرازی کنه گویند و گفته شود در قاف **حلیمو** بیخ حماض جبلی است و در صفت
حماض گفته شود **حلاق الشعر** نوره است و گفته شود **حلحل و حلاحل**
بلبوس است و گفته شد **حلبیب** سورنجان هندی است و طبیعت آن گرم و
خشک است در دوم و گویند در سیوم سودمند بود جهت نقرس و درد مفاصل و درد زانو
و رانها و مقوی بدن بود و مسهل بلغم و خلطهای غلیظ بود و حب القرع و کرمها بکشد اما سپرز را
غلیظ کند و مصلح آن کاسنی و کثیرا بود **حماما** اماموم و اموس گویند بپارسی
ماهلو گویند و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم و گویند در سیوم و آن دو نوع است یکنوع
مشهور است که بشیرازی ماهلو گویند و یکنوع دیگر مانند پرسیاوشان است اما چوب
وی نزدیک را به که بسرخی زند و برگ آن سبز بود و خرد و گل وی زرد بود و کوچک
و نبات وی بدرازی یک وجب باشد و بهترین آن ذهبی رنگ بود و ارمنی خوشبوی
منضج ورمهای گرم بود و چون بر پیشانی ضماد کنند درد سر زایل کند و چون با بادرنج
بر گزیدگی عقرب ضماد کنند سود دهد و ورم چشم که از گرمی بود و ورم احشا چون
با زیت ضماد کنند بغایت سودمند بود و درد رحم چون فرزجه از وی برگیرند
و طبیخ آن نشسته نقرس را نافع بود و چون طبیخ آن بپاشند نیکو بود کسی را که گرده وی یا
جگر وی معلول بود و نقرس را نیز سود دهد و سده جگر بگشاید و بول براند و مقدار
مستعمل از وی دو درم بود و لیکن مصدع بود و منوم و مسکر و از جمله مسکرات قوی است صاحب
تقویم گوید مصلح وی صندل و گلاب بود و اسحق گوید مضر بود بمعده و مصلح آن تخم کرفس است
و با دنجان گوید بدل آن بوزن آن اسارون یا بوزن آن وج یا بوزن آن چوب

قرنفل

قرنفل و گویند بدل آن بوزن آن وج و بدل آن زیره سپید **حمره** ترمس است و گفته
شد **حماض الاترج** در صفت اترج گفته شد **حمضیض** بقله حامضه است و گفته شد
حماض السوقی حماض الماء است و گفته شد **حماض ارنا** برغوث است و در
صفت عوسج و علیق گفته شود **حماض** ترشک خوانند بری بود و بستانی بود
و نهری بود و بری را کسولا پاتون خوانند و حماض الماء خوانند و گفته شود و بری را سلق
بری خوانند و حماض البقر خوانند و آن بیشتر جبلی بود اما در خاک ریزه و زمین سخت
بود و آنرا بیونانی طوطاق اغریون گویند و بشیرازی بیخ آنرا حلیمو خوانند و در نقرس
و درد مفاصل ضماد کنند بغایت نافع بود و سرفه صفراوی را بغایت سودمند بود و بستانی
بشیرازی ترشینک خوانند و ورق آن مانند کاسنی بود و در وی حموضتی بود و طعم وی
مفصلی لزج و بهترین بستانی بود در ترش و طبیعت آن سرد و خشک بود در دوم و تخم
آن سرد بود در اول و در وی قبضی بغایت بود و در باب صفت بزر گفته شده و اگر
تخم وی پیش از گزندگی عقرب بپاشند و عقرب بگزد هیچ زحمتی بوی نرسد و ورق آن
چون بپزند شکم براند و چون بپزند با زیت مطبخ کنند و گشنیز خشک و اندکی زیره
و آب انار دانه بر وی ریزند شکم ببندد و غیر بریان کرده سحج که از روده و مره صفرا
بود نافع بود و تشنگی بنشاند و قطع قی بکند و غثیان صفراوی ساکن گرداند و خارش دفع
کند و آرزوی گل خوردن ببرد و گزندگی عقرب را نافع بود و چون با شراب بپزند و طبیخ
آن مضمضه کنند درد دندان ساکن کند و چون با شراب بپزند و بر خنازیر ضماد کنند
ورمهایی که در بن گوش بود سود دهد و اگر با سرکه بپزند و بر سپرز ضماد کنند بغایت
نافع بود و چون بر جرب مالند صحت یابد و اگر بیخ وی در گردن بندند خنازیر را دفع

کند و چون سحق کنند و زن بخود برگیرد قطع سیلان رطوبت کهن از رحم بکند و اگر با شراب بپزند
و بپاشند مانند یرقان دفع کند و سنگ مثانه بریزاند و حیض براند و مولف گوید که اگر مثقال
بیخ وی بکوبند و با رب سیب برشته و بلیسند سحج و اسهال دموی را بغایت معتمد بود
حماض الماء در آب روید و ورق آن بدرازی انگشت بود نزدیک بورق کاسنی
و ساق وی کوچک و بر سر وی تخم سیاه رنگ بود که بسرخی زند و طعم وی مانند طعم حماض است
و شکم براند چون پخته بخورند و تخم وی چون سحق کنند و با شراب بپاشند غم ببرد و نفس الخوف
دارد و توحش را زایل کند و خفقان گرم را بغایت سود دهد و غثیان دفع کند و معده
مسترخی اصلاح آورد و خارش ساکن کند چون بپزند و بر اعضا مالند و تخم آن و ورق آن
چون بخایند درد دندان ساکن کند و بن دندان محکم کند و اگر ادمان اکل آن کنند یرقان
البته زایل کند **حماض الارنب** الکشوث است و گفته شد **حماض البعتة** حماض بری است
و گفته شد **حماض نهری** حماض الماء است و گفته شد **حمار الارض** امعاء الارض
گویند و آن خراطین است و گفته شود **حمص الامیر** حسک است و گفته شد
حمص پارسی نخود را گویند سپید و سرخ و سیاه و کرسنی بری بود و بستانی
بود بری گرم تر بود و اندکی بتلخی زند و بستانی غذا نیکو دهد و سیاه بقوت تر
بود در افعال و بهترین آن سپید بزرگ بود و طبیعت آن گرم و تر است در اول و گویند
خشک است در اول طبیعت نرم دارد و بول براند و منی بیفزاید و باه برانگیزاند و حیض
براند و منفخ بود و لون را نیکو و صافی کند و نمش ببرد و ورمهای گرم را سود دهد
و روغن آن قوبا زایل کند و آرد آن ریشهای پلید و سرطان و خارش بدن را
نافع بود و نقیع آن درد دندان و ورم بن دندان را سودمند بود و صافی کند و غذای

شش

شش بدهد زیادت از همه چیز چون از آرد وی شیرحسای بسازند و طبیخ نخود سیاه سنگ گرده
گرده بریزاند و ادرار بول از همه نخودها زیاده کند و فالج و مرضهای سرد و درد مفاصل که
از رطوبت بود سودمند بود و باه را زیاده کند بغایت تا حدی که چهارپایان مثل گاو و شتر
و اسب نر چون نخود سیاه بجای علف بدهند قوت باه ایشان زیاده شود و سده گرده بگشاید
و چون بسرکه خیسانیده یکشب و بامداد ناشتا بخورند و صبر کنند تا نیم روز کرم بکشد و اگر در
آب خیسانیده و همچنان خام بخورند و آب آن بپاشند ناشتا انعاظ تمام آورد و قضیب را قوت
دهد و در نخود سه خاصیت موجود است که در مجامعت کردن محتاج بآن سه خصلت بود اول
آنکه طبعش ملایم طبع منی بود دوم آنکه کثیر الغذا بود سیوم آنکه مولد ریاح و نفخ بود و هر غذای
دوایی که جهت مجامعت خورند باید که این سه خصلت داشته باشد و آن نخود است و
زرده تخم مرغ نیم برشت اما نخود کسی که قرحه مثانه و گرده داشته باشد بغایت مضر بود و نخود
سیاه بچه بیندازد و جذام را نافع بود و گزندگی جانوران و ادویه کشنده و اولی آن بود
که میان دو طعام بخورند و مضرت وی کم شود و نفخ اشتها و جرم نخود ثقیل بود بمعده و مصلح
وی معجون گل بود اما نخود بری سخن تر بود و مخفف تر بشیرازی آنرا نخود حلوبی خوانند
حمیرا ابو حلسا گویند و آن شنجار است و حل الحمامه نیز گویند و گفته شد در الف
حمحم بلغة اهل شام لسان الثور است از قول صاحب جامع و صاحب منهاج
گوید حمحم تخم است که آن نبات خبه است و صفت هر دو گفته شود **حمص** حرض
گویند و آن اشنان است و گفته شد **حماط** نوعی از جمیز است و گفته شد در جیم **حماحم**
صاحب منهاج و صاحب تقویم گویند [illegible] و صاحب جامع گوید از قول
اسحق بن عمران که حبق بستانی است است و در شام حبق نبطی گویند و نبات وی بغایت

سبز بود و گل وی سفید و تخم وی مانند تخم خبق بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در دوم اصحاب
بلغم را نیکو بود و سده دماغ بگشاید که از بلغم بود و زکام تر را نافع بود مسیح گوید گرم و خشک و تر
از شاه سفرم بود و غیر او گوید مقوی قلب بود و تخم وی بریان کرده با روغن گل و آب سرد جهت
اسهال کهن نافع بود و صاحب منهاج و صاحب تقویم گویند طبیعت وی سرد است در اول
و خشک است حرارت معده و جگر ساکن گرداند چون طبیخ وی بپاشند با جلاب یا سکنجبین
و معده و جگر را از اخلاط بد پاک گرداند و بسیار وی مثانه را بد بود و مصلح وی کندر و عسل
بود **حمام** بپارسی کبوتر را گویند طبیعت وی جالینوس گوید گرم است در رطوبت بسیار
گوشت وی کرده را نیکو بود و منی بیفزاید و خون و فالج و خدر و لقوه و استرخاء بدن را
نافع بود و شریف گوید چون زنده همچنان مجروح پرها بکنند و پاک کنند و بر موضع گزندگی
عقرب نهند بغایت نافع بود و سرد و همچنان با پر بسوزانند و سحق کنند و در چشم
کشند شب کوری و تاریکی چشم ببرد و ابن زهر گوید در خانه که کبوتر بود از صرع و
فالج و سکته و جمود و سبات ایمن باشند و این خاصیت حق تعالی بوی ارزانی
داشته است دیسقوریدوس گوید خون ورشان و شفانین و حمام چون گرم بود
در چشم کشند جراحتی که در وی بود زایل کند و خون حمام خاصه قطع رعاف که از حجب دماغ
بود بکند و سفید وی بغایت گرم بود و کبوتر بچه سبکتر بود و اولی آن بود که با آب غوره
و گشنیز یا سیر که بپزند و چون بخورند بعد از آن سکنجبین از پی آن بخورند یا تخم
خیارین **حمار اهلی** صاحب منهاج گوید گرم و خشک بود در سیوم صاحب تقویم
گوید از قول اسحق که گرم و تر بود خاکستر گوشت و جگر وی چون با زیت بر شقاقی
که از سرما بود بمالند نافع بود و خنازیر و جذام را سود دهد و گوشت و جگر وی چون

بپزند و در طبیخ آن نشینند کزازی که از خشکی بود بغایت سود دهد و جگر وی بریان کرده
چون ناشتا بخورند صرع را نافع و بول وی درد گرده را سود مند بود و در خواص
آورده اند که پوست پیشانی وی چون بر کودکی بندند که رسته منع آن کند و دیگر
نترسد و گویند چرک گوش وی چون بخورد کودکی دهند که گریه دیگر نکند و در خواص
آورده اند که چون دانه کونه بر خر نشینند کسی را که عقرب گزیده باشد درد زایل کند و اگر
در گوش وی گوید که مرا عقرب گزیده درد زایل شود و خر ندارد کند و اگر از پوست
پیشانی وی خیری مصروع با خود نگاه دارد یک سال تمام و چون سال نو شود پاره پوست پیشانی
نو نگاه دارد تا سال دیگر صرع از وی زایل شود و در خواص ابن زهر گوید خر چون صرع سکرا
عظیم ناخوش می آید و در زحمت از آن **حمار وحشی** بپارسی خر گور را گویند عبد الملک
بن زهر گوید نظر در چشم حمار وحشی کردن صحت چشم نگاه دارد و منع نزول آب بکند
و این خاصیت حق تعالی بوی داده است جالینوس گوید گوشت وی چون فربه
و جوان باشد نزدیک بگوشت ایل بود و بغایت غلیظ بود و پیه وی چون بر کلف
طلا کنند سود دهد و چون با روغن قسط بگشانند جهت درد پشت و گرده که از بلغم
بود و باد غلیظ نافع بود و زهره وی جهت داء الثعلب و دوالی مالیدن سود مند بود
و گوشت وی چون بپزند با آب و نمک و دارچینی و زنجبیل و مرق آن بپاشانند و
گوشت چرب آن بخورند درد مفاصل و بادهای غلیظ را سود مند بود و گوشت
وی بسیار خوردن نفخ در معده و بطوء خروج ثفل پدید کند اولی آن بود که از پی آن
جوارشات مسهله مانند شهریاران و تمری و امثال آن بخورند **حنظل** علقم خوانند
و تخم وی را هبیله گویند و تبری کست و بپارسی کوسنه و بکرمانی خر زهره خوانند و بلفظ

و بلفظ دیگر خربزه روباه خوانند و نر و ماده بود ماده سفید و سست و نر درشت باشد
چندانکه سفیدتر بود بهتر و پوست وی باید که بزردی زند که بسفیدی زند آنچه بکبودی
زند بد بود و اگر بر درخت حنظل یک حنظل بیش نبود آن کشنده بود و آن بزرگی دو
حنظل بود و بهترین آن ماده سفید رسیده هندی بود که وصف کرده شد و طبیعت
آن گرم است در سیوم و خشک است در دوم درجه کندی گوید سرد و تر بود و محلل و مقطع بود
وجع المفاصل و اعصاب و عرق النسا و نقرس سرد را بغایت سود مند بود و دماغ را از
اخلاط پاک کند تخم وی مسهل بلغم غلیظ بود از مفاصل و اعصاب و مسهل مرار اسود
و اصفر بود و قولنج ریحی بگشاید و ورق وی صرع و مالیخولیا و وسواس و داء الثعلب
و داء الحیه و جذام را سود مند بود خاصه چون با ادویه خلط کنند مانند آسیون و افتیمون
و نمک هندی و صبر اسقوطری و ایارج فیقرا و حنظل اگر در طبیخ حقنه کنند همچنان درست
از دو درم تا چهار درم شاید که قولنج را بگشاید و مره سوداوی خام بیرون آورد و تخم
آن شربتی از وی نیم درم با عسل تا دانگی و دانگی و نیم با ادویه بود و باید که بغایت سحق
کنند و اصلاح وی بکثیرا کنند و اصل حنظل سود مند بود گزندگی افعی و عقرب را خوردن
و طلا کردن و حکایت کند اعرابی که عقرب چهار موضع وی را بگزید و دو درم از وی
بپاشید در حال صحت یافت و در حقنه جهت کسی که قولنج داشته باشد سود دهد
بخور کردن بواسیر را نافع بود و چون بخود بر گیرند بچه بکشد و اسحق گوید چون بگیرند
حنظل و سر آن بر گیرند و تخم آن بیرون اندازند و با روغن زنبق پر کنند و سوراخ آن بگیرند
با گل حکمت و در آتش نهند تا چند جوش بزند بعد از آن بر گیرند و بر موی مالند سیاه
کند و رها نکند که زود سفید گردد و مسیح دمشقی گوید اصل وی چون بکوشانند نافع

بود جهت استسقا و گزندگی افعی و عقرب و حنظل باید که در گرمای گرم و سرمای سرد مستعمل نکنند
که اسهال دموی آورد و مضر بود بمعده و مصلح آن کثیرا بود و مصطکی و بدل آن گویند حب
الخروع بود و گویند بوزن آن حرمل و چهار دانگ وزن آن قثاء الحمار و گویند بوزن آن
حرمل و چهار دانگ وزن آن قنه **حنا** بهترین آن بود که بغایت سبز بود و در حال
خورد کرده باشند و طبیعت آن گرم است باعتدال و گویند معتدل است در گرمی و سردی
و علیبی گوید سرد است در اول و خشک است در دوم و طبیخ وی سود مند بود جهت ورمهای
گرم و سوختگی آتش و نافع بود جهت شکستگی استخوان و ریش دهن و ورم ها جهت خناق کنند
و نیم مثقال چون بپاشند قولنج بگشاید و از خواص وی آنست که چون کسی را ابتدا
آبله کند حنا را با آب بسرشند و بر پای وی نهند ایمن باشند از آنکه در چشم وی برآید و این
مجربست و صحیح و اگر تخم وی یک مثقال با عسل بسرشند و لعق کنند دماغ را بغایت سود مند
بود و ابن زهره گوید چون حنا مسکه بسرشند و بر ناخن نهند و بدان ادمان کنند نیکو
گرداند و سود مند بود و اگر پای را بوی خضاب کنند بشب بامداد بول آنکس سرخ
رنگ بود و مضر بود بحلق چون بپاشند مصلح آن کثیرا بود **حندقوقی** شیرازی
اند قوقو گویند و بپارسی دیو اسپست مانند بری بود و بوستانی بود و حندقوقا
بری را ورق و حبا تا خوانند و بیونانی لوطوس اغریوس خوانند و معنی آن حندقوقای
بری بود و از آن بوستانی طرثنین خوانند و بهترین آن بوستانی بود و طبیعت آن
گرم و خشک است در آخر درجه دوم و گویند در میان درجه دوم و گویند در آخر درجه
اول و گویند در سیوم کلف را نافع بود و روغن وی درد مفاصل را سود مند بود
و درد انثیین و عصاره بستانی با عسل سفیدی که در چشم بود ببرد و حندقوقای بری

وبستانی صرع را سود دهد و استسقا و بول و حیض براند و چون آب وی بگیرند و بجوشانند با روغن و روغن وی بگیرند سودمند بود جهت بادها که در اعضا بود و اگر طفلی دیرگرک آید چون بر وی مالند زود حرکت کند و اگر در طبیخ آن نشیند همین عمل کند و تخم وی هیچ باه بود و اگر آب وی برگزندگی عقرب ریزند درد ساکن کند در حال و چون بر عضوی ساکن بریزند لذع و وجع پیدا کند و چون بعصاره وی سعوط کنند صداع آورد و حنفوقی حیات آورد و در وحلق و ندا و انگشیز و کاهو و کاسنی کند **حنطه** کندم بهترین آن بود که متوسط بود در صلابت ولین و فربه بود و میان سرخ و سفید بود و سیاه بد غذا بود و طبیعت آن گرم بود و معتدل در تری و خشکی روی را پاک کند و آرد وی همچنین بود و چون بکوبند و برگزندگی سگ دیوانه نهند سود دهد و چون بخایند و بر دملها و دمبلها نهند سوراخ کند و هیچ غذایی آدمی را از حبوبات موافق تر از وی نبود و روغن وی را بگیرند قوبا را نافع بود و صفت آن در صفت ادهان گفته شود و اگر مچیان خام بخورند کرم در شکم پیدا کند و اگر اسب بخورد زیان مند بود و وی بهترین غذاها بود انسان را **حناء الغول** شنجار است و ابوخلسا نیز گویند و گفته شد **حناء قریش** خزاز الصخور است و گفته شد **حناء مجنون** وسمه است و گفته شود در واو **حنظل ادمیه** خندروس خوانند و خالادن نیز گویند و گفته شود در حا **حوک** بادروج است و گفته شد **حورهندی** مرخ خوانند و گفته شود **حوز رومی** اگر وفیخوا خوانند و توز خوانند و آن درختیست که پوست وی زرد بود و گل وی گرم بود در درجه سوم و خشکست در اول و ورق وی ضعیفتر از زهره وی بود و صمغ وی گویند لبان است و تخم وی لطیفتر از صمغ وی بود و آنرا سرو خوانند و ورق وی چون با سرکه بر نقرس ضماد کنند نافع است

سودمند بود و ثمره وی چون با سرکه بپاشند صرع را نافع بود و تقطیر البول را سود دهد و ثمره وی منع آبستنی میکند و شیخ الرئیس گوید که وی لطیفست و سخت گرم نیست و یکمثقال از ثمره وی عرق النسا را نافع بود و اسحق گوید یکمثقال از ورق وی بعد از طهر زن با سرکه بیاشامد آبستنی را سود دهد **حومر ربر** تمر هندیست و گفته شد و خمر نیز خوانند **حواری** آرد گندم سفید که بجز پخته بود **حوجم** درد احمرست و گفته شود **حوران و حوزان** این هردو اسم طرخون است و گفته شود و **حومانه** بوبی گویند و بربانی طرنیلن و گفته شود **حواصیل** مرغی بزرگست که پر او بهتری نشانند و در مصری باشد و او را کی میخوانند و او دو نوعست سیاه و سفید و سیاه ناخوشبوی بود و آن سفید خوشبوی بود و بهترین آن سفید بود **حوار اسفندار** لسان افدورست و گفته شد **حیه** مارست و انواع آن بسیارست و آنچه در تریاق مستعمل بود قرص افعی بود که از گوشت وی سازند و صفت و منفعت وی در مرکبات گفته شود **حیوة الموتی** قطرانست و گفته شود **حی العالم** ابرون خوانند و معنی ابرون الحی ابدا یعنی همیشه زنده و هرگز ورق آن نیفتد و همیشه سبز باشد و همیشه بهار نیز خوانند و بعضی گویند لسان افورست و بعضی گویند تخم آنست و این هردو خلافست و آنچه محقق است از ریاحین است که در تبریز بسیار باشد و دایم سبز بود و حی العالم دو نوع بود کوچک و بزرگ و دیسقوریدوس گوید نوعیست کوچک خوردی بود و در جایگاههای سایه و بن دیوارها و کوهها و قضبان وی کوچک بود و یک شاخ بیش نباشد و ورق بسیار بران بود و لعابدار نیک و حب بود و گل وی زرد بود و از ان بزرگ بستانی بود و کوهی بود و قد وی بدرازی یک گز بود و سبزی انگشت بود

بهترین وی بستانی بود و طبیعت وی سرد بود در سیوم و خشکست در اول و هردو نوع بزرگ و کوچک سودمند جهت ورمهای گرم و جگر و سینه گرم طلا کردن و چون تنها یا با سویق بر جمره ضماد کنند و نمله و ریشهای بلیه و ورم گرم که در چشم پیدا شود و سوختگی آتش و نقرس بغایت سودمند بود و آب وی بمقدار سیت درم بیاشامند نافع بود جهت سده که در جگر بود و زهره و سهل صفرا بود و مبرد و عصاره وی پنج درم چون بیاشامند کرندگی رتیلا را نافع بود و چون آب وی بر سرکه و روغن گل بر سر نطول کنند درد سر را نافع بود و جهت اسهال و ریش روده سودمند بود و چون با شراب بیاشامند کرم دراز بیرون آورد و چون زن بخود برگیرد قطع سیلان رطوبت فرس از رحم بکند و اگر در چشم کشند درد چشم را سودمند بود فولس گوید پنج درم آب وی با سکنجبین چون بیاشامند حدت درم را ساکن گرداند و صفرا و قوت بدل نافع بود دیسقوریدس گوید نوع سوم بقلة الحمقاء بریه خوانند و بعضی طیلاوبین خوانند و اهل روم المسو خوانند این نوع میان سنگستان بود و طبیعت وی گرم بود و سفرح جالد بود و چون با پیه بر خنازیر ضماد کنند بحلیل دهد حی العالم مضر بود بسپرز و مصلح وی طین بود **حیصل** حدق است و گفته شد والله اعلم بالصواب

باب الخاء خانق النمر

صاحب جامع گوید خانق النمر والذیب و یسمی قاتل النمر والذیب و هی حشیشه و در صفت قاتل الذیب گوید تو نه گفته خانق النمر و موثر و پس برین تقدیر از این دو اسم و ماهیت آن یکی سهو خواهد بود و آنچه محقق است گفته شود خانق النمر نباتیست که چون پلنگ و یوز و گرگ و سگ و خوک و غیر آن بخورند خناقشان بگیرد بدان سبب خانق النمر و قاتل النمر خوانند که مخصوص است به پلنگ و یوز و دیگر کشد و آن نوعی از مازریون است تحقیق اگرچه بعضی گویند اصل

و بعضی گویند خربق سیاه است و این هردو خلافست و آنرا قونیطن گویند و طبیعت آن گرم و خشکست در چهارم **خانق الذیب** قاتل الذیب هم خوانند و در قوت مانند خانق النمر بود اما مخصوص است بنمر خانق الذیب نیز مخصوص است بذیب و آن تحقیق خوراک سیاست طبیعت آن گرم و خشکست در آخر درجه سیوم و چون بکوبند بر گوشت خام پاشند و گرگ بخورد بمیرد **خانق الکلب** قاتل الکلب هم خوانند و در عمل همان فعل میکند بلکه زیادت تر اما سگ را زودتر میکشد و وی سم هر حیوانی بود که دنبال داشته باشد و آن از هندوستان خیزد و آنرا بهندی و فارسی کچله خوانند و آنرا اذاراقی گویند و گفته شد **خانق الکرسنه** حمصی است و گفته شد و بیونانی اوروبغی خوانند **خامالاون** صاحب جامع گوید حرباست و صاحب منهاج گوید نوعی از مازریونست که آنرا سیاه هست و صاحب جامع گوید خامالا اسم مازریونست و آنکه گفته اند اسد الارض مازریونست سهو کرده اند اسد الارض حرباست و گفته شد و خامالاون اسم مازریون است و بسبب اشتراک اسم سهو کرده اند و هم صاحب جامع گوید از قول بعضی متأخران که اسد الارض خامالاون ملک است که آن مازریون سیاهست پس برین تقدیر قول صاحب منهاج معتبرتر بود و خامالیون و کالیون نیز گویند **خاتم الملک** ساذورانست و گفته شود **خامادافنی** غار الارض است و در باب دال در دارفنی گفته شود **خافور** نوعی از مروست و گویند بزبان اهل مصر حرطال گویند و گفته شود **خامالاون لوقس** معنی لوقس بیونانی سفید بود و بعربی اشخیص گویند و به بربری اداد و در الف گفته شد اشخیص اسود و ابیض **خامالاون مالس** ادادا سودست و آن خالیون است و کالیون نیز گویند و خانق النمر نیز گویند و گفته شد **خامالای** بیونانی یعنی

زتیون الارض وآن مازریونست وانواع آن گفته شود خالیه ونیون وخاله وحیون نیز گویند وآن دو نوعست گویند بزرگ آن عرق الصفرست وکوچک آن مامیران و معنی خالیه ونیون دوا الخطانی بود ودروا الخطانی از بهر آن گویند که بچه پرستوک در آشیانه نابینا بود ومادر وی برود وشاخ مامیران بیاورد ودر آشیان نهد بچه نابینا بینا کرد و بفرمان حق تعالی وآن از خواص است فتبارک الله احسن الخالقین
خامامیلن بابونج است وگفته شد خامانیطس معنی آن بیونانی صنوبر الارض بود وآن کامافیطوس است وگفته شود خامادریس خامادریون نیز گویند ومعنی آن بیونانی بلوط الارض بود وآن کامادریوس است وگفته شود خامااقطی معنی آن بیونانی خمان الارض بود وآن خمان کوچک است واقطی خمان بزرگست وگفته شود خاولنجان خسرو دارو گویند وآن خولنجانست وگفته شود خارپشت شیطرج است وگفته شود انواع آن درشین خالاون حنظل روبه خوانند وخنده روس گویند وگفته شود خنبه بزر الحمم السشیرازی شنفرک خوانند وباصعهانی ماکیتی وبتبریزی سوران وبترکی ماراشوه ونیکوترین آن سرخ خلوقی رنگ بود وطعم وی شیرین وطبیعت وی گرم وتر بود وشری را سودمند بود وحصبه و اصحاب سودا چون بانشیره وبات بپاشانند بدن را فربه کند ولون را نیکو کند
خبزدی کمکاست خبازی بپارسی حرفه گویند وبشیرازی نان کلاغ گویند وآن نوعی از ملوکیه است وگویند ملوخیا ابستانیست وملوکیه بریست ونوعی از ملوخیا بقله الیهودیه گویند وملوکیه وآن خطمیست وبری لطیفتر وخشک تر بود البستانی وطبیعت وی سرد وتر بود در اول درجه وگویند معتدل بود در گرمی وسردی

نُولی

وقولس گویند طبیعت آن گرم وخشکست وگویند تلیین در وی هست ومعتدل بود وچون برگزیدگی زنبور ونحل ضماد کنند نیکو بود ووقتی که خام بود خاصه بازیت وورق بری نافع بود وبازیتون به سوختگی آتش وجمره چون بروی نهند وطبیخ وی چون ونان در وی نشینند صلابه رحم نرم کرده ومقعد وورق وی چون بابونج وی بکوشانند سودمند بود جهت زهرها واد ودیوانه گشنده وبر گزیدگی رتیلا ضماد کردن نافع بود وبول براند وتخم وی چون خلط کنند با تخم خنه قوقا بری وبا شراب بپاشانند درد مثانه ساکن گرداند وورق وی بپزد بر دمامیل وبرد رمهانهند که احتیاج لشکافتن بود ونکبت یه وماده بیرون آورد وبدان حقنه کردن گزندگی روده ورحم ومقعد سودمند بود وبوستانی معده را بد بود وچون تر بود مثانه را نافع بود وتخم وی نافع بود جهت خشونتی که در سینه وشش ومثانه حادث شود واگر بپزند با روغن وضماد کنند درد زنبور گرم ساکن گرداند وخبازی سودمند بود جهت سرفه که از خشکی بود ودر خشونت سینه وبول را براند وشکم وورق آن چون بخایند مهیان خام وضماد کنند با اندکی نمک با بصور که در چشم بود پاک گرداند وگوشت برویاند وچون ضماد کنند باکثیر بر سر ریشی که از تری بود وسوده را سود دهد وچون بر گزندگی عقرب ضماد کنند خاصه که بازیت بود وگل وی سودمند بود جهت وقع کرده آتش سیدن وضماد کردن وقضبان آن نافع بود جهت روده ومثانه وشکم نرم دارد ونوعی از خبازی بری بود که سهل مره خام بود تا حدی که گاه باشد که خون بیاید
خبز بهترین آن بود که از گندم آفت نارسیده وپاک فربه صلب بود وخمیر وحواری دشوار از شکم بیرون آید ونفخ در وی زیادت بود ومولد ریاح بود وسده جگر دسنگ کرده از وی تولد کند وشکم ببندد ونان خشکار سپوز غلیظ کند وخونی که از وی حاصل آید میلی بسیاهی داشته وخبز خوار بدن را فربه کند وخبز که نخاله بسیار داشته باشد

زد دار شکم بیرون آید وغذا اندک دهد وآنچه نخاله اندک داشته باشد صند آن بود ونان فطیر نفخ در وی زیاده بود از آنچه خمیر داشته باشد ونان خشک کهن شکم ببندد ونان نرم خشکار چون با آب ونمک ترکسته وبر قوباکهن ضماد کنند زایل کند وشکم نرم دارد واصحاب قولنج را سود دهد وغذا اندک دهد وبدتر از انواع خبزها که از گندم سازند حرب وحکه وبواسیر تولد کند ومصلح وی ادهان وحلاوات والبان بود وبهترین خبز سمید بود وغذا بیشتر دهد ودیر هضم شود بسبب اندک نخاله ودر گرمی معتدل بود وبدن را فربه کند وشکم ببندد وسده پیدا کند داوی آن بود که خمیر نمک تمام داشته باشد وبا اسفیداج وطباهجات شور خورند وبعد از وی حواری وگندم وی میان سمید وخشکار بود ومتوسط بود در کثرت غذا وقلت آن وسرعت هضم وبطی آن ونزدیک سمید بود ودر بیشترین احوال شکم ببندد واصحاب کد را نافع بود ومعده قوی گرم ود دیر هضم شود ومولد ریاح ونفخ بود وسده وسنگ گرده احداث کند ومصلح وی زنجبیل واطریفل وبعد از آن ماء العسل خوردن وبحمام رفتن وخواب دراز کردن مناسب بود نان فرنی تر بود ودیر هضم شود ومزاجهای خشک را سودمند بود ومصلح وی خبزهای شیرین بود نان قطایف شکم ببندد ومولد خلط غلیظ بود ومصلح وی شیرینی بود نان برنج بهترین آن بود که از برنج خوب سفید پزند وطبیعت آن سرد وخشکست غذا روده دهد وشکم ببندد ودیر هضم شود ومصلح وی روغن بادام بود نان جو بهترین آن بود که از جو تازه فربه پزند وطبیعت آن سرد وخشک بود وشکم ببندد وغذا اندک دهد ومصلح آن خبزها چرب بود خبز الغراب اقحوان است وگفته شد خبز الغرد لوفست وگفته شد خبز المشایخ بخور مریم است وگفته شد خبث الحدید اسقوریون است بپارسی ریم آهن گویند وبشیرازی رمه آهن وقوی تر از همه خبثها بود

۱۲۱

وآنرا محبوش خوانند وبهترین آن پولادی بود وآهن پارهای کوچک تنک که بروی خشونت نبود وطبیعت آن گرم وخشکست در سیوم مجفف رطوبات بود ومحلل ورمهای گرم وسودمند بود جهت خشونت جفن وتقوی معده بود وچون با شراب کهن بپاشانند خون بواسیر قطع کند ومنع آبستن کند وچون بجوشانند بر کیرند بر غذ پاره خون رفتن باز دارد وقطع سلس البول بکند وسفلی را محلل دارد طلا کردن وچون بپاشانند جهت بثری که در پستان است بود سود دهد ومقدار دانکی سنگ از وی مستعمل بود وخبث الحدید بقوت مانند زنجار الحدید بود وچون با سکنجبین بپاشانند منع مضرت دوای گشنده بود وبکند مانند مازریون واز خوردن خبث الحدید همان عارض شود که از خوردن براده الحدید وعلاج وی همچنان کنند که کسی براده خورده باشد واولی آن باشد که مدبر کنند صنعت آن بگیرد خبث الحدید وسحق کنند ودر سرکه انگوری خلیبانند چهارده شبانروز بعد از آن خشک کنند وبا روغن بادام بریان کنند وبعد از آن استعمال کنند ومنفعت وی آنست که باه را زیادت کند وورم سپرز را تحلیل دهد ومعده وجگر وسپرز تر واعضایی که محتاج تجفیف بود وقبض وتقطیر بول وقرحه امعاء ومثانه بغایت نافع بود وبدل خبث الحدید مدبر اطریفل کوچک بود وغیر مدبر بدل آن خزف بود خبث الفضه ثقل نقره است وبهترین آن بود که سبز رنگ تنک بود وقابض بود بغایت ودر وی جذب وتخفیف بود وجرب وسعفه وریش را نافع بود ومنع خون از ناصور وبواسیر بکند چون در مرهم نهند خبث النحاس در قوت نزدیکست بخبث الحدید ومس سوخته اما ضعیف تر از مس سوخته بود خبث الرصاص قوت وی مانند رصاص محرق بود وطبیعت آن سرد وخشک بود وسودمند بود جهت ریش چشم بدل آن اسفیداج رصاص است خنثی اسپتیل است وگفته شد ختم الملک خواتیم الملک گویند وآن طین مختوم است وگفته شود

خثء البقر زبل البقر است بپارسی سرگین گاو گویند چون بر ورمهای غلیظ نهند تحلیل کند
چون بسوزانند و بر سوراخ بینی نهند با سرکه خون رفتن از بینی باز دارد و بر زهرها را نافع
بود و چون بخورند و گرم بر بدن نهند و بگذارند تا خشک شود و بعد از آن برگیرند و دیگر تازه
نهند چند نوبت و چون بر پای منقرس نهند با خاکستر و زیت سود دهد و بر گزیدگی زنبور
و نحل بغایت نافع بود و مستسقی را بدان طلا کردن سودمند بود و بهترین وی آن بود که
در فصل بهار باشد و چون خشک کنند و بسوزانند و مستسقی بپاشاند بغایت نافع بود
و اگر زن بدان بخور کند زادن بر وی آسان گردد و بچه مرده بیندازد و بچه زنده بکشد
در خواص ابن زهر آورده است چون بر ثالیل بندند قلع کند **خذریق** عنکوت است
و گفته شود **خذاع الرجال** بزرالبنج است و گفته شد **خرء الابیض** اسفند اسفید است
و گفته شد **خرء الحمام** جوز جندم است و گفته شد **خرنوج** دفلی است و گفته
شود **خرنی** خلر است و گفته شود **خنو** دو نوع است عقربا و بعضی عقربا
نیکوتر بود و گویند استخوان پیشانی گاو است و گویند شاخ مار است و گویند مرغی است
در بیابانی که میان چین و زنگبار است بغایت بزرگ چنانچه غذای آن مرغ فیلان بزرگ
می باشد و این مرغ بزبان آن قوم خنو خوانند و گویند شاخ وی است **خندروع**
بپارسی سیداجیر گویند و بشیرازی گنتو و بهترین وی تحبی بود و طبیعت وی گرم و خشک بود
در دوم و گویند ترست و اسحق گوید گرم و خشک است در سیوم مسهل بلغم بود و قولنج بگشاید
و فالج و لقوه را نافع بود و صاحب منهاج گوید شربتی از وی ده دانگ بود سعیده کرده و صاحب
تقویم گوید شربتی یازده حب بود و اعصاب را نافع بود و هر صلابت که بود چون ضماد
کنند و یا بپاشانند نرم گرداند و سی حب از وی سعیده کرده چون سحق کنند و بپاشانند

مسهل بلغم بود و مره و رطوبت مایی و قی آورد و غثیان باز دید کند و عرق وی چون بکوبند و
با سویق خلط کنند و ضماد کنند بر ورمهای بلغمی و ورمهای گرم که در چشم بود سود دهد خواه پخته
و خواه خام بر نقرس و درد مفاصل چون ضماد کنند بغایت نافع بود اما خوردن وی مضر
بود بسینه و مصلح وی کثیرا بود **خراطین** زعار گرم گویند و آن امعاء الارض است
و حم الارض نیز خوانند و آن کرم سرخ بود که در زمین نمناک بود در شیب گل و طبیعت آن
گرم و خشک بود و خشکی وی در درجه سیوم بود و چون بکوبند و بر جراحت اعصاب ضماد
کنند و سه روز ضماد کنند بغایت سودمند بود و گویند در ساعت سودمند بود با پیه مرغ
آبی درد گوش را نافع بود و چون با شراب بیاشامند بول براند و یرقان را سود دهد و سنگ
گرده را بریزاند اما مضر بود باعصاب دماغی و مصلح وی روغن بادام بود و در تقطیر ذکر
طلا کردن اثری تمام دارد خاصه چون بشویند و خشک کنند و سحق کنند و با روغن کنجد طلا کنند
خریع عصفر است و گفته شود و صاحب جامع گوید نوعی از حرشف است و بزبان
عربی تا نقیت خوانند **خرنوب نبطی** خروب گویند و خرنوب الشوک گویند و قصم قریش
نیز گویند و بپارسی کور خوانند و اهل شام خرنوب معزی گویند و بعبری مینوت خوانند
و گفته شود **خرنوب شامی** بپارسی کوزره گویند و بشیرازی کبر کارزدی گویند و آنچه خشک
بود بهتر از تر بود و طبیعت وی قابض و سرد و خشک بود در دوم و گویند گرم است در اول
شکم ببندد و باوجود شیرینی معده را نگزد و ادرار بول کند خاصه چون با عقیدالعنب
پرورده باشند جالینوس گوید چون تر بود شکم نرم کند و معده را بد بود و دیر هضم
نشود و چون خشک بود شکم ببندد و بول براند لیکن دیر هضم شود و چون نارسیده
بود و ثالیل را بدان بمالند محکم البته زایل کند و مقدار مستعمل از وی پنج درم بود و دوس

گوید غذای بدن بد بود و طبیعت ببندد و ریش معده را نافع بود و اورا ساسیوس گوید نافع
بود و حب اسهال با فراط و قوت بدن بدهد و امعا را پاک گرداند از اخلاط بلغمی اما
اما مجفف اعصاب بود و مصلح آن لعاب به دانه و نبات بود و صاحب منهاج گوید مصلح قرنفل
فانید بود و گویند ماء العسل و جلاب و بدل خرنوب مازوی بی سوراخ بود و بوزن آن و گویند
طراثیث و گویند قرظ بود زآن **خرنوب هندی** خیار چنبر است و گفته شود **خرنوب مصری**
خرنوب شجرة اسطیرست و آن خرنوب نبطی بود و گویند قرظ است و گفته شود
خردل مینجی بهترین بستانی بود و تازه و فربه و سرخ رنگ و چون بکوبند زرد بود و طبیعت وی
گرم و خشک است در چهارم و از خواص وی یکی آنست که چون در عصیر انگور اندازند بحالت
خود بماند و نجوشد و چون بکوبند و بر دماغ دارند عطسه آورد و چون بر نقرس ضماد
کنند نافع بود و بر داء الثعلب همین سبیل خاصه بری و عرق النسا و درد سپرز و هر دردی
مزمنی که باشد چون خواهند که جذب آن از عمق بدن بکنند بظاهر بدن طلا کردن سود
دهد و از بخور وی گزندگان بگریزند و خوردن وی قطع بلغم کند و چون با عسل یا با موم گداخته
یا با زیت یا پیه بیامیزند و بر روی مالند روی را پاک گرداند و ورمهای خنازیر
را تحلیل دهد بغایت و چون با کبریت و سکنجبین بر روی طلا کنند و بر جرب و قوبا ضماد
کردن بغایت سودمند بود و مولف گوید که اگر کسی قوبا داشته باشد که بهیچ چیز زایل نشود
بگیرد خردل کوفته و قتی که از حمام بیرون آید و کرباس پاره بر انگشت پیچد و بر قوبا بمالد
چندانکه خون آلود شود و بعد از آن خردل کوفته بر آن بماله زرداب بسیار از وی روان شود
و صحت یابد و این مجربست و بکرات تجربه کرده و رازی گوید اگر کسی را درد دندان آید
کنند که بی ورمی بود سحق کنند و بر دندان نهند عجایب بیند و چون بر برص طلا کنند سود دهد

و ضماد کردن بر سر جهت زحمت نقرس بغایت نافع بود و سده مصفاة بگشاید و در داروهای چشم
جهت شبکوری سود دهد خاصه چون بکوبند و در آب بزنند و با عسل در چشم کشند و چون با پودنه
یا شراب بیاشامند کرم بکشد و اگر آب وی در گوش یا دندان حکاکنده درد ساکن کند و سپرز
بگدازاند و اختناق رحم سود دهد و باه را زیادت کند و ثبتهای کهن زایل کند و مقدار مثقال از
وی مستعمل بود و تبرکی آنرا قیچی خوانند و خردل بری خلطی بد از وی حاصل شود و هم معطش باشند
و درد سر آورند و مضر باشند به ناخ و مصلح وی آن بود که با بادام و سرکه بپرورند و در خوردن جهت
مداوات نمک هندی با وی اضافه کنند و بیاشامند صاحب تقویم گوید مصلح وی صندل و کافور
و گلاب بود و بدل آن دو وزن آن حب الرشاد و گویند دو وزن آن تخم شلغم است
خردل بری لبسان گویند و گفته شود در لام **خردل فارسی** نوعی از حرف است
که آنرا اسفند اسفید گویند و خردل سفید گویند و گفته شد در الف **خرفق** بزبان اهل
دمشق خردل پارسی است و گفته شد **خرو** خیروج خوانند و آن جنازی است و گفته شد
خردل ابیض هم خردل فارسی است و گفته شد **خربق ابیض** بیخی است که پوست
آن مستعمل است و به بیخ کبر ماند و گیاهش بلسان الحمل ماند و درازی ساق وی چهار انگشت
بود و مجوف بود و بطعم از خربق سیاه تلخ تر باشد و از بیخ شاخها و ریشها بسیار رسته
باشد مانند اسارون و یکنوع املس باشد و آن ریشها نداشته باشد و بغایت صلب بود
و بهترین وی آن بود که سفید بود و زود متفتت شود و چون بخایند لعاب داشته باشد
و در حال نگزد و بعد از آن بگزد زبان را سخت و طبیعت وی گرم و خشک است در میان
درجه سیوم و فولس گوید گرم و خشک است در دوم فالج و صرع و درد مفاصل را سود دهد
چون زن بخود برگیرد حیض براند و بچه بکشد و لبن وی بر بهق و جرب و قوبا طلا کنند نافع

وازخواص وی آنست که چون با سویق وعسل بسرشند وموش بخورد وبمیرد و وی سم کلاب وخنازیر بود و متی بلغم بود واخلاط ومعده را پاک کند از اخلاط مختلف مثل بلغم وسودا و در شیافات جهة دفع تاریکی چشم و روشنایی آن استعمال کند سود دهد ادلی آن بود که یک رطل ازوی پاره کنند ودر دو قسط آب باران بخوبسانند سه روز بعد ازان بپزند تا دو دانگ بماند بعد ازان صافی کنند وخربق بینداز ند و دو رطل عسل مصفی بر سر آن آکنند وبجوشانند وکف آن بگیرند وچون بقوام اشربه رسید فرو گیرند و شربتی ازوی ملعقه بود با آب گرم واین سالم بود وامین کسی که پاشانند واگر سحق کرده بود وبوی وی بدماغ رسید معطس بود وسعال پیدا کند واگر سحق کرده پاشانند خطر بود وتشنج وکزاز پیدا کند وقی آورد وبقوت دخنان بازدید کند وافراط کردن آدمی را بکشد ومقدار مستعمل ازوی پنج طسوب بود وکسی که وی خورده باشد بازدی چو مرغ بخورد ببیرد وصاحب تقویم گوید مصلح وی دوغ تازه وبخ بود وصاحب منهاج گوید مصلح وی مصطکی بود و مداوای کسی که خربق خورده باشد بمرق دجاج کنند وآنکس که پاشاندن شاید که معده وی خالی بود و بدل وی جوز القی بود با ماهیزهرج خربق اسود صفت وی زیاده از صفت ابیض بود و ورق وی بورق چنار ماند اما شکافته تر ازوی بود وسیاه تر وساق کوچک بود وگل وی سفید بود اندکی بسرخی زند وتخم وی مانند خشک دانه بود و بیخ وی سیاه بود وگره بسیار داشته باشد وپوست بیخ وی مستعمل بود و وی در زمینهای خشک روید وچون وی را بشکنی از میان وی چون غباری بیرون آید وبهترین آن بود که میان فربهی ولاغری بود و بسیار گره بود واندرون که مجوف بود و رنگ بیرون وی سیاه رنگ بود ومانند سعد واندرون نه وبن وی اندک ریشه باریک داشته وآنرا خاک زنگی خوانند ورحبل الراعی گویند ومالیفودیون نیز خوانند ومالینوس نیز خوانند وطبیعت وی

گرم وخشک در سیوم گوشت مرده بخورد وبرپهق با سرکه طلا کردن سود دهد وبر برص تر ولبن وی بر قوبا طلا کردن نافع بود وسواس را سود دهد ومالیخولیا وچون با سوم وکنه رو آب زفت یا روغن قطران بیامیزند وبر جرب مالند نافع بود وچون با سرکه بپزند وبدان مضمضه کنند درد دندان را ساکن گرداند وبخور کردن همین عمل کند وچون تریکی درخت انگور برویه اگر ازان انگور شراب سازند مسهل بود ودر دار ومای چشم کنند قوه باصره دهد ودفع سودا بکند از جمیع بدن ومسهل صفرا وبلغم تیز بود وصفرای غلیظ مستفرغ کند زیادت از سقونیا ودر علتهای مزمن که محتاج بداروی مسهل باشد مانند مانیا وصداع وشقیقه لعابات نافع بود ومره سودا ومره صفرا براند با ساعتی وشربتی از وی نیم درم بود تا نیم مثقال با مویزنج وصعتر واد ویه ملطف گرم که معده را سود کند بود وبعضی در سکنجبین جیب کنند یا شراب شیرین وبعد ازان بجو آب بپزند یا مرغ وبمرق آن بپاشانند مسهل بلغم وصفرا وسودا بود اما مضر بود بکبد واسهال بسیار کند وباشد که خناق آورد ومقدار دو درم در تشنج احداث کند ومصلح وی در استعمال کردن دقو وکثیرا بود ودیافطر اسالیون وسعتر وبدل وی نیم وزن آن کندش ونیم آن ماهیزهرج وگویند بدل آن کندش است وپوست بیخ کبر مساوی وگویند بدل آن نیم وزن آن مازریون است وچار دانگ وزن آن غاریقون وگویند بدل آن کبیکج است خرء الدیک و الدجاج سرگین خروس ومرغ بود وجوع سرگین سخن ومجفف بود ومصلح قولنج بود وچون با شراب یا با سرکه بپاشانند وتریاق فطر خانق بود با عسل وچون بپاشانند بوزن یک مثقال با سکنجبین قی بلغم آورد وسرگین خروس چون سحق کنند وبر گزندگی سگ دیوانه نهند سود دهد خرء الفار سرگین موش بود وگرم بود وبر داء الثعلب طلا کردن سود دهد خاصه چون با سرکه بود واگر بکندر وشراب بپاشانند سنگ گرده بریزاند واگر ازوی شیاف سازند کودکان

بخور بر گیرند شکم براند وچون بپزند ودران نشیند کسی که عسر البول داشته باشد سود مند بود و اگر در چشم کشند سفیدی ببرد وموره بردیاند ورطوبت قرنیه پاک کند خرء الضفادع طحلب است وگفته شود خرء الذئب در صفت ذئب گفته شود وصفت آن خربز بطیخ است وگفته شد خزامقان نباتیست مانند سنبل الطیب اما لون وی بسبزی مایل بود وبیخ وی مانند سنبل بود وبوی آن هم بسنبل ماند ودر طبیعت و خاصیت نزدیک بسنبل ودر طعم وی اندکی حلاوت بود خرفه بقلة الحمقاست وگفته شد خرباش مرماجوزست وگفته شود خرگوش پیان الحل است وگفته شود خرطال قرطمان وهرطمان گویند وگفته شود خرنوع ثمر عشرست وگفته شود خرقطان بلنوه است وگفته شود خرقس حلبان است وگفته شد وخار نیز گویند وآن حبیست که نزدیک بود بکرسنه وکرسنه مضلع است وحلبان مدور ولون او اندکی بسبزی وسیاهی میل دارد خردل لغت بری است وصفت آن در لام گفته شود خزمیان حنبه سپیدارست وگفته شد خزف لطیفترین خزفها خزف سرطان بحریست وطبیعت وطبیعت خزف سرد وخشک بود وجلا دهنده بود وخاصه خزف تنور وخزف سرطان بحری مجفف بود وخزف سرطان خشک چون سحق کنند وباهم چندان تخم تربزه کوفته طلا کنند بهق وکلف ونمش زایل کند ومرهمی که ازان بسازند جراحتهای را زود بصلاح آورد وجرب وقوبا بغایت سود دهد وخزف تنور طلا کردن با سرکه بر قوبا وجرب وحکه وسعفه وحصف نافع بود وخزف غضار چینی دندانرا جلا دهد وخزف مضر بود باعصاب ودماغ مصلح آن روغن بنفشه بود ومقدار مستعمل ازوی دو درم بود خز بپارسی قز گویند وبهترین او خز رومی بود وطبیعت آن گرمست ومجفف خزم معروفست بجوض المقل خزامی

خیری بریست بشیرازی ار دانه گویند وطبیعت وی گرم ولطیف بود ومسخن دماغ سرد بود وچون بپاشانند سود المزاج را نافع بود وجگر وسپرز وچون بران بخور کنند هر بوی کنده که باشد زایل کند ومسخن رحم بود ومجفف رطوبات که ازان روانه بود ورحم را پاک ونیکو گرداند وچون زن فرزجه ازوی بسازد وبخور برگیرد حیض آورد واین مجربست وچون سحق کنند وبا آرد بر شنند ودر جراحت ضماد کنند بحلیل دهد منفنف جوزست وگفته شد خشخاش نوعی از رب ماجین است بپارسی کاهو گویند وبری بود وبستانی بود وبهترین وی بوستانی بود تازه وطبیعت آن سرد و تر بود در سیوم وگویند سرد است در دوم حرارت معده را نیکو بود وخواب آورد وبول براند وخونی که ازوی متولد شود نیکوتر از خونی بود که از بقول دیگر حاصل شود ومیل بسردی داشته باشد ونافع بود صبت آب کردش وآنچه نشسته بود در وی نفاخیه کمتر بود وآنچه نشسته بود نفاخیه دروی زیادت بود وچون درمیانه شراب بان تنقل کنند مستی کمتر کند ووی زود هضم شود وتشنگی بنشاند وبا سرکه اشتهای طعام باز دید آورد ویرقانرا نافع بود وسود مند بود صبت ورمهای گرم وبرجبهه طلا کردن دبر دی ضماد کردن سود دهد وبی خوابی را زایل کند خواه خام خوردن وخواه پخته وقطع سیلان منی بکند وبر ورم چشم که از گرمی بود ضماد کردن نافع بود وتخم وی چون بپاشانند سود مند بود صبت کسی که ویرا احتلام بسیار افتد وقطع شهوت جماع بکند وکاهوی بری لبن وی مانند لبن خشخاش سیاه بود ودر قوت قطع سیلان منی کند مانند بوستانی ونیم درم از لبن بری مسهل کیموس مایی بود وصبت گزندگی عقرب ورتیلا نافع بود وچون بپاشانند وکاهو بسیار خوردن چشم را ضعیف کند وتاریکی آورد وحواس را تیره گرداند ومصلح آن هلیله مربی بود وادلی آن بود که بجب فوقایا تسقنه کنند وآب ازیانه

در چشم می‌چکانند و باه را زیان مند بود و مصلح وی کرفس و نعناع بود **خیش الحمار** شجاریست و بیونانیس فلیوس را بوخشنا نیز گویند و در الف گفته شد **خس الکلب** دیناقوس است و گفته شود **خبز و دار و** خولنجان است و گفته شود **خشخاش ابیض** بستانی بود و بهترین وی تازه فربه بود و طبیعت وی سرد و تر بود در دوم و گویند در سیوم و عیسی گوید خشکست در دوم و سرد سود مند بود جهت سرفه گرم و نزله سینه و رطوبات معده و نفث دم و بادهای تیزی که فرود آید از سر و باعسل منی زیاده کند و مقدار دو درم تا پنج درم مستعمل بود و حب وی شکم ببندد و آب وی شکم براند و خشخاش سوم بود و غذا اندک دهد و مصلح وی عسل بود یا فتنه صاحب تقویم گوید بیارا زوی مری شش بود و مصلح وی مصطکی و سلیخه بود و اسحق گوید قشر وی مضر بود شش و مصلح وی مصطکی بود و قشر وی از دانه سوم تر بود و چون بپزند و آب آن بر سر ریزند و بیرا چون ضماد کنند بر پیشانی بیخوابی را نافع بود و بیخ وی چون با آب بجوشانند تا نیمه باز آید نافع بود جهت جگر معلول و کسی که در شکم وی خلطی غلیظ بود **خشخاش اسود** صاحب تقویم گوید بری بود و بوستانی و صاحب منهاج گوید بری مصری بود و بهترین وی فربه تازه بود و طبیعت آن سرد و خشکست در سیوم و گویند در چهارم و گویند ترست در چهارم و خاصیت کل وی آنست که ریشهای چشم مواشی زایل کند و خشخاش سیاه چون بکوبند خورد و با شراب بپاشانند حبت اسهال و سیلان رطوبات فرس که از رحم آید نافع بود و چون با آب خلط کنند و بر پیشانی وصدغین ضماد کنند بیخوابی زایل کند و چون ضروری بود در داروهای چشم استعمال کنند خایه را دهد و سود مند بود جهت حرارت جگر و مقدار نیم درم مستعمل بود و دیسقوریدوس گوید چون بسوزانند و خاکستر با روغن گل و سرکه بر جرب طلا کنند و بحمام روند و بنشینند تا عرق فرود آید بغایت

نافع بود و چون سحق کنند و با سرکه بر شند و بر صدغین طلا کنند درد سر که از گرمی بود و از حرارت آفتاب بغایت سود دهد و وی سوم و مخدر بود و مضر بود بسر و شش و مصلح وی تخم رازیانه بود و صاحب تقویم گوید مصلح وی روغن زنبق و نرگس بود **خشخاش زبدی** میتن افرودس خوانند و معنی آن خشخاش زبدی بود و بدان سبب بدین اسم خوانند که چون زبد سفید بود و بعضی از قلیا خوانند و نبات وی و ورق وی و ثمر وی مجموع سپید بود و تخم وی مسهل بلغم بود و در قوت و طبیعت نزدیک بحلبلنگ بود **خشخاش مقرن** خشخاش بحری بود آنرا غلاف مانند شاخ گاو بود و بدین سبب وی را مقرن خوانند و نبات وی در کنار دریا روید برنقرس طلا کردن باشیر نافع بود و چون اصل وی بجوشانند با آب تا نیمه آید و طبیخ آن بپاشانند سود مند بود جهت علت جگر که از خلط غلیظ بود **خشب الشونیز** سیاه دانه است و گفته شود و طبیعت آن گرم و خشکست در دوم **خشب الکروج** چوب کروج است از هندوستان خیزد و بشاخهای باد ام ماند و پوستی تنک دارد و چون او را بشکنی سه بشکند و سفید و سبک باشد هر چند تازه‌تر بهتر باشد و طبیعت آن سرد و خشکست **خشب الکدر** خشب الکادی گویند و العندل سرخ ماند اما سیاه رنگ بود نزدیک آبنوس و صنعت کدروکادی گفته شود و طبیعت آن معتدلست **خشب الکافور** چوبیست سفید و سست و سبک و چون بشکنی ریزه کافور در میان وی بود و طبیعت آن بکدست بکافور **خشکنبیس** عسل خشکست که از کوهستان فارس گیرند و از آنجا خیزد و از حدود کازرون و در میان حبس و طبیعت وی گرم و خشک بود گرمی و خشکی زیاده از عسل بود و معنی وی قوی بود از عسل در همه حالتی و بدل وی بوزن آن کز انگبین بود و گویند یک وزن و نیم عسل بود **خشل** مقل است و گفته شود **خشکار** آردی بود که

که نخاله از وی نگرفته باشند **خصی الثعلب** بهترین آن خایه خروس بود فربه و نیکو بدی حصیه بحسب حیوان بود و طبیعت وی گرم و تر بود و گویند سرد و خشک بود و غذای نیکو دهد خاصه خایه خروس فربه و منی زیاده کند و وی دشوار هضم بود و خاصه که از حیوان پیر بود و مصلح وی الخدان و فوتنج کوهی و نمک و سعتر بود **خصیه** بهترین وی بیشترین بود که فربه باشد و از وی بوی خاصی آید و طبیعت وی گرم و تر بود در اول تشنج و تمدد و فالج را نافع بود و مقوی باه بود و قایم مقام سقنقور بود و خاصه با شراب و مقدار شربت از وی یکمثقال تا دو مثقال بود و صاحب جامع شربتی دو مثقال آورده است و صاحب منهاج و صاحب تقویم گویند ثمری است و صاحب جامع گوید بیخی است و در بیخا قول صاحب جامع معتبرست و بدل آن بوزن آن بوزیدانست و بوزن آن تخم تربزه و گویند بوزن آن تخم جرجیر و بوزن آن بوزیدان و و نیم وزن آن تخم الجزر و گویند بدل آن دو وزن آن جرجیر و بوزن آن تخم اسبست و صاحب تقویم گوید فم معده را موافق بود و مصلح آن عصاره لسان الحمل است و سکر **خصی الکلب** آن بیخی است همچون خصی الثعلب و آن دو نوع بود کوچک و بزرگ و مانند بلبوس بود بشکل اما بدرازی مایل بود و آن بیخی بی بفرق از وی بود و یکی ممتلی بود و یکی سست متشنج و گویند نوع بزرگ چون مرد بخورد فرزند نرینه آرد و اگر نوع کوچک زن بخورد گویند فرزند مادینه آورد و طبیعت وی گرم و تر بود و در نوع بزرگ رطوبتی فضلی هست و محلل ورمهای بلغمی بود و ریشهای پلید خورنده را نافع بود و قلاع را سود مند بود و خلط ناسور را و گویند چون تر بخورند باه را زیادت کند و چون خشک بخورند قطع شهوت بکند و جالینوس گوید اگر نوع بزرگ بخورند باه را زیاده کند و اگر نوع کوچک منع آن بکند بر خلاف یکدیگر و وی سخن

شش و سینه بود و مصلح وی صمغ عربی و خشخاش سیاه بود **خصی هرمس** حلوبست و گفته شد و بیونانی السورسطن خوانند **خصی العجل جبیل** خایه گوساله چون خشک کنند و بکوبند و بپاشانند نعوظ تمام آورد و مقوی باه بود **خصی الایل** خایه بز کوهیست **خضب سائل** چون خشک کنند و با شراب بپاشانند نافع بود جهت گزندگی افعی **خضنیه النحجر** جند بید ستر است و گفته شد **خصف** بپارسی خربزه نارسیده را گویند و بشیرازی کنک **خضلاف** مقل مکی است و گویند درخت مقل است **خطمی** بهترین وی کاسبز جبلی بود که گل وی سفید بود و آنچه بوستانی بود بورد الذوانی خوانند و بری را بسم المرج خوانند و بیونانی الیاوکل و یرا کثیر المنفعه خوانند و طبیعت وی سرد و تر بود و گویند گرم بود باعتدال و در وی تلیین و انضاج دارد و تحلیل بود و بر بهق طلا کردن با سرکه سود مند بود و وقتی که در آفتاب نشینند و ورمهای ظاهر نرم گرداند و آنچه در بن گوش بود و خنازیر و دبیلات و ورم پستان که از گرمی بود و ورم مقعد که هم از گرمی بود و درد مفاصل با پیه مرغ آبی طلا کردن نافع بود و عرق النسا را سود مند بود و ارتعاش و طبیخ بیخ وی چون بپاشامند سود مند بود جهت عسر البول و قرحه امعا و سنگ گرده و خلطهای خام غلیظ و عرق النسا و ارتعاش خاصه چون با شراب بخته باشند و چون با پیه بط و مرغ آبی بکوبند و صمغ البطم و زن بخود برگیرد جهت ورم رحم و انضمام آن بغایت سود مند بود و طبیخ وی تنها همین عمل کند و چون با سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند درد دندان ساکن کند و تخم وی خواه خشک و خواه تر اگر بکوبند و با سرکه بر بهق مالند زایل کند و چون خطمی بجوشانند و طبیخ وی بر گزندگی نحل مالند سود مند بود و چون با سرکه بر اعضا طلا کنند منع مضرت گزندگان کند و دیسقوریدوس گوید مجیر اعضا

خضلاب سائل

منکسو بود و مقوی آن و سه درم از وی قولنج را نافع بود و چون بپاشانند خون حیض براند
و بول و جهت اخلاط سوداوی بغایت مفید بود و صداع و شقیقه را ضماد کردن نافع بود و
با آرد جو و عسل بر ذات الجنب ضماد کردن سودمند بود و اگر ورق وی بخایند و بر زیت
ضماد کنند بر گزندگی عقرب و دیگر جانوران نافع بود و سوختگی آتش همین سبیل و خطمی جهت
سرفهٔ گرم سودمند بود و خاصه چون با آب گرم لعاب وی بگیرند و با قند بپاشانند و ورق
وی در ضمادات ذات الجنب و ریه سودمند بود و پوست بیخ وی چون با آب بپزند و
مفاصل و اعضای صلب نرم کند و ورق وی چون خشک کنند و بکوبند و بدان سر بشوبند
و ریش پاک گرداند و تخم وی بگز وار و استخوان خرما و جزو با سرکه بسرشند و بر ورم
ذکر ضماد کنند تحلیل دهد و مولف گوید بیخ خطمی جهت نقرس با گلاب ضماد کردن بغایت نافع بود
و سرفه صفراوی را با نبات سفوف ساختن یا جلاب گرم خوردن بغایت مفید بود
و آن نوعی از خطمی است و صاحب منهاج گوید اگر خطمی یکمثقال از وی بپاشانند قولنج را سود
دهد و اسحق گوید مضر بود بشش و مصلح وی عسل است صاحب تقویم گوید مضر است بمعده
و احشا و مصلح آن عصاره زرشک است و بدل آن حبازی و گویند بدل خطمی سفید نیلوفر است
خطر وسمه است و گفته شود خطان خیطان است ذکر شد خطاف
بپارسی پرستوک خوانند طبیعت دماغ وی و خاکستر وی روفس گوید سرد و خشک بود و دماغ
زیان مند بود و مصلح وی عود هندی و قرنفل بود دیسقوریدوس گوید چون بگیرند بچه
نخستین وی وقتی که ماه در افزونی بود و شکم وی بشکافند دو سنگ پاره در
شکم وی بود یکی یک رنگ بود و یکی مختلف رنگ بود و از هر رنگی چون در پوست گوساله
یا پوست ایل بندند پیش از آنکه خاک بر وی نشیند و بر بازوی مصروع بندند یا

از دن

با بر کردن وی صرع زایل کند و خوردن وی روشنایی چشم بیفزاید و اگر بسوزانند و خاکستر وی
در چشم کشند باصره را قوت دهد و اگر با عسل بیامیزند و در چشم کشند بهتر بود و اگر با عسل
بسرشند و سر کسی که جرب داشته باشد یا داءالثعلب اعصا در حمام طلا کند و بنشیند تا بعرق فرود
آید بعد از آن آب بریزد بغایت نافع بود و اگر نمک سود کنند و خشک کنند و دو درم از وی
بپاشانند خناق را نافع بود و دماغ وی چون با عسل در چشم کشند در ابتدای نزول آب بغایت
سود دهد و چشم وی چون سحق کنند بروغن زنبق و در ناف زن بمالند نزدیک نفاس
سود دهد و ابن زهر در خواص گوید چون بگیرند سر دو پرستوک یکی نر و یکی ماده و بسوزانند
و در شراب اندازند هر کس که بخورد مست نشود و خون وی چون بخورد زن دهند چنانکه نداند
شهوت وی زایل گردد شیخ الرئیس گوید سرگین وی چون در چشم کشند سفیدی برد
و مجربست و ارسطاطالیس در منافع اعضاء حیوانات گوید زهرهٔ پرستوک چون بدان سعوط
کنند موی سر و ریش که سفید گشته باشد سیاه گرداند و دندان نیز سیاه کند پس خواهند سعوط
کردن دهن پر از شیر تازه کنند تا دندان سیاه نشود و سرگین وی چون با زهرهٔ گاو بیامیزند
بر موی سیاه طلا کنند هنگام سفید شود خفاش وطوطو خوانند و بپارسی شب
پره گویند و بشیرازی موش کور و شریف گوید چون بکشند و بر زهار کودکان پیش از بلوغ
طلا کنند منع موی رستن بکند و چون در روغن کنجد بجوشانند آن روغن عرق النسا را سود
دهد خاصه چون حقنه کرده ملازمت کند و گویند چون بپزند و مرق آن بپاشانند شکم براند و
درد ورک سود دهد و خاکستر وی روشنایی چشم زیادت کند و سود دهد و ابن زهر
گوید چون سر وی در ظرفی مسینه یا آهنی با روغن زنبق بپزند چنانکه مهرا شود و صافی کنند
و روغن وی بردارد و بر نقرس مالیدن و فالج قدیم و رعشه و ورم در احشا و ربو بغایت

سودمند بود و زحمت زایل کند و اگر زنی دشوار زاید زهرهٔ وی در فرج زن بمالند در حال بزاید
و این مجربست و اگر دماغ وی در شیب پای بمالند باه را برانگیزاند و اگر با آب بجوشانند تا
مهرا شود و در سوراخ قضیب چکانند بول براند و اگر طبیخ وی در آب زن کنند و در آن آب
نشینند صاحب فالج را بغایت نافع بود و دماغ وی اگر بسوزانند و سحق کنند و در چشم کشند
سفیدی زیاده که در چشم بود زایل کند و سرگین وی چون بر قوبا طلا کنند نافع بود و دماغ
وی با آب پیاز در چشم کشیدن سودمند بود جهت نزول آب چشم و اگر سر وی در زیر جامه
خواب پنهان کنند و آدمی جوان بر آن خسبد باید که نداند بخواب نرود و خواب بر وی شوریده
شود و اگر دل وی باشد نیز همین عمل کند و اگر سر وی در برج کبوتر پنهان کنند هر کبوتر
که باشد از آنجا نرود و الفت گیرد و اگر در سوراخ موش نهند همه بگریزند از آنجا
خفج خردل خردل بری است و در حرف لام در صفت لسان گفته شود خلال مامونی
اذخرست و گفته شد خلاف بپارسی بید را گویند و خلاف بلخی بهرامج است
و گفته شد و خلاف نوعی از صفصافست و صمغ وی از درخت بیرون می آید و بهترین بید
آن بود که بر کنار چشمها رسته باشد و طبیعت وی سرد و خشک بود و ثمرهٔ وی و ورق
وی سرد و قابض باشند بی آنکه بگزند و در وی تجفیفی بود و خاکستر وی در غایت تجفیف
بود و در بستن خون چون بر وی ضماد کنند ترکرده و صمغ و ورق وی بغایت جلا دهنده
بود و خاکستر وی با سرکه بر ثآلیل و نمله ضماد کنند نافع بود و ورم پستان و ریشها و غلبهٔ حرارت
که در ورم گرم بود و شری و آبله چون در آب آن بکام بشویند بغایت نافع بود و آب وی
درد سر را زایل کند و آب ورق او بغایت نافع بود جهت ماده که از گوش گشوده باشد
و روانه شود و ثمرهٔ وی بر ضربی که بر حدقه زده باشند نهادن نیکو بود و قطع خون رفتن بکند

دهم

و صمغ وی جهت ضعف بصر سودمند بود و آب وی سودمند بود جهت سدهٔ جگر و یرقان را
نافع بود و مقدار آب وی بیست درم مستعمل بود و اسحق گوید مضر است بشراسیف و مصلح
وی گلاب بود خلنج اسم درختیست که در کوه می باشد و تخم از آن می گیرند
و آنرا درخت کنز میخوانند و گل سرخ کوچک دارد ارغوانی رنگ و طبیعت آن گل خشک
بود در دوم و حدتی دارد خلیای قندست بیونانی و گفته شود خل بپارسی
سرکه است و وی مرکب بود از دو جوهر مختلف گرم و سرد و سردی وی غالب بود و از گرمی
و بهترین وی خمری بود و طبیعت وی سرد و خشک بود در سیوم و گویند سردست در اول
و خشکست در سیوم معدهٔ گرم را نیکو بود و اشتها باز دید کند و قطع خون رفتن از هر عضوی
که باشد بکند چون بپاشانند یا آن عضو که خون آید و روانه باشد بدان بشویند یا بریزند
یا در آنجا نشینند قطع خون بکند و چون بر سر نهند درد سر را نافع بود و خوردن وی هضم را قوت
دهد و اشتها تمام باز دید کند و صفراوی مزاج را نافع بود و بدان مضمضه کردن دندانها نیکو
محکم کند خاصه که با شب یمانی بود و بن دندانها محکم کند خاصه چون با گلاب نیم گرم مضمضه کنند
و چون صوف ناشسته بدان ترکنند یا اسفنج و بر جراحتها نهند منع تورم بکند و ریشها که در
بدن پیدا شود از جمره و نمله و جرب تر و سوختگی آتش و قوبا و بواسیر و داحس چون با بعضی
از ادویه موافق این زخمها استعمال کنند بغایت نافع بود و ریشهای پلید و خورنده چون
بسرکه دایم بشویند زایل کند و چون پشم ناشسته بدان ترکنند و با روغن گل بر سر نهند درد سر که
از حرارت آفتاب بود زایل کند و بخار وی استسقا را تحلیل دهد و گرانی گوش و کرمی که در گوش
بود بیرون آورد و طنین و دوی را زایل کند و اگر در گوش چکانند کرم آن بکشد و بر گزیدگی
جانوران بر موضع زخم گرم کرده وقتی که بدن سرد گشته باشد بسبب سم آن و محل گزیدن گرم شته

باشد سرکه سرد بران موضع نهند بغایت سود مند بود جهت دفع مضرت آن اد ویه کشنده گرم
کرده بپاشامند خاصه مضرت افیون و شوکران و خانق النمر و شیر که بسته بود و خون
در شکم و چون با نمک بیاشامند خاصه مضرت افیون و شوکران و خانق النمر و شیر که بسته بود
و خون در شکم و چون با نمک بیاشامند نافع بود جهت دفع مضرت قطر گشنده و چون
بدان غرغره کنند قطع سیلان فضول از حلق بکند و خناق و لهات را نافع بود و علق که در
حلق چفسیده باشد بیرون آورد و ملطف اخلاط غلیظ بود و شکم کند و تشنگی بنشاند و بسیار
نافع بود و معده را د باعث دهد و ماده تیز دفع کند چون بروی ریزند جهت درد دندان
که از گرمی و سردی بود سود دهد آنچه از گرمی بود بسبب سردی و آنچه از سردی بود بسبب
تلطیف که در وی است و این خاصیت که در وی است در غیر وی نیست و سرکه که از انگور
نجس گیرند با نمک نافع بود جهت گزندگی سگ دیوانه اما سرکه مضر بود بسودا یی مزاج و
بسیار خوردن وی بصر را ضعیف کند و عصب را زیان دارد و اگر ادمان خوردن وی کنند
باستسقا انجامد و چون با آب و قند ممزوج سازند مضرت وی کمتر بود و صاحب تقویم
گوید مصلح وی روغن بادام بود و بید **خَلُّ العُنصُل** بپارسی سرکه عنصل خوانند
سود مند بود جهت عرق النسا و تنگی نفس و ربو چون بدان مضمضه کنند بن دندان محکم گرداند
و گنده دهن زایل گرداند خاصه چون هر بامداد ناشتا دو درم از وی بیاشامند
و چون در گوش چکانند گرانی گوش را نافع بود خاصه اگر ریشی در وی بود و چون ناشتا
بیاشامند چشم را روشن گرداند و دندان را محکم گرداند و آواز را صافی کند و درد
معده را نیکو بود خاصه چون طعام در معده وی هضم نشود و مصروع را نافع بود و دل
را صافی کند خاصه در زمان نقاهت و درد سر و عصب را زایل کند و از دو درم

ابتدا کند

ابتدا کند تا هیت درم هر روز قدری می افزاید **صنعت** آن البته نه اسقیل سفید پاک
و بکارد چوبی پاره کند و در ریسمان کتان کشد و چهل روز در سایه بیاویزد و بعد از ان
یکمن از وی در هشت من سرکه انگوری اندازد و شصت روز بگذارد در تابستان در افتاب
از اول سرطان تا آخر اسد و اگر ضرورتی بود در سرکه بجوشانند در دیگ سنگین تا عنصل مهرا
شود و فرو گیرند و صافی کنند و بعضی یکمن عنصل در پانزده من بیاشانند ده من کنند و در
نهند و بعضی بکفته در آفتاب نهند اما آنچه دو ماه در آفتاب بود قوت وی غالب بود
و خاصیت وی زیادت بود **خَلال** سیالست بلغه وادی القری و بلغه اهل مدینه
سدی خوانند و وی چون سبز بود در اند رون طلوه وی صالح تر بود از بلح و آنچه رسیده
بود مسهل بود و آنچه نارسیده ممسک بود **خُلد** بپارسی موش کور خوانند و بتازی
انگشت پرک و آن جانوریست کور در نشیب زمین باشد و گویند کر تر هست و بیخ
نباتات و اشجار میخورد و در نشیب پیاز دکنه تا بیشتری باشد و بطلب بوی پیاز
کند تا از سوراخ بدر آید و اگر خواهند که وی را بگیرند پیاز پاک کنند تا بر در سوراخ وی نهند
بیرون آید و وی از جمله سموم قتال است و این زهر در خواص آورده است که خونی که در
گوشت وی بود چون بر خنازیر طلا کنند بغایت نافع بود و خنازیر را زایل کند و اگر سر
وی بسوزانند و با قلقنطار سحق کنند و کسی را که بینی گنده بود در بینی دمند گند بینی وی
زایل کند و کسی که ربع دارد چون بروی بندند شفا یابد و هرارسی گوید دماغ وی چون
با روغن گل بگدازند و بر بهق و برص و توباطلا کنند شفا یابند و هر چیزی که از بدن
بیرون آید چون بمالند نافع آید **خَزَر** جلیبان خوانند و خرفی گویند و آن حبی است
نزدیک بکرسنه و در یزد و نواحی کرمان و ولایت ارستان بسیار خورند و بنان پزند

و همچنان تنها مانند باقلا و عدس پزند و خورند و در بهار چون تر بود همچنان ناپخته خورند اما
دوار آورد و بزبان قوی کرد خوانند و بشیرازی شو و طبیعت آن سرد و خشک بود و غذا
اندک دهد و خونی بد از وی حاصل شود و سودا تولد کند و اعصاب را مضر بود و بغایت
نفاخ بود و چون طبیخ وی با عسل بیاشامند خلطها بد از امعا براند و حیض براند و محلل ورم
بلغمی فضول سینه بود و اگر کاو بخورد مانند کرسنه بود در فربهی و نوعی از وی هست که بزرگتر بود
و آن نخته شاید خورد و بیاسبیله خوانند و آن نوعی بری بود و چون زنان بخورند شیرشان
بیفزاید **خَمر** ماء العنب و مدام و راح و صهبا و طلا و عقار و قهوه
و قرقف و رحیق و بنیه خوانند بپارسی شراب گویند وی گوید بهترین اسیک و بهترین
آن بود که قوام او معتدل بود و لون او زرد بود و خوشبوی بود بی آنکه بوی آن را دیگر
وی کنند و متوسط بود میان نوی و کهنی و آن زاریجانی خوانند و طبیعت آن گرم و خشک
بود در دوم اما آنچه سیاه بود غلیظ بود و دشخوار هضم شود لیکن گوشت زیادت کند
و آنچه سفید بود رقیق غذا کمتر دهد و محروری مزاج را موافق بود و ادرار بول کند و شکم
براند و نرم دارد اما شراب سرخ متوسط بود میان سفید و سیاه قوت وی میانه بود و
در همه حالت اما آنچه شیرین بود غلیظ بود و نفخ در معده پیدا کند و شکم براند اما شکم
و کرده را موافق بود اما آنچه در وی قبض بود در وی ادرار بول زیاده کند و مصدع و سکر
بود و آنچه عفص بود شکم ببندد و در وی موافقت اتصال غذا زیادت بود و قطع سیلان
مواد بکند و آنچه لین بود مضرت وی با عصاب کمتر بود و ادرار بول کمتر کند و آنچه کهن بود
مضر بود با عصاب و حواس اما لذیذ طعم بود و لیکن چون بغایت رقیق و کهن بود
و سفید بول براند اما مصدع بود و اگر بسیار خورند مضر بود بمعده و آنچه تازه بود

با و انگیز بود و دشخوار هضم شود و بول براند و بهترین آن بود که گفته شد در اول سود مند بود جهت سکوت
کلبی و ورم بلغمی و غشی و شفا از زهرها بود و هضم را نیکو گرداند و چون ممکن شد تسکین ساکن گرداند و بول
براند و طبع نرم دارد و اگر افراط کنند در وی مضر عقل بود و سپرز و جگر ضعیف کند و بسیار باه بود
و شهوت غذا ببرد و نسیان آورد و رعشه و ربع و خدر و ضعف بصر و اعصاب و صرع و سکته
و مرگ مفاجات آورد و بها و اگر ناشتا خورند بعد از رنجوری و کارهای سخت خناق آورد
و التهاب و اوجاع و مداوای بعضه یا بقی بود و اگر خواهند که مستی کمتر کنند رب غوره یا
تخم کرنب تنقل کنند و غذا کمتر خورند و پالوده قندی خورند و نیلوفر بویند و اگر محرور
مزاج بود تنقل با نار کنند و سیب مزو کاهو و خیار و طلع و غذا پیشتر از شراب خوردن آش غوره
و آش سماق و انار دانه خورند و دفع مضرت وی با شراب اترج یا ریباس کنند **خَمیر** ترشی
و خشکی وی بقدر رنگ بود در قلت و کثرت و تازه وی گرم بود در دوم و کهن وی گرم
و خشک بود در سیوم و در وی قوت متضاده بود مرکب از سرد و گرم سردی وی
جهت حموضت بود و گرمی وی جهت عفونت و گرمی طبیعی جهت نمک و آرد و در وی قوت مجلا
بود و جذب ماده بلغمی کند از عمق بدن بظاهر آن و محلل بود و منضج همه و رمها بود خاصه
دمامیل چون با نمک بیامیزند و اگر ضماد کنند بر وجع یا ورمی که در نشیب پای بود نافع بود
و چون معتدل بود در آب جوشانند و بعد از دو ساعت صافی کنند و دانگی طباشیر
و نیم دانگ زعفران و دانگی قند در مقدار سی درم از ان آب حل کرده بیاشامند تسکین خار
بکند و تشنگی بنشاند و چون خمیر در آب حل کنند و دانگی و نیم و زلال آن روغن بنفشه با آن
بیامیزند و بدان غرغره کنند سودمند بود جهت ورم اندرون حلق و چون در آب حل کنند
و از ان حسابی سازند و قطره چند سرکه بدان چکانند و بیاشامند قطع اسهال کند **خَمل**

سورنجان است و گفته شود حمان دو نوعست بزرگ و کوچک حمان کوچک یونانی
خامااقطی گویند و بطبینه یدنه خوانند و گفته شد در باب با در شرآن که آن را بل خوانند و حمان
بزرگ را شبوقه خوانند و گفته شود و قوت هر دو مجفف بود و مدمل و محلل تحلیل معتدل
و قوت خامااقطی مبرد بود و مسهل بود بسبب رطوبت مایی که در وی هست لیکن معده
را بد بود و ورق آن چون بپزند مانند تره‌ها دشتی مسهل بلغم بود و مره و ساق وی چون
تازه بود بجوشانند همین عمل کند و اصل وی چون با شراب بجوشانند با طعام دجوز دستنبق
دهند نافع بود و اگر کسی را افعی گزیده باشد بپاشاند بغایت سود دهد و اگر با آب بپزند
و زن در آن آبزن نشیند صلابت رحم نرم کرداند و بحال صلاح بازدید آید و ثمر وی چون با
شراب بپاشانند همین عمل کند و چون بر موی مالند سیاه گرداند و ورق وی چون
تر بود با بست جو بپایزند و بر ورم گرم ضماد کنند سوختگی آتش و گزندگی سگ دیوانه را
بغایت نافع بود و چون با پیه بز بر نقرس ضماد کنند نافع بود حمحم رجحم است
و گفته شد در حا حمیه اوزاق نخجنکشت است و گفته شد در باب ذال در ذود
حمیه اوراق کنند شود خامان سندل هندی خوانند و آن حجری سیاه رنگ
بود و آن دو نوع بود نر و ماده امان نر بغایت صلب بود و تیره رنگ و چون با آب بسایند
محک آن زرد بود مانند زنج و آنچه ماده بود صلبی او بغایت نبود و جوهر آن پاک بود
و اگر با آب بسایند محک آن زرد بود مانند زنج و آنچه ماده بود صلبی او بغایت نبود و جوهر
آن پاک بود و اگر با آب بسایند محک آن چون زنجفر بود و سرخ بود بغایت و طبیعت وی سرد بود
و آن نوعی از آهن است بپارسی خم آهن گویند و محکوک وی چون طلا کنند بر ورم و
حمره و جرب مزمن سود مند بود و حرارت آن بنشاند و ضربان ساکن کند و هر دو نوع این

سلطان مهره

خاصیت

خاصیت دارد و در ورمهای دموی و صفراوی خاصه نوع ماده که بتبرید و تسکین در وی زیادت
از محک نوع نر خندریل نوعی از کاسنی بری بود اما بغایت تلخ بود و آن را الفضیبه
خوانند و ورق وی بکاسنی صحرایی ماند و ثمر وی و گل وی و ساق وی همین سبیل لیکن قدری
کوچکتر بود و بر وی صمغی پیدا شود مانند مصطکی مقدار باقلایی و قوت وی مانند کاسنی
بستانی بود الا بسبب تلخی وی که زیادتست تجفیف در وی زیادت بود و صمغ وی چون سحق کنند
و با مر بپایزند و در خرقه بپیچند بمقدار زیتونی و زن بجوید بر گیرد حیض براند و اگر نبات وی
همچنان با بیخ بکوبند و با عسل بسرشند و قرص سازند چون با آب بگدازند و با نطرون بیامیزند
و بر بهق مالند نافع بود و صمغ وی موی زیادت که در چشم بود زایل کند و بیخ وی همین عمل کند
چون تر بود و نیشتر بر وی زنند و رطوبتی که در وی جمع شود در بن موی زیاده که در چشم
بود بچسبانند زایل کند و چون با شراب بپاشانند گزندگی افعی را نافع بود و آب وی چون
با شراب بپزند و بپاشانند شکم ببندد و صمغ وی چون با آب کاسنی حل کنند و در چشم
کشند با دسبل که در چشم بود زایل کند و بیخ وی همین عمل کند و اگر دو درم از وی با خمر بیامیزند
یا بر موضع گزندگی افعی طلا کنند نافع بود و اگر آب ورق وی بر بواسیر طلا کنند قطع کند
و لبن وی در موی چشم همان عمل صمغ میکند خندروس خالادن گویند و آن
حنطه رومی بود بپارسی کالکل گویند و طبیعت آن گرم و تر بود و لزج و غذای وی سرد و تر
از غذای گندم بود و کمتر اما غذای نیکو بود و از برنج غذا نیکوتر دهد و طبیعت ببندد و معده را
نیکو بود اما نفاخ بود و چون با سرکه بپزند و بر جرب تر ضماد کنند قطع کند و اگر طبیخ وی
حقنه کنند نافع بود و حب قرحه امعا خشی به وان خوانند و بزبان بربری
تفلیس و ورق‌های تند و ریح کند نارشی بود و ساق وی املس بود و آن را انجار نیز هم

خوانند بر سر وی گل سفید بود و بیخ وی دراز بود و گرد و شکل بطریق بیخ نیلوفر و حریف بود
و گفته شد در اصل خنثی و طبیعت وی گرم و خشک است و گویند سرد و تر و دیسقوریدوس گوید
چون بپاشانند بول و حیض براند و چون دو درم از وی با شراب بپاشانند نافع بود جهت
درد پهلو و سرفه و بیخ وی چون بسوزانند و خاکستر وی ضماد کنند بر داء الثعلب موی برویاند
بعد از آنکه بصوف پاره موضع آن مالیده باشند و اگر مجوف کنند و روغن زیت
در آنجا کنند و بر آتش نهند تا بجوشد و بر شقاق که از سردی بود بمالند نافع بود و بر سوختگی
آتش همین سبیل و اگر آن روغن در گوش چکانند درد گوش زایل کند و گرانی ببرد و
اگر ورق وی و گل و بیخ آن بر موضع گزندگی جانوران ضماد کنند نافع بود خاصه چون با شراب
بیامیزند و اگر بیخ وی با دردی شراب بجوشانند و بر دملها و ریشهای پلید و ورم که در
پستان پیدا شود و ورم خصیه ضماد کنند نافع بود و چون با سویق بیامیزند نافع بود
جهت ورمهای گرم در ابتدا و آن ضماد کردن و اگر آب وی در گوش مخالف چکانند درد
دندان زایل کند و اگر بر بهق سفید در آفتاب بخرقه پاره بمالند بیک دو آن بیخ طلا کنند بغایت
سود مند بود و اگر ثمر وی و گل وی با شراب بپاشانند بغایت نافع بود و جهت گزندگی
عقرب و شکم براند و بیخ وی چون بر موی طلا کنند زایل کند و اگر با زیت بجوشانند و در
گوش مخالف چکانند درد دندان ساکن کند و اگر سحق کنند با بیل و بر شکم مستسقی ضماد کنند نافع بود
و ساق وی چون تر بود بپزند و با سرکه و زیت بخورند بر قانزا بغایت نافع بود و گال آسفارا
نیز هم نافع بود و بسیار آن مرار آورد و مصلح آن آب تمر هندی بود یا غوره خندیقون
شرابیست که از عسل و شراب کهن و بثلث سازند و باد و بیا و طبیعت آن گرم و خشک خنفسا
بشیرازی خزوک پس کس اگر با زیت بجوشانند و در گوش چکانند در حال درد ساکن گرداند و اگر

همچنان سحق کنند همین عمل کند و در خواص ابن زهر آورده است که خنفسا چون در زیر گل کنند مرده
شود و چون باز در شیب سرگین کنند زنده شود و اگر سرهای خنفسا در برج کبوتر نهند بیان
کبوتران اجتماع پیدا شود و متفرق نشوند و شریف گوید اگر سو خراد پاره کنند و میل بیان فرو
برند و آن رطوبت در چشم کشند قوت باصره بدهد و تاریکی زایل کند و اگر با زیت بجوشانند
و در گوش چکانند و بدان ادمان کنند کری که نو بود زایل کند و چون با زیت بپزند چندانکه
قوت باز روغن دهد و آن روغن در بواسیر مالند بغایت سودمند بود تمام و اگر بدان
ادمان کنند دانه بواسیر قطع کند و اگر خنفسا را نیم کوفته کنند و بر موضع گزیدگی عقرب
نهند درد زایل کند خولنجان بهترین آن بود که سرخ رنگ بود و سطبر و کم گره و آن
بیخی است که باز از وی آشیان سازد و در لب دریا وقت بچه کردن و آن را در
خانه باز یابند و وی از زمین یونان خیزد و زمین یونان آب گرفته است کس آن را
نیابد الا در خانه باز آن را بگیرند و بشویند و پاره و پاره ببرند و آن را خسرو دارو گویند و ترکی
عزنات خوانند و طبیعت وی گرم و خشک است در دوم و گویند در سوم معده را نیکو بود
و درد قولنج زایل کند و دو، دکه بکرده باشد بغایت نافع بود و باه را زیادت کند و بوی دهان
خوش کند و طعام را هضم کند و عرق النسا را نافع بود و بول ببندد و چون از سردی کرده
و مثانه بود و صرع و صداع که از سردی بود و سرطان و خنازیر و دردهای بلغمی و سوداوی
همه را نافع بود و بادها بشکند و بلغمی مزاج را نافع بود و رطوبتی که در معده بود نشف کند
و تحریک منی کند و هیجان آن و اگر قدری در دهان گیرند نعوظ آورد و صاحب جامع
گوید یک درم از وی چون سحق کنند و بر سر جاریک شیر گاو دوشانند و بیاشتا بپاشانند
در قوت باه بغایت نافع بود و مجربست و از خواص آنست که در هر دیگ و کاسه که بود

مکس کرد آن نکرد و جهة معده و جگر سرد بغایت نافع بود و قوت اعضا باطنه بدهد و گوید مضرت
بدل و مصلح وی کثیرا بود و چیزها و جرب و صاحب تقویم گوید مضرست بحجاب سینه و مصلح وی
صندل و طباشیر بود و بدل وی فوفه و قرنفل بود و اسحق بن عمران گوید بدل وی دارچینی
صینی بود و گوینده بدل آن قرنفل بود **خولان** حضض است و گفته شد **خوخ**
بپارسی شفتالو گویند و بهترین آن بود که استخوان سهل از وی جدا شود و وی زود تر هضم شود
و آن نوع را آلو خوانند و از معده زود تر بگذرد و آنچه صلب بود و استخوان بر گوشت
چفسیده بود غلیظ بود و دیر هضم شود و طبیعت وی سرد تر بود در آخر درجه دوم و گویند
در آخر درجه اول ملین بود و در وی قبضی بود و آنچه پخته بود ملین بود و معده گرم را
نیکو بود و آنچه عفص بود قابض بود و اگر خشک کنند قبض در وی زیاده بود و آنچه خشک
بجوشانند و طبیخ آن بپاشند قطع سیلان فضول کند از معده و شکم اما خشکی وی دیر
هضم شود و آنچه تر بود و رسیده اشتهای طعام باز دید کند و طراحهای گرم و خشک را
باه زیاده کند و تبهای محرقه را نافع بود و حرارت بنشاند و تشنگی زایل کند و فساد وی
چون فساد رز دآلو شود و لذیذ تر از وی بود اما غذای وی غلیظ تر بود و رطوبت وی
زود متعفن شود و مولد بلغم بود و اولی آن بود که بعد از خوردن وی زنجبیل پرورده
یا عسل یا شراب ریحانی و اگر ورق آن یا بهار آن بکوبند و آب آن بپاشند حب القرع
و کرمها را بکشد **خوخ اقرع** گویند ساذج هندیست و گفته شد **خوخ قلبیسی** اسد
تاقله است و گویند هیل بواست که آن قاقله کوچک است و گفته شود **خون سیاوشان**
دم الاخوین است و گفته شد در الف در ایدع و در دال گفته شود و صفت آن **خوز**
مرج دلی است و گفته شود **خوص** ورق مقل است و نخل و نارگیل

واشال

واشال آن خوانند **خواتیم الملک** وختم الملک طین مختوم است و گفته شود **خیار**
قند ست بشیرازی خیار بالنگ گویند و بپارسی بادرنگ گویند صاحب منهاج گوید لطیفتر از خیارزه
بود و سرد تر و در وی اندکی قبض بود و اسحق بن عمران گوید سرد تر و ثقیل تر و غلیظ تر از
خیارزه بود و طبیعت وی سرد و تر بود در دوم نافع بود جهة تبهای محرقه و بول براند
و تشنگی بنشاند و سر داحشا محروری بود و آب وی چون بگیرند سی مثقال تا چهل و پنج مثقال با
ده درم شکر سلیمانی بیاشامند مسهل مرار اصفر بود و از خوردن وی خلطی بد متولد
شود و بهترین وی کوچک بود که تخم وی رقیق بود و افضل وی لب وی بود و موافق
جگر و معده گرم بود **غافقی** گوید لب وی لطیفتر بود و از لب خیارزه اما جرم خیار
دیر هضم شود و بغایت سرد بود و خوردن وی تشنگی آرد و درد معده و خاصره
و مصلح وی عسل بود یا مویز یا جوارشی گرم ناخواه و کند ر در وی بود اما آنچه بر که
بپرورند بغایت سرد بود و حرارت بنشاند اما در معده دیر بماند و اولی آن بود که
بعد از طعامهای غلیظ بخورند مانند آش ماست و آش غوره و امثال آن باید که
بعد از وسعید باج خورند و پوست وی خشک کرده مقدار چهار درم چون زن بیاشامد
دشخوار زادن آسان شود و بروی **خیتفنج** حب القطن است و گفته شود **خیار شنبر**
بپارسی خیار چنبر بود و آن هندی و کابلی و مصری بود و بهترین وی هندی بود که سبز تر و
سیاه و رسیده بود و فلوس وی براق بود و پوست وی رقیق بود و اولی آن
بود که در زمانی که خواهند مستعمل کنند از قلم بیرون آرند و استعمال کنند طبیعت
آن معتدل بود در حرارت و تر گویند گرم است و گویند سرد ست و محلل و
ملین بود جهة ورمهای گرم نافع بود که در احشا یا خاصه در حلق بود و چون بدان

غرغره کنند و با بکشنیز تر و لعاب بزرقطونا خناق را نافع بود و غرغره کردن و طلا کردن
بر نقرس و ورمهای صلب و مفاصل را سود دهد و درد جگر را نافع بود و پاک گرداند و چون
با تمر هندی بیاشامند مسهل بلغم و رطوبت بود و چون با آب کاسنی یا آب عنب الثعلب
بیاشامند یرقان او درد جگر را که از گرمی بود بغایت نافع بود خاصه چون آب کشوث اضافه
کنند و اسهال وی بی زحمت و اذیت بود تا حدی که زن آبستن بخورد هیچ زیان ندهد بلکه مصلح وی
بود و زادن بر وی سهل شود و مره محرقه و بلغم براند و شکم نرم گرداند و سینه و شربتی
از وی پنج درم تا پانزده درم بود از ملوس و قولنج بکشاید و اسهال وی بقوت جاذبه بود
و گویند بلذوحبت و هر کس که امعای وی ضعیف بود و اولی آن بود که پیش از استعمال بروغن
بادام چرب کنند یا بر سر شربت ریزند و اسحق گوید مضرست بسفل و مصلح وی آب عناب
بود و صاحب تقویم گوید مضر بود بمعده و غثیان آورد و مصلح آن مصطکی و انیسون است
و بدل آن صاحب منهاج گوید نیم وزن آن ترنجبین است و سه وزن آن مویز بی دانه
و قدری تربد **خیری** انواعست یکنوع سیاهست و آنرا بپارسی خیری خطایی
خوانند و یکنوع بنفش است و آنرا خیری مردی خوانند و هفت رنگ خوانند و یکنوع سفیدست
و یک سرخ و آن بری بود و آن نفرآی است و گفته شد و یکنوع زرد بود و بهترین آن زرد
بود و آنرا خیری شیرازی خوانند و در بغداد و موصل آنرا عصیفره خوانند و طبیعت
آن گرم بود و گویند گرم و خشک بود در اول و گویند در دوم و بوییدن گل وی محلل بادهای
غلیظ بود از دماغ و سردی دماغ و رطوبت آنرا نافع بود و گل وی چون خشک بود قوت
وی زیاده بود از تر و طبیخ وی حیض براند و ورم رحم را سود دهد و چون در آن نشینند بچه
مرده و مشیمه بیرون آورد و اگر بپاشند مشیمه بچه بود بسبب حرارت که در وی

هست

هست و قوت تخم وی و گل یکسان بود و اگر دو مثقال از تخم وی بیاشامند حیض براند و با معده
و امعا را نافع بود و فواق را سود مند بود و اگر با عسل بجوشد و بر گیرند بچه رانده بتباه شود و بچه
مرده بیرون آورد اما بیخ وی در قوت مانند ایشان بود ولیکن غلیظ تر بود و طبیعت بیخ
نزدیکتر بود و برگ چون خشک کرده با سرکه بر سپرز سخت شده ضماد کنند نافع بود و بگدازاند
و بر نقرس و ورمی که در مفاصل پیدا شود بغایت صلب بود و چون ضماد کنند بغایت سود دهد
بود و طبیخ وی با سرکه درد دندان را نافع بود و گل وی چون با موم و روغن کنند شقاق مقعد
و انگشتان را نافع بود و چون با عسل بیامیزند قلاع را زایل کند و خیری سیاه که آنرا خیری
خطایی گویند طبیعت آن معتدل بود و نافع بود جهة بادی که در سر بود و نوع سرخ منفعت آن
در صفت فرا گفته شد اما در انواع دیگر چندان منفعتی که مشهور بود دیدیم که آنرا یاد
کنیم مگر کسی چیزی بتجربه معلوم کرده باشد و صاحب تقویم گوید که بوییدن آن مصدع بود
اما مصلح آن روغن گل و سرکه بود **خیروج** بپارسی خرو گویند و آن جنازی است
و گفته شد و قدیم الملک نیز خوانند **خیربوا** هیل بوا خوانند و هال بوا گویند و بهترین آن
تازه فربه تیز بوی بود و رازی گوید در قوت مانند قرنفل بود و لطیفتر از قاقله بود و طبیعت
وی گرم و خشک بود در سیوم معده و جگر سرد را نافع بود و جهة معده نیکوتر از
قاقله بود و قی بنشاند و غذا هضم کند و ابن ماسویه گوید معده را از اخلاط بلغمی پاک
کند و اشتهای طعام باز دید کند و نافع بود جهت ورمهای سرد خاصه در دماغ و قوت
سر بدهد و از ریاسپوس گوید جهة بهق که در همه بدن بود نافع بود و چون بگیرند از وی
و یکجزو کندش و نیم جزو تخم تره تیزه کوفته و بیخته با عسل بسرشند و طلا کنند و گویند وی مضر بود
با حشاء محروری و مصلح وی کثیرا تخم خرفه بود و با سکنجبین و ویرا بهندی الاچی خوانند

خیزران بلدی آس بریست و گفته شد صفت آس سکه در الف وصفت آس بری که آنرا مورد
اصفر خوانند در میم گفته شود والله اعلم

باب الدال

دانج حب الراس است و گفته شد دانج ابروج دانک افرنگ تیز خوانند
بشیرازی انجلک خوانند و از کوه کیلویه که از ولایت پارس است خیزد و در هیچ موضع دیگر
نباشد وطبیعت وی گرمست و معتدل بود در تری و خشکی منی بیفزاید و شهوت جماع برانگیزاند
دارصعوص و دارصعوص نیز گویند و آن دارچینی است و گفته شود داذی حبی است
مانند جو باریکترست و بقد درازتر و بطعم تلخ بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در دوم
و گویند سرد است و ابو حنا گوید گرمست در اول و خشکست در دوم و بهترین وی سرخ
رنگ بود و گویند خوشبوی تازه و وی قابض بود و نبیذ خرمایی را از ترشی نگاه دارد و
ملین صلابات بود و شکم ببندد و درد معقده را نافع بود و بغایت و اسپرغهای آن
چون در طبیخ آن نشینند و اگر دو درم از وی بکوبند و در زیت چرب کنند و سفوف سازند
بواسیر را بغایت نافع بود و دفع زهرها بکند و اگر در طبیخ آن نشینند معقده و رحم که بیرون
آمده باشد بازجای خود درود و بازصحت یابد و اگر با عسل بسرشند ولعوق کنند کرمهای
بزرگ و کوچک را بکشد و بسیار خوردن وی کشنده بود و مداوای وی قی و اسهال بشیر تازه
و چیزها چرب کنند صاحب تقویم گوید سده آورد و بواسیر و درد را مصلح آن
کمیز تفته بود یا هلیله بفنند و بدل آن در تحلیل صلابات چهار دانگ وزن آن بادام و
نیم وزن آن ابهل بود الا در آبستن نشاید که مستعمل ابهل کنند داذی رومی سوفاریقون
و گفته شود دارشیشعان تندول خوانند و بزبان بربری ازوری و بلفظ دیگر
اسفالوس و آن درخت سبز خارناک است و در پوست وی حرافتی و در گل

وی حدتی و در چوب وی عفوصتی بود و بعضی گویند بیخ سنبل هندی است و گویند چوب سنبل
هندی است و گویند چوب سنبل رومی است و این خلافست آنچه محقق است پوست
وی مانند قرفه بود و بشکل اما ستبرتر از وی بسیار ستبر بود و بلون سرخ بغایت بود و مانند خون بهترین
آن بود که گران وزن بود و آنچه بسرخی مایل بود و چون پوستش باز کنی بلون خون بود و
خوشبوی بود و ستبر بود و در طعم وی اندک تلخی باشد و نوعی از دارشیشعان بود که املس بود و
تابان و بغایت تلخ بود و سفید رنگ بود و بویی نداشته باشد و طبیعت وی گرمست در
اول و خشکست در دوم و گویند سرد است محلل ریاح بود و مصلح عفونت و قطع خون بکند
و شکم ببندد و چون طبیخ وی بپاشند و چون با شراب بپزند و بدان مضمضه کنند قلاع
زایل کند و ریش بد که در دهان باشد و دندانها نگاه دارد و استرخاء عصب را بغایت
نافع بود و رطوبات غلیظ را نشف کند و مقدار مستعمل از وی یک درم بود تا دو درم
و سودمند بود صلابت نفخ معده و چون سحق کنند و بروغن خیری بسرشند و در گوش
نهند کرم گوش بکشد و چون سحق کنند و با سرکه بسرشند و بدندان نهند درد ساکن
گرداند و جالینوس گوید عفونات و ثرولات و وسواس سوداوی را نافع بود و
معده را پاک گرداند و اسحق گوید مضرست بجگر و اصلاح وی بدوقو کنند و صاحب تقویم
گوید مخفف اعصاب بود و مصلح وی صمغ عربی و کثیرا بود و بدل وی بهنغورس گوید
در سودمندی استرخاء عصب بوزن آن اسارون و چهار دانگ آن رزاوند و نیم وزن
آن درونج بود و شابور گوید بدل آن کز مازک است دار کبه گویند بسیار است
و این صحیح است آنچه محقق است طالیسفرست و گفته شود دارفلفل جالینوس
گوید بار فلفل سفید ست و گویند درخت وی غیر فلفل است بتحقیق بهترین وی آنست

که ستبر بود و بطعم مانند فلفل بود و طبیعت وی گرم و خشکست در سیوم و خشکست در دوم
و گویند تر است در اول محلل بود و در صنای سرد زایل کند و چون در میان جگر بریان کنند
تاریکی چشم زایل گرداند و هضم طعام بکند و قوت معده بدهد و باه را زیاده کند و
قایم مقام زنجبیل بود و مهبه گزندگی جانوران خوردن و با روغن طلا کردن نافع بود و جالینوس
گوید معده را پاک کند از رطوبات لزج و سده جگر و سپرز بگشاید و دیسقوریدوس گوید عرق
عرق النساء و فالج را نافع بود و فولس گوید قوت پشت بدهد و شهوت زیاده کند
واندروماخس گوید نافع بود و هیبت زهرهای کشنده و گزندگی افعی و صرع را نیز مفید بود
و مقدار مستعمل از وی نیم درم بود و مضر بود و مصدع بود و صاحب منهاج گوید مصلح وی
صمغ عربی بود و صاحب تقویم گوید مصلح وی صندل و گلاب بود و بدل آن بوزن فلفل
بود و گویند بوزن آن زنجبیل و بوزن آن زرنباد داجراجه دیک بردیکست و گفته شود
دارچینی دارصینی است و بهترین وی سیلانی بود خوشبوی سرخ رنگ و تیز طعم
که در طعم وی شیرینی بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در سیوم و گویند در دوم و روغن
وی گرم بود و دارصینی در غایت لطافت بود و مصلح عفونت بود و زکام را نافع بود
و خوردن وی و کحل کردن وی تاریکی چشم را نافع بود و زایل کند و مفرح قلب بود
و تریاقیست در وی و چون با مصطکی بپزند و آب آن بپاشند فواق زایل کند
و بادها بشکند و رعشه را نافع بود و سده را پاک کند و سده جگر زایل کند و قوت
معده بدهد و استسقا را نافع بود و درد چشم را بازدارد تخم مرغ سودمند بود و
زهرهای گزندگان را نافع بود و بر گزندگی عقرب با انجیر ضماد کردن بغایت سودمند
بود و چون سحق کنند و با سرکه بر ثولول با طلا کنند نافع بود و سرکهن سودمند بود و

دردکرده و حصر البول را نافع بود و اولی آن بود که بکوبند و بشراب بسرشند و قرص سازند و خشک
کنند در سایه قوت آن پانزده سال بماند و بقراط گوید که قوت انسان را نگاه دارد چندانکه
در حیات باشد و ذهن را تیز کند و جالینوس گوید معده و دماغ را از فضول پاک کند و نسیان
ببرد و دیسقوریدوس گوید چشم را روشن و حیض براند و سرگردش را نافع بود و مسام را
قوت دهد و همه تنها را قوت دهد و همه تنها را نافع بود و فولس گوید تقویه و استرخاء عضله را
سودمند بود و روفس گوید یرقان را نافع بود و جهای سرد و مقدار مستعمل از وی یک درم
بود و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی اسارون بود و گویند مضر بود بسر و مصلح وی کثیرا نفته
بود و بدل وی پوست سلیخه بوزن آن و نیم وزن آن کبابه یا ابهل یا زرنب بود و گویند بدل
آن دو وزن کبابه و تیادوق گوید بدل وی بوزن آن خولنجان بود و گویند بدل آن دو
وزن ابهل و روغن دارصینی رعشه را بغایت نافع بود دارمل نوعی از مرو ست
و گفته شود در میم داربرنیان تمر است و گفته شد دار رومی سولانست
و گفته شود دریق انسوس خوانند و آن دانهایست بشکل زرشک و دانه مورد
عطاران شیراز آنرا میوزج عسل خوانند و چون لت کنند عسل لزج بغایت چسپیده در اندرون
وی بود و بهترین وی تازه را ملس بود که لون اندرون وی کراثی بود و لون بیرون وی سیاهی
که بسرخی زند و طبیعت آن گرم و خشکست در سیوم و گویند در دوم و در وی رطوبتی فضلی
بود و غیر نضج و اسحق گوید گرم و تر بود و محلل و ملین بود و چون با زرنیخ بر ناخن شاشده
نهند قلع کند و بر ورمهای سرد و برشی بلغمی ضماد کنند نافع بود و ملین و محلل بود
و چون با زرنیخ و موم خلط کنند اجزای مساوی و بر ورم بن گوش نهند زایل کند مجموع
و رمها را نافع بود و اگر با کندر بیامیزند و بر ریشهای کهن نهند زایل کند و اگر با نوره

بسیر زنند بکداز انه و بلغم وعرق النسا را نافع بود چون نیم درم از وی مستعمل کند جذب
رطوبت غلیظ از عمق بدن بکند و فولس گوید خلطها در اعضا بگدازاند و قوت اعضا
بدهد و رطوبت زایل کند مرفورالدس گوید محلل اخلاط فاسده بود که در رکبین جمع شده
باشد اما مضر بود بقلب و از خوردن قراقر در شکم پیدا آورد و بعضی آورده و دوار
اولی آن بود که با آب عسل قی کنند و حقنه کنند و سکنجبین بیاشامند و مصلح وی گویند بالنگو
وکادزبان بود و بدل وی نیم وزن وی عاقرقرحا بود و در تحلیل ورمهای صلب چهار
دانگ وزن آن جوز سرو و نیم وزن اهل **دَیْپس** بپارسی دوشاب خرمایی گویند
وبهترین آن بصری بود که آنرا سیلان خوانند و آن آتش ندیده باشد و آنچه از رطب فارسی
گیرند دوشاب گویند وطبیعت آن گرم و تر بود کلف زایل کند چون با قسط و نمک بدان
طبع نرم دارد و غذا دهد لیکن خلط غلیظ و خون عکر از وی متولد شود و مصلح وی بادام
و خشخاش بود و بعد از آن سکنجبین ساده یا مغز کاهو خورند **دُبّا** قرع است
و گفته شود **دباب** سیسنبر ست و گفته شود **دیودار** دیودار و دیدار
گویند و گفته شود **دَجاج** بپارسی ماکیان گویند و مرغ خانگی گویند و طبیعت
وی معتدلست در گرمی دماغ را زیاده کند و عقل بیفزاید و دماغ وی چون با شراب
بیاشامند منع خون که از حجب دماغ روانه بود بکند و آواز را صافی کند و گزندگان
جانوران بلیده را نافع بود و چون بشکافند و همچنان گرم بر موضع گزیدگی جانور نهند
و زمان زمان بدل کنند بغایت سودمند بود و منع سریان سم بکند و مرغ غذای
نافهان بود و نشاید که مداومان خوردن وی کنند خداوند ریاضت و رکد و اولی آن
بود که بعد از تناول وی بنفشج بخورد و دماغ وی منی زیادت کند و دماغ را بیفزاید

دشریف گوید چون مرغ جوان فربه با سکه بپزند چندانکه پخته شود و کسی را که سرفه خشک بود
چون بخورد زایل کند و اگر مرغ با خشک دانه فربه کنند دوازده روز و بعد از آن بکشند و
پیه وی را بیرون آورند منجمد دم در اعضای خود مالند سودمند بود و اگر بر کسی که ماخولیای سوداوی
داشته باشد طلا کنند بغایت نافع بود خاصه چون سه نوبت بپای طلا کنند چون مرق
مرغ پیه دار بیاشامد کسی که لون وی زرد بود که سبب آن معلوم نشود هفت روز هر روز
یک مرغ با نان حواری بخورد لون او بحال صحت رود و بغایت کال نافع بود **دج**
صاحب جامع گوید نباتیست که در دیار برکستان افروز خوانند و این نه صحیح است
دُج روفس گوید فاضلترین مرغ بری بود و بعد از وی تخذر و سمان پس حجل
و دراج و طیهوج و سعنین و فرخ الحمام و درشان و فواخت وطبیعت آن گرم و
خشکست **دُجر** لوبیاست و گفته شود **دخیسا** گویند سل است و گویند
دهن البلسان و هر دو را بدین اسم خوانند **دُخن** بپارسی ارزن است و
بشیرازی ال خوانند و آن نوعی از جاورس است وطبیعت آن سرد و خشک بود
در دوم و گویند در سیوم و گویند گرم است شکم ببندد و بول براند و غذا اندک دهد
و اگر با شیر تازه بپزند خشکی وی کمتر بود و غذا بسیار دهد لیکن سده و سنگ گرده
پیدا کند و مصلح وی قند بود و سویق وی قطع قی و اسهال که از صفرا بود بکند و اسحق
گوید مضر ست بشش و مصلح وی مصطکی بود و شابور گوید بدل آن برنج است
دُخان بپارسی دود گویند و مجموع دخانها مجفف است و در وی اندک تقبیض باری
بود و قوت ترین دخانها دخان قطران بود و پس زفت پس میعه بعد از آن مر بعد از آن
کندر و دخان کندر را دو بیا هبه در ورم چشم استعمال کنند که در وی قرحه بود آن قرحه را

پاک گرداند و گوشت برویاند و در کحلها نیز مستعمل کنند جهت منع موی زیادت که در چشم
می روید و دخان بطم سودمند بود جهت رطوبتی که در چشم بود لیکن آنکه رمد بود و دخان قوابر
بهر گرم بود و قطع سبل بکند و روشنایی چشم بیفزاید **دُرّاج** گوشت
وی معتدلتر از گوشت تیهو بود و فاخته و فاضلتر و لطیفتر و خشکتر از گوشت تدروج بود
و حرارت کمتر منی بیفزاید و شکم ببندد و دماغ و فهم را زیاده کند و مصلح نافهان بود
و دراج را بشیرازی کبک کز خوانند **دَرافن** دراقن نیز گویند بلغة اهل شام
و آن خوخ است و گفته شد **دُرْدِیّ الخمر** دردی شراب کهن بود و بهترین وی و طبیعت
وی گرم و خشک بود و محلل اورام بود و کلف و نمش زایل کند و اثر نایی که مانند عدس
بر وی پیدا شود چون بسایند و با اشنان خلط کنند و هر روز روی را بدان بشویند
روی را پاک گرداند و جلا دهد **دُرْدِیّ الخل** دردی سرکه چون خشک کنند و
بسوزانند مانند زبد البحر بود و یادردی که گواری بوی گشته و بر سر آتش نهند و غایت
سوختگی وی آن بود سفید بود و نشوید مانند توتیای سوخته و وی محرق و معفن
بود و سخن و مجفف و گوشت زیاده که در ریشها بود بخورد و با راتیج بر سفیدی
ناخن طلا کنند زایل کند و چون با روغن مصطکی با راتینج بیامیزند و بر موی طلا کنند
و کیمشب رها کنند موی را سرخ گرداند و آنچه شسته بود آثار داءالحیه و ریشها آن
ببرد و تاریکی چشم زایل کند و آنچه نسوخته باشد با مورد تازه بر شکم و معده ضماد کنند
محکم گرداند و منع سیلان رطوبات از ایشان بکند و چون ضماد کنند بر شیب شکم
و بر ریشها قطع خون رفتن بکند و بر ورم پستان ضماد کردن نافع بود و اگر بر بروی
رحم ضماد کنند نافع بود و حیض را باز دارد و مسکن ورمهای گرم بود **درونج** صاحب

منهاج گوید دو نوعست فارسی و رومی و بهترین آن رومیست و آنرا درونج عقربی خوانند از
بهر آنکه بشکل عقرب بود و صاحب جامع گوید که در کوهستان شام و اندلس بسیار باشد و طبیعت
وی گرم و خشکست در سیوم و علیلی گوید گرم و خشکست در دوم و بادها را بشکند و گزندگی
جانوران زهردار را نافع بود و درد رحم که از سردی بود و سودا و خفقان که از سردی
بود زایل کند و بادهای غلیظ که در معده و امعا بود لطیف گرداند و تحلیل دهد و بر گزیدگی
عقرب و رتیلا با انجیر ضماد کردن همچنان خوردن نافع بود و بغایت و تقویت دل دهد و مفرح
بود و تریاق همه زهرها بود و مقوی دل و اولی آن بود که با شراب سیب ممزوج کنند تا
سخونت وی کمتر شود و جهت خفقان با قدری کافور خلط کنند بغایت نافع بود و خاصیت
وی باقی ماند و کیفیت وی بشکند و ابن زهر در خواص آورده است که چون قطعه از وی
در اندرون خانه بیاویزند طاعون در آنجا نبود و اگر سوراخ کنند و ریسمان در وی ببندند
و از میان هر دو ران زن حامله بیاویزند فرزند را نگاه دارد و از همه آفتی محفوظ ماند و
اگر دشوار زاید زاییدن بر وی سهل گردد و زود بزاید و اگر بیاویزند بر وی و بر وی
بر ریسمانی بسته باشند و بن وی سوراخ کرده باشند هر آینه ایمن باشند از خوابهای بد
و ترسیدن در خواب و این از خواص است و سفیان اندلسی میگوید که مسخن دل
و جگر و معده بود و هضم طعام بکند و سودمند بود جهت ماخولیای امعایی تحلیل نفخ
و تلطیف غلیظ اخلاط و مستعمل از وی مقدار یک درم بود و اسحق گوید دو درم و همو گوید
مضر بود با سپرز و مصلح وی رازیانه و قند بود و رازی گوید بدل وی در دفع مضرت بادها
که در رحم پیدا شود بوزن وی زرباد و دو دانگ وزن آن قرنفل و شابور گوید بدل
وی عاقرقرحا بود و گویند بدل وی دو وزن وی سورنجان بود **دَرُوقینون** از جمله

مخدرات بود و نبات وی به درخت زیتون ماند لیکن از یک گز کوتاه‌تر بود و ورق وی
برنگ ورق زیتون بود اما درازتر بود و تنک‌تر بغایت خشن بود و گل وی سپید
بود و تخم وی بمقدار کرسنه کوچک بود و بغایت صلب و لون وی مختلف بود و بیخ وی
بدرازی یک گز بود و بستبری انگشت و در کوهسار روید و طبیعت مانند برزالبنج و لفاح
و خشخاش سیاه بود و مسکر بود و اگر زیاده خورند کشنده بود و غثیان سخت و خواب عمیق
آورد و اسهال خون و غش و سبت و کشنده بود از چار روز تا هفت روز مداوای
آنکس که آن خورده باشد قی کنند تا معده را پاک کند و همان معالجه که در خوردن برزالبنج
گفته شد **دُردار** شجرة البق خوانند بپارسی درخت پشه و بشیرازی عنیدار
و بسمرقند گل کرم و در صفهان گنجشک و در اندلس سحرالفم و در بجار الاسکر و غرب
نوعی از وی است و صفت غرب گفته شود اما ورق دردار و روی قبضی بود و جلایی و بود
وی قابض‌تر و سردتر از ورق وی بود و طبیخ اصل وی چون بر استخوان شکسته نطول
کنند سود دهد و پوست سبز وی چون یکمثقال با آب سرد بیاشامند یا شراب مسهل
بلغم بود و ورق وی چون سحق کنند و با سرکه بر جرب ریش شده یا شند سودمند
بود و پوست وی چون بر جراحات بچسبند اصلاح آورد و اگر بکوبند و با سرکه برشند در
برص طلا کنند زایل کند و بیخ وی چون بر آتش نهند و بسوزند رطوبتی که از وی بیرون
آید بگیرند و در گوش چکانند کری که از بخوری دراز حادث شده باشد زایل
کند و عصاره ورق وی چون در گوش چکانند هم کرم و ورم گوش را نافع بود و اگر با عسل
بیامیزند و در چشم کشند تاریکی چشم را زایل کند و رطوبت ثمر وی چون بر روی مالند
جلای تمام دهد و مسیح گوید ورق وی سرد و خشک بود در درجه اول **دُر** ثمرالعلیق است

و گفته شد **دروبطاریس** ددوبطاریس ترکو نیه و معنی آن بلوط بود یا ترخینس بلوط و آن چیزیست
که در بر درخت بلوط کهن بچسبیده می‌شود مانند ترخینس و آن کوچکتر بود و در وی حلاوتی
بود با اندک تیزی و تلخی اما اصل وی با وجود شیرینی و تیزی و تلخی عفص بود و قابض بود
و معض آورد و در رغایت حرارت بود و چون بکوبند با بیخ محیان بر موی ضماد کنند موی را سترد
و فالج و لقوه را سودمند بود **درداب** دستنبویه است و گفته شود **دراج** گویند
بخصیه است و گویند نوعی از لبلاب است و این صحیح‌تر است و صفت هر دو گفته شود **دستنبویه**
بلغه اهل شام شمامه خوانند بپارسی دستنبویه خوانند و آن نوعی از بطیخ کوچک است بوی
وی و ادمان بدان بوییدن دماغ را گرم دارد و سده وی بگشاید و بادی که در روی بود بشکند
و گوشت وی بطی الهضم بود و بوییدن وی سودمند بود و اگر خشک کنند و در وی
بدان بشویند پاک گرداند و جلا دهد **دشبیس** جشیش است و آن درشتی
که از آرد و گندم و سرطان و آرد جو حاصل شود جشیش خوانند و دشیش خوانند
دعیلا جعیل است و گفته شد **دِفلی** حبن است و حبین نیز گویند و بشیرازی
خرزهره گویند بهترین وی سبز بزرگ ورق بود و بغایت تلخ بود و گل وی مانند
گل سرخ بود برنگ و ثمر وی صلب بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در سیوم و گویند
خشکی وی در دوم بود و گویند در اول بغایت محلل بود و خاصیت وی آنست که
اگر طبیخ وی در خانه بیفشانند قتل براغیث و ارضه بکند و وی محلل ورمهای صلب بود
و حکه و جرب و درد پشت و زانو ضماد کردن خاصه چون ورق وی بپزند مانند
مرهم بر ورمهای صلب نهند بگدازاند و تحلیل کند و آب ورق وی چون بر جرب
و حکه طلا کنند سودمند بود و چون بشراب و سداب بجوشانند و بیاشامند سودمند بود

جهت گزندگی جانوران زهردار مقدار یکمثقال از وی نیم درم بود و مفاصل را نافع بود و نقاع وی
و ورق وی سم حیوانات و آنچه ضعیف بود از حیوانات مثل بز و میش و اگر دفلی در آب
خیسانند و ایشان را از آن آب دهند کشنده بود و اندکی از وی کرب آورد و سخت باد در
شکم پیدا کند و آبی که دفلی در وی رسته باشد بد بود و نقاع وی بغایت معطش بود و
ورق وی چون با آب بپزند و بپالایند و به هر یک رطل نیم رطل زیت کهن بر سر آن کنند
و بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند و بعد از آن ثمن رطل موم سفید بر آن روغن نهند
شند مانند مرهم بر جرب و حکه ضماد کنند بغایت کامل مفید بود و اگر ورق وی خشک کنند
و بکوبند و بر ریشها افشانند خشک گرداند و مداوای کسی که دفلی خورده باشد بآشامیدن
جرب و حنضها و لعاب بزرقطونا در روغن گل و کثیرا و ثمر شیرین و وی شش را نشر کنند
کند و حوالی آن عجب مفید بود و همچنین انجیر با بیل و قند و حلاوها و جلاب و رب عنب
یعنی دوشاب انگوری اصافه چیزهای چرب کنند **دقطامانون** سنگطراشیع است
و گفته شود **دقاق الکندر** در صفت کندر گفته شود **دلدع** سفیدلو گفته
شود **دُلب** بپارسی چنار گویند بپارسی صار پوست وی و جوز وی آفتاب
خشک بود در درجه اول سرد بود و چوب وی سرد و تر بود و ورق وی چون تر بود
با شراب بپزند و در چشم ضماد کنند آب رفتن چشم باز دارد و ورمهای گرم و
ورمهای بلغمی که در زانو باشد سود دهد و اگر نیک بکوبند و بر ریشهای تر افشانند
خشک گرداند و سوختگی آتش را سود دهد و پوست وی چون با سرکه بپزند و بدان
غرغره کنند نافع باشد جهت درد دندان و سوختگی آتش و پوست وی جهت برص
نافع بود و طبیخ ورق وی در چشم را نافع بود و خاکستر وی جرکهای ریمنای پلید را

زایل کند

زایل کند و ثمر وی چون تر بود با شراب بیاشامند گزندگی جانوران را سود دهد و چون با پیه
بر سوختگی آتش نهند نافع بود و غباری که بر ورق و ثمر وی نشسته باشد بغایت مضر بود
بحواس و شش و آواز و باید که شیر تازه از پی آن بخورند و صاحب تقویم گوید مصلح
آن عود بود و یا فرقه دارصینی و جوز آن با پیه بر گزیدگی جانوران ضماد کنند نافع بود و
پوست وی چون بسوزانند جلای تمام دهد تا بحدی که برص را شفا دهد و چون ورق
و ثمر وی بخور کنند در خانه خنفسا بگریزد **دلبوث** نوعی از سوسن بری است
و آن معروفست بسیف الغراب و بدان سبب این اسم بر وی نهاده‌اند که ورق آن مانند
سیف است و بشکل ورق ایرسا بود اما ورق ایرسا پاکیزه‌تر و باریکتر و کوچکتر بود
و ساق وی بمقدار یک گز بود و گل وی سرخ رنگ بود و بیر اشقراغاتیون خوانند
و بعضی ماغاریون خوانند و کسیتون نیز خوانند و اصل وی مانند دو پیاز کوچک
بود و زبر یکدیگر آنکه در شیب بود لاغر بود و بالای وی فربه و در وی قوت جاذبه
بود و ملطف و محلل بود و در بغداد آن بیخ را نافوح خوانند و زنان بغداد جهت فربهی
استعمال کنند و جهت جلا روی خود بدان بشویند بغایت لون را نیکو گرداند و در بغداد
بسیار بود و ارزان بها و بیخ بالای وی چون زن بخورد بر گیرد حیض براند و چون با
شراب بیاشامند شهوت جماع برانگیزاند و بیخ شیبی وی چون زن بیاشامد قطع
شهوت ایشان بکند و زهراوی گوید چون بیخ وی در شراب خیسانند و صاحب بواسیر
هر روز مقدار یک رطل از آن شراب بیاشامد بواسیر را خشک گرداند و این
مجربست و اگر خشک کنند بیخ وی را و هر روز مقدار یکدرم با ماء العسل بیاشامند همین
عمل کند **دلیل** ثمر گل است چون گل بریزد ثمر وی حاصل شود مانند تخم سه گل سرخ

رنگ چون پخته شود در طعم وی شیرینی پیدا شود و در شام معرف الدیک خوانند **دلینس**
نوعی از صدف کوچک بود که مچیان خام نکو خورند رصاد گفته شود **دُلُق** صاحب
منهاج گوید فاروی مانند سمور بود و در همه حالتی و بالس گوید گرمی وی کمتر از سمور بود و پوست
وی معتدل بود از بهر آنکه طبیعت حیوانی وی گرم و تر است **دُلفین** ماهی بزرگست
سیاه رنگ و سر وی مانند سر خوک بود و دندان دارد آنرا خنزیر البحر خوانند و
در جون خوک ماهی خوانند و گوشت وی فربه بود و چون پیه وی بگدازند در حنظل
که شحم بیرون کرده باشند و در آن بجوشد و در گوش چکانند کری کهنه شده را زا
ئل کند و گوشت وی سرد و غلیظ بود و دیر هضم شود و تمیمی گوید گوشت وی
مانند گوشت سگ آبی بود در غلظت و هضم و تولید سودا و کیموس بد بود و دندان
وی چون بر کودک آویزند نترسد چون پیه وی بخورند درد مفاصل را سود دهد **دماء دم**
مجالدم است و گفته شد و شادنج نیز گویند و گفته شود **دِمَاغ** بهترین مغزها مغز
مرغان بود خاصه کوهی و بهترین مغز مواشی مغز بره و گوساله بود و شیخ الرئیس گوید مصلح
کسی بود که زهر خورده باشد پاک کننده و برگزیده باشد و بقراط گوید مجموع مغزها
سرد و تر بود و خون سرد و لزج و خلطی غلیظ از وی متولد شود و چون هضم شود
بدن را فربه کند و دماغ را زیادت اما مرطب امعا کرده بود و باه را زیادت کند
اما مولد بلغم بود و اشتها را ببرد و سنگین بود و نزدیک هضم شدن و چون بر معده مالیده
شود قی آورد و شکم نرم دارد و آنچه بریان کرده بود دیرتر از معده بگریزد از
رسیده بود و مصلح وی نعنع و صعتر و فلفل و خردل و دارچینی و سرکه بود **دِمَاغ**
الدِّیک والدَّجاجة مغز خروس و مرغ خوردن بگزندگی مار و درد نافع بود و چون

بر شته بکرد آسیاب و مقدار باقلایی بخورند خون رفتن بینی باز دارد خاصه دماغ مرغ
خاصه که خون از حجب دماغ روانه بود **دِمَاغ البَعِیر** مغز شتر چون خشک کنند
و با سرکه بیاشامند صرع را سودمند بود **دِمَاغ البَطّ** مغز بط ورم مقعد را سود دهد
دِمَاغ ابن عِرس مغز راسو چون خشک کنند و با سرکه بیاشامند صرع را بغایت مفید بود
دِمَاغ الخَیل مغز اسب محرق و معفن بود **دِمَاغ الخَفَافِیش** مغز شب پره چون با کحل
در چشم کشند در ابتداء نزول آب نافع بود و خاکستر وی روشنایی چشم بیفزاید و مغز وی چون
تازه بر کف پای مالند باه را برانگیزاند **دنیا** در مفردات جالینوس گوید ریاحوانشه
و چنین گوید که سرطان بحری است و گویند تحقیق بالا ماهیت که سیا گویند و گفته شود و
لسان البحر نیز گویند و هم گفته شود **دَمُ الاَخَوَین** سیاب خوانند و ایدع و دم التنین
و دم الثعبان بپارسی خون سیاوشان خوانند و بعربی قاطر الدم خوانند مولف گوید
آن سه نوع است چکیده و خشبی و ترابی بهترین آن چکیده بود و صافی قطعا در وی چوب
نبود و طبیعت وی سرد و خشک و قابض بود و خشکی وی در دوم بود و مسیح گوید
سردی وی در دوم بود و نوحیا گوید گرم است در اول و خشک است در دوم منفعت وی آنست
که قوت جگر و معده بدهد و شقاق معده را و سحج امعا را بغایت مفید بود و قطع خون
رفتن کند از هر موضع که باشد و چون نیم درم از وی بر روی بیزد به تخم نیم برشت بیاشامند
شکم ببندد و سحج را نافع بود و در داروهای چشم قوت چشم بدهد و جراحتهای تازه را
سودمند بود و روفس گوید ریشها و دملها و داحسها را نافع بود و چون بر آن پاشانند
و جالینوس گوید گوشت بر جراحتها که در امعا بود و ظاهر بدن برویاند و ویشش را
بد بود و مصلح وی صمغ عربی بود و باکثیرا و بدل وی در همه عمل کاهو بود و یا عصاره کاهو

و گویند حضی الحمار و مولف گوید وی صمغ بقم بود و از جزیره سقوطره خیزد و آنچه چکیده بود و
آن دو نوع دیگر از هندوستان خیزد و از مواضع دیگر **دَم** خون گرم و تر بود و
گفته شود هر یک بجای خود **دَمُ الاَرنَب** بپارسی خون خرگوش گویند نافع بود
جهت بهق و کلف چون گرم بر آن طلا کنند و منضج ورمهای گرم بود بزودی و چون بآتش بریان
کنند جهت قرحه امعا نافع بود و قطع اسهال مزمن بکند و چون با شراب بیاشامند سموم را
نافع بود **دَمُ الاَیّل** خون گوسفند کوهی و گاو کوهی چون بریان کنند سودمند بود جهت
سمها که بر پیکان کرده باشند و دوسنطاریا را سود دهد و اسهال کهن و کسی که زهر خورده باشد
دَمُ ابن العِرس خون راسو چون طلا کنند بر خنازیر و مفاصل تحلیل دهد **دَمُ السُّلَحفاة** خون
سنگ پشت آنچه بری بود و چون با شراب بیاشامند سودمند بود **دَمُ الاِنسان** خون
آدمی چون وقتی که حجامت کنند بگیرند و با آرد جو بسرشند و با سداب تر و عسل طلا کنند بر
ریشی که بر اعصاب باشد خاصه بر ساق و ریشهایی که آب از وی روانه بود و بصلاح آورد
دَمُ القُرَاد بپارسی خون کنه خوانند چون در میان شراب کنند مستی زود آورد و این
از خواص است **دَمُ البَقَر** خون گاو ماده بر جراحت ریزند خون ببندد
دَمُ الحَلَم دم قراد است که گفته شد منع موی زیادت که در چشم باشد بکند وقتی
که بکنند و بر موضع آن طلا کنند و وی اقوی بود از دم ضفدع در منع رستن موی **دَمُ الحَمام**
والوَرَشان والشِّفنین والدَّجاج خون کبوتر و ورشان که بپارسی کما گویند و دم
اللی خوانند و خون شفنین که بپارسی بوتیمار گویند و خون مرغ خانگی و بهترین آن بود که از
حیوان سلیم گیرند آن گرم بود و جهت منع ورمهایی که تولد کند بسبب سقطه و رض کل
نافع بود و جهت جراحتهای چشم که در چشم بود و در چشم چکانند سودمند بود بغایت

کال خاصه آن خون که از بال او گیرند و خون فاخته و کبوتر قطع خون رفتن که از حجب دماغ بود
بکند **دَمُ الثَّور** خون گاو نر چون تر بود از جمله سمومات بود و از خوردن وی عسر النفس و وجع
حلق و سوی و سرخی زبان و غثیان سخت و کرب و اضطراب پیدا کند و دندان خاییدن
بجات کشد و کزاز آورد و مداوای وی بحقنه و اسهال کند و قی در اینجا خطرناک بود که خناق آورد
بعد از حقنه مسهل ادویه را نافع بود و جهت فسردگی خون مانند بیخ الجندان و بوره و حلتیت و
خاکستر چوب انجیر در سرکه و فلفل و انجدان در سرکه نهند و خاکستر سرو و تخم کرنب و عصاره
عوسج و علامات خلاص وی آن بود که از وی برد مانند زعفران چیزی بیرون آید و اولی
آن بود که بر معده و شکم وی آرد جو با ماء العسل ضماد کنند و اگر خون وی مچیان گرم بود بر
ورمهای صلب با سویق ضماد کنند تحلیل دهد **دَمُ الضِّفدِع** خون وزغ که بشیرازی
بک گویند بهترین آن خون ضفدع زرد و سبز بود منع موی رستن کند و موی زیادت
که در چشم باشد بکند و بر موضع آن طلا کنند دیگر نروید بغایت کال نافع بود خاصه
چون ضفدع سبز و کوچک و چون بسوزانند و خاکستر وی در بینی کنند خون رفتن باز دارد
و علی بن العباس المجوسی گوید چون طلا کنند بر دندان برویاند و غیر او گوید که ضفدع
و خون وی چون بر دندان نهند بیفتد و آن مجربست **دَمُ الحِرباء** خون آفتاب
پرست که آن نوعی از عضایه است منع موی زیادت که در چشم باشد بکند چون بکنند
و بر موضع آن طلا کنند **دَمُ الخَفَافِیش** خون شب پره بر پستان طلا کنند پستان را بر حال
خود نگاه دارد که هیچ گونه تغیر نکند و بغایت مجربست و نگذارد که بزرگ شود **دَمُ الحَیض**
گویند مسکن وجع نقرس بود و چون بر وی ضماد کنند و چون بر جره بمالند نافع بود و چون
زن بخود برگیرد منع آبستن بکند **دَمُ الکَلبِ الکَلِب** خون سگ دیوانه سودمند بود جهت

کزندگی وی و سم سموم ارینه و گویند بچه برون آورد و منع موی زیادی بکند که در چشم باشد و جالینوس گوید در وحشت **دم الدب** خون خرس چون گرم بر ورمها نهند فرو دیگر نکند و این زهر در خواص آورده است که خون وی در چشم کشند بعد از آنکه موی زیاده کنده باشند دیگر نروید و بعضی گوید خون وی دیوانه بیاشامد نافع بود **دم الورل والجرذون** خون ایشان را در چشم کشند قوت باصره بدهد و ایشان نوعی از عصایه اند صفت جرذون گفته شده و ورل گفته شود **دم البوم** خون بوم سودمند بود جهت ربو و همچنین مرق وی و گوشت وی **دم التیس** خون بز نر بود و بشیرازی و که خوانند بهترین آن بود که از بز کوهی گیرند چهار ساله وقتی گیرند که انگور رنگ خواهد گرفت و دیگ سنگین بیاورند و حلق وی ببرند و خون اول رها کنند که برود و آخر تر بجا رها باید از آن میانه بگیرند و در دیگ رها کنند تا سرد شود و بعد از آن قرصها سازند و رها کنند تا خشک شود و از غبار نگاه دارند و در جایی نهند که نم بود و چون خواهند که استعمال کنند جهت سنگ شاخ و کرده و درم از وی در کاسه شراب شیرین حل کنند یا بپاشانند یا در آب کرفس کوهی در وقتی که وجع ساکن بود سنگ گرده بریزاند عجایب و این از جمله مجربات است چون تر بود و بر ورمهای گرم طلا کنند نضج دهد **دم المعز** خون بز چون با عسل بیاشامند دوسنطاریا را نافع بود و چون بریان کنند سودمند بود جهت سم سموم ار چه با شراب بیاشامند **دم الحمل** خون بزگویند سودمند بود و بخاصیت صرع را **دم الفار** خون موش چون بر ثالیل و مسامیر طلا کنند قلع کند **دم الخنزیر** خون خوک گرم و تر بود مانند خون آدمی و گوشت وی مانند گوشت آدمی بالطبع و قطعا فرق نتوانند کرد کسی که آدمی خوار باشد **دم الدیوک والدجاج** خون خروس و مرغ سودمند بود جهت خون که از غشاء دماغ روانه شود **دم الحمار** خون خر منع رعاف که از حجب دماغ بود

بکند **دم الخرفان** خون خرفان چون بیاشامند صرع را نافع بود **دم الثعبان** و دم التنین نیز گویند و آن دم الاخوین است و گفته شد **دندان پیل** بزاز الخرفه است و گفته شد **دلعفترا** ابقر خوانند و طبیعت وی گرم و خشک بود و در قوت مانند نمک بود و بلکه اقوی بود و از وی چون سحق کنند و با سرکه بر حکه اعضا طلا کنند زایل کند و چون سحق کنند و بر موی غلیظ شده رقیق گرداند و نزدیم بپارسی شوره گویند **دند** بشیرازی باتو گویند و آن خروع چینی است و حب خطایی خوانند و حب سلاطین نیز گویند و این نوع است چینی و هندی و شجری چینی بقدر فستقی و شجری بقدر سپید انجیری بود و میل سرخی زند و نقطه سیاه بر آن باشد و هندی از چینی کوچکتر باشد و از شجری بزرگتر و مغز آن میل بزردی زند و بعضی گویند حب الملوک دند است و این خطاست و خلاف حب الملوک ماهودانه است و گفته شود و طبیعت دند گرم و خشک است در چهارم و بهترین وی چینی بود پس شجری پس هندی و شربتی از وی یک حبه و نیم بود تا دو حبه و گویند از دو دانگ تا نیم درم مسهل رطوبات بود و سودا و بلغم و آنچه در مفاصل بود و نشاید که در شهرهای سردسیر و طبیعتهای سرد و مصلح وی آن بود که پوست وی باز کنند بکار برد و باید که لب تیز در میان برند اگر لب تیز در میان برند و بپوست وی رسد سرخی لب زایل شود و سفیدی مانند برص پیدا گردد و مغز وی را بگیرند و در اندرون وی مانند زبان گنجشک بود آن را بینداز ند و با قدری نشاسته و ورق گل سرخ و زعفران و کتیرا و رازیانه بکوبند و اگر خواهند که با ادویه مسهله ممزوج کنند با تربد و عصاره غافث و عصاره افسنتین و مانند آن که همان مزاج داشته باشد و نشاید که دند در ترکیب افیون و فرفیون باشد مستعمل گشته و اگر با شرحه و سکه کنند هم شاید و وی سودمند بود جهت مره سودا و بلغم و مسهل اخلاط خام بود

و در مفاصل را تحلیل دهد و سیاهی موی را نگاه دارد و در رها نکنه که زود سفید گردد **عیسی بن علی** گوید که وی سحج امعا آورد و باید که بعد از آن شیر تازه خورند و غذا آب گوشت یا آب وغوره و قدری شیره بر آن افشانند و اگر ماهی جوز ند شاید و اگر حسو ی سازند از برنج و جو مقشر به روغن گل نافع بود **دلفنه** زوانست و شیلم نیز گویند و گفته شود **دوا الحیه** حنطیاناست و گفته شد **دوسر** زن خوانند و آن حشیشی است که در میان گندم روید بزبان شیرازی تخم آن را کاس خوانند و طبیعت آن گرم است در اول و خشک است در دوم و گویند سرد است وی ملین ورمهایی بود که در ابتدا بغایت صلب بود و چون بر داء الثعلب ضماد کنند سودمند بود و جهت عرب ناصوری که نزدیک چشم پیدا شود در کنج چشم و دو درم از وی مسهل گرم بود و وی مضر بود بانثیین و مصلح وی کثیرا بود و بهترین وی سیاه رنگ بود و عصاره که از حشیش وی گیرند باید که با آرد می آمیزند و خشک می کنند بعد از آن استعمال می کنند **دوم** درخت مقل است در میم گفته شود **دوقو** تخم جزر بری است و بیخ آن شقاقل است و گیاه و بیا خرس گیا خوانند و کوهی گیا نیز خوانند و بغایت خرس دیار دوست دارد و گویند دوقو تخم کرفس بریست و ملات و بیونانی دوقس خوانند و دوقس نوعی از انست و بشیرازی بدران گویند و صفت آن در قاف در قوقالس گفته شود و دوقو اغریا و دوقو بوی و دوقو اغریا نیز گویند و در قوقالس صفت همه گفته شود و بهترین دوقو تازه زرد رنگ بود و طبیعت آن گرمست در سیوم و خشکست در اول و گویند گرم و خشکست در دوم و عیسی گوید گرمست در سیوم و خشکست در دوم مغص را ساکن کند و بول و حیض براند و نفخ اطفال را نافع بود و مقدار شربتی یکدرم بود و منفتح سده بود و فضلهای بلغمی غلیظ از سینه

پاک کند و سرفه که از سبب آن بود زایل کند و گزندگی عقرب را نافع بود و چون بر زنند و آب آن را بیاشامند یا بر موضع گزندگی ریزند **روفس** گوید قوت معده بدهد و هضم طعام بکند و منی زیادت کند و **جالینوس** گوید شهوت باه برانگیزاند و نعوظ قوی آورد و **ارسطوس** گوید استرخاء مفاصل را نافع بود و سنگ مثانه بریزاند و **قوس** گوید کرمها و حب القرع را بکشد چون با شیخ ارمنی و کرفس بیاشامند و وزن آن و **دیسقوریدوس** گوید مهیج شهوت جماع بود و مدر طمث و **صاحب تقویم** گوید مضعف مثانه بود و مصلح وی تخم مورد یا بلوط بود و **صاحب منهاج** گوید مضر بود بمثانه و شهوت جماع ببرد و مصلح وی مصطکی بود **دول** گویند طالیسفر است و گفته شود **دوارم** مقل الیهود است و گفته شود **دو یاروج** گویند کاکنج است و گفته شود **دود القرمز** دود الصباغین خوانند و آن کرم سرخست که در درخت بلوط باشد و وی صدفی شکل بود و کوچک مانند خلزون و **جالینوس** گوید چون از درخت بگیرند تر بود و سرد و خشک بود در دوم و صفت وی و منفعت وی در باب قاف در قرمز گفته شود **دود الحریر** بپارسی کرم ابریشم گویند چون بگیرند و خشک کنند و سحق کنند و سه درم از وی با حسویی که از آرد گندم بود و اصلاح کنند و بیاشامند چند روزی بپایی لون روی را بغایت نیکو گرداند و بدن را فربه کند و اگر کمی از وی خشک کنند و در خرقه ارغوانی بندند و بر محموم آویزند بغایت سودمند بود **دوغ** مخیض بتربیت و گفته شود **دوقص** بصل است و گفته شود **دورخی** نوعی از سوسن بریست که بیونانی کیتیون خوانند و آن دیوث است و گفته شود **دهن حب الصنوبر** گرم درخت صنوبرست در قوت مانند دراح بود و در فعل همان عمل بکند و آن سبز رنگ بود و چون بکوبند و بر موضعی ضماد کنند گوشت را تباه کند و اگر بر ورم دملی که محتاج بشکافتن بود نهند بشکافد

دوص آهنیست که آهن تافته در آن اندازند و از مقویات باه بود و منفعت وی در صفت
حدید گفته شود **دواء المسک** نخ بزوک است و در باب نون صفت بزوک گفته شود
دواء الطالی خاله و میعان است و گفته شود **دهنج** سنگی سبز است بپارسی دهانه گویند
و آن دو نوعست کرمانی و فرنگی و بهترین آن فرنگی شیرین بود و ترشی و شیرینی وی چنان
امتحان کنند که وی را بسایند و بر روی آینه کنند و رها کنند تا خشک شود اگر آینه زنگ برآرد
تلخ بود و اگر نه شیرین بود و طبیعت آن سرد و خشکست و در طبیعت نزدیک بتوتیا بود
سودمند بود جهت سفیدی چشم با مروارید ناسفته و توتیای هندی از هر یک
مساوی کوفته و بیخته مانند سرمه در چشم کشند و وی تریاق جمله سمومات بود و اگر
حل کنند کسی که زهر خورده باشند بپاشاند دفع زهر بکند و اگر کسی زهر نخورده بود و بخورد
سم مهلک بود و اگر موضع گزندگی عقرب سحق کنند درد ساکن کند و اگر سحق کنند و
قدری با سرکه بگدازند و بر قوبا که از مره سودا بود بمالند نافع بود و سعفه که در سر و جمیع اعضا
بود سود دهد **دهمست** درختی است و صفت آن گفته شود **دهن البوداری** صاحب
جامع گوید روغن سوسن است و بعضی گویند روغن یاسمین است و مولف گوید بتحقیق
روغن زنبق است و صاحب جامع و صاحب منهاج در صفت روغن زنبق هم
گرده اند که گفته اند روغن یاسمین سفیدست و در صفت زنبق صاحب جامع گوید روغن
کنجدست که یاسمین سازند و صاحب منهاج گوید زنبق سوسن سفیدست و گویا ایشان
زنبق ندیده اند و بر قول صاحب منهاج هم نزدیکست که گفته است که سوسن سفیدست
می بایست گفت که نوعی از سوسن سفیدست و طبیعت آن گرم و ترست **دهن البسوالی**
دهن القوس بپارسی روغن کمان خوانند **دهن الحل** شیرج است بپارسی روغن کنجد

خوانند و شیر تخت خوانند و روغن شیره نیز خوانند بشیرازی روغن خوش خوانند و در شین
گفته شود و در شیرج منفعت آن **دهن الخلوق** روغن زعفرانست و صفت ادهان در مقالت
دوم در مرکبات گفته شود **دهن عجیل** او مالی است و گفته شد **دهن البلسان**
روغن بلسان از درخت بلسان گیرند بعد از طلوع شعری یمانی از آهن ساخته اند زیر
هر برگی شق کنند چنانکه بدان جایگاه که روغن است برسد و ترشح پیدا کند و روانه گردد
و گویند عینه حاصل میکنند و گویند شیشها ساخته اند که هر یکی پنج مثقال از آن بگیرد و در شیب
هر برگی که شق کرده باشند بیاویزند و بهترین وی آن بود که تازه باشد و بوی وی قوی
بود و امتحان وی چنان بود که چون بر صوف چکانند و بشویند هیچ اثر بر صوف نماند و اگر
اثر بماند مغشوش باشد و اگر بر شیر چکانند شیر به بندد و اگر بر آب چکانند و حل کنند
مانند شیر سفید شود و اگر برابریشم چکانند و ابریشم بسوزند و خاکستر آن برشند و
در آب اندازند در بن آب نشیند و آنرا اشیر بلسان خوانند و صمغ بلسان خوانند و بحقیقت
آن روغن نیست بلکه صمغیست و آن موضع که بلسان از آنجا خیزد در قدیم باغ فرعون
بوده است و آنرا عین الشمس خوانند و بلسان از معجز علی است علیه السلام و تخم آنرا نیز
روغنی هست و آنرا حب بلسان خوانند و صفت حب بلسان گفته شد و صفت عود بلسان گفته
شود و حب آن بقوت نزدیک از عود آن بود و امتحان روغن آن بکنند تا دجوال دور کنند
و مولف گوید این امتحان معتبر نیست که بروغن مغشوش کنند تا در سوزن اندر دوخته
می شود و غش آن بروغن صنوبر بیشتر کنند و روغن مصطکی و روغن حنا و شمع گداخته
کنند و برا بینج جهت آنکه چون کنند تا بداب حرب کنند و با آتش دارند برا... و طبیعت
وی گرم و خشک بود در سیوم و گویند در دوم و لطافت وی از حب و عود زیاده بود

دو در چشم کشیدن جهت نزول آب نافع بود و روشنایی چشم بیفزاید و سردی رحم را سود دهد
و چون زن بخود برگیرد با موم و روغن گل مشیمه بیرون آورد و بچه بیندازد و چون بیاشامند
بول براند و عسر البول را نافع بود و دفع سموم بکند مثل خانق النمر و افیون و کسی که فطر
خورده باشد و گزندگی جانوران چون دو دانگ از وی بیابی که نانخواه در وی جوشانیده
باشند بیاشامند بغایت سودمند بود و سنگ گرده بریزاند و مرضهای بلغمی را نافع
بود و مولف گوید جهت رعشه مزمن بغایت نافع بود و مجربست و بدل آن بوزن آن دهن
داودی با نیم وزن آن روغن نارگیل و دانگ و نیم زیت کهن و گویند بدل آن روغن اریت
و نیم وزن آن روغن آب کافور و ابن ماسویه گوید بدل آن روغن زیت بود دیگرا
وزن و نیم و ابی ریحان در صیدنه گوید بدل آن دو وزن آن زیت خالص بود و گویند
حب بلسان چون بکوبند و در روغن رازقی بجوشانند بدل آن بود و گویند آن کادی
که در او مرغیچه باشند **دیودار** دیودار گویند و معنی دیودار شجر الجن است
و آن نوعی از ابهل است یا مقل و آنرا صنوبر هندی گویند و عیدان آن مانند عیدان
رزبان بود و تیز دیودار لبن وی بود و گرم و تیز و محرق و معطش بود گرمی وی کمتر
از خشکی وی بود چنانچه یبوست وی در سیوم بود استرخاء عصب و فالج و لقوه را نافع
بود چنانچه هیچ بهتر از وی نبود و مرضهای سرد که در دماغ بود و سکته و صرع را نافع بود
و سنگ گرده و مثانه را بریزاند و طبیعت ببندد و طبیخ وی نشستن استرخاء مقعد را نافع
بود و دیودار تیز گویند **دیوهبت** حندقوقی است و گفته شد **دیارویه** حراسته
گفته شد **دیلوبانو** اصل اللوفست و گفته شد **دیاقودا** شراب خشخاش است که با پوست
بپزند **دینار** بسریانی برزالکتوت است و گفته شد **دیفروجس** دیفروجاس گویند و دیجالس

هم خوانند و آن سه نوع است یک نوع معدنی است که در جزیره قبرس از جای بیرون می آورند
و آن نوعی از طین است لیکن بصلبی سنگ بود و چون با آفتاب خشک کنند و نوعی دیگر سفلی است
که از مس میگیرند چون نحاس بگدازند و آب بر وی ریزند و چون از بوته بیرون آورند
در شیب آن یابند و نوع سیوم زرشیشاس است که می سوزانند مانند کلس و لون
وی مانند نقره بود و جالینوس گوید گویند طعم وی و قوت وی مرکب بود و قبض وی
زیادت از حرارت بود و بغایت مجفف بود و سودمند بود جهت ریش که در دهن بود
چون تنها مستعمل کنند و اگر با عسل کف گرفته بود جهت خناق سودمند بود و جهت هر ریشی
که در دبر و عانه بود و دهن بغایت نافع بود و گوشتهای زیادت بخورد و ریشهای
بد که در بدن بود و چون با صمغ البطم بیامیزند یا در موم روغن کنند و استعمال کنند صلاح
آورد و چون با سرکه سحق کنند و بر حلقه طلا کنند سود دهد و چون سحق کنند و بر موی غلیظ نهند
رقیق و نرم گرداند **دیک** بپارسی خروس گویند گوشت وی گرم و خشک بود و بقراط
گوید مرق وی رعشه و درد مفاصل را نافع بود خاصه چون با شبت و بسفایج و پیاز بپزند
و صاحب منهاج گوید با شبت تنها بپزند تا دانگی آب بماند و آن مرق بیاشامند و مرق
خروس پیر ربو را سودمند بود و چون با بسفایج و شبت اضافت کنند قولنج را نافع بود
و با خسک دانه مسهل بلغم بود و چون با چیزهای قابض بپزند سحج را نافع بود و چون با شیر
بپزند قرحه مثانه را نافع بود و چون شکافته بعد از آن که کشته باشند و گویند چون زنده
بود و بر گزیدگی مار و افعی و دد نهند بغایت نافع بود و پوست که در اندرون سنگ
دان وی بود و آن پوست زرد تنک که می اندازند اگر خشک کنند و سحق کنند و بیاشامند
درد معده را بغایت نیکو بود و این مجربست و مولف گوید قدری سحق کنند و بقوت

سازند همین عمل کند و مجربست **دمیاقوس** گوید آنرا خس الکلب خوانند و حرانقه نیز گویند و شیط الراعی نیز گویند و آن نوعی از خارست بشیرازی ویراطرسک خوانند و ساق وی دراز بود و خارناک و ورق وی مانند ورق خس است و خارناک بود و معنی دمیاقوس عطشان بود و چون خشک گردد و لون او سفید گردد و چون بشکافند میان وی کرمهای کوچک بود و چون تر بود پوست از وی باز کنند و خورند و در طعم وی اندک تیزی بود و طبیعت وی و بیخ وی خشک بود در دوم بیخ وی چون با شراب بجوشانند و بکوبند تا بقوام مرهم شود و بر مقعده ضماد کنند شقاق را نافع بود و اگر بر ناصور نهند سود دهد و کل وی خواه خشک خواه تر نیکوتر بود و چون بکوبند و در خرقه پاک کنند و سر خرقه به بندند و در میان شیر نهند و بمالند چندانکه هیچ در خرقه نماند و آن شیر بر شیر دیگر کنند مجموع یکپاره گردد و به بندد و اگر در آب بمالند همچنانکه گفته شد و سه بامداد بناشتا بیاشامند سپرز را دفع کند و چون بجوشانند و بخورند مسخن بود و بول براند و اگر جوشانیده ضماد کنند بر بوی صنعی که قطع خواهند کرد منع حس بکند **دیک بر دیک** بشیرازی مرگ موش عملی خوانند و مولف گوید آن رزنیخ مصعدست و کسی که آن خورده باشد مداوای آن در صفت اکله یعنی خوره رزنیخ گفته شود و اکله را سودمند بود و هر ریشی که عفن شده باشد و گوشت زیاده بخورد و بواسیر را قطع کند و بوی کند ادبرد و وی از جمله سمومات مهلکه بود و خنازیر را نافع بود و سودمند بود و نعوذ بالله من شر ذلک

باب الذال ذاقی الاسکندرانی

معنی آن بیونانی غار الاسکندرانی بود و دیسقوریدوس گوید ورق آن از ورق مورد بزرگتر بود و نرم تر و بغایت سفید بود و ثمر وی در میان ورق بود

مقدار نخودی و در کوهستانها روید و بیخ وی مانند بیخ مورد بود ولیکن بزرگتر و خوشبوی بود و چون بیخ وی بگیرند مقدار شش درم و با طلا بیاشامند سود مند بود دفع دشخواری زادن و بچه افکندن کیز و دفع بچه مرده یکجا که کیز چون از وی آید و جالینوس گوید طبیعت وی بغایت گرم بود و در طعم وی تلخی بود و مجربست با آنکه بول و حیض براند اما ماذای معنی آن غار الارض بود و دیسقوریدوس گوید ورق وی مانند ورق غار بود و لون وی سبز بود و قضبان وی مانند تنک گز بود و ثمر وی گرد و سرخ رنگ پیوسته بورق و ورق وی چون بکوبند و ضماد کنند صداع را ساکن گرداند و التهاب معده و چون با شراب بیاشامند مغص را ساکن گرداند و عصاره وی چون با شراب بیاشامند بول و حیض براند و چون زن بفرزجه کند و بخور برگیرد همین فعل کند جالینوس گوید قوت وی مانند قوت ذاقی الاسکندرانی بود و عبدالله بن صالح گوید فرق میان ذاقی الاسکندرانی و خاماداقی آنست که ورق ذاقی اسکندرانی اول همین بود و با قضبان بود و خاماذاقی در ورق وی کوچکتر بود و از قضبان جدا بود و باقی هم مانند یکدیگر اند **ذاقنوبراسس** بیونانی یعنی یعنی مانند غار خاصه ورق وی و آنچه محقق است نوعی از ماز ریونست که ورق آن همین بود و ماز زیر گویند و بربطا ادا گویند و گفته شد و استعمال کردن وی بدبود **ذبل** جلد سلحفاة است هندی بود و گویند بحری بود و چون بسوزانند و خاکستر وی بسفیده تخم مرغ بسرشند و طلا کنند بر شقاق کعبین و انگشتان سود مند بود و جهت شقاقی که زنانرا نزدیک حیض آمدن پیدا شود بغایت نافع بود **ذباب** ابن زهر گوید مگس الوان بود هر حیوانی را مگسی بود از شتر و گاو و شیر و سگ و امثال آن و اصل آن کرمی بود و مگس آدمی از سرگین حاصل میشود و اصل ایشان کرمی کوچک بود که از بدنهای ایشان

بیرون می آید از هر حیوانی که باشد و آن کرم با زمگس میشود و زنبور و همو گوید چون مگس بزرگ و سروی پنداز ند و بدن وی شعیره که در مژه باشد حل کنند حکی سخت زایل کند و اگر مگسی بگیرند و با زرده تخم مرغ سحق کنند نیک و ضماد کنند بر چشمی که گوشت سرخ در اندرون وی جغبیده بود و بیونانی اکرماسیس گویند در ساعت ساکن شود و اگر حک کنند بر داء الثعلب حکی سخت زایل کند و اگر بر گزندگی زنبور طلا کنند سخت درد ساکن کند و دیسقوریدوس گوید بر گزندگی عقرب و زنبور و نحل چون بمالند سخت چند نوبت بر موضع گزندگی بغایت نافع بود و این بخاصیت است و چون وی را بسوزانند و با عسل بر داء الثعلب و داء الحیه طلا کنند موی بر دیاند و خاکستر وی سرد و خشک بود **ذراریح** حیوانیست از مگس بزرگتر بقدر زنبور سرخ اما باریکتر بود و بغایت سرخ رنگ و نقطه سیاه بران و آن سم قاتل است و مولف گوید در حوالی همدان دکره و کرهرود و آن نواحی بسیار باشد هر یک بمقدار زنبوری بزرگ و بر نبات شبرم نشسته باشد و غذای ایشان شبرم بود و بسیار باشند در آن صحراها و چون خواهند استعمال کنند در کوزه نو کنند و سر آن بکتان پاره بگیرند و واژگونه بر سر دیگی که سرکه در آن جوش نهند تا بخار سرکه بدیشان رسد و خفه شان بگیرند بعد از آن مستعمل کنند و بهترین وی ذهبی رنگ بود و طبیعت وی بغایت گرم و خشک بود و چون بر ثالیل طلا کنند قلع کند و اگر در موم روغن کنند برص ناخن زایل کند و ناخن تباه شده بیفتد از دیر و وی و بر برص و بهق با سرکه طلا کردن نافع بود و با خردل سحق کرده طلا کنند موی بر دیاند و ورم سرطانی بگدازاند چون با زیت بپزند تا غلیظ شود و بران طلا کنند و بر جرب و قوبا طلا کردن نافع بود و اندکی از وی چون

با دو یه بود که دفع مضرت وی بکند مدر بول بود و گویند اگر در زیت بجوشانند موی بر داء الثعلب بر دیاند و اگر بر گزندگی عقرب بوی حک کنند نافع بود و اگر در روغن کنند و بگذارند در آفتاب نهند و بعد از آن قطره در گوش چکانند درد گوش زایل کند و گری برد و روغن وی محلل ورمهای بلغمی بود و صلب و هر کس که یک ذراریح بخورد گویند کشنده بود و علامت وی آن بود که ورم قضیب و زهار و نواحی آن پیدا کند و قرحه مثانه و بول ببندد و بعد از آن خون و گوشت پاره بعوض بول بیرون آید و سوزش سخت و اسهال سحجی و غثیان و اختلاط عقل و سوزش حلق و افتادن در وقت برخاستن و غشی و تاریکی چشمها و طعم دهن مانند طعم قطران یافتن و سه طسوج از وی قرحه مثانه پیدا کند بخاصیت با وجود آنکه سنگ مثانه بریزاند و اگر خواهند که درد وای مستعمل کنند یک طسوج با دویه که مصلح وی باشد مانند کتیرا و مداوای کسی که آن خورده باشد بقی و حقنه و شیر تازه آشامیدن و لعاب در روغن بادام شیرین و جلاب و مرقهای جرب و بیض نیم برشت کند و صاحب تقویم گوید مصلح وی حب کاکنج و طین مختوم بود و بدل وی گویند طسوس است و گویند کرم درخت صنوبر **ذرد** جاورس هندی است بشیرازی زره خوانند و آن دو نوع است سفید و سیاه و بهترین آن سفید فربه بود و طبیعت آن سرد و خشکست و مجفف قطع اسهال بکند و اگر استعمال کنند مانند ضماد سرد کرداند و جفاف پیدا کند **ذرق** خنفوقاست و گفته شد **ذرق الخطاف** بپارسی سرگین پرستوک خوانند چون در چشم کشند سفیدی که در چشم بود زایل کند **ذفر** نظر اساليوست و گفته شود **ذفری** نوعی از سداب بری است و بوی بد دارد و گل وی زرد رنگ بود و چون بکوبند ورق آن و بپاشانند جهت درد

اندرون و تب ربع و درد جگر سودمند بود **ذنب الخیل** نباتیست که در خندقها و
کوهسار روید و قضبان وی مجوف بود و بسرخی مایل بود و صلب بود و بگره و بر نزدیک
گره ورق بود مانند ورق اذخر باریکتر و اطراف وی بسیار بود مانند ذنب الخیل و بیخ
وی صلب بود و طبیعت وی سرد بود در اول و خشک بود در دوم و گویند سرد و خشک
بود در دوم قابض بود خصوص عصارهٔ وی و مجفف بود بغیر لذع و قطع خون رفتن بکند
و جراحتهای عظیم چون بر وی ضماد کنند باصلاح آورد و اگرچه عصب بود و فتق را نافع بود
و قرحه امعا و انواع شکم رفتن ضماد کنند چون با آب پاشانند سودمند بود و عصارهٔ
آن رعاف را نافع بود و بیخ وی و حشیش وی سرفه و عسر النفس را نافع بود و ورم
معده و جگر و استسقا را بغایت سودمند بود و وی نوعی از لحیة التیس است و بسیار استعمال
مرخی اعصاب بود و مصلح وی خمیرهٔ بنفشه بود **ذنب الفار** لسان الحمل است و گفته شود
و بدان سبب بدین اسم خوانند که خوشه وی به ذنب موش ماند **ذنب السبع** نباتیست
که در میان کشتزار روید و درازی او بمقدار دو گز باشد و خارناک بود و مانند گاوزبان
ذو خمسة اوراق و ذو خمسه اصابع فنجنگشت است و صاحب جامع سهو کرده است که میگوید
که قنطافلون فنجنگشت است و درین باب قول صاحب جامع منهاج معتبرست و ذو خمسة اقسام
و ذو خمسة اجنحه نیز گویند و در باب با در صفت بنجنگشت گفته شد و در باب الف در
انلق و چند اسم دیگر دارد که هم گفته شد **ذو ثلاث حبات** زعرورست و گفته شود
ذو ثلاث شوکات سکاعاست و گفته شود **ذو ثلاث ورقات** این اسم بر چند چیز واقع است
بر حنه قوقا و بر خصیة الثعلب و بر قصفصه و بر ماهوبه و هر یک در باب خود گفته شد
ذو ثلاث الوان ذو ثلاث اوراق نیز خوانند و آن طریفلن است و طریفولیون

نیز گوید

نیز گویند و گفته شود **ذهب** بپارسی زر گویند وی معتدل و لطیف بود و فولس گوید گرم
و لطیف بود نافع بود جهة درد دل و خفقان و تقویت آن و در ادویه داء الثعلب و داء الحیه
طلا کردن نافع بود و سحاله وی در دهان گرفتن گند دهن زایل کند و در چشم کشیدن تقویت
باصره بدهد و روشنایی بفزاید و اگر میلی زرین بر باعداد در چشم کشند بغایت نافع بود و سحاله
وی یعنی آنچه سوهان زده باشند در ادویه جهت دفع سودا مفید بود و محلول وی لطیفتر
بود و اقوی تر از سحاله و صاحب منهاج گوید مستعمل از وی قیراطی بود و گوید مضر بود بمثانه
مصلح وی اشنک است و عسل و صاحب تقویم گوید مضر بود بمثانه و آلات آن و مصلح وی
حب الآس بود و شاهبلوط و شربتی از وی دانگی بود و دیسقوریدوس گوید سودمند
بود جهة حزن دل و اندوه و غم و بادی که در دل بود و عشق و قیء که از شدت سودا
بود و خاصیت وی آنست که نافع است عظیم درد دل را فولس گوید بد نافذ به کند
و سرگردش را نافع بود و جذام را بغایت سودمند بود و چون سحاله وی در ضمادات
مستعمل کنند و عرق النسا و فالج و نقرس را نافع بود و چون با ادویه پاشانند مثل سفالج
و کادریوس و سودمند بود جهة دردهای سوداوی و مقوی اعضای اصلی بود و در خواص
آورده اند که اگر بره گوش بسوزن زرین سوراخ کنند دیگر فراهم نشود و اگر پاره
زر خالص بر کودکی آویزند نترسد و صرع گرد وی نگردد و مجربست و کسی که وی
داشته باشد و چنین بشیرازی خوی درد خوانند انگشتری زر در انگشت کنند
درد ساکن کند و مجربست و هم در خواص آورده اند که اگر هیمدانک زر سرخ در ده
رطل زیبق اندازند غوص کند و اگر هر چیز دیگر که باشد یک رطل در اندازند غوص
نکند **ذئب** بپارسی گرگ گویند سر وی بر برج کبوتر بیاویزند هیچ حیوان موذی بگرد

آن برج نگردد البته دماغ وی چون بگدازند با آب سداب در دهن و روغن زیت و جربیه
مالند نافع بود هر علت ظاهر و باطن که در بدن باشد از سردی و اگر چشم وی بر کودک
بندند نترسد و اگر گرگی دفن کنند نزدیک دهی هیچ گرگ گرد آن ده نگردد و اگر سرگین وی
در پوست بزی کنند که پارهٔ از وی گرگ خورده باشد و بر خاصره صاحب قولنج بندند بگشاید
و مجربست و سرگین وی چون بر ران صاحب قولنج بندند بر ریسمانی که از پشم کبش بود که
بعضی از وی گرگ خورده باشد بغایت نافع بود و اگر بعوض پشم غنچ در پوست این بندند
و از ران وی بیاویزند همین عمل کند و اگر انبوبی کوچک از نقره بسازند و انبوب بشیرازی
مسره خوانند و باید که دو گوشه داشته باشد و مقدار باقلایی در وی کنند و صاحب
وجع از خود بیاویزند نافع بود و مجرب مجرب بغایت و بکرات امتحان کرده و گویند چون
سرگین خشک وی سحق کنند و در انبوب کنند و بر حلق صاحب خناق پاشند که سبب آن
رطوبت بود نافع بود و ابن زهر در خواص آورده است که گرگ خاک و گیاه نخورد
الا وقتی که رنجور شود همچنانکه سگ و همه حیوانات که قضیب ایشان از عضله و عصب بود
بغیر از روباه و گرگ که از استخوان بود و اگر ذنب وی در جایی که علف خوار گاو بود
بیاویزند مادام که آن آویخته باشند اگرچه گاو گرسنه بود قطعا گرد آن نگردد و اگر
در موضع سرگین وی بخور کنند موشان آنجا که جمع شوند و اگر زن بر سر بول گرگ نشیند هرگز
آبستن نشود و اگر خصیه راست وی بکوبند بزیت و پاره صوف بدان بیالایند و زن بخود
برگیرد شهوت وی منقطع شود و اگر زهره وی بوزن دانگی با عسل یا با شراب بیاشامند
بهتای کهن را زایل کند و چشم وی کسی که با خود دارد منع صرع بکند و هیچ سباع گزند
گرد وی نگردد و از راه زنان و دزدان ایمن باشد و این از خواص است و شیخ الرئیس گوید

زهره وی

زهره وی چون دفع تشنج و کزاز بکند و ریشهای عصب خاصه که از سردی بود و چون سعوط کنند مران
ثقلهای سخت را نافع بود و در خواص ابن زهر آورده است که چون گرگ اسب را بگزد و از وی
جدا شود آن اسب بر مجموع اسبان در رفتن سبق گیرد و پیه وی داء الثعلب و داء الحیه را
سودمند بود چون بدان مالند و جاحظ گوید اگر آدمی خون آلود بود و گرگ بوی خون شنود
و قصد وی کند اگرچه سلاح تمام داشته باشد و در شجاعت و پهلوانی نظیر نداشته باشد
تا جهدی در پی کند که تا او را نخورد باز نگردد البته و همو گوید اگر سر گرگ در موضعی که گوسفند
بود دفن کنند مجموع بمیرند و اگر نکاح نامه بپوست بزی که بعضی از وی گرگ خورده باشد
بنویسند قطعا در میان زن و شوهر موافقت باشد البته و پوست وی و چشمهای وی
چون جمع کنند و آدمی با خود دارد بر خصم غالب آید و محبوب همه خلایق گردد والله اعلم

باب الرا — راوند

بپارسی ریوند گویند و مولف گوید بیخ ریباس و صاحب منهاج گوید دو نوعست
چینی و خراسانی و خراسانی معروف بود براوند الدواب و آن برای چهارپایان استعمال
کنند و چینی جهة آدمی و بهترین آن چینی بود و چون سحق کنند برنگ زعفران بود و چون
بشکنند اندرون وی بطرائقه گون ماهان گاو بود و آنرا ریوند لحمی گویند و باید که سمهای ابرش
بود مانند سم اسب و باید که قطعا سوراخ در وی نبود و طبیعت آن گرمست و گویند معتدل است
و شیخ الرئیس گوید گرمست در سیوم و خشکست در دوم و چون سحق کنند با سرکه بر کلف
روی مالند زایل کند و چون بپاشانند بادها را نافع بود و ضعف معده و درد گرده
و مثانه و رحم را و درد جگر و مغص و ورم سپرز و عرق النسا و نفث دم که از سینه
و ربو و فتق و فواق و خفقان و قرحه امعا و اسهال و بهای دایه و سموم و گزیدگی

جانوران و شربتی از وی نیم درم تا دو درم و گویند از دانگی تا یکدرم و اگر با سرکه بر توبا کلف
زایل کند و چون با آب ضماد کنند بر ورمهای گرم مرمن بگدازاند و جالینوس گوید سودمند
بود درد جگر و سپرز و سده جگر و امعا بگشاید و خاصیت وی در جگر و وجع آن اگرچه مزمن
شده باشد و ورم و صلابت آن و تقویت جگر زیاده از همه چیزها بود و اریباسوس
گوید نافع بود با سهال که از ضعف معده بود و شیخ الرئیس گوید چون روغن وی بمالند
جهت تشنج که در عضله حادث شود و درد آن و امتداد آن نافع بود و مجهول گوید چون
طلا کنند میان مرد و شانه خوف از دل ببرد و سفیان اندلسی گوید مقوی اعضای باطن
بود و سده بگشاید و رطوبتهای فاسد خشک گرداند و طبیعت پاک گرداند از
بلغم لزج و خلط خام و استسقا را سود دهد و سنگ گرده و مثانه بریزاند و لغایت
نافع بود جهت درد مثانه و بول براند و انواع اسهال که از سده ماساریقا و جگر یا
از رطوبت بسیار بود سود دهد و چون با صبر بود فعل وی اقوی بود و همچنین با هلیله
کابلی جهت تنقیه دماغ تمام بود و ذهن را نیکو گرداند و صداع بلغمی زایل کند و اگر
پاره لوغاذیا کمن با وی اضافه کنند فعل وی قوی تر شود و سود مند بود خواه
با وی و خواه تنها لخدر و فالج و علتهایی که از سردی دماغ بود نافع بود و جهت قولنج بلغمی
و ریح الطلاق طبیعت و تحلیل ریاح کند و تب ربع و تب صفراوی را نافع بود و دوفس
گوید بدن را پاک گرداند از همه حرارتها و ورمهای گرم را سودمند بود و درد جگر
و سپرز و یوحنا گوید ورم معده و درد شش و جگر را نافع بود و بواسیر و ناصور که در مقعد
بود چون سحق کرده بر وی پاشند خاصه با انزروت و گویند مضر بود به شش و مصلح وی
صمغ عربی بود و بدل آن نیم وزن آن زراوند مدحرج و بوزن آن ورق گل سرخ

وسنبل درازی

وسنبل درازی گوید بدل آن در ضعف جگر و معده یک وزن و نیم آن ورق گل سرخ و بیخ
یک وزن آن سنبل **راتج** نارکیل است و گفته شد **رازیانج** بری بود
و بستانی باشد بستانی را مارسون خوانند و بری را فومارسون خوانند بهترین آن
بستانی بود و تازه و بری گرم و خشک بود در سیوم و بستانی در دوم و بری را بشیرازی
مولد خوانند و بستانی ورق وی گرم بود در اول و تخم وی و بیخ وی گرم بود در سیوم
و بقراط گوید گرم بود در دوم و خشک بود در اول سده بگشاید و روشنایی چشم
بیفزاید خاصه صمغ وی و سودمند بود جهت نزول آب چشم و در تندیک فرود آمدن آب
و رازیانه چون بخورند شیر زیاده گرداند و تخم وی همین عمل کند چون بپاشند یا بجوشانند
و اگر طبیخ وی با شراب بیاشامند گزندگی جانوران را نافع بود و طبیخ وی حیض براند
و بول و محلل ریاح بود و چون با آب سرد بیاشامند در بیماری غثیان و التهاب معده
ساکن گرداند و بیخ وی چون بکوبند و با عسل بیامیزند و بر گزندگی سگ دیوانه
ضماد کنند سودمند بود و بغایت و آب رازیانه چون خشک کنند و در کحلها کنند جهت روشنایی
چشم بغایت نافع بود و آب رازیانه چون بجوشانند دو سه جوش و کف وی بگیرند
و با عسل و سکبینج یا بی سکبینج در چشم کشند منع نزول آب بکند در روشنایی بیفزاید
و بیخ وی در معالجه از تخم و ورق اقوی بود و مسیح گوید سده جگر و سپرز بگشاید
و بری سنگ گرده و مثانه بریزاند و تقطیر بول را نافع بود و بهای مزمن و شریف
گوید از قول فلاحة نبطی از قول آدم علیه السلام که تخم رازیانه مقدار یکدرم با یکدرم
قند هر روز سفوف سازند از ابتدا آنکه آفتاب بحمل آید تا آنکه برج سرطان رسد
مداومت بران نمایند در سالی این سه ماه که گفته شد قطعا مریض نشود و البته اگرچه

طبیعی برسد و حواس وی بصحت باشد تا آن زمان که بمیرد و شیخ الرئیس گوید بطی الهضم است
و غذای بد دهد و سودمند بود جهت تبهای مزمن و اسحق بن عمران گوید رازیانج دافع معده
بود و تخم وی خشک کرده سده مثانه و گرده بگشاید و باد را بشکند و در دپهلو و سینه
که تولد از سینه کند یا ریاح غلیظ نافع بود و مسخن معده بود و رطوبت آن بزداید و
و بقراط گوید گزندگان تخم رازیانه تر چرا کنند تا چشم ایشان قوت گیرد و افعی
و مار بعد از زمستان چون از سوراخ بیرون آیند و چشم ایشان ضعیف شده باشد چشم
خود بدان بمالند جهت روشنایی و تقویت آن فسبحان الذی الهمنا هذا وارشدنا
الیه و رازیانه محرور مزاج را صداع آورد و مصلح آن صندل و کافور بود و
بدل رازیانه تخم کرفس بود اما بری وی اقوی بود و سنگ گرده بریزاند و یرقان را
شفا دهد و بول و حیض براند و شکم ببندد و طبیخ وی با شراب گزندگی جانوران را نافع
بود و بر گزندگی سگ دیوانه طلا کنند سودمند بود **رازیانج شامی** انیسون است و گفته
شد رازیانج رومی نیز گویند **راسن** و یرا زنجبیل شامی خوانند بلغت اهل اندلس

تازان

جناح خوانند و کلوخ نیز خوانند و آن دو نوع است یکنوع بستانی بود و آن فیلجوش است
و گفته شود و یکنوع دیگر بری و جبلی بود و آن نیز بشکل فیلجوش بود و بیخ آنرا ترکی
اندر خوانند و طبیعت آن گرم و خشکست در دوم و گویند در سیوم و در وی فضلی
بود و بهترین آن بود که سبز و تازه بود و سودمند بود جهت ورمهای سرد و عرق النسا
و درد مفاصل که از رطوبت بود و چون با روغن بپزند و بدان طلا کنند و اگر دلوک
کنند نافع بود و جهت دفع اخلاط غلیظ لزج که در سینه و شش بود و اثری تمام بدهد و چون
طبیخ وی بیاشامند بول و حیض براند و اگر بیخ وی مربا کنند با شراب بغایت معده را سودمند

بود و مربا چنان کنند که اول خشک کنند اندکی و بپزند و بعد از آن در آب سرد حنیا بتد پس از آن
در شراب نهند و صاحب منهاج نه چنین آورده است و در مرکبات گفته شود و شیخ الرئیس
گوید نافع بود جهت تمدد الاحشا و درد ها که از سردی بود و مفرح دل بود و مقوی آن و عاقل
گوید مقطع اخلاط و بلغم بود و باه را برانگیزاند و سودمند بود جهت اختلاج مفاصل
که از رطوبت بود و ابن ماسویه گوید سودمند بود جهت تقطیر البول که از سردی بود
و مقوی مثانه بود و دیسقوریدوس گوید گزیدگی جانوران را نافع بود و خاصه مصری
آنمقدار دو درم لعوق وی سرفه و عسر النفس را نافع بود و وقتی که با عسل بود و چون با
شراب بپزند و ضماد کنند عرق النسا را سودمند بود و ماسرجویه گوید که اگر زن در شیب خود
دود کند ترک حیض کند و اگر بکوبند و با عسل بسرشند و یکمثقال بیاشامند مسخن اعضای
سالم بود که بسبب آن سردی بود و منصوری گوید سده جگر و سپرز بگشاید و بسیار خوردن
خون را تباه کند و منی را کم گرداند و شیخ الرئیس گوید مصدع بود و لیکن در شقیقه بلغمی
ساکن کند خاصه نطول کردن و مصلح وی سرکه بود و گویند مصلح وی مصطکی و جامابود
و گویند حمیره بنفشه و بدل وی ایرسا بود **رامک** مرکبست از مازو و پوست انار
و زاج سیاه و صمغ و دو شاب یا عسل و طبیعت وی سرد و خشک بود و گویند گرم
بود و وی قابض و لطیف بود و صفت وی در مرکبات گفته شود **راطینج** بویانی
هر علکها را بدین نام خوانند **راحت الکلب** گلی است مانند پنجه سگ **راتینج**
راتیاج و رتیانج و رخینه و رشینه نیز گویند و سجره نیز گویند و آن صمغ صنوبر است و
آن سه نوع بود یکنوع سایل بود منعقد نشود و یکنوع صلب بود اساده و نوع سیوم
صلب بود و لیکن از آن بآتش پخته باشند و آنرا قلفونیا گویند و بشیرازی زنکباری خوانند

بهترین وی آن بود که سفید بود و اندک بزردی زند و بوی آن مانند بوی صنوبر بود و طبیعت
آن گرم و خشکست عیسی گوید گرمست در سیوم و خشکست در اول و مجفف و محلل بود و گوشت
بر ویاند در ریشها لیکن مهیج الم بود و ریشها باصلاح آورد با کلنار و عروق و امثال آن
و وی مسخن اعصاب بود و مصلح وی موم روغن و یا آب حی العالم و بدل وی علک
البطم است و قنه و گویند بدل آن زفت کهن **رازقی** صاحب جامع گوید رازقی
سوسن سفیدست و چند قول دیگر هم آورده است که رازقی قطن است و دیگر گوید
رازقی کتانست و هم گوید روغن رازقی از بهار انگور رازقی گیرند و دیگر گوید روغن رازقی
و گوید روغن سوسن سفید رازقیست و مولف گوید رازقی گل زنبق است و صاحب
منهاج گوید زنبق سوسن سفیدست و صاحب جامع گوید زنبق یاسمن سفید است
و هر دو خلافست اما اگر اکر گوید زنبق نوعی از سوسن سفیدست دور نباشد والله اعلم
راس الغار سر موش چون خشک کنند و بسوزند و بکوبند نیک و با عسل بیامیزند و بر
داء الثعلب طلا کنند فایده دهد **راس الارنب** سر خرگوش چون بکوبند خرد و بسوزند
و با پیه خرس بر داء الثعلب طلا کنند نافع بود **راما** بیونانی راماست و گفته شود
ربا مولف گوید ماهی کوچکست که از طرف هرموزی آورند و در کرمسیر ویرا
ماهی اشنه خوانند و از وی ماهیا به سازند و همچنان خشک تر حی حوزند و طبیعت وی
گرم تر از ابیان بود و مهیج باه بود و معده را نیکو بود ولیکن تشنگی آرد و مصلح وی
مغز کاهو بود **ربرق** عنب الثعلب است و گفته شود **رُبّ السوس** عصاره
سوس است و در عین گفته شود در صفت عصارات **ربل** نوعی از استین است
لیکن کوهی بود و گفته شد صفت استین **رُتّه** بندق هندیست و گویند **رُتیلا**

مولف گوید حیوانیست مانند عنکبوت اما شکم وی بزرگ بود و لون آن زرد بود و در یزد
و آن نواحی بسیار بود و آنرا خایه کیرک گویند و بپارسی دمله و ترکی ...مای و از جمله گزندگان
زهردارست بود و لون وی زرد بود و نباتی هست که بیونانی فالنجیون خوانند و نافع بود
گزندگی رتیلا و آن نبات را هم رتیلا خوانند و در فا گفته شود **رِجْلُ الجَرادِ** شیخ الرئیس
گوید بقله است که قایم مقام بقله یمانی بود و سود مند بود جهت سل و طبیخ وی نافع بود
جهت ربع و بهتای مطبقه و مسیح گوید رزب است و مولف گوید رزب است
بتحقیق و آنرا سرو ترکستانی گویند و گفته شود **رِجْلُ الغُرَابِ** در شام رجل الزاغ خوانند
و از جمله حشایش بود و شکل پای کلاغ و چون بپزند نافع بود جهت اسهال مزمن و درد شکم خاصه
اصل وی و دیوسقوریدوس گوید اصل وی چون بخورند قولنج را سود دارد بی آنکه مضرتی بوی رسد
و درد پشت و ران و زانو ها را بغایت نافع بود اما اصل وی گرم بود در آخر درجه
اول و خشک بود در اول درجه دوم و شربتی از وی جهت نقرس چون تنها بود از دو
درم تا سه درم باشد کوفته و بیخته و اگر حبی که جهت مفاصل مستعمل بود از یک درم تا یکمثقال
شاید و در مفاصل همان عمل سورنجان کند بی مضرت **رِجل الحمامة** شنجارست و گفته
شد در الف در صفت ابوخلسا **رِجْلُکَر** بقلة الحمقاست و گفته شد **رجل العقاب**
و رجل العقعق و رجل الزرزور رجل الغراب است که گفته شد و در مصر آطریلال را رجل
الغراب خوانند و گفته شد صفت هر دو **رِجل الفروج** رجل العلوس نیز
گویند و آن قاقلیست و گفته شود **رَخْبِین** نوعی از مصل است بشیرازی قره قروط
خوانند و ابن ماسویه گوید طبیعت وی گرم و خشکست در دوم معده گرم را نیکو
بود و خلط بد از وی حاصل شود و اگر تشنه از وی بخورد بر گیرند شکم براند **رَخَمَة**

در غیت که ویرا مردار خوار خوانند و دو بار خوانند و بشیرازی خود گویند و زهره وی چون در
گوش مخالف چکانند با روغن بنفشه یا در شقیقه جانب مخالف مالند درد گوش و شقیقه
زایل کند و کودکان را سعوط کنند یا در گوش ایشان چکانند جهت بادی که کودکان را بود
نافع بود و اگر زهره وی با گلاب در چشم کشند سفیدی ببرد و اگر سرگین وی در زیر زنان
بخور کنند بچه بیندازد و اگر با زیت خلط کنند و در گوش چکانند گرانی گوش ببرد و زهره
وی بر گزیدگی مار و عقرب و زنبور مالیدن نافع بود و شریف گوید گوشت وی چون با
خردل خلط کنند و خشک کنند و بخور کنند منعت نوبت در زند یک کسی که با زنان بسته بود
بگشاید و چون پری از بال راست وی بگیرند و در میان پای زن آبستن نهند سهل بزاید و
در خواص ابن زهر آورده است که پر وی چون بخور کنند و در خانه گزندگان زهر
دار بگریزند و سرگین وی با سرکه حل کنند و در برص بمالند لون آن متغیر شود و سود مند
بود و جگر وی چون بریان کنند و سحق کنند و با سرکه حل کنند و کسی که جنون داشته باشد
بیاشامد هر روز سه نوبت نیم درم سه روز چنین کنند بیابد صحت یا به دیوست
رزد که در اندرون سنگدان وی چون خشک کنند و سحق کنند و با شراب بیاشامند
نافع بود و بحیث هر سمی که باشد و اگر سر وی بر زنی که دشوار زاید بیاویزند آسان زاید
رُخام نوعی از احجارست و الوان بود زرد و سیاه و حمری رنگ سفید و زرد
روی بود و بهترین آن سفید بود و شریف گوید طبیعت آن سرد و خشکست چون سه
روز هر روز یکمثقال سحق کرده مانند هبا بعسل بسرشند و بخورند منع دملها بکند
که بر اعضا از هیجان خون پیدا گردد و چون بسوزند و سحق کنند و بر جراحتی که خون
از وی روانه بود بپاشند قطع خون بکند و بصلاح آورد و منع تورم بکند و چون خلط کنند

جزوی از وی با جزوی شاخ بز سوخته و بر آهن طلا کنند و در آتش برند تا سرخ شود و بعد از ان بیرون
آورند و در آب نمک اندازند آن آهن نرم بود و اگر از رخامی که تواریخ بران نقش کرده باشند
بر سر قبرها بتراشند و سحق کنند و کسی که عاشق بود و باسم معشوق و بیا فراموش کند البته و صاحب
منهاج گوید گرم بود در دوم و خشک بود در اول سود مند بود جهت سعفه و داء الثعلب
رَشاد حرف است گفته شد بپارسی سپندان گویند و تره تیزک طبیعت آن گرم و
خشک بود و لطیف بود و کرمها را بکشد و بادها تحلیل دهد و قطع بلغم کند و مضر بود بمعده
و مثانه و تقطیر البول احداث کند و اولی آن بود که محرور مزاج با کاسنی و کاهو خورد
رَصَاص قلعِی بپارسی ارزیر خوانند و بشیرازی قلعی و بهترین وی آن بود که صافی بود
و طبیعت وی سرد و تر بود و گویند خشک بود و محرق ... اسفیداج آن لطافت در وی زیاده
بود و بلیین و تحلیل و صفت حرق آن در باب الف ... آبار که آن اسرب سوخته است
گفته شد و اسرب رصاص اسود بود و سردی وی زیادت تر از قلعی بود و قلعی را قسطیر
و قعته یر خوانند و اگر صحیفه تنک بسازند از اسرب و بر عانه ببندند یا کمرگاه منع احتلام
بکند و اگر آن صحیفه بر شوکه بر عصب پیدا شود نهند زایل کند و هر ماده که پیدا گردد
در ابتداش چیارک چون بر وی بندند بگدازاند و ورمهای صلبه که با ریش بود و دوالی
و ورمهای قضیب و زهار و پستان و ریشهاش سرطانات با عصاره که در غایت بردی
بود یا روغن زیت یا روغن گل یا روغن به یا روغن مورد چون بوی اضافه
کنند و آن صحیفه بران روغن حل کنند و بمالند نافع بود و براده آن پاشنده همان
علتها حادث شود که از خوردن مردارسنگ از بستن بول و غایط و ثقل معده
و معا و نفخ در ایشان و ضیق النفس تا بحدی که بخناق کشد و ایلاوس پیدا کند و لون

وی رصاصی بود و مداوای وی بقی کند بطبیخ تخم کرفس و شبت وانجیر و بوره و ماء العسل
العسل و غذا اسفیدباج و نشاسته خلاص وی آن بود که ادرار بول و اطلاق طبع حاصل
شود و شیخ الرئیس کوید چون حل کنند رصاص با شراب یا زیت نافع بود ورمهای کرم را
و ابن زهر در خواص آورده است اگر پاره رصاص در دیگ گوشت اندازند هر چند
که آتش در زیر آن دیگ برافروزند گوشتی که در ان دیگ بود قطعا پخته نگردد و هر کس
انگشتری رصاصی در انگشت کند بدن وی لاغر گردد و اگر رصاص در روغن بالند تا رنگ
برآورد و بعد از آن روغن بر آهن طلا کنند هرگز زنگ نگیرد و صاحب فلاحه کوید اگر طوقی
از رصاص بر درختی کنند که ثمردار بود ثمر وی هیچ نیفتد و ثمر وی زیاده گردد رطب
کرم بود در دوم و تر بود در اول و کویند حرارت وی کمتر از رطوبت بود و هر چند حلاوت
وی زیاده بود حرارت وی زیاده بود و اسحق بن عمران کوید کرم و ترست در دوم
غذای وی زیاده از غذای بسر بود و بهترین وی چینی بود و بعد از آن رزد و طبیخ نفخ
در شکم پیدا کند مانند انجیر تر و خشک همچون خرما و رطب بود و رطب معده سرد را نیکو
بود و منی بیفزاید و طبع نرم دارد و سرد مزاج را و رطب و خرما معفن دندان و گوشت بن
دندان بود و مضر بود بحنجره و آواز و خون که از وی حاصل شود بد باشد و زود متعفن
شود و مصدع بود و مولد سده بود و مصلح وی بادام و خشخاش بود که با وی بخورند
و بعد از آن مغز کاهو یا خیار بزرگ یا سکنجبین خورند رُطَب فقفصه است و
چون خشک شود قت کویند و علف کویند و بپارسی اسپست خوانند و در ق گفته شود
رعی الابل سعالی کویند و آن حشیش است که دانه وی که دانه وی چون دانه تود بود و در
وی حلاوتی اندک بود و طبیعت آن کرمست در اول و ترست در دوم جالینوس کوید

ای

کرمست در اول و خشکست در دوم و لطیف چون بشتر بوی جراکند هیچ مضرت بوی نرسد لیکن
سم جانوران زهردار بود و طبیخ وی موی را سیاه کند و تخم وی چون با شراب بیاشامند
جهت گزندگی جانوران سودمند بود و سیلان رطوبت رحم را نافع بود و وی مضر بود به احشا
و اعصاب و مصلح وی قرنفل بود یا سنبل رعی الحمام فرسطاریون و فارسطاریون نیز کویند
و آن حبیست تیره رنگ بمقدار ماش اندکی بزرگتر و چون پوست از وی بازکنند برنگ
عدس مقشر بود و صلب بود و بطعم عدس اندکی شیرین تر و طبیعت وی کرم و خشک بود
و کبوتر وی را دوست دارد و کاوشنک خوانند و کاو نیز بغایت دوست دارد و هیچ
چیز مانند وی کاو را فربه نکند و دیوشنک نیز خوانند و مولف کوید نوعی از کرسنه است
فرق میان وی و کرسنه آنست که کرسنه سه سو بود و وی کرد و در کاف صفت کرسنه
گفته شود رَعّاد حیوان دریاییست و دیسقوریدس کوید ماهی دریاییست مخدر
بود و چون بنهند بر سر کسی که صداع مزمن داشته باشد صداع ساکن کند و چون بجو در
کیرند مقعدی که بیرون می آید شفا یابد و اگر بزیت بجوشانند و آن زیت در مفاصل
مالند درد مفاصل ساکن گرداند رعی الجمال زعی الابل است و گفته شد رغث
حلنارست و گفته شد رعیدا دانه ایست که در میان گندم می باشد و آنرا از گندم
پاک کنند و مضر بود خوردن آن و بشیرازی آنرا هر خوانند و بپارسی جر است گفته شد
رغوة القمر بزاغ القمرست و زبد القمر نیز کویند و آن حجر القمرست و گذشت رغوة الحجامین
اسفنج است و گفته شد رغوة الملح زبد الملح کویند و قوت وی زیاده از قوت ملح بود
و محلل و ملطف بود رغوة الماء الملح در غایت حرارت و حراقت بود و باشد که بسوزاند
رَق سلحفاة بحریست و کویند سلحفاة بری و گفته شود در سین رقاقیس کویند

حبت آفریدست و بعضی کویند لعبه بربریست و بعضی کویند خصی الثعلب است و صفت هر یک
در باب خود گفته شده رقت الشمس صامن نوماست و گفته شود رُقون حناست
و گفته شد رقعا سرخست و گفته شود رقعه هر دارو که جبر کسر کند آنرا رقعه
خوانند مثل الجبار و نبتو و خاماقتلی و رقعه خاص اسم بجیست سرخ رنگ صلب و طبیعت
وی سرد و خشکست چون بکوبند و یکمثقال از آن در دو بیضه نیم برشت سه روز بیایی
بخورد هر روز آن مقدار موافق بود دق و حسوس که در بدن پیدا شود بسبب افتادن
یا زخم یا برداشتن چیزی سنگین رقاع یمانی بجوز القی ماند اما سر وی شکافته بود
و مثلث شکل بود و بهترین آن بود که رسیده بود و طبیعت آن کرم و خشکست منقی بلغم
و رطوبات معده بود و خلطهای غلیظ لزج بیرون آورد رمرام کیاهیست کرد
برگ دار و برگ بسیار باشد و برگ وی پهن باشد و آن تریاق کژدمست رَمادی
سرمه ایست که از اثمد و توتیای هندی و توبال مس و سپیداب و شنج محرق و مامیران سازند
رُمّان حلو انار شیرین بهترین آن بزرگ شیرین رسیده ملیسی بود و طبیعت آن سرد بود
در اول درجه اول و تر بود در آخر آن و کویند کرم بود با اعتدال و در وی جلا بود با قبض
و ملین بود و دانه وی با عسل در گوش ها نافع بود و وی حلق و سینه را نرم دارد
و معده را جلا دهد و خفقان را سود دهد و موافق معده بود و بول براند و عصیر وی
چون در شیشه کنند و در آفتاب نهند تا غلیظ شود و در چشم کشند روشنایی بیفزاید
چندانکه کهنه گردد بهتر بود و دانه وی بد بود و نفخ و ریاح در معده پیدا کند و کویند مصلح
وی انار ترش بود و رازی کوید اندک نفخی دارد و گاه باشد که مغوط آورد و
محتاج باصلاح نیست از بهر آنکه نفخ وی زود بگذرد و کل وی چون بسوزند جراحت را

سودمند

سودمند بود رُمّان حامض انار ترش بهترین آن بزرگ آبدار بود و انواع انار غذا اندک دهد
و قابض بود و قابض ترین اجزای وی کل وی بود و انار ترش سرد و خشکست در دوم و کویند
معتدل بود در تری و خشکی صفرا بشکند و منع سیلان فضول بکند از احشا و دانه وی با عسل
قلاع را نافع بود و عصاره وی ناخنه را سود دهد و دانه وی چون در آب باران جوشانند
منع نفث دم بکند و وی خفقان را سودمند بود و جلای دل بدهد و التهاب معده را نافع بود
و جگر گرم را سود دهد و بهار را و سویق وی مصلح زنان آبستن بود و در وی ادرار بول زیادت
بود از شیرین و سویق وی جهت اسهال صفراوی سودمند بود و قوت معده بدهد و جگر
گرم را و آب وی با سبت جو درد دل را ساکن کند و انار سبز تازه ترش و شیرین پوست
از وی جدا کنند و در هاون سنگین نهند و بکوبند همچنان با پیه خود و بفشارند نیم رطل
یا بیست درم شکر طبرزد بیت براند بقبض و مره صفرا براند و معده را قوت دهد و شراب
وی ورب وی خمار را سودمند بود و تشنگی بنشاند و غثیان و قی باز دارد و خاصه منع
وی و بسیار خوردن شهوت را مضر بود و انار دانه خشک ترش شکم ببندد و صاحب
تقویم کوید انار ترش مضر بود بسینه و آواز و صاحب منهاج کوید دانه وی بد بود و مخشن
حلق و سینه و مضر بود بمعده و مصلح آن حلوای عسل یا قندی بود و هرچه بآن بپزند
اولی آن بود که زنجبیل پرورده یا ترنج پرورده خورند رمان السعال خشخاش است
و گفته شد رمان الانهار نوعی از هوفاریقون است و گفته شود در باب ها و در دمشق
اندروسامن کویند رمان البر درختیست که بدرخت انار ماند کوچکتر و حب
فلفل دانه ویست و معاث بیخ ویست و صفت حب فلفل گفته شد و معاث گفته شود
رَماد بزبان فارسی خاکسترست کویند مجموع مجفف باشند رماد الماز یون جلا دهنده بود

وضعف و روشنایی چشم بیفزاید رماد خشب البلوط خاکستر چوب بلوط قابض بود و خون
ببندد و چون به حریره بپزند و هر بامداد ناشتا با دو درم شراب سیب بیاشامند سود
بود جهت بلّه معده و درین زحمت بغایت نافع بود رماد حطب الکرم خاکستر چوب رز
بهترین آن بود که از درخت پیر بود و طبیعت آن سرد و خشک بود و گویند گرم بود ریش روده
را نافع بود مقدار نیم درم و گویند مضر بود بشش و مصلح آن کتیرا بود و چون با سرکه ضماد کنند
بر گزندگی جانوران و سگ دیوانه سودمند بود و اگر سحق کنند و در خرقه کنند و بر کوایه
ضماد کنند چون سرد شود دیگر بدل آن گرم نهند بپای و بدان ادمان کنند بغایت سودمند
بود و چون با نطرون و سرکه ضماد کنند سودمند بود جهت گوشت زیاده که در پوست خصیه
پیدا شود و چون با زیت و سرکه یا پیه کهن ضماد کنند جهت شدخ و عضله و استرخاء مفاصل
و لقوه اعصاب نافع بود رماد قصب خاکستر نی بهترین آن نبطی بود و طبیعت سرد و
خشک بود و گویند گرم و خشک بود در سیوم سه مکر در هر اره بود و نگاه باید مقدار ادا
و گویند مضر بود بشش و مصلح آن کتیرا بود یاقوت رماد عش الخطاطیف خاکستر آشیانه پرستوک
بهتر آن بود که آشیانه در موضعی ساخته باشند که بسیار هوا بود و صفت سوختن وی چنان
بود که در کوزه‌ای کنند و بگل حکمت گیرند و در تنوری که آتش تیز بود بنهند و بعد از آن یکشبانروز بیرون
آورند و سحق کنند و طبیعت آن سرد و خشک بود و نافع بود جهت دشخواری زادن
مقدار یک مثقال و گویند مضر بود بشش و مصلح آن سکنجبین بود رماد السرطانات صاحب منهاج
گوید صفت سوختن وی آنچنان که ~~گوید صفت سوختن وی چنان~~ بود که در کوزه کنند و بگل
حکمت گیرند و در تنوری که آتش تیز بود بنهند و بعد از آن بیرون آورند و سحق کنند و طبیعت
آن گرم بود در اول و خشک بود در دوم صفت آن در باب سین در صفت سرطانات

کرده شود

گفته شود و صاحب جامع گوید صفت سوختن وی چنان بود که دیگ مسین سرخ بر سر آتش نهند
و سرطان زنده دران نهند و بسوزند تا چون خاکستر گردد و بردارند و استعمال کنند
رماد تبن الباقلا خاکستر چوب باقلا وقتی که تر بود چون بسوزند و خاکستر آن ضماد کنند یا
بمالند در حمام آثار جرب سیاه که در بدن بود ببرد رقیف هراج است و گفته شد رند
صاحب منهاج گوید آس است و صاحب جامع گوید درخت غار است و صفت آس
گفته شد و صفت غار نیز گفته شود رؤس بهترین سرها آن بود که از حیوانی معتدل
در رطوبت گیرند و طبیعت آن گرم و تر و غلیظ بود و غذا بسیار دهد و منی بیفزاید و مصلح
اصحاب کد بود و سر میش چون بپزند و بمرق آن حقنه کنند امعای سفلی تر کند و گرده و
بدن و اعصاب را نیکو بود و باه را زیادت کند چون در وی اندک حرارتی پیوسته بود
و خوردن وی مضر بود بمعده از بهر آنکه دیر هضم شود و اولی آن بود که با دارچینی
خورند و بعد از ان مصطکی بخایند و سر گوسفند تر تر از سر بز بود و سر بز تر تر از سر آهو بود
بدین قیاس و فی الجمله غذایی بود که اندک سختی داشته باشد و غذایی بسیار دهد و قوت
بدن ضعیف بدهد چون هضم بر وی مستولی شود و باه را زیاده کند و سر ضعیف را گران
کند و کسی که معده وی ضعیف بود نشاید که خورد که قولنج آورد و قولنجی بغایت سخت و
گوشت زبان سبکتر بود و گوشت خدین غذا بسیار تر دهد و چشم خوبتر بود و زود
تر بگدازد و دماغ سرد و تر بود و زبان با نمک خورند و چشم تیر با نمک زیاده خورند
و گوشت خدین و بن گوش بسرکه و صعتر و انجدان و خردل خورند و اولی آن بود که
پوست او غضروف و ناخنه انگه امکان بود نخورد و اگر آرزو غالب بود با سرکه و خردل خورند
و مصلح دماغ در صفت دماغ گفته شد اما سرهای ماهی نمکسود خشک کرده چون بسوزانند

جهت شقاق که در مقعد بود و طلا کنند و ورم صلب و مانند آن نافع بود و سر سردین نمکسود چون
بسوزند و بر گزیدگی عقرب مالند سود دهد بغایت رواس جرجیر الماست و گفته شود روسختج
راسخت گویند و آن نحاس محرقست و بپارسی مس سوخته بود لیکن بپارسی روی سوخته گویند
و بهترین آن مصری بود و طبیعت آن گرم بود در سیوم و قابض مجفف و ملطف بود و مسهل
رز داب بود و در ضمادات مو استعمال کنند و ریشها پاک گرداند و بصلاح آورد و چشم را
جلا دهد و گوشت زیاده بخورد و ریشهای بد که در بدن بود منع کند روبیان ارپال است
و گفته شد صفت آن و اهل مصر فرنیدلیس گویند و اهل اندلس القمرون و ابن زهر در خواص آورده
که چون بکوبند با نخود سیاه و ضماد کنند بر ناف حب القرع را بیرون آورد و گویند چون
خشک کرده سحق کنند با فلفل و در چشم کشند شبکوری را نافع بود و ماسرجویه گوید گرم و
تر بود باعتدال منی زیاده کند و شکم نرم دارد و بصری گوید پیش از آنکه نمکسود کنند باه را
زیاده کند و غذای صالح دهد و چون نمکسود کنند یا کهن گردد مولد سودا و حکه بود و رازی
گوید دشوار هضم بود و معده را بد بود و اولی آن بود که اصلاح آن بسرکه و مری و کرویا
کنند و بعد از ان جوارش عود یا جوارش سفرجل مسهل خورند و اگر محرور مزاج بود
از عقب آن رب انار منعنع خورد و اگر جهت باه خورند نشاید بسرکه خورند بعد از آنکه نیک
بخته کنند بار و غن گردگان و زرده تخم مرغ و پیاز دکنه ناقلیه سازند و تناول
کنند سخن کرده و رحم بود و باه را زیاده کند روث الحمار الاهلی سرگین خر خواه
سوخته و خواه ناسوخته قطع سیلان خون بکند خاصه چون با سرکه بیامیزند و اگر سرگین
تازه بفشارند و آب آن در بینی کنند رعاف زایل کند و همچنین چون سرکه بر وی
افشانند و ببویند همین عمل کند و چون تر بود بفشارند و آب آن بپاشند سنگ گرده

بریزاند

بریزاند و سرگین اسب نیز همین کند و سرگین خر که در علف جو دیده بود چون خشک کنند و با شراب بیاشامند
جهت گزیدگی عقرب عظیم نافع بود و مؤلف گوید اگر خشک کرده‌ای بکوبند و بپزند و با گوگرد سحق
کنند و در روغن کنجد خیسانند جهت جرب تر لشب بمالند و با مداد سقل و عدس کوفته بحمام
برند و پیش از آب ریختن بمالند و بعد از ان بریزند نافع بود روث البرذون سرگین استر
چون دود کنند در شیب زن بچه مرده و مشیمه بیندازد روبیا عنب الثعلب است و گفته شود
رهش بشیرازی ارده خوانند طبیعت وی گرم و تر بود و غلیظ و مصلح وی عسل بود یا
دوشاب و در صفت سمسم گفته شود منفعت آن رهج الفار حرفقان گویند و
آن اسم الفارست و تراب الهالک نیز گویند و آن شک است در شین گفته شود
رهیقان در لغت بعضی عرب زعفران گویند و گفته شود ریانج راتینج است و گفته شد
ریباس بپارسی ریواج گویند و قوت وی مانند حماض اترج و غوره بود و بهترین آن
فارسی بود شاخهای دراز سطبر آبدار نازک و طبیعت وی سرد و خشک است در دوم حرارت
بنشاند و مستی باز دارد و خمار را نافع بود و طاعون و وبا را نافع بود و چون عصاره
وی در چشم کشند روشنایی بیفزاید و وی اسهال صفراوی و حصبه و جدری را سود دهد و
بواسیر را نافع بود و غثیان ساکن کند و قوت اشتها بدهد و معده و جگر گرم و آب وی
با آرد جو بر حمره و نمله طلا کردن سود دهد و صاحب منهاج گوید مضر بود بسینه و قولنج آرد و
مصلح وی اترج مربا بود و صاحب تقویم گوید مجفف اعصاب بود و مقطع باه و مصلح
او شراب عود یا افتیمون بود و بدل وی حماض اترجست یا غوره ریه بپارسی شش
گویند صاحب منهاج گوید گرم و تر بود و سهل الانهضام و طبیعت ببندد و غذای وی
اندک بود و میل بلغم داشته باشد و مضر بود باصحاب کبد و بقراط گوید مجموع ششها

سرد و تر بود و روغن وی کوید خشک بود و دشوار هضم شود و اصلاح وی چنان کنند که بسرکه و
کرویا بخیسانند و بعد از ان بریان کنند و بهترین شش‌ها شش بره و کوسفند کوهی بود و
شش بریان چون بریان کنند بی نمک و رطوبتی که از وی روانه بود بکیرند و بر ثالیل خشک
که بر اعضا رسته باشد طلا کنند و بران ادمان کنند البته زایل کند و بر قوباء خشک ریزند
مالیدن نافع بود و شش مضر بود بمعده و آلات بول و مصلح وی حب الآس و شکر بود
رية الثعلب شش روباه چون با سرکه و عفص بخورند ربو و ضیق النفس را سود دهد
رية الخنزير و رية الجمل شش خوک و شتر چون بسوزانند و خاکستر آن بر سحج که حادث
شود در پای بسبب موزه نافع بود و اگر نسوخته همچنان کرم بران نهند نافع بود و شش
خر پس همین عمل کند و منع تورم آن نیز بکند و خاکستر شش خوک چون بر جرب تر
افشانند سودمند بود **رية الحمار الوحشي** شش خر کور چون خشک کنند و بکوبند و بپاشند
سودمند بود ضیق النفس و سرفه را **رية البحر** قلوس بلاسیوس است و آن چیزیست
که در ساحل دریا یابند مانند آبکینه چون تر بود و چون سحق کنند و بر نقرس ضماد کنند نافع
بود و شقاق که در دست و پای باشد بسبب سرما بدان ضماد کنند بغایت نافع
بود **ریحان** و ریحان الملک و ضیمران هم کویند بپارسی شاسفرهم خوانند بوییدن را
نافع بود و ذکر شین کفته شود **ریحان السلیمان** جمسفرم است و حماحم سلیمان نیز کویند و نبات
وی در کهستان فارس و اصفهان بود مانند شبت نزد و ورق وی مانند ورق خطمی
بود و فقاح وی کوچک بود و مانند لبلاب بر درخت پیچیده شود و وی مجفف و لطیف
بود و با سرکه بر جمره طلا کردن نافع بود و بر ورمهای بلغمی طلا کردن و بر نقرس و کوا
همین سبیل و حبه لقوه بغایت مفید بود و بر کزیدکی عقرب طلا کردن بغایت نافع بود.

وچون زن با روغن کل بخور بر کیرد حقنه در رحم بغایت نیکو بود و ابن ماسویه کوید طبیعت وی
کرم بود و بوی آسیر ظاهر و باطن را سودمند بود بغایت و بسیار از وی صداع آورد و مصلح
آن روغن نیلوفر بود و کافور و بدل آن مرزنکوش است و کویند بدل وی نیم وزن آن
عنب الثعلب **ریحان داود** و ریحان دارد نیز خوانند و آن آذان الفارست و کفته شد
ریحان الکافور و کافور بیوی و شجر الکافور نیز کویند و بپارسی سوسن خوانند و آن
نوعی از درخت است و نبات وی بیشتر در خراسان بود و کل وی مانند کل خرما بود و ورق
وی مانند ورق کاسنی صحرایی بود و کل وی و ورق وی بوی کافور کند قوی چون بکوبند
یا در دست بمالند خواه خشک و خواه تر طبیعت آن کرم و خشکست در دوم و بوییدن بسیار
وی وادمان بدان بو دن رطوبات از غشای دماغ بکشد و چون ادمان بدان بنماید
اخلاط غلیظ که در سر باشد تحلیل کند و بوییدن وی سرد مزاج را سودمند بود نه کرم مزاج را
ریحانی شراب صرفست خوشبوی **رمسیعت** سعد است و کفته شود **رقیناخ**
صاحب منهاج کوید سنکیست مانند سرطان و طبیعت آن سرد و ترست در دوم نشف رطوبات
چشم بکند و جلا دهد و روشنایی بیفزاید و مولف کوید آن نوعی از سرطان حجریست و در
صفت سرطان کفته شود **ریش** شریف کوید پر مرغها چون بسوزند و خاکستر آن بر
جراحت افشانند خشک کرداند و پرهای بزرگ یاری دهنده بود در رقی و در
علاج بینی شکسته و منافع پر هر مرغی در موضع خود با منفعت آن کفته شود ان شاء الله تعالی

باب الزاء ذاج

انواعست سفید و سرخ و سبز و زرد سفید را قلقدیس خوانند و شوغار کویند و بیونانی
حلقتیس و بشیرازی زاغ بسی و زاج سرخ را سوری خوانند و زاغ سبز را قلقنت و قلقند کویند

وقلقطار زاج زردست بپارسی زاج شتر دندان خوانند و بهترین آن مصری بود و براق مانند
زرنیخ بدخشی و چون در دست بمالند زود ریزیده شود و پاک بود و کهنه باشند
و نوعی دیگر از زاج سوریست بپارسی زاج کفشکران کویند و بشیرازی زاج سیاه خوانند
و بیونانی ملانطریا و ملیطریا خوانند و جالینوس کوید قلقطار چون کهن کردد زاج شود
و وی معتدل ترین زاجات بود و محرق وی الطف محرقات بود و زاج احمر و اخضر
و اصفر در قوت مانند یکدیکرند لیکن اختلاف در غلظ و لطافتست الطف ترین
سفیدست و اقوی ترین سبز و غلیظ ترین سرخ و قلقطار خیر الامور اوسطها بود
متوسط است میان غلظ و لطافت و زاجی دیکرست که بیونانی مسیق کویند و بهترین آن
قبرسی بود که لون آن مانند زر بود و طبیعت قلقطار کرم و خشکست در سیوم و همه
زاجات در طبیعت مانند یکدیکرند و وی قابض و محرق بود و خشکریشه احداث کند و
جرب و سعفه و ناسور و رعاف و ریش کوش و مده آنرا سودمند بود و خامه چون
فتیله بعسل بیالایند و بقلقطار بکردانند و در کوش نهند و اکر که در دندان و دهن
و بینی بود و ریش آن خاصه سوری سودمند بود و خوردن آن مجفف شش بود تا
بحدی که بکشد و خوردن زاجات سرفه سخت پیدا کند تا بحدی که بسل کشد و مداوای
بشیر تازه و مسکه و تنه و مانند آن کنند و باقی منفعت هریک در باب خود کفته
شود **زان** درختیست که آنرا مران خوانند و کفته شود **زآذ و ون** زنبق است
و کفته شود **زبیب** بپارسی مویز کویند و هر ثمری که خشک شود زبیب خوانند
الا خرما که وی را تمر الرطب خوانند و زبیب نخوانند و زبیب عنب خوانند و بهترین
آن خراسانی بود بزرک شیرین کوشت وی کرم و تر بود در دوم و دانه وی سرد و

خشک بود در اول و جالینوس کوید سرد بود در اول و خشک بود در دوم و با دانه خوردن
در معا نافع بود و معده و جکر دوست دارند و کوشت وی کرده و مثانه را نافع بود و یاری دهنده بود
در ادویه مسهل چون در مرم از وی اضافه کنند و چون بی دانه بود شکم براند و آن انواع کرانه بود و قابض
حرارت وی کمتر بود و معده را قوت دهد و طبیعت ببندد و محرق دم بود و مصلح وی چهار شنبر بود و کویند
شیر تخم تورک و اسحق کوید معدت و م نبشاند و قول اول اصح است و کویند مفر بود بکرده و مصلح وی عناب
و مویز بدن را فربه کند و هیچ مضرت و اذیه نرساند الا محرور مزاج و مصلح وی سکنجبین بود یا از انواع
ترش چیزی بر سر آن خورند **دیسقوریدوس** کوید کوشت وی چون بخورند موافق قصبه شش بود
و سودمند بود و جهت سرفه و اکر کوشت وی با فلفل خلط کنند یا با آرد جاورس و بیض بریان کنند و بعسل
بخورند بلغم از دهن بر دکشد و چون بپزند با آرد باقلا و کمون و ضماد کنند بر ورم کرم که عارض شود
در انثیین بغایت سود دهد و چون خلط کنند و سحق کرده با شراب ضماد کنند بر هرچه پیدا شود در ریو
مثل جدری در سیای سهنده و عفونات که در مفاصل بود و در طاعات و جهت ضماد کنند با جاورشیر
بر نقرس نافع بود و چون بر ناخنی که جنبه جنبان شده زود قلع کند و مویز غذا زیادت از انکور
دهد و جلاء مویز کمتر از جلاء انجیر خشک بود و اطلاق آن کمتر از اطلاق آن بود غیر از انکه مویز موافقتر
از انجیر خشک بود بمعده و بدل آن کشمش بود **زبیب الجبل** مویزج است و کفته شود صاحب جامع
کوید حب الراس است و این سهوست حب الرأس کفته شد در صفت مویزج کفته شود و بشیرازی مویز کرک
خوانند **زبد البحر** بپارسی کف دریا کویند و آن بنج نوعست یکنوع بشکل اسفنج فربه بود و سطبر و بوی
وی مانند بوی ماهی بود و در ساحل دریا بسیار یابند و نوع دوم بشکل ناخنه چشم بود و با اسفنج
و بسیار تجویف بود و بوی وی مانند بوی طحلب بحری بود و سیوم بشکل کرم بود و برا ملیون
خوانند و بشیرازی کرم ایوب خوانند و نوع چهارم بصوف جرکن مانده باشد بسیار تجویف

بود سبک و مولف گوید آن منفج است و گفته شود و نوع بحجم بشکل مانند ظرف بود و بیرون اسپیچ بوی
بود و باطن وی خشن بود مانند قیشور و ظاهر املس و بهترین آن وردی بود که بزردی مایل بود
وطبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم و گویند تر بود داء الثعلب را نافع بود و چون بسوزانند
و با شراب سرخ رنگ که قوام آن رقیق بود بر داء الثعلب طلا کنند نافع بود و موی برویاند
و خنازیر و هر جرب و قوبا و بهق و هر علتی که در جلد پیدا شود و جهت آن سودمند بود و چون با موم
و روغن گل استعمال کنند بثره را صافی کند و کلف سیاه و اثری که در روی و همه اعضا پیدا شود
زایل کند و نوع سیوم که گفته شد عسر البول و سنگ گرده و مثانه که در مثانه بود و درد گرده
و استسقا و درد سپرز را نافع بود و حیض براند و باقی انواع آن منفعتهای دیگر که گفته شد در ایشان
باشد و جلای دندان بدهد و موی بر داء الثعلب برویاند چون با نمک یا شراب طلا کنند و انواع
زبد البحر موی بستر و برویاند و یکنوع هست که سفید بود و طبیعت وی گرم بود و تیز و خشک
بود در دوم و جلای چشم بدهد و با ادویه که مناسب بود سفیدی که در چشم بود زایل کند البته
قلع آن بکند و مقدار مستعمل از زبد البحر از دانگی تا دو دانگ بود و گویند مضر بود به سر و حواس
و مصلح وی روغن گل بود و مضر بود به سپرز و مصلح وی کثیرا بود و بدل وی بوزن وی حجر القیشور
بود و اگر خواهند وی را بسوزانند در دیگ گلین ناپخته نهند و سر وی بر نهند و شکاف آن بگیرند
و در اتون میان آتش نهند و چون پخته گردد بیرون آورند و بردارند از دیگ و بوقت حاجت
استعمال کنند و اگر خواهند که غسل آن کنند مانند اقلیمیا معمول کنند زبد البحیره بیونانی
ادارا ینون وادرنیادا در ایس نیز گویند و سریانی عافورا و آن کرد بر کردی جمع میشود
در دریا مانند یخ بود و در میان نی و گیاه دیابند و لون وی مانند حجر اسیوس بود و بشکل زبد
البحر بود و بسیار سوراخ و طبیعت وی گرم بود در چهارم و نشاید که تنها استعمال کنند باید که

باادویه خلط کنند که کسر حدت وی بکند و قوت وی و اگر محتاج باشند جهت بردن شاید که استعمال کنند
لیکن از جهت اندرون احتراز واجب دانند سبب شده قوت که در وی هست دیسقوریدوس گوید جهت
جرب بیش شده و کلف و قوبا و بثرها و مانند آن بغایت سود دهد فی الجمله دوای حاد بود نقل مزاج بد
که عارض شود در اعضا بار مرای نیک کند و عرق النسا را سود دهد و رازی گوید چشم را جلا دهد
و ورم پستان ساکن کند چون کوفته با آب طلا کنند زبد البورق نوعی از بورق است و گفته
شد زبد القواریر سحقوینا ست و گفته شد و طبیعت آن گرم و تر ست زبد القمر
حجر القمر ست و گفته شد زبد بپارسی مسکه گویند و بیشتر از وی نمشک و بهترین آن
تازه بود که از شیر میش گیرند و طبیعت آن گرم و تر ست در اول و تری آن زیاده بود و منضج و
محلل بود و اگر بر بدن طلا کنند بدن را فربه کند و غذای وی بدهد و جراحات اعصاب را سود دهد
بود و ورم بن گوش و ارتبین و دهن را و اگر بر لثه اکودکان سود مند بود و جهت زود
رستن دندان و هم و رها که در دهن بود نضج دهد و چون با عسل خلط کرده لعق کنند سود مند
بود و جهت خونی که از شش حاصل شود و ذات الجنب را و شش را بغایت نافع بود و بدان
حقنه کردن و رمهای صلب حار که در رحم و امعا و انثیین باشد سود دهد و ریش را و دو اگر
با دویه بود که نافع جراحتها بود که در اعصاب و حجب دماغ و فم مثانه باز دید آید سود مند
بود و ریشها پاک کند و گوشت آن برویاند و دفع زهرها بکند و چون بر گزیدگی افعی مالند
نافع بود و سرفه سرد و خشک را بغایت سود دهد خاصه چون با شکر و مغز بادام بود
و ذات الجنب و شش را بغایت نافع بود و منع خون و ماده بکند چون با نزده درم از وی
با عسل بخورند و بسیار خوردن وی مسهل بود و مغثی و مرخی معده بود و مصلح وی چیزهای قابض
بود و گویند مصلح وی فانید قندی بود نافع بود جهت خشونت حلق و قوبا و سعفه خشک

وخشن چون بدان بمالند سود مند بود و حرقه مثانه را سفر د نافع بود یا با بیضه نیم برشت و آنچه تازه
بود با بعضی ادویه بدل زیت بود و بعضی بدل شحم بود و دخان وی یعنی دوده وی چون بگیرند
از چراغ مانند دوده روغن بزره بدان طرفیه دراز و چشم مستعمل کنند مجفف بود و قبضی اندک در
وی بود و قطع سیلان ماده چشم بکند و ریش آن پاک گرداند و زود دجال صحت آورد زباد
نوعی از طیب است و آن عرقیست که از میان هردو پای جانوری گیرند بشکل گربه اما سری کوچک
بود و آن را گربه زباد خوانند و طبیعت وی گرم بود در سیوم و معتدل بود در رطوبت و یبوست
و بوییدن آن و مالیدن صداع سرد و درد شقیقه و زکام را نافع بود و اگر یک قیراط در ده درم
شرابی که مفرح بود بگدازند و بپاشند خفقان زایل کند و ضعف دل را و درین عمل بغایت کامل
بود و اگر زنی دشوار زاید یکدرم از وی با یکدرم زعفران در مرغ فربه کنند و بیاشامد زاییدن
بر وی آسان شود زبل بپارسی سرگین گویند و مختلف بود بسبب اختلاف حیوان و
اختلاف اشخاص یکنوع تنها خاصه ایشان و مجموع زبلها محلل و مسخن و مجفف بود و همه مفصل گفته شود
زبل الاطفال آنچه اول از طفلان بیرون آید بستانند و خشک کنند و سحق کنند با همچندان
ورق ماميثا و همچندان نبات و در چشم کشند سفیدی که در چشم بود زایل کند در چند روز
و بهترین زبل اطفال آن بود که از طفلی گیرند که محفوظ باشد از تخلیط و بعسل پرورش دهند و بدان
تحنیک کنند خناق و ذبحه را نافع بود و یا در حلق دمند همین عمل کند و همچنین کسی که تورم حلق
پیدا کرده باشد و نزدیک مرگ بود و احتیاج بعضه باشد از خناق سخت چون زبل کودک
خشک کرده بعسل معجون کنند و بر حلق وی طلا کنند بغایت کامل نافع بود و مجرب ست و باید
که غذای کودک در سه روز ترمس با نان تنوری دهند و نمک خوش کرده باشند
و شرابی که اندک مزاجی داشته باشد بوی دهند سه روز بپایی و غذا نامعتدل و روز چهارم

زبل وی بستانند و خشک کنند و نگاه دارند تا وقت حاجت و همچنین اگر غذای وی گوشت مرغ و
دراج پخته با آب بود سود مند بود و باید که از غذاهایی که رطوبت بسیار داشته باشد نگاه
دارد و اگر نگاه ندارد در فعل و قوت نیز مانند زبل کلاب بود و زبل اطفال بزرگترین تریاق
کسی باشد که پیکانی زهردار با و زده باشند و زبل الاپنان چون خشک کنند و یا با شراب یا
با عسل بیاشامند سود مند بود و جهت تبهای دایره و گزندگی جانوران و ادویهای کشنده کشنده
دیر قاتل نافع بود و قطع اسهال بکند و چون سحق کنند و بر موضع عضه پاشند زایل کند زبل اللقلق
سرگین لقلق چون بپاشامند مصروع را بغایت سود مند بود زبل الجراد سرگین ملخ بهق
و کلف زایل کند زبل الحرذون و الورل سرگین موش عصایه لون را نیکو گرداند طلا کردن زبل الخطاف
سرگین پرستوک سفیدی چشم را زایل کند زبل الکلاب بهترین آن بود که از سگی گیرند
که استخوان خورده باشد و آن با عسل نافع بود جهت ریشهای کهن و تحنیک بدان کردن خناق را
زایل کند و جهت دفع اسهال آشامیدن با شیر سود مند بود خاصه چون دوسنطاریا بود و جهت
قولنج با آن حقنه کردن با آب گرم نافع بود و دیسقوریدوس گوید سرگین سگ چون بگیرند
در تابستان بعد از غروب ستاره کلب و خشک کنند در سایه و با شراب بیاشامند یا با
شکم به بندد و سرگین سگی که استخوان خورده باشد آنچه سفید بود و خشک و گنده بود آن را
خشک کنند و نگاه دارند و چون خواهند که استعمال کنند جهت ورم حلق و خناق بغایت
سحق کنند و با ادویه که نافع بود بدین زحمت و اگر با ادویه که محلل بود خلط کنند ورمها
بگدازانند زبل الذئب بهترین سرگین گرگ آن بود که از خار گیرند و سفید بود و در وی
استخوان و موی بود قولنج را نافع بود خاصه چون آن گرگ استخوان خورده باشد در غایت
کامل نافع بود و مجرب دیده و اگر نزدیک خاصره بیاویزند همین خاصیت دهد و اگر در تو

ایل یا در پوست گرگ گیرند و یا دیزند بریسمانی که از پشم کیتی که بعضی از وی گرگ خورده باشد
نیکوتر بود و این مرض را زبل الزرازیر سرگین کویش و بهترین آن بود که از زرزدای گیرند
که برنج خورده باشد قوبا و بهق و کلف را سود دهد زبل العصافیر سرگین کنجشک پاک
کند و زایل کند کلف از روی بود و چون بلعاب دهن بسرشند و بر ثالیل طلا کنند زایل کند
و ثالیل را بشیرازی کوک خوانند زبل الرخمه سرگین مردارخوار چون دود کنند
در شیب زن بچه بیندازد و چون بازیت بیامیزند و در گوش چکانند گرانی گوش زایل کند
زبل الحمام سرگین کبوتر گرمتر از همه سرگینها بود و سودمند بود هر مرض سرد که باشد و به
آرد جو چون بیامیزند محلل بود و چون با سرکه بیامیزند خنازیر را سودمند بود و خاصه چون بزر
کتان کوفته با وی اضافه کنند و چون با عسل و بزر کتان خلط کنند و رمهای صلب منفجر گرداند و
خشکریشه که حادث شود از آتش پارسی و چون بازیت بیامیزند سوختگی آتش را سود دهد
و اما سرگین کبوتر صحرایی و کوهی حدت وی سخت تر بود و سرگین کبوتر در بسیار مرضها مستعمل
کنند خاصه چون با تخم حرف کوفته و بیخته با خردل بیامیزند و مستعمل کنند در مرضهای سرد
که احتیاج بسخونه بود و قوبا و درد مفاصل و سعفه و درد شکم و درد گرده را نافع بود و
چون با آرد جو بیامیزند و در آب بزنند و انکی قطران اضافه کنند و باهم سحق کنند تا مانند مرهم
شود و بر برص نهند بکتان پاره و سه روز رها کنند بعد از آن بردارند و دیگر باره تازه نهند
سودمند بود و چندان این عمل بکنند که زایل گردد و اگر با آب بپزند و کسی را که عسر البول بود در
وی نشینند بغایت نافع بود و جهت درد شقیقه طلا کردن نافع بود و چون با سرکه بر مستسقی طلا کنند
سودمند بود و همچنین اگر با سکنجبین بیاشامند و سرگین کبوتر سرخ چون دو درم از وی با سه
درم دارچینی بیاشامند سنگ گرده بریزاند و چون بسوزانند در خرقه کتان تا مانند خاکستر

شود و با زیت بیامیزند و بر سوختگی آتش طلا کنند نافع بود و گویند سرگین کبوتری که بزرکتان خورده
باشد سنگ گرده بریزاند و این مجربست و سرگین کبوتر در حقنه و قولنج نافع بود زبل الفیل
چون زن به پشم پاره بخود برگیرد هرگز آبستن نشود و اگر بخور کنند صاحب تب کهن را نافع بود
زبل الفرس سرگین اسب همان عمل سرگین خر میکند زبل الدجاج سرگین مرغ اگر دود
کنند سودمند بود جهت درد دندان و موافق کسی بود که فطر کشنده و ادویه یاد کشنده خورده باشد
و اگر با سرکه بیاشامند قولنج را بگشاید و مجربست زبرجد نوعی از زمرد است
و طبیعت آن سرد است در دوم و خشک است در اول باصره را قوت دهد و دیگر منافع در صفت
زمرد گفته شود زحل دیار گویند و گشوث است گفته شود زجاج بپارسی
آبگینه گویند و طبیعت آن گرم است در اول و خشک است در دوم موی برویاند چون با روغن زنبق
طلا کنند و در وی قبضی و لطافتی بود و سپیدی چشم زایل کند و روشنایی بیفزاید و چون
بسوزانند در عمل اقوی بود و آنچه سوخته بود و سحق کرده سنگ گرده و مثانه بریزاند چون
با شراب بیاشامند و اگر غیر محرق مستعمل کنند باید که بغایت سحق کنند و استعمال کنند و
صنعت سوختن وی آنست که در کوره آهنگران نهند و بدمند تا تر دیگ که ختن پس بیرون
آورند و در آب قلعی اندازند بعد از آن سحق کنند و مستعمل کنند و گویند سوختن وی چنان
بود که سحق کنند و بر روی صفحه از آهن کنند که سر آن گشوده بود و آتش فحم در شیب وی کنند
مقدار سه ساعت و دایم تحریک آن کنند بعد از آن سحق کنند بغایت و مستعمل کنند زدوار
جدوار است و گفته شد زرنباد بزبان هندی کچور گویند و بزبان اهل مکه عرق
الکافور و وجه تسمیت که از وی بوی کافوری آید چون تازه بود و بلغتی دیگر سطراک
خوانند و در طعم وی تلخی بود و آنچه در تری بکار دارند پاره کنند و بجوشانند تلخی وی کمتر بود

زبل العصافیر [margin:] سپیغوبا ... شنیعو ...

وآنچه پاره نکرده باشند تلختر بود و آن نیکوتر بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم تا سیوم
و گویند در اول محلل ریاح غلیظ بود خاصه در ارحام و بدن را فربه کند و قطع بوی سیر و پیاز
و شراب بکند چون در دهن گیرند و قی بنشاند و گزیدگی جانوران را سود دهد تا حدی که تر دیک
بجدوار بود و شکم ببندد و مفرح و مقوی دل بود و بخاصیت قوت قبضی و تلطیف و ازاده
تریاقات کبار بود و مقوی روح بود که در جگر باشد و مسهل سودا بود و شربتی از وی یک درم
باشد و بول براند و سودمند بود جهت مرضهای سوداوی و خفقان دل و بسیار فکر و غم و وحشت
و در بیشتر معاجین مانند درونج بود و معده تر را خشک کند و چون در دهن گیرند و بدان دندان
کنند درد دندان را نافع بود و نگاه دارد و بوی بد از دهن زایل کند خواه که از ریحی بود و خواه
که از سبب غذا و این زهر در خواص آورده است که چون تر بود و بکوبند و در شیب پای مالند
هر علتی که در سر بود زایل کند از صداع و شقیقه و امثال آن و چون در خانه بخور کنند موش
بگریزد و باز نگردد و اگر بر صاحب داء الفیل طلا کنند بر حقویه که بشیرازی کوه گویند موافق بود
و اگر یک جوز درست بزرگ از وی سوراخ کنند و بیاویزند بر حقوی کسی که شهوتش منقطع
شده باشد از علتی نه آنکه طبیعی بود و بحال صحت باز آید و شهوت آرد و انتفاخ را حاصل کند
دیسقوریدوس گوید نافع بود جهت تزحر کودکان و عرق النسا و نقرس و فالج و جرب
کودکان دو درم با عسل بسرشند و طلا کنند چند نوبت زایل کند جالینوس گوید در
دورکین و حقوین و عرق النسا و فالج و صرع را که سبب آن از رطوبات بود و چون با عسل
بیاشامند نافع بود و صاحب منهاج گوید بسیار خوردن وی مضر بود و بدل و مصلح آن قولنج
و صاحب تقویم گوید مصلح وی سنبل الطیب و نبات بود و بدل آن رازی گوید در مداوا
گزیدگی جانوران و بادهای غلیظ یک وزن و نیم آن درونج و چهار دانگ وزن

آن طرخشقوق بری و نیم وزن آن دانه اترج بود و گویند بدل آن شیطرج هندی و راسن است
زرین درخت گویند درخت اترج است و مؤلف گوید درختیست که در ولایت کازرون
بسیار باشد خاصه در ریشاور و ورق وی مانند درخت زیتون بود و گل وی مانند قرص آفتاب
زرین بود و در وقت انگور بشکند و ورق چون سبز بود بکوبند و عصاره آن بیاشامند
با سکنجبین عرق النسا و عسر البول و طمث را نافع بود و خون از مثانه بیرون کند و گزیدگی جانوران
را سودمند بود و وی مضر بود بمثانه و مصلح وی حب الکبیس و بلوط بود و بدل وی بوزن
آن قنطوریون باریکست و بوزن آن تخم خیار زه و بوزن آن حب الاترج و گویند
بدل آن نیم وزن آن زعفرانست زراوند مدحرج زراوند مدور خوانند و معروف بود
بشامی و وی ماده بود و بپارسی زراوند گرد خوانند و بهندی کچور خوانند و زراوند هم کچور خوانند
و بهترین آن بود که بلون زعفران بود و بغایت فربه باشد و طبیعت آن گرم است در
آخر دوم تا اول سیوم و خشک است در دوم و گویند گرمست در دوم و خشک است در سیوم و وی
اقوی و الطف از طویل باشد نافع بود جهت ربو و صرع و وسواس و فواق و نقرس چون دو
درم از وی بیاشامند نافع بود جهت گزیدگی جانوران و ادویه کشنده و جذب شلی و سوک
و سهام بکند چون ضماد کنند و از اعصاب بیرون آورد و بهق را سود دهد و دندان را جلا دهد
و دفع اخلاط بلغمی و مراری بکند و قوت سمع بدهد و ریم از بد پاک گرداند و گوشت
بر دیانه و چرک گوش پاک کند و زخم سپرز و دهن و عضله و درد پهلو را چون بیاشامند
نافع بود و دماغ و معده را از اخلاط بد پاک گرداند و درد سر و شقیقه که از سردی
بود سود دهد و یرقان صفراوی و بلغمی را چون با عسل بیاشامند و درد ورکین و عرق
النسا و نقرس و فالج و دردهای مزمن کهنه شده را نافع بود و صاحب منهاج گوید مضرست

بپزد و مصلح وی عسل بود و صاحب تقویم گوید مجفف اعضا بود و مصلح وی روغن بنفشه و
کدو بود و مقدار مستعمل از وی یکمثقال تا دو درم بود و بدل وی بوزن وی زرنباد و دو
دانگ آن بیاسه و نیم وزن آن قسط بود و اسحق بن عمران گوید بدل زراوند مدحرج یک وزن
و نیم طویل بود و گویند بدل آن راسن است و گویند بوزن آن زراوند طویل و نیم وزن
آن راوند چینی **زرنبج** گیاهیست که از چین بسته آرند و پر احلیه چینی خوانند برگش برگ
سداب ماند خاصیت وی آنست که دفع خشکی بوی مشک بکند و طبیعت آن سرد و
رطب است **زرجون** نام درخت انگور است و گویند نام شراب انگور است **زراوند طویل**
شجره رستم خوانند و ارسطلوخیا و ارسطولوخیا نیز گویند و اهل اندلس مستعار و مستعرا آن
نیز گویند و بیونانی ذکر خوانند و در قطولیطس گویند و وی نر بود و بهترین آن بود که همرنگ
زراوند مدحرج بود و ستبر بود و انگشت از ستبرتر و طبیعت آن گرمست در سیوم
و خشکست در دوم و گوشت برویاند و جهت صرع و کزاز آشامیدن بغایت سود دهد و
لون را صافی کرداند و سینه را پاک کند و امثال را نافع بود و ریشهاء تر عفن شده به
اصلاح آورد و دندانها و بن آن پاک گرداند از رطوبتی که دران بود و اگر کوفته و بیخته
بر که و طلا کنند بر سپرز بغایت نافع بود و اگر با سکنجبین بیاشامند و ضماد کنند گزندگی
عقرب و همه جانوران و ادویه قتاله را بغایت سود دهد و چون با فلفل و مر بیاشامند
نفسا را پاک گرداند از فضول بسته که در رحم بود و حیض براند و بچه بیرون آورد خواه مرده
و خواه زنده و اگر فرزجه از وی سازند و زن بخود برگیرد همین عمل کند و کرم دراز و حب
القرع بکشد و اگر به روغن بر بدن طلا کنند شپش بکشد و جهت بهق نافع بود و معده را
سود دهد و چون با ایرسا و عسل بیاشامند ریشهای عمیق را هموار کند و بصلاح آورد

واسحق

واسحق گوید مضرست بجگر و مصلح وی عسل بود و بدل آن شیطرج است و گویند بوزن آن زرنباد و
نیم وزن آن فلفل و دو دانگ آن بسفایج و گویند هم وزن آن بسفایج و نیم وزن آن زرنباد
و رازی گوید که بدل آن در تفتیح ریاح و تحلیل آنچه در شکم و سپرز بود بوزن آن زرنباد و نیم وزن
آن انزروت **زرشک و زرنک** ابرباریس است و گفته شد **زرنیخ** الوان و اوقات
زرد و سرخ و سبز و تیره و دیزج و سفید بهترین آن زرد بود دارمنی که برصفحا بر روی یکدیگر
بود و بلون زرد بود مانند طلق زرد براق و بوی کبریت از وی آید و بپارسی زرنیخ بدخشی گویند
و طبیعت آن گرم و خشکست در سیوم سوزنده بود و در وی قبض بود و سعض و لذع بود
و گوشت زیاده بخورد و در ریشها و موی بسته دوا به بر جراحت نهند سود دهد و جرب و سعفه تر
و اگر با زفت بر موضعی که خون مرده بود بسبب ضعفی ضربی طلا کنند نافع بود و با زیت کهنه
شپش بکشد و با روغن گل بجهت بواسیر اگر در موم روغن کنند خاصه زرنیخ سرخ نافع بود جهت
ریش بینی و دهن و آکله که در وی بود و خوزی گوید زرنیخ سه نوعست زرد و سرخ و سفید
نوع سفید کشنده بود و زرد بر موضعی که خون مرده بود بسبب ضربی چون طلا کنند آثار آن
ببرد و نوع سرخ در قلقیمون نیکوتر بود و اسحق بن عمران گوید زرنیخ زرد چون سحق کنند و
در میان پشم نهند هر مگس که دران افتد بمیرد و نوع سرخ چون سحق کنند و با عصاره بیخ زیتون
و هر شیب بعسل طلا کنند و بعد از آنکه موی برکنده باشند هرگز نروید دیسقوریدوس گوید گوشت
زرنیخ سرخ مانند قوت زرنیخ زرد بود و چون با راتینج بیامیزند داء الثعلب زایل کند و
زرنیخ بر اعضا طلا کردن کلف آورد و مصلح وی آن بود که بعد از وی بریج وحش طلا
کنند و زرنیخ مصعد کشنده بود و از خوردن وی همان عارض شود که از خوردن اشک
که آن سم الفارست و اکسیریان آنرا زرنیخ سفید گویند و مداوای آنکس که زرنیخ مصعد

خورده باشد بقی با آب گرم کنند و روغن بعد از آن آب گرم و جلاب در روغن کنجد و روغن بادام
و طبیخ برنج و مرقهای چرب مانند آب گوشت از مرغ بروغن بادام و شیر تازه و لعابات دهند و
مؤلف گوید زرنیخ مصعد دیگر بر دیگست که گفته شد و رازی گوید بدل زرنیخ سرخ نیم وزن آن
زرنیخ زرد بود و صاحب تقویم گوید زرنیخ معفن اخلاط بود و مصلح وی هلیله زرد بود و
مقدار ماخوذ از وی نیم درم بود و تشویه کردن وی چنان بود که دیگ نو کوارلی بستانند
و در سر آتش نهند و دران زرنیخ کنند و دایم تحریک میدهند تا آنزمان که لون آن تغیر میکند و
بریان شود و بعد از آن فرو گیرند و سرد گردانند و سحق کنند و بوقت حاجت استعمال
کنند **زرنب** رجل الجراد خوانند و این اسم را بدان سبب نهاده اند که شاخه آنست
و بهندی تبرج خوانند و بپارسی سرد کرستانی گویند و طبیعت آن گرم و خشکست در آخر دوم
بغایت مفرح و مقوی دل بود مانند زرنباد و بسبب عطری که در وی هست و تلطیفی
و قبضی تقویه و تفریح زیاده تر دهد و چون با روغن گل یا آب روغن بنفشه سعوط کنند
درد سر که از سردی بود سود دهد و از تری نیز و در قوت مانند سلیخه بود و کبابه و معده
سرد و جگر ضعیف را سود دهد و اوجاع اعصاب را نافع بود و مجموع عصبهای بدن محلل
بادها بود که در مجموع بدن پیدا شود و شکم بربندد و مصلح وی جلاب نیم گرم بود و بدل
وی دارچینی بود و گویند سلیخه و کبابه و گویند بدل آن اهیل است و گویند الیقوت جوز
بواست لیکن لطیفتر از وست **زرنک** و زوک حسک است و صفت آن در باب
عین در عصفر گفته شود **زریدا** و تنکلینه هم خوانند نقلیه مبارکه است بزبان سریانی
و گفته شد **زرقوری** رجل الغراب است و گفته شد **زرنیلج** ریباس است و گفته شد
زرقون سلیقون گویند و آن اسرنج است و در سین صفت سرنج گفته شود

زرافه

زرافه حیوانیست که آنرا اشترگاو و پلنگ گویند و در خواص حیوانات صفت
وی گفته اند گوشت وی غلیظ بود و سوداانگیز **زریر** گل نباتیست که در کوهستان
خوزجان می باشد و بشیرازی آنرا اسپرک خوانند و بجهت رنگ زرد صباغان استعمال
کنند **زعفران** جادی خوانند و جیاد و ریهقان و کرکم و شعور الصقالبه و خلوق
نیز گویند و بهترین آن تازه بود که بغایت سرخ رنگ و تیزبوی بود و در ولایت فارس از
کوه گیلویه خیزد و آن نوع بهترین انواع زعفرانست بعد از آن خراسانی که معروف بود
بکبندی و بعد از آن رودآوری و زعفران فرنگی که آن مشهور بمصری بود و بیشتر قلبه بود
طبیعت زعفران گرمست در دوم و خشکست در اول و فولس گوید گرمست در سیوم
و خشکست در اول و در وی قبضی بود و محلل و منضج بود و مصلح عفونت و بلغم بود و
و مقوی احشا و لون را نیکو گرداند و چشم را جلا دهد و تاریکی زایل کند و آب رفتن
وی باز دارد و چون با شیر زنان در چشم کشند و چون با دویه خلط کنند مناسب بود
و بیاشامند حصبه در دانه ردل نافع بود و ضمادات چون از وی مستعمل کنند در درحم
معقد را نیکو بود و وی مقوی دل بود و مفرح و منوم بود و باه را برانگیزد و بول براند
و سده جگر بگشاید و چون با زرده تخم مرغ نیمبرشت کرد دشوار زاید بیاشامد مقدار دو درم
در ساعت بار بنهد و این مجربست و صاحب منهاج گوید یکدرم تمام بود و چون با شراب
بیاشامند مستی را بغایت زیاده کند و تفریح بخشد تا حدی که گاه باشد که از غایت
فرح به بیوانگی کشد و دافع معده بود و جهت عفونت که دارد و مقوی معده و جگر
بود و مقوی آلات تنفس بود و قوت پشت بدهد و درد ورکین و گرتبین را نافع
بود و مقوی دماغ بود و مثانه و گرده را پاک گرداند و سپرز را بغایت سود

دهد و چون بزنند و آب آنرا بسر ریزند بیخوابی را نافع بود که سبب آن بلغم شور بود و ورمهای گرم که در بن گوش باشد و حمره چون بران طلا کنند نافع بود و اگر با باد و یه خلط کنند نفوذ آن ادویه در جمیع بدن بکند و در درد سر که از سردی بود و شقیقه را سود مند بود و اصل آن چون با شراب بیاشامند بول براند و شربتی از وی از نیم درم بود تا یکدرم و اسحق گوید مضرست بشش و مصلح آن انیسون بود و منصوری گوید مصدع و منعشی بود و مصلح وی عصاره زرشک بود و صاحب منهاج گوید مظلم حواس بود و مصدع و منوم چون سه مثقال از آن با آب بیاشامند کشنده بود بتفریح و مسیح گوید که هضم طعام کند و رازی گوید که اشتهای طعام ببرد و منعشی بود و در خواص ابن زهر آورده است که در خانه که زعفران بود سام ابرص در آنجا نرود و رازی گوید بدل آن بوزن آن قسط و بوزن آن دانه اترج بود و دو دانگ و نیم آن اترج و ششیک آن قشور سلیخه و گویند بدل آن دو وزن آن خلط و ثفل دهن آن بود

زعرور جبلی تفاح بری خوانند و آنرا نیز گویند وارد و یا و در ثلاث حبات هم خوانند و درخت او را نلک گویند و بشیرازی کیل خوانند و جالینوس آنرا هلیلیون خوانده است و بهترین آن سرخ بود و آن بستانی است و گفته شود اما نوع زرد و طبیعت آن سرد و خشک بود و قابض تر بود از سنجد معده را نیکوتر بود و شکم ببندد و بول براند و مسکن صفرا و خون بود و قی باز دارد و قوت معده و جگر گرم بدهد و صاحب تقویم گوید غذای آن بد بود و مقوی و ممسک بود و قوت پشت بدهد و داء الفیل را نافع بود و لیکن مصدع و مرخی بود و مصلح وی کلشکر بود و صاحب منهاج گوید که در مداوات سه درم مستعمل بود و گویند هر رستنی که مصدع بود و قولنج آورد و معده و گرده را بد بود و مصلح وی انیسون بود و اولی آن بود که بغایت رسیده بود

زعرور بستانی مثلث عجم خوانند و بشیرازی

کیل سرخ گویند و بهترین آن رسیده بود و طبیعت آن سرد و خشک بود و گویند تر مولد بلغم بود و معده و گرده را بد بود و مصلح وی راز یانه بود

زعفران الحدید صدا الحدید است و زنجار الحدید نیز گویند بشیرازی زنگ آهن خوانند و از آهن گیرند صنعت آن چنانست سوهن آهن و آنرا بر روی صحیفه کنند و نم کنند با آب و بنهند تا خشک شود و بکوبند تا آنزمان که همه زعفران شود و انواع ساختن آن بسیارست این یکنوع که آسانتر بود گفته شد و طبیعت آن قابض بود و سرد و چون کهن گردد گرم و خشک بود در درجه دوم و چون زن بخورد بر گیرد قطع خون حیض بکند و چون زن بیاشامد آبستن نکند و چون با سرکه بپزند و بر جمره بزنند و بر ناخن بنهند سود مند بود و جهت داخس که بر ناخن برآید که آنرا بشیرازی خوی در خوانند نافع بود و خشونت احقان و بواسیر را که رسته باشد در مقعد سود مند بود و بن دندان محکم دارد و چون بر نقرس بنهند نافع بود و موی بر داء الثعلب برویاند

زغنبر مرو سفید ست در زعتر گفته شود صفت انواع مرو

زفت رومی سه نوع است بری و بحری و جبلی بهترین براق و صافی بود و پاک و املس و طبیعت آن گرم و خشک بود و عرق النسا را سود مند بود و نقرس و مفاصل و فالج و بادهای سپرد و درد زانو ها را نافع بود و جذام را طلا کردن بغایت نافع بود و خاصه چون ادمان بدان کنند و مقدار یکدرم تا دو درم مستعمل بود و اسحق گوید مضرست بشش و مصلح آن کثیرا بود و بدل آن جاوشیرست و علک البطم و گویند بدل آن قطرانست

زفت السفن صمغ صنوبرست

زفت یابس زفت ترست که خشک میشود بطبیعت خود و آنرا بوسلفس خوانند و بیشتر از صنوبر و از دیگر درختها و صنوبرست و از صنوبر برنست که بر نمی دهد و طبیعت آن گرم است در اول و گویند در دوم و جالینوس گوید وی گرمست در سیوم و وی خشکتر از زفت رطب بود و با

نافع بود و ریشهای فاسد از رطوبات پاک گرداند و ریشهای سر و گوشت و ریشها برویاند و منضج و محلل و ملین جراحات بود و بر موضع ضرب طلا کردن سود دهد و منضج ورمهای صلب بود

زفت رطب زفت ترست و آن روانه بود و در مرهمها کنند و آن از جبل قبرست و از ینبوب و غیر آن از انواع صنوبر بر گیرند و زفت نزدیک بقطران بود و روغن دیر اقسالاون خوانند و آن چنان گیرند که زفت در حین بر بالای صوفی پاک بپاویزند و بخار که بدان متصاعد شود و چون بسیار گردد آن صوف را بفشارند و در ظرفی کنند یا در قرع انبیق نهند تا بچکد و آن را روغن زفت خوانند و چون با آرد جو بر داء الثعلب ضماد کنند موی برویاند و اگر بر خنازیر نهند نافع بود و منضج اخلاط غلیظ بود و برص ناخن ببرد و ملین ورمهای صلب بود و قوبا را زایل کند و چون با شکر بخورند سینه را پاک گرداند و اگر بر ریش چهارپایان و جرب ایشان بنهند سود دهد و اگر جنبش نوبت بر هر عضوی که خواهند طلا کنند فربه گرداند و بر شقاق پای طلا کردن سود مند بود و منع نفث دم بکند و مسهل بود و شریف گوید چون بزفت تر حقنه کنند گزندگی مار و عقرب را نافع بود و چون میان سر بتراشند کسی که علق فرو برده باشد و بدان روغن با قطران چرب کنند علق بیرون آید از حلق و صاحب منهاج گوید چون بگیرند از روغن وی تا ده درم و با عسل بیاشامند تریاک زهرها بود و برگزیدگی افعی طلا کردن سود دهد و دوده وی مژه چشم بر دیاند و ریش آن زایل کند و در قوت مانند دخان کندر بود

زقیرقن بزبان اندلسی عناب است و گفته شود

زلابیه بشیرازی زلیبی گویند و جلقی نیز گویند و آن شکر از لوزینج و قطایف بود و زود تر منهضم شود و سرفه تر را سود مند بود و رطوبت سینه و شش را و مولد عفونت بود و مصلح وی آن بود که بعد از وی سکنجبین خورند یا انار میخوش و سده جگر تولد کند کسی را که جگر وی تنگ بود

زمرد

ارسطوطالیس گوید زبرجد و زمرد هر دو از یک جنس اند و در معدن زر از مغرب زمین خیزد و طبیعت وی سرد و خشکست و خاصیت وی آنست که چون بیاشامند از او ی بلغه هشت جو از گزیدگی جانوران زهردار و سمها کشنده خلاص یابند و باید که پیش از انکه زهر در وی عمل کند بیاشامد از مرگ خلاص یابد و موی بریزد و پوست رها نکند و صحت یابد و اگر از وی گردن بندی سازند یا نگینی و با خود نگاه دارند دفع صرع بکند و باید که پیش از آن محافظت نگاه دارد و چون برگو دکان خورد بپاویزند خاصه در زمانی که بزاید از صرع ایمن باشد و ابن ماسویه گوید نافع بود جهت خون رفتن و اسهال چون بیاشامند یا بپاویزند و مجهول گوید زمرد چون حک کرده بیاشامند جذام را نافع بود و در خواص آورده اند که افعی نظر بر زمرد فایق اندازد و آب از چشم وی روانه شود و انکه گوید کور شود خلافست و چون سحق کنند و با دو یه که جهت سعفه استعمال کنند بغایت نافع بود و ادمان نظر کردن بدان کندی چشم زایل کند

زمارة الراعی مزمار الراعی است و گفته شود

زمج مرغیست بدان صید کنند بتازی جرغ گویند و شریف گوید گوشت وی خوردن و بدان مداومت نمودن ضعف دل و خفقان را نافع بود و زهره وی چون در کحلها کنند تاریکی چشم و شب کوری زایل کند و سرگین وی چون بر کلف و نمش طلا کنند زایل کند

زنجبیل بهترین چینی بود که لون آن بزردی مایل بود اندکی و طبیعت آن گرمست در آخر سیوم و خشکست در دوم و ابن ماسویه گوید در آخر سیوم و ترست در اول سود مند بود جهت سده که در جگر پیدا شود از سردی و تری و مجاری قوت دهد و محلل ریاح غلیظ بود که در معده و امعا باشد و جگر و معده سرد را نیکو بود و جالینوس گوید فالج و لقوه و دوار را نافع بود و مجموع دردها که از سردی بود و چون بعسل بسرشند و با دارو بیای قوی بیاشامند و فولس گوید عرق النسا و نقرس و فالج و صداع رطوبی

وسده و باغ و اخلاط بلغم بدر را نافع بود و دیوجالس گوید کرمها را بکشد و پیچ امعا را نافع بود
و درد سر و شقیقه که از سردی بود چون سحق کنند و با روغن خیری طلا کنند نافع بود و چون
دو درم از وی با قند آب گرم پاشانند سهل اخلاط لزج بود و در چشم کشیدن و خوردن
وی حفظ بیفزاید و رطوبت از نواحی سر و حلق بزداید و گزندگی جانوران زهردار را نافع
بود و تیزی معده را نشف کند و منی بیفزاید و بلغم و مره سودا بیرون آورد و مقدار
دو درم مستعمل بود و اسحق گوید مضرست بحلق و مصلح وی عسل بود و بدل وی بوزن وی
دار فلفل بود یا فلفل سفید و گویند بدل وی یک وزن و نیم راسن بود و گویند بدل آن
عاقرقرحا بود **زنجبیل الکلاب** فلفل الماء است و ورق وی مانند ورق بید بود اما نبات
وی زرد بود و قضبان وی سرخ بود و بطعم زنجبیل بود و زنجبیل الکلاب از بهر آن گویند که سگ را
می کشد و طبیعت آن گرمست در سیوم و خشکست در اول و چون تر بود بکوبند و بخشم وی
و بر کلف روی و نمش کهن طلا کنند زایل کند و اگر بر ورمهای صلب ضماد کنند بگدازاند **زنجبیل العجم**
اشترغاز است و گفته شد **زنجبیل شامی** و زنجبیل بلدی راسن است و گفته شد **زنبق**
گلی است سفید که در اندرون گل وی دو سه شاخک زرد خشک باشد و قد آن شاخ که گل
دارد یک گز باشد و زیاده نیز باشد و کوتاه تر نیز باشد و بهر شاخی چهار و پنج و شش تا
ده و زیاده نیز بود و بوی عظیم و خوش دارد و برگ که بر بن شاخ بود مانند برگ مورد
مورد بود و درازتر و برگ اصلی وی مانند برگ کاسنی بود و لیکن سبزتر و صاحب
جامع گوید زنبق هو دهن الحل المربا بالیاسمین و خطا کرده است و صاحب منهاج گوید
نزد یکتر که زنبق هو السوسن الابیض و مولف آنچه محقق بود گفته و اگر گویند که زنبق نوعی
از سوسن سفیدست شاید و مولف گوید راز قی زنبق است باقی همه خلافست و خطا و

طبیعت

وطبیعت آن گرمست در اول و معتدلست در تری و خشکی **زنجار** بپارسی زنگار خوانند و بیونانی
قسطیوس و معنی آن مجرد بود و آن دو نوعست معدنی و عملی و بهترین آن معدنی بود که در معدن
مس حاصل شود و آنرا بیونانی باسقاویس خوانند و معنی آن دوده بود و طبیعت وی گرم و
خشک بود تا چهارم تیز بود و خورنده گوشت صلب بود و جرب و بهق و برص را سودمند بود
و در مرهمها استعمال کنند جهت ریشهای بلیده که در بدن بود و قوت زنجار مانند قوت مس سوخته
بود و لیکن زنجار از وی بقوت تر بود و چون در بینی دمند گند بینی زایل کند و ریش آن و باید که
دهن پر آب کنند تا گرد آن بحلق نرسد و اگر با دوایی که نافع بود جهت چشم بیامیزند ناخنه و
سبل و سپیدی چشم و جرب و سلاق زایل کند و تیزی چشم زیادت کند و رطوبت آن
خشک گرداند بغایت و بواسیر و ناصوری که در مقعد بود چون با رازیانه و روغن گل
بیامیزند سودمند بود جهت ریشهای اعضای خشک مزاج مانند ریش دهن و استرخا لثه و ریش
بینی و گوش و بثرها سودمند بود جهت غلظ اجفان چون با عسل در چشم کنند و غبار روی ببرد
بحلق و مداوای آن بشیر تازه دوسکه کنند و وی از جمله سموم بود چون بیاشامند از بهر آنکه چون
بجگر رسد تقشیع کند و مضر بود بمعده و از بهر آنکه معده عصبی است و عضلی و از خوردن وی مغص
سخت و لدغ قوی در حلق و تقطیع در احشا و ریش پیدا آید و قی آورد و معالجه وی آن بود
که جلاب و آب گرم و روغن بادام و لعابات و مرقهای چرب بیاشامند و بدل آن بوزن
آن اقلیمیا و نیم آن زنجفرست **زنجفر** بپارسی زنجرف خوانند و بیشتر از وی مصنوع
آن مخلوق بود و بیونانی میلیون خوانند و آن حجرالزیبق بود و آنچه مصنوع بود بیونانی قینابری
خوانند و آن قینار بود و از گوگرد و زیبق سازند و آنچه مخلوق بود از گوگرد چیزی معدن
زیبق رسد و منجمد شود زنجفر مانند اسفیداج بود و گویند بقوت سارنج بود و طبیعت

شنگرف

وی معتدل بود در حرارت و در وی قوت محلل بود و گویند گرم و خشک بود در دوم گوشت
در ریشها برویاند و مبرد ورم حار بود جالینوس گوید سردست در دوم و خشک و ورم جگر
و معده را نافع بود و چون با روغن گل و گلاب طلا کنند و روفس گوید نافع بود و دانهای که بر
سر و لب پیدا شود با اسفیداج رصاص بر روغن گل سرشته و بدان طلا کنند بغایت و گال
مفید بود و چون در مرهم کنند سوختگی آتش را سود دهد و جراحتها باصلاح آورد و اگر زرور
کنند برا کله نافع بود و در ریشهای عفن و در دار و های چشم استعمال کنند بقوت تر از شادنج بود
از بهر آنکه قابض تر بود و از شادنه و قطع خون رفتن بکند و وی از سموم قتاله بود و چون بیاشامند
سمان عارض شود که از زیبق مصعد و مداوای وی بکیرها ی جرب و سحجها و آنچه در مداوای زیبق
گفته شد و گویند بدل وی مرداسنج است و گویند شادنج است یا اسفیداج **زرن** دوسرست
و گفته شد **زوفرا** تخم خرا است و گفته شد در خراصفت آن و لیکن طبیعت آن گرم و خشک
بود در سیوم و محلل نفخ بود و گزیدگی عقرب را نافع بود خوردن و طلا کردن و مجفف منی بود
و جرب و حکه را نافع بود و مقوی بدن بود و درد سینه و شش را نافع بود و چون با عسل کف
گرفته بیاشامند و چون سحق کرده با روغن گل بر سر طلا کنند در حمام گزاز را نافع بود و
تشنج بکشد **زوان** شیلم است و گفته شود **زواودق** زاد دق است و گفته شد
زوفا یابس گیاهیست که برگ حاشای ملند و جبلی بود و بستانی بهترین آن بود که از کوه بیت
المقدس خیزد و آن مشهور بود بزوفا مصری و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم و لطیف
بخار طبیخ وی چون با انجیر بود جهت درد گوش نافع بود و بادی که در گوش بود تحلیل کند و چون
با سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند درد دندان ساکن گرداند و چون با آب و انجیر
و عسل و سداب بپزند و بیاشامند نافع بود جهت ورم شش گرم و تر بود و سرفه کهن و زله

کهزا

که از سر خیزد و ریزد بحلق و سینه و دشواری نفس و کرم بکشد و حب القرع را دفع گرداند و اگر با عسل لعق
کنند همین عمل کند و مسهل بلغم بود و داء الثعلب و داء الحیه و ریش رود و عرق النسا را سودمند
بود و مفلوج را نافع بود و درد معده و سینه و درد پهلو و رحم و پیچ امعا و سده جگر و قولنج
را نافع بود و چون طبیخ وی با سکنجبین بیاشامند مسهل کیموس غلیظ بود و اگر با قردمانا یا ایرسا
خلط کنند مسهل قوی بود و چون با انجیر و نطرون بر سپرز ضماد کنند بگدازاند و با شراب جهت ورمهای
گرم ضماد کردن نافع بود و چون با آب بجوشانند و ضماد کنند بر خون مرده که در چشم بود بگدازاند
و چون با طبیخ انجیر بیاشامند خناق را نافع بود و لطافت و لون را نیکو گرداند و چون با شراب
بیاشامند چند روز متواتر استسقا و گزیدگی جانوران را نافع بود و چون با آب بپزند و بر چشم
نهند سود مند بود جهت نزول آب و مقدار مستعمل از وی چهار درم بود و اسحق گوید مضر بود بجگر
و مصلح وی صمغ عربی بود و گویند عناب و بدل آن بوزن آن پرسیاوشان و نیم وزن آن
مرزنجوش **زوفا رطب** وسخیت که بر دنبهای میش ارمن جمع می شود بسبب گیاهی که بیشتر دارد
و آن از ینبوعات بود و چون بخورند جهت حدت و قوت آن شیر و نخ برد بنه ایشان
جمع میشود و باشد که روان بود آنرا بپزند و قوام آورند و گویند که هرگاه که ایل افعی را بخورد
و قوت طبیعت ایل که دافع سمیت است حرکت کند تا دفع ضرر سم کند عرق بسیار
بر پیشانی او جمع شود و کثیف گردد و این زوفا تر خوانند و این نوع بغایت قوت بود
و طبیعت زوفا تر گرمست در سیوم و گویند در دوم و ترست در اول محلل اورام صلب
بود و در شبه چون بر آن ضماد کنند و با بوره و انجیر بر سپرز ضماد کردن سودمند بود و
استسقا را نافع بود جهت سردی جگر خوردن و طلا کردن سودمند بود و محلل صلابتی که در رحم
بود و درد رحم نافع بود جهت سردی آن و سردی گرده و چون با اکلیل الملک و سکه بپزند

دزن بخود برگیرد حیض براند وبچه آسان بیرون آورد وچون با پیه مرغابی بپالایند ریش گوش وریش
مقعد وثقیب ورحم وبراسون آنرا سود دهد بود وتشنج را نافع بود وصاحب تقویم گوید مولد
صداع بود ومصلح وی روغن گل وسرکه بود ومولف گوید آنچه مصنوع بود صنعت آن آنکه زند
پیهای که در میان ران گوسفند بود وجرک آن در دیگی کنند وبجوشانند با قدری آب و
جربیهای که بر سر آب آید رها کنند تا سرد شود وآنرا بردارند واستعمال کنند وگویند بدل
آن منوساق کاو بود زبد البحر خرا الصخرست وگفته شد زهم زرنباد
وگفته شد زهرة الملح نباتیست که در نیل مصر بر روی آب بود ودر آبهای ایستاده
وبرها نیز بود ودر زمینهای شور نیز روید وبهترین آن زعفران رنگ بود وله بغایت متین
باشد و در طعم وی شوری وگزندگی بود ومحلل وملطف بود ومصلح ریشهای پلید بود و
ریشهای خورنده ورطوبتی که از گوش آید وچون با آب شراب بیاشامند شکم براند
لیکن معده را بد بود وچون با سکنجبین بیاشامند صرع را نافع بود فی الجمله در حدت و
تلذیع مانند نمک بود زهرة النحاس آن خیریست که چون مس بگدازند ودر کوی از بین
ریزند وآب بران ریزند تا به بندد واجزای مس جمع شود وآن آب چون جمع شود کفی گردد مانند
نمک وآنرا زهرة النحاس خوانند بهترین آن سفید بود ووی اکال ولداغ وقابض بود وگوشت
زیاده بخورد وگری کهن شده زایل کند چون سحق کنند ودر گوش دمند ومسهل آب زرد بود
وبواسیر را خشک کند ودر بهار الحلیل دهد وریشهای پلید عفن باصلاح آورد وچون با
شراب بیامیزند بثور را زایل گرداند وچون با عسل بیامیزند وبدان تحنک کنند ورم
درم ملاذه را بگدازاند زیتون آنچه رسیده بود در حرارت معتدل بود وگویند
گرم بود وآنچه نارسیده بود بغایت سرد وقابض بود وبهترین آن بود که تر بود وطبیعت

آن سرد

سرد وخشک بود وزیتون سیاه غذا زیادت تر از انواع زیتون دهد وطبیعت وی گرم وخشک بود
وزود تر از سبز هم هضم شود وچون با استخوان بخورند مضرت ربو ومرضهای شش نافع بود ولیکن
خوردن وی بیخوابی آورد وصداع وخلط سودا وی از وی متولد شود واولی آن بود که در میان
غذا خورند وسرکه کسر شروی بعضی بکند وتقوی معده بود واشتهای طعام بیاورد ومیحت را
زیادت کند وقوت ذکر بدهد وزیتون گویی گرم وخشک بود وآنرا عتم خوانند وزیتون اما
آنچه نارسیده بود سرد بود وقابض وآنچه رسیده بود معتدل بود در حرارت وگویند گرم
بود وقوت اشتها بدهد ومعده خاصه چون برکه بود وچون سحق کنند وضماد کنند ریشهای چرکن
پاک گرداند وسوختگی آتش را سود دهد بود وزیتون سبز طبیعت ببندد ومعده را دباغت
کند وقوت شهوت غذا بدهد وچون در سرکه نهند زود هضم شود وشکم حبس به بندد وغیر گوید
اسحق گوید چون بجدرم از آب وی بیاشامند نافع بود جهت صفرا وگوید مضرتست بشش و
گوید اصلاح وی بعسل بود وعصاره زیتون چون زن بخود برگیرد وسیلان رحم وخون آن
باز دارد ومغز استخوان وی چون با پیه وآرد بیامیزند وبر برص ناخن نهند زایل کند ودرات
کلی که زیتون در وی ماده باشد چون بدان مضمضه کنند بن دندان ودندانی که متحرک بود
محکم گرداند وآنچه تازه بود وبلون یاقوت بود معده را نیکو بود وآنچه سیاه بود وسیده
معده را بد بود وزود تباه شود وآنچه در نمک آب نهند لطیفتر از آن بود وگرد در آن تنها بنهند
زیت بپارسی روغن زیتون خوانند آنچه شیرین بود واز زیتون رسیده گیرند طبیعت وی
گرم وتر بود وگویی معتدل وآنچه از زیتون سرخ گیرند متوسط بود میان رسیده ونارسیده
وآنچه از زیتون سبز گیرند آنرا زیت انفاق خوانند وطبیعت آن سرد وخشک بود در اول
وگویند در وی رطوبتی بود ومعده را نیکو بود وآنچه از زیتون بری گیرند مانند روغن گل بود

در اکثر حالتها سود دهد بود وحب حمره وشری وجرب وقوبا وصداع ودندان متحرک را محکم گرداند
ووسوسه سر زایل کند واگر هر روز در موی بمالند رها نکند که زود سپید شود وآنچه زیت
کهن بود بقوت روغن خروع بود وآنچه تازه بود گرم بود باعتدال ومیل برطوبت داشته
باشد پس اگر بشوینه معتدل بود میان تری وخشکی وشستن وی چنان بود که در آب بشویند
کنند ودست بزنند چند نوبت وصافی کنند بعد از آن استعمال کنند وجالینوس گوید زیت
گرمست در دوم وکهن وی چون در چشم کشند تاریکی چشم را زایل کند وبر نقرس طلا کنند
نافع بود وآنچه شسته بود موافق درد اعصاب وعرق النسا بود وباجواب خوردن ده
درم مسهل بود وبا آب گرم آشامیدن وقی کردن کسر زهرها بکند وزیت انفاق زیت الانفاق
بود وبهترین آن شیرین تازه بود ومعده را نیکو بود وبن دندان ودندانرا محکم گرداند
چون در دندان زمانی نگاه دارند ومنع عرق بکند وچون در دیگی سبن کنند وبجوشانند
تا بقوام عسل آید منفعت وی مانند حضض بود ومجموع زیتها منع سرما بکند از بهر آنکه زود در
بدن نفوذ کند وتلیین طبیعت بکند وجهت قولنج که سبب آن از ورم امعا بود ویا رشته که
عارض شود از رجوع یابس بدان حقنه کردن سود دهد وزیت کهن کسی که در چشم وی باد سبل
بود یا در اجفان وی رطوبتی غلیظ یابس یارد باشد چون در چشم کشند زایل کند وقوت
باصره بدهد وروشنایی بیفزاید وزیت یکسال کهن شود وهر چند که بگذرد فاضلتر بود
واگر برگزیدگی عقرب گرم کرده بمالند در حال درد ساکن گرداند زیت کهن گویند روغن
خروع است وگویند روغن مجل ودراد ویه قتاله زبد البحر زیتار ثقل زیت است
وبیونانی اموری خوانند وبعربی عکر الزیت وبپارسی دردی زیت وچون بپزند طبیعت
آن گرم وخشک بود در دوم ومنفعت آن در باب عین در عکر الزیت گفته شود زیت رکابی

انرم

زیت انفاق است واهل عراق زیت الرکابی خوانند بدان سبب که بشتر می آورند از شام واهل مصر
زیت فلسطین خوانند وگفته شد منفعت آن در زیت زیتون الحبش وزیتون الکلب زیتون بریست
وگفته شد در زیت انواع زیتون زیتون الارض مازریون است وگفته شود زیرفون
نوعی از درخت غبیراست در دمشق که بر نمی دهد وگویند غیر آنست وصفت غبیرا در غین گفته شود
زیت السودان گویند زیت الهرجانست واهل مغرب الا بعقی ارجان وارغان خوانند
ودرخت آن دو نوع است یکنوع بزرگ بود وخارناک وبر آن مانند بادام کوچک بود و
روغن از آن می گیرند وبشیرازی درخت وبرا ارجن گویند ویکنوع دیگر بادام کوهیست که بشیرازی
بجرک گویند وبعربی لوز البر خوانند وگویند زیت سودان غیر زیت مرجان است
وآن زیتیست که از بلاد سودان آورند وبغایت گرم وسود مند بود جهت دردها وعلتهای
سرد اما منفعت لوز البر در صفت حلوز گفته شد زئیر کتان است وگفته شود
زیز صرصرست وآن حیوانیست کوچک مانند ملخ بشیرازی وبراجروا سک خوانند
وبشب آواز کند ودر ضاد گفته شود منفعت آن زیت المرجان در زیت السودان
گفته شد صفت آن زیبق بپارسی سیماب گویند ویرا نام بسیار است بلغت اکسیریان
العبیان الغیط الزمرم الی الماء السحاب النور الزاد دق الرد وجان عین الحیوان اللبن الجل
الابق الفرار الروح السائد الطیار این مجموع بزبان اکسیریان است وبشیرازی جیوه
گویند وبهترین آن بود که زنده بود ومستعمل نکرده باشند وبغایت جنبنده بود واگر
در کرباس پاره کنند وبفشارند تا بیرون آید وکرباس باید که سیاه نشده باشد استعمال
کرده باشد وطبیعت زیبق گرم ومحرق بود وگویند سرد وترست در دوم وی
مصدع وقابض بود ومقتول وی جهت قتل شپش خصوصیتی دارد وقد دان حیوانات بکشد

وزوان شیرازی کنه خوانند و با روغن گل جهت جرب و حکه نافع بود و خاک وی چون با طعامی
برشته موش را بکشد و چون با سرکه بر جرب و حکه طلا کنند نافع بود و دهان وی بجنبانی
بد پیدا کند مانند فالج و رعشه و کری و عقل را زایل کند و چشم را تاریک کند و لوزه را زرد
کند و جستن اندامها پیدا کند و بوی دهن و خشکی دماغ و در موضعی کرد و دوی برود
و مار و عقرب و گزندگان بگریزند و اگر نگریزند بمیرند البته و زیبق مصعد کشنده بود و اگر زیبق
در گوش کسی ریزند اختلاط عقل پیدا کند و باشد که بصرع و سکته کشد و علاج وی آن بود که میلی
از رصاص در گوش وی کنند تا زیبق بوی چسبد و بیرون آورند و آنچه نه مصعد بود و نه
مقتول چون بیاشامند در حال از نشیب بیرون آید و مضرتی زیاده نرساند چون زیاده بود و
علاج کسی که زیبق خورده باشد مانند کسی که مرداسنگ خورده باشد کنند و مؤلف
گوید صنعت تصعید بسیار است این یک نوع گفته شود ببایدند زیبق و چهار درم
وزن آن اسرب یا قلعی و بباید با همچنان زاج سوخته و با همچنان خشت پخته و بوزن
مجموع نمک بریان کرده و همه را بر صلایه بساید و آب قاطر اترج بدان میریزد آهسته آهسته
و می ساید تا بغایت سوده گردد پس آنرا بریان کند و در شیشه بگل اندوده یادگی
تو بگل اندوده و سر بسته با آتش نرم بریان کند و دیگر بار بساید بگیرد و زهم بحاض اترج و
دیگر بریان کند با آتش نرم هفت نوبت چنین کند بعد از آن بساید و در شیشه بگل حکمت
اندوده کند و تصعید کند سه نوبت تا سفید گردد مانند دانه مروارید و آن سم قاتل مهلک
بود و نعوذ بالله من شره

باب السین

سادج صاحب منهاج گوید هندی بود و رومی بود و هندی را ماستان خوانند و مالابتن
و مالاترون گویند و آن درختیست مانند ورق گردکان بر روی آب پیدا می شود و ویرا

بنجی بود مانند عدس الماء و بهترین آن بود که تازه بود و یک روی وی بزردی مایل بود و یک
روی وی بسبزی خوشبوی بود و آنچه بوی آن قوی بود و لون آن سیاه بود بر بیک و قرنفل
بود و طبیعت سادج گرمست در دوم و گویند ترست و رازی گوید گرمست در سیوم و خشکست
در دوم و از خواص وی آنست که چون بر جامه پراکنند از شپش ایمن باشند و اگر در زیر زبان
نهند بوی دهان خوش کند و معده و جگر سرد را سود دهد و درد جگر مزمن و درد بیرزد
رود نافع بود و مقوی بدن بود و سمن درد معده و بادی که در روده متولد شود و
دشخواری زادن را نافع بود و شیمه محتبس را بیرون آورد و چون زن بخور کند و با سرکه بر شکم
طلا کند و حیض و شیر براند و مره سودا را سود مند بود و درد دل و خفقان را نافع بود
و بوی بغل زایل کند و در قوت نزدیک بسنبل الطیب است الا آنکه وی نرم تر بود
و مقدار یکمثقال استعمال بود و اسحق گوید مضرتست بشش و مصلح آن مصطکی بود و مضر بود بمثانه
و مصلح وی شراب به بود و بدل وی بوزن وی سنبل الطیب و گویند سلیخه با طالیسفر ساداوران
قنطار خوانند و معنی ساداوران بپارسی سواد القضاة بود و ختم الملک نیز گویند شیرازی
سمیک داوران گویند و صاحب منهاج گوید صمغیست و این سهوست و صاحب جامع
گوید خیریست مانند صمغ که اندرون پنج گردکان که مجوف شده بود باشد یابند و مؤلف
گوید آن چیزیست که در میان درخت بطم کهن می باشد و آنرا آب بن خوانند و صاحب
جامع از درخت جوز تا درخت بطم سهو کرده است و بهترین آن بود که بسرخی مایل بود و طبیعت
آن سردست در دوم و خشکست در سیوم و گویند گرمست و منفعت وی آنست که خون را
ببندد و خوردن و از بیرون ضماد کردن یا بخور برگرفتن و چون سحق کنند و نیم درم از وی
با آب لسان الحمل بیاشامند هم خون ببندد و هم قطع اسهال بکند و اگر زن بر کرسی نشیند و بخور

سازد و بخود برگیرد قطع خون رفتن بکند و قوة عروق رحم و روده آن بدهد و همچنین اگر با آب لسان
الحمل بیاشامند و چون حقنه کنند بدان رحم را همین عمل کند و اگر حل کنند در آب و ورق مورد سبز
مقدار دو مثقال و سه درم یا پنج درم روغن مورد اضافت کنند و زن موی خود را بدان غلاف
سازد و بن موی با آب مورد که آن در وی حل کرده باشند تر کند چندانکه بخورد قوت موی بدهد
و از سقط منع کند بخاصیتی که در وی است و اگر بیاشامند مقدار نیم مثقال سده واسعا
پاک گرداند و اگر بر ورم خصیه و ذکر با سرکه خمری طلا کنند نافع بود دیسقوریدوس گوید صلبیت
موی را قوت دهد و خوردن وی گویند مضر بود ببر و مصلح وی گویند زعفران بود و بدل آن
بوزن آن مثل سمج است و دو دانگ آن پنج نی ساج شریف گوید درختیست
در هندوستان و هیچ درخت از وی بزرگتر نبود و چوب وی صلب بود و سیاه و طبیعت
آن سرد و خشک بود و چون بسوزانند و در آب ماميثا اندازند و بعد از آن سحق کنند و به
پزند و در چشم کشند قوت حدقه بدهد و ورم اجفان را نافع بود و چون چوب ویرا
حک کنند با آب سرد و در سنگ و بمالند در سر صداع گرم را زایل کند و همچنین برودت
صفراوی و موی مالیدن بکند از انده خاصه چون با آب که طبیعت وی سرد بود و از گرمی روغن
سازند که معروف بود بدهن البلسان و غش با فلمشک بدان کنند و در ان غوص کنند و پیدا نباشد
الا وزن آن زیاده گرداند و نشاره چوب وی چون بیاشامند کرم از شکم بیرون آورد و تقویت
لثه در رویت ساتفعه پر سیاوشانست و گفته شد ساسارکشت بزر الانجره است و گفته شد
سام ابرص صوارا خوانند و صاحب جامع گوید وزغست و سهو کرده است و وزغ سم
ملکست است و سام ابرص موذی نیست و شیرازی مارشک خوانند و باصفهانی ما
لوالی و طبیعت آن گرم و خشک بود و بهترین آن بود که در بناها بود گزندگی عقرب

چون بشکافند و بران نهند درد ساکن گرداند و گویند چون خشک کنند و با زیت بیامیزند و
طلا کنند موی بر سر کل برویاند و بول وی و خون وی فتق کودکان را بغایت سود مند
بود و چون بپزند و در ان نشینند و همچنین بول وی و خون وی با قدری مشک در سوراخ
قضیب کودکان چکانند بغایت فتق را سود مند بود و جگر وی چون بر سوراخ دندان
نهند درد ساکن گرداند و چون بکوبند و بر موضع سهام نهند بیرون آورد ساسالیوس
سالیوس است و سیالیوس نیز گویند و گفته شود ساطل شاطل گویند و شایل نیز
گویند و آن لعاح است و گفته شود سابزج و سابزک نیز گویند و آن لعاحیت است و
گفته شود ساطریون سوفیطون است و گفته شود سالامندرا نوعی از عصایاست
و چهار پای دارد و در کان نشادر بسیار بود و دنب وی کوتاه بود و آن بزرگتر
و پهن تر از سام ابرص بود و گردن وی باریکتر و لون وی ابلق بود از سیاه و زرد
و گویند چون در آتش اندازند نسوزد و اکثر سر دنب آن سیاه بود و گویند چون
سنگ بر وی زنند کارگر نشود و از جمله سموم قتاله است مانند ذراریح و معالجه
وی مانند معالجه ذراریح بود و علامات کسی که آن خورده باشد درد معده اش سخت
بود و ورم شکم و گداز و احتباس بول و ورم زبان و زایل شدن عقل و لون اندام
سیاه گردد مانند بادنجان و منفعت وی در باب حا در حردون گفته شد ساق البقر
چون بسوزانند و بکوبند و بیاشامند نافع بود جهت خون شکم رفتن سپستان مخاط و
مخیطا گویند و معنی سپستان الطباء الکلبه بود و بعربی دبق خوانند و بلبشر گویند بلفظ دیگر
و بهترین آن بخربی بود که تازه و فربه و صمغی بود و طبیعت آن معتدل بود و گویند سرد
بود و گویند گرم و تر بود نافع بود جهت سرفه که از گرمی و خشکی بود و سینه و حلق را

نرم گرداند و شکم براند و تشنگی بنشاند و مسهل سودا بود و منقی بدن بود و مقوی آن و امعا را
از اخلاط بد پاک گرداند و در اداویه مسهله نیکو بود و فعل وی و مهیای کرم را که سبب آن خون
یا صفرا بود و آنچه از بلغم شور بود سود دهد و مقدار مستعمل از وی سی عدد بود و لیکن غذا اندک
دهد و مولد بلغم بود و گویند مضر بود بجگر و مصلح وی آب عناب بود **سبج** صاحب جامع
گوید سنگیست سیاه براق که از هند و ستان آرند و صاحب منهاج گوید آن چیزیست بلکه سنگی
است مانند کهربا در رنگ لیکن سیاه و براق بود و مولف گوید دو نوعست یکنوع از در بند
قفچاق آورند و آن آبگینه است که مرد را ایام منجمد میگردد و سبج می شود به تاثیر شدت هوا
و یکنوع از جیلان آورند و آن کانی بود و بهترین آن دربندیست و بپارسی شبه گویند
و شبرنگ گویند و بشیرازی شوق گویند و طبیعت آن سرد و خشک بود و شریف در خواص
آورده است که هر که آن با خود دارد از چشم بد ایمن باشد و اگر حبه در سر از سر باز نهد
درد سر زایل کند و مجربست و ارسطاطالیس گوید کسانی که پیر باشند و در چشم ایشان
کشنده ضعیفی بود مانند خیالی یا مانند مگس یا همچون ابر چیزی برابر چشم ایشان آید و
خیرگی کند آینه از وی بسازند و برابر نظر خود دارند و منظور نظر خود گردانند آن رحمت
زایل کند و از نزول آب ایمن باشند و هر که مهره از وی با خود دارد از علت آتشک ایمن بود
و سحق آن در چشم کشیدن روشنائی بیفزاید و قوت باصره بدهد **سبج الارض** شعر
الجن است و کزبرة البیر گویند و آن پر سیاوشانست و گفته شد **سبع الشوا** گویند
افیثمون است و گفته شد **سجلاط** یاسمین است و گفته شود **سجیبوس** خلال مامون
گویند و آن اذخر است و گفته شد **سخبر** گرم و خشک بود و مقوی معده
تر بود و سده جگر بگشاید و تلخی که در وی هست و هضم طعام بکند و با صدیت قطع بلغم

نی

لزج غلیظ از معده بکند و سده بگشاید و باد را بشکند و مصروع را نافع بود و مضر بود بجگر و مزاج بت
آورد **سدی** بلغه اهل مدینه خلال است و گفته شد **سدوس** نیلج است و گفته شود **سدر**
بپارسی کنار گویند و آن دو نوعست یکنوع خار دارد و یکنوع خار ندارد و آنچه خار دارد آن ضال
گویند و آنچه خار ندارد عبری خوانند و در نبق گفته شود و بهترین آن بود که درخت آن بیشتر
بود و طبیعت آن گرم و خشکست بغایت قابض بود و خان و صاحب منهاج گوید صمغ وی
خراز زایل کند و موی را سرخ گرداند و ملین ورم بود و محلل و اسحق گوید دو درم از وی مقوی
امعا بود و مضر بود بسر و مصلح آن کثیرا بود **سداب** فیجن خوانند و پیغاین بیشتر گویند
و آن بستانی و بری و جبلی بود و بهترین آن بستانی بود سبز تیز بوی که نزدیک درخت انجیر رسته
باشد و طبیعت آنچه تر بود گرم و خشک بود در دوم و خشک آن گرم و خشک بود در سیوم
و طبیعت بری در درجه چهارم و گویند در سیوم و بستانی مقطع و محلل اخلاط غلیظ لزج بود
و بهق زایل کند و ثالیل و چون بخایند بوی سیر و پیاز قطع کند و محلل خنازیر بود و چون بدان
ضماد کنند و فالج و عرق النسا و درد مفاصل را خوردن و ضماد کردن نافع بود و جهت صداع
مزمن با سویق ضماد کردن سودمند بود و با سرکه ضماد کردن بر بینی جهت رعاف بود و بنبید
و خوردن ورق وی تنها یا با انجیر خشک و گردکان دفع سموم قتاله بکند و موافق ضرر
جانوران بود و چون با شبت خشک بپزند و بپاشند مغص را ساکن گرداند و چون
استعمال کنند چنانکه ذکر رفت در دفع سموم و درد پهلو و درد سینه و دشواری نفس و درد
سینه و سرفه و ورم گرم که عارض شود در ششها و عرق النسا و درد مفاصل نافع بود و
چون با زیت بپزند و بدان حقنه نفخ معایی که آنرا قولون گویند و نفخ رحم و نفخ معاد
مستقیم را نافع بود و چون سحق کنند و بعسل بسرشند و بر فرج زنان تا مقعد بمالند سود مند

بود در رحم که از اختناق بود و چون با زیت بجوشانند و بپاشانند کرم را بکشد و چون با نمک
بود و غیر نمک روشنائی چشم را زیاده کند و در چشم کشیدن همین سبیل و چون استعمال کنند
با سرکه و روغن گل صداع را سودمند بود و چون سحق کنند و در بینی دمند خون باز دارد و چون
با طرون بهق سپید را بدان بشویند صحت یابد و با انجیر بر استسقا لحمی ضماد کردن سود مند بود
و چون ضماد کنند با درق عار نافع بود جهت ورم گرم که در انثیین عارض شود و چون با شبت و
عسل بر قوبا نهند سود مند بود و عصاره وی چون در پوست انار گرم کنند و در گوش چکانند
جهت درد گوش نافع بود و چون آب را از بیانه و عسل بیامیزند و در چشم کشند ضعف چشم را
نیکو بود و اگر با سرکه و اسفیداج و روغن گل بر حمره و نمله و رسیای تر که در سر بود بمالند
نیکو بود و شریف گوید فالج و رعشه و تشنج را نافع بود و چون هر روز یکدرم از وی بیاشامند
و اگر از آب طبیخ وی مقدار سکرجه با پنج درم عسل بیاشامند فواق را زایل کند و مجرب
و اگر بیاشامند یا ضماد کنند جهت گزندگی عقرب و مار و رتیلا و سگ دیوانه بغایت سودمند
بود و وی دافع زهرها بود و **رازی** گوید منع آبستنی کند و **طبری** گوید تخم وی چون بکوبند
و یکدرم یا دو درم بیاشامند بعسل یا سکنجبین بغایت نافع بود جهت فواق که از بلغم
و سردی بود که در سر معده پیدا شود و بغایت صرع و کابوس را سودمند بود و چون
بیاشامند قولنج ریحی را سود دهد و چون بپزند به زیت و بر مثانه تکمید کنند عسر البول را
نافع بود و **اسحق بن عمران** گوید چون سحق کنند بغایت پوست سداب جبلی را و طلا کنند
بر موضع داء الثعلب زایل کند اگر چه کهن شده باشد و عصاره سداب جبلی و اصل وی با موم
بیامیزند و بر موضع داء الثعلب نهند موی برویاند و هیچ معالجه از این نیکوتر نبود و اگر
آب ورق بوستانی با ندرون بینی کودکان طلا کنند سودمند بود جهت صرع کودکان که آنرا ام الصبیان

خوانند

خوانند و سداب منی را خشک کند و مقطع شهوت باه بود و مضر بود بچشم بسیار خوردن وی مصدع
و مولد شقیقه بود و مصلح آن افیثمون بود و مقدار مستعمل از بستانی سه درم بزرگان را و
کودکان را از قیراطی تا دو قیراط و گویند بدل بستانی نعناع و فوتنج بود و گویند سیسنبر و بری
چون بکوبند و بر عضوی ضماد کنند ورمی گرم حادث شود و از خوردن وی حرقتی و التهابی
سخت پیدا شود و مداوای وی ابقی کنند و آنچه در مداوای دفلی گفته شد **سرمق** سرمج
نیز گویند و آن قطف است و گفته شود **سربقون** اسربقونست و آن زنجفر سوخته است
و گفته شد صفت زنجفر **سرخس** جلیدارو و کیلدارو و رجال و صیغر و کیلکان گویند
و بیونانی لطارس گویند و بلغتی دیگر فلفون و آن نر و ماده بود و قوت هر دو مانند یکدیگر
بود و بهترین آن بود که سیاه و بزرگ بود و چون بشکنند اندرون وی فستقی بود
و طبیعت وی گرم و خشک بود در دوم که و دانه و کرمهای دیگر بکشد و بیرون آورد و
جالینوس گوید چهار مثقال از وی با ماء العسل بیاشامند حب القرع را بکشد و بچه مرده بیرون
بیرون آورد و زنده بکشد و چون بر جراحتهای تر نهند خشک گرداند بغایت و **شیعور** یونس
گوید چهار درم از وی چون با شراب بیاشامند حب القرع را بیرون آورد و اولی آن
بود که پیش از آن انجیر خشک بخورد و اگر سه درم با شراب بیاشامند کرم دراز بیرون آورد
دیسقوریدوس گوید ریش کرده و سائیده را نافع بود و عرق النسا و نقرس و درد مفاصل را سودمند
بود چون با عسل بیاشامند و **صاحب منهاج** گوید شربتی از وی دو درم بود و اینمقدار
با ادویه‌ای که قاتلات دود بود خلط کنند عمل کند و الا نکند و گویند مضر بود بگرده و مصلح
وی شیح ارمنی بود و گویند بدل وی تخم شبرم بود و گویند مصلح وی شاه بلوط است و شکر سینه
و بدل آن شیح ارمنی بود **سراد** خلالست و گفته شد **سرساویه** نجکبت است

وگفته شد **سرطان نهری** بهترین خرچنگ نهری آن بود که بزرگ بود و در آبهای شیرین بود و طبیعت
وی سرد و تر بود و مسلول را سودمند بود خصوص با شیر خر و چون هضم شود غذا بسیار دهد و
خاکستر وی شقاق پایها که سبب آن از سرما بود سود دهد و کلف و بهق زایل کند و بر گزیدگی
سگ دیوانه با سرکه استعمال کردن در غایت کمال سودمند بود و اگر با حسطنا و کندر
بود شاید کند ریگجز وحسطنا یا پنج جزو و خاکستر وی ده جزو و اگر با عسل استعمال کنند همین
عمل کند و بر گزیدگی عقرب و رتیلا خوردن و ضماد کردن سود دهد و محلل اورام حاره بود
و چون بر وی نهند و خاکستر وی شقاق مقعد را نافع بود و سرطانات چون خام بکوبند
و سحق کنند و با شیر خر بیاشامند گزندگی جانوران و رتیلا و عقرب را سود دهد و چون
بپزند و بخورند و مرق آن بیاشامند قرحه شش را سودمند بود و چون بکوبند با بادروج
ونند دیگ عقرب بر ند عقرب البته بمیرد و شریف گوید اگر بیاشامند با شراب سفید عسر
البول را نافع بود و سنگ بریزاند و بیرون آورد و چون بپزند با رازیانج
و کرفس و صافی کنند و آب آن بیاشامند مقدار سی درم بول و حیض براند و اگر جگر آن
خام سحق کنند و با آب بشویند و غرغره کنند بدان مقدار سکرجه خناق و وجع لوزتین
سود دهد و ساکن گرداند و اگر چشم وی بیاویزند بر کسی که تب غب داشته باشد شفا
یابد و بصری گوید گوشت سرطان نهری و مرق آن باه را زیاده کند و مسلول را سود
دهد و گویند چون با حشیش جو بپزند سودمند بود جهت ابتدا سل که از خشکی سینه و شش
بود و شیخ الرئیس گوید دشخوار هضم شود و غذا بسیار دهد و مصلح وی آن بود که با
ماش بپزند بجشیتک و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی طین قبرسی بود و بدل سرطانات
خشک بوزن آن صدف بود و ابن زهر گوید اگر بپزند سرطان با شبت و ملسوع بمرق آن

غرغره کند صحت یابد و اگر پای سرطان بیاویزند از درخت میوه دار میوه آن محفوظ ماند
بی علتی و اگر بسوزانند و طلا کنند بر پستان کسی که سرطان داشته باشد شفا یابد و مولف گوید
صفت عمل وی چنانست که پایهای وی بیندازند و شکم وی بشکافند و نجاست وی بیرون
و نمک بشویند و بعد از آن بپزند با ماش یا جو مسلول را سود دهد و صفت سوختن وی
چنانست که دیگی مسین سرخ بر سر آتش نهند و سرطان زنده در آن نهند و آتش برافروزانند
تا سوخته گردد مانند خاکستر و باید که در تابستان بود و بعد از طلوع شعری عبور چون آفتاب
در اسد بود و قمر بجده شب گذشته بود **سرطان بحری** نوعی از خرچنگ دریایی بحری
بود و همه اعضای وی و محرق وی الطف محرقات بود و صفت سوختن وی آنست که در
کوزه نو کنند و در گل حکمت گرفته و یک شبانروز در تنور نهند و بردارند و طبیعت آن سرد
و خشک بود در سیوم و سوخته وی چون سحق کنند و بدان سنون سازند دندان را جلا
دهد و کلف و نمش زایل کند و رشتهای چشم زایل کند و نشف رطوبات از طبقات
وی بکند و تقویت طبقات و عضلات و اعصاب چشم بکند و روشنایی بیفزاید و در
کحلها استعمال کنند جهت جرب چشم و ناخنه آن و نوعی از سرطان هست در دریای چین که چون
از بحر بیرون می آرند و هوا بوی میرسد صلب میگردد مانند سنگ **سرطان هندی** سرد و
تر بود و گویند خشک مسلول را نافع بود و باه را زیاده کند و سرطانه الجزایر نیز کنگب
خوانند **سرخیوس** شیطرج است و گفته شود **سراج القطرب** و سراج القطرب
نیز گویند و صاحب منهاج گوید آن خرم است و آن نباتیست نزدیک بزرفا و مستعمل
از وی تخم وی بود و بهترین آن تخم آن بود و طبیعت آن گرم بود در اول و خشک است در
دوم قابض بود و قطع رفتن بکند و ریش روده را سود دهد چون بدان احتقان کنند

صاحب جامع گوید سراج القطرب یبروج الوقادست و شجرة الصنم نیز گویند و هم گوید شجره سلیمان
بن داود علیه السلام است و گویند شجره ذو القرنین الملک اسکندر است و اقوال دیگر بسیار
آورده است و خود نیز گفته است که آن افیوس است که آن صدقی گویند و قول رازی
آورده است که آن نباتیست که بیونانی لوسیاجیوس گویند و دیگر گفته است که آنرا به
یونانی الخنیس گویند و قول غافقی آورده است که آن نباتیست که در میان کتان روید فقاح
وی مانند گل سرخ بود و اصل وی مانند جوزی بود و قول شریف آورده است که نباتیست
که در شب مانند شعله آتش بود و چون تر بود و خشک شود فعل وی باطل گردد و قول
دیگر آورده است که بیخ سرو در خانه نهاده بود و آن شخص از خواب بیدار شود مانند نوری
پیدا بود و چون برخاست بیخ سرو را دید تا تر بود چنان بود و چون خشک شد فعلش باطل شد
و فی الجمله اقوال مختلف بسیار آورده و تحقیق نکرده است که چیست و صاحب منهاج مطلقا
گفته است و آن نرم است و صفت یبروج در باب یا گفته شود **سپند** و در طبع
وی حدتی و حرافتی و مرارتی و عفوصتی و حرارتی بود و طبیعت وی معتدل بود در گرمی
و خشک بود در دوم و گویند سرد است و در وی قابض بود و محلل خون را قطع
کند و چون بکوبند و با سرکه بیامیزند موی را سیاه کند و چون ضماد کنند تنها یا با سویق چون
بجمره و نمله و ورمهای گرم که در چشم بود نافع بود و چون با موم و زیت شیرین بیامیزند
و بر مقعد نهند مقوی وی بود و طبیخ وی با سرکه درد دندان را سود دهد و خاکستر وی
چون بر نار سوختگی آتش افشانند و مجموع ریشهای تر سودمند بود و ورق وی و چوب
وی و جوز وی چون دود کنند پشه بگریزد و ورق او برفتق ضماد کردن سود دهد
و منفعت جوز وی در جیم گفته شد و از ان علک وی در عین گفته شود و بدل وی

نیم وزن آن پوست انار بود و بوزن آن انزروت سرخ **سرو جبلی** عرعرست و در عین
گفته شود **سیسرنج** اسرنج گویند و آن اسفیداج سوخته بود و قوت وی نزدیک بباد نه
بلکه بقوت نزدیکتر بود و طبیعت آن سرد و خشک و قابض بود و چون با پیه یا آب ریان
الحمل حقنه کنند قرحه امعا را سود دهد و اگر با زیت بپزند تا چون مرهم شود گوشت در جراحتها
برویاند و پاک گرداند از گوشت مرده و خون را باز دارد و در مرهم جهت سوختگی آتش استعمال
کردن نافع بود **سساليوس** سیسالی گویند و ساساليوس هم خوانند و طردیلون نیز گویند
و آن انجدان رومیست و کاشم رومی نیز گویند و مانند انجدان بود و لیکن دراز تر از وی بود
اندکی و بغایت سفید بود و آنچه رومی بود و بهترین آن رومی بود که ورق آن کوچک بود
و بیخ آن خوشبوی بود و صمغ آن حلتیت طیب بود و تخم آنرا کاشم خوانند و سیسالیوس
نیز گویند و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و محلل و ملطف بود و دردهای اندرون را
ساکن گرداند و بلغم لسته بگدازاند و گویند چون چارپایان بیاشامند نتایج ایشان زیاده
شود و چون با شراب بیاشامند منع ضرر سرما بکند در سفرها و درد پشت را سود دهد و صرع را
بغایت مفید بود و مقدار مستعمل یک درم بود و ربو و ضیق النفس و سعال مزمن را نافع
بود و خاصه تخم وی و بیخ وی چون با عسل بسرشند و لعق کنند و وی معده را نیکو بود و مغص
ریحی را نافع بود و سده بگشاید و زاییدن آسان کند همه حیوانات را نافع بود و عسر البول
و اختناق رحم و درد گرده و مثانه را نافع بود و ریاح حاره و حالبین را سود دهد و
گویند بدل وی خردل سفید ست و گویند انجدان طیب مثل آن و بسیاری از و مستعمل کردن
مضعف جگر بود و مصلح وی عصاره زرشک بود **سسطیعون** زوفاست و گفته شده
سسغنه عود بلسان است و گفته شد **سطرونیون** گویند کندس است و مو

گویند نوعی از کندش است و آنرا آذربو گویند و گفته شد در الف و اگر از آب بیخ وی دو نقطه در بینی چکانند درد دندان را سود مند بود و چون با جاوشیر و بیخ کبر پاشانند سنگ مثانه بریزاند و با بول بیرون آورد و ورم سپرز بگدازاند و چون زنان بجوشانند و بر گیرند بول براند و بچه بیفکند و چون با سویق و سرکه ضماد کنند بر جرب ریش شده نافع بود و وی محرک عطسه بود و چون سحق کنند و با عسل بیامیزند و سعوط کنند فضول بلغمی را از سر بکشد تا بدهن و طبیعت وی گرم و خشک بود نزدیک بدرجه چهارم و بغایت معطس بود و در سعیکردن و صوف بغایت نیکو بود و بپارسی آنرا اکلیم شوی و قصب شوی خوانند و در صفت عرطنیثا گفته شود و بشیرازی آنرا بوبک اشنان گویند و بدل آن در الف گفته شد **سطرطیوطس** نباتی آبیست که ویرا بیخ نیست و بر روی آب پیدا شود و ورق وی مانند ورق بادرنبویه است و کوچکتر و از نعناع بزرگتر طبیعت وی سرد و تر بود و چون پاشانند خونی که از گرده آید ببندد و چون با سرکه ضماد کنند منع ورم از جراحتها بکند و حمره و ورمهای بلغمی را نافع بود **سطراک** سطواک نیز گویند و آن زرباد است و گفته شد **سطاح** هر نباتی که بر روی زمین گسترده بود و آنرا سطاح گویند همچون حرف و امثال آن **سطرکا** اصطرک و اسطرک نیز گویند و گفته شد **سطاریون** قوسطاریون گویند بپارسی برابران خوانند و آن گیاهیست طبیعت آن گرم و تر بود و ورم سرد را بگدازاند چون بکوبند و بر آن نهند و برگزیدگی عقرب ضماد کنند سود دهد **سطاخیس** نباتیست که در کوهستان و سنگستانها و زمینهای خشن روید مانند فراسیون بود و دراز تر از وی و ورق وی کوچکتر از ورق فراسیون بود و بسیار بود و خوشبوی و قضبان وی بسیار بود و اصل وی یکی بود و قضبان وی سفید بود و قضبان و ورق فراسیون زرد بود و طبیعت وی گرم بود در سیوم بول و حیض براند

بلیلج

و بچه خایه کند و مشیمه بیرون آورد و مره سودا پاک کند و مالیخولیا و جمیع مرضهای سوداوی را سود دهد و چون در زیت بجوشانند درد دندانرا نافع بود و در اندلس ویرا بقاده خوانند **سطبوسس** حلبار ست و گفته شد **سعد** انواعست بهترین آن کوفی بود فربه خوشبوی سبتانی سفید بعد از آن هندی اگر سفید بود و باید که چون بسیای از وی بکجا شکند فربه و سفید بود و در شیراز یکنوع هست که آنرا سعد ریکی خوانند و در میان ریک و گل زرد در میان رود خانها بود و آن نوع اگرچه کوچک بود اما بغایت اندرون وی سفید و خوشبوی بود و آن نوع از هندی بود که در اندرون وی سفید بود و سعد را ترکی تبلاق خوانند و قوقران هم سعد ست و طبیعت وی گرمست در اول و خشکست در دوم مسخن و مجفف بود و با آنکه بکزد و در وی قبضی بود و لون را نیکو گرداند و بوی دهان خوش کند و چون سحق کرده استعمال کنند اکله را زایل کند و ریشها که مشکل بود عجایب سود دهد و ریش دهن زایل کند و ریش معده و سنگ بریزاند و بول و حیض براند و گنده بینی و دهن و قلاع و استرخاء لثه را بغایت نافع بود و حفظ بیفزاید و مسخن جگر و معده بود و تقطیر البول و ضعف مثانه و گرده و سردی رحم و بهای کهن و بواسیر را عظیم نافع بود و دندانرا سود دهد و اعصاب را قوت دهد و قطع قی بکند خوردن و ضماد کردن و چون با زفت بیامیزند دابها که بر سر کودکان بود سود دهد و مقدار مستعمل از وی یکدرم بود و در وی قوت مسهله بود که کرمهای دراز و حب القرع بیرون آورد و چون با شراب بپزند و مقدار ده درم از آن شراب بیاشامند و وی مضر بود بسرفه و حلق و مصلح وی آن بود که با قند یا شراب صندل بیامیزند و اسحق گوید مضر بود بشش و مصلح وی انیسون بود و سعد سوزنده خون بود و بسیار خوردن وی جذام آورد و نوعی از سعد هندی هست که بزنجبیل ماند و چون بخایند برنگ زعفران

بود و چون بر پوست لطوخ کنند در زمان موی بسترد **سعنبر** برحشی است و گفته شد **سغبین** و صغبین نیز گویند و آن سکبینج است و گفته شود **سفرجل** بپارسی آبی گویند و به خوانند و بیونانی قودونیا سیلا خوانند و بهترین وی آبی بزرگ رسیده بود و طبیعت وی سرد بود در آخر دوم و گویند در سیوم و شیرین وی سرد و تر بود و گویند معتدل بود در گرمی و سردی و ترش قابضتر بود که شیرین و شیرین بول براند و ترش مقوی و قابض بود و گل وی همچنین و سفرجل منع سیلان فضول بکند و عصاره وی نافع بود جهت انتصاب نفس و ربو منع نفث دم بکند و قی و خمار را نافع بود و تشنگی بنشاند و مقوی معده بود و آب وی فاضلتر از جرم وی بود در تقویت معده و بول براند و آنچه بعسل بجهت باشند ادرار در وی زیاده بود و دو سفطاریا را سود دهد و خون رفتن باز دارد و نافع بود جهت حرقه بول چون عصاره وی در سوراخ قضیب چکانند و اگر بر سر طعام خورند شکم براند بقوت عصر و اگر بسیار خورده باشند طعام منهضم شده بیرون آورد و اگر پیش از طعام بود شکم ببندد و بطبیخ وی حقنه کردن شقاق مقعد و رحم را سودمند بود و بوییدن وی مقوی دل و دماغ بود و قطع غثیان و قی بکند و خون و اگر بسیار خورند درد اعصاب و قولنج و مغص تولد کند و آنچه نارسیده بود دشخوار منهضم بود و مصلح وی رطب العسل بود **سفید اشنه** خردل سفید ست و گفته شد **سفاریکوس** نوعی از پارزبیست و طبیعت آن گرم و خشک بود و مسهل بود و خام و پخته خورند **سفندولیون** کمون بری است و در صفت کمون گفته شود **سقون** بپارسی سیلان گویند و آن عسل رطب بود و بعربی دبس گویند و گفته شد **سقولوقندریون** اسقولوقندریون خوانند و گفته شد در الف صفت آن اما منفعت وی اینجا گفته شود و بیونانی اسقلیقس گویند و سقلینون خوانند و ابینون نیز گویند و وطاریقا هم خوانند و مؤلف گوید

بزرانی

بشیرازی آنرا زنگی دارو خوانند و نباتی صحرایی بود و مشابه بگزتره البئر و طبیعت آن گرمست در اول و خشکست در دوم و گویند معتدلست در گرمی و خشکی و وی لطیف و محلل بود عظیم جهت سپرز نافع بود و چون با سرکه بپزند یا سکنجبین و چهل روز پیاپی بیاشامند و فواق و یرقان را سود دهد و چون سحق کنند و با شراب بیاشامند تقطیر البول را نیز سود دهد و سنگ گرده و مثانه بریزاند و مقدار مستعمل از وی دو درم بود **سقولوقندریوس** گویند نسیان و فالج و لقوه و وسواس سوداوی و صرع را نافع بود و **فولس** گوید صلابت سپرز و غلظ آنرا سود بود و با روغن بنفشه سعوط کردن فالج و لقوه و سکته را نافع بود و گویند چون از خود بیاویزند منع آبستنی بکند و اگر با سپرز استر بود نیکوتر بود و وی مضر بود بدل و معده و مصلح وی مصطکی بود و مضر بود بمثانه و مصلح وی عسل بود و بدل آن دو وزن آن کادریوس است و گویند بوزن آن پوست بیخ کبر و نیم وزن آن تخم کرفس **سقمونیا** محموده گویند و آن عصاره گیاهی است از یتوعات که برگ آن بلبلاب ماند و درازی نبات وی سه گز یا چهار گز بود و شاخهای بسیار از یک بیخ بود و گل وی سفید بود و بهترین آن بود که صافی و سبک و متخلخل بود و لون ابریشم بود و چون در دست بمالند خرد شود و سفید بود و در آب زود حل شود و چون حل شود مانند شیر بود و آن انطاکی بود و آنچه سیاه بود یا زرد که سخت بود و بر سر انگشت خرد نشود آن نوع بد بود و تا در میان سیب و بمشوی نکند نشاید که استعمال کنند و مؤلف گوید مشوی کردن آن چنانست که در میان کتان نهند و بهی یا سیب خالی کنند و در میان آن نهند و سر آن باز جای نهند و بگوبکی محکم کنند و در میان خمیر گیرند و در تنوری که آتش آهسته بود نهند و رها کنند تا پخته شود و بعد از آن بیرون آورند و در سایه خشک کنند و بعد از آن هرگاه که خواهند استعمال کنند و طبیعت آن

گرم و خشک بود در سیوم و گویند در دوم و حرارت وی زیاده از پوست بود و بر برص و بهق
و کلف طلا کردن نافع بود و محلل خراجات بود و چون با عسل بران طلا کنند و حبه در سرکه یا سرکه و
روغن گل طلا کنند نافع بود و سقمونیا اسهال صفرا بود و شربتی از وی از سه طسوج تا دو دانگ بود و
بر حسب مزاج و هوا و بلاد و بیرا از طسوجی تا دانگی بود و بر گزندگی عقرب طلا کردن و خوردن سود
دهد و وی مضر بود باحشا و معده و جگر و دل و کرب و غثیان و تشنگی آورد و اشتهای طعام
ببرد و مصلح وی آن بود که با کثیرا و انیسون و دوقو و نشاسته و روغن بادام شیرین ممزوج
کنند بوزن آن و چون بیاشامند از وی مقدار بسیار و آن یک درم بود اول امساک بکند
بعد از آن کرب و غثیان آورد و عرق سرد و اسهال با فراط آورد و باشد که بکشد
و اگر زن بخود برگیرد بچه بکشد و دو درم از وی کشنده بود و شریف گوید که یک دانگ
از وی با دو دانگ تربد با شیر تازه بیاشامند با شیاف کرم بزرگ و خرد بیرون
آورد و مجربست اصل نبات وی چون با سرکه بپزند و نیک بکوبند و با آرد جو ضماد کنند
بر عرق النسا نافع بود و رطوبت و بیخ وی چون به پشم پاره زن بخود برگیرد بچه بکشد
و چون با عسل و زیت بیامیزند و بر جراحات بنهند ابله بگدازاند و چون با سرکه بپزند
و بر جرب ریش شده بمالند سود دهد و بیخ وی بر برص طلا کردن عظیم نافع بود و مداوای
کسی که سقمونیا بسیار خورده باشد بدوغ و سویق تفاح و رب سفرجل و ریباس
و رب بیاس کنند و صاحب منهاج گوید بدل وی خروع بود و گویند سه وزن آن
و مولف گوید هیچ ادویه عمل وی نکند و بدل وی نبود در اسهال صفرا چندانکه استعمال
کنند و قوت سقمونیا تا سی سال باقی بود **سَقَنقَل** اشتقاق است و گفته
سَقُورِدیُون تو م بری بود و آنرا اسقوردیون گویند و گفته شده شقردیون

نیز گوید

نیز گویند و گفته شود و طبیعت آن گرم و خشک بود در چهارم ملطف و مفتح بود و جراحتهای عظیم خبیث را
باصلاح آورد و فسخ عضله را نیکو بود و باقی منفعت آن در شین گفته شود **سقنقور** و رل
ماهی است و سقنقس نیز گویند و گویند از نسل تمساح است و آن جانورست که نهنگ بر لب
رود نیل جا به می نهد و بچه می آورد هر چه در آب می افتد نهنگ بود و آنچه در ریگ می ماند سقنقور
بود و وی هم در آب و هم در خشک تواند زیست و وی از نر و ماده تیز متولد شود و صاحب
جامع گوید گرفتن وی بیشتر در چله زمستان بود در شدت سرما از آب بیرون آید و در
بیابان بماند و صیاد بدو رسد و صید کند و این قول خاصه صاحب جامع است و هو
از قول ابن جمیع نقل میکند و سقنقور در ریگ کنار نیل یابند بیشتر در صعید در رمل و در
آب نیل می رود و بدان سبب ورل مایی خوانند و ورل از بهر آن خوانند که مانند ورل است
و ماهی از بهر آن خوانند که در آب میرود و فرق میان سقنقور و ورل آنست که سقنقور
در نیل و نزدیکی آن بود و ورل در بیابانها و سر ورل پهن بود و سر سقنقور باریک و کشیده
و رنگ ورل زردی بود که بسرخی و تیرگی زند و پوست وی خشن بود و رنگ سقنقور
ابلق بود از سیاه و سفید و زرد و سبز و پوست وی املس بود و محمد بن احمد التمیمی در کتاب
مرشد گوید که نر سقنقور دو قضیب دارد و ماده آن دو فرج و مولف گوید یک سقنقور
دیدم نر و قضیب وی سرش دو شاخ بود اما بن آن یک بود و نر آن دو خصیه دارد مانند
خصیه خروس بمقدار آن بود و هم در موضع آن بود که از آن خروس و ماده وی بالای
بیست بیضه در رمل دفن کند و بحرارت آفتاب تمام شود و بچه بیرون آید و غذای وی
در آب ماهی بود و در بیابان عصایات و غیر آن و صاحب جامع گوید که از اهل صعید
شنیدم که در بعضی کتب خواص یافتم که چون سقنقور بصیاد رسید و عضوی از آن

۱۵

صیاد گزید طلب آب کند اگر آب یافت در آب رفت و اگر نه شاشید و در بول خود غلطید صیاد
مرد در حال و سقنقور سالم ماند و اگر صیاد پیش از وی در آب رفت یا در بول خود غلطید سقنقور
در قفا افتد و مرد در حال و صیاد سالم ماند و این از خواص عجیبت و اختیار وی و اجود وی
بود که در وقت بهار صید کرده باشند و در موسم هیجان ایشان و بهترین اعضای وی ناف
و کرد برگرد آن بود و گرده و بن دنب و پیه آن بود و گوشت کمرگاه بود و هم نیک بود و
نمک وی بهترین آن بود که از موازی ناف برگیرند که قوت ناف و گرده و پیه با وی بود و نمک
وی باید که سیاه بود که بسرخی مایل بود و بر هم چسپیده بود و آنچه سفید و ریزان بود نمک مکرر
بود و سقنقور چون تازه بود گرم و تر بود در دوم و چون نمکسود کنند و خشک گردد حرارت
وی زیاده شود و رطوبت وی کمتر صاحب منهاج گوید گرم بود در دوم و خشک بود در اول
و موافق کسانی بود که مزاج ایشان سرد و تر بود و کسانی که مزاج ایشان گرم و خشک بود موافق
نبود و بلکه مضر بود و اگر تنها مستعمل کنند فعل وی اقوی بود از آنچه در مرکبات مستعمل کنند و
سن وی و شهر وی و وقت استعمال تا در کدام فصل بود و اولی آن بود که اگر تنها استعمال
کنند و سحق کنند و بر سر شراب کهن صافی یا بر ماء العسل ناپخته یا نقیع زبیب شیرین یا بر سر
زرده تخم مرغ جوان نیم برشت کنند و بیاشامند و همچنین نمک وی در اطعمه باهی از یک درم
تا دو درم بود بحسب مزاج کسی که استعمال میکند و اگر بر سر زرده نیم برشت کنند تنها یا با
تخم جرجیر سوده بوزن آن این سنقل را بغایت مفید بود و سقنقور سود دهد بود و جهت درد
عصبانی سرد و کسی را که در مجامعت ضعفی و تقصیری بود و منی بیفزاید و قوت شهوت
بدهد خاصه پیه گرده وی و گویند چون یک درم با شراب بیاشامند از حوالی گرده وی باه بجنبش
بر انگیزد که ساکن نشود مگر چون مرق عدس یا عسل یا تخم کاهو با آب بیاشامند ساکن گردد

وبدل

و بدل وی جالینوس گوید خصی الثعلب است و مولف گوید در ادویه باهی چند آنچه امتحان کرده شد
بهیچ ادویه بخصی الثعلب نرسد خاصه چون با شراب بیاشامند و گویند سقنقور در هندوستان
می باشد و در بحر قلزم بیشتری باشد و گویند در بلاد حبشه بیشتری باشد اما این نوعها مشهور نیست
و گویند بدل وی خصی الثعلب است با خردل و مولف گوید اولی آن بود که بدل وی در معاجین و
تراکیب بوزن آن خصی الثعلب فربه بوزن آن قضیب گاو خشک جوان سوده و نیم وزن آن کزرگشنیز
سُکَّرَه بپارسی شکر گویند و در منهاج مراد از شکر ابلوج است و بهترین وی آنست
که سفید و شفاف بود و از طرف هندوستان آورند و چین و آنرا قند خام خوانند طبیعت
وی گرمست در آخر درجه اول و دوم و برشت در میانه اول و چون کهن گردد میل بخشکی داشته باشد
و وی ملین بود و نافع بود معده را بجلایی که در ویست و در جلا نزدیک بعسل بود و شکر
سلیمانی تلیین در وی بیشتر بود و عسل قصب تلیین در وی بیشتر بود که در فانید و عسل طبرزد
تلیین در وی بیشتر بود که در عسل نحل و تلیین وی کمتر از عسل قصب بود و شکر مصلح ریاحی بود
که حادث شود در امعا و بطن و محلل طبیعت بود و مقوی جگر و معده بود و منقی سده
جگر و مقدار شربت از وی ده درم باشد و اگر با روغن بادام شیرین بیاشامند منع
قولنج بکند و کهن وی سود مند بود جهت بلغم که در معده بود و الا تشنگی آورد و خون درد
آمیز از وی متولد شود و صفرا برانگیزد و مصلح وی رمان تر بود و شریف گوید چون باروغن
گاو یا گوسفند بیاشامند احتباس بول را سود دهد و مجربست در زحمت و چون ده درم
از وی که خته در بیست درم روغن گاو تازه نیم گرم بیاشامند درد ناف و اندرون را
سود دهد و زنانی که زاییده باشند پاک گرداند از مواد و مجربست و با آب گرم آشامیدن
و ادمان کردن سرفه را زایل کند و آواز نکت بدو و نزله را سود دهد و سینه و شش را نیکو

ونرم گرداند وخشونت مثانه را زایل کند و موافق بود محرور را ومبرود را با عنابی که دارد
ومحتاج مصلح نبود وسده بگشاید و گرده را نافع بود و اگر بخور کنند قطع زکام بکند و سود
بود دفع جرب جفون چشم چون پاره شکر حک کنند تا خون آلوده شود و اگر احتیاج بود دیگر باره
حک کنند و اگر در داروی چشم کنند سپیدی رقیق ببرد و چون بپزند و کف از وی بگیرند تشنگی
بنشانند داوی آن بود که کسی که در طبیعت لینتی داشته باشد و بیج امعا را بسیار خوردن
وی حذر کند و گویند بدل وی آب آلوی سیاه است و گویند مصلح آن به است و طباشیر
و بدل آن مویز خراسانی **شکر العشر** صاحب منهاج گوید صمغیست که از درخت عشر بیرون
می آید در موضع گل وی که خشک گردد و جمع میشود آنرا سکر العشر خوانند و بعضی گویند
طلسیست که بر درخت عشر می افتد در خراسان و جمع میشود همچون ترنجبین یا می افتد بر خار
مانند پاره نمک و در وی حلاوتی بود و اندک عفوصتی و سفید بود و آنچه حجازی بود میل
بسیاهی داشته باشد و مولف گوید نوعی از خار است مانند مگسی بزرگ بران خار آشیانه
می سازد و آن کرم در میانه آشیانه می ماند و آن کرم را بشیرازی خر و گک اشتغال خوانند
و بشیرازی تشغال خوانند و طبیعت وی معتدل است و میل بحرارت داشته باشد و نزدیک
بمزاج شکر بود و وی لطیفتر از وی بود و در وی رطوبتی بود و طبع را نرم دارد و چون
در چشم کنند سپیدی که در چشم بود زایل کند و روشنی زیاده کند و شریف گوید سرد در
سوم است چون از وی بپاشند هر روز ده درم آب نیم گرم بود و دشخواری نفس را سود مند
بود و مجربست و با لبن لقاح چون بپاشند استسقا را نافع بود و معطش نبود و مانند [illegible]
سکر از بهر آنکه حلاوت وی اندک است و وی معده و جگر و گرده و مثانه را نیکو بود
سکبینج صمغ نباتیست که شکل مانند قثا بود و صاحب منهاج گوید نیکوترین وی آن بود

که بیرون وی سپید بود و اندرون وی سرخی و تیز بوی بود و زود در آب حل شود و اصفهانی
بهتر بود و صاحب جامع گوید نیکوترین وی آن بود که صافی بود و بیرون وی سرخ بود و اندرون
وی سپید و رایحه وی متوسط بود و میانه رایحه حلتیت و قنه و حریف بود و طبیعت وی گرم و خشک
بود در سیوم محلل و ملطف بود و فالج را نافع بود و مسهل ماده بود که در ورکین باشد و قولنج را
نافع بود و چون بپاشند دیار حقنه کنند و اوجاع بواسیر را سود دهد و چون تنها بپاشانند
و سنگ گرده بگدازاند و سردی که در معده بود و رحم و امعا را نافع بود و بول و حیض براند
و بچه بکشد و مسهل آب زرد بود و نشف تری معده بکند و بر گزیدگی عقرب و مار طلا کردن
سود دهد و چون سعوط کنند صرع را سود دهد و آنچه اصفهانی بود باه را زیاده کند و جگر را نیکو
بود و شیخ الرئیس گوید سکبینج محلل صداع بارد و ریحی بود و استسقا و مغص را سود دهد
خوردن و طلا کردن با سرکه چون بگدازانند بر خنازیر و صلابت مفاصل و سلعه نهند بگدازاند
و ضماد کردن جذب سلی و شوک بکند و کرم کدو دانه و کرمهای دیگر بکشد و چون بپاشانند
و گویند نقرس که سبب آن از سردی بود سود دهد و درد مفاصل به سود دهد و سینه را
پاک گرداند بقوت و مسهل بلغم لزج و رطوبات غلیظ بود و عرق النسا که سبب آن از بلغم
بود و درد پشت و بادهای غلیظ که در اندرون بود سود دهد و تاریکی چشم و غلظ اجفان را
نافع بود و وی فاضلترین داروهایی بود که جهت دفع نزول آب استعمال کنند و چون در سرکه
بگدازانند و بر شعیره که بر قرنیه چشم بر آید بمالند زایل کند و شربتی از وی از یکدرم یا یک مثقال
بود و نشاید که بغیر از سرد مزاج یا مرضهای سرد استعمال کنند و عظیم سرد مزاج و علیلان
سرد را سود دهد و محروری مزاج را بغایت مضر بود و اگر با شراب بپاشانند گزندگی
جانوران و زهرهای کشنده را نافع بود و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی اشق بود

و صاحب تقویم گوید معده و امعا را بد بود و مصلح آن مصطکی و انیسون بود و بدل وی قنه سفید بود
و گویند نیم وزن آن جاوشیر و گویند بدل آن مقل و صبر و اشق و جاوشیر است از هر یک ربع
وزن آن و صاحب منهاج آورده است که نوعی از قنه سحیق میشود و سکنبینج **سک** اصل وی
صینی بود و آن عصاره آمله بود و نوعی دیگر مرکب بود از عفص و بلح مانند رامک ترکیب کنند
و بهترین وی آن بود که بوی وی نیکو بود و خوش بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در دوم
و قابض بود و مقوی احشا منع قی بکند که از رطوبات بود و شکم ببندد و چون بر شکم ضماد
کنند قوت اعضا اندرونی بدهد و باه را زیاده کند و سده بگشاید و درد مفاصل را نیکو
بود و درد اعصاب را نیکو بود و منع نزف بکند و درد دل را سود دهد و مقدار نیم درم مستقل
بود و بوییدن وی سر گرم را صداع آورد و مصلح وی کافور بود **سک المسک** مرکب بود از
مازو و فاغره و قلنجه و لسباسه و صندل مقاصری و سنبل الطیب و عسل در مرکبات گفته شود
صفت آن **سکبینج** حجر الغاغیطوس است و غاغاطیس هم گویند و گفته شد **سکی زغلا**
و سقی زغلا نیز گویند و معنی او بیونانی کثیر الارجل بود و آن سعایج است و گفته شد **سکسنبویه**
سنکسبویه است و سنجبویه نیز گویند و آن بزر ریحان خوانند و حب الفقد هم خوانند و
گفته شد کرر صفت آن **سلق** دو نوع است یک نوع بپارسی هم سلق خوانند و مشهور است
و آنرا اسود خوانند و یک نوع دیگر بپارسی چغندر خوانند و بهترین آن شیرین بود و طبیعت
آن گرم و خشک است در اول و گویند مرکب القوی بود و گویند تر است در اول و در وی بو
رقیت بود و ملطف و محلل و مفتح بود و در سیاه قبضی بود و در سفید جلا و تحلیل کلف
و داء الثعلب و خراز و ثالیل را نافع بود و چون بآب وی طلا کنند و رق وی پخته سوختگی
آتش را نافع بود و بر قوبا با عسل طلا کردن نافع بود و اگر سر بآب وی بمالند شپش بکشد

و اگر آب وی در موم روغن کنند و بر ورم نهند ساکن کند و ریش بینی زایل کند و بر داء الثعلب طلا کردن
موی برویاند و قولنج را سود دهد با مری و توابل و رعشه را سود دهد و قطع بلغم بکند و آب بیخ
وی اگر در بینی مصروع چکانند و ادمان کنند اگر سبب آن از جمع شدن اخلاط لزج در دماغ بود دفع آن
نافع بود و زایل کند و در خواص آورده اند که چون آب ورق وی در خمر ریزند بعد از دو ساعت
سرکه گردد و اگر بر سرکه ریزند بعد از چهار ساعت خمر گردد و اگر آب وی با ادویه مسهل بپاشانند
بلغم بیرون آورد و اصحاب نقرس و مفاصل را سود دهد و چون ده درم آب وی نیم درم عاقرقرحا
حل کنند خلطهای غلیظ لزج بیرون آورد و وی محرق دم بود و مولد نفخ و کیموس بد بود و مصلح
وی سرکه بود و خردل و اصل وی معده را بد بود و منفخ و مصلح آن [illegible] با شراب [illegible]
بود **سلق جبلی** سلق بری است و بیخ آنرا بشیرازی جلیو خوانند و آن حلبناق است
بپارسی آنرا [illegible] خوانند و سلوت نیز گویند و طبیعت آن گرم و تر بود بر نقرس و مفاصل
ضماد کردن با گلاب بغایت مفید بود و صفت وی در باب حا در حماض بری گفته شد
سلق الماء جار النهر است و گفته شد **سلق بری** سلق جبلی است و آن نوعی از حماض است
و گفته شد در حا **سلت** بپارسی جو برهنه گویند و بیونانی طراغیس و آن مانند گندم
بود بی پوست و در صفت شعیر گفته شود **سلیخه** [illegible] خوانند پوست درختیست
که آن درخت را سلیخه خوانند و سلیخه بدان سبب گویند و آن انواع است نیکوترین وی
آنست که سرخ بود و ستبر بود و در طعم وی اندکی تلخی بود و عفوصتی تمام چون بشکنند مانند
ریوند لحمی بود و قصبه وی دراز بود و سوراخ وی تنگ و مانند قرفه پیچیده بود و آنچه سیاه
بود بد باشد و آنچه رقیق بود کسیلا بود که بتلبیس سلیخه فروشند و صفت آن در کاف گفته شود
و گویند نوعی از سلیخه هست که ملحق بود بدارچینی و آن نیکو بود و طبیعت سلیخه گرم و خشک در

درجه سیوم محلل ریاح غلیظ بود و مقوی اعضا و حیض بسته بگشاید و بول براند و اگر با داروهای
چشم خلط کنند تیزی چشم زیاده کند و در درد سینه و پهلوها که تولد کند از اخلاط لزج یا از ریاح
غلیظ سودمند بود و سهل نفث دم بود و شراب وی جهت معده و جگر سود دهد و چون دود
کنند بدان رحم را پاک گرداند از رطوبات فاسد عفن و بوی آن نیکو گرداند و چون با عسل
بیامیزند بر رطوبتهای لبنی که در وی باشد بینداید زایل کند و گزندگی افعی را نافع بود و چون
بیاشامند و مجموع ورمهای گرم که عارض شود در اندرون و درد گرده بغایت سود دهد
و سده بگشاید و بچه زنده و مرده بیندازد و مشیمه بیرون آورد و مقدار مستعمل از وی یک درم
بود و گویند مضرست با امعا و مصلح وی کتیرا بود و یحیی بن ماسویه گوید بدل آن نیم وزن آن
دارچینی بود **سلیط** زیت است و گفته شد **سلجم** شلجم است و گفته شود
سلخ الحیه پوست مار بود و نیکوترین آن پوست مار نر بود که لون آن سفید بود
دارچاسوس گوید سرد و خشکست و بغایت مجفف بود و اگر بشراب بپزند و در گوش
چکانند درد گوش را عظیم سود دهد و اگر بدان مضمضه کنند درد دندان را نافع بود و در
داروهای چشم خلط کردن سود دهد خاصه چون خشک کنند و سحق کنند بعسل با کحل
و در چشم کشند تیزی چشم زیاده کند و اگر در سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند درد دندان را
عظیم سود دهد و اگر با ورق کبر بپزند و بدان مضمضه کنند همین عمل کند و اگر بسوزانند و بداء
الثعلب لطوخ کنند موی برویاند و اگر مقدار یک درم از وی با به خرما بسرشند و بمالند و بخورند
ثالیل زایل کند و اگر مقدار یک درم از وی پاره پاره کنند و با دو درم آرد جو بسرشند و در
شیب آتش دفن کنند تا پخته گردد و بخورد صاحب بواسیر دهند خواه ظاهری و خواه باطنی
بغایت سود دهد و اگر در زیت اندازند و چند روز در آفتاب گرم نهاده بپزند سود

بود جهت غلظ اجفان و رمص و جربی که در جفون پیدا شود کحل کردن و اگر در زیت بپزند و از آن
سوم روغنی سازند نافع بود جهت لبان و مقعد و چون در آتش بخور کنند مار بگریزد از آن موضع
و چون بر ورک زن حامله ببندند آسان بزاید یا بچه در شکم وی مرده باشد بهر کدام که باشد
که بیندازد و مجربست و چون در زیت بجوشانند و در گوش چکانند درد گوش که از سردی
بود و ریش آن و ماده که از وی روانه بود سود دهد **سلوی** سمانی است و گفته
شود **سلور** جری خوانند و آن ماهی است در نیل مصر و صفت آن هم درین باب
در صفت سمک گفته شود **سلحفاة** بپارسی سنگ پشت گویند و بشیرازی لاک پشت
خوانند خون سنگ پشت دریایی چون بیاشامند بشراب و پنیرمایه خرگوش و کمون سودمند
بود جهت گزیدگی جانوران و کسی که ضفدع اجامی خورده باشد و هر شوع که خورده باشد
و زهره سنگ پشت چون در بینی مصروع چکانند نافع بود و چون لطوخ کنند خناق را و آفات
نافع بود و جهت ریشهای بد که عارض میشود در دهان کودکان که آنرا قلاع خوانند زایل کند
و سپیدی سرفه بچکانند زایل کند و سنگ پشت دریایی را اگر بسوزانند تا سفید گردد
و با روغن گاو سحق کنند و بر خنازیر طلا کنند و بر سرطان ریش شده نهند چرک آن پاک کند
و گوشت برویاند و دیگر عود نکند و مجموع ریشها و سوختگی آتش زایل کند و شریف گوید
سنگ پشت سه نوع است بحری و نهری و بری و چون سنگ پشت بحری را بکشند و
هرچه در شکم وی باشد بیرون آورند و وی را بسوزانند و خاکستر آن با اندکی فلفل بابزند
و با عسل بسرشند و معلول را بامداد و شبانگاه مقدار ملعقه بدهند و ملعقه از سه چون
چهار مثقال باشد و از ادویه دو درم و نیم سودمند بود در ربو و سبت را و چون خون
سنگ پشت بحری با آرد جو و عسل بسرشند و مانند فلفل حبها سازند و مصروع از آن

هر روز بناشتا و هر شبانگاه بخورد عجایب نافع بود و چون خون سنگ پشت در دست
و پای بمالند درد مفاصل و نقرس را سود دهد خاصه چون بپایی بمالند و چون پیه وی در
تشنج و کزاز بمالند سود دهد و گوشت وی چون بخورند همین عمل کند و خون وی صاحب
تشنج چون بیاشامد همین عمل کند و چون با جندبیدستر حقنه کنند تشنج را بغایت کامل مفید بود
چون سنگ پشت دریایی بسوزانند و خاکستر آن با سپیده تخم مرغ طلا کنند بر شقاق
خاصه شقاق پایها شقاق خشک زایل کند و گویند چون سوخته وی بر دیگی که جوشان بود نهند
از جوشش ساکن شود و گویند چون پاوی زند بر سر مصروع صرع وی ساکن شود و صاحب
فلاحه گوید اگر در موضعی تگرگ بسیار آید و زیان دهد بگیرند سنگ پشتی و واژگونه
بر زمین بدارند و دستها و پایهای وی برهوا کنند و همچنان رها کنند دیگر تگرگ در آن
موضع نبارد و ابن زهر گوید زهره وی چون خشک کنند و بعسل که آتش ندیده باشد
سحق کنند و در چشم کشند سودمند بود جهت نزول آب و ماسرجویه گوید سودمند
بود جهت سفیدی چشم و نزول آب و گویند چون بپزند باب و کودکان را که فتق بود
در آن آب نشینند سود دهد **سلد الیون** درختیست که بالای وی از زمین بمقدار
سه گز برآمده بود و گل سرخ دارد و بعد از آن بادانه کند بمقدار کشنیزی و آن نبات
ناصب وی گزندگی مار و مجموع گزندگان زهردار سود دهد و چون بیاشامند سینه و حلق
از خشونت پاک گرداند و آواز را نیکو بود **سلاحه** بول بز کوهی است که بهنگام
هیج بر سنگ کرده باشند و سنگ سیاه شده باشد مانند قیر بود و تنک و در
ادویه استعمال کنند که جذام سود دهد **سکمه** شوکه قبطیه است و گفته شود **سماق**
تمتم خوانند و طمطم گویند و عرب سماق الدباغین خوانند و نیکوترین وی تازه سرخ

بود و طبیعت آن سرد بود در دوم و گویند در اول و خشک بود در سیوم و بغایت قابض بود
و منع نزف بکند تا بحدی که بعضی گویند که اگر از خود بیاویزند همین عمل کند و قوت و ورق وی
موی را سیاه گرداند و بدان حقنه کردن قرحه امعا را سود دهد و خوردن وی و در آن نشستن نیز
و اگر در گوش چکانند چرک که از گوش روانه بود ببندد و ورق خشک وی چون با آب
بپزند تا بقوام عسل آید مانند حضض بود در عمل و فعل و اگر ثمره وی همچنین کنند همین عمل کند و موافق
بود و چون در طعام اندازند جهت کسی که اسهال مزمن و قرحه امعا داشته باشد چون با آب ضماد
کنند منع جمره و ورم از قحف سر بکند و چون با عسل بیامیزند خشونت اجفان را نافع بود و
قطع سیلان رطوبات سفید از رحم بکند و بواسیر را زایل کند چون با فحم چوب بلوط سحق کرده
بر بواسیر نهند و نقیع ثمره وی چون بپزند تا غلیظ شود فعل وی نیکوتر بود از فعل ثمره و صمغ وی
چون بر سوراخ دندان نهند درد ساکن کند و چون بپزند و آب وی بر وی ریزند تورم بکند
رازی گوید چون سماق بشرابی قابض بیاشامند قطع اسهال و نزف دم از رحم بکند و کثرت
بول را نافع بود و بعضی گویند اگر ببندد در صوفی رنگ سرخ و بر کسی که خون از وی روانه
بود از هر موضعی که بود قطع خون بکند و ابن ماسویه گوید اشتهای طعام باز دید کند بحموضتی
که دارد و طبیعت ببندد بعفوصتی که دارد و اسهال صفراوی که فرس شده باشد سود
دهد چون بخورند باید که آن صبغ کنند و اگر با گوشت دراج یا مرغ بپزند شکم سخت دارد
و اگر بر معده و شکم ضماد کنند همین سبیل و چون بریان کنند شکم زیاده تر ببندد و
چون در گلاب خوابانند و از آن گلاب در چشم کشند سودمند بود در ابتدای درد چشم
که از گرمی بود یا ماده و معده را قوت دهد و سوزش و شکم ببندد و معده را سود دهد
و سیلان صفرا و اسهال آنرا و اسحق بن عمران گوید اگر در چشم کشند از نقیع وی سلاق

وسوزش چشم وخارش آن زایل کند واگر کسی که قی دایم کند و هیچ در معده وی قرار نگیرد نه از طعام
ونه از شراب سماق وکمون چون بکوبند جریش و با آب سرد بیاشامند قی باز دارد و سماق
دباغ معده بود و مقوی آن وتشنگی بنشاند وغثیان صفراوی ساکن کند وسحج را سود دهد و دوسنطاریا
را بدان حقنه کردن وسیلان رحم و بواسیر را بغایت نافع بود و شریف گوید اگر بپزند ده درم
در هفتاد درم آب تا قوت وی با آب دهد بعد از آن خرقه پاک دران آب فرو برند و هر چشمی
که جرب بود و اکله و سلاق تکمید کنند تنها نافع بود و مجرب و چون بگیرند تنها با آب سرد قطع سیلان
خون از هر موضع که باشد بکند و اگر در چشم بچه در جای سرخ شده باشد ایمن باشند
از آنکه آبله در چشم وی برآید و چون گرد سماق با گلاب مضمضه کنند قلاع را زایل کند و ورق
وی همچنین چون ضماد کنند بر شکم کودکان طبیعت ایشان ببندد و چون ورق وی بپزند و
عصاره وی بگیرند و با بچه غلیظ بود و قوت اعضا بدهد و در منع ماده از چشمها بغایت
کمال سودمند بود و چون حل کنند در آب لسان الحمل و طلا کنند بر ریشهای پلید هر چه بود
خشک گرداند و چون ضماد کنند بر ناف و بن قضیب سودمند بود و سلس البول را که
سبب آن استرخا بود و سماق مضر بود بجگر و گویند مصلح آن مصطکی بود **سمسق**
مرزنجوش است و در آذان الفار گفته شد صفت آن **سمین** چربی گوشت نیکوترین
آن بود که از حیوان مستکمل برند و طبیعت آن گرم و تر بود و شکم براند و زود هضم شود و باه را
زیاده کند و غذای بد بود و بلغمی مطفی طعام از و مستحیل شود بدخانی و مراری اولی آن
بود که اندک خورند بعد از آنکه لذتی بدهد و مصلح وی لیمو نمک بود و زنجبیل و راسن و فلفل
سمسم بپارسی کنجد گویند و بهترین وی آن بود که تازه و بزرگ حب بود و جرم وی قوی
بود از روغن وی و طبیعت وی گرم است در میان درجه اول و تر است در آخر آن

وگویند

وگویند در دوم ملین بود و محلل خون بسته بود و اثر کبودی که از ضربی حادث شود ببرد و
نافع بود جهت شقاق پایها و خشونتی که در بدن باشد و بر اعصاب ضماد کردن محلل خلط آن بود
دبر و رهبا و سوختگی آتش ضماد کردن سود دهد و نقیع سمسم حیض براند و کنجد بیند از دو چون مقشر
کرده بریان کنند غذای صالح دهد و فربهی آورد و چون هضم شود در معده فربهی آورد و حسا و
لعوق وی مرضهای سینه و شش و سرفه را نافع بود و خونی که از وی متولد شود متوسط بود
در نیکی و بدی و وی مسکن حرقتی و لذعی بود که در معده عارض شود از خلطی تیز یا از شرب
شراب یا از شرب داروی گرم و وی منی بیفزاید و باه را زیاده کند و گزندگی مار را سود دهد
و اگر با بزرکتان بخورند قوت باه بیفزاید بغایت و مقدار ماخوذ از وی پنج درم بود و معده
را بد بود و بوی دهان به کند و مرخی معده بود و غثیان و تشنگی آورد و مولد خلطی غلیظ باشد
و بطی الهضم و اولی آن بود که بریان کنند و بریان کردن سبک و با عسل بخورند جالینوس گوید
بدل وی در تکلیس خاصه بزرکتان بود و اگر وی را همچنین خام بخورند و قدری آبکامه مری بر سر آن
بپاشند زود بگذرد و اگر بطبیخ ورق وی موی را بشویند نرم گرداند و دراز کند **سموینون**
سموینون نیز گویند و آن کرفس بری است و گفته شد در انواع کرفس در کاف **سمقسمون**
سمق است و گفته شد **سمخیم بری** حلتیت است و گفته شد **سماقیل** سماق است و گفته شد
سمنته در حا گفته شد در صفت حب آن **سم الحمار** دفلی است و گفته شد **سم الفار**
اهل عراق تراب الهالک خوانند و اهل اندلس رهج الفار گویند و آن شک است و گفته شود
سمک الشمک ماهی زهره است و گفته شود **سمن** بپارسی روغن گاو و گوسفند گویند
و فعل وی مانند زبد بود و در انضاج و ارخا و تلیین اقوی بود از وی و طبیعت وی گرم
و تر بود در اول و حرارت وی بیشتر بود از زبد و خوزی گوید روغن گاو منع سم افعی

بکند و رتیلا که بدل برپه و رازی گوید شخصی در بادیه افعی وی را بگزید و روغن گاو کهن بیاشامید
هیچ ضرر بوی نرسید و روغن چندانکه کهن گردد حرارت وی زیاده گردد و قوت
طلای وی محکم تر بود و شیخ الرئیس گوید منضج و محلل بود و بیشتر فعل وی در ریشهای
نیکو میانه بود نه مزاجهای محکم و منضج ورمها بود خاصه ورم بن گوش خاصه از آن کودکان و زنان
و سینه را نرم دارد و منضج فضولی بود که در وی باشد که خاصه با شکر و بادام تلخ و هم شکم
ببندد و هم براند و وی تریاق زهرهایی بود که خورده باشند و شریف گوید چون با آب فالگیر
حقنه کنند تنزجر و قرحه امعا را نافع بود و چون بر پینه نهند و ضماد کنند بر قرحه خشکریش زایل
کند و اگر بر پینه نهند و بر دهان جراحتی نهند که خواهند که سر آن باز هم نیاید منع گوشت رستن
بکند و سر آن جراحت فراخ گرداند و چون حساب روغن کهن بسرشند و بر جرب کهن طلا کنند
البته زایل کند و چون بیاشامند از وی مقدار ده درم با پنج درم شکر بول براند در حال
و این مجربست و چون بفرزجه بخود برگیرند ریش رحم را سود دهد و چون بر مقعد مالند بواسیر را
سود دهد و چون خلط کنند ده درم از وی با شصت درم آب انار و سنطاریا را نافع بود
بغایت و چون بر چشم طلا کنند صلابت آن زایل کند و چون با زیت بیامیزند و طلا کنند
بر اعضائی که جرب داشته باشد سودمند بود و چون در چشم کشند با آب عنب الثعلب
نافع بود جهت ضربان چشم و ورم آن و درد گوشها را سودمند بود و چون بیاشامند عق
کند سرفه خشک را نرم گرداند و نافع بود و اولی آن بود که کسی که علتی باطنی داشته باشد
احتیاب نماید از وی و چون روغن بر روی آب طلا کنند هفت شب و بدان خسبد روی را
پاک گرداند و حسن وی زیاده کند و طلایی تمام دهد و زبده نیز همین عمل کند در طلای روی
سمینون سمنه است و گفته شد و هر ترکیبی که بدو نافه کند آنرا سمنه خوانند **سمن**

وتیر خوانند

وتیر خوانند و آن در دا و بیض است بپارسی گل سفید گویند و در صفت در گفته شود **سمارغ**
فطر است و گفته شود **سمک** بپارسی ماهی خوانند و بعضی اقسام بعضی گرم بود همچو کوسج
و مارماهی و مارماهی منی بیفزاید و سپه کرده تیز و نیکوترین ماهی صخوری بود که پوست وی رقیق
بود و فلوس وی کوچک بود و متوسط بود در خردی و بزرگی و فربهی و لاغری و سهوکت نداشته
باشد ولذیذ بود و فاضلترین انواع آن شبوط بود و ماهی بس ستی و شبوط در فرات
و در دجله بغداد بسیار بود و فاضلترین جایگاه ایشان جایگاهی بود که سنگ ریزه بود
یا رمل و آبهای شیرین و اگر بحری بود افضل آن بود که دجله بود و افضل آنچه خورند جهت رطوبت
با سفیداج بعد از آن مشوی بر طبق و با آتش آنچه بریان کرده باشند سبکتر بود بر معده از آنچه
در روغن بریان کنند و آنچه در آرد ملوث کرده باشند و بروغن بریان کنند بد بود و تشنگی
بسیار آورد و دیر از معده بگذرد و طبیعت ماهی سرد و تر بود در دوم باه را زیاده کند خاصه
طاری و بدنی را که عرق کند فربه کند و مرق وی نافع بود جهت زهرهایی که خورده باشند و گزندگی
بیز و چون دوام کنند بدان گزندگی مار شاخ دار و سگ دیوانه سود دهد و جری که آنرا اسلور
خوانند و در نیل مصر بود و وی را فلوس و ریش نبود و طویل و املس بود و سر وی به رازی مایل
بود و دهن وی کشیده بود مانند خرطوم و دیسقوریدوس گوید وی را اسلورس خوانده است
و وی فربه بود و تر و در گوشت وی زهاوتی و لزوجتی بود و صیادان وی را الخور خوانند
و وی را اسوریس خوانند و چون تازه بود غذا بد دهد و شکم براند و چون نمکسود کنند غذا اند
دهد و قصبه شش پاک کند و آواز صافی کند و اگر گوشت نمکسود وی کوفته ضماد کنند
از بیرون بر سلی آنرا بیرون آورد و از عمق گوشت و طبیخ نمکسود وی چون در آن نشینند
در اول علت قرحه امعا را موافق بود و سبب جذب مواد که بظاهر بدن آورد و چون

بدان حقنه کنند عرق النسا را زایل کند و اگر همچنانکه گفته شد ضماد کنند بر مفاصل و زجاج از بدن بیرون آورد
بقوت جاذبه و خوردن وی مولد بلغم لزج بود و چون تازه بخورند غذایی فاسد بود و اگر ادمان
خوردن آن کنند برص آورد بسبب بسیاری رطوبتی و لزوجتی که در وی بود مگر آنکه نمکسود کنند
و سرکه خورند که بقوت نمک قطع فضول وی بکند و پاک گرداند و انواع ماهی مولد بلغم مائی باشد
و مرخی اعصاب و موافق نبود الا معده گرم و تشنگی آورد و مصلح آن شلث بود یا عسل
بسیار که عسل وی را گرم کند و لطیف و زود بیرون آورد و جالینوس گوید دیر هضم شود و دو چهار
خون ازوی متولد شود و خون که ازو متولد شود مملو از لزوجات بود و بلغمهای غلیظ بد ازوی
حاصل شود و ازان بلغم مرضهای غلیظ ازوی متولد شود و ماهی که سرد شده باشد در
موضع نمناک نهاده باشند از خوردن وی همان عارض شود که از خوردن قطر و ماهی
آنچه نمکسود بود و نیکوترین آن بود که کهن نباشد و نزدیک بود که نمکسود کرده
باشند و اولی آن بود که در آب بجوشانند بعد ازان در روغن اندازند و بپزند و
طبیعت ماهی شور گرم و خشک بود و سردی نافع بود جهت ورم ملازه و شقاق
معده و سرما ماهی شور که آنرا اسمارس گویند چون بسوزانند و بر گزندگی سگ دیوانه و بر
گزندگی عقرب نهند سود دهد و گوشت چون بخورند همین خاصیت دهد و ماهی شور
بلغم بگدازاند و بهق سیاه آورد و تشنگی بیشتر از ماهی تازه آورد و مصلح وی آن بود
که بسرکه و صعتر ذکر یا معمول کرده باشند و بعد ازان حلوا و روغن خورند و سرد مزاج
نشاید که ماهی تازه خورد و معده بلغمی را مضر بود و بغایت و ادمان خوردن آن کسانی
که در اعصاب و دماغ پیدا کند و اولی آن بود که اگر ادمان خوردن وی خواهد کرد باید
که بروغن گردکان و روغن زیت بریان کنند و فلفل خرد کوفته بر آن افشانند و بخورند

وبعد ازان زنجبیل مربا و شراب صرف محکم بخورد و آب نخورد چندانکه تواند و اگر اتفاق آب افتد
نفخ در معده پیدا کند و قی آورد و نیکوتر آن بود که آب نخورد الا مگر در زمانی که عزم قی کردن
داشته باشد و اگر بخورد و اتفاق قی نیفتد بعد ازان داروی مسهل بیاشامد تا از معده و بدن
بیرون آید و الا بلغم لزج زجاجی ازوی متولد شود بسیار و آن سبب قولنج سخت و فالج و سکته گردد و
مصلح وی عسل بود که از عقب وی بخورند بلغم را بزداید و تغیر در مزاج آن پیدا کند و سرکه تیز موافق
بود در اصلاح آن و سمک مملوح محقو و نیکوترین آن بود که تر و فربه بود و وی را نمکسود کنند و در سرکه
نهند و گشنیز خشک را اضافه کنند و طبیعت آن سرد و خشک بود و اشتها و غذا پیدا آورد و تشنگی کمتر
از نمکسود کند و از تازه بریان کرده وی بد بود به عرق النسا و سودا وی فراج و مصلح وی اترج مربا
بود و سمک سلج نیکوتر آنکه بیاز با بود و آن آش سرکه است و اولی آن بود که بسرکه بجوشانند
یا سداب و کرفس و زعفران بعد ازان ماهی را شرحه کنند و دران اندازند و بپزند چندانکه مهرا شود
و لذت وی باقی بود و باید که بعد از آنکه صید کرده باشند زمانی رها کنند چندانکه متغیر شود
و تباه گردد و طبیعت آن سرد بود و معتدل بود در رطوبت جگر گرم را نافع بود و یرقان
و تبهای صفراوی را نیز و باصره را مضر بود و مصلح وی فالوذج بود سمیکه صیدا آه و در شام
سمیکه الزله خوانند و شریف گوید وی در چشمه بود نزدیک مدینه صیدا از زمین شام و وی
مانند وزغی کوچک بود و وی را در زمان بهار صید کنند و در هیچ فصل دیگر نتواند کرد الا در بهار که
وقت هیجان ایشان بود و بسیار حرکت ایشان و نیکوتر آن نر بود و ما دام که زنده باشد
فرق توان کرد و نر و ماده و چون مرد و خشک شد علامات وی پنهان شود و چون او را
صید کردند نمکسود کنند و خشک کنند و چون استعمال کنند نیم درم ازوی سحق کنند و بر سر شراب
سفید کنند و بیاشامند و اگر در طعام کنند شاید و بخسبند شهوت مجامعت برانگیزد و نعوظ برده

آورد و بعضی گویند فرق میان نر و ماده آن بود که آنرا سر کوچک و بدن دراز بود و جمیع
گوید در کتاب ارشاد نیکوتر آن بود که بعد از منتصف شهر سباط صید کنند و نر آن مهیج باه
بود مردانرا و ماده آن مهیج باه بود زنانرا و بر سر هیچ نیم برشت کنند و بخورند سمانی
شریف گوید مرغیست که آنرا گور باخیز و یا قتیل الرعد خوانند بدان سبب که چون آواز رعد
بشنود و بمیرد زهره وی چون لعق کنند صرع را سود دهد و خون وی چون در گوش چکانند
درد گوش زایل کند و چون بخورند و ادمان اکل وی کنند دل سخت را نرم گرداند و گویند
این خاصیت در دل وسیت و بس و ابن زهر گوید سرگین وی مطلق سرگین گنجشک ماند بکل
نه بمزاج و در مزاج میانه کبک و مرغ بود و وی بجوان مرغ کوچک نزدیک بود و لطیفتر ازوی
بود و میل بگرمی داشته باشد و کیموس نیکو دهد و خوش طعم بود و نافع بود جهت تندرستان
و ناقهان و گوشت وی سنگ بریزاند و بول براند و صاحب منهاج گوید نیکوتر آن بود
که فربه وی تر بود و طبیعت وی گرم و خشک بود و مفاصل سرد را سود دهد و شیخ
الرئیس گوید خوردن گوشت وی باشد که تمدد و تشنج پیدا کند چون خربق خورده باشد
ملکه در جوهر وی این قوت هست و ظن آن بود که خربق خورده بود و کلی که میان
این نیست و مصلح وی آن بود که بسرکه و گشنیز بپزند و بشیرازی و پیاز آرد و هی خوانند سمور
جانوریست که در ترکستان بسیار بود و گرم و خشک باشد و سخونت وی زیاده از همه
حیوان سبعی بود و پوست وی زود تغیر پذیرد از بهر آنکه با عدوی نه همچنانکه بهم
بود و صاحب منهاج گوید وی و دلق نزدیک یکدیگر باشند سخن و محقق بود و پوشیدن
وی پیران و سرد مزاجان را سود دهد و غیر وی گوید پوشیدن سمور سینه و گرده را نیکو
بود سنار مکی نیکوترین حجازی بود که برگ وی لطیف به برگ سورد بود و طبیعت وی گرم

و خشک بود در اول مسهل مره صفرا و مره سودا و بلغم بود و غوص در مفاصل بود و کند تا عمق بدن
و نقرس و عرق النسا و درد مفاصل که حادث شود از اخلاط مره صفرا و بلغم سود مند بود و
شربتی ازوی در مطبوخ از چهار درم تا هفت درم بود و اگر کوفته مستعمل کنند تا سه درم شاید
و دیسقوریدوس گوید سودمند بود هیجان سودا را و مسهل آن بود مسهل محکم و قوت بدن
بدهد و اسحق بن حنین گوید از قول روفس که وی سودمند بود جنه و وسواس سودایی و
شقاق که در دستها پیدا شود و تشنج عضله را نافع بود و داء الثعلب و داء الحیه و بثرها
در بدن پیدا شود و صداع کهن را نافع بود و جرب و حکه و بثرها و صرع را سود مند
بود و شریف گوید چون با زیت انفاق بپزند و ازان بیاشامند درد پشت و درد سرین را
سود دهد و خلط خام بیرون آورد و گویند مصلح وی نفشه است و اسحق گوید مضرست
بمثانه و مصلح وی هلیله زرد بود و در مطبوخ صالحتر بود که مدقوق و ورق وی چون با حنا
بیامیزند موی را سیاه کند و ورق وی مستعمل بود سنبل صاحب جامع
گوید سه نوعست هندی و رومی و جبلی و سنبل الطیب هندی و سنبل عصافیر نیز گویند
و رومی را ناردین اقلیطی و درونی گفته شود و نیکوترین آن هندی بود تازه سبک
خوشبوی همچون سعد و اشقر بود و خوشه وی کوچک بود و محقق زبان بود و بوی
خوش وی در دهان دیر بماند کند چون بخایند و آن از کوهی خیزد که از اطراف سوریات
و از طرف دیگر هندوستان و آنچه هندی بود و آنرا غنغیطس خوانند و این اسم مشتق از نام
نهری بحری است که بجانب کوه غنغیطس مرود که نزدیک آن میروید و وی در قوت
ضعیف تر از سوری بود و بسبب رطوبتی که در موضع رستن وی بیست و خوشه وی درازتر
و نیکوتر بود و جالینوس گوید سنبل الطیب گرم بود در اول و خشک بود در درجه دوم و گوید

درسیوم و وی مفتح و محلل بود داولی آن بود که چون مستعمل خواهند کرد در بیخ وی مانند گل
چیزی بود آن خاک روی بگیرند و آن خاک جهت دست شستن نیکو بود و خوشبوی و
بعد ازین سنبل مستعمل کنند و درنوروی منع عرق بکند و وی جگر را نافع بود و فم معده چون
پاشنده وچون از پیرون ضماد کنند و وی محلل اورام بود و مقوی دماغ و اگر در کحل کنند
سوی مژه برویاند و نافع بود جهت خفقان وچون با آب سرد پاشند غثیان ساکن گرداند
و بول براند و شکم ببندد وچون فرزجه سازند و زن بخود برگیرد قطع نزف بکند و رطوباتی
که روان بود از رحم خشک گرداند وچون بپزند با آب و زن تکمید کند و دران آب نشیند
ورم گرم که حادث شده باشد در رحم زایل کند و سینه وشش را پاک گرداند و دیگر نیز
نافع بود و سده جگر و معده بگشاید و قوت هردو بدهد و مسخن ایشان بود و دیگر
اعضا ولونرا نیکو گرداند وضیق النفس را زایل کند و استسقا طحال را بغایت سود
دهد و ممسک طبیعت بود و قی بلغمی باز دارد و محلل ریاحی بود که متولد شود در معده
و مقوی فعل قوت ماسکه بود و در بیرون بدن مجموع و سده که در سر بود بگشاید
و بوی دهان خوش کند و در وسپرز را سود دهد و مقدار ماخوذ از وی یکدرم
بود و گویند مضر بود بگرده و مصلح وی کثیرا بود و جالینوس گوید بدل آن اذخر خوشبوی
بود دو وزن آن و گویند بدل وی ساذج بود **سنبل هندی** صاحب منهاج گوید
گویند بدرستی که آن دار شیشعان است و خلافست آنچه محقق است سنبل هندی است
سنبل الطیب است و گفته شد دار شیشعان نیز هم گفته شد در دال **سنبوفت** کمون
و گفته شود **سنبل الکلب** صاحب جامع گوید ثمر شجر در دار ست که معروفست
بالسنة العصافیر و سنو کرده است دوار بپارسی اسفیدار گویند و بعربی شجرة البق

ثمر درختیست که بپارسی آنرا اهرخوانند وسنبل الکلب بعاروی است **سندروس** صمغی زرد است
مانند کهربا لیکن سست تر از وی بود و در وی اندکی تلخی بود و طبیعت وی صاحب منهاج گوید
گرم و خشک بود در دوم و در وی قبضی بود و صاحب جامع گوید از قول ابن ماسویه که
گرم و خشک بود در اول خونرا ببندد و بواسیر را سود دهد چون بیاشامند و قطع فضول بلغم
از معده و امعا بکند و کرمها و حب القرع بکشد و سودمند بود جهة استرخا عصب که حادث شود
از افراط برودت و رطوبت و استلا و اگر روغن وی در ناسوری بمالند خشک شود و دخان
وی همین عمل کند خاصه جراحتهای که در اسفل بود و نزله را نافع بود و اگر خرد کرده بر جراحتها
افشانند خشک گرداند وچون بیامیزند با روغن گل چندانکه غلیظ شود و شقاق نرمی
که در گوشت دست و پای پیدا شده باشد بمالند بغایت نافع بود و خفقان و وسواس
و ربو که از تری بود و سپرز را و اسهال مزمن را عظیم نافع بود و چون با ماء العسل بیاشامند
حیض و بول براند وچون در چشم چکانند جلایی تمام بدهد عجیب وچون بیاشامند خون
از هر موضع که باشد ببندد و دخان وی نزله و زکام را بغایت سود مند بود و جهت
درد دندان بغایت نافع بود و معتدل تر از وی نبود درین و مانند کهربا بود در قوت
و ربو دلقاه و در وی قوتی بود که بدن را بغایت لاغر کند چون هر روز از وی قدری
با سکنجبین بیاشامند **سندروس** سرخ است و گفته شد **سنجبر** انجفرست و گفته شد
سنباذج ارسطوطالیس گوید طبع حجر وی سرد بود در دوم و خشک بود در سیوم و معدن
وی در جزایر دریای چین بود و در وی جلا تمام بود و دندانرا از چرک پاک گرداند و جلای
عجیب بدهد وچون با آتش بسوزند و سحق کنند و بر ریشها و تبرهای عفن که دراز کشیده بود
و کهن شده بران کنند زایل کند و سودمند بود جهة استرخا لثه و نقاشان در جلا خواهند

ستعمل کنند **سنجاب** گرمی وی کمتر از سمور بود و گویند بقیاس وی سرد و تر بود و پوشیدن
وی مجرد مزاج را و جوانرا نیکو بود و کسی که شرب دایم کند **سندیان** درختیست بلوط است
نزدیک اهل شام بی خلاف **سندیان الارض** فراسیون است و گفته شود **سندمان** عود
هندیست و طبیعت وی گرم و خشکست در سیوم نقرس را سود دهد وچون بپاشند
بران عضو ضماد کنند **سنور** وروی آنچه هندی بود گرم و خشک بود و بغایت مسخن
بود و قایم مقام فرو ثعلب بود و شریف گوید چون ویرا بجان بسوزند در دیگ بگل گرفته
تند تا همچون خاکستر گردد و با سرکه بیامیزند و طلا کنند بر موی بر شقاق که در میان انگشتان
دست و پای پیدا بود زود زایل کند دغافی گوید گوشت گربه تر بود و سودمند بود جهة
درد بواسیر و مسخن گرده بود و درد پشت را نافع بود **سنکبنویه** سکسبویه است و
گفته شد **سورنجان** در مصر عکنه خوانند و در عراق لعبه بربری و بیونانی فلحیقن خوانند و بعضی
بلبوبیا و بعضی انیمارون گویند و بهترین وی مصری بود که اندرون و بیرون سفید بود و
در شکستن صلب بود و آنچه سرخ و سیاه بود بد باشد و حبیش بن الحسن گوید طبیعت وی
گرمست در اول درجه سیوم و خشکست در اول درجه دوم و بعضی گویند خشکست در سیوم
و در وی قبضی بود و گویند سرد است در دوم و در وی قوتی بود که مسهل بلغم باشد
و بخاصیتی که در وی است تسکین درد مفاصل و نقرس و حذر در بدن میکند و نافع بود
جهة جراحتهای کهن و بر نقرس ضماد کردن درد ساکن کند در زمان و اگر بسیار ضماد کنند
از وی ورم را صلب گرداند و وی تریاق جمیع مفاصل بود و تمیمی گوید وی را خاصیتی
عجب است در بواسیر باطن چون سحق کنند و نیم درم از وی بر روغن گوسفند کهن
بسرشند و به پنبه پاره بگذو برگیرند در مقعد دو شب نافع بود و محتاج شب سیوم نبود

و درد مفاصل را لطوخ کردن با بعضی آبها درد ساکن گرداند و منضوری گوید منی بیفزاید و مجهول
گوید سورنجان سفید باه را زیاده کند و صاحب منهاج گوید خاصه با زنجبیل و فوتنج و کمون و
مقدار ماخوذ از وی نیم مثقال بود با قند و شیخ الرئیس گوید چون جهة مفاصل خورند اولی
آن بود که با فلفل و کمون بیامیزند و ابن ابی صلت گوید مسهل بلغم خام بود و سودمند بود
جهت درد مفاصل و نقرس و ماده که در ایشان بود براند و پاک گرداند و شربتی تمام از وی
یکمثقال بود با قند و اندک زعفران وچون باادویه بیامیزند نیم مثقال یا یکدرم شاید و جالینوس
گوید مضر بود با ربیه و معده ضعیف را بد بود و مصلح وی کثیرا بود یا قند یا زعفران و آنچه سیاه
و سرخ بود بغایت مضر بود و اگر با ادویه مسهل بیامیزند و یا مسهل را در معده ببندد و ا
عظیم پیدا شود و آن هر دو نوع را نشاید که استعمال کنند که در ایشان سمیت هست و بدل
سورنجان سفید بوزن آن تربد بود و دو دانگ وزن آن افتیمون و ده یک آن خربق
سفید و گویند در درد مفاصل بدل آن بوزن آن ورق حنا بود و نیم وزن آن مقل الیهود
و گویند بدل آن بوزیدان است و تربد **سوفطیون** حضض است و گفته شد **سوری** نوعی
از زاج است و گفته شد **سوس** شنگ خوانند بپارسی شنگ گویند و جالینوس گوید
منفعت در بیخ وی است و عصاره آن گفته شود در عین و اصل آن گفته شد در الف و طبیعت
سوس گرم و خشکست و گویند معتدل است و گویند سرد است و صاحب منهاج گوید درد
جگر را نافع بود و مقدار ماخوذ از وی یکمثقال بود و گویند مضر بود بسپرز و مصلح وی ورق
گل سرخ بود و جهة بوی بغل و عرق آن و کف پای نیکو بود وچون استعمال کنند مجیان تازه
سوسن چهار نوعست یکی سفید و آنرا آزاد خوانند و یکی ازرق و آنرا کبود خوانند
و یکی صحرایی و آن الوان رنگ بود از ازرق و زرد و آنرا آسمان گونی خوانند و پنجدیرا

السوسن گوهر فارس

ایرساکویند و یکی زرد بود و آنرا خطابی خوانند و قد شاخ وی بغایت بلند بود و سوسن بری د
لستانی بود و صاحب منهاج گوید نیکوترین آن آسمان گون بود و طبیعت آن گرمست در اول
و معتدلست در خشکی و در وی تحلیلی و تلطیفی بود و گویند معتدلست و گویند سوسن سفید بستانی
گرم و خشکست در سیم و گویند در اول و معتدلست در خشکی و سوسن بری گرمی و خشکی وی
زیاده بود و جلایی دهد و کلف و نمش را سود دهد چون روی را بدان بشویند پاک گرداند و
جرب ریش شده و خشک ریشات را سود دهد و بستانی فاضلترین او بیه بود که جهت سوختگی
آب گرم استعمال کنند در دسپر زو گزندگی جانوران را نافع بود خاصه عقرب و بوییدن
وی محلل فضلهای دماغ بود و بیخ وی مسهل آب زرد بود چون با آب و عسل بیاشامند و شربتی از
یکمثقال تا سه مثقال بود و بوییدن وی مضر بود بدرد سر که از گرمی بود و مصلح وی کافور بود
و شیخ الرئیس گوید سوسن آزاد طبع وی نزدیکست بزعفران و حکم وی نزدیکست بحکم آن
لیکن در گرمی و خشکی کمتر از آن بود و آزاد و بیا قلبی بود و تفریح در وی بود و **سواد الفضة**
عفص است و گفته شود **سواد الهند** نوعی از سلیخه است و آنرا سلیخة السودا خوانند
داخل دویه تریاق بود و صفت آن در سلیخه گفته شد **سولان** شیخ الرئیس گوید دوایی
رومی است گرم و خشک بود تا چهارم و چون یک حبه با آب سلق سعوط کنند لقوه را نافع بود
و وی محرق دم بود و **سوار الهند** صاحب جامع گوید گشت برگشت است و گفته شود **سودات**
مرعنیت که بپارسی دار برگویند و بشیرازی دار تمک و طبیعت وی گرم و خشک بود و باه را زیاده
کند و مضر بود بدماغ در گوشت وی حدتی بود از بهر آنکه حشرات بخورد و بوی بد دارد و دوی
بد بود خاصه چون لاغر بود **سوریج** نوعی از کف دریاست و در موضعی که سنگ بود نزدیک
دریا متولد شود و در قوت مانند نمک بود و مانند زهرة الملح و لطیفتر از نمک بود و بسیار لطف

و محلل بود و **سویق الشعیر** بپارسی پست جو گویند و نیکوتر آن بود که معتدل بریان کرده باشند
و نخاله آن اندکی بود و وی سردتر از پست گندم بسیار شکم ببندد و چون با آب انار پین
بسرشند یا سفوف کنند همچنان تری معده را خشک گرداند و قی صفراوی باز دارد و درد
سر را سود دهد و غثیان ساکن کند و قوت معده بدهد و اگر از وی حسو یا عصیده سازند
با قدری شیرینی و غذای اطفال از آن کنند بدن ایشان فربه کند و وی متولد نفخ بود و مصلح
وی قند بود و **سویق الحنطه** نیکوترین آن بود که او را معتدل بریان کرده باشند و طبیعت
وی گرم و خشکست در اول و گویند بدرستی که نرم است و چون نقیع کنند طبیعت وی
سرد گردد و چون بیاشامند حرارت بنشاند و ترطیب حاصل کند و وی دیر از معده بگذرد
و کثیر النفخ بود و اولی آن بود که با آب گرم بشویند و قند اضافت کنند **سویق النبق** بپارسی
پست کنار گویند معده را سود دهد و شکم ببندد و **سویق التفاح** قی و غثیان ساکن
کند که از صفرا بود و معده را قوت دهد و شکم ببندد و تشنگی بنشاند **سویق القرع**
طبع را نرم دارد و سرفه را نافع بود و درد سینه که از گرمی بود نافع باشد **سویق الرمان** سرد
و خشک بود و مسکن صفرا بود و معده را نافع بود و طبیعت سرد دارد و اشتهای طعام باز دید
کند **سویق الخرنوب و الغبیرا** طبیعت ببندد و **سیسنبر** بپارسی سیسنبل گویند و نمام نیز خوانند
و نماماو نمام الملک و طبیعت آن گرم و خشکست در سیوم و وی حشیشی است نعناع و بادرنجبویه
و بوی تیز دارد و تخم وی نیز مسخن بود و بهر و لطیف و محلل باشند فواق و مغص را نافع
بود و تخم وی چون بیاشامند با شراب تقطیر البول و سنگ مثانه دگرد را سود دهد
و مغص و فواق را ساکن کند و ورق وی چون بر سر و پیشانی ضماد کنند درد سر را سود دهد
بود و بر گزندگی زنبور ضماد کنند سود دهد و چون با شراب بیاشامند قی و غثیان ساکن کند

و باقی منفعتها در باب نون گفته شود و در صفت نام و بدل وی در تحلیل و تلطیف با درج بود
سیاب بلغه وادی قری خلال است و گفته شد و گویند بلح است **سیارودن** صاحب
منهاج آورده است و رازی نیز در حاوی از قول حنین گفته است که سیارودن خشب سوس
و در وی مرارتی و قبضی بود و طبیعت آن گرم و خشکست در دوم و در وی تحلیلی بود
و طبیخ وی معده را سود دهد و بول براند و صاحب جامع گوید که از سخن دیسقوریدوس
و جالینوس روشن میشود که سیارودن قلقاس است و همو گوید روشن نیست که حبیت
و جای بحث است **سیکبان** صاحب منهاج گوید حب الفقد ست و گفته شد **سیبا**
صبا است و گفته شد **سیبیا** ماهی است معروف در ناحیت بیت المقدس و فرنگی
که در اندرون وی بود و آنرا لسان البحر خوانند و در بعضی ساحل مغرب بقباط خوانند
و چون بپزند و حوصله وی بخورند دشخوار هضم شود و شکم براند و چون بسوزانند و سحق
کنند بهق و کلف و نمش و جرب زایل کنند و دندانرا جلا دهد و لعابی سیاه که از
وی بیرون می آید موی بر داء الثعلب برویاند و مانند مداد سیاه بود و اگر کتابت
کنند بدان تواند کرد **سیف الغراب** نوعی از سوسن است و آنرا دلبوث خوانند و گفته شد
سیسودن حرف الماء است و گفته شد **سیکبران** بعربی بنج است و گفته شد
سیکبران الحوت ماهیزهرج است و گفته شود و **سیسیر** جرجیر الماء است
و کرفس الماء و قرة العین و بنق نیز گویند و وی در آبهای ایستاده بود و عطری دارد
بود و مسخن و محلل بود و حیض و بول براند و سنگ گرده را نافع بود و براند خواه پخته
بود و خواه خام و ذوسنطاریا را نافع بود و مؤلف گوید در آبهای درهای
تیز رو باشد باقی منفعت در باب قاف در قرة العین گفته شود **سیال**

یاسمین است و گفته شود

باب الشین

شاهلوج نوعی از اجاص است و ویرا بشیرازی آلوکوه خوانند و آنرا اجاص
ابیض و اصفر خوانند و شاهلوک گویند و اسحق ابن سلیمان گوید نیکوترین وی
آن بود که زرد و بغایت رسیده بود و اسهال وی کمتر از نوع سیاه بود بسبب غلظ
و قلت رطوبت و آنچه نارسیده بود بد باشد و اجاص خشک کرده اشتهای طعام ببرد
و محرور را نافع بود نه پیران را و اگر بخورند در حال باید که مصطکی و کندر و قدری استعمال
کنند تا از معده بگذارند که آن بر معده ایذا و ده شود و اسحق بن عمران گوید چون ترش
بود سرد و خشک بود و گرم مزاج را موافق بود و قطع قی بکند و ساکن گرداند و حکه
ببرد و اختیار وی آن بود که صادق الحموضه بود و آنچه پخته بود و نقیع وی در انواع
سرفه نافع بود و همچنانکه سرکه در انواع آن مضرست و آب وی حیض براند و طبیخ خشک وی
چون با قدری قند بیاشامند نافع بود و تبهای صفراوی و شکم براند **شاه انجیر**
نوعی از انجیرست و نیکوترین انجیرها است بپارسی انجیر وزیری گویند و در تا در صفت
تین گفته شد **شاهترج** دیسقوریدوس آنرا نقیض خوانده است و جالینوس براقالیوس
خوانده و آنرا بیونانی قاپنوس خوانند و معنی آن دخانی بود و حنین در کتاب خود آنرا
بسقسما خوانده است و وی گون بوی بود و بیاکر برة الحام نیز خوانند و بقلة الملک گویند
بشیرازی شاهتره گویند و نیکوترین وی آن بود که سبز و تازه بود و بطعم تلخ بود و ورق آن
نیکوتر از قضبان آن بود و طبیعت آن معتدل بود در حرارت و خشک بود در دوم سرد
و خشکست و گویند در سیوم و گویند سردست در اول و خون را صافی کند و چون بیاشامند
جرب و حکه را بغایت نافع بود و بن دندانرا سخت کند و مقوی معده بود و دافع آن

وسده جگر بگشاید و بول براند و مره محرقه و طبع نرم دارد و چون آب تره وی همچنان پاشانند
خلطهای سوخته و جرب و حکه که سبب آن از خون عفن و صفرای سوخته و بلغم عفن بود
همه را نافع بود و این خاصیت در آب تره ی بود و شربتی از ده درم تا نیم رطل بغدادی بود و با
قند یا آنکه بجوشانند و شربتی از خشک وی در طبیخ از چهار درم تا ده درم بود و از جرم وی کوفته
و بیخته تنها از سه درم تا هفت درم بود و تخم وی اقوی بود از وی در فعل و اگر بوزن آن هلیله
زرد اضافه کنند شاید و اگر بسر که بپرورند و بخورند قی را ساکن کند و غثیان را زایل کند که سبب
آن بلغم بود و لعده و امعا را از فضول محتبس پاک کند و شریف گوید اگر حشیش وی در آب جوشانند
بعد از آن سر و ریش بدان بشویند شپش بکشد و زایل کند و چون بعصاره وی حنا بسرشند و در
حمام در اعضا بمالند جرب و حکه زایل کند و قوت معده بدهد و سده جگر بگشاید و چون
با آب طبیخ وی مضمضه کنند بن دندانها را سخت کند و حرارت دهان و زبان زایل کند و چون
با آب تازه وی تمر هندی بمالند و پاشانند حکه و جرب زایل کند و قوت معده بدهد و رازی
گوید بدل وی در جرب و حمیات کهن نیم وزن آن سنا مکی و چهار دانگ وزن آن هلیله
زرد بود و گویند مضرت بسپرز دارد و مصلح وی هلیله زرد بود و **شاه بلوط** قسطل و بهندوان
شیرین تر از بلوط بود و قابض و خشکی وی کمتر بود و نیکوترین آن بود که رسیده و تر بود
و طبیعت آن معتدل بود در گرمی و سردی و خشک بود در اول و گویند در دوم و گویند در
وی اندکی حرارت بود و گویند گرمست در اول و گویند سردست در دوم و دی غذا بیشتر
از همه حبوب دهد و روی جلا دهد و سموم را نافع بود و ترحوا اسهال را که از رطوبت معده
بود و سده و ده بدهد و مثانه را نیکو بود و پاک گرداند از اخلاط بد و دی منفخ بود و چون بجوشانند
در آب نفخ آن کمتر شود و طعم آن لذیذتر بود و ابوجریح گوید قربی آورد و مجربست در تهیج ...

وصاحب

وصاحب منهاج گوید بطی الهضم بود و غذای وی نه محمود بود و جهت آدمی بلکه خوک را نافع بود
و مصلح وی قند بود و گویند بدل وی بدل وی بلوط بود و گویند خرنوب **شاه چینی** گویند
عصاره گیاهیست چینی و گویند تحقیق خاص است آنجا سحق کنند و بسرکه می سرشند و لوح می سازند
طبیعت وی سرد بود و صداع گرم و ورمهای گرم را سود دارد و طلا کردن **شاه اسپرغم** نوزبوی
حبق کرمانی است و نیکوترین آن سعتری بود و آنرا شاه اسپرغم کرمانی گویند و ریحان خوانند
طبیعت آن گرم بود در اول و خشک بود در دوم و گویند سردست محلل فضلات دماغ بود
و چون آب سرد بر وی ریزند و ببویند مجاری مزاج را نافع بود و در ورق وی قبضی لطیف
بود و سده دماغ بگشاید و دماغ سرد را از بخار ممتلی گرداند و قلاع را بغایت سود دهد و معوی
امعا بود و سینه و شش را از بلغم لزج پاک گرداند و برداء الفیل طلا کردن نافع بود و چون
با آب سرد بسرشند و ببویند خواب آورد و گویند مصلح وی نیلوفر بود و ماسرجویه گوید سود بکند
بود جهت حرارت و سوختگی و صداع و خواب آورد **شادنج** بپارسی شادنه گویند و بعربی
حجر الدم خوانند و آن انواع است عدسی و جاورسی و هندی نیکوترین آن عدسی بود و دیگر
جاورسی که آنرا ختنجاشی خوانند بعد از آن هندی و عدسی باید که از عدس بهن تر بود و
بغایت سرخ بود چنانکه بسیاهی مایل بود مانند گل بحری چون بشکنند اندرون آن سرخ
بود و زود شکن باشد آنچه کوچکتر بود و گرد تر و چون در آب بمالند سرخی دهد زایل شود
و سفید گردد و صلب بود و مانند سنگ آن دو نوع بد بود و آنرا شادنه عمل خوانند و شادنه
ختنجاشی سنگ سرخ است و بعضها بران و شادنه هندی حجری صلب است بیکرنگ سرخ است
و شادنه چون نشسته باشند گرمست در اول و خشکست در دوم و آنچه سردست در اول
درجه دویم و شستن وی چنان کنند که بسایند شادنه خوب و بگویند و بغایت سحق کنند و چنان

مگر کنند که آنچه شادنه بود با آب رود انگرد و ریگ بماند بعد از آن آن آبها نهند تا شادنه
در بن آب بنشیند آب از وی بریزند و شادنه را خشک گردانند و در وی قبضی سخت بود و
تجفیفی و چون بر گوشت زیاده فشانند بگدازاند و ریشهای چشم را بغایت سود دهد
خاصه چون با سفیده تخم مرغ بود و جهت خشونت اجفان و ورم گرم آن بغایت نافع بود
هم با سفیده تخم مرغ یا آبی که حلبه در وی پخته باشند و چون با شیر زنان خلط کنند در
چشم و اشک که روانه بود و سوزش آنرا سود دهد چون طلا کنند و چون با خمر بیاشامند
عسر البول و سیلان طمث و خروج منی را نافع بود و منع گوشت زیاده بکند در ریشها
و خون را قطع کند و ببندد و صحت چشم را نگاه دارد و چون با آب انار بیاشامند
نفث دم را نافع بود و چون شافه بسازند و با اقاقیا بیامیزند و در چشم کشند ناخنه را
چشم و جرب آنرا نافع بود و وی مضر بود بمعده و احشا و مصلح وی عصاره زرشک بود
و بدل آن نیم وزن آن روی سوخته بود و چهار دانگ آن توتیا و **شابور** گوید بدل
آن حجر مغناطیس است و گویند چون مغناطیس بسوزند شادنج بود در عمل **شاه مبانک**
وشاه بانج دغابانگ نیز گویند و شاه بانک و شاه مبانج هم گویند و آن بفتح الکلاب است یعنی
مشوة الکلاب گویند و صاحب منهاج گوید بربوق است و هم گوید شجره ابراهیم گو حکمت
و هم گوید از قول غافقی نوعی از مقیوم است و از قول صاحب حاوی گوید حب شبرم
بری است و مولف گوید این همه اقوال اختلافست و آنچه محقق است بفتح الکلاب
بشیرازی آنرا آتش سگ خوانند و طبیعت آن گرم و خشکست در دوم صرع را سود دهد و
قطع آب رفتن از دهن بکند خاصه دهن کودکان و محلل ریاح شکم ابثان بود و رحم را و قائم
مقام مرزنجوش بود در منفعت مانند مقیوم بود و **شاطل** و شایل نیز گویند و آن دوای

منبت

منبت مانند کارخشک و گویند عروقیست خشن برکوه مانند بسفایج و بتد مانند باقلای
بود و مولف گوید قول اول صحیح است که آن مانند کارخشک بود و از هندوستان و کردستان
نیز آرند بشیرازی آنرا روشنک خوانند تمیمی گوید طبیعت وی گرم و خشک بود در آخر درجه
سیوم مسهل کیموسات غلیظ بود و فالج و لقوه و داء الصرع و ارتعاش و تشنج مفاصل
علتهای دماغ را که از رطوبت غلیظ بود نافع بود و گویند مسهل کیموسات محرقه بود و شربتی از
وی نیم درم بود و بوزن آن نبات که با آب گرم بیاشامند **شاب ردی** فلفل سفید است
و گفته شود **شادانق** شاه دانج و شهدانج گویند و گفته شود **شبرم** نباتیست که در بیابان
روید و کنار جویها و صحراها و مولف گوید بشیرازی دیرا کا و نیطومک و کا و نیطومک
گویند بدان سبب که اگر گاو دیرا بخورد بمیرد و گوسفند هر چند بخورد هیچ ضرر بوی نرسد و بهترین
وی سبک بود و که لون ساق آن بسرخی مایل بود و بهترین انواع آن پارسی بود و صاحب
منهاج گوید گرم است در اول درجه دوم و خشکست در آخر سیوم و حبیش بن الحسین گوید
گرمست در درجه سیوم و خشک در آخر درجه دوم و وی از جمله یتوعات بود و لبن وی گرم
گرم و خشکست در چهارم و صاحب منهاج گوید لبن وی قلع دندان بکند بی درد باید که شبرم
اصلاح ناکرده استعمال نکنند و اصلاح وی چنان کنند که بسایند شیر تازه و شبرم ناکوفته
همچنان در آن جنبانند یکشبانه روز زیاده رها نکنند و در آن یکشبانه روز دو نوبت یا
سه نوبت شیر را تازه کنند که مصلح وی بود و بعد از آن در سایه خشک کنند و قدری ناکوفته
بیامیزند با ادویه مسهل که ملایم وی بود مانند انیسون و رازیانه و کمون کرمانی و تربد و هلیله
پس اگر درین ادویه در بعضی منبض بود بد رستی که بر خلاف حدت شبرم بود از بر آنکه
درین همه ادویه مزاجهای صالحست در نفع طبایع و ابدان خلاف آنکه در شبرم است

ازبهر آنکه ملطف اند وحدت وی ازایل کنند واگر در معالجه قولنج که سبب آن ریاحی غلیظ بود
وبلغم مستعمل کنند خلط کنند با مقل وسکبینج واشق وسرگین گرگ حب سازند وچون اضافت
وی کنند نمک هندی وصبر وتربد مسهل بلغم وسودا بود وآب زرد بود ومقدار شربت
ازخشیش وی دانگی بود تا دو دانگ اصلاح کرده بحسب مزاج وقوت واگر در معالجه اورام
وبیده وآب زرد وبلغم وسودا استعمل کنند چون از شیر بیرون آورند وخشک
کنند در آب کاسنی وآب رازیانه واب عنب الثعلب صافی کرده خوابانند سه شبانه
روز بعد از ان خشک کنند وقرص سازند با اندکی نمک هندی وصبر وتربد وهلیله بعد از ان
دوای نیکو بود ولبن وی نشاید که قطعا باشد البته که هیچ نیکی در وی نبود وکشنده
بود ومقدار شربتی از اصلاح کرده وی باد و نیم کفته شد از دانگی تا دو دانگ
بود بحسب قوت وصاحب جامع گوید مابین چهار دانگ تا دو دانگ بحسب قوت
وصاحب منهاج گوید شربتی از وی باد و نیم کفته شد دانگی بود فی الجمله مضر بود خاصه
بمزاجهای گرم ومضر بود بمعده وجگر وباه ومنی وعروق سعل منفجر کرداند ولبن وی
دو درم کشنده بود ومعالجه وی بیلکه در دهن گاو کنند البته زایل کنند وبکرات امتحان
کرده ومجرب بوده ولبن مجموع یتوعات این خاصیت دارد وبدل وی مازریون است
شبت بشیرازی شود گویند بهترین آن سبز تازه بود که گل وی شکفته بود وتخم
وی میان درجه دوم تا سیوم بود وحبا فه وی میان اول ودوم بود واسحق گوید گرم
وخشکست در دوم ووی منضج اخلاط سرد بود ومسکن اوجاع وچون تر بود حرارت
وی کمتر بود ورطوبتی در وی بود والضاج وی سخت تر بود وچون خشک کنند تحلیل وی
زیاده بود وشبت منضج ورهیا بود واگر در زیت بپزند آن روغن محلل وسکن

وجع بود ومنضج وری که نضج یا به وخواب آورد وچون شبت بسوزانند گرم وخشک بود
در سیوم وخاکستر آن ریشها که حادث شود در سفل وذکر وریشهای کهن را چون بدان
افشانند نیکو بود واگر بر بواسیر که رسته باشد ضماد کنند سود دهد ومقدار ماخوذ از
شبت پنج درم بود بلغم لزج که در معده بود ودر سینه وتخم او نافع بود ودوا آن امتلا
ومغص را نافع بود وحیض براند وعصاره وی در درد گوش سودا وی را سود دهد
رطوبتی که در وی بود خشک کرداند وطبیخ وی با عسل بلغم وصفرا را پاک کند وچون
سحق کنند وباعسل بپزند تا منعقد شود وبر مقعد بمالند شکم آسان براند وطبیخ وی درد
پشت وپایها را نافع بود ولیکن سنجر سر بود ومحروری را موافق نبود واگر کهنه بود وبخورند
بعد از سکنجبین ساده بیاشامند اگر محروری بود وطبیخ جمله وی در دکرده ومثانه وچون
از سده بود ودیلار یاحی غلیظ نافع بود وسنگ مثانه بر بزاند واد مان خوردن وی ضعف
چشم بود ومضر بود بمعده وگرده ومثانه ومصلح وی لیمو بود وگویند مصلح وی عسل
بود وصاحب تقویم گوید مصلح وی دارچینی بود وبدل قرنفل وبدل وی تخم وی است **شب**
انواع است وآنرا زاج بلور خوانند از کوه فرد جلد ونصره مانند یخ آنچه از کوههای
یمن خیزد ولون وی سفید بود دیگر بزردی مایل بود وقابض بود دردی حموضه بود بهترین
انواع شب بود وانواع آن بیمانی مشهور بود وقابض بود دردی حموضه بود و
دیسقوریدوس گوید انواع شب بسیارست اما آنچه مستعمل است در معالجه سه نوعست
متشقق ورطب ومدحرج متشقق یمانی سفید بود وبهترین انواع آن بود وطبیعت وی
خشک بود در دوم وسرد بود وگویند گرم وخشک بود در سیوم وگویند گرمی وی
در دوم بود وچون باد روی سرکه بود نافع بود جهت نزف دم از بهر موضعی که بود

وچون با سرکه وعسل مضمضه کنند دندان که متحرک بود محکم کرداند وچون باعسل بیامیزند قلاع را زایل کند
واگر باعصا الراعی بیامیزند سبق را سود دهد وسیلان ماده که از گوش آید نافع بود وچون با
ورق انگور با ماء العسل بر جرب ریش شده طلا کنند موافق بود وچون با آب بیامیزند
جهته حکه وبرص وناخن ودرپس وشقاق که از سرما بود سود دهد چون نمک جزو از وی با یک
جزو نمک بیامیزند سودمند بود جهته ریشهای بد که منتن شده باشد در اعضا وچون با آب
زفت بر سر مالند سبوسه زایل کند وچون بمالند شبش نکشد وسوختگی آتش را سود دهد
وبر ورمهای بلغمی لطوخ کردن نافع بود ودر شیب بغل مالیدن کنند ابخل را زایل کند وچون
اندکی از وی بر پشم پاره بفم رحم نهند پیش از جماع نیکو بود جهته قطع خون ومنع آبستنی و
بچه بیرون آورد وجهته ورم لثه ولهات ونغانغ وفم ووجع اذنین ووجع قرحهای
انثیین بغایت نافع بود ورازی گوید در خواص وی که چون در آب تیره اندازند اندازه
وصافی کند در اندک زمانی زود وگویند که چون شب در شیب جامه خواب کسی نهند که در
خواب بانگ وفریاد کند نکند وخوردن وی مضر بود تا بجدی که کشنده بود وسرفه سخت
پیدا کند وباشد که بسبل الجاند ومداوای وی بشیر تازه وقند ومسکه کنند وبدل وی نمک
تلخ بود ونمک سیاه بوزن آن **شب الاساکفه وشب العصفر** شب القلی است ودر قاف
گفته شود در قلی **شطباط** عصی الراعی است وگفته شود **شبوقه** حمام برج است
وگفته شد **شبوط** نوعی از ماهی است ودر دجله بغداد وفرات بسیار بود وزهره
وی در داروهای چشم استعمال کنند ومنفعت وی در باب سین در صفت سمک گفته شد
شباب درخت ماهودانه است وگفته شود **شجره حره** آزاد درخت است
وگفته شد **شجره العد** ابهل هندی است بپارسی دیودار خوانند وگویند صنوبر

هندی است ودر دال گفته شد **شجرة البق** درد دارست وگفته شد **شجره الکلم** شجرة الفداست
وگفته شد **شجرة الحیات** درخت سروست وگفته شد در سین واین اسم بدان سبب نهاده اند
که جایگاه مارست **شجره بارده** لبلاب است وگفته شود **شجره رستم** زراوند طویل است
وگفته شد **شجره موسی** علیق الکلب است وگفته شود **شجره التنین** لوف الکبیر است
وگفته شود **شجرة الخطاطیف** عروق الصفر ست وگفته شود **شجره الطحال** صریمه
الجدی است وآن نباتیست که بر هر درختی که نزدیک آن بود پیچیده شود وآن نوعی از
فاشرست وگفته شود **شجره الضفادع** کبیکج است وگفته شد **شجرة الدم** شجارست
وگفته شود **شجره ابراهیم** عافقی گوید نخیکشت است وبعضی گویند شاه مبابج است و
صاحب فلاحه گوید درخت برم است که آن مغیلانست **شجره الکف** اصابع الصفر است
وگفته شد **شجرة البهق** قنابری است وگفته شود **شجره ابی مالک** در دمشق صابون
الفاق خوانند وآن نباتیست که در موضعهای نمناک روید ودر میان نهرها ودر جامه پاک
کردن بیخ آن مانند صابون است ومولف گوید آن نوعی از کلیم شوی است وصفت
کلیم شوی در باب الف در اصل العرطنیثا گفته شد وبیخ آن مسهل مره سودا بود واسهالی
برفق سودمند بود جهته مجموع زخمها حتی الجذام **شجرة الدب** درخت زعرورست وبعضی
قولها که گفته اند خلافست **شجره الدبق** درخت سپستان است **شجره التیس** طراغیون است
وگفته شود **شجره البراغیث** طباق است وگفته شود **شجره مریم** صاحب جامع اقوال
مخالف یکدیگر بسیار آورده است ومحقق نکرده وصاحب منهاج محقق گفته که آن بخور مریم است
وآن سه نوع بود یکنوع برنمی دهد ودو نوع بر میدهد وبیخ آن عرطنیثاست وگفته شد
صفت آن در بخور مریم **شجره الغار** دمست است وطبیعت آن گرم وخشک بود

در سیوم و منفعت آن در صفت غار گفته شود **شجره مریم** صاحب منهاج گوید بهترین وی
گرم و خشک بود و دشخوار هضم شود بصلبی که دارد و غذای بد بود و خونی گرم و خشک
از وی متولد شود و روغن بسیار مضرت وی کمتر کند و صاحب جامع از قول رازی گوید
گوشت وی تر بود و کیموس وی محمود رود و هضم شود و فراطیس رومانی گوید بدرستی
که فاضلترین غذای اصحاب مالیخولیا بود و بپارسی وی را درخوانند و از مرغان خوش آواز
بود **شحم** نیکوترین پیه آن بود که از حیوان فربه ستکمل گیرند و طبیعت آن گرم و
تر بود و مختلف بود بسبب حیوانی که از وی حاصل شود و رطوبت وی کمتر از سمین بود از بهر
آنکه چون بگدازند رقیق‌تر از وی لسته شود و گویند خشکست سودمند بود جهة خشونت حلق
لیکن مرئی و معنی و نفس بود و دفع مضرت وی بلیموی نمک و زنجبیل و راس محلل کند
شحم البط گرمتر از پیه مرغ بود و بغایت لطیف چون موم روغن بیامیزند و بر روی
بمالند روی را پاک کند و جلا دهد **شحم الدجاج** گرمی وی کمتر از پیه بط بود و پیه خروس میانه
بود و پیه مرغ خشونت زبان و درد چشم و رحم را نافع بود **شحم الاوز** پیه مرغابی داء
الثعلب را سود دهد و شقاق لب و روی را نافع بود **شحم الارض** صاحب منهاج گوید
قطن است و گفته شود و صاحب جامع گوید خراطین است و مولف گوید خراطین را
امعاء الارض خوانند و آن گفته شود **شحم الفیل** گرم بود و چون در حوض بمالند گزندگان
بگریزند **شحم الایل** بغایت گرم بود تشنج را سود دهد و چون لطوخ کنند گزندگان بگریزند
شحم الارنب گرمترین شحمها بود و رطوبت وی کمتر بود و خشکی زیادت بود و بقوت
تر بود جهت تحلیل اورام غلیظ صلب **شحم الحمار** نافع بود جهة اثرهایی که در پوست بود
و سوختگی آتش **شحم الحمار الوحش** با روغن قسط درد پشت را سود دهد که از باد بود **شحم المعز**

فاضلترین شحمها بود و شحم میش تحلیل در وی زیاده بود و نافع بود جهت لدغ افعی و ریش آن و شحم
غیر بقوت تر بود از شحم خنزیر از بهر آنکه زود بسته شود و حقنه کردن بدان سحج معا را نافع
نافع بود و کسی که در اریح خورده باشد بغایت نافع بود **شحم الخنزیر** نیکوترین آن بود
که از خنزیر نر و جوان گیرند و رطوبت وی زیاده از مجموع شحمها بود و فعل وی نزدیک بزیت
بود و لیکن تلیین و نضج در وی زیاده بود که در زیت و گرمی آن کمتر از گرمی شحم نر و میش بود
نافع بود جهة ورما و قرحه امعا ساکن گرداند و نافع بود جهة گزندگی جانوران و مقدار
ماخوذ از وی نا سر درم بود و اولی آنکه عوض وی پیه بز کنند که قایم مقام وی بود در این
زحمتها و وی حرام بود و گویند بدل وی شحم الکلب الماء بود **شحم البقر** گرم و خشک‌تر از
پیه میش و بز بود و متوسط بود میان پیه شیر و نر و بدل وی گویند پیه بط بود و شحم العجل
گرمی وی کمتر از شحم معز بود **شحم الذئب** لطیف بود و داء الثعلب را سود دهد و شقاق
که از سرما بود نافع بود و جبر خلع و وثی و تعقد عروق و برص را سودمند بود و قریب گوید
پیه وی چون در پوست انار گرم کنند و با چندان زیت بیامیزند بعد از آن برابر و طلا کنند
موی بسیار برویاند و چون بناصور بمالند زایل کند و اگر پیه وی سحق کنند و بر مفاصل سعفه
طلا کنند سودمند بود و چون در آفتاب در عصب غلیظ بمالند مالیدنی نرم تا اعصاب را
لخور و اعصاب را لطیف گرداند و در غایت تلیین بود و بدل وی شحم الکلب بود و این
زهر گوید چون بر داء الثعلب مالند موی برویاند و چون در چشم کشند بعد از آنکه موی زیادتی
برکنده باشد دیگر نروید و چون کداخته کنند و در گوش مالند که زاییده باشد
از همه آفتها ایمن باشد و حرزی عظیم بود و برا **شحم السمک البحری** تیزی چشم را زیاده کند
و نزول آب را سود دهد با عسل کشیدن **شحم الافعی** گرم و تیز بود و پیشتر اطبا متفق اند

بانکه منع نزول آب بکند از چشم و علی بن عیسی گوید منع موی زیاده که در چشم بود بکند و قتی که
بکنند و بدان بمالند و اسحق گوید مقدار دانگی از وی تا دو دانگ زهرها و گزیدگیها را سود دهد
و مضر بود بدل و منع مضرت وی بعسل الغار میکند **شحم القاوندی** قاوندی گویند دو در
ثاف گفته شود **شحم الثعلب** درد گوش را ساکن کند چون در روغن سوسن بگدازند و به
پنبه پاره در گوش نهند درد دندان را سود دهد و گویند چون بگدازند و بر نقرس بمالند
زایل کند و اگر طلا کنند بر جاری با چوبی و در گوشه خانه رها کنند برغوث بر وی مجتمع
شوند و برغوث بپارسی کیک خوانند **شحم التمساح** جالینوس گوید که پیه وی چون
بر گزیدگی وی نهند در ساعت درد زایل کند **شحم الحنظل** چون از حنظل بیرون آورند
بعد از سه ماه قوت وی ضعیف شود و منفعت وی در صفت حنظل گفته شد **شحم المرج**
خطمی بری است و گفته شد **شحار و شخیره** قلی است و گفته شود در قاف **شربت** فراسیون
است و گفته شود **شری** شجره حنظل است و در صفت حنظل گفته شد **شربین** درخت
قطران است و آن از جنس شجر صنوبر بود و ثمر وی مانند ثمر سرو بود و لیکن کوچکتر بود
و خارناک بود و آن دو نوعست دراز و کوتاه و در پوست وی قبضی بود و طبیعت
وی گرم و خشک بود نزدیک بدرجه سیوم و چون ورق وی با سرکه بپزند و بدان
مضمضه کنند درد دندان را ساکن کند و ثمر وی سرفه را سودمند بود و جگر را و تقطیر البول را
نافع بود و مشیمه را بیرون آورد و بول براند بافلفل استعمال کردن و وی شکم ببندد
ثمر وی چون با شراب پاشاندگی اگر ارنب بحری خورده باشد سود دهد و چون بجم
ایل بیامیزد و بدان بدن را مسح کنند هیچ گزنده نزدیک وی نگردد و ثمره وی معده
را بد بود و دماغ بود و درد سر آورد و کچه پیدا از دو اصلاح وی بعصاره لسان الحمل

وحلاب کند **ششقاقل** اشقاقل است و شقاقل نیز گویند و گفته شود **شبیدار** فاشر
ستین است و گفته شود **ششتره** فوا است و گفته شود **شطریه** نوعی از صعتر است
و ورق آن دراز بود و بستانی بود و بتبریزیان آنرا اوزه خوانند و در صعتر منفعت آن
گفته شود **شعور العقالیه** زعفران است و گفته شد **شعر الجن** و شعر الحیات و شعر الارض
و شعر الحمار و شعر الغول و لحیه الحمار و ساق الاسود و سافته و صغایر الجن و شعر الخنازیر و
کزبره البیر این جمله اسم پرسیاوشانست و گفته شد و کرمانیان وی را گرسو خوانند و زبان
شیرازی وی را گیس پری خوانند **شعاریر** قثاء صغیر است و گفته شود **شعیر رومی**
خندروس است و گفته شد **شعیر** نوعی از وی بی پوست بود و آنرا سلت خوانند
بپارسی جو برهنه گویند و فعل وی نزدیکست بفعل جو با پوست و نیکوترین جو آن بود
که تازه و سفید و بزرگ دانه و فربه بود و طبیعت وی سرد و خشک بود در اول و
گویند در دوم و خشکی وی بیشتر از باقلا معتبر بود و باندک خیری اما در همه خصلتها مانند
وی بود و چون از پیرون استعمال کنند و چون چو پخته خورند فاضلتر از باقلا بود و در وی
تحلیل و جلا بود و غذای وی کمتر از غذای گندم بود و بر کلف کرده طلا کنند سود دهد
و به جرب ریش شده با سرکه گرم طلا کردن نافع بود و با سرکه و به بر نقرس گرم طلا کردن خوب
بود و منع سیلان فضول از مفاصل بکند و آرد وی با پوست خشخاش و اکلیل الملک ضماد
کردن بر ذات الجنب نافع بود و با انجیر چون بپزند تنهای بلغمی را نافع بود و چون خوض
کنند و با آتش گرم کنند و به وجعی که از حرارت بود و تکمید کنند ساکن گرداند و اگر بر ورمهای
گرم همین عمل کنند بگدازاند و وی باد انگیز بود و مغص آورد و از بهر آن وی را بجوشانند تمام
و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی انیسون بود و آرد وی چون با انجیر بپزند و بر ورم بلغمی

و بر ورمهای گرم نهند بگدازاند و چون با را تیغ و زفت و سرگین کبوتر بیامیزند و بر دربهای
صلب نهند نضج دهد و چون با زفت تر و موم و بول کودکان که محتلم نشده باشند و زیت
بیامیزند و بر خنازیر نهند نضج دهد و چون با عصاره سرد برشته مانند کاهو و لوبرک و آب
روباه ترباک و ضماد کنند بر چشم ورم کرده و ورمی که گرم بود ساکن کند و همچنین طلا کردن
بر همه ورمهای گرم همچون حمره حمره و فلغمونی و امثال آن ساکن گرداند و چون با سرکه بر
و بر پیشانی طلا کنند درد سر گرم ساکن کند و همچنین تنها با ادویه که موافق بود استعمال کنند
قلاع را زایل کند **شعر** جالینوس گوید موی را اگر بسوزانند در قوت مانند ابریشم
سوخته بود یعنی گرم و خشک بود در سیوم و اگر موی آدمی تر کنند بسرکه و بر گزندگی سگ
دیوانه ضماد کنند درد در ساعت زایل کند و صاحب منهاج گوید چون سحق کرده بسرکه تر کنند
و ضماد کنند بران نافع بود و اگر بشراب صرف و زیت تر کنند و بر جراحتهای سر نهند منع
تورم آن بکند و اگر بدان دخان کنند خناق رحم و سیلان آن را سود دهد و موی سوخته
چون سحق کنند بسرکه و بر شریانها نهند زایل کند و چون سحق کنند با عسل و بر قلاع که عارض شود
در دهان کودکان بمالند بغایت کال نافع بود و چون سحق کنند با کندر و بر جراحتهایی
که در سر پیدا شود و فشانند نافع بود خاصه با زیت و اگر سحق کنند بعسل و بر جراحتها نهند
زایل کند و چون سحق کنند موی سوخته با مردارسنگ و بر چشمی که جرب و حکه سخت داشته
باشد طلا کنند ساکن گرداند و اگر طلا کنند بر سوختگی آتش سود دهد بود و ابن زهر گوید
اگر بیاویزند موی طفل پیش از انکه صلب شود در کسی که نقرس داشته باشد یا عقرب گزیده
بود نافع بود و درد ساکن گرداند و اگر موی آدمی بخور کنند بخیری زرد گرداند و ابن
مقطوی چون برد الثعلب مالند موی برویاند و صفت سوختن وی چنان بود که دیگ

نو پر کنند

نو پر کنند از موی و طبقی بر سر آن نهند که سوراخ در میان آن بود و بعد از ان بر سر آتش نهند
تا بسوزد **شعر الجبار** شعر الجن است و گفته شد با اسمهای دیگر که دارد دیگر **شقلح** ثمر اللصف
و آن را قنا و الکبر خوانند و در ق گفته شد **شغنین بریتی** و عنیت و یر ایام خوانند
و بپارسی بوبیتار صاحب منهاج گوید بهترین وی کوچک بود و طبیعت وی گرم و خشک بود
و خشکی وی بقوت بود و مفلوج را سود دهد و بیخوابی آورد و مصلح وی سرکه و کشنیز بود
و نشاید اگر از یک سال گذشته باشد که خورند که بغایت مضر بود دوا و لی آن بود که بعد از
کشتن یک روز رها کنند بعد از ان بخورند و رازی گوید بیرازاو ناهتا زانیکو بود و ارسطو گوید
خاصیتی قوی دارد و در قوت ماسکه و درین باب از کبک بالغتر بود و ابن زهر گوید گوشت
یام حفظ را زیاده کند و ذهن تیز گرداند و قوت حواس بدهد **شغنیتس بحری** جانوری
دریاییست بشکل خفاش و دو بال داشته باشد مانند بالهای خفاش و بلبول هم مانند وی
بود و ذنب وی مانند ذنب موش بود و درین او خاری بود مانند نیشی و بدان
بگزد و درد سخت پیدا شود از گزیدگی و صاحب جامع گوید در مدینه مالقه از بلاد اندلس
وی را ابرق خوانند و شریف گوید اگر زنی یا مردی بول کند در موضعی و در ان موضع خار
یا ماهی بحری فرو برند آنکس را که بول کرده باشد سوزش تمام و درد سخت پیدا شود مادام
که خار وی در انجا فرو برده باشند قرار نگیرد و هرارس رومی گوید چون نهند در شب جامه
خواب کسی که خفته باشد مادام که آن نهاده باشد بخواب نرود تا آن بر نگیرند و اگر دفن
کنند در بن درختی بار در نشود و خشک گردد و اگر دفن کنند در خانه قومی تفرقه گرداند
آن قوم و اگر بسوزند و سحق کنند و آن خاکستر بر در کسی افشانند از یکدیگر پراکنده شوند
و دشمن یکدیگر شوند و بعضی آن را حوت الشر خوانند **شقایق النعمان** شقر خوانند و بیونانی

آرامونی خوانند و بری بود و بستانی بود و گل وی بزرگ بود و بپارسی لاله گویند و نوعی
دیگر هست از شقایق که آن را زیوج خوانند و گفته شد و طبیعت هر دو نوع صاحب مفتاح
گوید گرم و خشک بود در اول و گویند گرم است در دوم و نزد عیسی بصری گوید گرم
و خشک بود در دوم و وی محلل و منضج باشد و جلا بی و جذبی در وی بود و اگر گل شقایق
با پوست جوز تر بیامیزند موی را بغایت سیاه گرداند و خضابی نیکو بود و اگر در
شیشه کنند و در شیب و بالای او یک مثقال روی سوخته نهند و در سرگین تر چهل
روز دفن کنند چون بیرون آورند موی را در ساعت موی را خضاب کند تنها
بغایت سیاه گرداند و عصاره وی سفیدی چشم زایل کند خاصه از چشم کودکان
و چون کحلهای مرکب با وی مربا کنند قوت چشم بدهد و شریف گوید چون آب وی
در چشم کشند حدقه را سیاه گرداند و منع نزول آب در ابتدا بکند و تیزی وی
در ابتدا بکند و قوت وی بدهد و اگر یک رطل شقایق و نیم رطل پوست گردکان تر
در شیشه کنند و دفن کنند در سرگین گرم دو هفته و موی را بدان خضاب کنند سیاه
گرداند و چون ظرفی آبگینه پر کنند و در شیب آن چهار درم روی سوخته نهند و در
بالای آن همچنین و سر آن بگیرند و در سرگین دفن کنند هفته و بعد از ان بیرون آورند
آبی سیاه غلیظ باشد موی را بوی شانه کنند سیاه گرداند بغایت و اگر دست
زنان بوی رنگ کنند خضابی نیکوی عجایب بود و ابن رضوان گوید تخم وی چند
روز متواتر هر روز یک درم با آب سرد بیاشامند از برص شفا یابند باذن الله تعالی
و گوید بکرات تجربه کرده و مجرب بوده **دیسقوریدوس** گوید چون همچنان
بکوبند و آب آن بگیرند و بدان سعوط کنند سر را تنقیه دهد و چون بخایند قطع

بلغم کند

قطع بلغم کند و چون بپزند با شراب و بر ورم گرم چشم ضماد کنند زایل کند و آثار قرحه که در وی
بود پاک گرداند و ریشهای چرکین پاک گرداند و چون زن بخود برگیرد حیض براند و چون برگ
و قضبان با حشیش جو بپزند و بخورند شیر براند و شقایق نافع بود جهت نمش و جرب ابیشه
و قوبا **شقاقل** اشقاقل است و ششقاقل نیز گویند و گفته شد منفعت بعضی از ان در
باب الف و اینجا نیز گفته شود تمامی منفعت آن منصوری گوید مربای وی قوی گرم بود و مسخن جگر
و معده بود و منی را زیاده گرداند بسیار چون ادمان آن کنند و ابن وافد گوید گرم و تر بود
در اول و رطوبت وی بیشتر از حرارت بود و مهیج جماع بود و باه را زیاده کند و نعوظ آورد و صاحب
مربا بعسل و جالینوس گوید گرم و ترست در سیوم شیر بیفزاید و قوة باه بدهد و حیض فرود آورد
و مقوی اعضاء بارد بود و دیسقوریدوس گوید در ابتداء استسقا نافع بود و مقوی
امعا بود و بدن و منی بیفزاید و نعوظ تمام آورد و فولس و ارماسیوس گوید مقوی صلب بود
و ذکر و منی بیفزاید و لذت زیاده کند و بچه فرود آورد و اختناق رحم را نافع بود و گزیدن
سگ دیوانه و گزندگی سباع و گزندگی جانوران را که زهر ایشان سرد بود سود دهد بود
و مقدار ماخوذ از وی دو درم بود و شیخ الرئیس گوید ظن آنست که بخون وی لطیف بود و
ترطیب وی قوت در روح زیاده کند و رازی گوید بدل آن بوزن آن بوزیدان بود و گوید
بدل وی دارچینی و تخم گزر بود و بسیار خوردن وی مضر بود بشش و مصلح آن پر سیاوشان
بود یا نبات که جلاب سازند **شقیق** شقایق است و گفته شد **شقراق** بلوا
و شقره گویند بپارسی کاسکینه گویند و بشیرازی کاسه شکنک گرم بود و در وی زهومتی قوی
بود اما محلل ریاح غلیظ بود و کم در امعا باشد خوردن وی و وی دسم بود **شقردیون**
اشقردیون خوانند و آن اسقوردیون است و گفته شد منفعت بعضی در باب الف و تمامی

اینجا گفته شود و آن ثوم بری بود و حافظ الاحیا و حافظ الموتی خوانند و بغایت گرم بود
بول براند و چون تر بود بگویند و چون خشک بود بپزند بشراب و بیاشامند گزندگی جانوران
دادویه گشنده را نافع بود و سینه را از کیموس غلیظ پاک گرداند و مقدار دو درم با ماء العسل
بیاشامند قرحه امعا و عسر البول و لدغ معده را نافع بود و چون با حرف و عسل و راتینج بیامیزند و چون
خشک بود و لعوق کنند سرفه مزمن را نافع بود و چون با سرکه بیامیزند و بر موضع نقرس و درد سگن
کنند و اگر آب ضماد کنند همچنین و چون زنان بخورند بگیرد حیض براند **شکرمنج** شکومنج
نیز گویند و آن خشک است و گفته شده **شکاعی** صاحب منهاج گوید حشیشی است در
قوت مانند بادآورد و نیکوترین سبز بود و گویند زرد و طبیعت وی گرم و خشک است در
سیوم و گویند گرم است در اول و خشک است در دوم محلل لطیف بود و بغایت و گویند
چون در شبیب جامه خواب کودکان نهند سود مند بود جهت آب رفتن دهان ایشان و بر فالج
طلا کردن و سعوط کردن و با شراب آشامیدن نافع بود در رطوبت معده و باد که در رحم
بود سود دهد و مقدار مستعمل دو درم بود و جالینوس گوید سودمند بود جهت مره سودا
و بلغم مقوی بدن بود و معده و امعا را پاک گرداند از فضلهای بد و جذام را نافع بود
دیسقوریدوس گوید جذام و برص و بهق را نافع بود و چون با انجبین و عسل بیاشامند
و سمن بود و صاحب تقویم گوید مقدار مستعمل از وی نیم درم بود و گویند مضر است بکبد و بشش
و مصلح وی صمغ عربی بود و نافع بود جهت ورم طلازه و ورم مقعده و بیخ وی قطع سیلان
رطوبت مزمن از رحم و خون رفتن از سینه و مجموع سیلان رطوبت از بدن بکند
و شیخ الرئیس گوید سودمند بود جهت بهای کهن خاصه صلیا را و مؤلف گوید بشیرازی
آن را خارمک خوانند و وی نبات کوهی بود و در زمین سنگستان بود و جهت ربع و ت

سرما بجلاب خوردن بغایت نافع بود **شکوثا** کشوث است و گفته شد **شک** تراب الهالک
خوانند اهل عراق و اهل مغرب رهج الفار گویند و بعربی سم الفار گویند و بشیرازی مرگ موش
کانی خوانند و صاحب منهاج گوید گویند دو زر دست که از خراسان می‌آورند و گویند دود
نقره است که در خراسان در معدن نقره حاصل میشود و مؤلف گوید آنچه محقق است از
طرف دریای آرند از کولیکوت وی گویند وی کانیست و اکسیریان زرنیخ سفید خوانند
و وی سم قاتل بود و معالجه کسی که آن خورده باشد همچنان کنند که معالجه کسی که زیبق مصعد خورده
باشد و مشکل خلاص یابد از بهر آنکه بغایت مهلک است و اگر در میان خمیر گیرند یا در چیزی دیگر
و در میان خانه نهند تا موش بخورد هر موش که آن بخورد بمیرد و هر موش که بوی آن موش
مرده بشنود بمیرد و چنانچه آن خانه از موش پاک گردد و این مجربست **شلجم** و سلجم
نیز گویند و آن لغت است بپارسی شلغم گویند بری و بستانی بود و طبیعت وی گرم است
در دوم و تر است در اول و غذای بسیار دهد و مولد منی باشد و سینه را نرم گرداند
و باه را برانگیزاند و بول براند و مسهل نبود و اشتهای طعام بیاورد و چون بسرکه بود و خردل
مقوی معده بود و آب وی خصر را سود مند بود و آن زمینی است که بشیرازی رطوبت
گویند و در روی غلظ و نفخ بود و محرک شهوت جماع بود و چون بخورند و احساس نفخ در وی
یابند بعد از آن جوارشی تناول کنند مفید افتد **شل** اسحق بن عمران گوید شل در
هندوستان سفرجل هندی خوانند و آن ثمری مدور بود مانند رزد آلو و قوت وی مانند
زنجبیل بود و طبیعت وی گرم بود در سیوم و تر بود در اول ملطف کیموس غلیظ بود و صلابت
اعصاب را نافع بود و شیخ الرئیس گوید طعم وی تلخ بود و تیز و قابض باد بادها را بشکند و
در روی تحلیلی عجیب بود و اعصاب را نافع بود و عرق النسا و نقرس و باد و گوید نافع

بود و دیای که عارض شود در رحم زنان و بچه را نگاه دارد در رحم و چون با عسل بیاشامند استعمال کنند
معده را پاک گرداند و قوت امعا بدهد و نشف رطوبات بکند و مقدار مستعمل از وی نیم
یک درم بود و گویند مضر بود بشش و مصلح وی عسل بود و صاحب تقویم گوید صداع آورد
و مصلح آن خشخاش سیاه و علک بود و صاحب منهاج سهو کرده است که از خوردن وی
همان عارض شود که از زیبق مقتول و حق بطرف صاحب جامع است که از شک تا شل
سهو کرده است **شمع** بپارسی موم خوانند و دیسقوریدوس گوید نیکوترین وی
سرخ رنگ بود و خوشبوی که بوی عسل از وی آید و بی خلط بود و طبیعت وی معتدل بود
و گویند گرم بود و ملین و با دیگر مرهمهای سرد و گرم بود و در وی انضاج اندک بود و
ملین اعصاب بود و خشکریشها و خشونت سینه را نافع بود و طلا کردن و با روغن بنفشه
لعوق کردن و منع شیر بستن زنان بکند چون ده حب هر یک مقدار جاورسی بیاشامند
و همین مقدار چون در حصایی از جاورس یا برنج کنند و بخورند قرحه امعا را نافع
بود و جذب سموم بکند و بر جراحتهایی که از پیکان زهردار بود طلا کردن نافع بود
بغایت و شریف گوید چون با روغن سوسن یا روغن زنبق بر وی طلا کنند لون را
صافی و نیکو گرداند و کلف ببرد و منضج دملها بود و استنشاق رایحه وی در زمان
وبا نافع بود و خوردن وی شهوت طعام را ضعیف گرداند و صاحب منهاج گوید اگر
در ظرفی از وی بسازند و در آب دریا فرو برند آب شیرین در آن ظرف حاصل شود و مو
گوید موم سیاه از عمق بدن جذب کند جذبی بغایت و خار و سیلی بیرون آورد **شمشار**
مرزنجوش است و صفت آن در آذان الفار گفته شده **شمار** را زیانج است نزدیک
اهل مصر و شام و گفته شد **شمشار** بقبل است و گفته شد **شمشیر** شوشیز گویند

و آن قاقله صغار بود و گفته شود **شمام** دستنبوست و گفته شد **شنجار** بپارسی شنگار
گویند و آن ابوخلسا است و گفته شد در الف و انقلیا نیز گویند ورق وی چون با شراب
بیاشامند شکم ببندد و در زرق وی بورق کاهو ماند اما خشن بود و آن گاو زبان تلخ است
و در کوههای سردسیر روید خاصه در کنده مان **شندله** تودری است و گفته شد
شنبلیله صاحب جامع از قول تمیمی گوید شنبلید فقاح سورنجان است و صاحب منهاج
گوید ورق سورنجان است و قول اول اصح است که آن فقاح سورنجانست و نیکوترین
آن سفید تازه بود و طبیعت آن گرم و خشک بود و بوییدن وی صداع سرد را سود
دهد و بادهای غلیظ که در دماغ بود بشکند و سده بینی و دماغ بگشاید و چون اول بار
باشد که هنوز آفتاب بحد بی نرفته باشد بشکفد و مانند بهار نارنج شکفته شود و بشکل و
بقد و بو یکی نیز داشته باشد **شنج** نوعی از حلزون است بپارسی کجل خوانند
و بشیرازی قصینک گویند و آن کوچک بود و بزرگ بود و صاحب جامع گوید بستبر
و بزرگ و پیچیده بود و لون ظاهر آن سرد بود و باطن آن سفید و عطاران شیراز
آن را توتیای اکبر خوانند و آن ودع است و در واو گفته شود و بهترین شنج تازه سفید
املس بود و چون بسوزانند و در داروهای چشم مستعمل کنند و صفت سوختن وی چنان
کنند که شنج را در گل گیرند گلی که سرگین در وی سرشته باشند و در تنوری نهند که آتش در آن
بود تا بسوزد و علامت سوخته وی آنست که سفید گشته بود و اگر سفید نگشته باشد
دیگر در گل گیرند و در آتش برند یا در کوزه گواری کنند و در گل گیرند و در آتش برند تا
تمام سوخته گردد و سفید شود و بعد از آن با آب سحق کنند و بشویند و خشک کنند و دیگر
بار سحق کنند و مستعمل کنند و طبیعت آن سرد و خشک بود و گویند تر و منفعت آن

آن آنست که سپیدی که در چشم بود زایل کند و نشف رطوبت از چشم بکند و آب رفتن باز دارد
وجلای تمام بدهد و اگر نه سوخته در چشم کشند جلا زیاده دهد و اگر سوخته در چشم کشند نشف
رطوبت بیشتر کند و تجفیف و ردی زیاده بود و اگر بعد از سوختن غسل کرده باشند نشف
بی لذع کند و سنون کردن دندانرا جلا دهد و مسکن وجعهای گرم بود و مقدار نیم درم اما
مضر بود و بجشش و مصلح وی عسل بود و بدل آن ودع **شنقاد** ششنی رست وگفته شد **شنان**
فراسیون است وگفته شود **شونیز** شنیز است و حبة السوداگویند بپارسی شیز گویند
نیکوترین آن فربه بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم قطع بلغم بکند و جلا دهد و محلل
ریاح بود و نفخ بلغمی و ورمهای کهن شده و ورمهای صلب چون بکوبند و با کمیز کودکان که بالغ نشده
باشند بسرشند و ضماد کنند بگدازاند و چون با سرکه و چوب صنوبر بپزند و بدان مضمضه
کنند درد دندانرا نافع بود و چون بکوبند و بآب ترکنند و بر ناف ضماد کنند کرم دراز
بیرون آورد و اگر بآب حنظل تر بسرشند یا بپوشانیده بر ناف طلا کنند حب القرع را
بیرون آورد محکم و اگر در آب در عینه بسرشند یا بپوشانیده وطلا کنند کرمها مجموع بیرون
آورد و چون سحق کنند بریان کرده و در صره بندند و دایم ببویند زکام سرد را نافع بود و
اگر سحق کنند و با قدری روغن حبة الخضرا بیامیزند و سه قطره در گوش چکانند نافع بود
جهة سردی و بادی و سده که در گوش بود و اگر بریان کنند و بکوبند و در زیت جوشانند
و از آن زیت سه قطره یا چهار در بینی چکانند زکامی را که عطسه بسیار آید سودمند بود
و اگر بسوزانند و با روغن سوسن یا روغن حنا که موم دران گداخته باشند بیامیزند
و بر سر کل طلا کنند موی برویاند و روغن وی چون سعوط کنند فالج و لقوه را نافع بود
و چون بکوبند و بپزند و هر روز مقدار دو درم بآب گرم بپاشند گزندگی سگ دیوانه

سود دهد و چون سحق کنند و با سکنجبین بیاشامند تب ربع را نافع بود و اگر با سرکه بر برص
و بهق طلا کنند سودمند بود و اگر با عسل و آب گرم بیاشامند سنگ گرده و مثانه برزاند
و چون با عسل در روغن کاو بسرشند سودمند بود جهة درد رحم و درد گرده و درد دوی
که نفسا را بود و در زمان امساک خون نفاس کنند و درد آن ساکن کند و چون سحق کنند
با بول و بر ریشهای سر نهند و بدان ادمان کنند ریش را پاک گرداند و موی برویاند
چون در کحلها کنند و در ابتدای نزول آب بکشند یا بدان سعوط کنند منع آن بکند و قلع ثالیل
و خیلان و بهق و برص و جرب ریش شده بکند و ریشانی طلا کردن در درد سرکه از سردی
بود سود دهد و سده مصفات بگشاید و چون یک شب در سرکه خوابانند و بامداد
سحق کنند و بدان سعوط کنند درد سر کهن و لقوه را زایل کند و اگر ادمان خوردن وی
کند چند روز بول و شیر و حیض براند و چون با نطرون بیاشامند عسر النفس را نافع بود
و چون مقدار دو درم از وی بآب بپاشامند گزیدگی رتیلا را سود دهد و چون در حلق
دود کنند گزندگان بگریزند و بخاصیت تبهای بلغمی و سوداوی را زایل کند و حب القرع را
بکشد از شیر و ون طلا کردن و چون روغن وی سعوط کنند سودمند بود فالج و کزاز را
و قطع تری و سردی بکند که اگر جمع شود از آن فالج حادث شود و چون سحق کنند با خون
اخوین یا خون پرستوک و طلا کنند بر سپیدی که بر اعضا ظاهر شده باشد لون آن بگرداند
و چون بریان کنند بآتش آهسته و بکوبند و بگلاب بسرشند و طلا کنند بر ریشی که بر ساق
پیدا شود و بعد از آنکه ریش سر گشته باشند زایل کند و بجال صحت آورد و چون ضماد کنند
در د مفاصل را سود دهد و چون بخورند حیض براند محکم و بچه مرده و زنده بیرون آورد
و مشیمه بیندازد و شریف گوید چون بیست دانه از وی بشیر زنان بخوبیاسته بکیسات و

وسعوط کنند در بینی کسی که یرقان داشته باشد و چشمهاش زرد شده باشد بغایت نافع
بود و رنگ و بجال صحت آورد و زایل کند تشنج سده و گویند مضر بود دیگر و مصلح
آن کتیرا بود و بدل آن صمغ زیتون بود و گویند بسیار خوردن از وی کشنده بود و لوعی
از وی هست که خناق و غثیان آورد و داوای آن بود که قی کنند و شیر بیاشامند و مداوای
وی چون مداوای کسی کند که کندش خورده باشد **شوا صرا** نوعی از برنجاسف است
و آنرا مسک الجن خوانند و طبیعت وی گرم و خشکست در حقیقا نیز مستعمل کنند سودمند
بود و جهة عرق النسا و اوجاع مفاصل سرد بغایت نافع بود از بهر آنکه مسهل اخلاط غلیظ
لنج بود و **شوخط** چوبست از زان است و صفت از زان در باب جیم در جا درس گفته شد
شویلا برنجاسف است وگفته شد **شوع** درخت بان است و صفت بان و
حب آن گفته شد **شو شیر** خیر بوا است و بیل بوا و تال بوا نیز گویند و آن قاتله صغارست
وگفته شد **شوک الدراجین** مشط الراعی است و بیونانی دیبا قوس گویند وگفته شد **شوک الدمن**
عکوبست وگفته شود **شوک العلک** اتیخمص است وگفته شد **شوکه عربیه** شکاعاست وگفته شد
شوکه قبطیه قرظ است وگفته شود **شوکه شهبا** ینبوت است وگفته شود **شوکه منتنه**
حنین گوید طباق است وگفته شود و طباق خار ناک نیست که آنرا شوکه خوانند **شوکه بیضا**
باداورد است وگفته شد **شوکه مصریه** شوکه قبطیه است وگفته شد **شوکران** حقوط
گویند و بیونانی قونیثون و سقو نیون و باریقون و طفیقون نیز گویند و آن طماست
وگویند تخم بنج رومی است و دیسقوریدوس گوید ساق آن مانند ساق رازیانه بود
و ورق آن مانند ورق خیار زه و گل وی سفید بود و تخم وی مانند انیسون رومی
بود اما سفیدتر بود و روفس گوید ورق آن مانند ورق بیراوج زردی بود بغایت

و بیخ آن بغایت تاریک بود و تخم آن مانند نانخواه بود و بشکل نه بطعم و لعابی داشته باشد و سوک گوید
تحقیق آن بیخ کومیست بپارسی و روس گوید بهترین آن یزدی بود و دیگر در ولایت یزد از تفت
خیزد و آنرا ادرس تفتی خوانند و تخم آن شوکرانست و طبیعت آن سرد و خشکست در سیوم
تا چهارم و کشنده بود و اگر عصاره وی بگیرند پیش از آنکه تخم وی خشک شود و در آفتاب بنهند
تا منعقد گردد بسیار منفعت داشته باشد در اطلیه و در شیافهای که در چشم استعمال کنند
نافع بود و چون ضماد کنند بر حمره و نمله ساکن گرداند و اگر نبات وی همچنان با ورق بکوبند
و بر انثیین ضماد کنند نافع بود جهة کثرة احتلام و چون ضماد کنند بر قضیب سستی در وی پیدا کند
و چون بر پستان دختران بکر ضماد کنند رها نکند که بزرگ گردد و اگر بر پستان شیر دار ضماد
کنند قطع شیر بکند و اگر بر موضع زهار یا موضعی که موی بود طلا کنند منع موی رستن بکند و اگر
بر خصیه کودکان ضماد کنند رها نکند که بزرگ شود و اگر بر نقرس گرم طلا کنند سود دهد
و اگر کسی بخورد علامت وی آن بود که عقل از وی زایل شود و چشم وی تاریک شود
تا حدی که هیچ نه بیند و فواق آورد و اعضای وی سرد شود و خون در بدن وی ببندد شود
و در آخر کار تشنج اعصاب آورد و خناق او ربع و هر رنگ از تنگی که در قصبه شش و حنجره پیدا
کرد و سبب باح و مضرت وی بیشتر بدل رسد تا بجدی که بکشد و مداوای آن بقی بعد از آن
بشراب صرف کنند و فلفل لیس شیر ضرب با افستین و فلفل و جند بیدستر و سداب با شراب
و قردمانا و بیع و فلفل و تخم الجبره با شراب و ورق غار و انجدان و حلتیت با روغن و
مداوا البقر فیدون نیز کنند و اگر از تخم وی اندکی در شراب کنند و بکسی دهند بغایت منوم بود و
بدل آن دو وزن آن بزر البنج سیاه بود **شو غار** زاج سپیدست وگفته شد **شود انیق**
سوداییات است وگفته شد و غذا اندک دهد کیموس وی کدر بود **شهد انج** بزر القنب است

وآن بری بود ولبنانی بود ودر قاف گفته شود شیطرج عضاب خوانند بزبان بربری
بیونانی لیندیون خوانند وآن انواع است بهترین آن صاحب منهاج گوید هندی بود یا بحری
ومولف گوید چنانکه امتحان کرده شد بهتر از پارسی نیست که در لحظه آبله بیزند در اطلیه هندی
آبله بی زند پس محقق شد که حدة وی زیاده از هندیست واین نوع نیکوترست بدو وجه
یکی آنکه تازه بود دوم آنکه مقشر بود وفی الجمله طبیعت آن گرم وخشکست در آخر درجه دوم وجالینوس
گوید گرم بود در درجه چهارم وشیخ الرئیس گوید بر بهق سفید وبرص وجرب وتقشر با سرکه طلا کردن
بغایت نافع بود وچون بپاشند با ادویای مناسب درد مفاصل را سود دهد وبر سپرز
طلا کردن بگدازاند وگویند چون بیخ وی از گوشت بیاویزند درد سپرز ساکن گرداند وورق
وی چون نیک بکوبند وبا بیخ راسن بر عرق النساء ضماد کنند دو دانگ ونیم ساعتی رها کنند نافع بود
وبر سپرز نهادن سودمند بود وبر جرب ریش شده مالیدن بغایت مفید بود وچون از خود
بیاویزند درد دندان ساکن کند ومولف گوید که از خواص وی آنست که اگر کسی را درد
دندان ساکن کند واین مجربست وحبه قوبا با سرکه کهن طلا کردن بغایت نافع بود و
مجرب ومقدار مستعمل از وی صاحب منهاج گوید یک مثقال بود وگویند مضرست بشش ومصلح آن
مصطکی بود وبدل آن فوه وگویند بدل آن بیخ کبرست شیح بپارسی درمنه
گویند بهترین آن ارمنی بود وآنرا درمنه ترکی خوانند وشیح جبلی را افیلون خوانند وطعم وی
تلخ بود وطبیعت وی گرم وخشک بود در سیوم وگویند گرم بود در دوم وخشک بود در
اول محلل ریاح بود ومقطع ودر وی قبضی بود ودر قبض افسنتین وچون بسوزانند وخاکستر آن با
روغن بادام بر داء الثعلب طلا کردن نافع بود ومنع الکله بکند وعسر النفس را سود دهد وکرمها
وحب القرع را بکشد وبول وحیض را براند وجهة گزندگی عقرب ورتیلا وزهرها را سودمند بود

ومقدار دو مثقال وچون بسوزانند وبر ریش گوناه بپاشد یا بر موضعی که ریش رسته باشد طلا کنند موی برویاند
ووی مضر بود باعصاب ومصدع بود ومعده را زیان دهد ومصلح وی ترشیها بود وگویند مصلح وی
شراب ریباس بود تا شراب اترج وبدل آن در قاقلات دو وزن نمک کابلی بود ودر علمای دیگر
غیر ارمنی بدل وی کنند شیلم زوان است وبهترین وی آن بود که ادکن وفربه بود وطبیعت وی گرم
بود در سیم وگویند در اول وگویند در دوم ووی ملطف ومحلل بود وجلایی دهد وبا گوگرد بر بهق طلا
کردن سود دهد ومحلل ورم خنازیر بود با بزرکتان وبا سرگین کبوتر بر وی نهند سوراخ کند وبا گندم
بر قوبا وریشیار ور کردن نافع بود وبخور کردن بدان آبستنی را یاری دهد خاصه چون با سوسن
ومر وزعفران وکندر بود وچون بکوبند وبرشته بر عضوی نهند که سلی یا خاری بود بیرون
آورد ووی مسکر ومسدد بود ومولف گوید آنرا بشیرازی شلمک خوانند واگر در میان گندم آرد کنند
نان آن بغایت سدر وسکر آورد وبدل آن حنطه قوتی بود واگر در میان شراب خوابانند وبپاشند
بغایت منوم بود ومستی وخواب گران آورد وروغن وی جهت قوبا از روغن گندم نیکوتر بود
وچون بر صدغ مالند خوابی معتدل آورد ورازی گوید بدل آن فو است شیرج دهن الحل است
بپارسی روغن کنجد گویند وشیره گویند وطبیعت وی گرم وتر بود وسودمند بود جهة سعال و
خشونة سود دادی خوردن وطلا کردن وچون مورد در وی بزند موی را نگاه دارد وقوه دهد وچون
وی با آب مویز حکه موی وبلغمی را زایل کند وضیق النفس را نافع بود ومعتدل الطبیعت بود وسموم را
نافع بود وخشونت حلق وسرفه را سود دهد وسهو که طبیعت را زایل کند چون در طبخ کنند ودر وی غلظی
بود ومعده را بد بود ومرخی وی بود واگر خواهند که غلظ وی اندک شود مصلح وی آن بود که بریان
کنند وبعضی گویند که سوداوی را هیچ نفع ندهد شیبة العجوز اشنه است وگفته شد شیتال
دم الاخوین است وگفته شد شیرزق وشیرزج تیز گوید صاحب جامع گوید سرگین خفاش است

وگویند بول او وصاحب منهاج گوید بول خفاش است وگویند شیر اوست ومولف گوید آنچه محقق است
شیر خفاش است که هیچ مرغ شیر ندارد الا الخفاش وشیر مرغ که مردمان بافواه گویند شیرزق است و
طبیعت آن گرم وخشکست بغایت گرم وتیز ومنفعت وی آنست که سنگ مثانه بریزاند وناخنه وسفیدی
که در چشم بود چون در چشم کشند زایل کند شیرابه خشخاش وگفته شد شینیز شونیز است
وگفته شد شیح حبشی فلفل سیاه است وگفته شود شیخ البحر حیوانی دریاییست که سر
بینی وی مانند گوساله بود وگویند روز شنبه البته از دریا بیرون بیاید شیان غوزی پوش در بندیست
وگفته شد شیر ابلج ابلج چون در شیر خوابانند آنرا شیر ابلج خوانند وقبض وی کمتر از ابلج بود
ونیکوتر آن بود که چند روز در شیر خوابانند طبیعت آن سرد وخشک بود در سیوم وگویند گرم
وتر بود وبلغم لزج را پاک کند وقوة شهوة بدهد وقطع قی بکند وآب رفتن از دهان باز دارد وحرارت
خون را بنشاند ومقدار مستعمل از وی یک مثقال بود وگویند مضر بود بمثانه ومصلح وی شیر تازه وعسل
بود شیراز بپارسی ریچال خوانند شیرخشت بخنیت زرد رنگ که از هندوستان می
آورند وطبیعت آن گرم وخشک بود ومسهل مره سودا بود وبلغم وخلطهای غلیظ سوخته بیرون
آورد وماده‌های فاسد وشربتی از وی دانگی تا نیم درم بود شیرخشک بپارسی شیرخشت خوانند
وطبیعت وی گرم بود با اعتدال وفعل وی اقوی بود از ترنجبین ومانند وی وبهترین وی آن بود
که شفاف بود مانند صمغ والله تعالی اعلم

باب الصاد

صابون گرم وخشک بود در چهارم ومقرح اعضا بود محکم وقولنج بگشاید ومسهل خلط خام بود
چون شیافه از وی بگیرند ودرد رحم را نفع دهد وشریف گوید چون در میان خرقه صوف نهند
وحزاز وقوبا را بدان بمالند حکم زایل گرداند واگر با هم چندان نمک بیامیزند ودر حمام بمالند حکه وجرب
ریش شده را نافع بود واگر با هم چندان حنا بیامیزند وبر زانو طلا کنند درد زانو ساکن کند واگر بر

نمش طلا کنند زود زایل کند ومجربست وچون بجوشانند با روغن گل وبر ریش سر کودکان طلا کنند پیاپی چند
نوبت خشک گرداند وزایل کند وچون طلا کنند بر ریشها نشده وهفت روز رها کنند بعد از آن با آب
گرم بشویند هیچ دوا از این بهتر نبود وچون ده درم از وی با چندان سلیقون که آن زنجفر محرقست وهم چندان
نوره آب دیده بر ریش خضاب کنند در حمام بعد از آنکه شسته باشند پاک ونیم ساعت صبر کنند موی را
سیاه گرداند وتغیری تمام پیدا کند وشریف گوید بغایت مجربست واگر سر را بدان بشویند در حمام
شپش را بکشد وسر را پاک گرداند از سبوسه اگر با ادویه بسرشند که جهت نمش وبهق مناسب بود
فعل وی زیاده گردد در بهق ونمش را زایل کند وچون بر اورام بلغمی وبخوار نضج نهند تنها یا با ادویه که موافق
بود نضج دهد وبگدازاند وچون بسرشند با ادویه که گشاینده اورام بود مانند سفیده حرف وسرگین کبوتر
واصل قثاء الحمار فعل وی قوی گرداند وگویند سر را چون بدان بشویند موی را جعد گرداند وبر جراحت
طلا کردن بگشاید وآب وی اگر بخورند کشنده بود ونزدیک بخوردن نوره بود ومداوای وی بقی
با آب گرم کنند وبروغن کنجد بعد از آن آب گوشت از مرغ بروغن بادام صابون القان شجره ایست
ملک است وگفته شد صاب گویند قثاء الحمارست وگویند بتحقیق نوعی از یتوعاتست صباره
لوف الصغیرست وگفته شود صاحبه جزرات وگفته شد صبار تمر هندی است وگفته شد صبا
گویند عصاره سنا است وگویند عصاره مرزدرنگ است طبیعت آن سرد است
نقرس گرم را نافع بود صبر سه نوع است اسقوطری وعربی وسمجانی بهترین آن سقوطری بود وسقوطر
جزیره است نزدیک ساحل یمن وآن جزیره چهل فرسنگ است واهل آن جزیره یونانیند وساحران محکم
واصل ایشان از یونانند اسکندر ایشان را از زمین یونان بدان جزیره فرستاد جهت ساختن صبر
وزنان ایشان مجموع ساحران باشند تا بحدی که اگر حیض با کسی داشته باشند اگر آن شخص حاضر بود
والا شکل وی در ضمیر خود دارد وقدحی پر آب پیش خود نهند وآغاز سحر کنند تا آن زمان که نقطه خون در میان

قدح پیدا شود بعد از آن قدح پر جگر و دل دشش گردد آن شخص در حال بمیرد و چون شکمش بشکافند جگر بند در شکم وی نبود تا بدین حد مبالغه میکنند در ساحری ایشان و نیکوترین صبر سقوطری آن بود که لون آن مانند لون جگر بود و بوی وی مانند مر بود و براق بود تر دیک بصمغ عربی و چون در دست بمالند زود خرد شود و بلون مانند زعفران بود و از وی بوی روغن کوسفند آید و قطعها سنگ ریزه در وی نبود و نوع عربی را عدنی خوانند و یمنی خوانند و میانه بود و سمانی بد بود و انرا صبر ردی خوانند و طبیعت صبر گرم و خشک بود در درجه دوم و گویند گرمی وی در اول بود و گویند در سیوم و جالینوس گوید خشکی وی در سیوم بود و گرمی در اول جهت معده از همه دواها سودمندتر بود و در ریشها شکل نیک شود خاصه در ذکر و دبر چون با آب بگدازند و طلا کنند و همچنین سودمند بود جهت در ریشهایی که در دهان و بینی و چشمها حادث شود و فی الجمله خواص وی آنست که منع ماده بکند و اگر جمع شده باشد بگدازاند و سخن معده بود و دماغ آن و بادها بشکند و مسهل صفرا بود و رطوبت و بلغم از سر و مفاصل جذب کند و سده جگر بگشاید با چیزی آنکه مضر بود بجگر و ریش چشم و جرب و درد و سوزش آن زایل کند و رطوبت آن خشک گرداند و سودمند بود جهت ابتداء نزول آب در سر و معده و مجموع بدن را از فضول که جمع شده باشد پاک گرداند و عروق و اعصاب را از اوساخ پاک کند و ذهن صافی کند و حبیش ابن حسن گوید نشاید که صبر در سرمای سرد و گرمای گرم مستعمل کنند الا در زمان معتدل که اگر در سرمای سرد مستعمل کنند مضر بود بمقعده و باشد که اسهال دموی آرد از بهر آنکه مرتج عروق پیرامون مقعده بود پس افواه آن بگشاید و خون روانه گردد و صبر عربی کرب و مغص آورد و قوت وی در طبقات معده یکی دو روز باقی ماند و سقوطری منه آن بود و چون پاشند بخاری لطیف از وی متصاعد شود و سر و دماغ از فضول و بلغم که جمع شده باشد پاک گرداند و بخاری که از معده متصاعد

شود و پس قوت باصره بدو بدان سبب که چون متصاعد شود و پس از وی جزوی لطیف بعصب اجوف رسید و از فضول پاک گرداند و روشنایی چشم زیاده کند و بدین سبب است که صبر در ایارجات و معاجین میکنند و صبر چون ناشسته باشد زیاده اسهال کند و چون مغسول کنند قوة دوایی بسیار نقصان کند و از طبیعت دوایی بیرون رود و صفت شستن وی صاحب جامع چنین گوید که بگیرند صبر سقوطری یک رطل و سحق کنند و بمنخل صفیق بیزند بعد از این افسنتین ربع رطل و از اذخر و بیادا یاره مصطکی و حب بلسان و دارچینی و سلیخه و عود بلسان و سنبل و اسارون از هر یک سه درم این داروها را در دو رطل آب شیرین بپزند تا به نیم باز آید فرو گیرند و در دست بمالند و صافی و صبر کوفته و بیخته در هاون کنند و آن آب بران ریزند و بشویند و در ظرفی کنند تا آن آب اصبر صافی شود دیگر بار در هاون کنند و دوم بار بشویند تا آن زمان که هیچ باقی نماند الا مانند خاک کرد و بعد از آن آب از وی بریزند و صبر باقی ماند و پس سه درم زعفران با وی بیامیزند و بردارند و بوقت حاجت استعمال کنند و مقدار شربتی از وی مابین یکدرم تا دو درم بود و صبر چون کهن شود سیاه گردد و شسته وی زود تر از ناشسته ضعیف شود و گویند مسهل سودا بود و آنچه نه مغسول بود صاحب منهاج گوید شربتی از وی مغسول مابین نیم درم تا دو درم بود با آب گرم مسهل بلغم و صفرا بود و اگر با ادویه بود شربتی از دو دانگ تا نیم درم بود و مضر بود بامعا و نقه بیل ان بکثیرا کنند و مضر بود بجگر و مقعده و مصلح آن مصطکی و ورق گل سرخ و مقل بود و منصوری گوید شربتی از وی از یک مثقال تا دو مثقال بود دو نوع سمانی سیاه بد بود و نشاید که استعمال کنند و صبر تنها مستعمل کردن بغایت مضر بود بمقعده از بهر آنکه خشکی آن در درجه سیم است و مقعده عصبی است و مزاج وی سرد و خشک است چون بران بگذرد دلگافد و خشکی مضر بود بعصب و شریف گوید چون با آب کنند تا سحق کنند و طلا کنند چند نوبت بر بواسیر که از مقعده رسته باشد بیندازد و گوید نیکوترین معالجه این زحمت بود و مجرب است

و باید که چون چیزی از روغن گل در ظرفی اسربی یا قلعی حل کرده باشد بمالد از آن و اگر در اب السلب الحل حل کنند و بر ریش بینی و گوش طلا کنند زایل کند و چون به سرکه حل کنند و بر جبهه و شرا طلا کنند نافع بود و بدل صبر بوزن آن حضض بود و در نفع معده بوزن آن افسنتین گویند بوزن آن حضض و افسنتین بود **صحناة** بپارسی ماهیابه گویند و طبیعت آن گرم و خشکست در درجه دوم و گویند گرم بود در اول و خشک بود در درجه دوم و آنرا از ماهی سازند که آنرا ماهی اشنه خوانند در کرمسیر شیراز و خلطی بد از وی حاصل شود و نشف رطوبت معده بکند و وجع ورک بلغمی را نافع بود و گویند دهان گرا از فساد معده بود زایل کند و قطع بلغم بکند و جرب و حکه آورد و تشنگی و صداع و مصلح وی سرکا بود **صدف** بهترین آن سفید بود که در آب شیرین بود و طبیعت آن خشک بود و صدف نیرو قیس و صدف فرفورا ناسوخته نشاید که استعمال کنند از بهر آنکه بغایت صلب بود و چون بسوزانند قوت وی در غایت تجفیف بود و اولی آن بود که بغایت سحق کنند و این بابی عامست هر چیزی که جوهر وی حجری بود و پس چون تنها استعمال کنند نافع بود جهت جراحات خبیث از بهر آنکه مجفف بود بغیر لذع و چون با سرکه برشند و عسل یا بزراب نافع بود جهت جراحات متعفن خبیث و گوشت صدف بری چون سحق کنند و طلا کنند بدن را خشک گرداند و قوة صدف جذب سلی و عظام بکند و تسکین وجع نقرس و مفاصل بود و چون ضماد کنند و چون با سرکه سحق کنند قطع رعاف بکند و وی مسکن وجع معده بود و چون بر سپرز ضماد کنند و رها نکنند تا خود رها کنند بغایت نافع بود و چون زن بخورد یکبار حیض براند و گوشت وی سودمند بود جهت گزندگی سگ دیوانه و مرق صدف گوحک شکم براند و بدان بخور کردن اختناق رحم را نافع بود و مشیمه بیرون آورد و صدف سوخته در تکلیل و جلاء دندان و در کحلها چشم مستعمل کنند و ریش چشم را نافع بود و غلظ احفان زایل کند و چون طلا کنند بر موضع موی زیاده که در چشم

بود بعد از آنکه بر کنده باشند دیگر نروید و سوختگی آتش را سود دارد و دل را نافع بود و مقدار مستعمل از وی مثقالی بود و از آب وی سه درم و صدف سوخته بهق را زایل کند و ریشها را پاک کند و بحث گوید خوردن وی مضر بود بمثانه و مصلح وی عسل بود و بدل وی دو وزن وی **صدف البواسیر** نوعی از صدف است که در ساحل دریای قلزم بسیار باشد و در بحر حجاز نیز باشد چون در شب بخورد و دکته بواسیر را سود دهد و بینداز و چون بسوزانند و بعسل برشند قطع ثالیل بکند و تزهر را سود دهد و شکل وی مانند حلزون بزرگ بود و الآن وی طبقات داشته باشد و بوی وی کریه بود و لون وی فرفری بود که بسیاهی زند و در قلزم بر کنه معروف بود **صداء الحدید** زعفران الحدید است و گفته شد **صریة الحبدی** شجرة الطحال است و گفته شد **صرو** شوکران است و گفته شد **صرایه** خنفلست که زرد خواهد شد **صرب** صمغ است و گفته شود **صربیا** بادروج است و گفته شد **صرصر** نیز گویند و آن حیوانیست کوچک مانند ملخ کوچک که بشب آواز کند و بشیرازی جرداسک خوانند و دیسقوریدوس گوید چون بریان کنند و بخورند درد مثانه را سود دهد و جالینوس گوید بعد از آنکه خشک کنند کسی که قولنج داشته باشد یکی عدد با یک دانه فلفل بخورد و شربتی سه عدد از این حیوان تا پنج عدد یا هفت عدد باشد وی فلفل در وقت هیجان درد و صعوبت آن و صاحب منهاج گوید چون در زیت بپزند و در گوش چکانند درد گوش ساکن گرداند **صرفان** اسرب را صرفان گویند و نوعی از خرما سرخ فربه است و آنرا هم صرفان گویند و بپارسی مکتوم گویند **صعتر** بشیرازی اوشه خوانند و بیونانی اوریغانس و آن دو نوعست درازورق و گرد ورق و بری نیز گویند و در قوة مانند حاشا بود و درازورق اقوی بود از گردورق و نیکوترین آن کوچک ورق بری بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم محلل و ملطف بود و درد دندان را نافع بود و درد دندان که از سردی دبا دبود و چون بخایند ساکن کند و طبیخ وی چون با شراب

پاشانند گزندگی جانوران را سود دهد و چون با مینختج پاشانند دفع مضرت سوکران و افیون بکند
و چون با سکنجبین پاشانند دفع مضرت جبین بکند و چون با خیار زه بخورند نیکو بود و بهت کوفتگی
عضله و صلابت معده و جگر لغایت سود مند بود و اگر با روغن ابرسا سعوط کنند فضلها از بینی برون
آورد و اگر با سرکه پاشانند مطحول را نافع بود و حیض و بول براند و اگر طبیخ وی پاشانند
شکم براند و فضول مراری بیرون آورد و اگر با عسل لعق کنند ورم ملازه و شش کرم را نافع بود
و خوردن وی غثیان را لغایت نافع بود و چون بپزند و آب وی پاشانند کرم بکشد و حب القرع را
بیرون آورد و اشتهای طعام باز دید کند و بادها را تحلیل کند و دیر و تاریکی چشم و شب کوری
که از رطوبت حادث شود زایل گرداند و مقدار نیم مثقال مستعمل بود و روغن وی سینه و
شش را نافع بود و اگر با سویق برورمهای بلغمی ضماد کنند بگدازاند و خوردن وی مضر طعام کند
و معده و امعا از بلغم غلیظ پاک کند و غذا را غلیظ لطیف گرداند و سردی معده و جگر را
سود دهد و سده بگشاید و چون مقتب وی با عناب بپزند و آب آن بیاشامند خون غلیظ رقیق
گرداند و این خاصیت در وی موجود است و اگر با انجیر خشک بخورند عرق براند و لون را
نیکو گرداند فقاح وی مسهل مرة سودا بود و بلغم و شربتی یکمثقال با نمک و سرکه بود و صعتر
در ورم و قولنج و مثانه را نافع بود و چون با عسل و سرکه بپرورند و هر شب یکمثقال بخورند
بران خفته جهت دفع نزول آب لغایت مفید بود و از نزول این باشند و دهن را نیکو گرداند
و چون بپاشانند گزندگی عقرب را نافع بود و اگر ضماد کنند بر موضع گزندگی همچنین نافع بود و به
صعتر نزدیک بقولی که مضعف چشم بود و نبند مضر آن زایل کند و نوعی از صعتر بستانیست که
آنرا می کارند آن ضعیفتر از بری بود در قوت و فعل و در تر نیز بکار برند و آنرا مرزه خوانند و صعتر
مضر بود بار به و مصلح وی خمر انگوری بود **صغبس** سغبین نیز گویند و آن سکبینج است و گفته شد

صفصاف یعنی بید و عربی خلاف است و گفته شد **صفیف** درخت ابهل است و آن عرعر بود و گفته
شود **صفراغون** مرغیست که آنرا اطرغلودیس گویند و گفته شود **صفر** مرغیست که گنجشک را
صید کند و بپارسی باشه خوانند و به بربری مایشنا گویند و ابو عماره نیز گویند گوشت وی گرم و خشک
بود و چون بپزند و خشک کنند و سحق کنند و دو درم از وی بیاشامند با آب سرد با شتاب بر دز
سرفه سرد و ربو را نافع بود و زهره وی نافع بود جهت ابتدای نزول آب چون در چشم کشند قوة بصر
بدهد و سرگین وی چون در کلف مالند زود زایل کند **صلون** خرنوب نبطی است و ثمره وی را
مصر لحب الکلی خوانند و اما عرش نیز گویند و صفت خرنوب گفته شد و در ینبوت نیز گفته شود
صلصل بپارسی عکه خوانند و آن عقعق است و گفته شود **صموغ** جالینوس گوید مجموع صمغها گرم
و خشک بود و لیکن بعضی از بعضی نافعتر بود و صمغ را بشیرازی ازد گویند و بپارسی زد گویند
صمغ عربی بهترین صمغها بود و نیکوتر آن بود که صافی بود و چوب اندک داشته باشد
و سفید و شفاف بود و چون در آب نهند زود بگدازد و طبیعت آن معتدل بود و گویند گرم
بود و گویند سرد و خشک بود و در وی قبضی بود و حجابی با اعتدال سرفه گرم را نافع بود و
آواز را صافی کند و قوة معده بدهد و اسهال صفراوی را نافع بود و مقدار ماخوذ از وی دو مثقال
بود و خشونت سینه و حلق و قصبه و شش را نافع بود و حدة ادویه بشکند و اسحق گوید مضرت
سبل و مصلح وی کثیرا بود و بدل آن صمغ بادام و حب الآس گویند و مصلح آن شراب صندل و
کلانت **صمغ اللوز** بهترین صمغ بادام آن بود که سفید باشد و از درخت جوان گیرند و طبیعت
وی مایل بسر بود و گویند گرم و تر بود و صمغ بادام شیرین در رد حلق و سرفه و تب دق را نافع بود
و فربهی آورد و صمغ بادام تلخ قابض و سخن بود و چون بیاشامند نفث دم را نافع بود و اگر
با سرکه بیامیزند و بر قوبا که ظاهر پوست پیدا گردد بمالند زایل کند و چون با شراب ممزوج کنند

و بیاشامند سرفه کهن را نافع بود و سنگ گرده بریزاند و گویند صمغ بادام مضر بود بسپرز و مصلح آن قند
و خشخاش بود و بدل آن صمغ عربی و کثیرا **صمغ الاجاص** بهترین صمغ آلو آن بود که از درخت کهن گیرند
و در وی گرمی و خشکی بود و گویند گرم و تر بود و در شش و سینه را نافع بود و چون با شراب بیاشامند
سنگ گرده و مثانه بریزاند و چون با سرکه بیامیزند و بر قوبا و کودکان بمالند زایل کند و جراحتها
باصلاح آورد و چون در چشم کشند روشنایی زیاده کند و چون در سرکه حل کنند و بر بثرها مالند
جراز و نثری و حصف طلا کنند سودمند بود و اسحق گوید مضر بود بسپرز و مصلح آن قند بود **صمغ البطم**
چون در دندان گیرند درد ساکن کند و جراحتها را نافع بود و اگر در شیافات کنند روشنی
چشم زیاده کند **صمغ المحروث** حلتیت است و گفته شد **صمغ الدامیشا** نیکوترین آن بود
که صافی باشد و بسرخی مایل بود و در غایت حدت و حرافت بود و تلخی تمام داشته باشد
و مولف گوید آنرا بشیرازی اودوک خوانند و از صد و دشبا بکاره خیزد و در هیچ جای دیگر
نبود ملطف بود جهت بادهای غلیظ که در معده و امعا بود و سودمند بود و بلغمی که در معده
بود لطیف گرداند و بگدازاند و در قوت گویند مانند حلتیت بود و مولف گوید جهت درد
دندان استعمال کردن مقدار نیم درم نافع بود و اگر سبب آن از نفخ بود **صمغ السداب** گرمست
در سیوم و خشکست در دوم بادها را بشکند و ورمهای صلب را بگدازاند و ریش چشم را نافع
بود و چون بران افشانند و خنازیر که در حلق و در شیب بغل بود بگدازاند چون مقدار دانگی
سعوط کنند و بدل آن دو وزن آن حلتیت است **صمغ الخطمی** سرد و تر بود و تشنگی ساکن
گرداند و شکم ببندد و نافع بود جهت مرة صفراوی **صمغ الجوز الرومی** کهربا است و گفته شود
صمغ الطرثوث اشق است و گفته شد در الف **صمغ القتاد** کثیرا است و گفته شود
صمغ السداب البری ثافسیا است و گفته شد **صمغ الکمثری** گویند نیکوترین صمغ امرود

آن بود که از درخت کهن گیرند و طبیعت آن گرم و تر بود و در شش و ریشها آنرا سودمند بود و
مقدار مستعمل از وی دو مثقال بود و گویند مضر بود بسپرز و مصلح آن گل ارمنی بود **صمغ البطم**
علک است بپارسی بناست گویند و بشیرازی کند رخوانند و طبیعت آن گرم بود و محلل و ملطف
بود و در خواص نزدیک مصطکی بود **صمغ السرو** گرم و خشک بود و در قوت مانند صمغ سداب
و صمغ صنوبر بود و چون بدان سعوط کنند رطوبات دماغ را پاک گرداند و چون بر ریشها افشانند
باکلنار زایل کند و مجموع ریشهای اعضا همچنین **صمغ الصنوبر** راتینج است و گفته شد **صمغ
الکوشن** بپارسی کنگرزد خوانند و بشیرازی کنگری و آن تراب القی بود و در کاف در کنگرزد گفته
شود منفعت آن **صمغ الزیتون** اصطرک است و گفته شد و صمغ بری وی از اد دبه فتاله
بود و چون در چشم کشند شب کوری و تاریکی چشم زایل کند و بول و حیض براند و چون بر دندان
خورده نهند درد ساکن گرداند و جرب ریش شده را سود دهد و چه بلیند از دو بدل آن عصاره
طراثیث است و گویند بدل آن شونیز است **صمغ البلاط** صاحب جامع گوید بیونانی گشوفلا
خوانند معنی آن بپارسی از سنگ ساخته و آن چیزیست که از رخام و سنگ می سازند و صاحب منهاج
گوید سعدانی بود و مرکب بود از اخلاط مرکب بود از صبر و مر و خون سیاوشان و علک و انزروت
و صمغ عربی از هر یک جزوی اصل مرجان و زاج از هر یک نیم جزو کوفته و بیخته کنند و باب
صمغ عربی بسرشند و بدیواری که بگچ سفید کرده باشند بزنند و رها کنند تا خشک گردد و چنینه
که کهن گردد نیکوتر بود و وی مجفف بود و جراحتها را نافع بود و منع خون دریم بکند و ریشها را بصلاح
آورد **صندل ابیض** نیکوترین آن مقاصری بود زرد رنگ و طبیعت آن سرد بود در سیوم
و خشک بود در دوم و صاحب منهاج گوید سرد بود در آخر دوم و خشک بود در سیوم در درد
و خفقان که عارض شود از تبهای حاده و مرة صفرا و جگر گرم و دهن گرم و محرور مزاج

بغایت نافع بود و ضعف معده را سود دهد و چون با آب صلایه کنند و بگلاب و باندک کافور برشنده
بر پیشانی طلا کنند درد سر که از حرارت بود ساکن گرداند و چون در حمام با نوره در حوض مالند بوی آن
زایل کند و چون با آب عنب الثعلب یا با آب حی العالم یا با آب برهن یا با طحلب برشنده بر نقرس گرم
طلا کنند سود دهد بر ورم گرم همچنین سبل و مفرح و مقوی قلب بود و چون محکوک کنند اندک
حرارتی در وی پیدا شود و بجا آنکه آرد از طحن و اگر خلط کنند با ادویه جهت تقویه معده و جگر و سردی
آن سود دهد و مضر بود به آواز و مصلح وی جلاب بانبات است و بدل آن اشنه **صندل احمر** سرد
و خشک است در دوم و گویند سرد تر از سفید است و گویند سفید سرد تر است از سرخ لیکن سرخ
برشت از سفید و محلل اورام گرم بود و منع ماده بکند و بر چهره طلا کردن نافع بود و در درد سر را
عظیم مناسب بود و شریف گوید چون سحق کنند و با روغن زنبق بیامیزند و بر اعضا بمالند تب
در دارو وی زایل کند و همو گوید صندل سرخ بغایت سرد تر از همه صنف ها بود و بدل آن فوفل است
صنوبر بشیرازی کاج خوانند و صفت حب آن در باب حا گفته شد اما باقی اجزای وی گفته شود
در پوست بیخ صنوبر صغار قبض و قوتی تمام بود و سحج را نافع بود و چون بر دی بهند مانند ضماد عظیم
عظیم نافع بود و چون بپاشند شکم ببندد و اگر در در کنند بر سوختگی آب گرم پاشند بغایت
نافع بود و وی معتدل بود در حرارت و گویند گرمست در دوم و خشکست در سیوم و گویند در اول
و درق آن تر تر از لحاء آن بود و جراحتها را نیکو گرداند و غوغزه بطبیخ قشر صنوبر کردن بلغم را
جذب کند و بیرون آورد و دخان وی سودمند بود جهت کسی که در قرحه وی استرخایی بود و هر علتی
و زحمتی که بود زایل کند و قشور و ورق وی چون بپاشند در دهکر و ریش آتش را نافع بود
و قشور هر دو صنوبر چون زنان در شیب خود دود کنند بچه و مشیمه بیرون آرد و ورق وی چون
بکوبند و ضماد کنند بر ورمها و گرم در د ساکن کند و جراحتهای تازه که خون روانه بود سود دهد

و چون با سرکه بپزند و بر دندان ضماد کنند درد ساکن گرداند و چون با آب ماء العسل بپاشند مقدار یک مثقال
موافق بود جهت کسی که در جگر وی علتی بود و همچنین پوست وی و ورق وی چون بپاشند همین عمل بکند
و چون چوب وی بشکنند و بارهای کوچک کنند و با سرکه بپزند و طبیخ وی در دهن نگه دارند درد دندان
زایل کند و اگر بسوزانند و دخان وی بگیرند در مداد بغایت خوب بود و اگر در دارو های چشم کنند مژه
چشم نیکو گرداند و موی نریزد و آب دهن باز دارد و شریف گوید ثمر صنوبر کبار که آن چلغوزه است
چون بکوبند و با عسل بسرشند و هر بامداد سه درم بخورند از افلاج خلاص یابند و چوب وی چون بپزند
با آب و اعضای کسی که زحمت کشیده باشد بدان بشویند نافع بود و بدل آن زفت است **مسار**
دل است و گفته شد **صمغ و برای** یمنی است صمغ را که از طرف یمن می آورند بلون قرمز بود و در جراحتها
استعمال کنند و قطع اسهال بکند و ازین صمغ بشکل حصص همچنان قرص می باشد و آنرا ابول الابل خوانند
و جراحتها خبیث با صلاح آورد **صوف الابل** فراسیولست و گفته شود **صوف** بپارسی پشم خوانند و
طبیعت آن گرم و خشک بود و نیکوترین آن نرم بود و پشم سوخته خشک بود در سیم و مجفف بود
صفت سوختن آن مانند ابریشم بود و بگیرند دیگ آهنین یا گواری نو و گواری دیگ سفالش را گویند بزبان
شیرازی و اگر گواری بود نیکوتر بود و پشم را بشویند و بتابانند و در دیگ نهند و بر آتش نهند و طبقی
بر سر آن نهند که سوراخ داشته باشد تا آن زمان که سوخته گردد و در ریشها را نافع بود و گوشت
زیاده که در ریشها بود بخورد و پشم ناسوخته که چرکن بود و چون با زیت و سرکه تر کنند یا بشراب ضماد
کنند بر جراحتها چرکن و ابتدا آن موافق بود و بر جایی که ضربی زده باشند یا استخوانی شکسته
باشد همچنین و چون با سرکه و روغن گل تر کنند صداع و درد چشم و مجموع اعضا را نافع بود و بران
ضماد کردن و شریف گوید خرقه صوف چون برگردن رندگان بندند خستگی بر ایشان کار نکند و هیچ
زحمت نرسد و چون پشم زده بیاکنند میان انگشتان دست و پای که شق کرده باشد شفای آن

زایل کند و باید که یک شبانه روز رها کنند پس بیرون آورند و دیگر بار مکرر کنند تا زود زایل کند و رازی
گوید چون بپوشند صوفی که از گوسفند گرگ خورده باشد حکه در بدن آنکس پیدا کند و دیسقوریدس گوید
ریسمانی پشمین در گردن کاو تند بندند زبون گردد و عاجز **صوطله** نوعی از سلق است
رز در رنگ و صفت سلق گفته شد در باب سین والله تعالی اعلم

باب الضاد

ضال ثمر السدر خوانند بپارسی کنار گویند و در بنق گفته شود و صفت آن **ضبع عرجا**
حیوانیست مانند گرگ و چون براه رود لنگ نماید و از برای این ضبعه عرجا نام وی کرده اند بپارسی
کفتار گویند گوشت وی گرم و خشک بود در دوم مانند گوشت سگ و چون آدمی در دست
وی حنظل بود کفتاران از وی بگریزند و چون یک دندان وی با خود نگاه دارند و به سگ گذار
کنند سگ بانگ نزند و چون موسوسان خون وی بخورند سودمند بود و چون زهره وی بگدازند
باهم چندان روغن اقحوان در ظرفی مسین کنند و سه روز رها کنند بعد از آن طلا کنند بر چشمی که آب
داشته باشد در رهرها هی دو بار سفیدی زایل کند و دانه ببرد و هر چند که این روغن کهن گردد
و نیکوتر بود و چون زهره وی تنها در چشم کشند تیزی چشم زیاده کند و اگر طبیخ وی که با شبت
و نخود با آب بخته یاشند سودمند بود جهت درد مفاصل و درد انشپستن بغایت نافع بود و نقرس
زایل کند و بادهای غلیظ ببرد و جمیع علتهای مفاصل را سود دهد و مغز ساق وی چون بار نیت
اتفاق بگدازانند و بر نقرس طلا کنند بغایت نافع بود و پوست وی چون بر شکم زن حامله بندند
بچه نگاه دارد و بینداز دو اگر از جلد وی کیسه سازند و بدان کیل تخم جهت زرع کردن بپیمایند
آن زرع از همه آفتها ایمن گردد و اگر آن پوست در قدحی گیرند و در آن آب کنند و بکسی دهند
که سگ دیوانه و یرا گزیده باشد شفا یابد هیچ زحمت بوی نرسد و صاحب منهاج گوید که صاحب جامع

مغزده است که پوست پیرامون خاصره وی چون بسوزانند و با زیت سحق کنند و محمث در زیر خود بمالد آب
از وی زایل شود و صاحب جامع اللذات گوید اگر موی که پیرامون دبر وی بود و حضیه آنچه نر بود و
بدین نوع که گفته شد استعمال کنند این عمل کند و اگر ضبعه ماده بود بگیرند و بکوبند و سحق کنند و بر شب
طلا کنند بر دبر مردی که آن زحمت نداشته باشد ابنه بر وی غالب شود و این از خواص است
و گویند کفتار بخلاف همه حیوانات بود و از بهر آن می گویند که هر حیوان هم جنس وی که بر وی بگذرد
البته بر پشت وی رود و در خواص حیوانات آورده است که وی سالی نر بود و سالی ماده و سبب
آنست که در شیب وی خطی باشد که باندام نرین و ماده رسیده باشد و بشب شکافته گردد
و وی سوافق خرگوش بود و مخالف همه حیوانات و از عجایب خواص آنست که سگ بر بالای ایستاده
باشد در ماهتاب و سایه سگ بر زمین افتاده باشد کفتار در زیر سایه سگ رود و چنانچه سایه
در سایه مستغرق باشد سگ خود را از بالا بشیب اندازد و کفتار وی را بخورد و اگر زهره وی
در چشم کشند که موی زیاده داشته باشد و قتی که بر کنده باشند کحل کنند دیگر نروید کفتار در شب
هیچ حیوان با وی بر نیاید **ضب** عضایه است و عضایه گویند و آن نزدیکست بورل و بپارسی
سوسمار خوانند سرگین وی با بر کلف و نمش طلا کنند زایل کند و سفیدی که در چشم بود ببرد **ضجاع**
بکسر ضاد اسم صمغ درختیست مانند درخت بان و نبات وی در کوه قهوان از زمین عمان باشد و
آن صمغ سفید باشد که چون جامه بدان بشویند پاک گرداند پاکتر از صابون و مردم سر را بدان
شویند و دانه بار آورد مانند تخم مورد سیاه و زبان را بگزد و **ضجاج** نفیح ضاد نام هر درختیست که
دو دام ویرا بوینده مانند خروع و قبرق او اب **ضرو** درختیست در کوهستان یمن باشد
مانند درخت بلوط بزرگ الا از وی نیکوتر بود و ورق آن بسرخی مایل بود و ثمر وی مانند خوشه
بطم بود و لیکن حب وی بزرگتر بود و ورق چون بپزند و صافی کنند و دیگ بر سر آتش نهند و بریند

تا تر و یک انعقاد و بعد از آن بر دارند و استعمال کنند جهت خشونت سینه را و سرفه که از سردی بود
در دمان و گویند قلاع را ساکن کرداند در حال و صمغ وی می آورند بمکه و بعقوة لاذن بود و در بوی
خوش ز مان مستعمل کنند و خوشبوی بود و طبیعت وی گرم بود در سیوم و گویند در دوم و تر بود
در اول و گویند خشکست در اول و بعضی گویند که ملکام ورق شجر ضروست و گویند ملکام لحاء است
یعنی پوست بیخ آن بصری گوید صمغ ضرو معروفست بملکام و طبیعت آن گرم است در درجه دوم
و خشکست در اول و محلل و مذاب بود و از عرق بدن و اسحق بن سلیمان گوید خاصیت روغن حب
وی آنست که ریاح بلغمی را زایل کند و رازی گوید ضرو جهت دفع قلاع و استطلاق بطن در غایت
نیکویی بود و سود مند بود و شریف گوید روغن بسیار از حب وی بیرون می آید و منفعت وی آنست
که با دمان بشکند و معض را شفا دهد چون بپاشند یا بمالند از آن روغن در خود و محلل و مجفف
بود و چون ورق وی با روغن بپزند و در گوش چکانند درد گوش را نافع بود و چون با آب بپزند
بطبیخ آن مضمضه کنند بن دندان محکم گرداند و بلغم زایل کند و چون ورق تازه و تر همچنان بسوزند
تا خاکستر گردد و با آب بپزند نیکو بود و بعد از آن صافی کنند و بپاشند مقدار سی درم در دخاره
زایل کند و مخ چوب وی جهت جراحتها نیکو بود و قطع خون بکند و نافع بود خاصه جراحت خسته کودکان
و اسحق بن عمران گوید بدل ضرو مین ضرو اندلس بود و بعضی گویند مزد درخت حبة الخضراست
ضرب صاحب منهاج گوید عسل است و صاحب جامع گوید از قول شریف که آن حیوانیست ملقب
سمدان و پراشم خوانند و بلفظ دیگر دلدل و آن نوعی از قنفذ بزرگست و خار دراز دارد و مانند
تیر اندازد و چون خواهد که بیندازد کرد گردد و چون راست شود تیر بیندازد و گاه باشد که سه
چهار بینداز د و اگر بر اعضای آدمی آید مجروح شود و گوشت وی گرم و خشکست و وی مقدار سکی
کوچک بود و گوشت وی چون بخورند لقوش را نافع بود و همچنین چون وی بر قدمین ضماد کردن نقرس را

بپارسی بز نقره گویند

زایل کند

زایل کند و چون خون وی در اندام بمالند حرکت را زایل کند و کلف را جلا دهد صنع بتر پارسانی
آن بود که از حیوان گیرند که گوشت وی نیکو بود و در وی شیر بسیار بود و طبیعت وی سرد و خشک
بود و اولی آن بود که با افاویه خورند تا زود از معده بگذرد و شریف گوید زن شیر دار که شیر وی
اندک بود و چون بخورد شیر وی زیاده گردد صنم اسطخودوس است و گفته شد صنع نباتیست
دریایی که در ساحل دریا یابند و طبیعت وی گرم و خشک بود و چون با آب بپزند و در آن نشینند درد
مفاصل را عظیم نافع بود و چون خشک بود و بدان بخور کنند زکام زایل کند و همچنین چون خشک بود
در حمام بدن را بوی بشویند حکه و جرب تر را سود مند بود صزوع الکلبه اسمی علمی عربیست و
درختی را که در کوهستان مکه بود و آن زقوم است و درخت آن بشکل درخت صبر بود و آماد ی
مجوع سفیدة فرس العجوز خنک است و در جا گفته شد صعائیس قثا والصعار رست و گوشود
و نباتی دیگر هست که ساق نبات وی هلیون بود و آنرا نیز صنعبوس خوانند صنعبوس خصف است
و گفته شد ضفدع بپارسی غوک خوانند و وزغ خوانند بشیرازی مک گویند و بیونانی بطراخو
خوانند و گوشت آنچه بحری بود چون با زیت و نمک بپزند نافع بود جهت گزندگی جانوران و باد هم
جذام و مجموع گزندگان بود و مرق وی چون بدان نوع بپزند و با موم و با روغن گل موم روغن
سازند موافق بود جهت مرضهای فرس که از اثر ریشها عارض شده باشد و مدتها بر آن گذشته باشد
و چون بسوزانند و خاکستر وی بر موضعی که خون روانه بود یا رعاف بدان نشانند خون ببندد
و چون با زفت تر بیامیزند و بر داء الثعلب بمالند زایل کند و گویند خون یک سبز چون بر موضع
موی زیاده که در چشم بود بچکانند بعد از آنکه موی بر کنده باشند دیگر نروید و چون با آب و سرکه
بپزند و بدان مضمضه کنند درد دندانرا نافع بود و چون وی را موصوص کنند و بر گزندگی عقرب
و مار نهند نافع بود و چون بر دندان نهند بی درد بیفتد و وی همین عمل کند و برای وی کشنده بود

صعایا بپنت ... سیفت شد هم

بود و قلاع نافع بود و این مجربست انشاء الله تعالی باب الطاء
طالیسفر بیونانی دارکیسه خوانند و مافر نیز گویند صاحب منهاج گوید ورق زیتون هندی بود و
آن قشور ی هندیست و صاحب جامع اقوال بسیار آورده است اول گفته که بسباسه است و قول
ابن جلجل آورده است که لسان العصافیر است و دیگر گفته که عرق شجره هندیست و دیگر گفته که عرق
درخت توتست که کرم ابریشم برگ وی بخورد و این قولها خلافست و قول مجوسی آورده است که ورق زیتون
هندیست و این موافق قول صاحب منهاج است و صاحب منهاج و صاحب جامع تحقیق نکرده اند که
جهت مولف گوید پوست بیخ زیتون هندیست باقی همه قولها خلافست و خطا و آن پوست سطبر تر
از دارچینی است و صلب تر و بیل بسیاه زند و طعم آن بغایت عفص بود و قابض و اندک عطری
داشته باشد و جالینوس گوید در وی هیچ گرمی و سردی نبود و گویند خشک بود در سیوم و ابن عمران
گوید گرم و خشک بود در دوم و مجوسی گوید معتدل بود در گرمی و سردی و خشک بود در دوم و درد
نافع بود و قرحه امعا و نزف دم و بواسیر را بغایت نافع بود و فالج و لقوه را سینه بود و مقدار ما خوذ
از وی یکمثقال بود و چون برگ بپزند و بدان مضمضه کنند درد دندان را نافع بود و قلاع سعنه را زایل
کند چون آب وی در دهن نگاه دارند و گویند مضر بود دلشش و مصلح وی عسل بود و دیسقوریدس گوید
بدل طالیسفر چهار دانگ وزن آن کون بود و نیم وزن آن اهل ولارنی و اسحق بن عمران همچنین
گوید و گویند بدل آن بوزن وی سنبل و نیم وزن آن ساذج و گویند بدل آن سنبل و اهل بود و بپارسی
طاغک ثمره آزاد درخت است و گفته شد طاووس مرغیست مشهور و شریف گوید بعد از سه
سال تمام پر ما بر آورد و هر یک سال یکبار بچه بیاورد و گوشت وی با پیه وی چون با اسفیداج بپزند
و بخورند و مرق آن بپاشند ذات الجنب را نافع بود و چون پیه وی بگدازند و با آب و سداب
و عسل بیامیزند درد معده و قولنج را نافع بود و گوشت و پیه وی مجامعت را قوت دهد و زهره

و چون چهار پای در میان علف وی را بخورد دندانهای وی بیفتد و گوشت وی گزندگیهای جانوران را
نافع بود و در خواص آورده اند که زبان وی چون بر ناف خفته نهند هرچه کرده باشد بگوید بی
آنکه وی را خبر بود و خون وی با خایه مور قدری نوشادر چون بر موضعی که موی سترده باشند طلا
کنند دیگر نروید و اگر موی بر کشیده باشند نیکوتر بود و اسحق گوید شخصی را پیکانی در استخوان وی
مانده بود مدتی دراز و علاج بسیار کرده بودند و هیچ فایده نداشت ضفدعی را پوست از وی باز
کردند و بر سر جراحت و پیرامون آن نهادند در یک شبانه روز پیکان بیرون آمد از سر جراحت و وی
در غایت قوت و جاذب بود و از بهر آنست که قطع دندان بکند و از خوردن وی بدن متورم کند
و لون تیره گردد و قذف منی احداث کند و بدترین ضفدعها در آنچه گفته شد سبز است که در بیشه بود
یا سرخ که در دریا بود و مداوای کسی که آن خورده باشد بقی با آب گرم کنند و عسل و نمک تا معده
وی پاک گردد و بعد از آن در حمام رود و سکنجبین خورد و اسفنداج با دارچینی و شراب بیاشامد
وی را نافع بود و هیچ نافع بود جهت استسقا و چون خلاص یابد دندانهای وی همه بیفتد و اگر
ضفدع زرد خورده باشد قطع شهوت طعام بکند و لون را تباه کند و غثیان و قی و درد دل
و ورم شکم و ساقین پیدا کند و علاج وی نزدیک بود بعلاج آنچه پیش از این گفته شد و گویند دل
وی چون بیاویزند بر کسی که تب غب داشته باشد نافع بود صوم حوک خوانند و آن مادرچ
و گفته شد صومران صاحب جامع سهو کرده است که آن ضمیرانست و قول صاحب منهاج معتبر است
که آن بید مشکست و از اطبا هیچ گویند و گفته شد و بدل آن برم است و نام ملحیه بوزن آن صیمران
ضمیران نیز گویند و آن شاهسفرم شیرازی خوانند و آن سبز بود نه چون کرمانی و صاحب جامع گوید
نودنج جویی است و سهو کرده است و طبیعت وی گرم و خشک بود در دوم و گویند سرد بود
محرور مزاج را نافع بود خاصه چون گلاب بدو زنند و بر جایی که سوخته باشند ضماد کنند نافع

بود و قلاع ۱۰

وی چون بسرکه بپایزند گزیدگی جانوران را سود دهد جالینوس گوید گوشت وی صلب تر از شفنینین و ورشان
وبط بود وغلیظ تر ودیر هضم تر شود وابن ماسویه گوشت طاوس بد بود مزاج را وصاحب جامع
قول صاحب منهاج آورده است که نیکوترین آن جوان بود وطبیعت آن گرم بود ومصلح معده گرم بود
که هاضمه وی بقوت بود واولی آن بود که بعد از کشتن دو روز یا سه روز رها کنند وسنگی در پای وی
بندند وبیاویزند وبعد از آن با سرکه بپزند وابن زهر گوید اطبا و ما تقدم مرغهایی که گوشت ایشان صلب بود
یک ساعت پیش از کشتن کشته اند وهمچنان با پر آویخته اند واین از بهر آن کرده اند که زود هضم شود
که چون زمانی درنگ کنند مانند خمیر که در آورد و هضم نان نیکوتر بود واین همچنانست ورازی
گوید طعامی که سمی در وی بود چون طاوس بیند رقص کند و فریاد زند وگویند چون به بیند طرف
که سم در وی بود بشکند وابن زهر گوید اگر سعطون زهره وی با سکنجبین وآب گرم بیاشامند شفا
یابد واگر خون وی با انزروت و نمک بپایزند و ریشها بد تر که ترسند که آکله کند چون بدان
طلا کنند زایل گرداند واگر سرگین وی به ثالیل طلا کنند زایل گرداند واستخوان وی چون بسوزند
وسحق کنند وبر کلف طلا کنند شفا یابد واگر بر برص مالند لون آن بگرداند طارطقه ماسود ...
وگفته شود طاریقه ونداست وگفته شد طالیقون علی بن محمد گوید طالیقون نحاسی بود که مدبر
کرده باشند تو بال نحاسی که در گیرند کاو خوب اینده باشند و مرجان که در آب ایشان ترخوب اینده
باشند پس در وی سمیتی تام و حدتی قوی بود ودیگری گفته آن نوعی از مس زرد است و فرق میان وی
وانواع مس زردی بود وچون از آتش بیرون آورند و تنک زنند نشکند در وی پیدا شود و زرد
گردد و شکسته نگردد تا سرد شود ودر کتاب احجار گوید طالیقون از جنس نحاس است غیر آنکه گویند
باد و یه گرم مدبر کنند تا سمیت در وی احداث کنند واگر از طالیقون منقاش سازند موی زیاده که
در چشم بود بدو بر کنند دیگر نروید خاصه چون مکرر کنند واگر کسی لقوه داشته باشد و در خانه تاریک

رود که قطعا روشنی در وی نبود وآینه از وی در برابر نظر خود دارد و بدان ادمان کند لقوه زایل
وشفا یابد واگر طالیقون در آتش نهند تا سرخ گردد و در آب فرو برند هیچ چهارپای گرد آن نگردد واگر
قلابی از وی بسازند پس در آب آویزند ممکن نبود که هیچ ماهی از وی خلاص یابد وطبری گوید طالیقون
نحاس مدبر بود تو بال النحاس وآنچه در زمان ریختن مرتفع رود بقیه در موضع سبیکه در بول
گاو خیسانند و شریف گوید اکسیریان طالیقون را مس رست خوانند وگویند در کال مس مرده طباشیر
نیکوترین آن سفید سبک بود که زود خرد شود وطبیعت آن سرد وخشک بود در سیم وگویند
در دوم و مسیح دمشقی گوید سرد است در دوم وخشک است در سیوم وشیخ الرئیس گوید مرکب القوی
بود مانند گل و در وی قبضی بود وقوه معده بدهد و قلاع را نافع بود وسوختگی را سود دهد وشکم
ببندد وبهارا حاده وتشنگی را سودمند بود وقی که از مره صفرا بود باز دارد وگرمی جگر بنشاند و
ریشها وبثرها وقلاع که در دهان کودکان حادث شود سودمند بود چون تنها یا در ق گل سرخ بر
پاشند دندان متحرک را محکم گرداند وتنها سنون ساختن دبواسیر را سود دهد و ورم چشم گرم را
نافع بود وقوه دل بدهد وخفقان که از حرارت بود ساکن گرداند وتوحش وغم را نافع بود وتضعیف
معده والتهاب آن ومنع خلفه صفراوی وتشنگی را سودمند بود وغشی وکرب را نافع بود ومفرح
ومقوی قلب بود وتری که از معده نشف کند وقوه اعصابی که از حرارت ضعیف شده باشد بدهد
وسرد مزاج را با زعفران معتدل کند وتفریح وتقویت وی بغایت بود وگویند خوردن وی باه را
مضر بود واسحق گوید مضر بود بشش ومصلح وی گلاب بود وگویند مصطکی وانیسون وبدل آن عصاره
لحیة التیس است وگویند بدل آن سه وزن آن مغز تخم خیار زه وچهار وزن آن بزرقطونا وگویند
بدل آن نیم وزن آن کافورست وگویند بدل آن طین مختوم است بوزن آن وبوزن عصاره
لحیة التیس است وگویند بدل آن کاغذ مصری سوخته است وگویند بوزن آن تخم کاسنی ونیم وزن

آن صندل طبار نوعی از انجیرست سرخ وبزرگ طباق ما گوینده غیر غافت است اما قول اکثر آنست
که غافت است وگفته شود در عین طلپت نوعی از گندم است اما باریکتر از گندم بود وخوشه وی
وی یک بالای مرد بود ودر سپیدی تا کارند وآنرا اکال خوانند ومزاج وی مانند مزاج گندم بود لیکن
نفاخ بود ونان وی چون گرم بود نیک بود اما چون سرد شود بد بود ودیر از معده بگذرد واگر از آرد
وی حسوی سازند سینه را پاک گرداند وسرفه سخت را نافع بود وبول براند وگرده ومثانه را پاک
گرداند اما مضر بود بمعده ونفخ وقرقره پیدا کند واگر اسب بخورد هیچ مضرت بوی نرسد چنانکه
از گندم مضرت میرسد طبرزد اسمی پارسی معرب است واصل آن تبرزد است از بهر آنکه صلب بود
نشست ونه نرم ونمک طبرزد از بهر آن گویند که صلب بود طبیخ بطیخ است وگفته شد
طثرج مور کوچک است ودر باب نمل گفته شود طحلب حزء الضفادع است
بپارسی جامه خواب بک خوانند طبیعت آن سرد بود در سیم وگویند در دوم وتر بود در دوم خون را
ببندد وطلا کردن بر ورمهای گرم ونقرس گرم وحمره ودرد مفاصل گرم بغایت مفید بود وچون
در زیت کهن بجوشانند عصب را نرم کند واگر ضماد کنند بر قیله امعاء کودکان نافع بود طحال
نیکوترین سپرز آن بود که از حیوانی فربه گیرند از بهر آنکه بری آن کمتر از آن لاغر بود وشیخ الرئیس گوید
بهترین سپرزها سپرز خوک بود ومع ذلک کیموس وی بد بود وطبیعت آن گرم وخشک بود وگویند
سرد ودر وی قبضی بود وخونی سوداوی از وی متولد شود ووی دیر هضم شود بسبب عفونتی که
دارد واولی آن بود که با روغن بسیار وبیه پخته کنند وبر سر وی شراب صافی رقیق خورند یا کبر کرم
طحما شوکرانست وگفته شد در سین طخشیقون وطخشیقون نیز گویند وتاویل آن قوی
بود از بهر آنکه آن دوائیست که اهل ارمن پیکانها بدان زهرآلود کنند ودر جنگها بکار برند وجلیت
بادزهر وییست طردقون برطانیقی است وگفته شد طرخوماینس شعر الجن است وگفته شد

طرستوج رستوج نیز گویند وآن ماهی دریایی بود وبیونانی طریغلا خوانند واهل اندلس مل خوانند و
دیسقوریدوس گوید ادمان خوردن وی کردن شب کوری وتاریکی چشم آورد وچون بشکافند وبر گزیدگی
تنین بحری وعقرب وعنکبوت نهند شفا یابد طراثیث طرثوث نیز گویند بشیرازی ابل شترین
خوانند سرخ بود وسفید بود وبهترین آن سفید بود وطبیعت وی سرد وخشک وقابض بود ورازی
گوید سرد وخشک بود در سیم قطع خون رفتن بکند از بینی واز مقعد ومجموع اعضا ورحم وشکم ببندد
وقوت مفاصل سست بدهد ومعده را قوت دهد وجگر را وچون با دوغ گاو یا شیر تازه بپزند
وبیاشامند استرخای معده را مفید بود ومقدار ماخوذ از وی یک مثقال بود واسحق گوید مضر بود
بسفل ومصلح وی کثیراست وبدل وی جفت بلوط بوزن آن وگویند بدل آن نیم وزن آن پوست
تخم مرغ سوخته شسته وچهار دانگ وزن آن قرظ وشش یک آن عفص وده یک آن صمغ عربی
طرخون بشیرازی ترخونی بود ونیکوترین آن بستانی تازه بود وطبیعت وی گرم وخشک بود در
وسط درجه سیم وگویند سرد است مجفف رطوبات بود ونشف تری بکند وقلاع را نافع بود وچون
بخایند وزمانی نیک در دهان نگه دارد وچون بخایند پیش از خوردن داروی مسهل کریه طعم احساس
طعم آن نکند بسبب تخدیر ومعده را قوت دهد ودر حلق آورد ودشخواری هضم بود وقطع شهوت باه
کند وتشنگی آورد ومصلح وی کرفس بود از بهر آنکه منع ضرر آن بکند وزود بگدازاند وهضم کند وتمیمی
گوید آب وی با آب رازیانه تر در شراب هندی کنند که آنرا شراب کادی خوانند وکه رخوت منع
آبله وحصبه بکند ونفیسترین اشربه ملوک هندی وخراسان بود وهم اصحاب ترخون این فعل بکند و
منع حدوث علک وباتیز سکینه طریفلن معنی آن بیونانی دو ثلاثه اوراق بود واین اسم مشترکست
بر چند قوتی وآن گفته شد وبر بات خصی الثعلب وآن نیز گفته شد ودیگر بر دوایی که مخصوص است
باین اسم وآن حوماه است وبیونانی نام بسیار دارد وبعضی وی را سوانی خوانند وبعضی

ودر دوم و در وی تقویت معده بود و
وابن ماسویه ... بود و

اسقلیطس و بعضی منتین و بعضی اکسوفیلن و آن نباتیست که درازی قد وی یک گز بود یا بیشتر و قضبان وی باریک بود و سیاه مانند اذخر و در ابتدا بوی سداب کند و باخر بوی تعفن دگل وی زعفری بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیم مانند قثاء الحیه و تخم وی و ورق وی چون با آب بیاشامند نافع بود بشوصه و عسر البول و صرع و در ابتداء استسقا و در رحم و حیض و بول براند و باید که از تخم وی سه درم و از ورق وی چهار درم بخورند و ورق وی چون با سکنجبین بیاشامند سود مند بود جهت گزندگی جانوران و بعضی گویند طبیخ نبات وی چون با بیخ وی بود و بر موضع گزندگی جانوران ریزند در ساکن شود و بعضی از مردمان در ربت مثلثه سه درق و سه حب از وی با شراب بیاشامند و در ربع چهار درق و چهار حب بیاشامند زایل کند و بیخ وی از آن دیار معاجین بود طراغوریغانیش نوع جبلی است و گفته شود طرفا پارسی درخت گز خوانند و آن انواعست یکنوع ثمر وی گزمازج خوانند و آن اثل است و ثمر وی را حب الاثل خوانند و ثمرة الطرفا نیز گویند و طبیعت وی سرد و خشک در دوم قبضی و تجفیفی بود و ثمره وی بغایت قابض بود و گویند وی گرم بود و طبیخ وی چون نطول کنند بر شش بکشد و چون ورق و بیخ وی و قضبان وی با سرکه یا شراب بپزند سپرز را نافع بود و درد دندان را نیز نافع بود و بدان مضمضه کردن و ورق وی با آب بپزند و با شراب ممزوج کنند و بیاشامند سپرز را بگدازاند و موافق زنانی بود که رطوبات از رحم ایشان روانه بود و زمان دراز بران گذشته باشد و چون در طبیخ آن نشینند بغایت نافع بود و خاکستر چوب وی زن بخود برگیرد همین عمل کند و قطع رطوبت رحم بکند و خاکستر وی چون بر ریشها تر افشانند خشک گرداند و بخاصیت ریشهایی که از سوختگی آتش بود نافع بود و دخان وی زکام و صدری را بغایت کال نافع بود و ابن ماسویه گوید زنی بر وی جذام ظاهر شد پس از طبیخ بیخ وی با مویز چند نوبت بیاشامید از وی زایل شد و گوید تجربه کردم زنی دیگر را هم صحت یافت و مفید بود و جوری گوید چون دخان کنند ورم سرد را سود مند

بود دهیم

وبیشتر و مهارا و رازی گوید بخوردن وی سه نوبت بواسیر را خشک گرداند و مجربست و شریف گوید چون بخور کنند در دهان کسی که علق در حلق وی جسنده باشد بیفتد و ثمره وی گزندگی رتیلا را سود دهد و دیسقوریدوس گوید بدل ثمره طرفا در داروی چشم عفص کنند طرغلودیس طرغلو قطس است و گفته شود بعد از این طرتون شعنین است و گفته شد طرخشقوق و طرشقوق نیز گویند و آن هندبای بری بود و گفته شود طریخ نوعی از ماهی کوچک است که از طرف آذربایجان می آورند از طرف تبریز و بهترین آن بود که نه کس باشد طبیعت آن گرم و خشک بود و طبع براند و اندکی از وی ملطف سودا بود و در ریحهای ریح و وی مضر بود به سپرز و معده و مصلح وی روغن بسیار بود طراغیون نباتیست که در جزیره اقریطش روید و صمغ وی مانند صمغ عربی بود و حرارة ورق وی و صمغ وی در اول درجه سیم بود و سنگ گرده بریزاند و حیض براند چون یکمثقال از وی بیاشامند و این نبات بغیر از جزیره اقریطش نروید و درخت وی مانند درخت مصطکی بود طردیلون سیالیوس است و گفته شد طربیله طرفیل است و گفته شد طرقوقون طرقوقن و سقلن دارو سایبانیز گویند و آن زعرور است و گفته شد طرد علوقطیس عصفور الشوک است و عصفور السیاح نیز گویند و مولف گوید آن مرغیست به مقدار گنجشکی و در بال وی پر زرد بود و نقطی سفید بر دنبال وی و در لب آب نشیند و دمی دراز دارد و مدام دنب وی در حرکت بود و بشیرازی و یرا دمتک ماکنک گویند منفعت وی آنست که سنگ مثانه بریزاند و منع آن بکند و رها نکند که دیگر جمع گردد در مثانه و دیسقوریدس گوید چون از جوف وی اندک بخورند سنگ بریزاند و یرا صفراعور و طرغلودیس نیز گویند طرحماطیقون نوعی از سرمه است طرنیان نباتیست که در بهار روید و گل آن مانند گل حسک بود در زرد و گرد بر گرد گل خار داشته باشد و بشیرازی انکریر خوانند و آن قرطم بری بود و گفته شود در قاف و منفعت وی آنست اگر طبیخ وی بر گزندگی افعی ریزند درد ساکن کند و اگر بر عضوی سلیم ریزند همان درد و زحمت پیدا کند که از گزندگی افعی طفشیل عدس مقشرست که با سرکه پخته باشند

طلق کوکب الارض خوانند و عرق العروس و بیونانی اسطرا ای کوکب و تفسیر آن کوکب الارض بود و رازی گوید سه نوع است بحری و یمانی و جبلی و علی بن محمد گوید هم سه نوع است یمانی و هندی و اندلسی یمانی نیکوتر بود و سبک و بران بود و هندی بشکل یمانی بود الا اعمل وی نکند و اندلسی صحیفه وی سبزتر بود و غافقی گوید آن نوع اجبسین است و آن معروف بود بعرق العروس و ارسطوطالیس گوید خاصیت طلق آنست که اگر با آهن یا با هاون و مطرقه و هر چیزی که چیزها بدان توان کوفت بکوبند کوفته نشود الا که بحجر الماس بشکنند و قطعا و را سحق نتوان کرد الا که سنگی حبه کوچک با وی اضافت کنند و در خرقه خشن با سویق ببندند و در آب گرم جنبانند تا جسم وی خورد شود و بگدازد و علی بن محمد گوید حل وی چنان کنند که در خرقه بندند با سنگی چند خورد و در آب نیم گرم اندازند و با شستگی می جنبانند تا حل شود و از خرقه بیرون آید بعد از آن آب از وی صافی کنند و در آفتاب رها کنند تا خشک شود پس در بن ظرف بماند مانند آرد خورد و شیخ الرئیس گوید خوردن وی خطر بود و طبیعت وی سرد است در اول و خشک است در دوم قابض بود خون را ببندد و با آب لسان الحمل ورم ثدیین و ذکر و خلف اذنین و مجموع گوشتی که سست بود در ابتدا نافع بود و خون که از سینه آید با آب لسان الحمل ببندد و خون رحم و مقعد ببندد و چون معسول کنند و با آب لسان الحمل بیاشامند و طلا کردن وی استسقا را نافع بود و غافقی گوید نیکو بود جهت ریشهایی که بر اعضای مجذوم پیدا گردد و پاک گرداند و زایل کند و صاحب منهاج از قول اسحاق گوید که نیم مثقال از وی سنگ گرده بریزاند و گوید مضر بود به سپرز و مصلح وی کثیرا بود و وی سوخته نشود الا بالحیلت طلع ابوحنیفه گوید اول ثمره نخل را طلع خوانند و قشر وی را کفری خوانند و جفری خوانند و آنچه در اندرون قشر بود و لیج خوانند بپارسی بهار خرما خوانند و طبیعت آن سرد است در اول و خشک است در دوم و گویند قبض روی گمل نسبت وی تر بود و یاقوتی گوید دیق نخل ذکر بپارسی گشن خرما خوانند باه را نافع بود و مجامعت را قوة دهد و ابن

ما بود

و ابن ماسویه گوید خشکی وی غالب بود خشکی جار و سردی وی مانند سردی جار بود و دیر از معده بگذرد و شکم ببندد و بسیار خوردن وی درد معده پیدا کند و قولنج و این فعل خاصیت وی صاحب منهاج گوید مصلح وی شهد است و رازی گوید طلع تقوی معده بود و خشک کند و محرور مزاج را سود مند بود و رفع مضرت وی از نفخ در معده و دیر از معده گذشتن بنخیل تربی کنند یا بگوارشات گرم و ابن ماسویه گوید اگر مسلوق خورند باید که با خردل و مری و زیت و فلفل و کرویا و سداب و کرفس و نعناع و صعتر خورند و اگر طعام خورند با طعامهای چرب مانند مرغ فربه و بره فربه و مانند آن و بعد از آن شراب کهن بر سر آن خورند طلح میوه ایست و طرف دریا که آنرا موز خوانند و گفته شود در میم طلب نوعی از صدف کوچک است و اهل شام و یرا طلبین خوانند و اهل مصر و لسین و نمکسود با نان خورند و در صفت صدف گفته شد طلاء حمرست و گفته شد و بعضی گویند مثلث است و ابن جلجل گوید نوعی از قطرانست و مولف گوید آنچه محقق است و مشهور شراب کهن خوب را طلا خوانند طمطلم سماق است و گفته شد طمرا خروع است و گفته شد طواره بیش است و گفته شد طرفولیوس نوعی از کادریوس نعنعی است و گفته شود طموط قطن است و گفته شود طولیدون عنب الثعلب است و گفته شود در عین طموطاق اغرمون حماض جبلی است و آن نوعی از سلق بری بود در صفت حماض گفته شد طحف غافقی گوید ذرت است و گویند طعامیست که از ذره سازند طیلافیون نوعی از حی العالم است و گفته شد و جالینوس گوید طبیعت آن گرم بود در اول و خشک بود در دوم تا سیم جراحتهای عفن را نافع بود و بر بهق و برص با سرکه طلا کردن مفید بود و دیسقوریدوس گوید ورق وی چون ضماد کنند و شش ساعت رها کنند برص را بغایت نافع بود و باید که بعد آن آرد جو ضماد کنند و چون بکوبند و با سرکه بیامیزند و در آفتاب بر بهق بمالند و رها کنند تا خشک گردد بهق را زایل کند طسینی و طبقی نیز گویند و آن دادی است و گفته شد طیهوج بپارسی تیهو

خوانند و بزبان اندلسی ... و نیکوترین آن فربه‌تر بود که در زمان خریف گیرند و طبیعت وی معتدل بود و در گرمی شکم را ببندد و ناقها را نافع بود و نشاید که اصحاب امعا آن اکل وی کنند خصوصا اصحاب ریاضت وادی آن بود که مانند هریسه بپزند از بهر آنکه غذای وی غلیظ بود **طیب العرب** اذخر است گفته شد
طیبطان کمات بریست گفته شد **طینوث** حیوانیست مانند ذراریح اما کوچک‌تر بود و گرد
و بجهان سرخ بود و نقطه سیاه بران و تمام فعل ذراریح می‌کند و مولف گوید بشیرازی ویراغ ... گ
خوانند و بدل آن ذراریح است و گویند کرمی سبز است در درخت صنوبر می‌باشد بدل وی کنند
و آن بقوت ذراریح است **طبیا** نوشادریست گفته شد **طین** مجموع گلها سرد و مجفف بود
طین الحکمه بپارسی گل حکمت خوانند و صنعت آن بسیار است مولف گوید بهترین آن این بود
بگیرد گل زرد پاک چهار من و بکوبد و بیزد و یک من کاغذ و نیم من نمک در آب کنند و به دست بمالند
تا حل شود و بعد از آن گل بر سر آن کنند و چهار یکی موی سر آدمی بمقراض چیده و چهار یکی سرگین اسب
بر دی بخته بر سر آن کنند و نیک بمالند چندانکه بیشتر بمالند نیکوتر بود اما غنده غنده بنهند تا خشک
کرده و هر زمانی که خواهد بکوبد و با آب صافی خمیر کنند و استعمال کنند که بهترین انواع گل حکمت این
که گفته شد نوعی دیگر صاحب منهاج آورده است یک جزو گل و یک جزو تخم کوفته و بیخته و یک جزو
نمک و یک جزو خطمی و موی چیده برشته و نیک نیک بمالند و مستعمل کنند **طین مختوم** گلی سرخ
رنگست بغایت املس و از تل بحیره آرند و گویند در آن زمین قطعا هیچ نبات و حشیش نیست و هیچ
سنگ در آن زمین نبود و قبری در آنجا هست و آن گل را مغره یمانی خوانند و طین الکاهنی نیز
گویند از بهر آنکه زنی ساحر آن گل یافته است و مغره ملینه و خواتیم نیز خوانند و صورت ارطامیس
بران بود بسیار ده و دیسقوریدوس گوید گلیست از جزیره ملیوس که بجبل بزرگی می‌برند و
وآن صورت بران می‌نهند و خواتیم الملک و ختم الملک از بهر آن گویند که صورت ارطامس بران

بود و اقوال بسیار آورده‌اند درین گل و جالینوس گوید نیکوترین این گل آن بود که از وی بوی قیر آید
خون را ببندد و چون در دهان گیرند زبان را بگزد و مولف گوید امتحان وی اول لب گشته اگر برگزد
دیگر بار بر زبان نهند بغایت نرم و املس بود و براق و گویند آن زمین که گل مختوم از وی می‌آرند از زمین
یونان بود و این زمان آب گرفته است و شیخ الرئیس گوید طبیعت وی معتدل بود در گرمی و سردی
مانند مزاج آدمی الا یبوست وی بیشتر از رطوبت بود و در وی رطوبتی که ممتزج یبوست بود باشد و در
وی خاصیتی عجب بود در تقویت دل و تفریح آن و تریاق مطلق بود در مقاومت با مجموع زهرها کنند
و مولف گوید که وی یکساله قریب دو مثقال دیگر بر دیگ که از سموم قتاله است خورده بود و در زمان
قدری از طین مختوم با شیر مادر بخورد وی دادند آغاز قی کردن کرد چنانچه مجموع آنچه خورده بود در دست
دیگر بار قدری هم با شیر مادر بوی دادند دیگر بار قی کرد و یک مجلس طبیعت وی بیامد و از آن زهر گشته خلاص
یافت و مجموع ریشها که خون روانه بود و چون بران پاشند خون ببندد و چون بدان حقنه کنند دوسنطاریا
نافع بود و مقدار مأخوذ از وی تا دو درم بود و حبت گزندگی جانوران کشنده مانند افعی و
سگ دیوانه با شراب بپاشند و با سرکه طلا کنند نافع بود و بغایت در دفع سم آن بکند و کسی که ذراریح
خورده باشد و ارنب بحری و طین مختوم بپاشند در حال قی کند و در ساعت دفع سم آن بکند
و حب الغار نیز همین عمل کند در دفع سموم و مسیح گوید سحق کرده بپاشند و نقیع وی در زمان و با
دفع دبا بکند و اسحق گوید مضرست بشش و مصلح وی گلاب بود و بدل آن در قبض خون طین رومی بود
یا طین ارمنی که بجبل بزرگ ... باشند و گویند بدل آن مغره است اما در تریاق بدل وی نیست
طین ارمنی گلیست سرخ رنگ که به تیرگی زند و اسحق بن عمران گوید رمنیست که بسیاهی زند خوشبوی
و مذاق وی ترابی بود و بر زبان بچسبد و طبیعت وی سرد بود و خشک بود در اول و صاحب منهاج
گوید نیکوترین آن در دی بود که در وی هیچ ریگ نبود و چون سحق کنند و چون بر زبان نهند بچسبد

رملی

و طبیعت وی سرد بود در اول و خشک بود در دوم خون را ببندد و طاعون را خوردن و طلا کردن وی
نافع بود و جراحتها و قلاع را زایل کند و نزله که از سر بسینه ریزد و از آن ضیق النفس پیدا شود هیچ دوا
به از وی نبود و بغایت نافع بود و مقدار یک مثقال مستعمل کنند و سل را نافع بود و سبب آنکه ریش سل را
خشک کند و حبت تب وبایی عظیم نافع بود و گویند در زمین ارمن وقتی وبایی عظیم بود چنانچه
گویند چند کس معین بماندند و باقی تلف شدند و آن کسها چون تحقیق کردند همیشه این گل خوردندی
و این خواص از اینجا معلوم کردند و از بهر آنست که اطبا با شراب و گلاب فرمایند و اگر تب بود
با گلاب و آب سرد و شکستگی استخوانها را سود دهد با اقاقیا طلا کردن و بواسیر را بقعده
بیرون آورد و گویند مضر بود بسپرز و مصلح وی گلاب بود و اسحق بن عمران گوید بدل وی طین حجازی
بود که در اندلس معروف بالحمار بود و گویند بدل آن مغره است و گویند طین لالکا **طین رومی**
مجفف بود و مقبض بود منع دری کند در جفون پیدا شود بکند و چون با آب کاسنی طلا کنند خون
که از چشم آید باز دارد **طین ساموس** طین ساموس خوانند و کوکب ساموس نیز گویند بهترین آن بود
که سفید و سبک بود و بغایت بر زبان بچسبد مانند دبق و چون در آب بنهند زود حل شود و از بلاد
یونان از جزیره قبرس خیزد و وی خشک‌تر از طین مختوم بود و در بیرا عن حاجت نیست و در نفث
چون قایم مقام طین بود و بر ورم ثدی طلا کردن ساکن گرداند و در ابتدا خوردن طلا کردن
نافع بود و در نفث دم مداوای قرحه امعا و پیش از آنکه متعفن شده باشد حقنه کنند بماء الجبن
بعد از آن نمک ... با آب لسان الحمل حقنه کردن سود دهد و اگر با سرکه ممزوج با آب بپاشند
نافع بود حبت در دهای گرم خاصه چون بران عضو رطوبت زیاده بود و سست باشد مانند بیضتین
و بیضتین و مجموع گوشتهای سست که معروف لعبه بود و قطع نفث دم و طمث دایم بکند
چون با گلنار بری بخورند و چون با آب و روغن گل بمالند بر حصیه و ثدیین که ورم کرده بود

درم آن

ورم آن ساکن گرداند و قطع عرق بکند و چون با شراب بپاشند گزندگی جانوران را دفع کند و
بغایت مفید بود **طین قبری** گلی است سرخ و گلگون و چون در دست بمالند سرخی در دست بماند
و چون بشکنند در اندرون وی رگها زرد بود و چون بر زبان نهند بچسبد بغایت چنانکه بحیله باز توان کرد
از زبان و طبیعت وی سرد و خشک بود و در وی قبضی معتدل بود سود مند بود و حبت مجموع حرارات
و ورمها طلا کردن و حبت شکستگی اعضا و کوفتگی در زمان افتادن از جایی بلند طلا کردن وی نیک
سود دهد و مقدار مأخوذ از وی پنج درم بود از قول اسحق و مسیح امعایی و کبدی را سود مند بود
و حبت نفث دم و قرحه امعا آشامیدن و حقنه کردن بغایت نافع بود و حبت دفع ادرار ... تا
چون یک درم از وی بپاشند با آب سرد و مطبوخ سود مند بود و بدل آن طین مختوم بود **طین قیمولیا**
حجر الرخام خوانند و آن مانند صفایح رخام بود سفید و براق و خوشبوی و گویند از وی بوی کافور
آید چون تازه بود و آن نازک بود مانند جبسین و آن نوعی از رخام است و دیسقوریدوس گوید آن
دو نوعست یکی سفید و دیگر فرفیری و وی دسم بود و جالینوس گوید قوت وی مرکب بود و در وی
تبریدی و تحلیلی بود و از بهر آنست که چون مغسول کنند جز محلل از وی بیرون شود و طبیعت وی سرد و
خشک کرده و چون با قدری سرکه و آب طلا کنند بر سوختگی آتش نافع بود و آنچه خالص بود بسیار منفعت
دارد و چون با سرکه طلا کنند بر مجموع ورمهای گرم و ورم خیب معده بغایت نافع بود و ریشهای تیغ خوار
زخم را چون بسوزانند و شسته کنند و استعمال کنند زود دمال صلاح باز آورد و مولف گوید
در کوهستان یزدی باشد و زنان حبت جلای روی استعمال می‌کنند و روی را پاک می‌گرداند و ابن
سمحون گوید بدل آن طین مغرا است و ابن حسان گوید اهل بصره طین قیمولیا طین الخوخواستند و آن
وی بسیار است ارمنی و صقلاسی و اندلسی و ارمنی نیکوترین بر بود و بعد از وی صقلاسی و وی فاضل‌تر از دیگر
بود و در معالجه و آن بغایت سفید بود و جرم وی صلب بود و زود شکسته نگردد و در آب حل شود

نادیر زمان وچون حل شود و روی از وحبت بیشتر بود که در غیر وی واندلسی دو نوع بود یکی سفید دیگر
سیاه وآنچه بغایت بود در معالجه مستعمل کنند وآنچه سیاه بود بد بود و تصرف در ان نشاید کرد طین الجر
محمد بن عبده ولی گوید طین الجر طین علک خالص است از سنگ در مل وعلی بن محمد گوید طین الجر خالص از مل
بود و مولف گوید گلی است در نزدیک شیراز و بشیرازی گل گرنی خوانند و در طبیعت نزدیک بود
وآن را نیز هم بدین اسم خوانند وآن گلی بغایت سبز رنگست و چون بپوست بادام دهان کنند از بهر
خوردن لون را سرخ گرداند وطعم آن خوش بود و کمتر بریان ناکرده خورند و علی بن زین گوید طین الجر
سرد وخشک بود و باعتدال نیکو بود جهت هر جراحتها و اگر با سرکه بر گزندگی زنبور طلا کنند درد ساکن
کند طین فارسی بهترین وی سرخ بود و بشیرازی وی را گل سرشوی خوانند وطبیعت وی سرد و
خشک بود در دوشش را نافع بود و چون دو مثقال از وی مستعمل کنند و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی
آب سرطانات بود طین الصنم طین الصنم خوانند وآن از موضعی که نزدیک قسطنطنیه است میان
دو کوه آرند ولون آن زردی تیره رنگ بود و در انجا رهبانان اند که بر ان گل مهر می نهند و این طین
کس نزاند خواندن و پندارند که صنعت بغیر ایشان داگر کسی دیگر بسازد از طلسم نشاسد وآن عزیز بود
وطبیعت آن سرد وخشک بود و بر ورمهای گرم طلا کردن سودمند بود و خون رفتن باز دارد و خوردن
وی در بستن خون از همه طینها بقوت تر بود و فاضلتر طین الحر صفت آن در طین قیمولیا گفته شد
طین بلد المصطکی طین جزیره مصطکی طین حیا خوانند وحبوش خوانند و دیسقوریدوس
گوید نیکوترین آن بود که سفید بود وبلون خاکستر مایل بود و این گل رقیق بود و صفایح داشته
باشد و پارهای مختلف شکل بود و چون در حمام خود را بدان بشویند روی ومجموع بدن را جلا دهد
و فاضلترین ادویه بود که جهت ریشها که از سوختگی آتش بود مستعمل کنند طین ارطیس مضعف ترین
طینها بود که یاد کرده شد ومضعف حواس بود و ریشهای چشم را نافع بود و چون زنان آبستن از خود

بیاد برد

بیاویزد وچه نگاه دارد و وی جلا دهد بغیر لذع طین کرمی یونانی امالیطس خوانند و معنی این اسم کرمی
بود وبعضی قوم امپیلیطس خوانند واین اسم مشتق از فرمان بود ومعنی آن دوا بود و از گل از مدینه سلوقیا
بلاد سوریا بود و نیکوترین وی آن بود که سیاه بود و مانند فحم که از چوب صنوبر گیرند وآنچه خاکستری رنگ
بود بد بود و جالینوس گوید بدان سبب طین کرمی خوانند که در زمان بهار در اول ابتدا آنکه ورق درخت
کرم و رق بیرون کند این گل بر درخت وی بمالند کرمی که ورق انگور میخورد و چشمهای آن درخت
تباه میشود بکشند و دیسقوریدوس گوید قوت وی قابض و طین و مبرد بود و در کحلها مستعمل کنند موی مژه
برویاند و جالینوس گوید جوهر وی نزدیک بحجر بود طین مصری ابلیز خوانند و جالینوس گوید مطولان
و مستسقیان بسیار دیدم که در اسکندریه طلا کردن نافع بود و بر ورمهای کهن و دردها نقرس و بواسیر
طلا بغایت سود دهد طین نیشابوری طین ماکول خوانند وطین خراسانی خوانند وآن گلیست که خام
و بریان کرده خورند و بدان تنقل کنند و وی نوعی از طین الحر بود ولون او بغایت سپید بود و مانند
اسفیداج و بشیرازی گل سفید خوانند وطبیعت وی سرد وخشک بود و گویند گرم بود و بسبب اندک سوزشی
که دارد قوت فم معده بدهد وغثیان را نافع بود و منع قی بکند و تری معده زایل کند و مقدار ماخوذ از وی
یکدرم بود و یا یکمثقال و اگر زیاده کنند معده را بود و سده آورد و سنگ گرداند و پیدا کند و حصول
دتحم گرچه ضروری بازکم کند و صواب آن بود که ترک کنند از بهر آنکه فساد وی زیاده از صلاح است
وآب رفتن دهان در وقت خواب و شهوت گل را اعظم نافع بود و غثیان و کرب و سینه را سودمند
بود طین الصنم طین اصغر است و گفته شد طین خراسانی طین نیشابوری است و گفته شد
طین الاحمر مغرست و در میم گفته شود باب الطاء
ظفر وظفیر فودنج بریست و گفته شود ظفیرة العجوز ثمر حسک است و گفته شد در حا
صفت آن ظلسم ذکر النعام است و در نون گفته شود ظلف المعز سم بز سرد و خشک بود

در سیم دار الثعلب را نافع بود و چون خاکستر آن با سرکه طلا کنند و اگر سحق کنند با شراب و بر گزندگی
مجموع جانوران و سباع نهند نافع بود و اگر ببول کودکان بپزند و بر شکم ضماد کنند قولنج که از بلغم
و ریاح بود سودمند بود و سهل آب زرد بود ظلف التیس سم بز نر بسوزانند و سحق کنند
و با عسل بسرشند و بآب بپاشند نافع بود جهت گیز کردن در جامه خواب و اگر در خانه دود کنند
مار بگریزد و اگر با ظلف معز بسوزانند و سحق کنند و بر ریشهایی که در عضایی که بالسته المزاج بود بر آن
افشانند نافع بود طمیخ اسم ثمر جو دراست نزد اهل عرب بقروان و غیر آن طلحیان یاسمین
بریست و بربری ایزیرا خوانند وبلفظ دیگر بربری بدقوفه خوانند و معنی آن عشیة الشار بود و
نبات وی بیشتر در بیابانها و تلها بود و مانند لبلاب و بعضی بر بعضی پیچیده بود و گل وی یاسمین شکل بود
کوچک و بر شاخهای وی خار بود و مانند خار گل و بیشتر نبات وی با علیق بود و همیشه از وی
جدا نتوان کرد و بیخ وی سیاه و دراز بود و در رو مثل مانند خربق سیاه بود بلکه حرارت وی زیاده
بود و گرم وخشک بود در چهارم چون بر عضوی نهند جسم را بسوزاند و مانند شیطرج و چون سحق
کنند و با سرکه بر بهق سفید و سیاه طلا کنند زایل کند لیکن دیر زایل کند و چون ضماد کنند بر عرق النسا
عضو را ریش کند و لعابش نافع بود و چون بپاشند از وی چهار دانگ درهمی با همچندان سعالج و
همچندان مقل ارزق دوازده مجلس خلط سودا وی براند و ربو و عسر النفس را نافع بود و گل وی صلاح
سرد و ریاح غلیظ از سر بگشاید و چون ببویند و روغن گل وی گرم ولطیف بود و محلل بود و سودمند
بود جهت لقوه و فالج و عرق النسا و رعشه و همه مرضها سرد را نافع بود والله اعلم

باب العین عاقرقرحا

در دشتی عود العرج خوانند و بیونانی فوریون و بشیرازی اکرا و نیکوترین آن بود که تیز و محرق بود
و زبان را بغایت بسوزاند و فربه بود و غلیظ و چون بشکنند اندرون وی سفید بود و آن بیخ طرخون

اودلت

ربی است و گویند جبلی وطبیعت وی گرم وخشک بود در سیوم چون سحق کنند و با زیت بر بدن مسح کنند
عرق براند و استرخاء اعصاب مزمن را نافع بود و منع تولد کزاز بکند و سده و صفات بکشاید و بلغم
که در معده بود زایل کند چون درد دندان گیرند درد دندان که از سردی بود ساکن کند و چون با سرکه بپزند
و بدان مضمضه کنند سودمند بود جهت درد دندان و چون بخایند بلغم بر آید و موافق اعصاب بود
که سردی بر وی غلبه کرده باشد و حس آن باطل شده باشد و حرکت و مفلوج و مصروع را بغایت نافع
بود و چون بعسل معجون کنند و لعق کنند بلغم معده بکدازاند و مجامعت را بیفزاید در مزاجهای سرد و
مزاجها تر و دمشقی گوید گرم وخشک بود در چهارم و اسحق بن عمران گوید سودمند بود و چون با سرکه بپزند
و بدان مضمضه کنند جهت ورم ملازه و استرخاء زبان که سبب آن بلغم بود و ابوصلت گوید چون
بپاشند دو درم از وی اسهال بلغم بود و شریف گوید روغن وی لقوه و استرخا و فالج را بغایت نافع
بود و چون بعسل معجون کنند و بر قضیب بمالند پیش از مجامعت مجامعت را برانگیزد و غافقی گوید چون
عاقرقرحا بکوبند و با عسل بسرشند و بپاشند صرع را نافع بود و اسحق گوید مضر بود بشش و مصلح
وی مویزج بود و بدل وی در غرغره فودنج بود و در مرضهای معده راسن و گویند بدل آن دار فلفل
است و عسل عاقرشمعا شنجار است و گفته شد عاقول گویند نوعی از خرنوب است و خلاف است
عاقول درخت حاج است و گفته شد عبب و غبغب تیز گویند و آن ثمر کاکنج است و گفته شد
عبهر نرجس است و گفته شود عتم زیتون کوهی است و گفته شد عجب حب البان است
و گفته شد عجم الزبیب هسته خوانند بپارسی دانه مویز گویند وطبیعت وی سرد وخشک بود در
اول و گویند در دوم شکم ببندد عدس بلس خوانند و بیونانی فاقوس و وی نفاخ بود و مرکب
از قوه قابضه و جالیه و پوست وی بغایت قابض بود و بهترین وی سفید رنگ بود و آن که زود
پخته شود و چون در آب کنند سیاه نشود و طبیعت وی معتدل بود در گرمی و سردی وخشک بود

یاسمین و نوبزی اشتباه کرده
عاقول نباتی مانند بوته خاردار
و بزرگ نمیشود غالباً بهن روی
زمین و گلی کوچک دارد زرد و
ولا ینبغی منی خیر

در دوم وگویند پوست وی گرم بود در اول و معتشر وی سرد بود در دوم وگویند در اول وگویند خشک بود در سیم و دیسقوریدوس گوید ادمان اکل وی کردن تاریکی چشم آورد و با سویق بر نقرس ضماد کنند نافع بود و با اکلیل الملک و روغن گل و سفرجل بر ورم چشم که از گرمی بود و ورم پستان ضماد کردن نافع بود و جرم عدس شکم ببندد و آن آب که عدس در وی پخته باشند شکم براند و خناق را سودمند بود و عدس مولد خلط سودا بود و خوابهای آشفته نماید و خون را غلیظ کند و دیر هضم شود و معده را بد بود و مولد ریاح بود و در معده و امعا و اعصاب و چشم و سر را بد بود و چون با سندیا با لسان الحمل یا سلق سیاه یا حب الآس یا قشور رمان یا ورق گل سرخ خشک یا عرد یا سفرجل بپزند قوت قبض وی زیادت گردد و شکم ببندد و حده دم را ساکن کند و مقوی معده بود و چون مقشر کنند و سی دانه از وی فرو برند استرخاء معده را نافع بود و چون با عسل بپزند ریشهای عمیق را بصلاح آورد و شیخ الرئیس گوید خون را غلیظ کند و رطوبتها در بدن رد آن کند و خلطی سوداوی و امراض سوداوی تولد کند و بسیار خوردن وی جذام آورد و در پشت و صلب سرطان و نشاید که عدس با شیرینی خورند که سده بسیار در جگر پیدا کند و مضر بود با صحاب عسر البول و منع ادرار بول و حیض کند و بدترین وی مکسود بود و گویند استسقا را نافع بود و صاحب جدری و ورمهای گرم را نافع بود و چون با سرکه یا با غوره بپزند و دفع ضرر آن بود که با گوشت بره فربه بپزند یا بروغن گاو یا بروغن بادام و بدل آن طبیخ ماش بود **عدس مر** بشیرازی شولخله گویند و آن نوعی از عدس بری باشد و گرم بود بول و حیض براند و مسهل دم بود و گویند در وی تریاقیت هست و بدل وی فودنج نهری بود و گویند بدل وی نیم وزن وی دانه حنظل بود و دو وزن آن عدس **عنزرنا** گذشته است و گفته شود **عدس الماء** صاحب منهاج گوید پرسیاوشانست و صاحب جامع گوید طحلب است و گفته شد صفت مرد **عدانه** گویند

۹۰

جرمازج است و گفته شد **عرف** بلغت اهل نجد قضب است و گفته شود **عرق الجبار** صفت آن در باب الف گفته شد در ابجبار **عرعر** سرو کوهیست کوچک بود و بزرگ بود و بشیرازی آزاد سرو خوانند و گویند درخت وی گرم بود در سیم و خشک بود در اول سخن و ملطف بود و دخان کردن وی گزندگان بگریزند و نافع بود جهت اختناق رحم و سده بگشاید و بول و حیض براند و در دفع گزندگی جانوران بکنبه **عزاز** بهارست و گفته شد **عرطنیثا** مستعمل از وی بیخ وی است و آنرا اهل شام سعد خوانند و اهل مشرق قلیقی و بعضی عسلج خوانند و بشیرازی چوبک اشنان خوانند و در الف در آذریوصفت آن گفته شد و بدل آن زراوند طویل بود وزن و فوتنج و دانه اترج بوزن آن **عروق الصفر** بپارسی زرد چوبه گویند و بهترین وی باریک بود و طبیعت وی گرم و خشک بود و مسهل بلغم و مقوی معده و مقدار نیم مثقال مستعمل بود و مضر بود به مثانه و مصلح آن عسل بود و بدل وی دراد و پسپرزیگر رم حلیت بود و با سکنجبین **عروق الصفر** عروق الزعفران و عروق الصباغین نیز گویند و آن دو نوع است کوچک و بزرگ و بزرگ را بپارسی زرد چوبه گویند و بعربی هرد گویند و کوچک وی گویند مامیران است و گفته شود و طبیعت آن گرم و خشک بود تا سیم و گویند در دوم و در وی جلای قوی بود و خاییدن وی درد دندان را نافع بود و عصاره وی روشنایی چشم بیفزاید و سفیدی ببرد و چون با مرارات سفید و آبنیون بیاشامند یرقان که از سده جگر بود سود دهد و اگر بکوبند و بر ریشها پاشند خشک گرداند و اگر در چشم کشند قوت باصره بیفزاید و بدل وی نیم وزن وی مامیران بود و گویند نیم وزن آن عاقرقرحا **عروق حمر** فوه است و گفته شود **عروق بیض** مستعمل است و گفته شود **عروق الصباغین** عروق الصفر است و گفته شد **عرق الشجر** علک است و گفته شود **عرق الکافور** زرنباد است و گفته شد **عرق یابس** قلقوبیاست و گفته شود **عرن** آن چیزیست که زیاده میگردد و ظاهر میشود و نزد زانوی اسب و سمهای وی و عرب آنرا عظم السبق خوانند و دیسقوریدوس گوید چون بکوبند و حک کنند

و با سرکه بیاشامند صرع زایل کند و در مداوای گزندگی جانوران مستعمل کنند و گویند نیم درم از وی چون بخور کنند کسی را که تب ربع بود زایل شود **عرضیم** اسمی سریانی است باذنجان بری را گویند و بعضی حدق خوانند و گفته شد **عروق دارهیرم** اصل السوس است و گفته شد **عرم** هلیست که اهل مغرب سردین خوانند و بیونانی سماریس **عصف** کاقیطوس است و گفته شود **عقعق** نوعی از کلاغست و آنرا کلاغ پیسه خوانند و بری دم و منقارهای دراز داشته بود و مانند منقار مرغ و بعضی مانند قلاب کج بود **عرف** نزدیک اهل مغرب حوض خوانند و دوم خوانند و بلغت اهل نجد قت گویند و گفته شود **عطب** حسک است و گفته شد **عرق برتسی** لبون است و گفته شد و آن نوعی از یتوعات است و اسهال وی مانند اسهال یتوعات بود **عزیز الصغیر** قنطوریون غلیظ است و گفته شود **عزیز الکبیر** قنطوریون دقیق است و گفته شود **عکابنج** لف الکرم است و گفته شود و بپارسی بچه رز خوانند **عسل لبنی** میعه سایله است و گفته شود **عسل النحل** بهترین وی آن بود که صادق الحلاوه بود و خوشبوی و سفید بود و گویند فاضلترین عسل آن بود که از سرخی مایل بود و ربیعی بود و بعد از آن صیفی آنچه شتایی بود بد باشد و نوعی از عسل طریقی بود که چون آنرا ببویند عطسه آورد و آن نشاید که خورند و گویند لو بیدن آن غشی آورد و عرق سرد و عقل را زایل کند و چون بخورند البته عقل را زایل کند و عرق سرد آورد و مداوای آن قی کنند بعد از آن ماهی نمکسود و سداب چند نوبت خورده باشد تا معده پاک کند بعد از آن تفاح مر و کمثری بخورد و نوعی دیگر عسل بود که حکم وی حکم شوکران بود و همان علامتها حادث شود و معالجه وی چون معالجه شوکران کنند و تنخ عسل نیکو بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و دیسقوریدوس گوید بقوه جاذبه رطوبات از قعر بدن بکشد و منع عفونت بکند و چون با شبت تر به بپزند و برقوبا مالند زایل کند و باقسط بر کلف مالند زایل کند و چون تنها بمالند شپش بکشد و دفع کند و اگر با نمک

اندرانی سوده بیامیزند و نیم گرم در گوش چکانند درد گوش و دوی آن زایل کند و چون بدان غرغره کنند یا غرغره در ورم حلق و ورم عضله که در جانب زبان و خنک و لوزتین که بشیرازی آنرا گوشک خوانند و خناق بلغمی را نافع بود و بول براند و چون گرم کرده با روغن گل بیاشامند سرفه را موافق بود و گزندگی جانوران را و کسی را که افیون خورده باشد نافع چون لعق کنند بیاشامند نافع بود و گزندگی سگ دیوانه را نیز و اگر با نمک بر سیاهی که از ضربی بر اعضا پیدا شود بمالند زایل شود و منصوری گوید و مستعمل شود و صفرا و بلغم را دفع کند و پیران و سرد مزاجان را نافع بود و در تابستان مزاجهای گرم را نافع بود و رازی گوید هیچ معالجت جهت لثه و دندان در تنقیه و جلا و در گوشت رویانیدن لثه بهتر از وی نبود و چشم خیره را نگاهدارد و اگر بانگشت مسواک سازند دندانرا سفید گرداند و صحت آن نگاهدارد و شریف گوید چون با روغن گل بر ریشهای سوخته و مجموع ریشهای بلغمی روش گرداند و قوت باصره بدهد و چون با آرد حواری بسرشند و بر سر ورمهای که از خیته بود نهند بگشاید و جرک آن بکشد و چون با زردآلو طویل و با سرکه بسرشند گوشت بر جراحتهای عمیق برویاند و اگر حب محلب و بادام تلخ و آرد جو با وی اضافه کنند و بر بدن طلا کنند عرق براند و چون با آب بیاشامند سینه را از فضله که بود پاک گرداند و شهوت معی برانگیزاند و بعات نقلو جانرا نافع بود و چون کف نا گرفته با آب بیاشامند شکم براند و چون او دویرص و بهق بوی بسرشند جلای آن زیاده کند و چون با آب بیاشامند ریش روده را پاک گرداند و مطبوخ وی سموم را نافع بود و خون نیکی از وی متولد شود خاصه در زمستان و جوانرا مضر بود و کسی را که برد کی مرار غلبه کرده باشد و تشنگی و چون بسیار خورند قی آورد و مصلح وی رمان مز بود و حماض اترج و ربوب فواکه و بدل آن میبختج شیرین بود **عسل الطبرزد والقصب** گرم و تر بود در اول و عسل قصب شکم براند و عسل طبرزد شکم نراند بپارسی شیره نبات خوانند و از آن قصب آنچه اول از نی شکر گیرند **عسل البلادر** منفعت وی در بلادر گفته شد و صفت یتوع وی گفته شد و اینجا نیز گفته شود اگر غیر آن نوع خواهند

مانند روغن کنند و نحوه دیگر آنکه شیشه را در گل حکمت گیرند و بلادر را در ان اندازند بعد از آنکه سرهای وی
برکنده باشند و آتش بر پشت شیشه آهسته برافروزند و بعد از آنکه سرنگون نهاده باشند و قدری بول
اسب یا لیف خرما بر سر شیشه نهاده تا عسل از وی بیرون چکد و بردارند و بوقت حاجت استعمال کنند
و مؤلف گوید آنچه بی آتش گیرند بهتر بود بگیرند بلادر و بشکافند و هر دو دست را بمغز گردکان خاییده بمالند
و آن بلادر را در دست بمالند و بکار دارند و عسل وی از دست حاصل میکنند آنمقدار که خواهند و هر زمان گردکان
پاک کنند دیگر مغز گردکان خاییده در دست بمالند و بلادر شکافته در دست بمالند تا عسل هر چند
بکار دارند حاصل کنند آن مقدار که خواهند و این نوع بهترین انواع است و مؤلف چند نوبت امتحان کرد و هیچ
مضرت نرسید **عسل داود** داوما است و گفته شد **عشرق** بزر المرو است و گفته شد
عشر صاحب منهاج گوید درختی اعرابی بیابانی بود و آن یکی از یتوعات است و ثمر وی را خرنوب گویند
و فقاح وی مانند فقاح دفلی بود و گویند نوعی از وی هست که اگر در سایه وی نشینند کشنده بود و
طبیعت وی گرم بود در سیم و خشک بود در چهارم و در وی قبضی باعتدال بود و لبن وی بر قوبا
و سعفه طلا کردن نافع بود و با عسل جهت قلاع که در دهن کودکان حادث شود مفید بود و شکم
براند و ضعف احشا بود و لبن وی سرد رم کشنده بود و سکر وی در سین گفته شد **عشقر** نوعی
از لبلابست و گفته شود **عصاب** شیطرج است و گفته شد **عصیفره** بزبان بغدادی و موصل
خیری زرد است و گفته شد انواع آن **عصفر** بپارسی خس خوانند و باصفهانی گل
کاجیره و رنگ زعفران نیز گویند و آن دو نوعست بری و بستانی و طبیعت بستانی گرم است در
اول و خشک در دوم و بری گرم و خشکست در سیم و وی معتدل بود و با اسفاناج کلف را زایل کند
و با سرکه با قوبا مالیدن نیکو بود و ورمهای گرم را و با عسل جهت قلاع که در دهن کودکان بود
زایل کند چون بدان بمالند خاصه بری وی و جالینوس گوید بدل وی زهره الملح است **عصبه**

کاجیره

عصب

صاحب منهاج گوید حبقرم است و گفته شد و صاحب جامع گوید لبلابست که یونانی دیراقوس گویند و گفته
شود و صفت آن **عصی الراعی** لطباط خوانند و بسیان دارد هم گویند بشیرازی کشته خوانند و بلفظ دیگر
سرخ مرد و آن دو نوع بود نر و ماده و بهترین آن بستانی بود و سرخ رنگ که بسیاهی مایل بود و طبیعت آن
سرد است در دوم و گویند خشکست در سیوم و گویند ترست و وی قابض بود و منع خون رفتن کند
و طبیعت به بندد و براورام دموی و حمره و نمله ضماد کردن نافع بود و جراحتهای تر را باصلاح آورد
و عصاره وی چون در گوش چکانند کرم گوش بکشد و ریش آنرا خشک گرداند و درد وی زایل کند
و اگر زن فرزجه از وی بکند برگیرد قطع سیلان مزمن از رحم بکند و چون آب وی بیاشامند جهت
نفث دم که از سینه بود نافع بود و تقطیر البول را سود دهد از بهر آنکه ادرار البول محکم کند و قولنج را
سودمند بود و مقدار مستعمل از وی ده درم بود و چون با شراب بیاشامند گزندگی جانوران زهردار را
نافع بود و مقدار مستعمل از وی ده درم بود و چون پیش از آمدن تب بیکساعت بیاشامند سودمند بود
جهت تب ادوار و اسحق گوید مضر بود بشش و مصلح وی صندل بود و بدل وی عنب الثعلب بود
عصب بیونانی نواریس گویند و گفته شود **عصفور** بپارسی گنجشک خوانند نیکوترین آن فربه بود و آنچه
در خانها فربه کنند به بود و اولی آن بود که از وی اجتناب کنند که خونی بد از وی متولد شود و طبیعت وی
گرم و خشک بود در سیم گوشت وی صلبتر از گوشت دراج بود و باه را زیاده کند خاصه دماغ وی
و ابوالعلا بن زهر گوید جهت استرخا و فالج و لقوه و انواع استسقا سودمند بود و مجامعت را زیاده
کند لیکن محرور مزاج را موافق نبود و اگر بخورد وی باید که سکنجبین ترش بر سر آن خورد و سرد مزاج را
موافق بود و وی مضر بود برطوبت اصلی و خلط صفراوی از وی متولد شود و اولی آن بود که بروغن
بادام بریان کنند و چون با مری مطنجن کنند گویند زودتر بگذرد و که بریان کرده و باید که قطع استخوان
وی نخورند که بیخ در مری و امعا پیدا کند **عصاره ماميثا** [illegible] ماميثا خوانند و بهترین آن بود که

زرد بود و مسک و مل رهبانان که در نواحی موصل سازند طبیعت آن سرد و خشک بود و ورمهای گرم را تحلیل
دهد و حرارت آن بنشاند و در وجع چشم کهن و نورا نافع بود و صنعت وی چنانست که آب وی بگیرند و
بجوشانند تا غلیظ شود و شیاف سازند و بدل آن حضض است یا پوشش در بندی **عصاره حشحاش**
اسود افیون است و گفته شد **عصاره السک** عصاره السوس است و رب السوس خوانند و طبیعت آن
معتدل بود در حرارت و رطوبت و در وی قبضی اندک بود و خشونت قصبه شش را نافع بود و ریش مثانه و
تشنگی قطع کند و قوه ادویه حاده بشکند و بدل آن دو وزن وی اصل السوس بود **عصاره القرظ**
اقاقیاست و گفته شد **عصاره الغافث** بگیرند غافث تر و بکوبند و آب آن بگیرند و در آفتاب نهند
تا منجمد گردد و بر دارند و استعمال کنند و در غایت تلخی بود مانند صبر و طبیعت آن سرد و خشک بود
و ملطف و مقطع بود و جرب و حکه را نافع بود و چون با آب شاهترج و سکنجبین بیاشامند سودمند بود
تبهای کهن و درد جگر را و مقدار ماخوذ از وی تا یک مثقال شاید و گویند مضر بود با نفس و
مصلح آن مصطکی بود و بدل آن سه وزن آن ورق سماق و گویند سه وزن آن غافث **عصاره لحیه التیس**
بهترین آن تازه بود و صنعت آن مانند صنعت غافث است که گفته شد و طبیعت آن سرد و خشک بود
و در شش و نفث دم و سحج را نافع بود و مقدار ماخوذ از وی یکمثقال بود و اگر ضماد کنند بر اعضای
مسترخی قوه آن بدهد و اسحق گوید مضر بود بگرده و مصلح آن ماء العسل بود و بدل آن اقاقیا بود
عصاره قثاء الحمار گرم بود در سیم منقی بود و غثیانی عظیم پیدا کند تا حدی که گمان کنند و بیهوشی
و افتادن آورد و مداوای وی بقی کنند و آنچه در مداوای کسی که کندش خورده باشد و صنعت آن
در باب قاف و صنعت قثاء الحمار گفته شود و بدل آن عصاره بیخ سوقادس است **عصاره افسنتین**
صنعت آن مانند صنعت غافث است که گفته شد و طبیعت گرم و خشک و مسخن و مفتح بود و تبهای
کهن را نافع بود و سده جگر بگشاید و مقدار ماخوذ از وی تا یک درم شاید و مره صفرا از معده بپاک

کند

کند و مصلح وی ربوند بود و گویند بدل آن سه وزن آن ورق آنست **عصاره الانبرباریس** سرد و قابض
بود و حرارت جگر و معده و ورمهای آنرا نافع بود و قوت بدهد و صنعت آن بگیرند زرشک تازه خوب
رسیده و آب آن بگیرند و صافی کنند و بجوشانند تا غلیظ شود و بر روی کاغذ کنند تا رطوبتی که باقی بود
نشف کند یا در آفتاب نهند تا تمام شود و اگر زرشک تر نبود خشک دیر در آب بجوشانند و بپالایند
و صافی کنند یا بآفتاب نهند تا تمام شود یا بآتش چنان کنند که گفته شد و بدل آن دو وزن آن زرشک
بی دانه بود **عصاره الکرنب** گرم بود در درجه دوم **عصاره الرمان** اسحاق گوید گرم بود در دوم
عصاره آذان الفار گرم بود در دوم **عصاره بخور مریم** گرم بود در دوم **عصاره ورق الکرم**
سرد بود در سیم **عصاره شقایق النعمان** گرم بود در سیم بدل آن عصاره بخور مریم بود **عصاره البنج** بدل
آن عصاره عوسج است **عصاره بنجر الجوز** گویند بدل آن مرزنگوش است **عصاره الطرثوث**
سرد و خشک و قابض بود و بدل آن عصاره قرطاست که آن اقاقیا بود **عصفور الشوک** و
عصفور السیاح نیز خوانند و آن طرد علو و قطن است و گفته شد **عضرس** خطمی بری بود و گفته شد
عصائیه و عصا نیز گویند و آن ضب است و گفته شد **عضاه** در لغت اسمیست که واقع شده
بر هر درختی از درختهای که خارناک بود مانند عوسج و قتاد و قرط و سپید و امثال آن **عضل** فاضلترین
گوشت مواشی و نیکوترین عضله است و بشیرازی شنگ خوانند و زودتر هضم شود و بواسطه اعتدال
رطوبت که عصب با وی آمیخته است **عطفل** صنوبر است و گفته شد **عطب** قطن است و گفته شد
عطارد سنبل رومیست و گفته شد **عطشان** بانجیست که بیونانی آنرا دیناقوس گویند و گفته شد
عظام سوخته وی مجفف و محلل بود و گویند استخوان آدمی صرع را شفا دهد و جالینوس گوید خیلی کسان
باستخوان سوخته از صرع و درد مفاصل شفا یافته اند و استخوان کهن چون بسوزند سودمند بود جهت
ریشهایی که در اعضای که مزاج وی خشک بود مانند ذکر و انثیین و امثال آن **ترتیب** گوید چون بزند

استخوان بوسیده با سرکه و طبیخ آن بر سر ریزند قطع رعاف بکند و چون سحق کنند استخوان بوسیده را
که در دیوار ها بود بگلاب بسرشند و بر ریش ضماد کنند نافع بود و چون سحق کنند و با الشعیر بسرشند و طلا کنند
بر اثر آبله و غیر آن زایل کند و کعب بیش چون بسوزانند و خاکستر آن با سکنجبین بیاشامند ورم سپرز
بگدازاند و چون با عسل بیاشامند باه را برانگیزاند و چون استخوان ران گاو بسوزانند و خاکستر آن با عصاره
عصی الراعی بیاشامند قطع نزف دم بکند و شکم رفتن را سود دهد و اگر استخوان مرده سحق کنند
و بخور دهد صاحب تب دهند چنانچه ندانند بغایت نافع بود و مجربست و عافقی گوید خاکستر استخوان
سوخته چون با سرکه سحق کنند و بر سوختگی آتش ضماد کنند سودمند بود و در خواص آورده اند که کعب
ابن عرس چون زنده بود بیرون آورند و بر زن آویزند آبستن نشود و در خواص ابن زهر آورده است
که دندان کودک آنجا اول بیفتد پیش از آنکه بر زمین رسد در صحیفهٔ نقره گیرند و بر زن آویزند منع
آبستن کند و اگر استخوان آدمی مرده بر اسب آویزند دردی که داشته باشد ازوی زایل شود و اگر بر
صاحب تب ربع بندند نافع بود و اگر چیده ناخن به کانه بسوزند و آن خاکستر بخورد کسی دهند محبت
والفت در دل آنکس پیدا گردد و اگر دندان آدمی و استخوان بال است به هر در شب بر سر خفته نهند
مادام که نهاده باشد بیدار نشود و اگر از دندانها که از جانب راست نهنگ بود بگیرند و بر بازوی راست
بر دست بندند قوت مجامعت زیاده کند و اگر دندان پیش روباه بر مصروع آویزند صرع ازوی زایل
شود و اگر دفن کنند کلهٔ سر آدمی کهنه شده در برج کبوتر کبوتر زیاده گردد و بسیار شود و اگر استخوان
پهلوی گفتار بر سر صاحب شقیقه بیاویزند نافع بود از آن راست بر راست و چپ بر چپ و ناف
بر ناف و ضرس به ضرس و گویند در طرف بال خروس دو استخوان است که سوراخ دارد و اگر از آن
راست بر صاحب تب دایم آویزند شفا یابد و مرد و استخوان چون بر آدمی یا بهایم آویزند منع
تشنگی بکند و دیقوریدوس گوید ناب کلب یعنی دندان پیش سگ بگیرند و در پاره پوست بندند

و در بازو بندند ایمن باشند از سگ دیوانه و در خواص ابن زهر آورده است که ناب سگ چون بر کسی
بندند که در خواب سخن گوید دیگر نگوید و اگر بر کودکی آویزند دندان وی بی زحمت بیرون آید و اگر
بر صاحب یرقان بندند نافع بود و فی الجمله چون با خود دارند سگ بر ایشان بانگ نزند **عِظلِم**
درخت نیل است و نیل عصاره ویست و برگ آنرا وسمه خوانند و گفته شود و گفتم [illegible] بزرگوید
عفص بپارسی مازو گویند و سوماقی مفتیس و بهترین وی آن بود که سبز بود و سوراخ ندانسته باشد
و آنرا بعقا قالیس خوانند و آن عفوره بود و آنچه رسیده بود سرخ رنگ و سست و بزرگ بود
این نوع ضعیفتر از سبز بود و سوختن وی یا با آتش بود یا با زیت بسوزانند تا سوخته گردد و از بهر سیاهی
موی خضابی نیکو بود و طبیعت وی سرد بود در دوم و گویند در اول و خشک بود در سیوم و گویند
در دوم و بغایت قابض بود و چون تنها بپزند و سحق کنند و مانند ضماد بنهند بر هر دری که باشد
در دبر و بیرون آمدن مقعده را نافع بود و چون بسوزانند قطع خون رفتن بکند و اولی آن بود
که بر روی آتش تشویه بکنند و در شراب اندازند یا سرکه خون را ببندد و چون با سرکه بر قوبا طلا کنند
زایل کند و آب وی خضابی بود موی را و چون بخایند و بر گوشت زیاده افشانند بخورد و منع
رطوبت که روانه بود از لثه و لهاة بکند و قلاع را نافع بود خاصه کودکان را و چون سحق کرده در
غذا یا آب بسند اسهال کهن باز دارد و قوة معده ضعیف به دهد و آنچه در اندرون مازو بود در
سوراخ دندان نهند درد ساکن گرداند و طبیخ وی در آن نشستن جهت مقعده بیرون آمدن و رحم
و سیلان رطوبات که از رحم روانه شود و کهن شده باشد عظیم سود دهد و چون بغایت سحق کنند
و در بینی دمند خون رفتن باز دارد و چون با سرکه سحق کنند و طلا کنند بر قلاع که در دهان پیدا گردد
زایل کند و اگر با سرکه بپزند و بر جمره طلا کنند در ابتدا سودمند بود و منع نمله بکند طلا کردن و دوا
آن بود که چون خواهند که بیاشامند صب اساک سیلان لصفره بعض نیم برشت یا بطبیخ عربی

در آب حل کرده تا مضرت بحلق نرساند و بدل وی ثمرة الطرفا بود و بوزن آن و گویند عفص و حب
بلوط و قرظ و حب الآس و قشور رمان و سلیخ و ثمرة الطرفا و وادی هم مانند یکدیگر اند در
طبیعت **عقار ادم** گویند مغاث است و گفته شود **عقیق** ارسطوطالیس گوید اجناس وی بسیار بود
و معدن وی بسیار است در بلاد یمن و ساحل بحر روم بود و نیکوترین آن بود که بغایت سرخ و شفاف بود
و آنچه سوخته کنند سرد و خشک بود و قوة چشم بدهد و خفقان را نافع بود و قوة دل بدهد و دندان
متحرک را محکم گرداند و اگر انگشتری عقیق در انگشت کنند [illegible] چشم [illegible] قطع
خون رفتن بکند از هر عضو که باشد خاصه زنانی که دایم خون از ایشان روانه بود و اگر خورد کرده
سنون سازند خون رفتن بن دندان باز دارد و زنگ ببرد و دندان را سفید گرداند و جلای
تمام دهد خاصه با مروارید و بسد **عقربان** اسقولوفندریون است و گفته شد **عقرب** بپارسی گزدم
خوانند و بیونانی سقوسوس و چو سیادس بهترین وی نر بود و نشان نر آن بود که ضعیف و لاغر بود
و نیش وی سبزتر بود و ماده فربه و بزرگ بود و نیش وی باریک بود و طبیعت وی سرد و خشک بود و اگر
در زیت بجوشانند و آن زیت در گوش چکانند درد ساکن کند و اگر خورد کنند و بر گزندگی
وی نهند درد زایل کند و اگر بریان کرده بخورند همین عمل کند و شریف گوید اگر خاکستر وی در
چشم کشند ضعف چشم را نافع بود و چون سوخته وی سحق کنند و با نیم وزن آن سرگین موش
بیامیزند و در چشم کشند تیزی چشم زیاده کند و جرب آنرا زایل کند و اگر عقرب بزرگ
سیاه خشک کرده سحق کنند و با سرکه بر برص طلا کنند شفا یابد و چون در زیت بسوزانند تا
سوخته گردد و ریشها که دشخوار نیک شود و همچنین آن روغن در آن بمالند و عقرب سوخته سحق
کرده بدان بیفشانند بحال صحت و صلاح باز آورد و عبدالرحمن بن الهیثم گوید چون بگیرند
یک عقرب و باید که سه روز یا چهار روز از ماه باقی باشد و در شیشه کنند و روغن زیت بر سر

آن کنند

آن کنند و سر آن محکم بگیرند و رها کنند تا زیت قوة آن اخذ کند جهت درد پشت و ران استعمال کردن نافع بود
و گویند این روغن چون بر بواسیر ظاهر مالند خشک گرداند و بیندازد و اگر عقربی مرده در خرقه بندند
و بر زنی که دایما بچه می اندازد آویزند دیگر بچه نیندازد و محفوظ بماند و ابن ماسویه گوید اولی آن بود که
عقرب را بسوزند با اندکی گوگرد و شیخ الرئیس گوید صفت سوختن وی چنانست که شیشه سبز در گل
حکمت گیرند و عقرب را در آن کنند و در تنوری گرم نهند یک شب تا گرم و بامداد برگیرند و آبگینه به
از خزف که آن ناشف بود و اخذ قوة نکند و صاحب منهاج گوید صفت سوختن وی چنان بود که
بگیرند دیگ حسین و در خمیر گیرند و سر آن بگل بگیرند و در تنوری نهند که چوب رز در آن سوخته باشد و آتش
آورند و سر تنور بنهند نیکو و یک شب رها کنند و روز دیگر بیرون آورند و در ظرفی آبگینه کنند و بوقت
حاجت مستعمل کنند و منفعت خاکستر سوختهٔ وی آنست که سنگ گرده و مثانه بریزاند و مقدار
ماخوذ از وی دانگی بود و اگر نیم درم از وی بیاشامند گزندگی مار را نافع بود و صاحب منهاج گوید چون
در زیت بسوزانند و آن زیت بر موضع داء الثعلب طلا کنند البته موی بر دیاند و گویند مجربست و
اسحق گوید خوردن وی مضر بود بشش و مصلح وی تخم کرفس و گل ارمنی بود **عقرب بحری** زهراوی
گوید گزدم دریایی ماهی کوچک است تیره رنگ که بر کی رنگ [illegible] و در سر وی خاری سفید بود که بدان بزند
جسم وی خارناک بود و سر وی بزرگتر از بدن وی بود و از گزیدگی وی همان الم بحث که از عقرب حاصل
میشود بلکه سخت تر از آن و دیسقوریدوس گوید سقربیس مالاسیوس حیوانی بحری است باسم عقرب
میخوانند زهره وی موافق بود جهت نزول آب در چشم و شب کوری و قرحه که عارض میشود در چشم
و آنرا لوقاما خوانند **عقار کوهان** و عقرب کوهان عاقرقرحا است و گفته شد **عقار** جمر است
و گفته شد **عقید العنب** میبختج گویند و رب العنب را نیز عقید العنب خوانند و بشیرازی [illegible] خوانند
و مثلث نیز نوعی از آنست **عقعق** صلصل گویند و عکه نیز خوانند و بپارسی کلاجه گویند و بشیرازی

تا لنجه سرگین وی ربو را نافع بود و گوشت وی گرم و خشک بود و کیموس بد دهد **عقاب** بپارسی
آله خوانند گوشت وی گرم و خشک بود و چون بخورند بمنزلت گاو بود و زهره وی چون در چشم کشند
نافع بود جهت ابتدا نزول آب و روشنایی بیفزاید و چون به پره وی بخور کنند اختناق رحم را نافع
بود و سرگین وی بر کلف و بر هاکه بر روی پیدا گردد لطوخ کنند زایل کند و گویند محلل خنازیر
بود **عکوب** حرشف است و گفته شد **عکنه** لغة بربری است و آن سورنجانست و گفته شد
و در مصر عکنه خوانند و در اندلس سورنجان و در عراق لغه بربری **عکبر** ابن سمجون گوید
وسخ الکورست و مولف گوید وسخ الکور بپارسی مومیایی کحلی گویند و بشیرازی بر موم خوانند
و لعابیت گرم بود و لطیف بود و گویند بسیار امتحان کردیم جهت شکستگی اعضا و از جای
افتادن و دفع خون همان عمل مومیایی میکند و شربتی یکدرم با ده درم عسل یا قنه یا بابات
شربت نیم گرم بیاشامند نافع بود و گویند عکبر چیزیست که در میان عسل بود و بشیرازی آنرا
دارو خوانند و مولف گوید مگس کحل آنرا از هر جو رشی خود و بچگان می آورد از مجموع گلها
و آن الوان باشد زرد و سفید و سرخ و بنفش و بغایت تلخ بود و اگر در میان عسل بود عسل
تباه کند و صفت وسخ الکور گفته شود **عکر الزیت** بپارسی دردی زیت خوانند و بهترین
آن کهن بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم نافع بود جهت بادی سخت که نزدیک
سیر زنبود و در چشم کشیدن محلل آب نزول بود و مجموع جراحتها و ریشهای ناصور را که در
بدن پیدا شود نافع بود و دیسقوریدوس گوید چون در ظرفی ارزیز قبرسی بپزند تا غلیظ شود
و مثل عسل بود و بر دندان خورده مالند بیندازد و اگر با حالا و ن پایزند یا بنفشج ترس
و بر مواشی لطوخ کنند جرب ایشان زایل شود و اما آنچه تازه بود و چون گرم کنند بر نقرس و درد
مفاصل مالند نافع بود **عکر دهن السوسن** دردی روغن سوسن چون در چشم کشند

محلل

محلل آب نزول بود **عُلَیق** بپارسی درکو نبد و بیونانی باطس و بشیرازی توت دیرا توت سگ
خوانند و نوعی از آنرا علیق الکلب خوانند و گفته شود و عوسج هم نوعی از علیق بود و نیکوترین
عصاره وی آن بود و ورق آن و اطراف آن چون بپزند خضاب نیکو بود موی را و چون
بیاشامند شکم ببندد و قطع سیلان رطوبت کهن از رحم بکند و موافق بود جهت گزندگی حیوانی
که او را فرسطس خوانند و آن ماریست که نیش دارد و ورق وی چون تر بود بخایند قلاع و ریشهای که در
دهان بود زایل کند و چون خشک گردد خشکی وی زیاده گردد و گل وی همان قوة دهد که در ثمر
وی موجود است بعینه و بیخ وی سنگ گرده را بریزاند و چون برگ وی ضماد کنند نمله و ریشهای
که در سر بود زایل کند و ناخنه که در چشم بود و بواسیر که در مقعد رسته باشد و بواسیر که خون
از وی روانه بود نافع بود و چون ورق وی بکوبند نیک و بر معده علیل نهند که ضعیف شده باشد
و ماده از وی روانه بود موافق بود و عصاره ثمر وی چون بغایت رسیده بود در درد دهن
مفید بود و چون ثمر وی بخورند ناپخته شکم ببندد و شریف گوید چون بکوبند ورق وی و اطراف
وی تازه و ضماد کنند سیح را اندر سفر سود دهد و از وی شیاف سازند نافع بود جهت علتهایی که
در چشم پیدا شود و بغایت کامل نافع بود و صفت ساختن وی آنست که چون تازه وی بکوبند
و نفشارند و صافی کنند و سحق کنند بر صلایه تا غلیظ گردد و صمغ عربی با آب حل کنند و صافی کنند و
ممزوج کنند با آن اندکی و شیاف سازند و بوقت حاجت مستعمل کنند **عُلَیق الکلب** علیق البوادی
خوانند و بشیرازی درخت سه گل خوانند و ثمر وی را سه گل خوانند و در اندرون وی مانند پشم بود
و گل وی را ورد البیاح خوانند و بسریانی اسیاح خوانند و بیونانی افرطیش ماطش خوانند و ثمر وی
چون رسیده شود سرخ گردد و جالینوس گوید ثمر وی بغایت قابض بود و ورق وی قبضی
اندک داشته باشد و اولی آن بود که از ثمر وی حذر کنند بسبب آنچه در اندرون وی بود مانند

پشم که مضر بود بقصبه شش و دیسقوریدوس گوید ثمر وی چون خشک کنند و آنچه در اندرون وی بود دور کنند
هیچ مضرت بقصبه شش نرساند و چون با شراب بپزند شکم ببندد و بول بر هم ببندد و بدل آن شوکه
المصریه است **عَلَک** رطبه است و گفته شد **عَلْقی** مقر خوانند بپارسی صبر تر خوانند **عَلَق** ترب
گوید چون بر موضعی نهند که خون فاسد بود قایم مقام حجامت بود و خاصه که دکان و زنان و بر ریشهای
بد و سعفه و قوبا نهند خون فاسد بمکد و چون بسوزانند و خاکستر آن با سرکه بسرشند و طلا کنند بر موضع
موی زیاده که در چشم بود بعد از آنکه بر کنده باشد دیگر نروید علق بشیرازی دُرِّ ل خوانند و باصفهانی
دلوچه و بلفظی دیگر زلو و در خواص آورده اند که چون بخور کنند در دکان آبگینه گر هر چند آبگینه که باشد
شکسته گردد **عِلْک** هر صمغی که آنرا توان خایید آنرا علک گویند و علک الانباط صمغ البطم است
و گفته شد و طبیعت آن گرم و خشک بود در آخر درجه دوم و گویند رتنت و بهترین آن سفید بود
که بزردی زند و در طبیعت نزدیک مصطکی بود و علک رومی مصطکی است و گفته شود و صمغ البطم
در گوشت رویانیدن در ریشها مانند راتنج بود و در مرهمها بدل وی کنند و اسحق گوید مضر بود
بعصب و اصلاح وی بعسل کنند **عِلکه یابس** فلفو یا خوانند و آن نوعی از راتنج است و گفته شد
عَلْقَم گویند قثاء الحمار ست و صاحب منهاج گوید و گویند حنظل و هر چه تلخ بود آنرا علقمه خوانند
علت بیونانی خندریل گویند و گفته شد **عَلَی که** بنا هیست که آنرا اقراح خوانند و گفته شود **عُمَر** د
کرفس است و گفته شود **عُلیج** نوعی از خربزه است که گوشت وی سرخ و سبز بود و همچنان
با تخم خورند و آنرا خربزه رستانی خوانند و صفت بطیخ گفته شد **عمار** ر ندا است و گفته شد
عِنَب بپارسی انگور گویند و سفید وی نیکوتر بود از سیاه و نیکوترین آن رازقی و شعالی بود
پوست انگور سرد و خشکست و گوشت وی گرم و تر بود و دانه وی سرد و خشک بود در دوم
و انگور غذایی نیکو دهد و قوت بدن بدهد و آنچه رسیده بود ضرر وی کمتر بود و غذای بیشتر از

غذای

بود

انگورک بود ه

غذای عصیر وی بود و زود فربهی آورد و خونی نیک از وی متولد شود و سینه و شش را نافع بود و چون پوست
وی دیر هضم شود و انگور همه مضر بود بمثانه و تشنگی آورد و مضر بود بجگر و سپرز که غلیظ شود و دفع
تشنگی وی بر مانان فر کند و صاحب منهاج آورده است که انگور آنچه در رز بیشتر چیده باشند بهتر از آن باشد
که در رز چیده باشند **عنب الثعلب** فا خوانند و ورق و ثمر آن نیز گویند در پارسی
روباه تربک خوانند و سگ انگور نیز خوانند و بلفظی دیگر طولیه دان و روبا تربک گویند و بهترین آن تر و تازه
بود و طبیعت آن سرد بود در اول و گویند در دوم و گویند گرم و تر بود و رهای گرم را در آخر ضماد کردن
نافع بود و با اسفیداج و روغن گل بر نمله و حمره ضماد کردن سود دهد و آب وی غرغره کردن ورم زبان را نافع
بود و یک مثقال از پوست بیخ وی با شراب خوردن خواب آورد و چون بکوبند و ضماد کنند درد سر را نافع بود
و چون عصاره وی در چشم کشند قوة چشم بدهد و چون زنان بخورند بر گیرد قطع خون رنش بکند و استسقا و ورم
معده را نافع بود و اسحق گوید مضر بود بمثانه و مصلح وی نبات بود و خوردن و ضماد کردن تشنگی بنشاند و چون
آب وی با اسفیداج بیامیزند بر سوختگی آتش و صدری که ریش شده باشد طلا کنند خشک گرداند و چون
همچنان بکوبند بر سرطان ریش شده نهند ساکن گرداند و چون بدان ادمان کنند با صلاح آورد و خوردن
ثمر وی قطع احتلام بکند و آنچه سیاه بود بد باشد و مخدر و جنون آورد و نوعی هست که چهار درم
از وی کشنده بود و مداوای وی قی کنند بعد از آن شیره تازه با آبیسون یا ماء العسل و سینه مرغ و خوردن
بادام تلخ مفید بود و بدل وی گویند بطباط است و گویند ساداوران **عُنّاب** نیکوترین آن جرجانی
بود تازه که خورده شود و وی معتدل بود در میان گرمی و سردی و تری و خشکی و مسیح گوید گرم و تر بود در
میانه درجه اول و حرارت وی غالب بود بر رطوبت و گویند سرد است در اول سود دهد بود جهت
حده دم و خلطی نیک از وی حاصل شود و چون بخورند یا آب وی بیاشامند حدة و حرارت دم ساکن گرداند
و سرفه و درد و درد گرده و مثانه و درد سینه و حلق را نافع بود و اگر پیش از طعام بخورد نیکوتر بود و غذای

وی اندک بود و مضم وی دشخوار و مولد بلغم بود و معده را بد بود و مصلح وی کشمش بود یا مویز منقی و
شریف گوید ورق وی چون خشک کنند و با سرکه سحق کنند و بر آکله افشانند بغایت مفید بود و اولی
آن بود که پیش از آن به پر مرغ عسل بر آن طلا کنند و چون پوست ساق درخت وی بکوبند و با مجندان
اسفیداج بیامیزند و بر ریشهای پلید مالند پاک گرداند و شفا دهد و چون ورق وی بپزند و صافی
کنند و پنج روز هر روز نیم رطل بغدادی با قند بیاشامند حکه زایل کند از بدن و مجرب است و چون استخوان
وی مطحون کنند و سویق سازند و با آب سرد بیاشامند طبیعت محکم دارد و شکم ببندد و اگر همچنان
با استخوان مطحون کنند قرحه امعا را نافع بود و صمغ وی چون با سرکه حل کنند و بر قوبا طلا کنند دو سه
نوبت بیاپی مکرر کنند البته زایل کند و ورق وی چون بخایند نیکوتر از طرخون بود و حب کرکی داروی
مسهل خواهد خوردن و غثیان بیاورد و اعصاب ضعیف باه بود و مقلل منی باشد و بشیرازی شیلانه
خوانند. **حب الدب** درختی کوهی است و آنرا عایش خوانند و ثمر وی بمقدار کناری کوچک
بود سرخ رنگ و در اندرون وی دانه کوچک چهار رکنی بود و طعم وی قابض بود و ثمر وی شیرین
بود که اندک تلخی داشته باشد و از وحب و تقیفی نیز دار خشک وی سویق سازند نافع بود جهت
اسهال کهن و گل وی مشابه گل حماسرخ بود الا کوچکتر بود و لون آن میان زردی و سبزی
بود و ثمر وی نفث دم را نافع بود. **حب الحبة** ثمر ارجان است و آن کرنه البصات(?)
و گفته شود و بیونانی ثمر کبر را بدین اسم خوانند. **عنبر** ابن حسان گوید روث دابه بحری و گویند
خیر است که در قعر دریا می روید و حیوانات دریایی خورند و بیشتر گوید در شکم ماهی یابند که
می خورد و می میرد و شیخ الرئیس گوید از چشمه دریا حاصل میشود و اقوال بسیار آورده اند
و مولف گوید آنچه محقق است موی است و نیکوتر آن اشهب بود که آنرا سفید خوانند و دیگر
ازرق که آنرا فستقی خوانند و دیگر زرد که آنرا خشخاشی خوانند و عنبر باید که چرب بود و هرچند که

سفید تر و دست تر و سبک تر و نیکوتر بود و طبیعت آن گرم است در دوم و خشک در اول و نافع
بود دماغ و حواس و دل را سود دهد و مقوی جوهر همه ارواح بود و اعضا رئیسه و معده را پر درد
سود دهد و بادهای غلیظ که عارض شود در امعا و سده را چون بیاشامند یا از بیرون طلا کردن نافع
بود و درد شقیقه و صداع را که از خلطهای سپید بود و چون بدان بخور کنند سود دهد و درد مفاصل
که از رطوبات و ریاح بلغم بود و ضماد کردن بغایت مفید بود و اگر در روغن گرم حل کنند یا روغن زنبق
یا روغن بابونه یا اقحوان حل کنند و بدان سعوط کنند علتی که از بلغم غلیظ و ریاح بود در دماغ بر او
تحلیل دهد و اگر از وی شمامه سازند بر مثال سیبی و بویند فالج و لقوه و کزاز را نافع بود و چون در
روغن بان حل کنند نافع بود جهت انواع درد اعصاب و خدر و فی الجمله مقوی اعضای عصبانی بود و
گویند اگر اندکی از وی در قدح شراب کنند و بیاشامند مستی زود آورد و صاحب منهاج گوید قوت
دل و دماغ و حواس بدهد و تقویتی عجب و روح را بیفزاید و مقدار شربت از وی دانگی بود و مضر بود
باصحاب ماشرا و مصلح وی بوییدن کافور و خیار بود و اسحاق گوید مضر بود با امعا و مصلح وی صمغ عربی بود
و بدل آن دو دانگ وزن آن مشک و دانگی مرو و دانگی زعفران و گویند بوزن آن مشک و مرد و زعفران
بدل آن کنند. **عنصل** اسقیل است و گفته شد. **عندم** بقم است و گفته شد. **عنجد** عجم الزبیب است
و گفته شد. **عنکبوت** منفعت نسج وی در باب الف در ابر کاکیا(?) گفته شد. **عنم** گویند جلنار است و گفته شد
عود الصلیب فاوانیا است و گفته شود. **عوسج** نوعی از علیق است و نوعی از عوسج مغیلان خوانند
و در بیابان بود و نیکوترین آن بیابانی سبز ورق بود و طبیعت وی سرد بود در اول و گویند در دوم
خشک بود در سیوم و ورق وی بر نمله و حمره ضماد کردن نافع بود و شریف گوید عصاره ورق وی چون
بیاشامند جرب صفراوی و التهاب صفرا را نافع بود و چون بکوبند و آب آن بگیرند و حمام بدان بگیرند(?)
در حمام بخود مالند جرب و حکه را زایل کند و ورق وی چون بخایند قلاع را زایل کند و چون با عصاره وی

عنم ارغوان است و صفت آن در ارغوان گفته شد [illegible]

دو دکنه(?) گزندگان بگریزند و چون بکوبند و آب وی بگیرند و هفت روز چکانی در چشم سفیدی که بود
خواه کهن و خواه نو و ثمر عوسج چون بکوبند و آب آن بگیرند و رها کنند تا خشک گردد و بعد از آن بمقدار
دانگی با سفیده تخم مرغ یا با شیر زنان حل کنند و در گوشش چکانند بغایت نافع بود و درد ماده چشم را
خاصه سفیدی آن. صاحب منهاج گوید چون بر پیشانی طلا کنند نافع بود و فضلاتی را که در چشم بود
قبض کم در وی است و مقدار مستعمل از وی یک مثقال بود و گویند مضر بود به سپرز و مصلح وی کثیرا بود
و گویند بدل آن در ورمهای گرم بوزن آن اشنه و بوزن آن فوفل بود. **عود الوج** و درخت
و گفته شود. **عود الکلبان** نیکوترین عیدان وی املس اسمر بود و خوشبوی و طبیعت آن گرم و خشک
بود در سیوم و سده بگشاید و عرق النسا و صرع و دوار را نافع بود و تاریکی چشم را زایل کند
و ربو و ضیق النفس را سود دهد و چون بخور کنند نشف رطوبت از رحم بکند و عقم را نافع بود
و باد زهر زهرها بود و گزندگی افعی و سردی معده و جگر را سود دهد و رطوبات از دماغ پاک
کند و مقدار ماخوذ از وی نیم مثقال بود و مضر بود با امعا و مصلح وی کثیرا بود و بدل وی حب
بود. **عود العارکو وج**(?) شنجار است و گفته شد. **عود الدرقر**(?) اصل الانجدان است و گفته شد. **عود
العطاس** کندش و گفته شد. **عود البخور** و یلنجوج نیز گویند و آن انواع است و شیخ الرئیس
گوید نیکوترین آن عود مندلی بود که از وسط بلاد هند می آورند بعد از آن عود هندی که آن جبلی بود
و فاضلتر از مندلی بود از بهر آنکه شپش در جامه راه نکند و بعضی از مردمان فرق میان مندلی و
هندی نکنند و یکنوع سمندوری بود و از سفاله هند خیزد و آن فاضلترین بود بعد از آن قماری
و آن نوعی از سقالی(?) بود و بعد از آن قاقلی و بری و قطعی و صینی و آنرا قمیری خوانند و آن تردیترین
بود و مندلی مجموع آن نیکو بود و بعد از آن سمندوری ازرق فربه صلب بسیار آب تر که قطعهای سپید
زردی نبود و بر آتش بماند نیکو بود و بعضی سیاه فاضلتر از ازرق میدانند و نیکوترین قماری

سیاهی بود که قطعها سفیدی زردی نبود و بر آتش بماند نیکو بود و بعضی سیاه فاضلتر از ازرق میدانند و فربه بود
و بر آتش بماند و بسیار آب بود و بالجمله فاضلترین عود آن بود که سیاه و سخت و گران وزن بود و در
آب بنشیند و چون بکوبند هیچ ریشه در وی نبود و زود کوفته شود و آنچه بر روی آب افتد بد بود و عود
نیئ در حقیقت کرم کند و در زمین دفن کنند تا خشبیه از وی متعفن زایل میشود و تغیر در وی پیدا
میگردد و عود خالص میشود و طبیعت وی گرم و خشک بود در دوم لطیف بود و سده بگشاید و بادها
را بشکند و خاییدن وی بوی دهان خوش کند و مقوی احشا و اعصاب و دماغ و حواس و دل بود
و مفرح آن و رطوبت عفن از معده زایل کند چون نیم درم از وی بیاشامند تا یک درم و نیم و
قوت معده و جگر بدهد و شکم ببندد و دوسنطاریا را نافع بود خاصه سوداوی و مضر بود و بوییدن
وی بمرضهای گرم که در دماغ عارض شود. اسحق بن عمران گوید چون بخور کنند بلغم از سر فرود آورد
و وی منع ادرار بول که از سردی و ضعف مثانه بود بکند و اسحق گوید خوردن وی مضر بود به سپرز و
مصلح وی ورق گل سرخ بود و گویند بدل وی در شکم بستن صندل زرد بود و اگر در معاجین احتیاج
بود بدل وی زعفران و دارچینی و زراوند مدحرج از هر یک دو دانگ وزن آن قایم مقام آن
بود و بدل عود هندی در نقرس قسطوریون باریک کنند. **عود الحیة** شریف گوید نباتی
در شهر سوران(?) بود و مشهور بود و مانند عود سوسن بود صلب و در طعم وی تلخی بود و چون نیم درم
از وی بیاشامند از هر زهر که باشد شفا یابد خواه گرم و خواه سرد و چون در دست نگاه دارند هیچ
مار گرد آنکس نگردد و گویند که چون در دست گیرند و چشم آنکس بر مار افتد مار حرکت نکند بجود(?)
شود و چون بخایند و تفل آن در دهان افعی اندازند زود بمیرد. **عود الریح** اسم است قشر را
در شام بدین اسم خوانند و اهل مصر ماميران و هم اهل مصر قشر اصل امیر باریس که آنرا به بجی(?)
ارغیس گویند و عود الوج نیز بدین اسم خوانند و صفت هر یکی بجای خود بعضی گفته شد و بعضی گفته

شود عِهن در لغت صوف است وگفته شود عُیونُ الدیکه حبیست سرخ مدوّر که از طرف هندآورند و سولف گوید ثمر درختی تلخ است و آنرا بپارسی چشم خروس خوانند و طبیعت آن گرم و تر بود و باه را قوة دهد و منی زیاده کند بسیار چون یکدرم از وی بپاشامند نافع باشد عیزران زغرور است وگفته شد عَینُ الدّیک گویند خراست وگویند محققین تخم آنست عینُ الهُدهُد اسم نباتیست با فرلیقیه که معروفست باذان الفار روی و نزدیک ایشان مجرب بود جهت عرق النسا چون با دنبه کبش بخورند عیونُ البقر اهل مغرب و اندلس اجاص را عیون البقر خوانند و ابوحنیفه گوید عیون البقر نوعی از انگور سیاهست بزرگ مدوّر که صادق الحلاوة نبود عَنبان نجرد است وگفته شد در دال صفت آن علیوب مرزنگوش است وگفته شد صفت آن در اذان الفار عِیدانُ البطّاط چوب عصی الراعی است وگفته شد عَینُ الدّیب شریف گوید چشمهای خروس چون بر خرقه بندند و بر چشم صاحب تب ربع یا دیر بندند تب از وی زایل شود و این مجربست والله تعالی اعلم

باب العین

غافت بهترین آن فارسی بود که از کوهستان حوالی شیراز آورند و رومی نیز نیکو بود و او گلیست لاجوردی رنگ دراز شکل و شاخهای وی باریک بود و بدرازی یک وجب بود و کوتاه تر نیز بود و گل وی و شاخ وی و ورق وی همه تلخ بود و تلخ تر از صبر و طبیعت آن گرم بود در اول و خشک بود در دوم و گویند معتدل بود در گرمی و سردی و گویند سرد بود و وی لطیف بود و در ابتدای داء الثعلب عظیم نافع بود و با پیه کهن بر ریشهای که دشخوار بود با صلاح آورد و در جگر و سده آن و صلابت سپرز و قرحه امعا و تبهای خرمن و صفرا و محترقه بیرون آورد و مقدار شربت از وی نیم مثقال بود و وی حیض براند و گویند مضر بود بسپرز و مصلح آن انیسون بود و بدل آن نیم وزن آن افسنتین بود و یا یک وزن وی سارون

غافه بلغت عرب فودنج است وگفته شود غار درختی بزرگست و ورق وی درازتر از ورق بید بود و حب وی از بندقی کوچکتر بود و لعقد افرستقی و صفت آن گفته شد و بیونانی ذافنی گویند و بعضی بود که ورق آن باریک بود و بعضی پهن تر بود و هر دو نوع در زمین سنگستان روید و بهترین آن بری بود و قوت وی در ورق بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیم و وی را طلا کردن با شراب بر بهق نافع بود و با سویق بر ورمها و درد اعصاب و ضیق النفس و انتصاب را لعق کردن نیکو بود و سود مند و صاحب منهاج گوید چون بر معده تمریخ کنند قی را حرکت دهد و در درد رحم و مثانه را نافع بود حتی در آن نشستن و سنگ بریزاند و شربتی از وی نیم مثقال بود و دو درم از وی مسهل بود و صاحب جامع گوید چون بپاشامند مرخی معده بود و قی را حرکت دهد و ورق وی چون تر بکوبند و بر گزیدگی زنبور و نحل ضماد کنند سود مند بود و پوست بیخ وی چون چهار دانگ و نیم با شراب ریحانی بیاشامند سنگ بریزاند و علت جگر زایل کند و صاحب خلاصه گوید اگر یک ورق از وی بجنبند و دامکنه که بر زمین افتد و کسی خلف اذن خود نگه دارد چندانکه شراب خورد البته مست نشود و گویند چوب درخت وی چون بیاویزند بموضعی که طفل در آن موضع خسپد و در خواب نترسد دیگر نترسد و ورق وی چون بپزند با سرکه و بدان مضمضه کنند درد دندان را نافع بود و بدل غار سیسنبر است بوزن آن عاغیطی حجر کاغیطوس است وگفته شد غاریقون دو نوعست نر و ماده بهترین وی ماده بود که بغایت سفید و املس بود و زود شکفته شود و مولف گوید غاریقون باید که سفید و سبک و سست بود و آنچه زرد بود بد باشد و صاحب منهاج گوید طبیعت آن گرم بود در اول و خشک بود در دوم و گویند تر بود در دوم و وی محلل و مقطع اخلاط غلیظ و مفتح سده بود و در بهارها سود دهد و عرق النسا و ورم سپرز را با سکنجبین موافق بود و بخاصیت منقی فضول دماغ و اعصاب بود و شربتی از وی از دانگ و نیم تا نیم درم بود و صرع

در بود و نفث دم از سینه و قرحه شش و یرقان و ورم سپرز را نافع بود و مسهل اخلاط غلیظ مختلف بود مانند سودا و بلغم و اختناق رحم را بغایت سود دارد و بهتا کهن را چون پیش از نوبت تب با شراب بیاشامند نافع بود و ضماد کردن بر گزندگی گزندگان که زهر ایشان سرد و شیخ الرئیس گوید وی بخاصیت تریاق همه زهرها بود و گزندگی افعی و مقوی قلب بود و مفرح و مسهل اخلاط که ر بود و اگر با وزن وی رزاوند استعمال کنند سنگ کرده بریزاند و در دپشت را که از خلط خام بود سود دهد و چون با انیسون بخورند در دهای اندرونی که سبب آن سردی بود مجموع را سود مند بود و اگر با اندکی حلتیت استعمال کنند قولنج ثقلی و بلغمی و جمیع آن را الا ایلاوس نافع و گویند چون با خود دارند عقرب آنکس را نزند و در استعمال کردن باید که بغربال مویی ببیزند تا فزورده و نکو بندد و آنچه سیاه بود بد باشد کشنده بود و خناق آورد و مداوای کسی که آن خورده باشد بقی با آب گرم کنند و شیر تازه و مجموع مداوایی که در کنندش گفته شود و بدل وی در مسهل بلغم و سودا بوزن آن تربد بود و دو دانگ آن افتیمون و ده یک آن خربق سفید بود و جالینوس گوید بدل آن نیم وزن آن فرفیون بود و گویند بدل آن نیم وزن آن صبر و بوزن آن تربد سفید مجوف غالالوطا با قلا قبطی است وگفته شد غالیه شیخ الرئیس گوید او رام صلب را نرم کرداند و اگر در روغن خیری با روغن حب البان بگدازند و در گوش چکانند درد زایل کند و بوییدن آن مصروع را نافع بود و صداع سرد ساکن کند و چون در شراب حل کنند و بخورد کسی دهند مست کرداند بغایت و بوییدن وی مفرح دل بود و وی جهت درد رحم سرد بخود برگرفتن عظیم نافع بود و ورمهای بلغمی صلب را بگدازاند و حیض براند و اختناق رحم را نافع بود و پاک گرداند و آبستنی را یاری دهد غاسول اشنان است وگفته شد غُبَیرا بپارسی سنجد است نیکوترین آن بود که گوشت مند فربه بود و طبیعت وی سرد بود در اول در جه اول و خشک بود

عالیه مرکب بود از مشک و عنبر و کافور و روغن بان

در آخر دوم یا در اول سیوم غذا اندک دهد و معده را دباغت کند و شکم ببندد و قی ساکن کرداند و مجموع سیلانها را باز دارد و صفرا بشکند و چون بدان حقنه کنند سستی دیر آورد و سرفه گرم را نافع بود و صداع بره و موافق اطفال بود و چون با شیر بایشان دهند از بهر آنکه تعدیل طبیعت ایشان کند و وی مضر بود بمعده و معصر و مصلح وی فانید بود و تمیمی گوید نور شجر غبیرا قوتی عظیم دارد در شهوت زنان برانگیختن غبار الرَّحی بپارسی گرد آسیاب خوانند مجفف بود و چون به پیشانی طلا کنند منع فضلات که بچشم رود بکند غبارتیه عنب الدب است وگفته شد غراء الجلود بپارسی سریشم خوانند و طبیعت آن گرم و خشک بود در اول و چون بسوزانند و بشویند فایم مقام توتیا بود و اگر با جوز سرو بر فتق ضماد کنند نافع بود و بر صعفه طلا کردن سود مند بود و سوختگی آتش را سریشم پوست گاو و گاومیش چون با سرکه طلا کنند بر قوبا و جرب ریش شده بغایت نافع بود غراء السمک سریشم ماهی خوانند و آن مانند پهی است که در شکم ماهی دریایی بود و طبیعت آن خشک بود و در وی حرارتی بود و نیکوترین آن بود که سفید بود و در وی اندک خشونتی بود و بولس گوید موافق بود در داروی برص و شقاق و نیکوترین آن بود که سفید بود و در وی و در مرهمها کنند جهت سرداد و دیگر جرب متقرح و در لون لبشده استعمال کردن نافع بود و اگر در جایی کنند نفث دم را نافع بود و اگر در سرکه حل کنند بقوام لعاب دهان واده فتق بدان ببرشتند و ضماد کنند بغایت نافع بود و شریف گوید سریشم ماهی چون بر ناخن سفید گشته طلا کنند نافع بود و مجربست غَرَب درختیست که آنرا اطا خوانند و بشیرازی ونرک و بهراة پده خوانند و آن درختی بزرگ بود و صمغ آن نیکوترین همه بورها بود تا زخمی بر ساق وی برسید که شکافته گردد آن صمغ از وی بیرون بیاید و وی هیچ ثمری که شاید خوردن نه دهد و طبیعت وی سرد و خشک بود و زهر وی و ورق وی و قشر وی

وعصاره وی قابض بود و مجفف بغیر لذع و خاکستر قشر وی چون با سرکه بسرشند و بر ثالیل
که بر دست و پای بود ضماد کنند قلع کند و پوست بیخ وی در خضابات موی مستعمل کنند
و طبیخ وی چون موی سر بدان بشویند و نطول کنند نافع بود و جزاز نیز همچنین و صمغ وی و
کل وی تاریکی چشم را سود دهد و پوست وی نفث دم را نافع بود و دبیقوریدس گوید عصاره
وی علق از حلق بیرون آورد و عصاره ورق وی و پوست تر وی تحلل کنند و با روغن گل
در پوست انار ریزند درد گوش را نافع بود و ثمره وی نفث دم را نافع بود و ورق وی
و گل وی درادویه مرهمهای مجفف استعمال کنند و خاکستر پوست بیخ وی چون با سرکه بسرشند
در قلع کردن ثالیل مدوره و ثالیل منکوسه که در جلد بود بقوت تر از خاکستر پوست ساق وی
بود و ابن ماسویه گوید ورق عرب چون بپاشند عقم آورد و قذف دم را نافع بود
و گوید عصیر ورق وی نیکوترین معالجه ماده بود که از گوش روانه بود و جهت سده جگر سود مند
بود **عرندة** نوعی از عوسج است و گفته شد **عرز** اسم نوعی عصی الراعی گو حکمت که معروف
بود و یاد ده و گفته شد **عرب** راس است و گفته شد **عریب** نوعی از انگور سیاه است **عزال**
بپارسی آهو بره گویند و منفعت گوشت وی در باب لام گفته شود اما اشک وی چون
با سرکه بپزند و بر ورمهای بلغمی نهند بگدازاند **عسل** خطمی است و گفته شد **علیج** عرطنیثا است
و گفته شد **علیج** است و گفته شد در باب **علنجروع** نوعی برنست و گفته شود **علق**
علقم خوانند و مولف گوید آن گیاهیست که به کبر ماند و برگ و ساق وی کرد باشد و در صحرای
شیراز بسیار بود و از جمله یتوعات معتبر بود و شیره بسیار دارد و هر شیره دکارد که به
شیره آن آب دهند زخم آن هر کس که برسد البته بمیرد و اگر شیر وی بر ثوبا مالند البته زایل
کند **علیجن العربا** مشک طرا شیع است و گفته شود **علوبرنا** اصل السوس است

ومعنی آن بیونانی اصول الحلق بود **عملول** تلول است و آن قنابری بود و گفته شد **عمارم**
اسفنج البحر است و گفته شد **عنقیلی** بضم عین مشلم است و گفته شد **غوشنه** نوعی از کما
و فطر است و صاحب جامع گوید در زمین بیت المقدس بسیار بود و آنجا بکرتیه خوانند و چون خشک
بود بدان جامه شویند و در مومیات خورند و طبیعت آن سرد و تر بود در درجه اول و جبالکه
بود و که کاه و آن خلط بد که از کاه حاصل شود و از وی حاصل نشود **غوک** ضفدع است و گفته شد
غیم عام است و گفته شد والله تعالی اعلم **باب الفاء**
فاشرا اسمیست سریانی هزار چشان و هزار فشان نیز گویند و بیونانی اسالس لوقا و معنی آن کرمه
البیضا بود و معنی هزار چشان هزار گز بود و به بربری ارجالون گویند و بپارسی کرم وشتی خوانند
و بشیرازی نخوش خوانند از بهر آنکه نبات وی در زمستان خشک نشود و فاسوستین نوعی
از وسیت و نبات وی بر هر درختی که نزدیک وی بود پیچیده شود و خوشه وی قریب ده
دانه داشته باشد و در اول سبز بود و به آخر سرخ شود و مانند عنب الثعلب و گل وی لاجوردی بود
و بشیرازی دیر ایسیاه دار خوانند و منفعت وی نزدیک بود بفاشرا الیکن ضعیف تر از وی بود
و فاشرا البعض دیگر برادیا و حالق الشعر نیز گویند و ثمر وی مانند ثمر فاشرستین بود و بیخ وی
گرم و خشک بود در سیم و حدة و حراقه داشته باشد جلا بی تام به هد و ملطف بود و سپرز
سخت شده را بگدازاند چون بپاشند یا بانجیر از بیرون ضماد کنند و جرب و هر علتی را از ظاهر
بدن بود شفا دهد و ثمر وی که مانند خوشه بود گوید با قال حب حلق شود بکار برند و بیخ وی
چون با کرسنه و حلبه بدن را بدان بشویند پاک کرداند و صافی کند و اثر کلف زایل کند و ثالیل
قلع کند و اثر سیاهی که از نیش مانده بود ببرد و چون با شراب بر دجس ضماد کنند نافع بود و دمل
و ورمهای گرم را تحلیل دهد و طمار انگیزاند و اگر با روغن بپزند تا چون موم گردد سود مند

بود و جهت بواسیر که بر مقعد بود و حصف و ماده آن و اگر با شراب ضماد کنند ورم بابر دکرداند
و ورمهای گرم را بگشاید و شکستگی استخوان را نافع بود و اگر هر روز بمقدار یک درم بیاشامند
صرع و فالج و سدر را نافع بود و چون دو درم بیاشامند گزیدگی افعی را نافع بود و مجموع گزندگان
و بیخ وی چون زن بخود برگیرد بچه بیندازد و مشیمه بیرون آورد و چون اول آن بود که نبات
وی بر وید چون بخورند پخته بول و شکم براند و بلغم بیرون آورد و چون با عسل لعق کنند سرفه
و ذات الجنب را نیکو بود و عصاره وی چون تر بود بپاشند تخلیط در عقل پیدا کند و با صبر
بر ورم سپرز ضماد کنند نافع بود و اگر زن در طبیخ آن نشیند بچه بیرون آورد و رحم را پاک گرداند
و ثمره وی بر جرب تر و خشک چون بمالند یا ضماد کنند نافع بود و عصاره نبات وی چون
بیاشامند قی نیکو آورد و بآسانی و خلطهای غلیظ بیرون آورد و بدل آن بوزن آن درونج بود
و نیم وزن آن بسباسه بود **فاشرستین** بپارسی شیشپندان گویند و بیونانی اساپس مالیا
و معنی آن کرم الاسود بود و در اندلس معروف بود و بیوطانیه و به بربری ثمیول و بشیرازی سیاه
دار و خوانند و ورق وی پهن تر از ورق لبلاب بود و اما مانند لبلاب پیچیده شود بر درخت
و آن نوعی از فاشرا است و صفت آن در فاشرا گفته شد و بیخ آن از بیرون سیاه بود و از درون
برزدی مایل بود و وی گرم بود باعتدال و در فعل مانند فاشرا بود ولیکن ضعیف تر از
وی بود اندک و اول آنکه نبات وی بر وید بپزند و بخورند بول و حیض براند و تحلل ورم سپرز
بود و صرع را نافع بود و معنی فاشرستین بسریانی دافع شصت علت بود **فاجشه** جند
بید ستر است و گفته شد **فانید** بهترین آن بود که از قند سفید سازند و وی غلیظ تر از شکر بود و
طبیعت وی گرم و تر بود در اول و گوید حرارت وی در سیم بود و آنچه سنجری بود گرم
و خشک بود در دوم سود مند بود جهت سرفه و شکم نرم دارد و خون معتدل از وی متولد

شود و سینه را نیکو بود و مولف گوید این فانید که منفعت آن گفته شد بشیرازی کعب الغزال خوانند و بامه
که قطعا آرد و در آن بنود و فانیدهای که این زمان مستعمل میکنند مجموع بی آرد نبود و لیس دای آن بود که در
هر ترکیبی که فانید بود قند بجای وی کنند یا کعب الغزال که آن فانید اصل است و صنعت وی چنانست
که قند بقوام می آرند و می کشند تا وقتی که کشیده میشود و بعد از آن پاره میکنند پارهای کوچک **فاریش**
یونانی باقلاست و گفته شد **قاریش العتبطی** باقلا قبطی بود و آن جاسب است و گفته شد
فاغیه صاحب منهاج گوید گل حناست و هر نوری که خوش بوی بود آنرا فاغیه خوانند و آن معتدل
بود در گرمی و سردی و تمیمی گوید گل حنا چون در میانه جامه صوف نهند و در پیچند خوشبوی کند و نگذارد
که سوس آنرا تباه کند و بخورد **فافیدا** بردی است و گفته شد **فاعیه** بیخ سیلوفر هندی است و آنرا
فل خوانند و منفعت آن گفته شود و بعد از این **فانافتن اسقلینوس** نوعی از دوقو است **فانافتن**
ممردینون نوعی از بیخ زوفا کوهی است و گفته شد صفت آن **فانافتن ابراقلیون** بیونانی در
جاوشیر بود و گفته **فاغره** بپارسی فاغره گویند و بشیرازی کبابه شکافته و از سقاله هند خیزد و طبیعت
آن گرم و خشک بود در سیم و گویند در دوم و در وی قبضی و تحلیلی بود و مصلح معده و جگر سرد بود
و سوء الاستمرا که از سردی بود و شکم ببندد **فاغوس** شیطرج هندی است و گفته شد **فارسطاریون**
رعی الحمام است و گفته شد **فارغوس** بلارج خوانند و آن لقلق است و مرغی مشهور بود و در خواص
ابن زهر آورده است که استخوان وی چون با خود دارند عشق زایل کند و صاحب منهاج گوید
وی خضابی بود موی را **فاختة** گوشت وی گرم و خشک بود و فالج را نافع بود و معز بود و بدماغ
و سهر آورد و سرکه و کشنیز مضرت وی کم کند و مجهول گوید سرگین وی چون بر کودکی نهند که شب صرع
شود نافع بود **فالنجیق** تاویک وی بیونانی رتیلا بود و از بهر آنکه گزیدگی وی را نافع بود و فالنحطس
و فالنحطس و فالاحعون نیز خوانند و لوفاقیلس سم گویند و آن بانبیت که گل وی مانند گل سوس

بود و تخم وی سیاه بود مانند عدس کوچک تر و بیخ وی باریک و کوچک بود و اول از زمین برکنند بود بود و بعد از آن سفید کرده و در مقاو خاک ره ید و ورق و تخم و گل وی چون با شراب بپاشند گزندگی

عقرب و رتیلا را نافع بود و محلل نفخ بود و قوت وی ملطف و مجفف بود و از بهر آنست که نفخ را نافع بود **فاط** صاحب منهاج گوید و صاحب جامع که آن دوایی ترکی است که دفع مجموع زهرها

و گزیدگیها کند چون با آب سرد بپاشند و دردهای سخت ساکن کرداند و مؤلف گوید ظن من آنست که آن جدوار است که از طرف خطای می آورند **فادج** مؤلف گوید سنگیست زرد و کبسفیدی زند

و سبزی و هر رنگی دیگر بر وی ظاهر بود و این سنگ از آخر هندوستان آرند و از طرف چین نیز آرند و نیکوترین آن چینی بود و شربتی از وی کسی را که زهر داده باشند دو از ده جو باشد که با آب سرد بپاشند

و این سنگ در آتش نسوزد و چون با زد و چوب بسایند بر سنگ مانند پسته نماید و باد زهر همه زهرها بود خاصه در طلا کردن و بعضی گویند وی فاظ است که گفته شد **فاوانیا** فادیا نیز گویند

و کبیا ناو آن عود الصلیب است در نر و ماده بود و آنچه نر بود ورق وی مانند ورق جوز بود و بیخ وی سبز بود و سفید مانند انگشتی و در طعم وی قبض بود و آنچه ماده بود و کبیر الشعب بود و بیخ وی

مانند بلوط و سخت یا شش عدد بود و نیکوترین آن سبز رومی بود و وی فاضل تر از هندی بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و گویند معتدل بود در حرارت و در وی تجفیفی بود

و قبضی با تحلیلی بود و مفتح و ملطف بود و دوی آثار سیاهی از بشره ببرد و چون بر طفلان آویزند مادام که با ایشان بود صرع زحمت ندهد و شفا یابد از صرع و چون با شراب بپاشند درد شکم

و یرقان و درد گرده و مثانه را نافع بود و چون با شراب بپاشند شکم ببندد و آنچه ماده بود بر ساق وی غلافی پیدا شود مانند غلاف بادام و چون شکافته شود حبها سرخ بسیار بود مانند

حون و شکل انار دانه بود و در میان آن حبی سیاه رنگ بود و چون از این حب سرخ پانزده حب

شراب سیاه رنگ قابض بپاشند قطع نزف دم از رحم بکند و چون بخورند نافع بود و حبه در معده و لذع که عارض شود در آن و چون کوکان بخورند یا بپاشند در ابتدا سنگ مثانه نافع بود و آنچه حب سیاه بود و چون از وی پانزده حب شراب بپاشند اختناق رحم که عارض شود از درد رحم و کابوس را

نافع بود و خاصه ماده وی و بعضی گویند چون با آهن پاره کنند این خاصیت از وی باطل شود و نقرس را نافع بود و ضربه و سقطه و صرع را عظیم نافع بود و چون ثمره وی بخورند مصروع و مجنون را نافع بود و اگر از ثمره وی گردن بندی سازند و در گردن کودک مصروع آویزند صرع از وی زایل شود و اگر عود وی

سحق کنند و در خرقه بندند و مصروع دایم بوید نافع بود و دیمقراطیس گوید بیخ وی و ثمره وی نافع جهت هر مرضی که باشد دخان کردن و چون بیاویزند بر کسی که در بیابان رود از همه آفتها ایمن باشد و سحق کرده

عود الصلیب مضر بود معده و مصلح آن کثیرا بود و بدل آن زفت بود و گویند بدل آن عاقرقرحا و زراوند مدحرج است و بدیعورس گوید پوست انار یا ورق آن و فود نمود و سوق الغزلان چون با هم جمع کنند بدل فاوانیا بود و خاصیت بدهد **فار** بپارسی موش خوانند خون وی قطع ثالیل

بکند و چون شکافته و بر خنازیر نهند یا بر گزندگی عقرب نافع بود و گویند چون بریان کنند به کودکی دهند که لعاب بسیار از دهان وی روانه بود باز دارد و اگر در آب بپزند و کسی که علت البول داشته باشد در آن نشیند سودمند بود و خوردن گوشت وی نسیان آورد و غثیان و ضعف

معده بود و چون شکافته و بر موضعی نهند که خار یا پیکان بود بیرون آورد و منفعت سرگین وی در باب فرقه داء الثعلب گذشته و منفعت سر وی در باب راس الفار گفته شد **فارة البیش** بیش موش گفته شد **فاذزهر** هر دوایی که حافظ روح بود و دفع ضرر سم بکند آن را فاذزهر خوانند و آنچه

مخصوص است اسم حجر التیس است و حجر الحیه گفته شد **فجل** بپارسی ترب گویند و بشیرازی تربه تخم وی اقوی بود و بعد از آن پوست و بعد از آن ورق وی پس گوشت آن و نیکوترین آن

سوس گور را فلفله گویند و گفته شد

بستانی بود سبز تازه و طبیعت آن گرم بود در اول و گویند در سیوم تر بود و گویند خشک بود در دوم و جالینوس گوید گرم بود در سیوم و خشک بود در دوم موی بر داء الثعلب دهد چون با آرد شیلم طلا کنند با عسل ریکیا به بدرا زایل گرداند و وی مولد ریاح بود و معده را نیکو

بود و مسخن بود و بول براند و ابن ماسویه گوید چون بعد از طعام بخورند شکم نرم گرداند و غذا را یاری دهد در گذشتن از معده و اگر پیش از طعام بخورند منع طعام بکند از آنکه قرار گیرد و چون بعد از طعام بود هضم طعام بکند خاصه ورق وی و با آب پیاز قی آورد و آب وی استسقا را

نافع بود و چون در چشم چکانند جلا دهد و گویند ورق وی جلا چشم بدهد و شیر زیاده کند و چون پخته بخورند نافع بود سرفه کهن را و کیموس غلیظ را که در سینه بود و آب وی چون با شراب بپاشند گزندگی افعی را نافع بود و مار شاخ دار او اگر آب وی بر عقرب بچکانند بمیرد و اگر

از وی خورده باشند و عقرب بگزد هیچ مضرت بوی نرسد و چون با سکنجبین بپزند و بدان غرغره کنند چون گرم بود خناق را نافع بود و فجل بری در همه حالی اقوی بود از بستانی و روفس گوید فجل بلغم را نافع بود و مضر بود به دندان و چشم و سر و خنک معده و مفسد طعام بود و علتها

لسان را بد بود و شرش بسیار در بدن پیدا کند و صاحب فلاحه گوید درد گرده و مثانه و سرفه را نافع بود و باه برانگیزد و چون آب وی بر بدن طلا کنند گزندگی جانور را نرساند و تخم وی در دفع سمها و گزندگیها و جانوران بمنزلت تریاق بود و بر برش و کلف که بر روی پیدا

شود و طلا کردن بار که نافع بود و داد مان اکل وی کردن موی بر داء الثعلب برویاند و وی شیر بیفزاید و گویند فجل بکوبند با ورق و آب وی بگیرند و با شش درم از وی بپاشند سنگ بزرگ و خرد که در مثانه بود بریزاند و این فعل بخاصیت میکند و مجربست و طبری گوید آب ورق وی یرقان را زایل کند و سنگ مثانه بریزاند و گویند منی زیاده کند و انعاظ آورد

و اگر تخم وی با کندش بکوبند و با سرکه بسرشند و در حمام بر بهق سیاه طلا کنند زایل کند و ترب کوبیده چون سر وی بردارند و اندرون وی خالی کنند و روغن گل در وی گرم کنند و در گوش چکانند درد و وزن زایل کند و مجربست و ابن زهر در خواص آورده است که آب وی بگیرند و با روغن گل یک دو جوش بجوشانند و نیم گرم در گوش چکانند گرانی گوش زایل کند و مجربست و اگر بگیرند و اندرون

وی خالی کنند اندکی و چهار درم تخم ترشک در آن نهند و در میان خمیر گیرند پس در میان آتش نرم نهند تا پخته گردد و بعد از آن بیرون آرند و اندکی سرد کنند و بخورند و سه روز چنین سنگ بریزاند و بغایت مجربست و جرم وی مغثی بود و قشر وی و ورق وی با سکنجبین عسل قی بآسانی آورد **فربیون** افربیون و فرفیون نیز گویند و ما کوبیخ خوانند و باید که چون فرفیون از درخت گیرند

دهان بربندند تا غبار آن در دهان نرود که حلیه دندانها بریزاند و چون وی را بگیرند باید که باقلای مقشر در میان وی ریزند تا قوت وی نگاه دارد مدتی و در ظرف کنند و آنچه تازه بود زود در زیت بگدازد و آنچه کهن بود بخلاف آن و لون آن بسرخی مایل بود و گویند قوت وی بعد از سه سال تا چهار سال متغیر شود و تا هشت سال و ده سال باطل شود و نیکوترین آن صافی

زرد بود که رایحه وی در غایت حدت و حرافت بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در چهارم و گویند خشک وی در سیم بود و بیا قوت ملطف و محرق بود و بغایت عرق النسا را نافع بود چون با ادویه که موافق آن بود بپاشند و چون برگزیدگی جانوران و سگ دیوانه طلا کنند بغایت نافع بود و لقوه و قولنج و سردی گرده را نافع بود و فضلهای بلغمی از مفاصل و اعصاب پاک کند و مسهل آب زرد بود و بلغم لزج که در رگین و پشت بود و گرم مزاج را بد بود و کسی که خون بر وی غلبه کرده باشد نشاید که تنها بپاشند و مضر بود با انثیین و چون بر روغن گل چرب کنند حدت وی شکسته گردد و مقل و رب السوس و کثیرا و صمغ اصلاح وی کنند اگر خواهند

که استعمال کنند و شربتی از وی قیراطی تا دانگی بود و وی رحم را بد بود و انضمام پیدا کند تا حدی که منع ولادت
سقط بکند از اسقاط جنین و چون در روغن بگدازند و بدان تمریخ کنند فالج و خدر را نافع بود و نکات
و چون با عسل بیامیزند و در چشم کشند چشم را جلا دهد لیکن سوزش آن در روز باقی بود و قطع نزول آب
بکند و سه درم از وی کشنده بود و در سه روز بیش که در روده و امعا پیدا کند و از خوردن وی
کربی سخت و لهیبی عظیم و لدغ در شکم و فواق پیدا کرد و باشد که اطلاق بافراط آورد و مداوای
وی مانند مداوای کسی که قردمانا یا سنبل خورده باشد شیر و دوغ و آب انار و سیب مز و کافور و آنچه
بدان ماند و گویند بدل آن بوزن آن دو دانگ آن مازریون بود و گویند صمغ مازریون است و گویند
بدل آن بوزن آن مازریون و دانگ آن جند بیدستر بود و گویند بوزن آن جند بیدستر و نیم
وزن آن مازریون **فراسیون** فراسین گویند و حشیشة الکلب خوانند و صوف الارض نیز گویند
و شربت الجره و آن کراث جبلی است بپارسی کندنا کوهی گویند و نیکوترین آن روئی بود در خ
رنگ تلخ و طبیعت آن گرم بود در دوم و خشک بود در سیوم مفتح سده جگر و سپرز بود
و سینه و شش را پاک گرداند و حیض براند و عصاره وی در گوش کهن را نافع بود و با عسل
چشم را قوت دهد خوردن و کحل کردن و عصاره وی سعوط کردن یرقان را نافع بود و نباتات
و بانک برکزیدگی سگ دیوانه ضماد کردن سود دهد کل وی چون خشک بود و با آب بپزند با تخم
وی چون تر بود و بکوبند و آب آن بگیرند و با عسل بیامیزند قرحه شش را شفا دهد و ربو و سرفه را
و اگر با ایرسا و خشک بیامیزند فضول غلیظ از سینه پاک کند و زنان چون بپاشامند حیض براند
و مشیمه بیرون آورد و دشخواری زادن را سود مند بود و چون ضماد کنند بورق وی و عسل استسقای
جگر را پاک گرداند و چرک و گوشت خورنده قلع کند و درد پهلو را ساکن کند و عصاره
ورق وی که در آفتاب خشک کرده باشند همین عمل کند و عصاره وی در داروهای چشم و جز

قدیم و جدید و اصناف جوب سه گانه چشم را زایل گرداند چون با آب انار ترش حل کنند و برگ چشم باز
کردانند و طلا کنند و در کحلها کردن جهت آثار ریشها و سفیدی که در چشم بود و قدیم و جدید نافع بود
و در شافها جلا دهنده جهت غشاوه عین و تقویت نور باصره مستعمل کنند و اگر نیم مثقال تا یک درم
در طبیخ زوفا بگدازانند و روغن بادام شیرین و بیاشامند شش و سینه را پاک گرداند از رطوبات
لزج و قرحه کر بسیل خواهد الجاسیه کجال صحت آورد و اگر نیم درم در شراب بنفشه یا در جلاب بیاشامند
سرفه تر و ریش سینه را زایل کند و رطوبتهای آن بیرون آورد و چون عصاره وی با قدری آب بگدازند
و با قدری عسل بیامیزند و بر جراحتهای متعفن بلید ضماد کنند پاک گرداند و بصلاح آورد و چون ضماد
کنند بر دمامیل نارسیده و خنازیر تحلیل دهد و منضج و ملین آن بود ولی در دوا ذیت بگشاید و قرابه
مجموع بادهای غلیظ را نافع بود و خوردن و ضماد کردن و چون بر سینه ضماد کنند ضیق النفس را نافع بود
خوردن و ضماد کردن و چون بر سینه ضماد کنند ضیق النفس را نافع بود و چون ورق وی بکوبند و
برند نافع بود وجعی را که متولد شده باشد در معده و اندرون و چون با آب بپزند و زیت و یا با آب
تنها و تکمید کنند بر زهار زنان و مردان نافع بود جهت دردی که عارض شده باشد از عسر البول و
از ریاح و از جمیع اصناف اوجاع و ورق وی چون تر بود یا کرده پس بکوبند و بر ورم صلابت بگذارند
و همچنین همه جراحتها را و چون ورق وی با عسل بپزند نیکوترین و سودمندترین معالجه سرفه و ربو و
ضیق النفس بود و آب کاله بگیرند و حسو بسازند و بریزند پنج درم ورق وی اضافه کنند و تمام
بپزند و بیاشامند نافع بود جهت سرفه مفرط و غلیظی النفث و باید که شش روز بیاشامند و استعمال کنند
که عجایب مجرب بود و چون ورق تر وی بکوبند و ضماد کنند تعقد امعا و جمع آن بجایت نافع بود و اسحق
عمران گوید مضر بود بگرده و مثانه تا حدی که خون بعوض بول از وی جدا شود و تخم زار یانه دفع مضرت
آن می کند چون با وی خلط کنند یا پیش از وی یا بعد از وی بیاشامند و صاحب منهاج گوید مضر بود و

بعصب و گرده و مصلح آن سنبل الطیب بود و بدل آن بوزن آن اسارون و چهار دانگ وزن آن لیلان
و گویند بدل آن آمیسون و افتیمون است و گویند بدل آن بوزن آن لاغیه است و صاحب منهاج گوید
شربتی از وی مقدار نیم درم بود و سده سپرز و جگر بگشاید و حیض براند **فرنجمشک** از نجمشک خوانند
و گفته شد و وی بواسیر را نافع بود و مره بیفزاید و تخم وی چون بیاشامند مخفف منی بود و وی معده را
از هرز نگوش و سیسنبر بود و منفعتهای وی در الف گفته شد و بدل آن گویند قرنفل است و گویند قرنفل
با بادرنبویه بوزن آن و گویند بادرنبویه بوزن آن و بانیا بیان آنرا بالنگو کنده خوانند **فرصاد**
توت است و در تا گفته شد **فرفین** بقلة الحمقا است و گفته شد **فرنیم و فرسه** بنفشج است و گفته شد
فربیفه حلبه است و گفته شد **فرسلون** طلق است و گفته شد **فرفت** سا هترج است و گفته شد **فخیره**
و فرج بقلة الحمقاست و گفته شد **فراخ الحمام** بپارسی کبوتر بچه گویند و در وی حرارت و رطوبتی فضلی بود
و غلظی و ابن ماسویه گوید گرمتر از جمیع گوشت مرغانست و دشخوار هضم بود و خون بسیار از وی متولد
شود و رطوبت و صاحب منهاج گوید مفلوج را گوشت وی خوردن سود دهد و گوشت وی کثیر الفضول
و سریع العفونت بود تا حدی که سهر آورد و مصلح وی سرکه و کشنیز بود و محرور مزاج را اولی
آن بود که با آب غوره و کشنیز و مغز خیار با لنگ خورند و رازی گوید گوشت وی گرم و خشک بود
به وی حرارت ظاهر بود و موافق محرور مزاج بود الا سهل تر از گوشت مرغ از شکم بیرون آید
خاصه چون با آب نخود و شبت و نمک بپزند و مرق وی نافع بود سرد مزاج را و کسی که شکم وی
قبضی داشته باشد و در پشت که سبب آن خلطی غلیظ فرمن بود و گرده را فربه کند و باه را زیاده
کند اما مضر بود چشم و دماغ خاصه بریان کرده و اولی آن بود که بر سر وی چیزی بیاشامند که منع صعود
بخار از سر بکند و حو و آب وی چون به در السیار بود موافق کرده و بود و باه را زیادت کند در ترت
گوید ادمان اکل بریان کرده وی کردن خون را بسوزاند و باشد که جذام کند خاصه در مزاج طفلان کودک

و صاحب مزاجان گرم و ممرور گوید چون کبوتر بچه در دیگ اندازند در روغن کنجد بر سر آن کنند چندانکه آنرا بپوشاند
و نمک و هیچ توابل در آن بکنند و بپزند و چون بخته شود و کسی که سنگ داشته باشد بخورد بفرمان حق تعالی
زایل شود **فرو** بپارسی پوستین گویند گرم ترین پوستین گوروباه بود و بعد از آن سمور و بعد از آن فنک و
قاقم و بعد از آن برم و هر یک بجای خود در صفت حیوان وی گفته شد **فسوه الضبع** فغل است
و گفته شد **فستق** بپارسی پسته گویند گرم تر از گردکان و بادام بود و نیکوترین آن تازه بزرگ
بود و طبیعت وی گرم بود در سیم و خشک بود در دوم و گویند گرمی وی در آخر درجه دوم بود و گویند
خشک بود در سیوم و گویند در وی رطوبتی فضلی بود و گویند ترتیب در سیم منفعت وی آنست که سده
جگر بگشاید و منع غثیان بکند و قوه معده و فم معده بدهد و شکم نه راند و نه بندد و گزیدگی جانوران
سود دهد و باه را زیاده کند و سرفه بلغمی را نافع بود و گزیدگی عقرب را و غذا اندک دهد و سیری آورد
و مصلح وی رز دالوی خشک بود و شریف گوید از خواص وی آنست که بوی دهان خوش کند و عفص
زایل کند و گویند پوست بیرونی وی سبز چون در آب خوبیاشند و بیاشامند تشنگی بنشاند و قی باز دارد
و شکم ببندد و روغن وی مضر بود بمعده و بی صیتی که در وی است و بدل آن بوزن آن مغز بادام و مغز
حبة الخضرا بود و گویند نیم وزن آن مغز جوز و نیم وزن آن مغز حبة الخضرا بود و گه بشیرازی مغزین خوانند
فستق العادیه حب البان است و گفته شد **فنایع** بلغظ اندلسی بوله خوانند و صاحب جامع صفت وی
وی که گفته است و منفعت آن صفت فا نز است یا فارسیتی و صاحب منهاج صفت وی گفته
که نبات وی چون برشاخهای انگور پیچیده شود و مفید بود و موئلف گوید بشیرازی آنرا هم سرم
خوانند **فصفصه** بپارسی اسپست خوانند و چون تر بود فصفصه و رطبه نیز گویند و چون خشک گردد
قت و علف خوانند و نیکوترین آن سبز املس رق بود و در وی نفخی بود و تخم وی منی و شیر بیفزاید و رازی
گوید چون وی را بپزند و بکوبند تا چون مرهم شود و ضماد کنند بر دست کسی که رعشه داشته باشد

هر روز دو نوبت رعشه را زایل کند و روغن وی نیز رعشه را زایل کند خوردن وی و تمریخ کردن و عاقرقرحا کوید دواب را فربه کند و تر آن شکم براند و خشک آن شکم به بندد و سرفه و خشونت سینه را نافع بود
فضا عجم الزبیب است و کفته شد فضه ابن ماسویه کوید سحاله وی سرد و خشک بود باعتدال و کویند معتدل بود در کرمی و سردی و کویند بغایت قابض بود و شیخ الرئیس کوید سحاله وی چون با ادویه بیامیزند خفقان را نافع بود و دیگر رطوبت لزج را سود دهد و جرب و حکه را زایل کند و عسر البول را نافع بود و مقدار ماخوذ از وی دانکی بود و فعل وی حکم فعل یاقوت داشته باشد لیکن بخیلی ضعیفتر از وی بود و کویند شراب از نقره خوردن مستی زود آورد و نقره چون بوی کوکرد رسد سیاه کردد و چون به نمک بشویند سیاهی از وی زایل شود و جلاء وی بدهد و سحاله وی چون با زیبق به بواسیر طلا کنند نافع بود و وی مضر بود بمثانه و مصلح وی عسل بود
فطر سمارغ کویند و آن انواع است یکنوع فقع و یک نوع درشته و فقع را بپارسی مکل خوانند و یکنوع تقیل و مجموع انواع را کاه خوانند و بهترین همه فطر بود و یکنوع صحرایی بود و یکنوع در شیب سرکین روید و نوعی در شیب خم شراب روید و آنچه سرخ بود زهر بود و آنچه سفید بود یا د زهر و آنچه در شیب خم شراب روید پوست باز کنند و خشک کنند هر که را چند سر انکشتی بدهند بیهوش کردد و پوست وی زهر بود و کویند هر که بسیار سمارغ خورد نسل وی منقطع شود و دیگر فرزند از وی حاصل نشود و خلطی غلیظ بد از وی متولد شود و خشک کرده وی را بدی کمتر بود و طبیعت فطر سرد و تر بود در آخر سیوم و کویند در دوم خدر و سکته آورد و کاه باشد که بکشد و اکر نکشد هیضه و عسر البول احداث کند چون بسیار خورده بود و وی دشخوار هضم بود و نوع کشنده غشی و ضیق النفس و عرق سرد آورد و باشد که در رود بکشد و آن در موضعها عفن باشد و موضعی که مقام کزندکان بود یا در زیر درخت زیتون روید و مصلح وی آنست که مسلوق کرده با کمتری تر و خشک بخورند که بخاصیت دفع مضرت وی میکند و شراب صرف بر سر

آن

آن خورند و معالجه کشنده وی بمقطعات کنند مانند سکنجبین و فودنج
قطراساليون تخم کرفس کوهی بود و آن دانه سیاه طولانی شکل بود و طبیعت آن کرم و خشک بود در سیم و قوت وی زیادت از انیسانی بود و بدل آن دو وزن آن تخم کرفس بود و جالینوس کوید بدل آن نیم وزن آن افسنتین بود
فغیلاسوس فغلامیوس کویند و آن بخور مریم است و کفته شد
فغیولیون حناست و کفته شد
فقح نوعی از کاه است بپارسی مکل خوانند و آن در لب جایها و اندرون جاه و کنار آب روید و آن سالم تر از فطر بود و طبیعت آن سرد و تر بود و غلیظ
فقد نجنکشت خوانند و کفته شد
فقاح هر نوع زهری که بود و آنرا افقاح خوانند بهترین آن خوشبوی بود و طبیعت وی کرم بود در اول و خشک بود در دوم خون حیض را به بندد و مقدار ماخوذ از وی یک مثقال بود و نفث دم را نافع بود و طبیخ وی سنک بریزاند و بول و حیض براند بقراط کوید درد رحم و کرده و نفث دم و ورم سرد که در جکر بود و معده سود دهد و اکر ادمان بوییدن وی کنند سر را کران کند و خواب آورد و اسحق کوید مقل خون بود و مصلح وی بارزد است و بدل وی قصب الذریره
مقتاح السورنجان اصابع هرمس است و کفته شد
فقاح الکرم بپارسی دل خوانند و آن شکوفه انکور بود و طبیعت آن سرد است
مقتاح الملح زهره الملح و کفته شد
فقلامیسون مغیلاسوس و کفته شد
فقلامیون آخر صرم الجدی است و کفته شد
فلنجه افلنجه خوانند و آن تخمیست مانند خردل لیکن بغایت سرخ بود و نیکوترین وی آن بود که چون در دست بمالند بوی خوش کند و طبیعت آن کرم و خشک بود و آن در عطریات مستعمل کنند و مقوی معده و جکر سرد بود و سده که در سر بود بکشاید و قوت دماغ بدهد و آنچه زرد بود یا سیاه بد بود و چون سحق کنند و با زیت بر کزیدکی عقرب طلا کنند نافع بود
فل صاحب منهاج کوید قاعیه است و آن بیخ نیلوفر هندی بود و قوت وی مانند قوت بیروج بود و کویند کرم و خشک بود و صداع را منع کردن نافع بود و اسحق کوید نیم درم از وی سحق کرده درد معده را نافع بود و مضر بود بمثانه و مصلح

عسل بود و بدل وی لعاج و صاحب جامع کوید از قول اسحق بن عمران که فل تمر هندی بود و بمقدار پسته و لون قشر وی بلون فندق ماند و مغز وی چرب بود و مانند مغز جلغوزه زردی که بسفیدی مایل بود و طبیعت آن کرم و خشک بود در سیم استرخاء عصب را سود مند بود و بواسیر را
فلقموبیر اصل الفلفل است بپارسی بیخ درخت فلفل کویند آن خشبی حریف بود و بشکل منقط بود و طبیعت آن کرم و خشک بود و خاصیت وی آنست که دردهای سرد و تشنج امتلایی و نقرس و قولنج و بادهای سرد را سود مند بود و به ورک طلا کردن عرق النسا را نافع بود و عافقی کوید لون را نیکو کرداند و مره سودا بیرون آورد و بر فق نه چنانکه ادویه مسهله بیرون آورند و باه را زیاده کند و چون با سرکه بیامیزند و ضماد کنند یا یا شخ شد ورم سپرز را تحلیل دهد و چون با مویز بخایند و بدان غرغره کنند یا مویزج بلغم را قطع کند و بدل آن دار فلفل بود و کویند بدل آن بوزن آن نارمشک و دو دانک آن سورنجان و نیم وزن آن مغز فستق دانه
فلفل ابیض درخت فلفل مانند درخت انار بود و جالینوس کوید اول ثمره فلفل دار فلفل بود و از بهر آنست که دار فلفل تر تر از فلفل بود و صفت دار فلفل کفته شد و تمیمی کوید ثمره فلفل چون نارسیده بود فلفل سفید بود و چون رسیده کردد سیاه شود و مولف کوید که چندانکه تفحص کردیم از بازرکانان و اهل صید نه که از طرف هند آمدند این خلافست دار فلفل درخت وی غیر درخت فلفل است و بیشتر در بنکاله می باشد و آنکه میکویند که فلفل سفید هم از درخت فلفل سیاه است این نیز هم حکایت و صاحب منهاج کوید از قول دیسقوریدوس که بهترین وی آن بود که سبک بود و کرمی وی ضعیفتر از سیاه بود و مولف کوید فلفل سفید بزرکتر از فلفل سیاه بود و لون وی تیره بزردی مایل بود و بمقدار نخود وی کوچک بود و مدور و املس و طبیعت آن کرم بود در سیم و خشک بود در چهارم چون در کحلها کنند جهت جلا جلاء تمام بدهد و هضم طعام بکند و اشتها بیاورد و ورم سپرز را بغایت نیکو بود و بول و حیض براند و طبیعت را نرم کرداند اندک و بسیار در تریاقات مستعمل کردانند

وبلغم

وبلغم و سودا پاک کرداند و مقدار ماخوذ از وی تا نیم مثقال بود و وی مجفف منی بود و محذر جنین و مضر بود باکرده و مصلح وی عسل بود و ابن ماسویه کوید بدل وی زنجبیل بود
فلفل اسود بیونانی بابارى خوانند و وی کرم تر از سفید بود و طبیعت آن کرم و خشک بود در چهارم و در وی غذایی و تحلیل بود و جلا بدهد و بلغم لزج را دفع کند و سخن اعصاب بود و پکن آن و چون با زفت بیامیزند محلل خنازیر بود و چون با نطرون بیامیزند بهق را زایل کند و غذای غلیظ را لطیف کرداند و بول براند و اکر بعد از مجامعت زن بخود برکیرد آبستن نشود و وی جرب تاریکی چشم و آب رفتن آن نافع بود و سرد مزاجان را نیکو بود و سخن معده و جکر بود و همه اعضا و سخن خون بود و اکر سحق کنند و با پیاز و نمک بیامیزند و بر داء الثعلب ضماد کنند بعد از آنکه نیک مالیده باشند آن موضع موی برویاند و چون سحق کنند و در روغن زیت بجوشانند و بمالند فالج و خدر را نافع بود و اعضایی را که سردی برو غالب بود و چون با ادویه بیامیزند کرد وی قبضی بود و تقطیر البول را که از سردی بود سود دهد و همچنین فالج و خدر و رعشه را مفید بود و فی الجمله سود مند بود جهت هر علتی سرد که در اعصاب حادث شود و کویند بدل آن یک وزن و نیم آن فلفل سفید بود
فلفل الماء بیونانی ادرزوبابارى کویند و آن نباتیست که در آبهای استاده روید و آبهای که آهسته روان رود و ترکان وی را قرعین خوانند و کویند چون کرک دیر الجور دمید و بغایت آنرا دوست دارد و ساق وی کره داشته باشد و درازی وی یک کره بود و ورق وی مانند ورق بید بود بزرکتر و سفید و بطعم فلفل بود و بوی وی خوش نبود و ثمره وی کوچک بود و رشته بر شاخها کوچک از بن وی و ورق مجتمع بود و بعضی بر بعضی و و ورها بلغمی مانند خوشه و بطعم بغایت حریف بود و چون ضماد کنند ورق وی و ثمره وی ورمهای بلغمی و ورمها مزمن را تحلیل دهد و سیاهی که در شیب چشم بود زایل کند و بر کلف و نمش که بر روی بود ضماد کردن سود دهد و بیخ وی دراز بود و هیچ منفعت ندارد و مولف

گوید که آن زنجبیل الکلاب است و گفته شد فلفل السودان حبیست مانند جلبان و بطعم مانند فلفل بود و
از بلاد سودان آورند درد دندان را نافع بود و جنید آن را فلفل الصقالبه بر فنجنگشت است
و گفته شد فلفل القرود حب الکتم است و گفته شود صفت آن در کتم فلفل الخواص ما هو داد است
و گفته شود فلیفه اسم هر نوع است که آن ثمر عود بود و گفته شد در اندلس نانخواه را بدین اسم خوانند
و بعضی تخم فنجنگشت را بدین اسم خوانند فلفلمون حب جبلی بود و بپارسی پودنه کوهی گویند و آن نوعی از
پودنه است و بشکل پودنه بود و طبیعت آن گرم و خشک بود و نیکوترین آن صمغی بود و نیم مثقال از وی
مشیمه بیرون آورد و مضر بود بفم معده و مصلح آن پودنه بری بود فلنجمشک فرنجمشک است و گفته
شد فنجنگشت ذو خمسة اوراق و ذو خمسه اصابع گویند و گفته شد فنا عنب الثعلب است و گفته
فندق بندق است و گفته شد فنطافلون فنجنگشت است و فنجنگشت نیز گویند و گفته شد
فنک فرو وی گرم تر از سنجاب بود و سردتر از سمور بود و رازی گوید فنک و قاقم و حواصل معتدل
بود در حرارت فوم حنطا است و گفته شد فوصل غلول و نملول گویند و گفته شد فول جرجر گویند
و آن باقلاست و گفته شد فولیون حبه است و گفته شد فوشنه غوشنه گویند و آن نوعی از
نطراست و گفته شد فو بیخیست که ورق نبات آن مانند ورق کرفس بود و بزرگتر و گل وی مانند نرگس
بود و بزرگتر و ساق وی یک گز و زیاده تر و املس بود و لون وی مایل بغبیری بود و ستبری ساق
وی مانند خنصری بود و در اصل وی عطریتی بود و گوید قوت وی مانند سنبل بود و در بسیار چیز
نیکوتر از وی بود و ادرار بول بیشتر از سنبل کند و طبیعت وی گرم و خشک بود در دویم و نافع
بود و بول و حیض براند خشک وی و مطبوخ وی و داء الثعلب را سود دهد و مقدار ماخوذ از وی نیم
مثقال بود و گوید مضر بود بگرده و مصلح وی تخم رازیانه بود و جالینوس گوید که به در طعم و قوت
وی بود و الا لطیف تر از وی بود و گوید بدل آن بوزن آن سنبل و کبابه بود و گوید بدل آن فلفل

سیاهت

سیاهت فوفل نسپاری ثمریست که در قوت مانند صندل سرخ بود و درخت وی مانند درخت نارگیل بود
و وی سرد بود و بقوت و یابس و قابض بود و بر ورمهای گرم غلیظ طلا کردن نافع بود و اعضاء مسترخی را محکم
گرداند و بوی دهان خوش کند و قوت دل بدهد و منع التهاب چشم و جرب آن بکند و حرارت دهان
باز دارد و قوت لثه و دندان بدهد و گوید بدل آن بوزن آن صندل سرخ و ربع وزن وی
بزر البنج بود و گوید بدل آن بوزن آن صندل سرخ و نیم وزن آن کشنیز تر فودنج جبلی و فودنج
نیز گویند و آن سه نوع بود جبلی و بری و نهری و مولف گوید جبلی دو نوع بود یک نوع حاشا خوانند
و گفته شد یک نوع فلفلمون و هم گفته شد و بری هم دو نوع بود و یک نوع را مشکطرامشیع خوانند
و گفته شود و یکنوع دیگر پودنه صحرایی خوانند و آن مطلق پودنه بود و نهری یک نوع بیش نبود
و نیکوترین جبلی آن بود که خوشبوی و تازه و سبز بود و ورق آن کوچک بود و طبیعت آن
گرم و خشک است در سیم و ملطف بغایت قوة بود و عرق براند و بر اثرهای سیاهی که در بدن
بود ضماد کردن نافع بود خاصه چون با شراب پخته باشند و طبیخ وی در حمام جرب و حکه را زایل کند و
جذام را نافع بود و ریش دهن و فواق را زایل کند و چون با عسل و نمک بیاشامند فضول که در
معده بود بیرون آورد و چون تنها بیاشامند حیض براند و مشیمه و بچه بیرون آورد و چون خشک کنند
و بسوزانند و سحق کنند جهت استرخاء لثه نافع بود و چون با سویق ضماد کنند ورم گرم را ساکن
و یرقان و استسقا را نافع بود و مسهل سودا بود و شربتی یکدرم و دو دانگ بود و جلاب وی
گزندگی عقرب را نافع بود و عصاره وی با مطبوخ گزندگی سباع را نافع بود و چون بکوبند و بپزند
و بیاشامند بچه بکشد و اسحق گوید مضر بود بامعا و مصلح وی کثیرا بود و بدل وی یک وزن و نیم
فودنج نهری بود فودنج نهری قوت شراب وی مانند شراب حاشا بود و نیکوترین فودنه
جویی سبز بود و پودنه فارسی اقوی بود از مجموع پودنها و طبیعت وی گرم و خشک بود در سیم

چون بخورند بعد از آن ماء الجبن بیاشامند چند روز بپایی داء الفیل را مفید بود و دوالی و طبیخ وی
انقلاب نفس را سود مند بود و چون با سرکه بنزدیک بینی کسی برند که غشی کرده باشد نافع بود و
غش از وی زایل شود و منع احتلام بکند و طبیخ وی نفض را نافع بود و روغن وی تدهین کردن
همین سبیل و خوردن و خوردن وی و ضماد کردن وی گزندگی جانوران را نافع بود و اگر با شراب
بیاشامند دفع سموم قاتله بکند خاصه که پیش از آن خورده باشد و از دخان ورق وی گزندگان
بگریزند و خاییدن بوی سیر زایل کند مقدار شربتی از وی یکدرم بود و چون با شراب بپزند و بر صاحب
جذام ضماد کنند نافع بود و وی مقطع باه بود و از بهر صرع مضر بود و گوید مصلح وی کثیرا بود و
گوید مصلح آن نعناع است فوه معروف بود و بقوة صباغین و بپارسی روناس گویند
و آن بیخیست سرخ و نیکوترین آن بود که تازه و سرخ و باریک بود که از ارمن آرند و آن معروف
بود بهر بندی و طبیعت آن گرم و خشک بود و گوید در وی بعضی سردی بود و جلای باعتدال
دهد و بر بهق سفید و بهق با سرکه طلا کردن نافع بود و بدن را از هر اثری که بود پاک کند و یک
درم تا دو درم جهت سقطه و ضربه نافع بود و چون با قدح شراب بیاشامند و ثمره وی چون
با سکنجبین بیاشامند ورم سپرز را بگدازاند و ورق وی چون بیاشامند گزندگی جانوران را
سود دهد و بیخ وی چون زن بخورد و بر گیرد حیض براند و بچه بیندازد و وی بغایت مدر بود تا
بحدی ادرار بول کند که خون بیاید و جگر و سپرز پاک کند و سده آن بگشاید و چون با ماء العسل
بیاشامند عرق النسا و وجع ورک و استرخاء اعضا را نافع بود و اگر با عسل ضماد کنند
همین سبیل و اولی آن بود که کسی که آن بیاشامد هر روز بحمام رود و گوید مضر بود به بر و مصلح وی
آنیسون بود و دیسقوریدس گوید بدل وی در تنقیه جگر و سپرز و انزال حیض و بول بوزن آن
سلیخه بود و دو دانگ وزن آن مویز سیاه و گوید بدل وی در برص و بهق شطرج است

فیلجوش پارسی پیل گوش گویند و آن لوف است و در لام گفته شود فیجن سداب است و گفته شد
فیلزهرج درخت حضض است و ثمره وی مانند فلفل بود و حضض عصاره وی است و معتدل بود در حرارت
و برودت بر موی طلا کردن قوت آن بدهد و چون بیاشامند درد سپرز و بواسیر را نافع بود و طبیخ فروع
وی حیض براند و بدل آن حضض بود فیروزج نوعی از احجار است ازرق نیکوترین آن نیشابوری کهن بود
و طبیعت آن سرد و خشک بود و چون سحق کنند و بیاشامند گزندگی عقرب را نافع بود و ریش اندرونی
را و چون در داروی چشم کنند شبکوری و تاریکی چشم را نافع بود و گوید چون روغن بوی رسید خراب
شود و عرق بجبین و لون آن بکلیه تباه کرد و بمسک بجبین تباه و باطل شود لون و حسن آن و ارسطاطالیس
گوید هر جوهری از احجار که از لون خود بگردد پوشیدن آن بد بود فیل حیوانی معروفست و دندان
وی عاج خوانند و دیسقوریدوس گوید براده عاج قابض بود و چون بر داحس ضماد کنند زایل گرداند و
شریف گوید چون نشاره عاج هر روز دو درم بماء العسل بیاشامند حفظ را نیکو بود و اگر زنی که
عاقره بود هفت روز بپایی هر روز دو درم نشاره وی بماء العسل بیاشامد بعد از آن مرد با او مباشرت
کند آبستن گردد بفرمان خدای تعالی و مولف گوید امتحان بنوعی دیگر کردیم سه شب هر شب یکمثقال
نشاره عاج با یکمثقال نبات مصری سائیده زن سفوف ساخت و شب سیم و چهارم مرد
با وی مجامعت کرد آبستن بشد بفرمان خدای تعالی اما شرط آنکه بعد از طهر بود و اگر نشاره وی با جرم وی
با نیم وزن آن براده آهن بیامیزند و بغایت سحق کنند و بر بواسیر سعفه باشند بغایت نافع بود
و طبری گوید چون از دندان فیل چیزی در گردن طفل آویزند از دباء الاطفال ایمن بود و سرگین فیل
چون فرزجه سازند با عسل و زن بخود برگیرد هرگز آبستن نشود و بخور وی صاحب تب کهن را سود دهد
و چون بسوزانند و بر سعفه تر طلا کنند زایل گرداند و چون در موضعی که پشه بود بخور کنند بگریزند و اگر دامن
آن کنند بگریزند و هرگز با آنجا نروند و ابن زهر در خواص آورده است که اگر درخت انگور و زرع

و دندانها دیگر با استخوان فیل بخور کند قطعا مسیح کرم کردن نگردد و اگر پاره از دندان وی در خرقه سیاه بندند و برگاو بندند از وبا و ایشان ایمن باشند و اگر نشاره وی مقدار ده درم با آب بود نکوهی چند روز پایی بپاشامند مجذوم را نافع بود و در ما کنند که زحمت زیاده شود و اگر پاره
از عاج بر عضوی نهند که استخوانی در وی شکسته شده باشد جذب کند و باسانی بیرون آورد
فیطل اهل اندلس طفله خوانند و آن کون بری بود و سفند ولیون گویند و در صفت کون گفته شود
فینک فنیخ گویند و آن قنیفورست و گفته شود انشاء الله تعالی **باب القاف**
قاقله دو نوع است بزرگ و کوچک و آن بزرگ از جوز بوا بزرگتر بود و حب آن مانند
پنبه دانه بود و بزرگی و پوست آن صلب بود و رنگ وی سرخی بود که بسیاهی زند و قاقله کوچک را
شوشمیر خوانند و خیربوا و هال بوا و هیل بوا گویند و آن سه نوع است یکنوع بمقدار استخوانی هلیله
بود و یکنوع بمقدار چون بوا لیکن مثلث شکل بود و دانه ایشان نزدیک بیکدیگر بود و یکنوع سیاه است
که مشهور است بخیربوا و گویند وی لطیفتر از بزرگ بود و بزرگ را رخوانند و کوچک را ماده
و طبیعت آن گرم و خشک است در آخر درجه دوم تا اول سیوم و گویند باعتدال نزدیک بود و در وی
قبضی و تحلیلی و تقویتی بود و قی و غثیان را نافع بود و با آب انارین و مضم را یاری دهد و معده را از اخلاط
پاک کند و مقدار مستعمل از وی تا یکدرم بود و درد جگر سرد را نافع بود و سده آن بگشاید و چون
با سکنجبین کفنیه بپاشامند و صرع را نافع بود و چون هر روز ده درم از وی بپاشامند و چون با تخم
خیارین بپایند باجزا مساوی و هر روز یکدرم با سکنجبین بپاشامند سنگ گرده بریزاند و کهک
وی نشف رطوبت از سینه و حلق و معده بکند و معضم را قوت دهد و برد و ازنوع بزرگ
ولطیف تر از وی بود و قبض وی کمتر بود و مضرت او بیشتر و گویند قاقله مضر بود بشش و مصلح وی قند
بود و بدل قاقله کبار یک وزن و نیم آن صغار بود و گویند نیم وزن آن کبابه و نیم وزن آن قرنفل

و بدل قاقله کبار و یک وزن و نیم آن صغار بود و گویند نیم وزن آن کبابه و نیم وزن آن قرنفل و بدل قاقله صغار
بوزن آن قرنفل بود **قاقلی** نباتیست مانند اشنان و در طعم وی شوری بود با قبض و اسحق بن عمران
گوید مانند کشوث بود در فعل و طبیعت وی گرم و خشک بود در اول مسهل آب زرد بود و خاصه تخم وی
و آب وی و مدر بول و منی بود و مسهل صفرا بود و ضعف جگر را سود دهد و کیموس وی نیکو بود و در معده
ثقل پیدا کند بسبب اندک لزوجتی که در وی هست و شربتی از آب وی دو دانگ رطلی با نیم رطلی بود
با ده درم شکر سرخ و صاحب منهاج گوید با شکر العشر و حبیش بن الحسن گوید شکر سرخ با قاقلی و ماء البقول
و اللبلاب نیکوتر بود و قوی تر از شکر سفید **قاتل النمر** خانق النمر است و گفته شد **قاتل النحل** نیلوفر
و گفته شود **قاتل ابیه** بداستان و بدکشان گویند و گفته شد **قاتل فیه** نوعی از اشنو است و گفته شد
قاتل الکلب اداراقی خوانند و آن خانق الکلب است و گفته شد **قاره** بیونانی سطاخیس گویند
و گفته شد **قاتل العلق** نوعی از اماغالیس است انثی که زهر وی ازرق بود و آن اذان الفار است
و گفته شد در الف صفت آن **قاتل الذئب** خانق الذئب است و گفته شد **قاطون** اربیاست و
گفته شد **قادند** فیوند خوانند بپارسی سپه قاوندی خوانند و روستاییان شیراز و یزد ایشترپیل خوانند و
آن از هندوستان آرند مانند پسته بود و طبیعت وی گرم بود در دوم و بعضی گفته از سردی بود و مالیدن
سود دارد و سرفه کهن سرد و درد خاصره و پشت را که از سردی بود و چون یکدرم از وی در حسو کنند
و بپاشامند نافع بود و مجربست و مالیدن نیز سود دهد و صاحب جامع گوید وی را از ثمره گیرند
که مانند فندق بود و با آسیاب خورد کنند و روغن وی بگیرند و در ما کنند تا منجمد گردد **قافیت** اقاقیا است
و گفته شد **قاتل احیه** حصی الکلب است و گفته شد و از بهر آن این اسم بر وی نهاده اند که ایشان
دو بیخ اند مانند دو زیتون که در سالی یکی فربه بود و یکی لاغر و در سال دیگر آنکه فربه بود لاغر گردد
و آنکه لاغر بود فربه گردد **قاقنه** بپارسی سنگدان گویند و صفت قوانس بعد از این گفته شود

قاراسیا قراصیا است و گفته شود **قبج** کبک خوانند بپارسی کبک گویند صاحب منهاج گوید نزدیک بطیهوج بود
و لحم وی الطف لحوم بود و گرم و تر بود و چون بریان کنند شکم ببندد و سمین بود و باه را زیاده کند
و دل را روشن کند و غذا بسیار دهد از بهر آنکه دیر هضم شود و شریف گوید گوشت وی معتدل بود و
غذا نیکو دهد و زود هضم شود و دماغ وی چون با شراب صرف بپاشامند صاحب یرقان را سود دهد
بود و جگر وی چون گرم بود مقدار نیم مثقال فرو برند صرع را سود دهد و زهره وی شبکوری و تاریکی
چشم را نافع بود و کحل کردن و چون زهره وی سعوط کنند در هر ماه ذهن زیاده کند و نسیان کم کند
و قوه باصره بدهد و اگر زهره وی با مروارید ناسفته و مشک آن مسک اجزای مساوی سحق کنند و کحل کنند سپیدی
چشم و حشاد و جرب را سود مند بود و بیضه وی چون با سرکه عنصل بزنند و بخورند در دشکم و معض را سود
بود **قت** رطبه خشک است و آن فصفصه است و گفته شد **قتاد** خار لیست که صمغ وی کثیرا است
و بشیرازی آنرا کم خوانند و خار وی را بدو زنند و چوب وی را بگاو و شتر دهند و غذایی نیکو بود ایشان را
و طبیعت آن گرم و تر بود و سرفه را سودمند بود و قرحه شش را و منفعت کثیرا در کاف گفته شود
قثاء تشعو خوانند و کوچک آنرا اشغار ید و صفایس گویند بپارسی خیار زه و شنگ رو خیار دراز
هم خوانند نیکوترین آن سبز و بی تخم بود و پخته و طبیعت آن سرد و تر بود در دوم تسکین حرارت صفرا
بکند و بول براند و تشنگی بنشاند و مثانه را موافق بود و بوییدن قثاء و قثد رنجوری که از حرارت
بود انتعاش بخشد و ورق وی با عسل بر بثری بلغمی طلا کنند نافع بود و خوردن وی گزیدگی سگ
دیوانه را نافع بود و کیموس وی بد بود و مستعد عفونت بود و بهای صعب آورد و درد معده و
دفع ضرری تعبیل یا مویز کنند یا بانخواه و رازی گوید سبکتر از خیار بود و زود تر بگذرد و خیار زه
و کدو محرور مزاج را نافع بود و محتاج اصلاح نبود و لیکن اگر بسیار بخورد نفخ در شکم و ثقل پیدا کند و مصلح
آن جوارش کمونی و سفرجلی بود اما سرد مزاج را مضر بود و دوای آن بود که بسیار نخورد و شراب بقوه

صرف ازپی آن بپاشامند و جوارشات گرم **قثاء هندی** خیار چنبرست و گفته شد **قثاء هندی** تریاک است
و گفته شد **قثاء الحمار** بپارسی خیار زه سبنه گویند و سیاهنگ خوانند و آن قثاء بری بود و اهل اندلس
علقم خوانند دار و قاقی نیز گویند بیونانی اسیغرا و اغریوس گویند و عصاره ثمره وی را اطریون گویند و نبات
وی به نبات کبر ماند اما خاری ندارد و لون وی سبزی باشد که بسیاهی مایل بود و صنعت عصاره وی چنان بود
که ثمره وی در آخر تابستان که زرد شود بگیرند و در خرقه کنند و بمالند تا آب از وی بیرون آید و صافی کنند تا منخل
پالایند و بعد از آن راوق کنند و در ظرفی کنند و خشک کنند بر روی خاکستر بعد از آن بر لوحی کنند در سایه
و قرص سازند یا کرباس سه تو کنند بر روی خاکستر بیخته و عصاره غلیظ بر آن ریزند تا کرباس آب فرو خورد
بعد از آن بر صلایه کنند و سحق کنند و قرص سازند و طبیعت وی گرم و خشک بود در اول درجه سیم و
گویند حرارت وی در دوم بود و ملطف و محلل بود و بیخ وی چون بدان مضمضه کنند با سپیت جوهر دردی
بلغمی کهن که بود تحلیل دهد و چون با صمغ بطم بر جراحات نهند از دمل و هیج بود بگشاید و چون با سرکه
بپزند و بر نقرس ضماد کنند نافع بود و طبیخ وی در حقنه جهت عرق النسا سودمند بود و مقدار یک درم
و مضمضه بدان کردن درد دندان را نافع بود و چون خشک کنند و سحق کنند بهق و جرب و ریش شده و دوا
و اثرهای سیاهی که از دمل و ریش بر روی پیدا شده باشد زایل کند و عصاره ثمره وی حیض و بول براند
و اگر زن بخود برگیرد و بچه تباه کند و کما بیش سعوط کنند یرقان سیاه را نافع بود و صداع کهن را و عصاره
وی چون در گوش چکانند درد گوش را موافق بود و چون با زیت کهن یا با عسل یا با زهره گاو
بدان تحنیک کنند یا طلا کنند ورم حنجره و خناق را بغایت نافع بود و وی مسهل خلط خام غلیظ بود
و مره سودا و ماء اصفر و باید که با ادویه که موافق خلط کند مانند صبر و قنطوریون باریک و سورنجان
دبوزیدن آن و کما قیطوس و قسط و مرو زعفران و سنبل الطیب و دارچینی و سلیخه و زراوند و
و آنیسون و تخم کرفس و فطراسالیون و جاوشیر و سکبینج و مقل و تربد و نمک هندی و حب بلسان

وچون با بعضی ازین ادویها چاشنی بیامیزند نافع بود جهت لسیار دردها چون درد مفاصل ونقرس وقولنج ولقوه
ونقرس دست وپای ودردهایی که از مره سودا بود وشاید که با ادویه حاده مثل سقمونیا وتخم
حنظل بیامیزند ومقدار شربتی از دو دانگی تا دانگی ونیم بود بحسب مزاج ومضر بود بشبش ومصلح وی
صمغ عربی وطین ارمنی ونشاسته بود واگر قثاء الحمار با روغن کنجد بپزند بر بواسیر که ظاهر بود
بر پیرامون مقعد طلا کنند یا بعوض روغن کنجد چراغ کنند نافع بود وخشک گرداند واسحق بن
عمران گوید روغن وی که از آب وی زیت بگیرند یا در آفتاب یا در آتش بپزند تا آب سوخته گردد
در روغن بماند آن روغن نافع بود جهت سردی اعصاب چون بدان بمالند وکلف واثرهایی
که بر روی بود زایل گرداند ونافع بود جهت دوی وطنین که در گوش بود وگرانی گوش که از ریاح
غلیظ بود شریف گوید چون طبیخ ورق وبیخ وی بپاشند مجذوم را نافع بود واگر بیخ
وی سحق کنند وبر ورم گرد بن گوش بود ودرمهای بلغمی که در گردن بود بنهند یکبار اندود وروغن
وی مفاصل کسی که نورا مالیده ان وخوردن نافع بود وشربتی از وی بقوة ده درم بود که به
آرد جو بیامیزند ووی خلط خام لزج بیرون آورد ورنبو وضیق النفس را نافع بود وعصاره
وی در حقنه کردن سودمند بود جهت درد پشت لیکن سحج آورد ومسهل خون بود ونهادن
در حقنه کردن خطر بود الا که مخلوط کنند با ادویه که موافق بود واز یکدرم تا مثقال کنند بحسب
مزاج وباشد که قی بافراط آورد ومداوای وی به سپیت جو شراب یا سرکه کنند که قی باز دارد
قثاء النعام حنظل است وگفته شد **قثاء الحیه** از قول صاحب جامع زراوند طویل است
واز قول صاحب منهاج حنظل کوچک بود وصفت هر دو گفته شد **قثد** بپارسی خیار گویند وگفته شد
در خا **قدمیا** قلیا است وگفته شد **قداح** رطبه است وگفته شد **قدح مریم** بابونه است که بیونانی
قوطولیدون گویند وگفته شود **قدید** گوشت خشک بود ونیکوترین وی آن بود که از حیوان فربه

وحرارت وی کمتر از نمکسود بود وقوت بدن بدهد مستسقی را نافع بود خاصه چون در سرکه بجوشانند تشنگی
کمتر کند وگرسنگی که از مستی بود باطل کند وقلیل الغذا بود واولی آن بود که با روغن وشیر بپزند
قرع دبا خوانند بپارسی کدو گویند نیکوترین آن تر وسبز بود وطبیعت آن سرد وتر بود در
سیم غذایی که از وی متولد شود مانند مصاحب وی بود واگر با خردل بخورند خلطی حریف از وی
~~متولد شود مانند مصاحب وی بود واگر با خردل بخورند خلطی حریف از وی متولد شود~~ واگر با نمک
بخورند خلطی مالح از وی متولد شود ومسلوق وی غذا اندک دهد وزود بگذرد وصفرا وخون کم
کند ومولد بلغم بود ومحرور ی وصفراوی مزاج را نافع بود وحرارت بنشاند وتشنگی باز دارد و
خشونت سینه وسرفه وکسی را که جگر وی گرم بود وتب گرم را نافع بود وچون با جواب ماش
مقشر وروغن بادام شیرین بپزند وبخورند وسرد مزاج وبلغمی مزاج واصحاب سودا نشاید که خورند
که قولنج غلیظ آورد واگر خواهند که خورند با زیت مطبخ کنند ومطیب بفلفل وخردل وسداب
وکرفس ونعناع کنند وشراب صرف بر سر آن خورند وجوارشات وخردل ومربای تیز مصلح وی
بود وچون مسلوق کنند وبعد از آن با آب غوره وآب انار ورب سرکه وروغن بادام وزیت انفاق
بخورند خلطی سلیم از وی حاصل شود وسویق وی سرفه ودرد سینه را که از حرارت بود نافع بود
وتشنگی بنشاند وکرب که از صفرا بود تسکین دهد ودرد حلق را نافع بود دراز گوید روغن
وی مانند روغن بنفشه ونیلوفر بود سهر وحرارت را تسکین دهد وآب وی صداع را زایل کند
چون بپاشند یا بدان سر بشویند واگر با روغن گل در گوش چکانند درد آن ساکن گرداند
وورم دماغ را نافع بود وچون در خمیر گیرند ودر میان آتش نهند تا بریان شود وبیرون آرند
وآب آن بگیرند وبا قند بپاشند تبهای سوزان گرم را ساکن گرداند وتشنگی بنشاند و
غذای نیکو دهد وچون بپاشند بعد از آنکه در آب فلوس خیار چنبر وترنجبین وخمیر بنفشه حل کرده

باشند صفرا محض براند شریف گوید کدوی کوچک که اول همه بیرون آید چون در خمیر گیرند وبریان کنند وآب
آن کحل کنند زردی چشم که از یرقان بود زایل کند وچون با آب گل وی کحل کنند درد چشم گرم زایل کند وشفا
دهد وپوست کدوی خشک چون بسوزانند وبر موضعی که خون روانه بود افشانند باز دارد و
اگر بسوزانند وبا سرکه بسرشند وبر برص طلا کنند نافع بود ودانه وی چون مقشر کنند وروغن از وی بگیرند
در گوش ودر دامعا سردرا سود دهد وکدو چون با آخر رسید دبن وی بگشایند وسوراخی گشاده در
میان وی بکنند وگنبث الحدید بکنند تا ممتلی شود ودبن آن با جای نهند وچهل روز رها کنند بر درخت
وبعد از آن بجنبانند وآنچه در اندرون وی بود بیرون آرند ونگذارند آب سیاه از وی بیرون آید
در شیشه کنند که پر شود ورها کنند وچون خواهند که استعمال کنند حنا بدان بسرشند وبر موی خضاب کنند
موی را سیاه گرداند بغایت وسفیدی زایل کند وخضابی بغایت نیکو بود ومراد ه گوید کدوی تر چون
ضماد کنند در ابتدا درد چشم را که از حرارت بود نافع باشد ودرد ساکن گرداند خاصه چون با آرد
جو بسرشند وهمچنین صداع گرم را چون بر موضع درد لطوخ کنند خواه درد تب وخواه در غیر تب
وچون ضماد کنند بر جمره ردع ماده بکند ودرد آن ساکن کند وپوست کدوی خشک ریش ذکر را نافع
بود وخشک گرداند وهمچنین ریشهایی که بر اعضای یابس المزاج بود وسوختگی آتش را نافع بود و
چون با روغن گل بسرشند ومغز دانه وی سرفه که از گرمی بود سود دهد ومرطب سینه بود وقطع
تشنگی چون در آب بمالند وسوزش مثانه را که از خلطی تیز بود نافع بود ووی مولد بلغم معده
بود واولی آن بود که با سفرجل بیامیزند در مسلوق کردن بعد از آن با موی وسعتر وفلفل وخردل
قولنج استعمال کنند **قرنفل** بپارسی میخک گویند وثمر آن مانند استخوان زیتون بود ودرازتر
وبغایت سیاه بود وعلک وی در قوت علک البطم بود ونیکوترین وی تیزبوی وشیرین طعم
با تیزی وتلخی اندک بود وگر چوب وی باریک بود وطبیعت آن گرم وخشک بود در سیم بوی دهان

خوش کند وچشم را روشن کند وشبکوری زایل کند کحل کردن وقوت جگر بدهد وقی وغثیان را نافع بود و
سلس البول را وتقطیر را قطع کند چون از سردی بود ومسخن رحم زنان بود واگر نیم درم از وی سحق کنند
وبا شیر تازه بپاشند بنا بشتا مجامعت را قوت دهد وبوی وی مقوی دماغ سرد بود وانزال نسیان که علت
سودا بردی غلبه کرده باشد ووی مقوی دل ومفرح بود وسوداوی مزاج را نافع بود ومقوی معده وجگر
ومجموع اعضای باطن بود ومسخن آن واستسقاء لحمی را بغایت نافع بود ومقوی اعضاء الرئیسه بود وبدین
سبب است که مجامعت را زیاده کند ووی هضم را یاری دهد وبادها که متولد شود از فضول غذا در معده
ومجموع شکم بشکند ولثه را قوت دهد وگویند مضر بود بامعا ومصلح وی صمغ عربی بود وگویند بدل وی نیم
آن جوز بوا ونیم وزن آن دارچینی بود وگویند بدل آن قرفه است وگویند بدل آن نیم وزن آن فرنجمشک
ونیم وزن آن خولنجان وگویند بدل آن بوزن فرنجمشک با بوزن آن ساذج بود **قرنیض** بزر الانجره است
وگفته شد **قرنفل بستانی** فرنجمشک است وگفته شد **قرنحان** نوعی از کماه است که حب سفید **قرفة**
القرنفل قرفة الطیب خوانند وپوست هر چوب وهر درختی که بود آنرا قرفه خوانند وقوه وی نزدیک بقرنفل
بود وآن پوستی سبز بود بلون قرفه وطعم قرنفل داشته باشد غیر حلاوه دارچینی واگر شیرین‌تر بود از
قرنفل ضعیف‌تر بود از قرنفل بعضی وطبیعت آن گرم بود وخشک بود در دوم وگویند در سیم وگویند
معتدل بود در گرمی وسردی وبدل وی قرنفل بود **قردمانا** کرویای بری بود وگرویای جبلی نیز گویند
ومؤلف گوید شیرازی تخم ترخ خوانند وتخم بدران گویند ودر طعم وی تلخی بود ونیکوترین آن تازه زرد
بود فربه وطبیعت وی گرم بود در سیم وخشک سینه را پاک کند وچون با آب بپاشند صرع را نافع
بود وسرفه که از سردی بود وعرق النسا وفالج واسترخا ومغص را نافع بود وکرمها را بکشد وحب القرع
بیرون آورد وچون با شراب بپاشند درد کرده وعسر البول وقولنج را موافق بود وگزندگی عقرب
ومجموع گزندگیهای جانوران زهردار نافع بود وچون بپاشند از وی مقدار یکدرم با پوست بیخ عاقرقرحا

کرادیم

برنیاند و چون سحق کنند و با سرکه بر جرب و سعفه طلا کنند زایل کند و دهان وی لچه یکبند در شکم و مقدار ماخوذ
از وی یک مثقال بود و گویند مضر بود به سپرز و مصلح وی انیسون بود و بدل آن او حزو خربل و گویند بدل آن
مشکطرامشیع است **قرقرون** سعد است و گفته شد **قراصیا** حراسیا نیز گویند و مولف گوید به پارسی
آلوالوعلی خوانند و آن سه نوع است بعضی شیرین و ترش و عفص و آنچه شیرین بود گرم و تر بود در دوم و از
معده بگذرد و مرخی وی بود و مستحیل شود به هر طبعی که غالب بود و شکم براند و طبع نرم دارد و مع
ذلک نعوظ زیاده کند اما مفسد غذا بود و مولد سودا و آنچه ترش بود و تشنگی بنشاند و شکم ببندد و معده
بلغمی را که مملو از فضول بود و سوده بود از بهر آنکه تخفیف در وی بیشتر بود که در عفص و آنچه عفص بود و ضد شیرین
بود و دیقوریدوس گوید چون تر بود شکم براند و چون خشک بود ببندد و صمغ وی چون با شراب
و آب بیامیزند سرفه را زایل کند و لون را نیکو گرداند و چشم را روشن کند و منفعت بهشود بود و
چون با شراب بیاشامند سنگ بریزاند **قرقو** زعفرانست و گفته شد **قرقوسغا** و قرقوسغا نیز
گویند و آن ثقل روغن زعفران بود و یونانی و بهترین آن خوشبوی قریب بصیا بود و کریه چوب در وی نبود
و چون در آب بگذارند بلون زعفران بود و چون بخایند دندان را رنگ کند رنگی سخت که باقی بود و وی
سخن و منضج بود و طبیعت آن خشک بود در سیم بول براند و تاریکی چشم زایل کند **قرة العین**
کرفس الماء و جرجیر الماء خوانند و بیونانی سلیون گویند و آن بیشتر در آبها راستاده روید و در آب
روان نیز روید و ساق و شاخ ها دارد و رطوبتی لزج داشته باشد چنانکه بر دست بچسبد و در وی
عطریتی بود و برگ وی بزرگتر از برگ نعناع بود و باندکی و سخن بود و محلل بول و حیض براند و سنگ
گرده بریزاند و با بول بیرون آرد خواه خام و خواه پخته و بچه بیرون آورد و خون وی قرحه امعا را
نافع بود و اگر بسیار خورند مزاج را گرم کند تا بحدی که روی و بدن را سرخ گرداند و لون برص نیکو
گرداند و درد پهلو را سود مند بود و مفتح سده بود و سخن معده **قراسیا** درختیست بزرگ

در کوهستانهای

در کوهستانهای سردسیر روید و ورق وی مانند ورق آزاد درخت بود و ثمر وی مانند زیتون دراز بود
چون نارسیده بود سبز بود و چون رسیده گردد سرخ شود مانند خون و آنرا خورند و در طعم وی عفوصتی
تام بود و طبیعت وی گرم و قابض بود و موافق اسهال و شکم و قرحه امعا بود و چون در طبیخ کنند و بخورند
و در نمک آب نهند مانند زیتون و رطوبتی که از ورق وی چون تر بود حاصل گردد بسوزانند و بر قوبا نهند
نافع بود و ورق و قضبان وی بغایت عفص بود و مجفف قوی بود **قرصعنه** و در اندلس شوکة ابراهیم
خوانند و آن انواع است بسیار بود و نبات وی در سنگستانها و زمینها خشن و ریگ بوم باشد و روید و
آن نوعی از خار است و چون اول بیرون آید ورق آن بر روی زمین پهن بود و سبز بود و خشن و چون
بزرگ گردد خار گردد و سفید بود و بلندی نیم گز و یک وجب زیاده تر بود و نبات وی انبوه بود و گل
وی سفید بود و سر گل وی ارغوانی زند و گرد برگرد گل وی شش خار بود و بیخ بود مانند سیسان و صلب بود
و بیخ وی ستبری انگشتی بود و بدرازی سه گز بود و بلکه زیاده تر و مولف گوید بزبان آن قوم که پس عسل
دارند آنرا خار چنگ گویند و بشیرازی [illegible] و در صحراهای شیراز بسیار بود و مگس نحل از گل وی خورش دارد
و بیخ وی درد پهلو و سینه و گزندگی جانوران و عقرب را نافع بود و طبیعت نبات وی گرم و خشک بود
و در آخر درجه اول و محلل ضعیف بود و چون با شراب بیاشامند در وجگر و گزندگی جانوران و زهرها
کشنده را نافع بود و اگر با یک درم تخم گزر بیاشامند حیض براند و محلل مغص بود و بعضی گویند چون
ضماد کنند بر ورمها تحلیل دهد و غافقی گوید ملطف بود و سریع الانحدار و مولد خلطی محمود بود و بلغم
رقیق از معده بگدازاند و از امعا و بول براند و بیخ وی چون تر بخورند یا بعسل مربی کنند احشا را نیکو بود
و اگر یک جزو وی از وی با یک جزو آرد جو با آب کاسنی بسرشند و طلا کنند بر ورمها که بر ساق بود
که آب از وی روانه بود نافع بود و ابتدا داء الفیل همچنین و ابن ماسویه گوید طبیخ وی چون بیاشامند
ایمن باشند از ورم پهلو **قطارعوین** نباتیست که ورق وی مانند ورق گندم بود و شاخهای

وی بسیار بود از یک اصل رسته و تخم وی مانند جاورس بود و بیشتر در موضعها که سایه بود روید و نبات
حریف بود و ثمر وی در مذاق حدتی و حرافتی تمام دهد و گویند چون زن حبی و زباشتا بیاشامد
با آب بعد از طهر بیش از آنکه مرد نزدیکی با وی کند و مرد نیز همچنین کند بعد از این با زن مجامعت کند فرزند نرینه
آورد **قرقمان** چوبیست که در میان سقل مکی بود و صعیدی و طبیعت آن سرد و خشک بود در دوم و بشوند
کنند جهت قوت گوشت بن دندان و دندان را پاک کند و سفید **قرمز** دود الصباغین گویند
و آن حیوانیست کوچک بر خاری باشد و بر بانی که آنرا ای سوزانند و خاصیت این حیوان آنست که رنگ
ابریشم و صوف بدان میکنند و کتان و پنبه نتوان کرد و جنسی دیگر هست مانند عدس سرخ رنگ و آنرا نیز
قرمز خوانند و نقیض خوانند و شریف گوید طبیعت وی گرم و خشک بود در سیم و از خاصیت وی آنست
که چون زن هفت روز بیاشامد هر روز ده درم بعسل قطع حیض کند و مجربست و چون با سرکه استعمال
کنند قطع نیل بکند و اگر در ابریشم سرخ کشند و بر محموم آویزند شفا یابد **قطا ساریون** سطاریونست و گفته شد
قرظ اسم ثمره خاریست که آنرا ضبط خوانند و از این ثمره عصاره گیرند و آنرا اقاقیا گویند و گفته شد
و آن ثمره را بپارسی کره خوانند و بشکل خرنوب شامی بود اما سفید و ضعیف تر از وی بود **قواص** بابونج است
و گویند اقحوان و صعتر هر دو گفته شد **قران البحر** کهرباست و گفته شود **قدول** و قروالیون
نیز گویند و آن لبدست و گفته شد **قرداس** بیونانی مرفنت و گفته شد **قرباد** کرویاست و گفته شود
قرنغان هم کرویاست و گفته شود **قرداموس** بیونانی قردمانا است و گفته شد **قرطم** حب العصفر است
بپارسی خسک دانه گویند و بیونانی فنقیس و طبیعت وی گرم بود در دوم شکم نرم کند و اگر پنج درم
از وی کوفته در شیر بمالند و بیاشامند مسهل خلطهاء سوخته بود و انواع جرب را نافع بود و ماسویه
گوید دفع ریاح بکند و منی بیفزاید و شیخ الرئیس گوید سینه را پاک کند و آواز صافی کند و قولنج را نافع
بود و مسهل بلغم سوخته بود و باه را زیاده کند چون با شیر یا با عسل یا با انجیر خلط کنند و ابن ماسویه گوید

آوازرا

آواز را نیکو گرداند و مسهل کیموسات غلیظ بود و ابن ماسویه گوید خاصیت قرطم دانه وی آنست که مسهل بلغم بود
و شربتی از وی از ده درم تا بیست درم بود و بعد از آنکه نیم کوفته در نیم رطل آب بجوشانند و در دست بمالند
و صافی کنند و ده درم شکر سرخ با وی خلط کنند و بیاشامند و ابو صلت گوید همچنین سود مند بود و جهت استسقا
زقی و لحمی و ابن سرابیون گوید شربتی از مقشر وی پنج مثقال با اندکی نمک هندی بود و جهت مسهل بلغم و مائی
که بنفوذ وی بسته باشند چون بیاشامند با افتیمون مالیخولیا و جذام را نافع بود و چون مغز خیار چنبر در آن
بمالند بت بلغمی را نافع بود و باید که شیر در رطل بود و خشک دانه کوفته بیست درم در وی بمالند بعد از آن
ببندند تا جبن گردد و آب آن بگیرند و استعمال کنند و گویند بدل آن حبة الخضرا است **قرطم هندی**
حب النیل است و گفته شد **قرطم بری** بیونانی انطرقطوس گویند و بعضی قنقس اغریون گویند و آن
خاریست مانند خار قرطم بستانی و مولف گوید بشیرازی آنرا انگریز خوانند و گل وی زرد بود و جالینوس گوید
مسخن بود باعتدال و مجفف و دیقوریدوس گوید چون سحق کنند ورق وی یا بیخ وی یا ثمر وی و با فلفل
و شراب بیاشامند گزیدگی عقرب را نافع بود و بعضی گویند که چون ملسوع استعمال کند درد زایل کند
و چون نگزیده باشد و استعمال کند همان وجع پیدا کند که از گزندگی و مولف گوید طریان نیز گویند و گفته شد
قرد ماما قردمانا است و گفته شد **قرطان** نوعی از کاهست و آن سفید کوچک بود **قرطمان** هرطمان است
و گفته شود **قرطاس** بپارسی کاغذ گویند و اسحق گوید نیکوترین وی مصری بود و پاک سفید از بهر آنکه بردی خلط
وی مضر نبود بگرده و کاغذهای دیگر مضر بود و سوخته وی سعفه را نیکو بود و منع ترف دم در رعاف
بکند و ریشهای معده را پاک کند چون یک درم سوخته از وی بیاشامند و قرحه شش را نافع بود و آب
نهری که سوخته وی سعفه را نافع بود **قرون** مجموع قرون ما محفف بود و قرن بپارسی شاخ را گویند و بیرون
مرو خوانند و هر یک بجای خود گفته شود **قرون الغنم والایل** نیکوترین آن بود که از ایل گیرند و باید
که بسوزانند تا سفید گردد و طبیعت وی سرد و خشک گردد و سوخته وی دندان را جلا دهد و لثه را محکم گرداند

دواتی منفعت وی در صفت این گفته شد و مضر بود بشش و مصلح وی کثیرا بود و بدل آن اسارون و خولنجان
و مقدار مستعمل از وی یکدرم بود و در دو شانه و یرقان نافع بود **قرون السنجر** براده شاخ گاو چون برآب
پاشانند رعاف را ببندد و چون بسوزند و آب بپاشانند نفث دم را ببندد **قرون السنبل** بعضی
گویند نوعی از سنبل سفید است گشنه و بود در میان سنبل یابند و گویند بیخ خانق النمر است و صاحب
منهاج گوید دوایی گشنده بود نزدیک به پیش و چون بخورند خون بعوض بول بپاید و زبان سیاه کرده
و ذهن مختلط شود و مداوای بقی کنند بعد از آن دو مثقال کافور با گلاب و آب انار و شیره تخم خرفه که به
برف سرد کرده باشند با جلاب یا دوغ گاو یا قرص کافور بدهند و شیر تازه بپاشانند و سویق
ترش و سویق شعیر با آب برف و جلاب و خیار کدو و جو آب بدهند و جگر و دل وی سرد کرده اند و اطلاء
سرد مانند صندل و کافور و گلاب و مانند آن **قرط** نوعی از رطبه است که در مصر بکارند و ورق آن
بزرگتر از ورق رطبه بود و چارپایان می خورند و فربه میشوند و طبیعت آن گرم و تر است بود و چون تر بود شکم
براند و چون خشک گردد شکم ببندد و سرفه و خشونت سینه را نافع بود و آنرا پارسی شبدر خوانند و به
اصفهانی شودر و تره و یا برسیم خوانند و بقوت تر از بات وی بود و در وی قبضی بود و شکم ببندد
قرظ اسم نوعی از کراث است که معروف بود بکراث المایده و کراث البقول گفته شود انواع آن
قرفة الدارصینی پارسی دارچینی چینی گویند و آن باریکتر از قرنه قرنفل بود و شیرین تر از وی بود
و طبیعت وی گرم و خشک بود در سیم قوة اعضاء باطن بدهد و جرب و قوبا را نافع بود و طلا کردن و
مرضهای عصبانی و وجع ورک که از بلغم بود و مفلوج و مصروع را نافع بود و وی اقوی بود در فعل از
دارچینی و در تقویه معده و جگر سرد محکم تر بود و بدل آن نیم وزن قرنفل و نیم وزن دارچینی بود
قسطلج اسم نباتیست مانند رازیانه که شتر و گوسفند و دواب میخورند و مولف گوید آنرا بشیرازی گمرخوانند
و طبیعت وی گرم و خشک بود در سیم بول براند و ورمهای سرد را ندرونی ساکن کند و محلل ریاح بود و وی

دارچینی

دراین منفعت بقوت تر بود و چون بپزند و آب آن بپاشانند مسکر بود و آنرا علجان نیز گویند **قسطوریون** چند بید ست
و در جحیم گفته شد و قسطوره نیز گویند **قسولیه وس** کالنج است و گفته شود **قسطیر** کیمیا گویند و آن رصاص است
و گفته شد **قسط** بیونانی قسطس خوانند و آن انواع است و گلنج است یکنوع عربی بود و آنرا قسط بحری خوانند
و آن سفید رنگ بود و یک نوع هندی بود و آن سیاه رنگ بود و آنرا قسط مر خوانند بپارسی قسط تلخ گویند و آن
تلخ بود و سبک وزن و صاحب جامع گوید قسط هندی سیاه و شیرین بود و قسط بحری سفید و تلخ و صاحب
قسط سفید شیرین بود و آن رومیست و قسط سیاه تلخ بود و آن هندیست و یکنوع دیگر هست که بلون سرخ
مایل بود و بوی صبر کند و بهترین آن تازه سفید فربه بود و بعد از آن هندی سیاه سبک و طبیعت وی
گرمست در سیم و گویند در چهارم و خشک بود در سیم و نافع بود حبت هر عضوی که محتاج سخونة بود و
جذب خلط از عمق بدن بکند و اگر با عسل و آب بر کلف لطوخ کنند زایل کند و استرخاء عصب و عرق
النسا را ضماد کردن و لسرعش را نیز سود دهد بود و بول و حیض براند خوردن و در شیب دادن بخور کردن
و درد رحم را نافع بود و چون در فرزجات کنند یا تکمیده یا نطول کنند و چون بپاشانند با شراب و افسنتین
یکدرم گزیدگی افعی و مجموع گزندگان را نافع بود و درد سینه و گوفتگی عضله و متک و فتخ را سود دهد
بود و چون با شراب و عسل بپاشانند محرک شهوة جماع بود و چون آب بپاشانند حب القرع و کرما
بیرون آورد و با زیت لطوخ کردن نافض و فالج و استرخا را نافع بود و پیش از وقت نوبت لطوخ کنند
و درد پهلو را نافع بود و رازی گوید زکام را نافع بود و چون در شیب بخور کنند و مسیح گوید چون بخور کنند
و بر ریشها بپاشانند خشک گرداند و قلهمان گوید چون در شیب داس بخور کنند حیض براند و بچه بکشد و
طبری گوید چون بپاشانند مفتح سدة جگر بود و گوید بدان بخور کنند نزلات را نافع بود و وبا که حادث
شود از عفونت و چون سحق کنند و با عسل بسرشند و بپاشانند در معده را و مغص و درد گرده را
نافع بود و سنگ گرده بریزاند و اگر با سکنجبین بپاشانند تب ربع را نافع بود و چون بر بهق و کلف

وکلف طلا کنند بعسل یا سرکه یا بقطران زایل کند و موی برداءالثعلب بر دارد و قطع اخلاط لزج بکند
و مضر بود بمثانه و مصلح وی ورق گل سرخ و قند بود و گویند مضر بود بشش و مصلح وی آنیسون بود
و بدل آن نیم وزن آن عاقرقرحا بود و گویند بدل آن وج است و مصلح آن خطمی است و مولف گوید قسط
رومی را قسط شیرین خوانند و آن نوعی از بیخ سوسن آسمانی بود که در میان بنفشه می پرورند و با عطر آن
می برند و معروف بود به بیخ بنفشه و آنرا شکر بورد هم خوانند **قسط شامی** رماس است و گفته شد
قسط هندی صاحب جامع سهو کرده است که آن قسط شیرین است و قول صاحب منهاج معتبر است که آن
قسط تلخ است و گفته شد انواع آن **قیسوس** قیسوس گویند و آن معروف بود بحبل المساکین و آن لبلاب
بزرگ بود و ورق وی بزرگتر از لبلاب کوچک بود و لبلاب را بشیرازی هرشه گویند و آن اصناف
بسیار است نوعی سفید گویند و یکی سیاه و دیگر سرخ که آنرا قس خوانند و این سه جنس بود و آنچه سفید بود
ثمر وی سفید بود و آنچه سیاه خوانند ثمر وی سیاه بود و در بعضی با سیاهی مانند لون زعفران بود و
بعضی مردمان آنرا بوتوسیون خوانند و جنس سیم که آنرا قس خوانند آن مشبک بود و هیچ ثمر نداشته باشد و شاخهای
او باریک بود و ورق کوچک دارد و مجموع اصناف قسوس حریف و قابض بود و یکنوع از آن لادن از وی
حاصل شود و آن نوع گرم بود و باقی اصناف سرد بود و عصب را مضر بود و گل وی چون با شراب بپاشانند
قرحه امعاء را نافع بود و اگر احتیاج خوردن وی بود باید که در روزی دو نوبت بپاشانند و چون بکوبند
و سحق کنند و با موم و روغن زیت موم روغن بسازند سوختگی آتش را موافق بود و ورق وی چون
تر بود و با سرکه بپزند و بکوبند و بر ورم سپرز ضماد کنند نافع بود و چون ورق وی و سرهای وی بکوبند و
آب وی بگیرند و با سرکه و روغن سر را بدان تر کنند درد سر کهن زایل کند و چون با زیت بپزند و
در گوش چکانند درد گوش و ریم که از گوش روانه بود زایل کرداند و نوع سیاه چون آب وی بپاشانند
بسیار بدن را ضعیف کرداند و ذهن را مشوش کرداند و چون بگیرند از سرهای وی پنج عدد و دنک

بکوبند

بکوبند و آب آن بگیرند و در پوست انار گرم کنند با روغن گل و در گوش مخالف دندان چکانند که درد کند درد ساکن
گرداند و وی موی را سیاه کند و چون ورق وی در شراب بپزند و از وی ضماد سازند بر بسیار ریشها که عارض گردد
از سوختگی آتش نیکو بود و کلف ببرد و آنکه ویرا قس خوانند و سرهای وی چون بپاشانند حیض براند و چون قضبان
وی و ورق وی در عسل فرو برند و زن بخود برگیرد همچنین حیض براند و بچه بآسانی بیرون آورد و چون بکوبند و
آب آن بگیرند و در بینی چکانند گند بینی زایل کند و عفونتی که در وی بود و اصول آن چون بکوبند و آب آن
بگیرند و با سرکه بیامیزند و بپاشانند گزندگی رتیلا را سود دهد و صمغ وی که آنرا صمغ وی خوانند و مقعد الشحم خوانند
چون بر موی لطوخ کنند شپش بکشد و موی بسترد و صاحب منهاج گوید چون با شراب و مر بیامیزند و بر موی
طلا کنند منع استاقط آن بکند **قسب** خرمای بردن خوانند و آن نوعی از خرماست خشک و اهل مغرب بقلقل
خوانند و اهل نجد عرف و برشوم خوانند و طبیعت آن معتدل بود در گرمی و خشکی بود و در وی قبضی بود و
گویند گرم بود در دوم و طبع را ببندد و قوت معده بدهد **قبا** سلیخه است و گفته شد **قشمش** بپارسی
کشمش گویند و وی لطیفتر از گوشت مویز شیرین بود و نیکوتر و بدل آن مویز منقی بود و سانع وی نزدیک
بوی بود **قشر الجوز الاخضر** پوست بیرونی سبز گردکان بود و چون بپزند و ربی از وی بگیرند جهت
خناق که از بلغم و رطوبت بود نافع بود **قشر الجوز الصلب** چون بسوزانند و خاکستر وی بر ریشها
افشانند خشک گرداند و تجفیف نیکو بود و بغیر از لدغ **قشر الاترج** پوست ترنج گرم و خشک بود در
دوم چون بخایند بوی سیر زایل کند و چون بخورند قوت احشاء سرد بدهد و مقدار ماخوذ از وی تا ده درم
بود و وی محلل ریاح بود و چون اندکی از وی بخورند و اگر بسیار از وی مستعمل کنند مضر بود بجگر و معده
و مصلح وی کاچیل بود **قشار الکندر** طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و در وی قبضی قوی بود و چون
بر جراحتها پاشند گوشت برویاند و اگر بر ریشهای دشخوار پاشند بصلاح آورد و شفا بخشد و چون زن
بخود برگیرد رطوبتی که از رحم روانه بود و فرسوده باشد باز دارد و صبت نفث دم و قرحه امعا

چون پاشاشند نافع بود و در داروهای چشم استعمال کنند حبت ریشها آن نافع بود و اگر بریان کرده بود حکه
چشم زایل کند و اگر چون مرهم بر شکم نهند شکم ببندد و بدل آن دو وزن آن کندر بود و بوزن آن اقاقیا
آن **قشر اصل الکرفس** گرم و خشک بود در دوم ملطف و مفتح سده بود و بول براند و باقی منفعت
وی در صفت کرفس گفته شود **قشر اصل الرازیانج** گرم و خشک بود در دوم فعل وی نزدیک
بفعل بیخ کرفس و منفعت وی در صفت رازیانج گفته شد **قشر اصل الکبر** صفت آن در الف گفته شد
در اصل الکبر **قشر اصل الهندبا** در صفت هندبا گفته شود **قشر اصل الرمان** پوست بیخ انار
سرد و خشک بود و کرم معا و حب القرع را بکشد **قشر الرمان** آنچه پوست انار ترش بود سرد و خشک بود در
دوم و آنچه از شیرین بود سرد و تر بود و بر ورمهای گرم و ورد و بیخ ضماد کردن نافع بود و چون بپزند با برنج و
جو سفید کرده و آب آن حقنه کنند نافع بود ریج امعا و اسهال را و چون آب وی مضمضه کنند مقوی لثه بود
و چون بدان استنجا کنند مقوی مقعد بود و قطع خون بواسیر بکند و اگر سحق کنند و ده درم از آن سفوف
سازند و آب گرم از پی آن بیاشامند کرم معا را بقوت بیرون آورد **قشر البیض** بیخ گوید سرد بود در دوم
و خشک حکه و جرب چشم را نافع بود و چون بسوزانند و سحق کرده کحل کنند و اگر غسل کنند و سحق کرده کحل سازند
سفیدی که در چشم بود زایل کند و قوت چشم بدهد و نشف اشک بکند و منع ماده آن بکند و قرحه و ثره
که در چشم بود زایل کند و چون با تخم خربزه بر کلف طلا کنند قلع کند و کلکلف وی چون با کثیرا ترحل کنند و در
حکاشه قطع رعاف بکند **قشر الاترج** پوست بیخ از جمله سموم است بود و چون بیاشامند درد دهان و دهان
و ورم زبان و باشد که ورم در مری و معده و امعا و التهاب مجموع بدن پیدا کند و مداوای وی مانند مداوای
کسی که ذراریح خورده باشد کنند **قشر القصب الفارسی** پوست نی پارسی سوخته وی داء الثعلب را نافع
بود و سفیدی چشم زایل کند و گرم و خشک بود در سیوم **قشور** قشا است بلغت اهل این و گفته شد
قصب السکر در طبیعت مانند شکر بود و در وی تلوین زیاده بود و نیکوترین آن شیرین آبدار بود
نی دار

و طبیعت آن گرم و تر بود در اول و گویند معتدل بود در حرارت و گویند در وی قبضی بود و مانند صمغی از قصب وی
گیرند سفیدی که در چشم بود زایل کند و نی شکر قی آورد و سینه و سرفه را نافع بود و مثانه را پاک کند و خونی معتدل
از وی حاصل شود و بول براند و رطوبت سینه را بزداید و مولد نفخ و ریاح بود و داوی آن بود که با آب گرم
گرم بشویند و بعد از آن متقشر کنند تا نفخ از وی زایل شود **قصب الذریره** نی باریک است مانند نی قلم
و باریکتر تیز بود و تیره رنگ بود و آن دو نوع است یکنوع بچوب کنجه خشک ماند و آن نوع کوتاه قد بود و بقدار
یک وجب اندکی زیادت تر و یکنوع دیگر املس بود و بقد دراز بود و از یک گز درازتر و کوتاه تر تیز بود
و بطعم تلخ و تیز بود و برنگ تیره بود و چون بشکسته مانند نسج عنکبوت چیزی در اندرون وی بود و این نوع
از کوتیکوت و طرف هند آورند و آنرا برکنیه خوانند و این نوع نیکوتر و خوبتر بود و آن نوع که بنبات
شمس ماند بر شاخهای وی تخم بود و مانند نخودی که در غلاف بود و این نوع تیزی و تلخی ندارد و این نوع هم
از هندوستان خیزد اما بد بود و طبیعت قصب الذریره گرم و خشک بود تا سیم ملطف بود و با اندکی قبض
محلل اورام بود و گوفتگی عضله را نافع بود و جلاء جسم بدهد و چون دود وی تنها یا با صمغ البطم یا بنوبه
در حلق رود سرفه را نافع بود و ورم جگر و معده را با عسل نافع بود و خاصه چون با تخم کرفس بیاشامند و
تقطیر البول و استسقا را نافع بود و چون زن در طبیخ آن نشیند و بیاشامد درد رحم را نافع بود و درد
دل را مفید بود و مقدار ماخوذ از وی یکدرم بود و بدل آن الحمار الطیب است با صندل و عدس قشر
و گویند بدل آن عدس قشر است **قصب** نی بردی محکم بود و خاکستر وی گرم و خشک بود در آخر درجه
اول تا اول دوم و در اصل وی جلایی اندک بود بی حدت و همچنین ورق وی و اصل وی با پیازعنصل
سیلی بکند بول و حیض براند و گزیدگی عقرب را نافع بود و گل وی چون در گوش افتد کری آورد و
بیرون نتوان آوردن **قصیصه** تودری است و گفته شد **قضه** عوسج است و گفته شد **قضب**
بوا قصب الذریره است و گفته شد **قضب** قطن عتیق است و گفته شود **قضم** فصفصه است و گفته شد

قضم قریش و قضم قریش هم گویند و آن تخم شجره ایست که آنرا اقوقی خوانند و آن منوبت است و گفته شود و
خرنوب تیز گویند و گفته شد و صاحب جامع گوید حب صنوبر صغار و کبار گفته شد **قضاب مصری** اسم نوعی
از عصی الراعی است که آنرا ذکر خوانند و گفته شد **قضیب الایل** یکمثقال از خشک کرده وی گزیدگی
مار را نافع بود و باقی خواص وی در صفت ایل گفته شد **قطران** روغنیست که از درخت عرعر و تالب
عتم و شربین و شوح گیرند و نیکوترین آن بود که از عرعر گیرند و بدترین آن بود که از تالب گیرند و طبیعت آن
گرم و خشک بود در چهارم و گویند در سیم و رنگ را بکشد تا حدی که از آن مواشی و نقوی گوشت
پست بود و جرب را نافع بود حتی جرب ذوات الاربع مانند پیک و شتر و کیک و درد گوش و غیر
آن و داء الفیل و دوالی و استسقا را مفید بود مالیدن و بر سبب طلا کردن صداع سرد را مفید بود و
دندان متحرک را محکم گرداند و چشم را روشن کند و اثر ریشها چشم و مژه ببرد و کرمها بکشد و چون
بر قضیب مالند پیش از مجامعت منع آبستنی بکند و بر گزیدگی مار شاخدار ضماد کردن با نمک سود مند
بود و چون با شراب بیاشامند دفع زهر ارنب بحری بکند و چون در پیه ایل بکدازند و بر اعضا مسح کنند
هیچ گزنده گرد وی نگردد و اگر بر گوشت مرده مالند نگاه دارد از عفونت و اگر زن بخورد بر گیرد بچه
زنده بکشد و بچه مرده بیرون آورد و قوت دخان وی مانند دخان زیت بود و چون قطران در حلق
مالند خناق و ورم لوزتین که بشیرازی گوشک خوگویند نافع بود و اگر بر دندان خورده نهند بر براند
و درد ساکن گرداند و چون با سرکه مضمضه کنند همین فعل کند و اگر با سرکه در گوش چکانند کرم گوش بکشد
و چون بپزند در آبی که زوفا در وی پخته باشند و در گوش چکانند درد ساکن کند و دوی و طنین آن
زایل کند و وی مقطع ابدان زنده بود و حافظ ابدان مرده بود و بدین سبب است که او را حیوة الموتی
خوانند و ثمره شجره وی معده را بد بود و سفیدی بود و گویند بدل آن بوزن آن نفط و نیم وزن آن
خلاف یا ورق آن بود و گویند بدل آن نفط سیاه است و جاوشیر **قطف** سرمق است بشیرازی

اسفاناخ رومی گویند و بری بود و بستانی بود و طبیعت آن سرد و تر بود در دوم و گویند سرد بود در اول و در
وی قبضی نبود و زود از شکم بگذرد و ورمهای گرم و حمره را نافع بود و تخم وی یرقان را سود مند بود و وی
چون بپزند اندکی و بخورند شکم براند و چون پخته ضماد کنند ورمهای گرم را تحلیل دهد و وی غذای نیکو بود و جگر
گرم را نافع بود و محرور مزاج را احتیاج باصلاح آن نبود از بهر آنکه موافق ایشان بود و خاصه چون با زیت
بپزند و سرد مزاج را بعد از آنکه بپزند باید که بزیت بریان کنند و یا با زیرهای گرم و مری مطیب کرده بخورند
و گویند معده را بد بود و مولد ریاح غلیظ بود و نفخ و اسحق بن عمران گوید تخم وی ورمهای گرم را نافع
بود و اگر دو درم از وی بعسل و آب گرم بیاشامند قی مره صفرا آورد و شریف گوید چون تخم وی بجهان
بات سحق کنند و کحل سازند جرب چشم را نافع بود و وی محلل ورمهای حلق بود و ملین سینه و تخم وی در غایت
نهایت بود در شفای ورمهای ظاهر و باطن آنچه ظاهر بود بکوبند و با آب قطف تر کنند و طلا کنند و آنچه
در باطن بود سحق کرده بیاشامند با اشربه مانند سکنجبین و جلاب و گلاب و آب وی دوای نیکو بود و جهت استسقا
چون سه سنت از وی بیاشامند و هر روز دو درم و چون ورق وی بهم کوفته در حمام بمالند حکه را نافع
بود و چون جامه ابریشم و حریر چرکن با طبیخ وی بشویند پاک کرده و هیچ لون نگرداند و اما نوع بری
وی چون بگیرند مقدار پنج درم و بجوشانند در مقدار پنج مثقال آب تا باز نیم آید و صافی کنند دزدی که در شکم
در شکم مانده بود بیاشامد و اگرچه چند روز بود البته بیندازد و مجرب است **قطف بحری** ملوخیا است و
گفته شد **قطن** کرسف است و برس و طوط و عطب خوانند و نوآن را قور گویند و کهن آنرا قصم
نیکوترین آن نو بود و بصری گوید جامه وی سختی محکم بود و بخونت وی گرم تر از ابریشم بود و گرمتر بود
پوشیدن وی و گوید معتدل بود در حرارت و لینت و عصاره ورق وی اسهال کودکان را نافع بود
و چون وی را بسوزانند و بر جراحت نهند خون باز دارد و کهن وی بر گوشت مرده نهند بخورد و دود
آن زکام را نافع بود و چون ورق وی تازه کوفته بگیرند و آب بجوشانند با قدری بیخ وی چندانکه قوت

بقلة الحمقاء

بآب دهد و زنان را که بشنید اختناق رحم و درد آن را نافع بود و اگر با ورق تو رک ضماد کنند بر مفاصل گرم و سرد
سود دهد و بجامعیت تسکین نقرس و ضربان دایم که حادث شود از آن بکند خاصه چون با قدری روغن گل
بیامیزند و حشیش وی لاغری آورد و منفعت حب وی گفته شد **قطا** مرغیست کوچک بپارسی سنگخوار
گویند و مانند کنجشکی بود و بر سر وی شاخی بود و گوشت وی را حرارت ضعیف بود و یبوست محکم نافع
بود جهت کسی که سده و ضعف جگر و استسقا و تباهی مزاج داشته باشد و مولد سودا بود و صاحب منهاج
گوید دشخوار هضم بود و غذای بد دهد و مضر بود بروغن بسیار کم شود و رازی گوید قطا آنچه بدان ماند
از مرغان که گوشت ایشان سخت بود سرکه مصلح آن بود و در خواص ابن زهرا آورده است که استخوان
قطا چون بسوزانند و خاکستر وی با زیت بجوشانند و بر سر اقرع طلا کنند و بر داء الثعلب موی برویاند
و مجربست **قطر** نحاس است و گفته شود **قعنبل** بیونانی سقراطیون گویند و سقلاریون نیز گویند
و آن نباتیست که بیخ آن مانند بصل الزیر بود و لون آن بسرخی زند و بطعم تلخ بود و ورق وی بورق سوسن
ماند و بیخ وی در قوت و طعم مانند بصل الفار بود و بعضی بدل وی کنند لیکن ضعیف تر از وی بود و دیسقوریدوس
گوید در قوة مانند بصل الفار بود و چون آب وی بگیرند و آرد کرسنه بدان بسرشند و قرص سازند و
مطحول و مجنون را با ماء العسل بدهند نافع بود و صاحب منهاج گوید طبیعت وی گرم و تر بود در دوم
و آن نوعی از گاه است و آن را قسوة الضبع خوانند و مولف گوید که نبات وی کوه کال بشیراز آن را کبداد
خوانند **قفر** نبات اکشوث است و گفته شد و مولف گوید بشیرازی آن را اخنکو گویند و بر حار تر تخنیس کرده
شود **قفر الیهود** انواع است یکنوع عرف الجبال گویند و بشیرازی مومیایی کوهی پالوده گویند و
یکنوع از آب حاصل شود و آن را مومیایی آبی گویند و آن نوع که کوهی بود عرق کوهیست که می جوشانند
وی بالایند و ثقل وی می گیرند و وی مانند زفت بود و بوی قیر کند و نیکوترین آن قفرین
بصیص زرین بود و سیاه چرکن بد بود و غش وی بزفت کنند و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیم

و گوید

و گوید خشکی وی در دوم بود مقوی اعضا بود و خون بسته بگدازد در شکم و سعیدی ناخن ببرد چون بمالند و مثبت خنازیر
بود و چنین گوید آنچه خالص بود سود دهد بود و بفرمان خدای تعالی جهت کوفتگی گوشت و شکستگی اعضا چون
ضماد کنند از بیرون و با زیت بجوشانند و بپاشند مجرب بود و مولف گوید در شکستگی اعضا و کوفتگی عمل مومیایی
مومیایی میکند چنانچه امتحان کرده شده و بیونانی آن را مومیایی کوهی خوانند اسفلطس ابو طامون گویند و کفر الیهود
نیز خوانند و برقو بالطوخ کردن و بر نقرس و عرق النسا ضماد کردن نافع بود و چون بخور بر گیرند یا دخان وی
نافع بود جهت اختناق رحم و اخراج مشیمه و چون با جند بیدستر و شراب بیاشامند حیض براند و سرفه مزمن
و عسر النفس و گزندگی مجموع جانوران را نافع بود و چون با شراب و افسنتین بیاشامند و چنین گویند بول براند
و کرمها و حب القرع بکشد و قوة شهوت بدهد و درد رحم سرد را نافع بود و خوردن و در طبیخ آن نشستن
عرق النسا و درد پهلو را سود دهد بود و چون بگدازند با جو آب حقنه کنند قرحه امعا را نافع بود و
استنشاق دود وی نزله را سود دهد بود و چون بر دندان نهند درد ساکن کند و چون با آرد جو و موم و نطرون
ضماد کنند بر نقرس و درد مفاصل را بغایت نافع بود و چون در چشم کشند سعیدی زایل کند و مجفف رطوبات
بود و ریشها تر و اگر در مرهم کنند گوشت برویاند و وی بادهای غلیظ که در معده بود بشکند و چون در
جایگاهی دود کنند مار و عقرب و مجموع گزندگان موذی بگریزند و صیادله آن را اسیرطم خوانند و شیخ الرئیس
گوید مقوی اعصاب بود و قرحه شش را نافع بود و نفث و ماده از سینه بیرون آورد و مرضهای خناق
و لوزتین و صلابت رحم را نافع بود و بدل آن گویند زفت است و وی صداع آورد و مصلح وی کافور
و گلاب بود و شربتی از وی مقدار دو درم بود **قفنور** نباتیست که قطا بدان چرا کند ابن ماسویه گوید
تخم وی گرم و خشک بود در سیم مجفف رطوبات بود که در سر باشد و محلل آن بود **قفلوط** نوعی از کراث
شامیست و گفته شود در کاف **قلقل** و قلاقل و قلقلان اسم درخت حب القلقل است گفته شد و **قلقاس** نباتیست که در آب دیده و ورق وی بورق که ماند و ساق و ثمر نداشته باشد و اصل وی مانند زنجبیل بود

از بیرون بسرخی مایل بود و از اندرون سعید و در طعم وی قبضی با حرارت داشته باشد و چون بآب بپزند
حرافت از وی زایل شود و طبیعت آن گرم و تر بود در اول و گویند معتدل بود در گرمی و تر بود در
دوم و گویند خشک بود در دوم باه را زیاده کند و ادمان اکل وی کردن مولد سودا بود **قلب** باندلسی
افراعیه خوانند و معنی آن کاسر الحجر بود و بیونانی لیش فرسن خوانند و معنی آن بزر الحجری بود و سلیمان بن
حسان گوید از بهر این اسم بر وی نهاده اند و این اسمیست از اسمهای فضه که آن تخمیست صلب سعید مانند نخود
در سپیدی و صلابت و نبات وی در اندلس بسیار بود و مقدار گرسنه بود و کوچک و در موضعهای خشن
روید و قوت این تخم آنست که چون با شراب سعید بیاشامند سنگ بریزاند و بول و حیض براند و ریو
فواق را زایل گرداند و شکم ببندد و بواسیر را سود دهد بود و مجفف منی بود و شربتی از وی دو درم
بود **قلقطار** نوعی از زاج است بپارسی زاج شتر دندان خوانند و آن مصری بود و جالینوس گوید
قلقدیس مستحیل بقلقطار میشود و وی معتدل ترین زاجات بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیم و حاد
قابض بود و محرق بود و سوخته وی لطیف تر و وی بیشتر بود و لدغ کمتر و در وی قبضی تام با حرارتی باشد
بود و محرق بود و گوشت زیاده را و رعاف را نافع بود و در کحلها جهت جلا و غلظ جفون استعمال کنند
و جالینوس گوید مجموع زاجات بدل یکدیگر باشند و صفت مجموع گفته شد در زا **قلقدیس** هم نوعی از
زاج است و گرم بود در چهارم ملطف و محرق بود و وی اقوی ترین زاجات بود و الطف و صفت
وی نیز گفته شد در زا **قلقند** هم نوعی از زاج است و لون آن فیروزجی بود و گرم و خشک بود در چهارم
و گویند حرارت وی در سیم بود و مجفف و اکال بود و قابض و احراق مجفف لحم بود و قوی و ناصور را
که در بینی بود سود دهد و منع رعاف بکند و کرم گوش بکشد و از آن شکم تیره و دفع مضرت فطر بکند اما
خوردن وی منشف رطوبات اصلی بود و مصلح وی شیر و شکر بود **قلت** بهش هندیست و آن را
حب القلت خوانند و رنگ وی عودی تیره رنگ بود و بغایت تیره و املس بود و بقد مانند گندمی کوچک بود

مطلق

مطلق مانند شیافاتی بود که کحالان سازند خاصه شیاف اغبر که بعینه قلت است و طبیعت وی سرد است در
دوم و تر است در اول و گویند گرم و خشکست فواق را زایل کند و سنگ گرده و مثانه بریزاند و بول و
حیض براند و شکم ببندد **قلوب** نیکوترین دل آن بود که از حیوانی کوچک دندان گیرند و وی گرم بود و صلب
اصحاب کبد را نافع بود و چون مستحکم شود هضم آن غذای بسیار دهد و مضر بود بالات هضم بسبب عسر انهضامی
که دارد و اولی آن بود که با سرکه و مری و انجدان و فلفل و زیره و سعتر بپزند و بعد از آن زنجبیل مربی بخورند **قلی**
نیکوترین آن بود که از اشنان گیرند و قلی الصباغین و شب العصفر نیز خوانند و بشیرازی قلیه خوانند و طبیعت آن
گرم بود در چهارم و خشک بود و محرق و اکال بود و بقوت تر از نمک بود و بهق و جرب را نافع بود و گوشت
زیاده بخورد و سعفه و جرب تر و تو با را طلا کردن نافع بود **قلفونیا** نوعی از صمغ صنوبر است و بیونانی قوها
گویند و در راتینج صفت آن گفته شد و آن علک یابس است و شجره تیز گویند و بپارسی زنگباری خوانند **قلد ناردین**
معنی آن بسریانی عود و سنبل بود و گویند آن دارشیشعان است و گفته شد **قلیمیا** اقلیمیا گویند و آن انواع است
ضیفی بود و ذهبی بود و نحاسی بود و معدنی و عملی بود و عملی از زر و نقره و مس و مرقشیثا گیرند و نیکوترین آن
که از جزیره قبرس آرند و آن را در آب یابند و بعد از آن معدنی و باید که لاجوردی رنگ بود و طبیعت آن معتدل است در
حرارت و برودت و خشکست در سیم و آنچه عملی بود از دود زر و نقره و ثقل آنست و اولی آن بود که بسوزانند
چون در داروهای چشم کنند و صفت سوختن وی آنست که آن را در کوزه کواری نو کنند و سر آن بگل بگیرند و
در تنور نهند و اقلیمیا نقره سردتر از اقلیمیا زر بود و در وی تجفیفی و جلایی با اعتدال بود و معدل وی
همچنین در ابدان معتدل کند نه در گوشتها صلب و جرب و ریشهای تر را اگر در بدن و در چشم بود و در
سود کردن سود دهد بود و در مرهمها استعمال کنند و گوشت که در جراحت برویاند و اقلیمیا زر لطیفتر بود
از اقلیمیا نقره و همچنین مغسول وی و سوختن وی مانند سوختن اقلیمیا نقره بود و نافع بود جهت ابتدای
آب نزول و سعیدی و ریش چشم زایل کند و جراحتها را پاک کند از چرک و گوشت زیاده بخورد و قوت

چشم بد و مجففی بغیر لذع بود و بدل القلیمیا زر و نقره مردارسنگ سفید بود و صفت غسل وی آنست که با آب بجوشانند و آب از وی بیرون ریزند تا آن زمان که بر سر آب هیچ چرک نماند بعد از آن بدست جمع کنند و بردارند و استعمال کنند **قلاری** نوعی از الخیرست سفید که آن زردی باشد و صفت تین گفته شد **قاشیر** کاشیر گویند و گفته شود **قمل قریش** قم قریش گویند و آن بقضم قریش است و گفته شد **قمح** خطاست و گفته شد **قمحه** سفوف و دریزه را قمحه خوانند و قصب الذریره را قمحه خوانند و گفته شد **قمل** شریف گوید چون کاشیتی از سر بگیرند و در سوراخ با قلی نهند و صاحب تب ربع بخور و شفا یابد و مجرب بود **قنابری** ملول و دعملوج فوهل گویند بپارسی برغشت و بشیرازی سوزه دجند گویند و طبیعت وی گرم و خشک بود و در اول و گویند معتدل بود در گرمی و وی لطیف و جلا دهنده و مقطع بود و کلف و بهق را زایل کند و سود مند ترین چیزها بود جهت برص خوردن و ضماد کردن و روغن وی مالیدن و اندک روزی نافع بود و بر ریش پستان و ورق وی ضماد کردن نافع بود و سینه و شش را از کیموسات غلیظ پاک کند و سده شش و جگر و سپرز بگشاید و آب وی شکم براند و ضماد کردن بر بواسیر سود مند بود و برگزندگی مجموع جانوران درازی گوید معده و جگر را نافع بود و ملایم محرور ی و مبرود ی بود و از بهر اخلاق طبیعت و فوتن گوید تولد سودا بود و خاصه آنچه نمک نهند و مصلح وی روغن بسیار بود و صاحب تقویم گوید اصلاح وی هلیله کابل و قند کنند و سعوط کردن آب بیخ آن دماغ را از رطوبات پاک کرداند **قنطوریون کبیر** قنطوریون غلیظ گویند و بیونانی طوماغا خوانند و تفسیر آن قنطوریون کبیر بود و بعضی بوتی خوانند و ورق وی بورق گردکان سبز ماند نزدیک بورق کرنب بود و ساق وی باپاق خماض ماند و درازی آن دو گز یا سه گز بود و گل وی گلی رنگ بود و ثمر وی ماننده خشکدانه بود و در اندرون گل و گل وی مانند پشم بود و بیخ وی سبز و صلب بود و ثقیل و بدرازی دو گز بود و از رطوبت پر بود و بطعم حریف بود با اندک قبضی و بلون خون بود و در وی اندک حلاوتی بود و لون عصاره وی مانند خون بود و جالینوس گوید بیخ

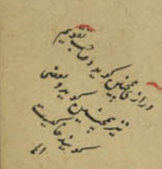
دی

وی حیض براند و بچه مرده بیرون آورد و از آن زنده تباه کند و بیرون آورد و نفث دم را نافع بود و مقدار شربتی از وی دو مثقال بود و دیقوریدوس گوید اگر شارب بیخ وی تب داشته باشد آب بدهند و اگر نه بشراب و شربتی از وی دو درم بود و موافق بود جهت درد پهلو و ربو و سرفه کهن و نفث دم از سینه و مغص و درد رحم مجموع را سودمند بود و اگر بشکل فرزجه از وی بسازند و زن بکار برد حیض براند و بچه بیرون آورد و عصاره وی همین عمل کند و مصلح وی آب لسان الحمل و طین قبرسی بود **قنطوریون صغیر** قنطوریون دقیق بود و بعضی طومقرون گویند و تفسیر آن قنطوریون صغیر بود و بعضی از مردمان طیمنون گویند و ساق وی باریک بود و بدرازی یک وجب بود و گل وی سرخی بود که بغرفیری مایل بود و ورق وی بورق شکط اشیع ماند و بیخ وی کوچک بود و هیچ منفعت ندارد و طعم قنطوریون باریک بغایت تلخ بود و منفعت وی در قضبان و ورق و زهر بود و منفعت بسیار دارد و قولنج را که سبب آن بلغم بود سودمند بود و بچه مرده بیرون آورد و کزاز را نافع بود و اعصاب را و دماغ را پاک کرداند تنقیه تمام بکند و مصروع را بغایت کال منفعت بود و سهل آب زرد بود و خام و مسهل بقوت و مره صفرا که با بلغم مخاطی آمیخته بود براند و درد مفاصل و عرق النسا و درد قولنج را چون بپاشانند یا بدان حقنه کنند نافع بود و مقدار شربتی از وی دو مثقال بود و در حقنه پنج درم و عصاره وی سودمند بود جهت درد سر که از حرارت آفتاب خیزد یا از خوردن شراب صرف چون با سرکه بگدازند و بر صدغین و بر پیشانی ضماد کنند و ریش سر زایل کند بعد از آنکه سر را بشوره بمالند و موی بستردند یا بشویند پس این عصاره با سرکه بگدازند و بر طلا کنند و چون با آب عسل اندکی حل کنند و در موی مالند شپش و رشک بکشد و اگر این عصاره با آب بمالند بر روی سنگ سبز که کارد بدان تیز کنند و بر پیشانی طلی کنند آب برفتن از چشم باز دارد و اگر بشیر دختران حل کنند و طلا کنند بر چشم درد و ورم آن را نافع بود و مجموع دردهای کهن که در چشم بود زایل کند مثل جرب و سبل و شعیره و سپیدی که در چشم بود و

ریش که در طبقه قرنیه بود و مجموع را نافع بود و اگر با روغن خیری یا سوسن بگدازند و نیم گرم در گوش چکانند درد و ضربان را زایل کند و اگر از حرارت بود با روغن گل سرخ استعمال کنند و نافع بود جهت ریش که در گوش بود و اگر کرم در ریش گوش تولد کرده باشد با آب ورق شفتالو حل کنند و در گوش چکانند و مجموع علتهایی که در گوش بود زایل کند مانند طنین و دوی و قرحه و اگر با آب تربزه حل کنند و در گوش چکانند گرانی گوش زایل کند و وردی که عصب سمع را بود بگدازد و مجموع ریشهایی که در بینی احداث کند نافع بود و رعاف زایل کند چون با سرکه حل کنند و قدری زاج سوده با وی اضافت کنند و در بینی چکانند البته رعاف ببندد و ریش که در دهان بود و ریم از آن روانه بود و بوی دهان را که گنده شده باشد چون بشراب کهن قابض حل کنند و بدان مضمضه کنند و زمانی در دهان نگاه دارند بغایت نافع بود و کسی را که بوی دهن گنده شده باشد با سیبی بگلاب حل کند و بدان مضمضه کند و زمانی دیر در دهان نگاه دارد شفا یابد و جهت ملازه و ورم لوزتین و شقاق لبها و خناق و دندان متحرک مجموع را نافع بود و چون با شراب بر سنگ سبز حل کنند و بر موضع گزندگی زنبور و نحل مالند نافع بود و عرق النسا و وجع ورکین و گزندگی مجموع جانوران زهردار را نافع بود و چون یکدرم از وی در بیست درم آبی که با دآورد خشک در وی جوشانیده باشند حل کنند و بپاشانند و صاحب منهاج گوید افراط کردن در قنطوریون مسهل خون بود و مصلح وی صمغ عربی و کثیرا بود و اسحق گوید مضر بود به سر و مصلح وی عسل بود و گویند بدل وی بوزن وی در ق حنا و دو دانگ آن سورنجان و بوزن آن لبنی بود و گویند بدل آن بوزن آن بر سیاوشان و نیم وزن آن ورق حنا بود **قنبیط** نوعی از کرنب است بپارسی کرم رومی خوانند و بهترین آن تازه زرد رنگ بود و طبیعت آن سرد بود باعتدال و گویند گرم بود در اول و خشک بود در دوم سده را بگشاید و خمار را نافع بود و منع مستی بکند همچنانکه کرنب و طبیخ وی بطول کردن بر درد مفاصل سودمند بود و وی غلیظ بود و خون را غلیظ کند و نفخ در حوالی پهلو حادث کند و داوی آن بود که یک جوش بدهند و با روغن

بیار

بسیار و با گوشت فربه و سرکه و مری و دارهای گرم بخورند **قنه** بارزد و ست بشیرازی سپرز گویند و طبیعت وی گرمست در دوم و گویند در سیم و خشکست در دوم و گویند در سیم ملین و محلل بود و خنازیر را دشوار عسیه و صداع را و کزاز و صرع را سودمند بود و مصروع چون بوی بشنود با خود آید و سده را نافع بود و کلف زایل کند و اگر بر دندان کرم خورده نهند نافع بود و خناق رحم را چون با شراب بپاشانند نافع بود و وی تریاق نیکان زهردار بود و از دود وی مجموع گزندگان بگریزند و وی مقاومت با مجموع زهرها بکند تر و یک پشیز و چون بخور بر گیرند بچه بیاندازد و از خواص وی آنست که معینه لحم بود و باقی منفعت وی در باب با در بارزد گفته شد و صاحب تقویم گوید محرور ی مزاج را صداع آورد و مصلح وی روغن بید مشک و کافور بود و روغن بنفشه و کافور و صاحب منهاج گوید مصلح وی اشق است و گویند بدل وی در منفعت معده و جگر یک وزن و نیم ریوند چینی است و باقی ابدال آن در باب بارزد گفته شد **قنبیل** صاحب منهاج گوید بزوری رملی است و صاحب جامع گوید از قول التمیمی که آن یکی از مهتاست که از آسمان می افتد در بادیه یمن و از قول رازی بجنین گوید و از قول دیگری گوید خاکیست سرخ چون بریان کنند رنز دکرد و فی الجمله طبیعت وی گرم و خشکست در سیم و تمیمی گوید گرم و خشکست در اول درجه دوم و مجفف قوی بود و رازی و مسیح گوید سرد و خشکست و شیخ الرئیس گوید گرم و خشکست در دوم و ابن ماسویه گوید در وی قبضی تمام بود و وی حب القرع و مجموع کرمها را بیرون آورد و منشف رطوبات ریشها بود و بثرها که بر سر و روی طفلان پیدا شود که مردمان آنرا رابه خوانند و اطبا آنرا سعفه خوانند چون بروغن گل چرب کنند و قنبیل بدان بپاشند خشک کرداند و نشف رطوبات آن بکند و جرب را نافع بود و مقدار شربتی از وی تا دو درم بود و گویند مضر بود و با مصلح وی تنج ارمنی بود و بدل وی رازیانه است و گویند مصلح وی آنیسون و بدل آن ترپس و برنگ کابلی و گویند مضر بود بمعده و مصلح آن مصطکی و انیسون بود **قنفذ** بپارسی خارپشت گویند و بکاسه نیز گویند و آن بری بود و جبلی بود و بحری بود و بحری نوعی از بری بود و جبلی بزرگ بود و آنرا



دله‌ل خوانند و طبیعت آن گرم و خشک بود بغایت و محلل بود و بعضی گویند گوشت وی تر بود و مجذوم را
نافع بود بغایت خاصه گوشت بری خشک کرده و حب گو دکان که در جامه خواب بگیرند و گزندگی کاو را
نافع بود و مقدار ماخوذ از وی پنج درم بود و اگر نمکسود خشک کرده بود و با سکنجبین جهت استسقا
و فالج و داء الثعلب و درد گرده سود دهنده بود و ادمان خوردن وی عسر البول احداث کند از بهر
آنکه مضر بود به مثانه و گویند و اصلاح وی بعسل کنند و گویند تخم کرفس و شکر و شیخ الرئیس گوید گوشت
بری وی خنازیر را بغایت نافع بود و مرضهای عصبانی را مجموع سودمند بود و سل و بهق را
و گزندگی جانوران را و عافقی گوید ادمان اکل وی کردن مفتح معده و جگر بود و پیه وی منع انصباب
مواد از احشا بکند و خاکستر پوست وی داء الثعلب را نافع بود و چون با زفت تر بمالند و
دیسقوریدوس گوید نوع بحری معده را نیکو بود و طعم وی خوش بود و ملین شکم بود و مدر بول بود و پوست
سوخته وی با ادویه که موافق جرب بود و با پیه بزند جرب را زایل کند و اگر بسوزند با ادویه خلط کنند
که موافق ریش سر بود و سر را بدان بشویند جذب ماده بکند و ریش پاک گرداند و گوشت زیاده
بخورد و جگر بری چون خشک کنند در خرقه با آفتاب گرم موافق استسقاء لحمی بود و هر زخمی که گوشت
وی بدان مناسب بود و زهره وی چون با موم بسرشند و بخورند بچه مرده از شکم بیرون آورد و چون
زهره وی در چشم کشند سفیدی چشم زایل کند و بقراط گوید گوشت وی چون بسرکه عفص بپزند مجذوم
را نافع بود و تشنج استلایی و درد گرده و مفاصل را سود دهد **قنبیط** سه نوع است بری و
بستانی و هندی بری قضبان وی مانند خطمی بود و لیکن بغایت سیاه بود و ورق وی مانند ورق سیکانی
بود اما خشن بود و سیاهی کمتر بود و سفیدی بر وی غالب بود و زهره وی سرخ بود و ثمر وی مانند فلفل بود
نزدیک بحب السمنه و بیخ وی چون بپزند و بر ورمهای گرم ضماد کنند و بر جمره و اعصابی که کیموسات
در وی متحجر شده باشد ورم ساکن کند و کیموسات بگدازاند و عصاره وی درد گوش را نافع بود

القنبیط

و ازان

و ازان بستانی تخم آنرا شهدانج خوانند چون بسیار بخورند قطع منی بکند و چون تخم وی تر بکوبند و آب آن
بگیرند و در گوش چکانند درد گوش را سود دهد و جالینوس گوید تخم وی باد را بشکند و محلل نفخ بود
و مجفف محکم و اگر بسیار خورند منی را خشک گرداند و شیخ الرئیس گوید خلط وی بد بود و قلیل الغذا بود و دمشقی گوید
طبیعت وی گرم بود در دوم و خشک بود در اول منشف رطوبت معده و قاتل دیدان و چون با آب آن
سعوط کنند دماغ را پاک گرداند و اسحق بن عمران گوید عسر الهضم بود و معده را مضر بود و صداع آورد
و شکم ببندد و بول براند و مصلح وی شراب لیمو بود و اسحق بن سلیمان گوید تخم وی چون بریان کنند
مضرت وی کمتر بود و دفع مضرت وی بسکنجبین قندی کنند که بعد از وی بیاشامند و اما ورق وی
چون بکوبند و آب آن بر سر بشویند بن موی را پاک گرداند از خشکی و سفیدی و رازی گوید مصدع
و مظلم چشم بود و دفع مضرت وی بآب سرد و برف و ربّ فواکه ترش کنند و نوع سیم که آن
قنب هندی خوانند و بشیرازی بنگ گویند و سبز گویند و بپارسی حشیش خوانند و بعضی [illegible]
اعظم خوانند و وی نوعی بود که مجفف بود و اگر زیاده استعمال کنند کشنده بود و نوعی مفرح بود و طرب
آورد و نشاط و اشتهاء کاذب و نوعی بود که خواب آورد و خیالهای فاسد بد و نوعی بود که مقوی باه
بود و آنچه نیکو بود مقدار ماخوذ از وی یکدرم تا دو درم بحسب مزاج استعمال کنند و بیم آن بود که
اگر زیاده ازین مقدار بود کشنده بود و اگر بسیار خورده باشد دفع مضرت وی بقی کنند بار وغن گاو
و آب گرم تا هیچ در معده نماند و شراب حامض بغایت کال نافع بود **قندس** گندش گویند و گفته
شود و قندس نیز اسم حیوانیست معروف **قند** عصیر نیشکر چون منجمد گردانند قند خام خوانند و بعد از آن
چون دیگر بریزند آنرا الملوج خوانند و بعربی سکر خوانند **قنفهر** صمغیست ناخوش طعم که از بلاد مغرب
خیزد و گویند سندروس است و گویند صمغیست که از بلاد مغرب خیزد و مولف گوید آنچه محقق است صمغی
شفاف مانند سندروس آنرا لعل مصری خوانند و وی اثر ریشها برد و درد دندان را زایل کند و چشم را

روشن کند و با ماء العسل ربو را نیکو بود و چون قدری از وی با سکنجبین و آب بیاشامند بدن را لاغر کند
و چون سه روز بیاشامند سپرز ضعیف کند و با ماء العسل حیض براند و گویند نوعی از سندروس نارسیده است
قنطار ساداوران است و گفته شد **قنطا** دم الاخوین است و گفته شد **قنابر** بیونانی [illegible]
خوانند و آن نوعی از عصافیر است که بشیرازی آنرا جوخو خوانند و دیسقوریدوس گوید قنبره چون بریان کنند
و بخورند در قولنج را نافع بود و جالینوس گوید چون با سفیداج بپزند و با مرق وی بخورند قولنج را سود دهد
بود و رازی گوید مرق وی شکم براند و گوشت وی شکم ببندد و صاحب منهاج گوید نیکوترین آن
فربه بود که بریان کرده باشند طبیعت وی گرم و خشک بود شکم ببندد و مرق وی قولنج را نافع
بود و غذای وی نیکو بود مانند عصافیر به بود با آنکه مجفف بود و مضر بود برطوبات و اولی آن بود
که با روغن بادام استعمال کنند **قوقالیس** دوقواغریا و دوقوبری خوانند و دوایا اغریا
گویند و آن نوعی از دوقس است با دمار الشکنده علة سفل را نافع بود و مغص را ساکن کند و شکم
براند و عصاره آن در بن دندان بانگشت مالیدن نافع بود و چون بخورند عرق از بدن بیرون آرد و
و بول براند و بشیرازی آنرا ترخ خوانند و آن بری بود و آنچه جبلی بود بشیرازی بدران خوانند و آنرا
دوایا اغریا خوانند **قوی** مرز خوانند و در میم گفته شود **قوسیا** قنطا است و گفته شد **قوینا**
بیونانی آب خاکستر خوانند **قوطولیدون** آذان القسیس و زلالیس الملوک خوانند اهل مغرب و گویند
نوعی از حی العالم است و گویند نباتیست که منفعت وی مانند حی العالم بود و ورق وی و بیخ وی
سنگ بریزاند و بول براند و چون ضماد کنند بر ورمهای گرم و جمره و خنازیر و شقاق که از سرما بود و
والتهاب معده نافع بود **قوثرا** گویند طباق است و گفته شد و گویند ینبوت است و گفته شود
قومی صاحب منهاج گوید حیوانیست بری در قوة نزدیک جند بیدستر گوشت وی صرع و خناق
رحم را نافع بود و هم این اسم را بر قضم قریش گویند و آن ینبوت است و گفته شد **قوطوما** آذریون بریست

ذکر

و گفته شد **قول** قطن است و گفته شد **قوانص** بهترین سنگدان آن بود که از مرغ تازه فربه گیرند و
غلیظ بود و غذای بسیار دهد و پوست اندرون وی چون خشک کنند و سحق کرده با شراب بیاشامند
درد معده را نافع بود و خاصه پوست سنگدان خروس و وی غذای اصحاب کد بود و چون هضم شود
خونی نیک از وی متولد شود و آنچه از مرغ خانگی بود زود هضم نشود و مولد قولنج بود و اولی
آن بود که نیک پخته کنند و نمک و مری اضافه کنند و بخورند **قوثر** درخت وج است و گفته شود **قورساما**
عود بلسان است و گفته شد **قیمولیا** طین قیمولیا است و گفته شد طلقی طلیطلی نیز خوانند **قیقهن** قیقهن
نیز خوانند و آن قنفهر است و گفته شد **قینا** نوعی از بقلة الحمقا است و گفته شد **قیصوم** نوعی از
برنجاسف جبلی است و بهترین آن تازه بود و طبیعت آن گرم است در اول و گویند در سیم یا دوم
و خشک است در دوم و گویند در سیم و گویند تر است در اول و گویند گرم است در دوم و خشک است در
اول مسهل صفرا و کرمها بود و جالینوس گوید کل وی نیکوتر از افسنتین بود و در وی تفتیح بود و چون
بسوزانند داء الثعلب را نافع بود و با روغن تربه و حب سوی ریش کسی که دیر آید چون بمالند زود
بر آید و وی حیض براند و سنگ گرده بریزاند و عرق النسا و فرس را نافع بود و روغن وی انضمام
رحم و عسر البول را نافع بود و چون در خانه بگسترند گزندگان بگریزند و چون با شراب بیاشامند زهرها را
نافع بود و گزندگی عقرب و رتیلا و مقدار شربتی از وی یکمثقال بود تا دو درم و موافق جراحات
تر بود و بلکه آنرا بگزد و وی بچه بیرون آورد و اسحق گوید مضرست بشش و مصلح وی شیح ارمنی بود
و صاحب تقویم گوید مصلح وی صمغ و کتیرا و خشخاش بود و بدل وی در درد سر که از سردی بود
گویند بابونج است **قیطاقون** ترمس است و گفته شد **قیطس** آس است و گفته شد **قیشور** حجر
القیشور خوانند و حجر الشعر و نیک تیز گویند و آن نوعی از کف دریاست و مولف گوید آن مانند
سنگیست سفید و تجعیف بسیار دارد و بود و در میان کف دریا و مرجان سفید بسیار بود و در حمام

قیصوم و در بعضی نسخ
یعنی بوی باران

دست و پای بدان مالند و صلبی نداشته باشد و اولی آن بود که سوخته استعمال کنند و طبیعت آن گرم و خشک
بود و لطیف و دندانرا جلا دهد و براق و سفید گرداند چون بدان سنون کنند و در ستردن موی استعمال
کردن موی استرد و ریشها عمیق برگرداند و گوشت برویاند و گوشت زیاده بخورد و اگر در خم شراب
اندازند که جوشان بود از جوشش باز ایستد در زمان و صفت سوختن وی چنان بود که در شیب
آتش کنند تا گرم شود بیرون آورند و در شراب ریحانی اندازند پس دیگر در شیب آتش کنند و دیگر در
آب اندازند پس سیم بار در شیب آتش کنند چون گرم شود بیرون آورند و رها کنند تا سرد شود و پس دارند
و بوقت حاجت استعمال کنند بن دندانرا محکم گرداند و تاریکی و شب کوری زایل کند **قیریس**
بیونانی شمع را گویند و گفته شد **قیر** قار است و بپارسی قیل گویند **قیل** زفت ترست و گفته شد **قیسوس**
قسوس گویند و گفته شد و اینجا بر گفته شود سه نوع است سیاه و سفید و سرخ و مجموع حریف و
قابض باشند و یکنوع از ان بات لادن است و آن گرم بود و باقی انواع آن سرد بود و بیخ آن چون
با شراب بیاشامند گزندگی رتیلا را سود دهد و صمغ وی تشبش بکشد و چون با شراب در بیامیزند
منع ساقط موی بکند و بخور کردن منع آبستنی بکند و بجود بر گرفتن بچه بیرون آورد و تر وی بر سر
ضماد کردن نافع بود و بجود بر گرفتن حیض براند **قیوندی** تخم ناوندی خوانند و تخم قنده وندی
گویند و گفته شد **قیلوط** ورق کندنا شامی است و گفته شود **قیروطی** موم روغن بود و هر چه
کرا از موم و روغن گل و صندلین و ورق گل سرخ و اکلیل الملک و زعفران و کافور سازند آنرا قیروطی
خوانند والله اعلم

باب الكاف

کاوی که رخوانند و آن نباتیست که در بلاد عرب و نواحی عمان و یمن می باشد و گویند طلع آنجاست
و ابن جمجون گوید بیشتر در زمین هند بود و درخت وی مانند درخت خرما بود و لیکن درخت وی
دراز نبود و مانند نخل و طلع وی مانند طلع خرما بود و پیش از آنکه از پوست بشکافند و بیرون آید کرم

واز اندرون پوست می آورند و روغن می اندازند و بآفتاب می پرورند تا روغن قوت وی اخذ میکند
و سولف گوید در کرمان و شیراز بسیار بود و بپارسی گل کیتی خوانند و بوی عظیم ناخوش دارد تا بحدی که جامه
که بوی وی بگیرد تا ریزیده گردد بوی از وی زایل نشود و روغن وی بهترین آن بود که بطریق روغن بنفشه
گیرند یعنی آن بادام در گل کیدی بپرورند مانند بادام بنفشه و رازی گوید جذام را قطع کند و وی معتدل
بود و شراب وی حصبه و جدری را نافع بود تا بحدی که کسی را که آبله بیرون آمده بود نزعه و چون با شراب
کاوی بیاشامند بدره عده در سینه و بدل آن بوزن آن صندل سرخ و بوزن آن تخم بود **کاوجشم** بهارت
و گفته شد **کافور** چند نوع بود و شیخ الرئیس گوید قیصوری و رباحی سفید بعد از ان آزاد و اسفرک و ارزق
و نیکوترین قیصوری و رباحی سفید بود مانند برف و طبیعت آن سرد و خشک بود در سیم منع و بهای
گرم بکند و محرور مزاج و اصحاب صداع صفرایی بوییدن وی تنها یا با صندل سرشته بگلاب یا با گل پارسی
نافع بود و مقوی حواس و اعضای ایشان بود و چون ادمان بوییدن وی کنند قطع شهوت جماع
بکند و چون بیاشامند فعل وی اقوی بود درین باب و اگر مقدار دو جو با آب کاهو بهر و زسعوط سازند
قطع حرارت دماغ کند و خواب آورد و صداع زایل کند و خون بینی باز دارد و به بندد و با آب بادرنج
و عصیر بلح یا با آب گشنیز تر یا عصیر لبلاب سبز همین عمل کند و رازی گوید سرد و لطیف بود و صداع گرم و
ورمهای حاره را که در سر و جمیع بدن بود سود دهد و اگر بیاشامند سردی گرده و مثانه و انثیین پیدا
کند و منی بفسرد و ورمهای سرد در نواحی گرده و مثانه و انثیین پیدا گرداند و وی شکم رفتن صفراوی
به بندد و دوانگی از وی ورمهای گرم را نافع بود و قلاع زایل کند و با دویه مهت در چشم
که از گرمی بود نافع بود و یک درم از وی خلاص دهد از سم عقرب حارت با آب سیب و تشنه و ربع
مثقال یا بیشتر نافع بود و جهت کسی که قردمانا خورده باشد یا آب انار و شیره تخم خرفه یا
برف و بسیار روی بیری زود آورد و قطع باه بکند و سنگ گرده و مثانه تولد کند و مصلح وی

کل وی بود و بوییدن وی در بهار سر آورد و مصلح وی بنفشه و نیلوفر بود و گویند زعفران و مامیرو هر گوید
شخصی شش مثقال کافور به نوبت بخورد معده وی فاسد شد و قطعا طعام هضم نمیشد و شهوة وی
منقطع شد و هیچ زحمت دیگر بر وی عارض نشد و گویند چون در روغن گل حل کنند و در بینی چکانند
سوء المزاج گرم که نه از ماده بود که در دماغ و چشم متولد شده باشد زایل شود و علامت وی آن
بود که در طلوع آفتاب تا نیم روز زیاده میشود و چون نیمروز گذشت تا آخر روز ساکن میشود و چون
شب رسید مرتفع شده باشد و سبب وی آن بود که بسیار در آفتاب در زمان گرم در رنگ کرده
باشد و چون بهوای سرد رسیده باشد سر را برهنه کرده باشد و مسام وی بسته شده باشد و چون
با روغن گل و سرکه بیامیزند و بر پیش سر طلا کنند صداع گرم را نافع بود و تعدیل وی بمشک و عنبر کنند
و مقوی و مفرح بود و کهربا مشارک وی بود درین معنی لیکن کافور اقوی بود در خاصیت و بدل
آن دو وزن وی طباشیر بود و گویند بوزن آن طباشیر و بوزن آن صندل سفید **کاوزبان**
گیاهیست که آنرا بعربی لسان الثور خوانند نافع بود جهت فزع و بلغم زایل کند و مفرح بود و غم
برد و باقی منفعت وی در لام گفته شود **کاسر الحجر** بزر القلب است و گفته شد در قاف
کاول کراث الکرم است و گفته شود **کاشم** الجدان رومی بود و بیونانی لیعسطیقون گویند و آن
ساسالیوس است و نیکوترین آن زرد تر و بزرگ ورق بود و مانند ورق الجدان و در قوت
مانند کمون بود و طبیعت وی ابن ماسویه گوید گرم و خشک بود در سیم و صاحب منهاج گوید گرم
بود در وسط درجه سیم بادها را بشکند و مفتح و منضج بود و طعام را هضم کند و مقوی معده
بود و یکدرم از وی با شراب مسهل دیدان بود و حب القرع و بول و حیض براند و گزندگی جانوران
را نافع بود و دسه و جگر بگشاید و رطوبت معده کم کند و قراقر زایل کند و دو درم از وی با آب
گرم ستیتیق را سود دهد و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی تخم رازیانه بود و جالینوس گوید بدل

آن در ادرار تخم الجزر بود یا تخم کرفس و تیادوق گوید بدل کاشم بستانی بوزن آن و ربع وزن آن زیره سفید
بود و اسحق بن عمران گوید بدل آن بوزن آن زیره بود **کاکنج** بپارسی عروس در پرده گویند و یکنوع
بشیرازی کجوص گویند و بیونانی نعقانین و قوت وی نزدیک بقوت عنب الثعلب بود خاصه قوت ورق
وی نیکوترین حب آن گوینه کوهی بود و صاحب منهاج گوید نیکوترین ورق آن بستانی بود و طبیعت
آن سرد و خشک بود تا دوم و گویند در دوم و گویند در دوم رطوبت و عسر النفس را نافع بود
و شریف گوید که از حب وی هر روز نیم مثقال فرو برند از یرقان خلاص یابند با درار بول و اگر زن
بعد از طهر هفت روز هر روز هفت حب فرو برد منع آبستنی بکند و وی جگر و گرده و مثانه را نیکو
بود و ادرار بول و قرحه که در مجاری بول بود سود دهد و قولنج گوید که ریشها و حب القرع را بیرون آورد و
چون بجز وی از خشک وی با بجز وی شیح ارمنی سحق کنند و بیاشامند و مقدار شربتی از وی دو درم
بود و محدر سر بود و مصلح آن معجون گل بود و جالینوس گوید بدل وی عنب الثعلب بود و گویند بدل
وی عنب الثعلب و حب الفنا **کاربا** کهربا است و گفته شود **کاوزهرج** جاوزهرج گویند و آن حجر البقر است
و گفته شد **کبر** بیونانی قپارس خوانند و بشیرازی کورک و وی ثمره بود مانند حبی و ثمره دیگر دارد
مانند قثا و آنرا قثاء الکبر خوانند و وی حریف بود بغایت و گرم بود و چون در خم شراب اندازند
شراب را از غلیان باز دارد مانند خردل و نیکوترین آن بستانی بود و سودمندترین پوست بیخ
آن بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و گویند در سیم و وی محلل بود و اصل وی مقطع
و ملطف بود و در پوست بیخ وی مراره و حرافه و قبض بود و خنازیر و صلابات بگدازاند و ریشهای
بلیه جرکن و عرق النسا و درد رکبه و منک عضله را نافع بود و پوست بیخ وی جهت درد دندان
بغایت مفید بود و نیکوترین چیزها بود جهت سپرز خوردن و ضماد کردن خاصه با سرکه و بسیار
از وی ماده غلیظ سوداوی از سپرز مستفرغ گرداند و مسهل خلط خام بود و حیض براند و کرم بکشد

وباه را زیاده کند و وی تریاق سمها بود و آنچه بر که نهند سده سپرز بگشاید و صلابت آن بگدازاند و بلغم از
معده پاک کند و **دیسقوریدوس** گوید تره وی و ثمره وی چون با نمک بود بخورند شکم نرم کند و معده را
مضر بود و تشنگی آورد و چون از ثمره وی سی روز هر روز دو درم با شراب بیاشامند ورم سپرز بگدازاند
و بول براند و مسهل دم بود و چون بیاشامند عرق النسا را نافع بود و حیض براند و چون بخایند قطع بلغم
بکند و دانه وی چون با سرکه بپزند و طبیخ وی مضمضه کنند درد دندان ساکن کند و چون پوست بیخ وی
بغایت خورد بکوبند و سحق کنند و با سرکه کهن بیامیزند و بر بهق سفید لطوخ کنند زایل کند و ورق
وی و بیخ وی چون بکوبند و بر خنازیر و رمهای صلب استعمال کنند بگدازاند و چون بکوبند وقتی
که تر بود و آب آن بگیرند و در گوش که کرم بود چکانند کرم بکشد و **طبری** گوید ورق وی و ثمره وی
در قوت مساوی باشند لیکن ثمر اقوی بود از ورق و بیخ وی اقوی بود از هردو و پوست
در اصل وی بیشتر بود که حراره و طبیعت کبر گرم و خشک بود در سیم معده را بد بود و چون برگ
او را به پرورند دفع ضرر وی بکند و مضرت معده بنشاند و **فارسی** گوید کبر تریاق است بوی
دهان خوش کند و باد بشکند و باه را زیاده کند و **خوزی** گوید کبر ناصوری که در اماق بود و نشادر
و بیخ وی چون دود کنند در شب بواسیر را نافع بود و **طبری** گوید بیخ وی ریشهای تر چون بروی
بنشانند از بیرون و چون بپزند و آب آن بر سری که ریش تر باشد بریزند و سر را بدان بشویند زایل
کند و چون با سداب و فلفل بخورند نافع بود سده را که در جگر بود از سردی و **اسحق بن عمران** گوید
حب وی غذای بد بود و سنتعفن شود و مره سودا استحیل کرد و تره وی نیکوتر بود از وی و
ابن ماسویه گوید نفاخ و قضبان وی نافع بود و صفت سپرز و اولی آن بود که چند روز در نمک
آب خوابانند و بعد از آن با آب شیرین بشویند دو نوبت یا سه نوبت بعد از آن سرکه بدهند
چهل روز بخورند سپرز بگدازاند اما باید که زیت شسته بران ریزند و بخورند و گویند مضر بود

بنانه و مصلح آن اسطوخودوس بود و گویند مضر بود بگرده و مصلح آن خولنجان و عسل بود و شتا بود گوشه
بدل تره وی حب و ورق وی بود **کبیکج** کف السبع خوانند و بیونانی بطراخیون گویند و آن
نوعی از کرفس بریست و بعضی سالس اغریون خوانند و وی انواع بسیار است نوع اول او ورق او
مانند ورق کشنیز بود اما از وی پهن تر بود و لون وی سفید بی زند و در وی رطوبتی لزج بود و گل
وی زرد بود و ساق وی ستبر نبود و بدرازی یک گز بود و دراز تر بود و بیخ وی کوچک بود و سفید تلخ
و تخم که داشته باشد مانند خرنوب و این نوع نزدیک آبها روان روید و نوع دوم تیره رنگ
بود و بغایت حریف بود و نوع سیم کوچک بود و گل وی ذهبی رنگ بود و آنرا بشیرازی کس و پران خوانند
و باصفهانی موسک و نوع چهارم هم بنوع سیوم ماند لیکن گل وی مانند شیر سفید بود و طبیعت هر
چهار نوع گرم و خشک بود در چهارم و گویند در سیم و بغایت حدت و لدغ بود و از بیرون هر عضو
که نهند ریش کند و **جالینوس** گوید نشاید که طبیب آنرا استعمال کند که بخاصیت محرق حرارت قلب است
و از سموم قتاله است و بر برص بدن و برص ناخن و جرب و داء الثعلب و حیه و ثالیل طلا کردن
با سرکه نافع بود و چون بپزند با سرکه و آب آن بر سعفه نطول کنند نافع بود و چون سحق کرده بر دندان
نهند بریزاند و بیخ وی از معطشات قوی بود و وی مفرح احشا بود و اصلاح آن بشیر و نشا کنند
و **صاحب منهاج** گوید مداوای آنکس که آن خورده باشد مانند مداوای کسی که بلادر خورده باشد
کبابه حب العروس خوانند و در قوت مانند فو بود ولیکن از وی لطیفتر بود و نیکوترین آن خوشبوی
بود که زبان را بگزد و طبیعت وی گرم و خشک بود تا دوم و **اسحق** گوید گرم و خشک بود در سیم
و **مسیح بن الحکم** گوید در وی قوت متضاده بود از حرارت و برودت و حرارت بر وی غالب بود
و وی ملطف و مفتح بود و در حلق را نیکو بود و شکم ببندد و سده جگر و گرده بگشاید و مجاری
بول پاک کند از ریگ و حلق را صافی کند و ریش عفن که در لثه بود و قلاع را که در دهن بود و سوده او

و چون بخایند و آب آن بر قضیب مالند نزال لذتی عظیم حاصل شود و وی قوت اعضای باطنی بدهد چون بیاشامند
و چون درد دهان نگاه دارند لثه را نیکو گرداند و بوی دهن خوش کند و آواز را صافی کند و نفس معطر گرداند
و سنگ کرده و مثانه بریزاند و با بول بیرون آورد و شربتی ابیض را نافع بود و چون دو دانگ از وی
با سکنجبین بیاشامند و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی مصطکی بود و گویند مصدع بود و مصلح آن صندل
و گلاب بود و گویند بدل آن هیل بود و گویند هیل و دارچینی **کبد** طبیعت جگر گرم و تر بود و نیکوترین
آن بود که از بره فربه گیرند و چون منهضم شود غذا بسیار دهد و **صاحب منهاج** گوید خونی محمود از وی
متولد شود و **ابن ماسویه** گوید بطی الهضم بود و خونی غلیظ از وی متولد شود همچنانکه از سپرز و **حبیبه**
و **جالینوس** گوید جگر مواشی و حیوانات مالوفه متولد خلطی غلیظ بود و عسر الهضم و دیر از معده بگذرد
و از معا و فاضلترین جگرها در جمیع احوال جگرهایی بود که آنرا اتنبیه خوانند از بهر آنکه حیوان و بیا که
خشک داده باشند و **رازی** گوید جگر غذای نیکو بسیار دهد خاصه جگر حیوانات مختار مانند حیش
و بره و نیکوترین آن جگر مرغ و خروس فربه بود اما ثقیل و دشخوار هضم بود و اولی آن بود که با مری
و زیت بپزند و بخورند با نمک و دارچینی و محروری مزاج با سرکه و کرویا و کشنیز خشک و جگر مواشی باید
که بعضی جوارشات از پی آن خورند **کبد الطیور** نیکوترین جگر مرغها جگر بط فربه بود و یا مرغ فربه
خاصه چون علف وی فواکه پخته شیرین داده باشند و طبیعت آن گرم و تر بود و خونی محمود از وی
متولد شود و مصلح آن زیت و نمک باشد **کبد المعز** جگر بز شبکوری را نافع بود خوردن و در چشم
آن کحل کردن و چون بریان کنند و سر بر بخار آن داشتن همین عمل کند **کبد الحمار** جگر خر چون بریان
کنند و ناشتا بخورند مصروع را سودمند بود **کبد الضان** جگر میش دکو سفند چون بریان کنند و
بخورند نافع بود حرارت کسی که تیتی در طبیعت وی بود حبس کند **کبد الوزغه** جگر وزغه چون
بر دندان خورده نهند درد ساکن کند **کبد الکلب الکلب** جگر سگ دیوانه نافع بود کسی را که گزیده بود

بکرالام

چون بریان کرده بخورند و منع ترسیدن از آب خوردن بکند و شفایی بخشد البته **کبد الخنزیر البری**
جگر خوک صحرایی چون در سرکه نهند و بخورند گزندگی جانور را نافع بود **کبد الحجل** جگر کبک چون خشک کنند
و بکوبند و یک مثقال از وی بیاشامند مصروع را نافع بود **کبد الذئب** درد جگر را سود دهد در
اغذیه اما بدل آن نیم وزن ریوند و نیم وزن آن دارفلفل بود **کبد الایل** جگر گاو کوهی بز
کوهی چون شرحه کنند و دارفلفل و فلفل سفید خورد کرده بران پاشند و بر آتش بریان کنند و رطوبت
آن در چشم کشند شبکوری زایل کند و در ابتدای فرود آمدن آب بغایت مفید بود و چون جگر وی بریان
کرده خشک کنند و سحق کنند و در چشم کشند شبکوری و تاریکی چشم زایل کند و در ابتدای نزول
آب بغایت سودمند بود **کباب** نیکوترین آن از گوشت بره رسیده نر بود و باید که اجتناب
کنند از آنکه بر فحمی که از چوب انجیر و دفلی و سپیدار بید و مانند آن بود کباب کرده باشند و طبیعت آن
گرم و تر بود و غذای وی بیشتر از غذای مشوی بود و سودمند بود کسی را که رگ زده باشند و مجامعت
کرده باشد اما معده ضعیف را مضر بود از بهر آنکه دیرتر از مشوی هضم شود و مصلح وی اطریفل بود
کبریت بپارسی گوگرد خوانند و آن معدنی بود و **صاحب منهاج** گوید زرد بود و سفید بود و **صاحب**
جامع از قول **ماسرجویه** گوید که آن سه نوع است سرخ و سفید و زرد و سیاه و **ابن سمجون** گوید کبریت
چشمه ایست روان و چون منجمد شود کبریت گردد زرد و سفید و تیره بود و کبریت احمر از جواهر بود
و معدن وی در ان وادیست که موران اند که سلیمان علیه السلام بران موران بگذشت و آن موران مانند
چهارپایان اند به بزرگی و **ارسطاطالیس** گوید گوگرد سرخ در معدن خود بشب افروخته شود مانند
آتش چنانکه روشنی آن چند فرسنگ بدهد پیرامون آن و چون از معدن بیرون آورند این خاصیت
از وی برود و در اکسیر مستعمل کنند سپید را سرخ گرداند صبغی نیکو بود و طبیعت کبریت **دمشقی** گوید گرم
و خشک است تا چهارم و **حنین** گوید در سیم و وی ملطف و جاذب بود و برص را زایل کند و چون سحق

در موضع گزندگی جانوران زهردار باشند یا آب دهان بر شنه و بران موضع نهند یا بکیز برشنه با کرس
کمون یا بول یا علک البطم بغایت نافع بود و با سرکه بر بهق مالیدن نافع بود و دفع مضرت تنین بحری و گزندگی
عقرب بکند چون با سرکه بدان بمالند و جرب ریش شده و توبارا با صمغ البطم نافع بود و خوردن وی تیرعین
ثلث کنده با نطرون بر نقرس ضماد کردن سودمند بود و آب وی حیض براند و بخور کردن زکام
و نزله را نافع بود و چون سحق کرده بر بدن باشند قطع عرق کند و چون دود کنند در شب ان
آبستن بچه بیندازد و دود وی موی را سپید گرداند و ارسطوطالیس گوید گوگرد سرخ داء الصرع
و سکته و شقیقه را نافع بود و چون سعوط کنند و چون در زیت حل کنند که دران اسپغول جوشانیده
باشند و قدری موم اضافه کنند و موم روغن بسازند جرب تر و خشک و خارش بدن بغایت نافع
بود و چون بجای بر شنند و بر قو بالند نافع بود و کبریت مضر بود بمعده و دماغ و مصلح وی
و شکر بود و صاحب تقویم گوید شربتی از وی دو درم بود و جالینوس گوید بدل وی نه در آتش
افروختن ازان گوگرد زرد زرنیخ زرد بود و ازان گوگرد سفید گوگرد سرخ **کبست** حنظل است
و گفته شد **کتان** سرد و خشک بود و معتدل حرارت بدن بود چون بپوشند و ماسرجویه گوید جامه
کتان معتدل است در حرارت و برودت و رطوبت و یبوست پوشیدن وی نشف تری و عرق
از بدن بکند و شپش کمتر پیدا کند و مسیح گوید اگر خواهند بدن ایشان لاغر شود در زمستان جامه
کتان نو پوشند و در تابستان جامه کتان شسته و اگر خواهند که لاغر نشوند در زمستان کتان
شسته و در تابستان نو و بولس گوید چون بسوزانند دود وی لطیف بود و سده زکام بگشاید و
مصلح رحم بود **کث** صاحب منهاج گوید وسمه است و گفته شود **کثیرا** جار النحل است و گفته شد
کثیرا صمغ القتاد است و قوت وی مانند قوت صمغ بود و نیکوترین وی سفید پاک بود و
طبیعت آن معتدل بود و در وی حرارتی بود و تر از صمغ عربی بود و فولس گوید گرم و تر بود

دراول و مسیح بن الحکم گوید سرد بود در درجه دوم و گوید سرد و خشک بود و گوید تر بود و دردهای چشم بجای
صمغ کنند و دراد و یه مسهل بدو اسهال بکند مقدار نیم مثقال تا یک درم و کسر حدت ادویه بکند و سرفه و خشونت
سینه و حلق و ریش شش و مثانه را نافع بود و چون در مسیح خوابانند و با قدری قرن ایل سوخته بیامیزند با اد
شب یمانی درد کرده و سوزش مثانه را نافع بود و فولس گوید مقوی امعا بود و مسهل مره سودا و بلغم لزج و تقوی
بدن و سمن آن بود و چون کثیرا بر موی طلا کنند شکافته نگردد و اگر بدان ادمان کنند این زحمت زایل گردد
و اسحق گوید مضرست بسفل و مصلح آن آنیسون بود و گوید بدل وی مغز دانه کدو بود و بیاذوق گوید بدل
وی صمغ عربی بود و گوید صمغ عربی بود و صمغ بادام **کثاه** صاحب جامع گوید بزر جوجیر است و گفته شد
کثیر الرجل بنایج است و گفته شد **کثیر الاضلاع** لسان الحمل است و گفته شود **کثیر الرؤس** قرصعنه است
و گفته شد و بولوفیتمن نیز بدین اسم خوانند **کثیر الورق** مریافلن است و گفته شود **کجور** رز بادست د
گفته شد **کجیلا** لسان الثور است و گفته شود **کحلا** این اسم مشترکست بر چند چیز اول بر لسان الثور
دوم بر نباتی دیگر که آنرا الیان خوانند و سیم بر شنجار و چهارم بر نباتی که آنرا اعینون خوانند **کحل** بپارسی سرمه
گویند و کحل مطلق مراد ازان سرمه اصفهانی بود که آنرا اثمد خوانند و گفته شد و کحل سلیمان و کحل جلا نیز
خوانند **کحل فارسی** انزروت است و گفته شد **کحل السودان** تشمیزج است و شم نیز خوانند و گفته شد
کحل خولان حضض یمانی است و صفت حضض گفته شد **کدر** کادی است و گفته شد **کرفس** بستانی بود
و اجامی و جبلی و صخری و بری و قریشی و شرقی و نوعی ازان در آب روید و آنرا کرفس الماء و جرجیر الماء
گویند و قرة العین و سیر نیز خوانند و گفته شد و کرفس جبلی را فطراسالیون خوانند نه هر کرفس جبلی بلکه صخری را
فطراسالیون خوانند گفته شد و بری را سمورنیون خوانند و طبیعت کرفس گرم بود در اول و خشک
بود در دوم و ابن ماسویه گوید گرم بود در اول درجه دوم و خشک بود در وسط درجه دوم و روفس
گوید بستانی تر بود و اصل وی خشک بود و گوید گرم و خشک بود در سیم و گوید در دوم و جالینوس گوید

لسان الحمل

کرفس بستانی جهت معده سودمندتر از انواع کرفس بود از بهر آنکه لذیذتر است منفعت وی آنست که بول
براند و حیض و محلل ریاح بود خاصه تخم وی و مفتح سده جگر و سپرز بود و معده و جگر سرد را نافع بود
و بوی دهان خوش کند و عرق النسا و ربو و ضیق النفس را سودمند بود و چون با نان یا با سویق ضماد
کنند بر ورم پستان که از حرارت بود یا ورم چشم گرم سودمند بود و چون با پیج آن بپزند و طبیخ آن بیاشامند
سودمند بود جهت ادویه کشنده و محرک قی بود و شکم ببندد و تخم وی ادرار بول بود و زیادت بود در
گزندگی جانوران و خوردن مرداسنگ را نافع بود و قطن در کتاب فلاحه گوید شهوت مردان و زنان
برانگیزد و ازین سبب که زنانی که شیر دهند منع ایشان از کرفس خوردن کنند از بهر آنکه باه برانگیزد و
شیر کم کند و ابن مجون از قول جالینوس گوید که زن حامله چون کرفس بسیار خورد بچه چون بزاید ریشها
عفن و بثرهای بد بر اعضا داشته باشد و نشاید که زن چون شیر دهد کرفس خورد که بچه وی احمق و
ضعیف عقل بود و فعل ورق وی اقوی بود از تخم و بیخ وی بیشتر اطلاق کند که ورق وی و اقوی
بود از ورق و تخم نشاید که پیش از طعام بخورند و اگر بعد از طعام بخورند موافق بود اندکی و عیسی
بن ماسویه گوید جگر و گرده و مثانه را پاک کند و سده آن بگشاید و محلل ریاح و نفخ معده بود و مصروع
را بغایت مضر بود و شریف گوید خاصیت وی آنست که چون بکوبند و با عسل بیامیزند و بخورند کسی
عظیم سودمند بود و تخم وی با هندبا بات بکوبند و با روغن گاو چرب کنند و سه روز بیاشامند
مجامعت را قوت دهد بغایت اما باید که غذای وی گوشت خروس و خایه آن بود و اگر عصره وی
با روغن گاو سرکه در حمام بر اعضا بمالند هفت روز بپای حکه و جرب را نافع بود و اگر با کاهو بخورند
تعدیل پیدا کند و معتدل سردی کاهو بود و روفس گوید خوردن کرفس رحم را از رطوبت پاک
گرداند و طبری گوید ورق وی تر چون بخورند معده و جگر سرد را سودمند بود و سنگ بریزاند
خاصه جبلی و شیمه بیرون آورد و آب ورق وی چون بیاشامند تنها یا با آب ورق رازیانه تر

و دستطیس

تب بلغم را نافع بود و گویند تخم وی اقوی بود از ورق و رازی گوید اولی آن بود که کسی اگر از عقرب گزند
نترسد باید که کرفس بخورد از بهر آنکه مفتح مجاری بود و زود سم به بدل رسد و کرفس بری داء الثعلب را نافع
بود و شقوق اطفار و شقاق که از سرما بود و کرفس دشتی معده را نیکوتر بود و کرفس مصروع را عظیم
مضر بود و گویند مصروع چون اصل وی از کردن بیاید این باشد از مضرت وی و زنان آبستن
را مضر بود و صداع آورد و مصلح وی کاهو بود و بدل وی رازیانه و گویند مصلح وی حب الکل و مصطکی
بود **کراث** بپارسی گندنا و آن شامی و نبطی و بری و جبلی بود و جبلی را فراسیون خوانند
و گفته شد و بری را کراث الکرم خوانند و وی بقوت متوسط بود میان ثوم و کراث و طبیعت وی
گرم و خشک تر از انواع کراث بود و آن گرم بود در چهارم و خشک بود در سیم و کراث نبطی که
آنرا کراث المایده خوانند حرارت در وی بیشتر بود که در شامی و در وی اندکی قبضی بود و کراث
شامی را قفلوط خوانند و گرمی و خشکی وی کمتر از نبطی بود و تشنگی کمتر آورد و از پیاز گرمی وی کمتر
از پیاز بود و جرم وی غلیظ تر بود و دیر هضم شود و نیکوترین آن نبطی بود و طبیعت آن گرم و خشک
بود در سیوم و گویند گرم بود در سیوم و خشک بود در دوم و کراث شامی اصل وی فوتنج فرع
وی و طبیعت وی گرم و خشک بود در دوم و چون بر ثالیل ضماد کنند نافع بود و با نمک جهت ریشها بد
و خاصیت اصل وی آنست که قولنج را نافع بود و بول براند و منفخ بود و کیموس بد دهد و شبکوری آورد
و حیض براند و مضر بود بمثانه ریش شده و گرده و ورق وی سودمند بود جهت رطوبت رحم چون
بپزند با آب دریا و سرکه و زن دران نشیند انضمام رحم و صلابت آنرا بغایت سود دهد و چون بجوشانند
فضول از سینه و شش بیرون آورد و کراث نبطی چون آب وی با سرکه و کندر و مازو کنند رعاف را منع کند و قطع
دم بکند خاصه رعاف و وی محرک شهوت جماع بود و چون با عسل بیامیزند و لعق کنند نیکو بود جهت
هر دردی که عارض شود در سینه و قرحه شش و چون بخورند قصبه شش را پاک کند و اگر ادمان اکل

خوردن وی کند تاریکی چشم آورد و معده را بد بود و مصدع بود و مولد کار بد بود و مصلح وی آن بود
که بجوشانند در آب و بعد از آن در آب سرد خیسانند و بعد از آن با سرکه و روغن و مری بپزند و بخورند
بواسیر را عظیم سودمند بود و طبیخ وی چون بپاشند همین عمل و چون بکوبند و ضماد کنند بر گزیدگی افعی
و گزندگی جانوران نافع بود و آب وی چون با سرکه و کندر و شیر و روغن گل بیامیزند و در گوش چکانند درد
گوش و دوی زایل کند و اگر بواسیر که سبب آن رطوبت بود ضماد کنند بغایت نافع بود و سده حکما گفته‌اند
که از بلغم بود و اشتها طعام باز دید کند و باه را قوت دهد و گرم مزاج را موافق نبود و بلکه درد چشم
آورد و امتلا در سر پیدا کند و مضر لثه و اسنان بود و اگر اصل وی با روغن خشکدانه یا کنجد بپزند قولنج
بلغمی را نافع بود و خوردن وی با آب آن حقنه کردن همچنین و عصاره کراث خشک مسهل دم بود و کراث
بری مفرح بدن بود و ادرار بول بیشتر کند و معده را بد بود و کراث نبطی قوت پشت بدهد و باه را
زیاده کند تا بحدی که عنین را بحال صحت آورد **کرنب** بپارسی کرم گویند و بشیرازی کلم خوانند و آن
بستانی بود و رومی بود و آنرا قنبیط خوانند و گفته شد بحری بود و بری و کرنب الماء و نیکوترین
آن کرنب نبطی بود که آن بکرنب بستانی معروفست و طبیعت آن گرم بود در اول و خشک بود در
دوم و گویند در اول و گویند سرد است و صاحب منهاج گوید کرنب دو نوع است نبطی و خوزی و نبطی
مشهور است و خوزی ورق وی غلیظ بود و خشونتی داشته باشد و کرنب نبطی منفخ و ملین بود و حار
قضبان وی در غایت تکثیف بود و منضج صلابات بود و چون با سفیده تخم مرغ بر سوختگی آتش نهند
سودمند بود و کرنب سرفه کهن را نافع بود و چون طبیخ وی بر مفاصل و نقرس ریزند سودمند
بود و عصیر وی چون با شراب بیاشامند چند روز درد سپرز را زایل کند و چون با زاج و سرکه
بیامیزند و طلا کنند بر جرب و برص نافع بود و چون کرنب بخورند آواز را صافی کند و لون را نیکو
گرداند و عشه را عظیم نافع بود و بر سپرز ضماد کردن سود دهد و مرق وی سرفه و درد سینه

درد زانو را نافع بود و شکم براند خاصه چون دو نوبت بجوشانند و عصاره وی با شراب گزندگی جانوران
و سگ دیوانه را سودمند بود و چون بعصاره وی سعوط کنند سر را پاک گرداند و خوردن وی در
شراب دیر مستی آورد و وی مولد مره سودا بود و دی عکر و اگر با گوشت فربه بپزند یا روغن بادام
یا روغن کنجد بسیار غایله آن کمتر بود و وی مضر بود بمعده و تاریکی چشم آورد با وجود آنکه در داروهای
چشم استعمال کنند و وی مضر بود بچشم کسی که مزاج چشم وی خشک بود و کسی را که مزاج چشم وی تر بود
هیچ مضرت نبود و بلکه سود دهد و کرنب سوداوی مزاج و صاحب ... و داء الفیل و سرطان و بواسیر
نشاید که خورد و فی الجمله محرور نشاید که خورد و اگر خورد شراب بر سر وی خورد و سرد مزاج با خردل و
سیر خورد و مرق آن از پی آن بیاشامد و اگر ورق وی بکوبند و ضماد کنند تنها یا با سویق مجوع ورمها را
نافع بود از بلغمی و شری و حمره و کرنب بری تلخ بود و بیشتر در ساحل دریا روید و طبیعت وی گرمتر از
بستانی بود و چون خشک کنند و سحق کنند و مقدار دو درم با شراب بیاشامند از گزندگی افعی خلاص
یابند و تخم وی بمقدار فلفل سفید بود و وی نیز جهت گزندگی افعی نیکو بود و کرنب بحری بیشتر اخراج
بدن مستعمل کنند در اطلیه و تخم وی کرم را بکشد و حب القرع بیرون آورد و طعم وی شوری بود با اندکی
تلخی **کرنب الماء** نیلوفرست و گفته شود **کراث جبلی** فراسیون است و گفته شد **کرنه بقیا** فاقرا ...
و گفته شد **کرمه سودا** فارسیتین است و گفته شد **کرمه شانکه** قثاء است و گفته شد **کرم** بپارسی درخت
انگور خوانند و بشیرازی رز و رازی گویند طبیعت آن سرد و خشک بود و ورق وی و خیوط وی چون بکوبند
و ضماد کنند صداع را ساکن کند و ورق وی چون تنها ضماد کنند یا با سویق الشعیر ورم گرم معده
و التهاب آن بغایت نافع بود و عصاره ورق وی قرحه امعا را نافع بود و درد معده که از گرمی بود
و کسی که خون قی کند و زنان آبستن را نافع بود و خیوط وی چون در آب خیسانند و بیاشامند همین عمل
کند و در زمان بهار چون شاخهای وی ببرند آبی از آن بچکد نقط نقط و چون بر قضبان منجمد شود مانند

صمغی بود و چون با شراب بیاشامند سنگ بریزاند و چون برو یا و جرب متقرح و غیر متقرح مالند نافع بود
و چون احتیاج مالیدن وی بود باید که پیش از آن عضو را بنطرون بشویند و اگر با روغن زیت بمالند
و ادمان آن کنند موی برویاند خاصه موی که از قضبان تر وی آید و قضبان تر وی مقوی معده بود اما تخم
حلق بود و مصلح وی کتیرا و صمغ عربی بود و خاکستر چوب وی چون با سرکه ضماد کنند بر مقعدی که بواسیر
از آن قطع کرده باشند نافع بود و گزندگی افعی نیز همین عمل و چون با روغن گل و سداب و سرکه
ضماد کنند بر ورم گرم که در سپرز بود سود دهد **کردناج** بپارسی گردانیده گویند و فاضلترین آن
از مرغ فربه‌تر بود و باید که بر آتش سوخته گردانند و روغن بادام بخورد آن دهند و مقل و طبیعت
آن گرم و تر بود و معده گرم را نافع بود و ابدان متخلخل را و کسی را که ریاضت بسیار کشیده باشد و خواهد
که زود قوت وی زیادت شود و مضر بود بمعده ضعیف و مصلح وی سکنجبین بود **کرسنه** بیونانی
ارونس گویند و بشیرازی گسنگ و آن حبیست که طعم وی میان ماش و عدس بود و رنگ وی بتیرگی
زند و چون مقشر کنند برنگ عدس مقشر بود و هیچ چیز کار را مانند وی فربه نکند و در ولایت را بحد
دکا بیرو ذ و در بیضا بسیار کارند و نیکوترین آن بود که لون آن بسفیدی زند و دمشقی یا مصری بود
و طبیعت آن گرمست در اول تا دوم و گویند در سیم و خشکست در دوم سینه و شش را از رطوبت
غلیظ پاک کند و بر بهق و کلف و آثار طلا کردن نافع بود و لون را نیکو کند و چون با شراب بر گزندگی
افعی و انسان صایم و سگ دیوانه ضماد کنند نافع بود و چون با سرکه بسرشند و افسنتین بر گزندگی
عقرب ضماد کنند نافع بود و وی گوشت برویاند در جراحتها معقور و چون با عسل و زراوند مدحرج
بسرشند و استعمال کنند گوشت بن دندان که خورده بود برویاند و مؤلف گوید اگر ... زراوند
مدحرج و کندر و دم الاخوین با وی اضافت کنند و با سکنجبین عنصلی بسرشند و بر گوشت بن
دندان که خورده بود مکرر بندند البته گوشت برویاند و طبیخ کرسنه چون بر شقاق که از سرما بود

و حکه که در بدن حادث شود بدان ریزند نافع بود و چون بریان کنند و نیک بکوبند و با عسل بیامیزند مقدار
چهار درم از وی تناول کنند لاغران را موافق بود و چون با سرکه استعمال کنند یا با روغن کنجد جرب
کرده عسر البول را نافع بود و زحیر و مغص را ساکن گرداند و دقیق وی ملین اورام صلب بود که در پستان
و اعضا عارض شود و سعفه و بارپارسی را نافع بود و اطلاق طبیعت کند ... بول و صفت ... کردن
وی چنانست که بگیرد کرسنه فربه سفید و آب بر سر آن ریزد و زمانی ... تا آنکه ...
و بعد از آن از آب بیرون آورند و بریان کنند تا متقشر شود ... و گلنجبین ... بزند
و مقدار ماخوذ از وی دو درم تا سه درم بود و خلطی بد از وی ... شود و غذای خشک بود و بسیار
خوردن وی بعوض بول خون براند بقوة ادراری که در وی هست و سهل خون بود و بعضی گویند مصلح
وی گلاب و جو بود و گویند مصلح وی گل ارمنی و کاکنج بود **کرفس** قطل است و گفته شد **کروبا** کراویا نیز
گویند و قرنقار و قریارو و بیونانی اقاروا و بلفظی دیگر تقره و آن زیره رومی است بشیرازی کرده
خوانند و در قوت نزدیک بانیسون بود و معده را نیکوتر از زیره بود و طبیعت آن گرم و خشک
بود در دوم و گویند در سیم و جالینوس گوید گرم و خشک بود در اول و نیکوترین آن بستانی تازه
بود و بادها را بشکند و هضم طعام بکند و بول براند و کرم را بکشد و حب القرع بیرون آورد و قوت
معده و جگر بدهد و شکم ببندد و خفقان که از اخلاط لزج بود و سودا بود و مغص را بغایت نافع بود
و مقدار ماخوذ از وی دو درم بود و اگر هر روز دو درم بناشتا در دهن کنند و نگه دارند تا نرم
گردد و بخایند و فرو برند ضیق النفس را بغایت نافع بود و نفخ کرده معده و امعا و مثانه را سود
بود و درد معده را زایل کند و چون بدان ادمان کنند بلغم که در معده بود بگدازاند و جالینوس
گوید سده امعا را نافع بود و چون با غذا استعمال کنند سمین بدن بود و مقوی آن و گویند مضر بود
بشش و مصلح وی صعتر بری بود و بدل آن نیم وزن آن کمون نبطی بود و نیم وزن آن انیسون بود

گزو یا فارسیه دشامیه وکر ویا رو بیه وکر دیا جبلیه قردمانا است وگفته شد **کرکان** حمد قوی است وگفته شد **کردکس** طردلیس کویند وآن نوعی از ساسالیوس است وگفته شد **کرکردمن** عاقرقرحا است وگفته شد **کرکر** صنوبر کوچک است که معروفست بتخم قریش وبشیرازی آنرا کاج خوانند وگفته شد **کرنیون** قنطوریون دقیق است وگفته شد **کرکم** صاحب منهاج کوید زعفرانست وگفته شد دهاج جامع قوی چند آورده است کوید عروق صفراست ونیز کوید اصول ورس است وکوید ورس نوعی ازان است **کرمدانه** بشیرازی بود یند وحرد مانی وحرمدانی نیز خوانند وغافقی کوید ثمر درخت سیستان است ودر نیم کفته شود وبعضی کویند انجره است وخلافست ومولف کوید تحقیق که آن تخم نوعی از مازریون است وبغایت کرم بود وبشکل مورد انه بود ومنحوس قتل بود وبغایت ومسهل مار اصفر ومره بود ودو درم ازوی کشنده بود وازخوردن وی حکه وورم عارض شود وبکشند ومداوای کسی که آن خورده باشد مانند مداوای کسی که فرفیون خورده باشد کنند **کرکردمن** سک المسک است وگفته شد **کرکی** بپارسی کلنگ کویند ونیکوترین وی آن بود که باز صید کرده باشد وباید که چون بکشند بعد از چند روز بپزند با سرکه ودیگر با آب ونمک بپزند وصاحب منهاج کوید با زیره کرم بپزند وبعد ازان حلوای قند یا عسل بخورند وطبیعت وی کرم وخشک بود وکویند سرد بود وشریف کوید دماغ وی وزهره وی چون با روغن زنبق بیامیزند وسعوط کنند نسیان زایل کند وهیچ چیز فراموش نکند وچون منقوری در چشم کشند شبکوری را نافع بود وچون زهره وی با آب ورق سلق بیامیزند وسعوط کنند سه روز بپایی لقوه را زایل کند البته ودماغ وی چون با آب چلبه یکبار بند وطلا کنند بر ورم دست وپای نافع بود وچون حصیهای وی بکوبند وکنند وخشک کنند وبیامیزند با همچندان سرکین سوسمار ودریاوبات دریا اجزا مساوی ودر چشم کشند سپیدی که در چشم بود اگر سبب آبله بود یا ناخنه زایل کند البته وچون بیه وی بگدازند با سرکه عنصل ومطبول یاش مدحینه روز بغایت کال نافع بود دوچون

زهره وی با عصاره مرزنگوش بگدازند وصاحب لقوه سعوط کند مخالف جانبی که لقوه داشته باشد هفت روز وباید که روشنایی نه بیند وروغن کردکان در لقوه می مالد بکلی زایل کند وزهره وی کویند بر جرب متقرح وبرص لطوخ کردن نافع بود دانشمند **کروش الغنم** حافظ النحل است وحافظ الاطفال نیز خوانند وآن فرفیون است وگفته شد **کرنب** کویند قثاء الکبرست وخلافست آنچه محقق است قثاء الحمارست وگفته شد **کروش** بپارسی شکنبه کویند ونیکوترین آن بود که از شکم مرغ یا حولی مثنی بیرون آورند وطبیعت آن سرد بود وعصبانی وکروش باید که بسکباج بپزند وخولنجان وفلفل یا باسد اب وکرفس وابازیر ملطفه ناچار هرکه ادمان خوردن آن کند بلغم بسیار پیدا کند که دشخوار از شکم بیرون آید وباید که بعد از وی جوارشات مسهله بخورند ووی دشخوار هضم شود وغذا اندک دهد وکیموس وی بلغمی بود ودوامی دراستین احداث کند واولی آن بود که با سرکه بپزند وخولنجان وفلفل **کرکدن** بپارسی کرکدن کویند وآن حیوانیست که بیونانی ریما خوانند ومیان هر دو چشم سروی داشته باشد بزرک وقوت وی بغایت بود تا حدی که فیل را بر سر آن سرو بر دارد در شهر نوبه کویند چون زهره وی بخور کنند باد نات بشکند وهر سحر که باشد زایل کند **کزبره** وکسبره نیز کویند وثقده وبیونانی قوریون وبپارسی کشنیز کویند ونیکوترین آن بستانی بود تازه فربه وطبیعت آنچه تر بود سرد بود در آخر درجه اول تا دوم وآنچه خشک بود سرد بود در دوم وخشک بود در سیم وبقراط کوید در وی حرارت وبرودت بود وجالینوس کوید میل بخونه دارد ومرکب بود از قوت متضاده ودیسقوریدوس وروفس وغیرایشان کویند سردست که اگر نه سرد بودی عصاره وی کشنده نبودی به تبرید وجالینوس کوید اگر نه کرم بودی خنازیر را التحلیل نکردی وبدرستی که این فعل بخاصیت میکند یا از بهر آنکه جوهر وی لطیفست وغواص در زودنفوذ وغوص میکند جو هر سرو غوص نکند لیکن چون لیکن چون بپاشند محلل حرارت بود ونیز وی فعل سردی وی باقی ماند واگر نه سرد بودی جرم را

شافی نبودی ونافع ودرو وی قبضی وتحذیری بود وچون تر وی یا خشک بخایند بوی سیر وپیاز زایل کند وعصاره وی با شیر زنان سکن هر ضربانی سخت بود وچون با سویق بر حمره ونمله ضماد کنند نافع بود وچون با عسل مویز یا بورق کل سرخ ضماد کنند بر شری وورم خصیه که از کرمی بود ونار فارسی را نافع بود وچون با آرد باقلا بر خنازیر ضماد کنند بگدازاند وچون با سرکه واسفیداج وروغن کل بیامیزند جهت ورمهای کرم نافع بود وخشک وی سودمند بود جهت دوار که از بخار مراری بود یا بلغمی ومقوی معده بود وخون وی تاریکی چشم آورد وآشامیدن وی خفقان را نافع بود وبجهت منع بخار از سر میکند واز بهر امینست که در طعام معده عان کند جهت منع بخار معده وتر وی چون بکوبند وآب آن در بینی چکانند قطع رعاف بکند خاصه چون دوجه کافور در یکدرم آب وی حل کنند وچون آب وی با شیر زنان در چشم چکانند ضربان سخت را ساکن کرداند وخشکی وی چون با نبات بپاشند در دو سر وپشت را که از کرمی بود سود دهد ودفع صداع وسپر بکند وچون خشک وی کوفته یا بعصاره تر وی مضمضه کنند جوشش ودانها که در زبان ودهان بود زایل کند وکشنیز خشک بخاصیت مقوی دل ومفرح بود خاصه در مزاجهای کرم ودو درم از وی با سه درم آب لسان الحمل بپاشند قطع خون رفتن بکند ومنع قی وحسا دحامض که بعد از طعام بود وخشک وی بریان کرده شکم ببندد وچون بامیختج بپاشند کرم دراز بیرون آورد وچون هر روز یکدرم یا یکدرم نبات بپاشند شری زایل کند وبسیار خوردن وی ذهن را مختلط کند وچشم را تاریک کند ومنی را خشک کند وباه را بشکند ونسیان آورد ومصلح وی سکنجبین سفرجلی بود وخوزی کوید چون کشنیز خشک بسایند وبا نبات شربت سازند وبپاشند قطع لعوط بکند ومنی را خشک سازد وهمچنین اگر با نبات سفوف سازند وتر وی چون با مرغ فربه بپزند ومرق وی جهت سوزش مثانه سودمند بود وخشک وی وسواس کرم را سودمند بود که سبب آن از اشراب

بود وچهل درم از آب وی کوینده کشنده بود به تبرید واکثر مضرت وی بدل رسد وسدر وغثیان وجنون آورد وحال وی مانند حال مستان بود وهمچنین چون از تر وی بخورند مقدار نیم رطل اختلاط عقل وعلط آواز وبات آورد ومانند مستان کلام وی فاحش بود واز مجموع بدن وی بوی کشنیز آید ومداوای وی بقی کنند وبطبیخ شبت وروغن زیت وبوره ارمنی وبعد ازان زرده تخم مرغ نیم برشت نمک خورده وفلفل ومرق مرغ فربه یا بط نمک بسیار وفلفل خورد وشراب صرف محکم اندکی بپاشند تا مستحیح وحنیش ابن الحین کوید کشنیز تر چون آب وی تنها بسیار خورند زهر بود واگر با سبزه دیگر بود از بقول منع آن بکند واگر با سموم بود تمی بود واگر با بقول بود دبقلی بود **کزنه** بزر الانجره است وگفته شد **کزوان** بادرنج بویه است وگفته شد **کزمازک** ثمرة الطرفا است وگفته شد وجز مازج نیز کویند **کزبرة البیر** شعر الجن کویند وآن برسیاوشان است وگفته شد **کزنکبین** چیزیست مانند ترنجبین وآن طلیست که بر ورق طرفا می افتد بهترین آن ثانی بود سفید بزرک دانه مانند مصطکی مرطوبی مزاج را نافع بود وسرفه وخشونت سینه را که از رطوبت بود سود دهد مقدار مستعمل از وی از هفت درم تا بیست درم بود **کسبره** کزبره است وگفته شد **کسبرة الحام** نوعی از شاهترج است وگفته شد **کسیقون** نوعی از سوسن بری است وآنرا سیف الغراب کویند ودرحولی کویند وآن دلبوث است وگفته شد **کسبر** زفت خشک است بیونانی وگفته شد **کسیلا** قشوریست مانند سلیخه سودا وآن دو نوع است یکنوع سبز بود وآنرا کسیکه خوانند ویکنوع تنک وباریک است مانند شیطرج وآنرا کمیلا خوانند ونیکوترین آن باریک بود که میل بسرخی داشته باشد وطبیعت آن کرم بود در درجه دوم در درجه اول وخشک بود وخوزی کوید معتدل بود در حرارت ورطوبت استرخای معده را نیکو بود وفربهی آرد هم عود وی وهم حب وی وحب وی مانند حرف بود ومقدار مستعمل از وی سه درم بود واصحاب بلغم ورطوبت را نافع بود وسده کرده ورحم رابکشاید وحیض وبول براند کرده ومثانه

جلا دهد و گرم کند و فولس گوید چون دو دانگ از وی سحق کنند و بعسل بسرشند و بر دندان که درد کند و چند طلا کنند محکم و درد زایل کند و اسحق گوید مضر بود بمعا و مصلح وی کثیرا بود و بدل وی مغاث است کف السمّ بپارسی جنه و گنجد خوانند و کسب الخروع حره پید الخیر دهد و را از سموم شده اند شاید که خورند و معالجه آن بقی کنند تا معده از آن پاک کند کشک الشعیر بپارسی شیره جو گویند و طبیعت آن سرد و تر بود و غلیظ تر از جواب بود و در تبرید و ترطیب کمتر از وی بود مزاجها گرم و خشک را نافع بود و دفع تب کند و تشنگی که از گرمی و خشکی بود بنشاند کشوث اکشوث است و گفته شد و کسوثا و شکوثا نیز خوانند کشوث رومی افسنتین است و گفته شد کشنج نوعی از گاه است و کلیکان و شجر نیز گویند و آن در رمال روید و اکثر در ماوراء النهر و خراسان باشد و در طرف پارس تیز باشد و مولف گوید آنرا بشیرازی کل کنده خوانند و آن محذور بود و زنان جهت فربهی در حلوا کنند و خورند و مست کننده باشد و چون تر بود المقدار کرده بود کوچک و چون خشک شود از کردکان بزرگتر بود و اندرون وی مجوف بود و طبیعت آن سرد بود و نه همچون انواع فطر و کاه و خالی نبود از رطوبت غریبه با چوب و جوهر وی حرارت بنشاند و دیر هضم شود و غلیظ بود و مصلح وی مری و زیت و دارچینی و فلفل و سعتر و نمک بود کشتی کرسنه است و گفته شد کشنه بزکشت با بیت بر هم بجید و مانند ریسمانی بافته و عدد آن پنج بود و مولف گوید بشیرازی آنرا سیک خوانند و از طرف هند آرند و طبیعت آن شیخ الرئیس گوید گرم و خشک بود در دوم و ابن رضوان گوید در اول جرب و قوبا را نافع بود و مسهل بلغم غلیظ و رطوبات فاسد بود و ابن ماسویه گوید ملطف و محلل نافع بود جهت اصحاب بلغم و رطوبت و بر ورمها بسته و ضماد کردن نافع بود و ابن سمر افیون گوید بخاصیت منقطع شهوت باه بود و مقتل جن و شیرد مصلح آن حب صنوبر بر با بود و در قوت مانند بزکشتن بود و بدل آن بوزن آن کاذرو سه وزن آن حصیر و مولف گوید از خواص

ولک

وی آنست که زنان شیراز اگرچه کوچک شیر خوار بسیار گریه کند و در گهواره آرام نگیرد در شب سر ایشان یک عدد سحک نهند قرار گیرد و دیگر نگرید کشط وکسط نیز گویند و آن قسط است و گفته شد کشه اسطوخودوس است و گفته شد کشمش قشمش است و گفته شد و نافع وی نزدیک است بمنافع مویز منقی کصنیثون بادنجان بری خوانند و مرغانی نیز گویند از بهر آنکه بر جامه می چسبد و ساق آن مانند یک گز بود و برگ وی رطوبتی بود و که برد بچسبد و ثمره وی مانند جوز حجازی بود کوچکتر و خارناک و بر جامه بچسبد و در باغهای شیراز بسیار بود و تخم آن محلل بود و ورق آن چون خشک کنند و سحق کنند و در چشم نهند سفیدی چشم زایل کند باذن الله تعالی کعب الخنزیر کعب خوک چون بسوزانند و سحق کنند و سنون سازند سنون قوی بود و چون با سکنجبین بیاشامند تشنگی بنشاند و نفخ که در شکم بود و سود دهد کعب البقر کعب گاو چون بسوزانند و سنون سازند دندان متحرک محکم کند و چون با سکنجبین بیاشامند بیرزا نکبدازاند و محرک شهوت باه بود و بر برص طلا کنند نافع بود و اگر با عسل بسرشند مفرح دل بود و بدن را فربه کند و جگر را قوت دهد و شربتی از وی سه مثقال بود و چون در چشم کشند روشنایی بیفزاید کف ثعلبة الحمقاست و گفته شد کف الکلب صاحب منهاج گوید بداشقال است و گفته شد کف الاسد بیونانی لارطو طالون گویند آن عوطیثاست و گفته شد کف الذیب حنطیانا است و گفته شد کف عایشه کف مریم خوانند و آن اصابع الصفر است و گفته شد کف الضبع کف الصبع خوانند و آن کسیلح است و گفته شد کفرّی بیونانی فنقس گویند آن پوست بهار خرما بود و آنچه از نخل نر بود آنرا کافور خوانند و آنچه ماده بود کفری و کفرا گویند و نیکوترین آن خوشبوی عفص رزین و وی کثیف بود و که اندرون وی جرب بود و وی قابض بود و چون در ضمادات و در مرهمها کنند دفع ریشهای بد کند و استرخا مفاصل را نافع بود و چون در ضمادات شکم کنند معده ضعیف و درد جگر را موافق بود و چون موی بطبیخ آن بشویند چند نوبت موی را سیاه گرداند و چون طبیخ وی بیاشامند درد اعصاب را نافع بود و درد گرده و مثانه و احشا را و قطع سیلان فضول از شکم و رحم بکند و قوة وی بدهد بیا که در اندرون وی بود و مانند بلکه

بود و چار تیر چون بخورند و بپزند همان عمل کعزی کند کغوالیبو فقر الیبو است و گفته شد کلز مغاث هند و در شکستگی اعضا و کوفت آن عظیم نافع بود کلکل بلغت اهل خراسان مقل است و گفته شود کلمه نوره است و گفته شود کلیه بپارسی گرده خوانند و وی معتدل بود در گرمی و خشکی و ابن ماسویه گوید گرم و سرد و خشک بود و گوید سرد و تر بود و خلطی بد هم از وی متولد شود و عسر الهضم است و دیر از معده بگذرد و ابن ماسویه گوید محمود ترین گرده‌ها گرده بز غاله بود و چون گرم بخورند و صاحب منهاج گوید محمود ترین گرده‌ها گرده جیش بود و اولی آن بود که با سرکه بخورند یا با نمک و فلفل و دارچینی و بهمان باید وی بخورند کلج قواست و گفته شد کلیپانی اشق است و گفته شد کلموج راس است و گفته شد کلیکان طرخون است و گفته شد کلیکلرد جرجیر است و گفته شد کماه انواع است یک نوع غوشنه گویند و گفته شد و نوع دیگر کشنج و هم گفته شد و در باب فا در صفت فطر انواع آن گفته شد و صفت آن کماشیر ماسرجویه گوید صمغیست مانند جاوشیر و گویند وی حلتیت و گویند بتحقیق صمغ کرفس کوهی است که فطراسالیون تخم اوست و وی در همه احوالی اقوی بود از جاوشیر و گرم و خشک است در دوم و گویند گرمی وی در چهارم بود و بول براند و حیض فرود آورد و وکچه بنید از دیحکم لعقوتی قوی و بی نظیر بود و در اسهال آب زرد و وی مذیب و محلل بود کمثری بپارسی امرود گویند و آن انواع است و فاضلترین انواع آن نوعیست در خراسان که آنرا شاه امرود گویند و آن مانند آب بات لیسته بود و خوشبوی خوش رنگ پوست تنک و بعد از بحستانی بود در سیده و آن معتدل بود و گویند سرد و تر بود و یک نوع بود که آنرا صینی گویند سرد بود در اول و خشک بود در سیم و بصری گوید کمثری سرد بود در اول و خشک بود در اول و خشک بود در دوم و صینی سرد و تر بود در اول و آن نوع که شاه امرود خوانند شکم براند و کثیر الغذا بود و کمثری بیشتر از فواکه دیگر غذا دهد خاصه آنچه بزرگ و شیرین بود و آنچه ترش بود شکم ببندد خاصه خشک کرده وی و قوة معده بدهد و تشنگی بنشاند و سکن صفرا

کلاغ

بود

بود و خلطها صفراوی ورما و آن که قابض بود و علاج کسی بود که فطر خورده باشد و اگر فطر کمثری بپزند ضرر آن کمتر باشد و خوردن وی بعد از غذا منع صعود بخار از سر بکند و بخاصیتی که در وی هست قولنج آورد و پیران را مضر بود و مصلح وی ماء العسل بود و باده بیار گرم یا زنجبیل مربی و حب وی گرم را بشد و بقراط گوید کمثری چون صلب بود و ترد و مجفف بود و شکم ببندد و آنچه رسیده و نرم و شیرین بود و بس مستحسن و مرطب بود و شکم براند و شیخ الرئیس گوید مقوی دل بود و در وقس گوید آنچه متولد شود در بدن از وی محمود تر از آن بود که از سیب متولد شود و دشخوار هضم بود و در از نماید و باید که آب سرد بر سر آن خورند و بعد از وی طعامهای غلیظ نخورند و اگر بکر سنگی که صادق بود بخورند باید که خواب نکنند و بعد از آن شراب کهن صرف بیاشامند یا زنجبیل مربی و ابن ماسویه گوید رب کمثری طبیعت ببندد و دافع سعده و منقطع اسهال مره صفرا بود کمافیوس بیونانی حاماطیس گویند و معنی آن صنوبر الارض بود و صاحب منهاج گوید تخم کرفس رومی است و صاحب کامل گوید طرخون رومیست یا کاسنی رومی و بعضی گویند برگ درشاخ قنه است و مرج خلافست و مولف گوید حشیشی است که گلی سفید رنگ دارد و با آخر تخم کرده و بشیرازی آنرا امامش داره خوانند و تلخ و وی زیاده بود از تیزی و صاحب منهاج گوید نیکوترین آن بستانی بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیم و گویند گرم بود در دوم و خشک بود در سیم و گویند گرمی وی در سیم بود و مفتح و جلا دهنده اعضا باطن بود و در وی قوت مسهله بود و چون بر ضلاعها نهند و بر دیشها رغن با عسل سود مند بود و چون با عسل بیاشامند عرق النسا را نافع بود و سده جگر بگشاید و یرقان را سود دهد که از سودا بود و چون هفت روز پیاپی بیاشامند خاصه با شراب حیض و بول براند و مقدار ماخوذ از وی یک مثقال بود و گویند مضر بود و بشش و مصلح وی انیسون بود و بدل آن نیم وزن آن سیالیوس بود و دانگ و نیم آن اسلیخه و گویند چون با ماء العسل چهل روز پیاپی بیاشامند عرق النسا را زایل کند و علت جگر و درد گرده

ومعص را نافع بود وطبیخ وی چون بپاشند دفع ضرر سیم خانق النمر بکند و ابن سرابیون گوید که
سهل بلغم غلیظ بود و شربتی از وی یک درم و نیم بود تا یکمثقال و نیم و اسحق بن عمران گوید چون بپاشند
دو مثقال از وی با آب انجیر پخته امعای بالای را پاک گرداند و بدیغورس گوید بدل آن بوزن آن
سیسالیوس است و دو دانگ و نیم آن سلیخه و ابن ماسویه گوید بدل آن بوزن آن زیره کرمانی بود
و گویند بدل آن کمادریوس است **کمادریوس** بیونانی خامادریوس خوانند و معنی آن بلوط الارض بود
و بعضی طوفوریوس خوانند و گویند برگ و شاخ اشق است و خلافست و مولف گوید گیاهیست
سبز رنگ بغایت تلخ و آن ورقی و قضبانی و تخمی بود اما اندکی تخم داشته باشد و بیشتر ورق بود
و بشیرازی آنرا زبان دارو ی تلخ خوانند و نیکوترین آن تازه بری بود که بعد از ادراک تخم بکنند و
طبیعت آن گرم و خشک بود در سیم و گویند در دوم و وی مفتح و محلل بود و چون با عسل بر ریشهای
مزمن بنهند پاک گرداند و چون بپاشند تازه وی یا با آب بپزند سود مند بود جهت سرفه کهن
و ابتدای استسقا و حیض و بول براند و سپرز بگدازاند و بچه بیرون آورد و چون با شراب بپاشند
گزندگی جانوران را نافع بود و چون سحق کنند و با شراب بیامیزند و در چشم کشند قرحه چشم که ناسور
شده باشد زایل کند و چون بکوبند و بر سپرز نهند بگدازاند و اگر بپاشند یرقان زایل کند و
شربتی چون با آب اندک بپزند و بپالایند و سه روز پیاپی هر روزی درم باشتا با زیت بپاشند
نیم گرم سنگ بریزاند البته و سود مند بود جهت دردهای مزمن که در نواحی سینه و شش بود و چون
سحق کنند و با حلاب یا عسل بسرشند و بپاشند سه روز مقدار شربتی از وی تا سه درم بود و
کافیطوس نیز همین عمل کند و شراب کمادریوس سخن و محلل بود و تشنج و یرقان و نفخ که در رحم بود
سود مند بود و سوء الهضم و ابتدای استسقا را بغایت نافع بود و بدل آن عروق عافت بود
و بدیغورس گوید بدل آن اسقولوقندریون بود و بوزن آن و نیم دانگ گوید بدل آن بوزن

الکنج

آن سلیخه بود و گویند بدل آن تخم حماض بری و تخم شلغم بری **کمون** بپارسی زیره و گویند کرمانی و فارسی و شامی
و نبطی بود و کرمانی سیاه بود و فارسی آنچه رسیده بود و میل بزردی زند و اقوی بود از شامی و نبطی و هضم
طعام بکند و چون با آب آن روی بشویند لون را صافی کند و بولس گوید کرمانی شکم ببندد و نبطی براند
و ابن ماسویه گوید چون بریان کنند و در سرکه خیسانند شکم ببندد و بادها غلیظ دفع کند و مجفف معده بود
و جرب را نافع بود و اگر زن با زیت کمی بخورد بر گیرد قطع کثرت حیض بکند و چون در سرکه خیسانند و خشک
کنند و سحق کنند و سفوف سازند و بدان ادمان کنند قطع شهوت کلی بکند و چون با نمک بخایند و فرو
برند قطع سیلان لعاب بکند و چون با سرکه سحق کنند قطع رعاف بکند و چون بخایند و آب آن در چشم
چکانند خون زا ببندد و طرفه را نافع بود و عصاره بری وی چشم را جلا دهد و چون بر موضع موی زیاده
که در چشم بود طلا کنند بعد از آنکه موی برکشیده باشند دیگر نروید خاصه که با صمغ طلا کنند و بری وی سیاه
رنگ بود و مانند شونیز و نوعی از بری هست که تخم وی مانند تخم سوسن بود و چون با شراب بپاشند
گزندگی جانوران را نافع بود و تقطیر البول را سود دهد و سنگ بریزاند و چون با سرکه بپاشند فواق
را ساکن گرداند و چون با زیت و عسل بیامیزند و ضماد کنند بر اثر سیاهی که در زیر چشم بود زایل کند
و همچنین بر ورم انثیین که از گرمی بود و مقدار شربتی از وی دو درم بود و گویند مضر بود بشکم و مصلح
آن کثیرا بود و بسیار خوردن وی لون را زرد گرداند و بدل کرمانی یک وزن و نیم نبطی بود و شامی بوزن وی
بلکه یک وزن آن و نیم دانگ گوید بدل آن بوزن آن پارسی بود و گویند بدل آن دو وزن آن بود
و گویند بدل آن کرویا بود و بدل فارسی نیم وزن آن کرمانی بود و گویند بدل آن تخم کرنب بود **کمون حلو**
انیسون است و گفته شد **کمون حبشی** کمون بری است و گفته شد **کمون ارمنی** کرویاست و گفته شد
کمون بری آخر قانیوس خوانند و آن شاهترج است و گفته شد **کمون اسود** کمون بری است و شونیز را
کمون اسود خوانند و گفته شد **کمکام** گویند درخت ضرو است و گویند پوست بیخ آنست و صفت

ضرو گفته شد و بصری گوید صمغ آنست **کمالیون** خامالیون است و گفته شد و آن نوعی از مازریون
سیاه است **کندر** بعربی لبان گویند و بپارسی کندر رومی و اصمعی گوید سه چیز است که از یمن خیزد
و در هیچ جای دیگر نبود لبان و ورس و عصب یعنی برد یمنی و ابوحنیفه گوید لبان نبود الا بر درختان
عمان و درخت آن خارناک بود و قد آن دو گز زیاده بود و نروید الا در کوه و ورق آن مانند
ورق مورد بود و ثمر آن هم مانند ثمر مورد و علک وی را کندر خوانند و بسنج خوانند و بیونانی لیبانوا
و نیکوترین آن سفید نر مدحرج بود یعنی حبهای گرد بود و چون کهن گردد سرخ شود و غش وی بصمغ و
راتینج کنند و جالینوس گوید طبیعت کندر گرم بود در دوم و خشک بود در اول و گویند در سیم
قوة حافظه را نیکو بود و خون ببندد و از هر موضع که بود و ترف دم که از جیب دماغ بود و آن نوعی
از رعافست و منع ریشها بد که در مقعد بود بکند و چون با عسل بر داحس بنهند زایل کند و چون با پیه
خوک بیامیزند و بر قوبا مالند زایل کند و ریشها که از سوختگی آتش بود و شقاق را که از سرما بود سود
دهد و چون با نطرون بیامیزند و سر را بدان بشویند ریشهای نر زایل کند و چون با خمر شیرین بیامیزند
و در گوش چکانند انواع دردهای آن زایل کند و ابوجریج گوید محرق خون و بلغم بود و نشف رطوبات
از سینه بکند و مقوی معده ضعیف و مسخن آن بود و جگر سرد را نافع بود و اگر یکمثقال در آب خیسانند
و هر روز از آن آب ناشتا بخورد بلغم را نافع بود و حفظ را زیاده کند و ذهن را جلی دهد و دفع نسیان
بکند و اگر بسیار آشامند صداع آورد و کندر هضم طعام بکند و بادها را بشکند و قی ببندد و
ریشهای چشم را نافع بود و خفقان را سود دهد و شیخ الرئیس گوید مقوی روح و دل و دماغ بود و
قوت تریاقیت در وی هست بسبب آن دخان وی در زمان وبا سود مند بود و گویند سرفه را
نافع بود و خاییدن وی دندان و لثه را محکم گرداند و مصلح آن بود و بسیار خاییدن وی باشد که جذام
آورد و برص و بهق سیاه پیدا کند و دخان وی چون با قطران بسوزانند موی بر داء الثعلب برویاند

داکر

واگر کندر بسیار با شراب یا با سرکه بپاشند گرم بگیرد و شوریدگی تمام داشته باشد و صفت آن گفته شد
در قاف و دقاق الکندر فاضلتر از کندر بود در قوت مانند کندر بود و دقاق کندر آن بود که کندر
بکوفته در منخل کنند و بپزند آن خورده که از منخل بشیب آید آنرا دقاق الکندر خوانند و نیکوترین آن
سفید بود و مقدار شربتی از کندر نیم درم بود و نافع بود دهنهای بلغمی و جهت تزحر بلغمی چون قدری کندر
و اندکی مر و زعفران بکوبند و بگیرند نافع بود و همچنین اگر قدری با اندکی نانخواه بپاشند و دخان کندر جهت
علتهای چشم نافع بود و گفته شد صفت دخانها و کندر مضر بود بشش و مصلح وی از پارسی بود و بدل
وی مصطکی بود و اسحق بن عمر گوید بدل آن یک وزن و دانگ و نیم دقاق وی بود **کندش** بپارسی کندش
گویند و مستعمل از وی بیخ بود و بیرون آن سیاه بود و اندرون وی سفید که بزردی مایل بود و طبیعت
آن گرم بود در اول درجه چهارم و خشک بود در آخر درجه سیم و خوردن وی بغایت خطر بود و وی مقطع
بلغم و سودا بود و برص و بهق سیاه و جرب را نافع بود و طلا کردن و سپرز بگدازاند و بول و حیض براند
و سنگ گرده بریزاند و مسهل بلغم لزج بود و از مفاصل و شربتی از وی تا دانگ و نیم بود و اگر سحق کرده
در بینی دمند عطسه آورد و نشاید که در تابستان سعوط کنند بهر آن نشف رطوبت بکند و اگر در خزان و زمستان
و بهار سعوط کنند شاید و اگر بچه سه ماهه یا چهار ماهه در شکم مرده باشد آنرا سحق کنند و با عسل بسرشند
و فتیله سازند و بخود برگیرند بچه بیرون آورد و مضر بود بشش و مصلح وی کثیرا بود و کندش از ادویه
قتاله بود و قی بسیار آورد و غثیان و باشد که خناق انجامد و مداوای کسی که آن خورده باشد بقی و حقنه
قوی کنند و دران شحم حنظل بود و کنند و اگر تشنج پیدا کند معالجه تشنج کنند که از یبوست بود و بدل آن
درقی بوزن آن جوز القی بود یا دو دانگ وزن آن فلفل و طرزی گوید که کسی که در شب ماه و ستاره
نبیند مقدار عدسی با روغن بنفشه سعوط کنند دو سه نوبت شبکوری را بغایت سود مند بود
و دیگران صحت آورد **کنگر** حرشف است و گفته شد و طبیعت آن گرم و تر بود و باه را زیاده کند و عرق را

خوش بوی کند کَنکَرزد بپارسی کنگری خوانند و آن صمغ حرشف است و طبیعت آن گرم و تر بود در اول و
گویند سرد بود و وی قی آورد باسپانی و چون با آب گرم و سکنجبین بیاشامند یا بعسل و بدل آن پنج دار
شیشعان بود و گویند ورقی بدل آن جوز القی بود کوز مقل است و گفته شود کوزکندم جوز جندم است
و گفته شد و صاحب منهاج در خواص وی آورده است که چون یک کیله از وی بگیرند و ده رطل عسل و
سی رطل آب و نیک باهم بزنند و در ظرف نهند در ساعت شراب رسیده گردد و آن شراب قی
آورد و منی بیفزاید کوالف بادآورد است و گفته شد کوشاد جنطیانا است و گفته شد کوکب شاموس
طین ساموس است و گفته شد کوکب الارض گویند کوکب قیمولیا است و رازی گوید طلق است و
ابن سمجون گوید درختیست که بشب روشن بود و گویند آن سنگیست که بشب روشن بود و آن
طلق است و گفته شد کولم و کوبر فلفل است و گفته شد کوک خل است و گفته شد کراع بشیرازی
گویند کیموس وی لزج بود ولیکن غلیظ نبود و در هضم صالح بود و زود هضم شود و عدیم الفضول
بود و حسن الکیموس و خون سرد لزج از وی متولد شود و اگر با سرکه و انجدان مستعمل کنند لزوجت
و برودت آن کمتر شود و وی سحج امعا و خشونت حلق را نافع بود و شقاق زبان و لبها که از
گرمی بود سود دهد کمافا فاوایا است و گفته شد کهربا صمغ جوز رومی است نیکوترین آن مشبع
رنگ بود و صافی سرخ بود که بزردی زند و طبیعت آن سرد و خشک بود و خشکی وی در دوم بود و
و گویند در وی حرارتی اندک بود و گویند گرم بود در سیم خون را ببندد از هر موضع که بود و
خفقان را نافع بود و مقوی دل و مفرح بود و چون نیم مثقال از وی با آب سرد بیاشامند قی ببندد
و با مصطکی قوت معده بدهد و درد معده را نافع بود و سلس البول را سود دهد و خونی که
قطع رعاف بکند و چون بر ورمهای گرم بپاشند نافع بود و ساقرطس گوید که با چون بزن
حامله بندند بچه نگاه دارد و اگر بر صاحب یرقان بندند بغایت نافع بود و اگر سحق کرده بر سوختگی

آتش

آتش طلوخ کنند بغایت نافع بود و رازی گوید خون حیض ببندد و بواسیر را سود دهد و گویند مضر بود بسپرز
و مصلح وی ارز بپارسی بود و بدل آن طباشیر و یا ددق گوید بدل وی سندروس بود و بدیقوریدس گوید
بدل وی دو وزن وی طین رومی بود و چهار دانگ وزن آن سلیخه و نیم وزن آن بزرقطونا بریان کرده
و گویند بدل آن بوزن آن طباشیر است و دو دانگ وزن آن سندروس کهیلم بادنجان است
و گفته شد کیته مصطکی است و گفته شد کلندارد سوخن است و گفته شد کیبوکونه و کیبو نیز
گویند و آن جعده است و گفته شد کمیل ثمر زعرور است و گفته شد کنجوس جاورس است و گفته شد
کیلکان نوعی از کراث است گفته شد والله اعلم بالصواب. باب اللام
لادن نیکوترین آن جرب خوشبوی بود که لون آن بزردی زند و هیچ رمل در وی نبود و در روغن
حل شود و هیچ ثقلی نداشته باشد طبیعت آن گرم بود در آخر درجه اول و گویند در آخر درجه دوم و وی
تر بود و گویند سرد و قابض بود و این قولی درست و گویند خشک بود و جوهر وی لطیف بود
و در وی قبضی اندک بود و منضج رطوبات غلیظ بود و ملین معتدل و قوت بن موی بدهد و برویاند و
با روغن مورد موی را نگاه دارد اما بر داء الثعلب و داء الحیه ممکن نیست که برویاند و معالجه آن داروهای
دیگر بود که تحلیل بسیار در ایشان بود و چندان لادن و اگر لادن در شیب دامن بخور کنند بچه مرده و
مشیمه بیرون آورد و چون با شراب بیاشامند شکم ببندد و بول براند و بلغم پاک کند و مقدار ماخوذ
از وی تا نیم مثقال بود و ملین صلابات معده و جگر بود و قوت ایشان بدهد و چون صمغی و سردی در آن
بود و اگر در روغن گل حل کنند و در گوش چکانند درد گوش زایل کند و اگر در روغن بابونه ثبت
حل کنند و بر هر وجعی که بود بمالند نافع بود و اگر در روغن گل حل کرده طلا کنند بر یافوخ کودکان یعنی
سرکل شیرازی جا نه خوانند نزله و سرفه را نافع بود و چون با پیه خوک حل کنند و بر ورم مقعد نهند درد ساکن
کند و چون با روغن گل حل کرده حقنه کنند سحج را نافع بود و گویند مفتح سده بود و گویند مضر بود بسپرز و

و مصلح آن سنبل الطیب بود لاژورد بپارسی لاجورد گویند و نیکوترین آن بدخشی بود و مؤلف گوید بجای
تفریح و تقویت در وی زیاده بود که در نوع دیگر وی بسبب همسایگی لعل و نوع دیگر ماری بد بود بسبب
همسایگی اسرب و طبیعت آن گرم بود در دوم و خشک بود در سیم و گویند سرد و خشک بود در دوم و
خشک بود در سیم دوم و قوت وی مانند حجر ارمنی بود ولیکن لاجورد ضعیفتر از وی بود در مسهل سودا
و گویند قوت وی مانند لذاق الذهب بود اندکی ضعیفتر و لاجورد مسهل سودا بود و خلطی غلیظ که با خون آمیخته
بود و ماخولیا را نافع بود و ربو و چون زن نیم درم از وی در فرزجه کند با یکدرم روغن زیت بچه را
نگاه دارد در رحم تا بقوت رسد و از افتادن ایمن بود و بینه از دو شربتی زیادت از وی تا یکدرم
بود و درد گرده و مثانه را سود دهد ثالیل را قلع کند و چون با سرکه سحق کنند و بر برص مالند زایل
کند و موی مژه برویاند و چون زن بخود برگیرد حیض نیکو براند و لاژورد مضر بود بمعده و مصلح
وی مصطکی یا حماما بود و بدل آن حجر ارمنی و گویند بدل آن لذاق الذهب کانی بود لاعیه نوعی از یتوعها
و گلی زرد دارد مانند گل شبت و ورق وی بزردی زند و ورق اندک داشته باشد و در داس
کوهها بسیار بود و چون بشکنند شیر بسیار داشته باشد و زنبور عسل بر گل وی چرا کند و بعضی گویند نبات
شبرم است فی الجمله طبیعت آن گرم و خشک است در سیم و گویند در چهارم و از خواص وی آنست که اگر
در مغاکی که ماهی بود و در آن آب اندازند ماهیان بر روی آب افتند و لبن وی مسهل آب زرد بود و استسقا را
نافع بود و ورق وی چون بپزند و بخورند همین عمل کند و اگر ورق وی بکوبند و عصیر آن بیاشامند
مسهل قوی بود و فعل وی اقوی بود از لبن وی ولیکن لبن وی معوی بود و بدل آن در اسهال
لالا گیاهیست که از طرف مکه می آورند و حب او اسیر بخور کردن بغایت نافع بود و خاصه قرآن
و درد مقعده را ساکن کند و چون بیاشامند خون لابه بند و طبیعت آن سخن بود و در وی قبضی بود و
از وی مضر بود بمثانه و مصلح وی حب الآس بود لبلاب قرنوله خوانند و آن نوعی از قسوس است

و معروف

و معروف بود بعشقه و حلبوب نیز گویند بشیرازی هرشه خوانند و نبات وی بر هر نباتی که نزدیک وی
بود پیچیده شود و آن را حبل المساکین گویند طبیعت وی معتدل بود در حرارت و یبوست و گویند
گرم و خشک بود در اول و گویند سرد و تر بود و وی ملین و محلل بود و اگر عصیر وی با روغن گل با
با پنبه پاره در گوش چکانند که درد کند سود دهد و درد سر کهن شده را نافع بود و سپرز و شش را
نافع بود و ربو و جگر را و ورق آن با سرکه سپرز را سود دهد و آب وی مسهل صفرای سوخته بود و
صاحب منهاج گوید شربتی از وی سی درم بود با نبات بی آنکه بجوشانند و غافقی گوید شربتی از وی نیم رطل
کتاب بود و حبابه چهل و پنج و نیم مثقال باشد با بیست درم نبات و اگر بجوشانند قوت وی ضعیف
شود و جهت سرفه که از حبس طبیعت بود و قولنج که سبب آن خلطی گرم بود و محلل ورمی بود که در مفاصل و
احشا باشد چون با فلوس خیارچنبر مستعمل کنند و قرحه امعا را نافع بود و چون با روغن بادام بپزند
و گویند مضر بود بسپرز و مصلح وی نبات بود و لبن لبلاب بزرگ موی را ببرد و شپش بکشد و
بر وی مسهل خون بود و بدل لبلاب آب ورق خطمی و خبازی بود لُباب القمح لباب الحنطه است و
آن نشاسته است و گفته شد لبسان خردل بری خوانند و آن در صفت مانند خردل است و طبیعت
و آن حرارت که خردل داشته باشد ندارد و در بطنیه اخبیه خوانند و مؤلف گوید ترکی آنرا
و آن تره بود از حماض غذا بیشتر دهد و نیکوتر از وی بود و معده و چون بپزند و بخورند
چون بپزند و طبیخ آن طفلانی که از ضعف اعصاب و برودت بر راه نتوانند رفت و چون در آن
نشانند نافع بود و تخم وی چون سحق کنند و با شیر سرشند و بر روی مالند کلف ببرد و حسن
و لون را نیکو گرداند و اگر بدان ادمان کنند کلف و نمش و برش زایل کند و اگر تخم وی لعوق سازند
و نهار لعق کنند سرفه کهن را دفع کند و چون با شراب صرف بیاشامند یا با سکنجبین را
بر براند لبن بپارسی شیر خوانند و آنچه حلیب بود ابن ماسویه گوید گرم و تر بود و گرمی وی کمتر بود و دلیل

حرارت وی حلاوتست و همو گوید قوت وی در حرارت در وسط درجه اول بود و در رطوبت در اول
درجه دوم و رازی گوید از قول جالینوس که حرارت وی زیادت نبود و بر برودت و برودت وی
زیادت نبود بر حرارت و در حرارت میان بلغم و خون بود بلکه چون تر دیک تر بود و از بلغم و در ماء الجبن
گوید گرم و تر بود خاصه چون غلیظ بود و صاحب منهاج گوید لبن سرد و تر بود و در حلیب وی سردی
کمتر از غیر وی بود و همو گوید معتدل بود و مقوی بدن و حنین گوید باید که نظر کنند و ببینند که اعضای که
مضم وی میکنند چه طبیعت دارد و عضو تندی مضم وی میکند پس هر دو سرد باشد از بهر آنکه طبیعت شیر
سرد است و صاحب منهاج گوید نیکوترین آن بود که بغایت سپید بود و معتدل القوام بود و در بر
روی ناخن باستد و صالح ترین شیرها آدمی را شیر زنان بود و بعد از آن شیر حیوانی که نزدیک
بطبیعت آدمی بود و روایح گوشت حیوانات دلالت بر جودت البان و بزر داده آن کند
اگر از حیوانی مثل سگ و شیر و یوز و سباع و امثال آن بود که گوشت ایشان کریه الرایحه بود بد بود
اما گوشت حیواناتی که گوشت آن خوشبوی بود مثل گوسفند و بز و گاو و خوک و اسب و خر گور
و آهو و امثال آن نیکو بود و موافق بود و شیر حیوان که لون وی سپید بود قوت وی ضعیف بود
و آنچه سیاه بود اقوی بود و نیکوتر و دیرتر بگذرد و آنچه اسپید بود زود و تر بگذرد و در بسیار رطوبت
و رقه زیادت بود و در تابستان تخونه و حفونه نیکوتر بود از بهر آنکه رزعی که آن زمان خورد
ارسیم و اغلظ بود و آنچه در میغها چرا کرده باشند شیر ایشان ارطب بود و شکم براند و آنچه
در کوه چرا کرده باشند احف و اسخن بود و نیکوترین شیرها شیر جوان بس و کوهک سن شیر وی تر
بود و بزرگ سن شیر وی خشک بود و شیر مرکب از سه جوهر بود جبنیه و مائیه و زبدیه و چون
از یکدیگر جدا شوند هر یک فعل خاص داشته باشند و میشر چون با عسل بیاشامند ریشهای
اندرونی از اخلاط غلیظ پاک کند و نضج بدهد و غذای نیکو دهد و دماغ بیفزاید خصوصا شیر زنان

وی زود

و وی زود هضم شود و چون از خونی متولد شده باشد که در غایت انهضام بود و اولی آن بود که شیر را
چون بیاشامند نخفته و هیچ غذایی بر سر آن نخورند تا وی بگذرد و وی سودمند بود بغایت مزاج گرم و
خشک را چون در معده وی صفرا نبود و اگر با عسل یا نبات بود بر هضم یاری دهد و نیکوترین خوردن وی میانه
بهار بود که آن زمان معتدل بود در غلظ و لطافت و جبنیه در وی معین باشد بیشتر از مائیه بود و در
زمستان نشاید که خورند و نشاید که تا بعد از چهل روز که زاییده باشد که شیر وی خورند بسبب کثافت
که بشیرازی زهک خوانند و شیر چون با نبات بیاشامند لون را نیکو گرداند خاصه زنان و فربهی آورد
تا بحدی که صاحب مزاج گرم و خشک چون در آب بیفزاشند فربه شود و جرب و حکه را نافع بود و باه
برانگیزد و شیر پخته که سنگ با آتش تافته یا با آهن داغ کرده باشند شکم ببندد و شیر سحج را نافع بود
و کسی را که ادویه کشنده خورده باشد خاصه ذرایح و ارنب بحری و خانق الذئب و بیخ شوکران
و وی تریاق زهرها بود حتی افعی و وی در معده صفرا وی مستحیل بصفرا شود و منفخ بود و سده در جگر
پیدا کند و مضر بود باصحاب سیلان دم و هیچ چیز بر بدن ایشان مضرتر نبود از شیری که فاسد شده
باشد و شیر مضر بود باورام باطنی و اعصاب و اورام بلغمی و چون بسیار خورند برص آورد و شپش در بدن
پیدا کند الا شیر شتر که وی برص کمتر آورد و شیر علاج نسیان و غم و وسواس بود و مضر بود بلثه و
دندان و تاریکی چشم آورد و شبکوری و خفقان که از رطوبت بود که سبب آن از خون یا از بلغم بود
مضر بود و سنگ گرده و سده جگر احداث کند و اولی آن بود که بعد از وی مضمضه کنند بشراب و عسل
یا پیش از خوردن وی بماء العسل مضمضه کنند و بعد از آنکه خورده باشند بشراب صرف و چون جو شانیده
بیاشامند و بعد از آن کشش بخورند نفخ وی زایل کنند و اگر در شکم بسته شود یا بسبب پنیرمایه غیر آن
عرق سرد آورد و دوار و غشی و حمی ناقص و آنچه با پنیرمایه بسته شود زود دخانی گشته و باید که از مملوحات
اجتناب نماید که تجبن زیاده گرداند باید که سرکه با آب ممزوج کرده بدهند یا نودنج بیخ درم که در ساعت

تحلیل کند یا پنیرمایه یک حبه یک مثقال بیاشامند که رقیق گرداند و بقی و اسهال بیرون آورد لبن حامض
نیکوترین آن بود که مسکه وی بسیار بود و چون مسکه از وی بگیرند و ترش شود آنرا مخیض خوانند بپارسی دوغ
گویند و چون مسکه از وی نگرفته باشند آنرا بپارسی ماست گویند طبیعت آن سرد و خشک بود و گویند
تر بود که گرم مزاج را موافق بود و شیخ الرئیس گوید ماست در مزاجهای گرم مهیج باه بود از بهر آنکه مرطب
و منفخ بود و وی دندان از زیان نوبه لیکن خلط را خام کرداند و بطی الهضم و استرا بود و لثه را زیان به
و دوغ معدهها گرم را نافع بود و حبهای دوغ ترش وی دهان بود از بهر آنکه مسکه از وی گرفته اند اسهال
سوداوی و دموی ببندد و تشنگی ساکن کند و باید که بماء العسل مضمضه کنند تا لثه را مضر نبود و اگر مستحیل شود
بعفونت یا حموضت دوار و غشی و مغص در فم معده تولد کند و باشد که ببیضه کشنده گردد باید که قی
کنند و معده از وی پاک کنند بماء العسل بعد از آن شراب صرف یا مثلث یا فلافلی بیاشامند و روغن
ناردین بر معده تکمید کنند لبن البقر روفس گوید که شیر حیوانی که مدت حمل وی بیشتر یا کمتر از مدت
حمل انسان بود آدمی بد بود و آنچه مساوی بود ملایم بود از بهر آنست که شیر گاو نیکوتر و مناسب تر از
شیرهای دیگر حیوان بود و دسومت و غلیظ وی زیاده بود و غذا بیشتر از همه شیرها دهد و فربهی آورد و
دیرتر بگذرد و ربو و سل و نقرس و بهق و کهن را نافع بود لبن المعز شیر بز معتدل بود میان شیر گاو
و شیر خر تر له را نافع بود و ریش حلق و عرق النسا که از خشکی بود و غم و وسواس و سرفه و سل و نفث
دم را نافع بود و غرغره بدان کردن خناق و ورم ملازه سودمند بود و ریش مثانه را و بیقور بدو
شیر بز ضرر وی بشکم کمتر بود از شیرهای دیگر از بهر آنکه چرا کردن وی بیشتر بچیزها قابض بود مثل درخت
مصطکی و درخت بلوط و درخت زیتون و درخت حبة الخضرا و امثال و از بهر آنست که معده را نیکو بود
و روفس گوید شیر بز اسهال وی کمتر از شیر گاو بود و باقی در همه حال مانند وی بود و طبری گوید
بهق و کهن را و استطلاق بطن را نافع بود از بهر آنکه بسیار رود و اندک آشامد و بر چیزهای تلخ

جرا کند و گوید بول براند و گویند مضر بود باحشا و بدل آن شیر گاو بود لبن اللقاح لبن الابل است بپارسی شیر شتر
گویند و وی دسومت و جبنیه کمتر داشته باشد و بغایت رقیق و مائی بود سده احداث نکند چنانکه شیرهای
دیگر بلکه سده بگشاید و جگر را تازه کند و ضیق النفس و ربو و ماء اصفر را نافع بود و قوه چشم بدهد و مر منهای
سپرز را نیکو بود و با بول وی چون بیاشامند استسقا را بغایت مفید بود و اگر با بیخ در مشکر العشر بیاشامند
استسقای گرم را نافع بود و حنین گوید استسقاء طبلی و زقی را سودمند بود و علتی که در جگر بود و بگداز دو
و رمهای صلب جاسیر را مفید بود و بواسیر و پیله را نافع بود و شهوت غذا و جماع برانگیزاند و اگر با
نبات بیاشامند زنان لون را صافی کند و حرارت جگر و خشکی آنرا بغایت نافع بود و مقدار یک رطل
تا دو رطل مستعمل بود و وی زود از معده بگذرد و غذا کمتر از لبان دیگر دهد و بدل آن شیر بز نحیا بود که در
ساعت دوشیده باشند لبن الغاج و لبن الضان نیز گویند بپارسی شیر میش گویند و دسم و غلیظ
بود و جبنیه و زبدیه بسیار داشته باشد نفث دم و قرحه شش را نافع بود و تدارک ضرر جماع بکند و قوت
باه بدهد و ادویه کشنده را نافع بود و زحیر و قرحه امعا و ربو و سرفه را سودمند بود و لون را صافی گرداند
و در دماغ بیفزاید و نخاع و همچنان شیر زنجه دبنود و وی گرم بود و ملایم بدن نبود و قراقر و مرار و مغص
آورد و قولنج لبن الاتن بپارسی شیر خر گویند و لثه وی کمتر بود و رقیق بود و چون بدان مضمضه کنند لثه
و دندانها محکم کند بخلاف شیرهای دیگر و سرفه و سل و نفث دم و عسر النفس و مجموع مرضهای سینه و ریش مثانه
و مجاری بول را بغایت نافع بود و چون از حلیب وی بیاشامند مقدار سی درم یا کمتر یا بیشتر و ادویه
کشنده را و زحیر و قرحه امعا را نافع بود و موافق اصحاب صداع و طنین و دوار باشد و بدل وی شیر
بز بود و گویند شیر میش لبن الخیل لبن الرماک خوانند بپارسی شیر اسب گویند جبنیه و دسومت وی کمتر بود و
زبدیت نیز زود بگذرد و خون حیض که منقطع شده باشد براند و چون زن بشیر وی حقنه کند چون گرم
بود رحم را پاک گرداند از قرحه و چون بیاشامند مستی کند و ترکان آنرا قمیص خوانند لبن النساء

نه گوشت میان
دندان

بود

شیر زنان بول براند و تریاق ارنب بحری بود و درد چشم را نافع بود چون در چشم دوشند و خشونت چشم
زایل کند خاصه چون با سپیدهٔ تخم مرغ بود و سل را نافع بود چون بیاشامند همان زمان که از پستان بیرون آید
یا بمکند لیکن از زنی صحیح البدن معتدل المزاج بود و ورم گوش گرم و قرحهٔ آن نافع بود **لبا** بشیرازی
زهک خوانند و طبیعت آن سرد و تر بود و مصلح مزاج گرم بود و بدن را فربه کند و وی بطی الهضم بود و خلطی
غلیظ از وی متولد شود و دیر از معده بگذرد و از امعا و نفخ که در معده و درد پیدا کند و جشای دخانی
بود و مهیج فواق و مولد حصا بود و چون با عسل بود غذا بسیار دهد و مصلح وی بود **لبن السواد**
صمغیت که از طرف صوب آورند و طبیعت آن بغایت گرم بود و معدن بدن باشد و بوییدن آن
عطسه و رعاف آورد و بیم هلاک بود و چون بر ورمهای صلب مالند سودمند بود **لبن اللاعیه**
صفت آن در لاعیه گفته شد پیش ازین و جالینوس گوید در قوت مانند فرفیون بود و بدل وی بود
لبان کندر است و گفته شد **لبن الیتوعات** شیر یتوعات مانند مازریون و حلتیت و انجره و شبرم
و عرطنیثا و انواع آن حار و محرق بود و بد و معفن خون بود و اگر بر اعضا چکد بسوزاند و مداوای آن
در آب و بغایت نشستن مفید بود و بچیزهای سرد میل کردن بقدر و مؤلف گوید شیر یتوعات خاصه
شبرم و لاعیه چون در قوبا بمالند زایل کند البته **لباب القرطم** مغز خسکدانه گرم و خشک بود و مسهل
بلغم بود و قولنج بگشاید و استسقاء زقی و لحمی را نافع بود و شربتی از وی سه مثقال بود با شکر **لبنی**
میعه است آنچه سایله بود آنرا عسل لبنی خوانند و میعه سایله خوانند و آن مانند عسل بود و در وی حلاوت
بود و آن صمغ درختی رومی است و نیکوترین آن بود که سایل بود و منفجر و خوشبوی و زرد رنگ
بود و سیاه نبود و طبیعت آن گرم است در اول و خشک است در دوم و گویند ترست و وی منضج
و ملین بود و جرب تر و خشک را نافع بود و سرفهٔ مزمن بلغمی را نافع بود و آواز صافی کند و طبع را نرم دارد
و چون زن بخود برگیرد یا بیاشامد حیض و بول براند و مسهل بلغم بود بی زحمت چون یک مثقال از وی مستعمل

کند

در خراسان ملکه گویند

کنند و وی مست بود و نزله را ببندد و مصلح وی بوزن وی صمغ بادام بود که اضافت وی کنند و بدل وی جند بیدستر
و روغن یاسمین بود و گویند بدل آن جاوشیر بود **لحم** مجموع لحمها گرم و تر بود و کثیر الغذا و مولد دم و اما
بعضی از بعضی فاضلتر بود و نیکوترین آن بود که متوسط بود در فربهی و لاغری و وسط عضله معتدل‌تر بود و
خصی کرده فاضلترین بود از خصی ناکرده و وی غذای مقوی بدن بود و زود مستحیل بخون شود و صفت مجموع گفته
شود **لحم الحملان** فاضلترین گوشتها گوشت بره بود و نیکوترین آن گوشت حولی بود و طبیعت آن
گرم بود در اول و نیکو بود جهت بدنهای معتدل و معده معتدل و مولد غذای بسیار گرم و تر بود و چون بسوزانند
و بر بهق و برص و قوبا طلا کنند سود دهد و خاکستر سفیدی گوشت سفیدی چشم را نافع بود و گوشت
سوخته وی گزندگی مار و عقرب جراره را سودمند بود و با شراب گزندگی سگ دیوانه را نافع بود و خوردن
وی مولد بلغم بود و مصلح وی مثلث یا حلوای شکر بود و مضر بود کسی که غثیان داشته باشد و مصلح وی آن بود
که با آشهای قابض بپزند **لحم النعاج** گوشت میش به حرارت آن کمتر از گوشت بره بود و خونی بد از وی حاصل شود
لحم الخنازیر ترسایان گویند گوشت خوک بهترین گوشتها بود و گوشت بزغاله بهترین گوشت وحوش
بود و آنچه صحیح است بهترین گوشت وحوش گوشت آهوست و گوشت خنزیر بری و اهلی زود هضم شود
و نیکو دهد و غذای اندک دهد اما بقوة بود و جالینوس گوید موافق انسان معتدل المزاج بود و گویند که قومی که
گوشت آدمی خورند اگر گوشت خوک خورند فرق نتوانند کرد در لون و طعم و بوی و این دلیل مداومت در
مشابهت است و وی غلیظ و لزج بود و قطع لزوجت آن شراب یا حلوای قندی کنند **لحم الجداء**
گوشت جدی فضول وی کمتر از گوشت بره بود و بزغالهٔ شیرخواره که شیری نیکو خورده باشد نیکوتر بود
و اگر شیری بد خورده باشد بد بود و نیکوترین آن سیاه رنگ بود و آن سبکتر و لذیذتر بود و گویند
گوشت آنچه سرخ بود و چشم ازرق بود و حرارت آن کمتر از گوشت میش بود و معتدل بود در رطوبت
و یبوست و زود هضم شود نافع بود کسی را که دبل و دانها بر اعضای وی برمی‌آید و خونی معتدل نیکو زاید

لطافت و غلظ از وی متولد شود و چون بریان کرده بود مضر بود بقولنج و مصلح آن حلوای قندی و عسل بود **لحم
المعز الاناث والتیوس** گوشت بز ماده و تکه بد و دشخوار هضم بود و غذایی بد دهد و مولد خونی بود که میل
بسیاهی داشته باشد **لحم البقر** گوشت گاو بهترین آن بود که جوان کم سن بود و نیکوترین اوقات خوردن
وی بهار بود و وی خشکتر از گوشت بز بود و در گرمی کمتر از وی و گویند گرم و خشک است در چهارم و وی کثیر الغذا
بود و چون با سکباج پزند منع سیلان مواد از معده بکند و وی اغذیهٔ اصحاب کد بود و دشخوار هضم و غذای
غلیظ دهد آنچه سیاه بود مرضهای سوداوی از وی متولد کند و بهق و جرب و سرطان و قوبا و جذام و داء الفیل
و دوالی و وسواس و تب ربع و سپرز پیدا کند و آنچه ضرر آن کم کند و مصلح آن بود دارچینی و فلفل و زنجبیل است
و در پختن اگر پوست خربزه در دیگ اندازند زود گوشت را بپزد و مهرا کند **لحم العجل** گوشت گوساله
نیکوتر از گوشت گاو و کبش بود و نیکوتر آن بود که نزدیک زاییده باشد و طبیعت آن گرم و تر بود و غذای
معتدل بود و خون صالح از وی متولد شود و مصلح اصحاب ریاضت بود و مطحول را مضر بود و مصلح آن ریاضت
و استحمام بود **لحم الجاموس** گوشت گاومیش غلیظترین گوشتها بود و کیموس بد دهد و دیر هضم شود و در
معده ثقیل بود و طبیعت سرد و تر بود و در جنب گوشتها گرم و وی در طبیعت نه گوشت نعام و گوشت
شتر بود **لحم الخصی من الحیوان** گوشت خصی کرده بهتر از خصی ناکرده بود و چون حیوان مزاج وی بخشکی مایل
بود و نیکوترین حولی و ضأن و معز بود و فاضلترین آن آن بود که میان فربهی و لاغری بود بلکه وی فاضلتر از
همه گوشتها بود در گرمی و وی کمتر از خایه‌دار بود و زود هضم شود و خون معتدل از وی متولد شود و فربه آن
مرطب بدن بود و ملین طبع و لاغر آن لاغری آورد و مجفف طبع بود و وی مرخی معده بود و مصلح آن
آب غوره که قابض بود **لحم الغزال** صالحترین گوشتهای صید گوشت آهو بره بود با وجود آنکه مجموع گوشتهای
صید بد بود و خونی غلیظ سوداوی از آن متولد شود آهو بره بدی کمتر داشته باشد و نیکوترین آن
خشف بود و طبیعت آن گرم و خشک است قولنج را سود دهد و فالج و مصلح بدنی بود که فضولی بسیار داشته

بلغم

باشد و وی مجفف و مسخن بود و مصلح وی ادهان و دسومات بود **لحم الارنب** گوشت خرگوش بعد از گوشت
آهو بهترین گوشت صید بود و نیکوتر آن بود که سگ صید کرده باشد و طبیعت آن گرم و خشک بود و در
مرق گوشت وی صاحب نقرس و مفاصل را نشستن نزدیک بمنفعت مرق ثعلب بود و گوشت بریان کرده
وی قرحهٔ امعا را نافع بود و شکم ببندد و بول براند و فربهی را نافع بود و مصلح وی ابازیر لطیف بود **لحم الایل**
گوشت گاو کوهی اصل بود و زود بگذرد و بول براند و وی غلیظ بود و تب ربع آورد **لحم الکباش الجبلیة
والحمار الوحشی** گوشت گوسفند کوهی و خر گور طبیعت آن گرم و خشک بود در سیم غذایی بد دهد و عسر الهضم
بود و لحم کباش سودمند بود کسی که ذراریح خورده باشد **لحم القنافذ** در قاف گفته شد در صفت قنفذ
لحم الخیل گوشت اسب لایق اصحاب تعب سخت و ریاضت قوی بود و مسام متخلخل و وی مانند گوشت
شتر بود در غلظ و رداءة و تولد سودا **لحم الدب** گوشت خرس لزج و مخاطی و عسر الهضم بود و غذای
بغایت مذموم بود **لحم السباع وذوات المخالب** گوشت دد و دام بواسیر را و چشم را سودمند
بود و قوت آن به هر **لحم الحمار الاهلی** ضرر آن کمتر بود با صحاب کد سخت و ابدان متخلخل و وی بدتر از
گوشت شتر بود و غلیظتر بود و تولید سودا در وی بیشتر بود و وی بدترین گوشتها بود **لحم ابن عرس**
در الف در صفت ابن عرس گفته شد **لحم السنور** گوشت گربه گرم و تر بود و گویند سرد بود و درد بواسیر را
نافع بود و مسخن کرده بود و در دیشت را نافع بود **لحم السقنقور** در باب سین گفته شد صفت آن
لحم الجزور گوشت شتر بچه بغایت گرم بود و مصلح اصحاب کد سخت و ریاضت بود و گویند مصلح اصحاب
عرق النسا بود و در آخر تب ربع نیکو بود و وی غذای غلیظ بود و غلیظتر از مجموع گوشت وحوش و بحر
تولد سودا کند و مصلح آن زنجبیل مربا بود **لحیة التیس** نباتیست که بر وی آن از اصول قسطیداس روید
بپارسی اسپیغ خوانند و بعربی اذناب الخیل و با عصارهٔ خشک قابض و یابس بود و خون بینی ببندد و ادرار
رحم و مجموع اعضا و نیکوترین آن تر و تازه بود و طبیعت آن سرد بود در اول اعضا را سخت کند و از

ریش بز

اینست که در تریاق مستعمل است و در وی قبضی بود مانند تخم گل و ورق خشک آن ریشهای کهن را بغایت نافع
بود و اصل وی چرک گوش را پاک کند و وی ریش نشش را نافع بود و عصاره وی نفث دم و رفث از
سود دهد و مقوی معده بود و سودمندترین چیزها بود جهت قرحه امعا و شکم ببندد و جراحتهای عظیم
باصلاح آورد و چون بر آن بپاشند و اگرچه عصب منقطع شده باشد و بدل آن تخم گل و گلنار است بوزن آن
لحیانی دینافوس است و گفته شد لحیة الحمار پرسیاوشان است و گفته شد لجام الذهب و لجام الصاغه
لزاق ذهب گویند و نیکوترین آن معدنی ارمنی بود و آنچه معمول بود از بول کودکان بود و سرکه که در هاون مسین
در آفتاب چندان بسایند که منعقد شود و طبیعت آن گرم و خشک بود و حاره و قابض و سخن و معفن
بود و لذاع بود و نه سخت گوشت زیاده بگدازاند و در جراحتهای دشخوار رعایت نیکو بود و پاک گرداند
لجام الذهب را شنگار الصاغه خوانند و شنجار است صفت شنجار گفته شد لحنیس الاکیل نوعی از
خیری حیلی است و آن خزامی است و گفته شد در حا لحلحة سلیمانیه ثفل روغن زعفرانست و آنرا قوموا
خوانند و گفته شد لزاق الذهب اشق را لزاق الذهب خوانند و لزاق الذهب لجام الذهب است و گفته شد
لزاق الرخام لزاق الحجر نیز گویند و آن صمغ بلاط است و گفته شد لسان الحمل نباتیست مانند زبان بره
بشیرازی آنرا ورق بارتنگ خوانند و آن دو نوع بود بزرگ و کوچک و ورق بزرگ بزرگتر بود و چوب
وی مرکب بود از مائیه و ارضیه مبرد بود و با رضیه قابض و سودمندتر بزرگتر تازه بود و طبیعت آن سرد
و خشک بود در دوم و ورق آن قابض و لذاع بود و منع سیلان خون بکند و خشک وی نه لذاع بود
و اصل وی چون از گردن صاحب خنازیر بیاویزند نافع بود و وی ورمهای گرم و شرا و خنازیر و آتش
فارسی و داء العین و صرع و نمله و سوختگی آتش را سودمند بود و آب ورق وی قلاع را نافع بود و قبا
چشم را چون بوی بگدازند سودمند بود و گویند تب غب را نافع بود و چون بپاشند از اصل
وی سه عدد در چهل و پنج درم در شراب ممزوج کرده و گویند در تب ربع چهار اصل وی برگزیدگی

خوقوله

رادع

سگ دیوانه بنادن نافع بود و گویند مضر بود بسپرز و مصلح وی مصطکی و سلیخه بود و بدل ورق آن ورق
حماض بستانی بود لسان الثور حشیشی است که بپارسی گاوزبان گویند و گویند نوعی از مرو است و بهترین
آن شامی یا خراسانی بود و غلیظ و سبز و بر وی نقطها بود و طبیعت آن گرم و تر بود و گویند تر دیک
باعتدال بود و در وی سردی اندک بود و تر بود در آخر درجه اول و آنچه خشک بود در رطوبت آن
کمتر بود و گویند سرد و تر بود در سیم و سوخته وی قلاع کودکان زایل کند و التهاب دهن ساکن گرداند و وی
مفرح دل و مقوی آن بود و خفقان و علت سودا و برا نافع بود و شربتی از وی دو درم بود و درد
و خشونت سینه را نافع بود و چون با بات بپزند و گویند مضر بود بسپرز و مصلح آن صندل سرخ بود و به
آن بوزن آن ابریشم سوخته و چهار دانگ وزن آن پوست اترج بود و گویند بدل آن بادرنجبویه
دهند و با و گویند مصلح آن هلیله پرورده است و بدل آن دو وزن آن پوست اترج لسان العصافیر
ثمر درختیست که آنرا بپارسی ابهر خوانند و بشیرازی ثمر آزاد الحم ابهر گویند و بپارسی گنجشک زبان و زبان
گنجشک نیز گویند و طبیعت آن گرم بود در دوم و تر بود در اول و در ورق درخت آن قبض بود
و ابن ماسویه گوید لسان العصافیر درد خاصره را نافع بود و سنگ بریزاند و باه را زیادت کند
قوت مجامعت بدهد و بدیعوریس گوید خفقان را نافع بود و بدل آن در تحریک باه بوزن آن جوز
مقشر و بوزن آن تودری سرخ و گویند بدل آن نیم وزن آن بهمن سرخ بود لسان الحمل در باب سین
در صفت سبیا گفته شد صفت آن لسان الکلب لسان الحمل و حماض را بدین اسم خوانند لصف گفته
و گفته شد لصیقی نباتیست که معروفست باذان الارنب و اذان الغزال و از نوع کوچک لسان الحمل
و گفته شد لعیه بربریه بعضی گویند چیزیست مانند سورنجان و بعض سورنجان گفته و آنچه محقق است سورنجان
و در مصر لعبه خوانند و طبیعت آن گرمست در سیم محرک شهوة باه بود و باقی منفعت آن در سین گفته شد
و بعضی گویند نوعی از یبروج است و خلافست و بدل آن در تحریک باه بوزن آن جوز مقشر بود

با نعفش

و بوزن آن تودری زرد و گویند بدل آن نیم وزن آن فلفل است لعبه مطلق اصل یبروج است و در یا
گفته شود ان شاء الله تعالی لعاب مختلف بود بسبب انواع و بحسب مزاج شخص و قوت وی منضج و محلل بود و
کلف و نمش را زایل کند و محلل خون مرده بود لعث شلجم است و گفته شد لفاح ثمر یبروج است بپارسی سابیرج
خوانند و مغد خوانند و مغد اسم بادنجان بود و نیکوترین آن بزرگ و تیز بوی بود و رسیده و زرد بود و
طبیعت آن سرد و تر بود در سیم و گویند در وی حرارتی بود و گویند خشک بود در سیم لبن وی نمش و کلف را
قلع کند و لیغ و تخم وی چون با عسل و زیت برگزیدگی جانوران نهند نافع بود و در تاکو کوچک وی یاد
عنب الثعلب گشته بود و بوییدن وی صداع را سودمند بود و وی مشوم بود و بسیار از وی بوییدن سکته
آورد و خاصه آنچه ورق وی سفید بود و باید که بسیار بو بیدن و چون طفلی بغلط از وی بخورد دق آورد و
اسهال پیدا کند تا حدی که کشنده بود و کشنده اول اختناق رحم پیدا کند و سرخی چشم و انتفاخ مانند مستان
و مداوای وی بروغن گاو و عسل کنند و بعد از آن انیسون و بعضی از اطبا گویند در آب سرد نشینند و بدل
آن نیم وزن آن جوز ماثل است و نیم وزن آن بزرالبنج است و دو دانگ آن خشخاش و گویند بدل آن
بوزن آن بزرالبنج است و گویند بوزن آن جوزالقی لف الکرم عسالیج الکرم خوانند و در کرم گفته شد
منفعت آن و آنرا بشیرازی اشتنه تاک گویند لک صمغیست که از طرف دریا آورند و بولف گوید
آنرا بشیرازی رنگ لاک خوانند و رنگ لکا گویند و از وی کتاب سازند جهت سرخی زنان و بعضی گویند
ثفل آنست و خلافست ثفل آنرا دوس خوانند و لک باید که مغسول کنند و غیر مغسول نشاید که استعمال
کنند و صفت غسل وی چنانست که بگیرند لک منقی از چوب و ریگ بکوبند و آبی که ریوند چینی و بیخ
اذخر در آن جوشانیده باشند اندک اندک بر آن می ریزند و بدست ماون تحریک می دهند
بعد از آن بجریه تنگ صافی کنند و آنچه در منخل مانده باشد دوم بار همچنان کنند مانند بار اول و صافی کنند
و در هم کنند و رها کنند که در ته آن نشیند آهسته آهسته آب از سر وی می ریزند تا لک بماند و خشک

گرداند بعد از آن دیگر سحق کنند و استعمال کنند و طبیعت آن گرم و خشک بود در اول و اسحق بن عمران
گوید گرم و خشک بود در دوم خفقان و یرقان و استسقا را نافع بود و درد جگر را عظیم نافع بود و قوت
آن بدهد و سده آن بگشاید و معده را سودمند بود و مقدار ماخوذ از وی یک درم تا یک مثقال بود و چون
با سرکه بپاشند چند روز بپای هر روز یک درم یا یک مثقال با شاه تن را لاغر کند و وی مضر بود به بیمار
لاغر بقوه و گویند مضر است به بر و مصلح وی مصطکی بود و رازی گوید در تفتیح سده و ضعف جگر چهار دانگ
وزن آن ریوند و نیم وزن آن اسارون و چهار دانگ آن طباشیر سفید بود لما عنب الثعلب است
و گفته شد لوبیون قیلونج است و گفته شد لوز حلو بپارسی بادام شیرین گویند و نیکوترین آن بزرگ فربه بود
و طبیعت آن معتدل در گرمی و سردی بود و تر بود در دوم و گویند گرم و تر بود در اول غذای متوسط در
میان کثرت و قلت و سمن بود و سویق وی سرفه خشک و نفث دم را نافع بود و سینه را پاک کند
و حرقه بول ساکن گرداند و چون با شکر بخورند منی بیفزاید و شش و مثانه و امعا را نافع بود و شکم
براند خاصه چون با انجیر بخورند و گزندگی سگ دیوانه را نافع بود و بریان کرده معده را سودمند بود
و وی دشخوار هضم بود و مهیج صفرا و مصلح وی شکر بود و بادی که از بادام متولد شود غثیان و کرب
و غشی آورد و مداوای وی قی کنند بعد از آن ربوب فواکه ترش مانند غوره و سیب و ریباس و مجموع
آنچه در مداوای عسل گفته شد و بادام تر چون با پوست بخورند وقتی که هنوز صلب نشده باشد لثه
و دندان را نافع بود و حرارت آن ساکن گرداند بر وی عفونتی و حموضتی که در پوست بیرونی وی
هست لوز مر نیکوترین بادام تلخ آن بود که بزرگ بود و روغن دار بود و طبیعت آن گرم و خشک
بود در دوم و مسیح گوید گرم بود در سیم و در وی جلا و تفتیح بود و از خواص وی آنست که کیک را
بکشد و بر کلف روی طلا کردن زایل کند و وی شری و قوبا را نافع بود و با شراب و عسل طلا کردن
و نمله را سودمند بود و روغن آن درد گوش را نافع بود و چون سر را بدان بشویند با شراب ازالت

واگر پیش از شراب خورند پنج عدد با بادام تلخ بخورند منع مستی بکند و گویند بیخ عدد و اگر روباه با
طعام بخورد دلیر دوی قوت باصره بدهد و باشناسه نفث دم را نافع بود و سده جگر و سپرز زد
کرده را بگشاید و جرب و حکه را نافع بود و یاری دهد بر نفث اخلاط غلیظ از سینه و شش و بول براند
و عسر البول را نافع بود و سنگ بریزاند و مضر بود بلعاد و مصلح وی بادام شیرین بود و نبات و خشخاش
بود و گفته درخت وی در قوت مانند وی بود **لوز البربر** لوز جبلی است و آن حلبوراست
و در زیت العرجان صفت آن گفته شد و در صفت زیت السودان هم گفته شد **لوبیا** و ثوبیا نیز گویند
و نام دران سهل تر از ماش هضم شود و بیرون آید و نفخ وی کمتر از باقلا بود و نیکوترین آن سرخ بود که بخورد
بود و طبیعت وی گرم بود در اول و معتدل بود در تری و خشکی و گویند سرد و خشک بود و سرخ وی
کمتر از عیز وی بود و آبی که آنرا در وی بپخته باشند حیض براند خاصه سرخ وی و دم نفاس را پاک کند
و بول براند و بدن را فربه کند و سینه و شش را نافع بود و شیر بیرون آورد و بچه مرده و وی
مولد خلط غلیظ بلغمی بود و سنگی و مولد اخلاط بد و نفخ بود و ضرر آن کم شود چون با زیت و مری و سرکه
یا خردل و نمک و فلفل و دارچینی و صعتر مستعمل کنند و شراب بر سر آن بیاشامند **لوقامین** حرف ابیض است
و اسفید اسفید نیز گویند و گفته شد **لوف** بپارسی پیل گوش گویند و آن سه نوع است یکنوع را بیونانی در
اقیطن گویند و معنی آن لوف الحیه بود و لوف السبط نیز گویند و لوف الکبیر گویند و یکنوع را بیونانی
ارن خوانند و به بربری افونی و بزبان اهل اندلس صاره و آن لوف الصغیر است و آنرا لوف الجعد
گویند و نوع سیم بیونانی ارتصارن خوانند و آن صریلست و اهل مصر آنزاد و یره خوانند و لوف
الجعد احسن بود از سبط و لوف السبط ار صیته در وی بیشتر بود و مقطع اخلاط غلیظ بود و مقطع
معتدل و بیخ وی بهق و کلف و بهق و کلش را نافع بود و چون با عسل طلا کنند و با شراب شتاق که از
سرما بود سود دهد و ورق وی جراحتهای بد را سود دهد و بو کس را نافع بود و چون با شراب

بیاشامند

بیاشامند محرک باه بود و اگر بیخ وی در بدن بمالند افعی نگزد و تمر وی چون مقدار سی حب با سرکه بیاشامند بچه
بیندازد و از خوردن وی خلطی غلیظ متولد شود و لون صاحب منهاج گوید قنطوریون باریک است و صاحب
جامع گوید نوعی از حی العالم است که آنرا اذان العقیص خوانند و گفته شد صفت هردو در باب حا **لوطوس**
جنه قوقا بستانی را بدین اسم خوانند و گفته شد و شنبلیله را هم بدین اسم خوانند و بشنین نوعی از نیلوفرات
که در مصر و بر اخر بری خوانند و آن نیلوفر دیگر را اعرابی خوانند و گویند لوطوس نوعی از سدر است و این
قول بعید است **لوفردیس** حجر قبطی است و گفته شد **لولو** بپارسی مروارید خوانند و نیکوترین آن سپید باشد
بزرگ شیرین بود و طبیعت آن سرد و خشک بود و لطیف درد دل را نافع بود و خفقان و غم و نفث
دم را بغایت سودمند بود و مقدار ماخوذ از وی دو دانگ بود و در سیاه چشم را نافع بود و سنگ
و مقوی آن بود و صحت و روشنایی چشم را نگاه دارد و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی کبد بود
و بدل آن یک وزن و نیم آن صدف صافی بود و ابن زهر گوید چون در دهان نگاه دارند قوة دل بدهد
لیمونیون نوعی از حماض بزرگست که در بستانها و بیمارستانها رویدو در حماض گفته شد صفت انواع آن **لیمو** صاحب
منهاج گوید مانند ترنج بود بوی و فعل وی در دماغ پوست وی و ورق وی گرم و خشک بود در اول و
حماض وی مانند حماض ترنج بود در منفعت و قوت بلکه اقوی بود و شاید که با پوست آب از وی
بگیرند لیکن معتبر باید کرد و بعد از آن آب از وی بگیرند تا عصاره قشر وی با وی بیامیزد که برودت وی بشکند
لینوفر نیلوفر است و گفته شد **لینوفر هندی** او سعید است و گفته شد **لیلج** نیلج است بپارسی
نیله گویند و گفته شود **لیسنج** نوعی از اقلیمیاست که در جزیره قبرس در معدن مس یابند و گفته شود
صفت آن والله اعلم

باب المیم

ماميثا ممیثا نیز گویند و آن نوع بود یک نوع گل وی سرخ بود و آنرا رماغونی خوانند و گفته شد و یکنوع گل
وی زرد بود و نیکوترین آن زرد بود و از وی شیاف سازند و آنرا عصاره مامیثا و شیاف مامیثا

خوانند و طبیعت آن گرم و سرد و خشک بود در اول و قابض بود و ورمهای گرم را نافع بود و اندمال
سودمند بود و مقوی چشم بود و درد پیچ را نافع بود **ماهودانه** ماهو بدانه نیز گویند بپارسی حب الملوک
خوانند و آن از ماش بزرگتر بود و لون آن تیره بود و که بسرخی زند و چون در غلاف بود مانند لوبیای بود
کوچک و رنگ غلاف وی سپید بود و چون شکسته شود وی تمام سپید بود و صاحب جامع در ماهیة
اسم وی تغیر انگکرده سهو کرده است از برآنکه وی تغیر ماهو بدانه کرده است و گفته است ای
قایم بنفسه ای آنه یقوم بذاته فی الاسهال و حال آنکه آنرا ماهودانه خوانند نه ماهو بذاته و بعضی ویرا
حب الملوک خوانند و آن غیر حب الملوک است و گفته شد صفت آن در دال و طبیعت حب الملوک
گرم و خشک است در دوم استسقاء و مفاصل و نقرس و عرق النسا و قولنج را نافع بود و چون ورق وی بزند
باطوس پرومرق آن بیاشامند وی ابنی تمام داشته باشد مانند یتوعات و اگر از حب وی شش یا
هفت دانه حب سازند و فرو برند مسهل بلغم و مره و کیموس مایی بود ولیکن آب سرد از پی آن بیاشامند
و شربت زیادت از وی ده حب بود و اگر بخایند مسهل قوی بود با فراط و اگر همچنان فرو برند مسهل
باعتدال بود و مقیی بود بقوت و موافق معده نبود و مسهل نبود مانند یتوعات و لبن وی چون
بیاشامند فعل لبن یتوع کند و مصلح وی انیسون و کثیرا بود و بدل وی نیم وزن وی دند است و
گویند بدل آن حب الخروع است و گویند بدل آن یک وزن و نیم حب النیل است **ماهیزهرج**
معنی آن سم سمک بود و آن پوست بیخ نباتیست و درخت آن صاحب منهاج گوید مانند درخت
شبرم بود دراز تر و در لون وی غبرتی بود که بصفره مایل بود و مولف گوید درخت ماهیزهره بدرازی
یک گز و نیم باشد و درازتر و کوتاه تر بود و گل وی زرد و خوش رنگ بود و بیانه گل وی سرخ
بود و اندکی و گل بجهد داشته باشد و برگ وی بتری زند چنانچه صاحب منهاج گوید و اصل وی یک بود
و شاخهای بسیار داشته باشد و گوید از یتوعاتست و طبیعت آن گرم و خشک است در سیم و گوش

برگش به بقرلاط ماند

داروی ماهی غالبا تخم تولست که آن نوعی از ماهیزهرج است چنانکه صاحب جامع گفته است

دردمفاصل

ودرد مفاصل و درد پشت و اندام را نافع بود و چون با ادویه مسهل مستعمل کنند و از خواص وی آنست که چون در
آبی اندازند که ماهی بود ماهیان مست کردند و بر روی آب افتند و شربتی از وی چون با نبات بود دو مثقال
بود و اگر در مطبوخ کنند با ادویه دیگر از ده درم تا سه درم بود و اگر در حب کنند با ادویه دیگر نیم
درم بود و مضر بود بمعاء و باید که بروغن بادام چرب کنند و کثیرا و نشاسته و انیسون اضافه وی کنند و آنرا
سیکران الحوت خوانند و سه نوع بود و نوع کوهی بود و یکنوع صحرایی و کوهی بقوة تر بود و آنرا بومیر خوانند
و طلوس خوانند و نوع صحرایی معروف بود و ماهی زهره **مازریون** خاملا گویند و آن دو نوعست یکنوع را انحیص
خوانند و آن مازریون سفید است و صفت آن گفته شد و یکنوع دیگر مولف گوید بشیرازی مست رو خوانند
و بپارسی هفت برگ خوانند و ورق آن از ورق زیتون کوچکتر بود و از ورق مورد بزرگتر و تر و
سطبرتر و لون آن بزردی زند و نیکوترین این نوع بود و در قوة مانند شبرم بود و نوع سیاه وی
گویند از شبرم بقوة تر بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در چهارم بر برص و بهق و کلف طلا کردن
نافع بود و با عسل بر خشک ریشها و جرب طلا کردن سود دهد بود و مسهل ماء اصفر بود خاصه چون تر بود
و در موسم گل آن و مسهل کرمها و حب القرع بود و سود ابا ادویه بیایی که مناسب بود و چون با شراب بیاشامند
صبت کزندگی جانوران سودمند بود و شربتی مقدار زیادت از وی دو دانگ بود و باید که مدبر کرده مستعمل
کنند که سرکه غایله وی بشکند و صفت مدبر کردن وی چنان بود که بگیرند مازریون تازه بزرگ ورق
در سرکه خیسانند دو شبانروز بعد از آن سرکه تازه کنند تا سه نوبت مکرر کنند بعد از آن سرکه بریزند و ویرا
آب شیرین سه نوبت بشویند و در سایه خشک کنند و اگر تعجیل بود در آفتاب خشک کنند و بعد از آن استعمال
کنند و اگر در سرکه خیسانند و بر سپرز نهند بگدازاند و وی جگر را مضر بود بغایت و رطوبت جگر بخورد
و جمیع حبه و مازریون مدبر چون بکوبند نه بغایت خورد و کثیرا اضافت وی کنند و بروغن بادام
شیرین چرب کنند و اگر خواهند با ادویه که مصلح وی بود بیامیزند مثل تربد و افتیمون و هلیله زرد و در

کل سرخ و رب السوس و کمون کرمانی و نمک هندی دوایی موافق بود جهت علل مره سودا و اگر با سهال بیرون
آورد و نافع بود دردهای بلغمی را و اگر خواهند که آب زرد براند مدبر وی با ایرسا و توبال النحاس و اسارون
و مرصافی و سکبینج و نمک هندی و هلیله زرد و تخم کرفس بستانی و عصاره غافث و عصاره افسنتین و سنبل
و مصطکی بپزند و با آب عنب الثعلب و رازیانه تر که کوفته باشند و جوشانیده و صاف کرده بیاشامند
و اگر طبیعت وی محکم بود و مغز خیار چنبر با آب بقولی که گفته شد زیاده کنند مسهل آب زرد بود و اگر درختی
یا قرصی کنند نشاید از بهر آنکه در غایت قوت بود و صغار را تحمل نبود و محروری مزاج را و در زمان
گرم و در گرمسیرها استعمال کردن بد بود و نوع سیاه آن کشنده بود و دو درم بکشد بکرب و قی
و اسهال و معالجه وی بشیر تازه کنند یا با پای یا جلاب و بزرگترین معالجه آن شرودیطوس بود و تریاق و طین
مختوم و چون با آرد و زیت و آب بپزند موش و سگ و خوک را بکشد و بدل مازریون سه وزن
آن ایرسا بود و دو دانگ وزن آن مقل الیهود **ماهی تالک** ساذج هندی است و گفته شد **مارجوبه** ماریا
خوانند و آن هلیبون است و گفته شود **ماسقدون** ماسقودیز گویند و آن دوای هندی بود و آن ورق
قضبانی بود مانند شاهسفرم و روغن از وی گیرند مانند یاسمین و طبیعت آن گرم و لطیف بود و بوی
آن بسنبل ماند **ماهیشا** حشیش ارغاسونی است و گفته شد در الف و آن ماهیشا سرخ خوانند **ماش** مج خوانند
و بشیرازی خونش گویند و بپارسی ماه خوانند و جوهر وی نزدیک باقلا بود و نفخ وی کمتر و فاضلترین استعمال
کردن وی تابستان بود و نیکوترین آن سبز بزرگ فربه بود و طبیعت آن سرد بود در اول و معتدل
بود در رطوبت و یبوست چون مقشر کنند و گویند خشک بود در اول کیموس وی محمود بود و دیرتر
از باقلا بگذرد و خاصه مقشر وی جهت دردهای اعصاب ضماد کردن وی نافع بود و اگر خواهند که شکم براند
هیچ نفخ در وی نبود بشیر خشکدانه و روغن بادام شیرین بپزند اما باید که در نوبت صفراوی نبود و اگر
تب حاده داشته باشد با بقلة الحمقا و کاهو و اسفاناج و جو کوفته بپزند و اگر خواهند که شکم ببندد

با پوست

با پوست بپزند در آب و آب از وی بریزند و بعد از آن با ورق حماض بستانی بپزند و آب سماق
و آب انار دانه و زیت اضافه کنند و بخورند و حرارت ساکن کند و شکم ببندد و اگر زیت نخواهد
روغن بادام و وی سپرز را نافع بود و خاصه چون با زیت بود و چون بکوبند و با آب مورد بسرشند
و ضماد کنند بر اعضایی که کوفته شده باشد قوت دهد و وی ملازه را نیکو بود و معنف دندان
بود و مضر باه بود و دیر بگذرد و در وی نفخی اندک بود و در وی جلا نبود و باید که بروغن بادام
بپزند و در مضر باه مصلح وی شیر خشکدانه بود و بدل آن باقلا مقشر بود **ماش هندی** قلت است و
گفته شد **ماسی** بپارسی الماس خوانند و آن چهار نوع است اول هندی بود که لون آن بسپیدی مایل
بود و بزرگی آن بمقدار باقلایی بود و بمقدار الختم دینار و کنجید بود و باشد که از باقلا بزرگتر بود
لیکن نادر افتد و لون آن نزدیک لون نوشادر صافی بود و نوع **دوم** ماقدونی بود و لون وی مانند
لون اول بود اما بزرگتر بود و **سیم** معروف بود بحدیدی از بهر آنکه لون وی مانند آهن بود و وی بوزن
ثقیل‌تر بود و آنرا در زمین یمن و بلاد سوقه یابند و **چهارم** قبرسی بود موجود در معادن قبرسیه
و بلون نقره بود و طبیعت الماس سرد و خشک بود و گویند گرم و خشک بود بقوة و گویند چون در دهان
گیرند دندان را بشکند و بغایت محرق و معفن بود و وی سم قاتل بود و مداوای وی کسی که آن خورده
باشد قی با آب گرم و روغن گاو بود و بعد از آن شیر تازه آشامیدن و الماس با سرب گرفته بتیشه
توان شکست و چون ویران بشکند بیشتر بسو باشد و آتش بر وی کار نکند **مامیران** گویند نوعی
از عروق الصفر است و از وی گرم‌تر بود و آن صینی بود و خراسانی بود و صینی زرد بود و خراسانی
تیره رنگ که بسبزی زند و آن عروقی باریک بود و گره داشته باشد و طبیعت آن گرم و خشک است
و در آخر دوم و گویند در چهارم و گویند گرم است در اول و خشک در سیم سپیدی چشم و
سپیدی ناخن را زایل کند و روشنایی بفزاید و اصل وی یرقان را نافع بود و مغص را و دردی

ادرار بول بود و مقدار ماخوذ از وی نیم درم بود و چون با سرکه سحق کنند و بر کلف طلا کنند زایل کند و گویند
مضر بود بگرده و مصلح وی عسل بود و بدل وی بوزن وی عروق الصفر و نیم وزن آن مر بود **ماردین**
چنین گویند در ما خوزست و گفته شود **ماهون** حاشا است و گفته شد **ماء آب** نیکوترین آب چشمه آن بود
که از طرف شرق بود و نیکوترین آن بود که بشدت بیرون آید بر مقابله شمال و بر سنگ روان بود
و براق و صافی بود و سبک وزن بود و رایحه و طعم بد نداشته باشد و چون آفتاب بر وی تابد
زود گرم شود و چون از وی زایل شود زود سرد شود و زود از معده بگذرد و ثقل طعام سبک
کرد و از آن و طبیعت آن سرد و تر بود و تری آن در چهارم و مقدار معتدل از وی آنقدر بود که
غذا را یاری دهد و باعضا رساند و رطوبات آن نگاه دارد و بدن کسب نضارت و نعومة از وی
بکند و وی ریشها را بد بود و بسیار خوردن وی که از رعشه و سبات و نسیان آورد و نشاید که
تشنگی برند که شهوت را و قوت را نقصان دارد و مجفف جسم و مظلم بصر بود و **بقراط** گوید
نیکوترین آبها آب باران بود خاصه که از زمینی نیکو گیرند و قطر وی اندک بوده باشد
در ماه کانون و وی شیرین‌تر و سبک وزن‌تر بود و سردی وی کمتر از آب چشمه بود و وی
سرفه را نافع بود خاصه چون اثر بجهت سرفه از وی بپزند و آب برف سرد بود و بطبیع و کسب
اگر باعتدال بیاشامند سرد معده و جگر بود و بر هضم قوة دهد و مضر بود بدندان و حنجره و سینه
و نقرس و امراض احشا بارد و عصب و مصلح وی ریاضت و استحمام بود و نشاید که بناشتا آب
خورند که کزاز آورد و ناقهان و معده ضعیف و بدن ضعیف که گوشت اندک داشته باشد
و ناقهان و صاحب سپرز و یرقان و استسقا و بواسیر را نشاید که آب سرد خورند و بعد از آن مجامعت
و حرکات محکم نشاید که خورند که مضعف حرارت غریزی بود و نشاید که در شب تشنگی بحت
که حادث شود آب خورند که حرارت غریزی بنشاند و استسقا آورد الا اگر سبب آن چیزی گرم و خشک

یا شور

یا شور خورده باشند اگر اندک بازخورند شاید و آب گرم نیکوترین بیم گرم بود که حرارت دلی نبد
و وی گرم بود و بعرض طبیعت براند خاصه چون با نبات یا با عسل بود و چون با آب سرد ممزوج کنند
مصروع را نافع بود و ورم حلق و ملازه و سینه را و اگر با آب سرد ممزوج نکنند مصروع را مضر بود و
تشنگی ساکن نکند و اگر بسیار خورند مفسد مزاج بود و مرخی معده و دماغ را از بخار پر کند و هضم را فاسد
کند و بسبب فساد هضم لون را زرد گرداند و سپرز و جگر تورم کند و مهیج رعاف بود و باید که با گلاب
بیامیزند و تا مرخی معده نبود **ماء اللحم** باید که از گوشتی محمود بود مانند بره و حولی و جیش و سودترین
چیزها بود جهت ضعف دل و صنعه آن بقرع و انبیق گیرند و آن مانند عرقی بود در رعایت قوت بغایت
ماء الشعیر بپارسی جواب گویند و فعل وی مانند کشک الشعیر بود که آنرا شیره جو گویند و در کشک
گفته شد و وی سرد و مرطب بود و دفع حدت اخلاط بکند و بول براند و تبهای حاده را نافع بود
و ساده آن و اگر بلغمی بود با کرفس و رازیانه نافع بود و وی جگر گرم را نافع بود و خونی معتدل
صالح از وی متولد شود و تشنگی بنشاند و زود بگذرد و از معده و معاء بیرون آید و اخلاط سوخته
با وی مستفرغ شود و مضر بود باحشای سرد و منفخ بود و معده سرد را بد بود و دفع ضرر وی بگلقند
کنند **ماء الجبن** بپارسی آب پنیر گویند کلف و جرب را نافع بود خوردن و طلا کردن و مسهل صفرا
بود و یرقان را سود دهد و با افتیمون مسهل سودا سوخته بود و حرارت جگر بنشاند و حده
صفرا و فاضلترین وقت خوردن آن بهار بود و مقدار شربتی از وی هر روز سه نوبت یک رطل
بغدادی بود و میان هر نوبتی دو ساعت بود با دانگی نمک هندی و نیکوترین آن بود که از بز
سرخ جوان گیرند ازرق چشم که علف خورده نه کپه و اگر احتیاج بود بعلف آرد جو و کاسنی و خیار
و رازیانه بدهند و صنعت آن آن بستانند شیر تازه دو رطل و در دیگ کنند و آتش آهسته در زیر
آن کنند و چون که شیر جوشید و بسر برآمد چهل درم سکنجبین قندی و یکدرم سرکه بران ریزند تا شیر ببرد

شود و نیز جمع شود و بعد ازان بپالایش بپالاید پس ازان بگذارند و دیگر بر سر آتش نهند و کفش بگیرد بعد ازان مستعمل کنند ماء الورد بپارسی گلاب گویند نیکوترین آن تیز بوی باشد که بطعم تلخ بود طبیعت آن سرد بود و گویند گرم و این هر دو قول جالینوس است و گویند سرد بود در اول و معتدل بود در رطوبت و یبوست مایل برطوبت بود و مقوی دماغ و مسکن صداع گرم بود ببوییدن و طلا کردن و قوت دل و معده بدهد ببوییدن و خوردن و طلا کردن وی لثه را سخت کند و درد چشم را ساکن کند و حرارت آن بنشانند و چون بپاشند غشی و نفث دم را نافع بود و خفقان گرم را و مقوی چشم بود و بعطریت و قبضی که در وی هست و چون بر سر ریزند بخار را تحلیل کند و صداع را ساکن گرداند و بسیار بر موی ریختن موی را سفید گرداند و گلاب مقوی معده و مخشن سینه بود و مصلح وی جلاب نبات بود ماء الکافور نیکوترین آن بود که مانند روغن بلسان بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیم منفعت وی آنست که دفع بیرون آورد و مضرت وی آنست که محرور مزاج را درد سر آورد و دفع مضرت وی بروغن بنفشه کنند که بادی حلط کنند و سرد مزاج را بپراند و در زمستان و در شهرهای سردسیر موافق بود و ماسرجویه و ابوحنا و رازی گویند درخت کافور چون بشکافند این آب ازوی روانه گردد و گویند کافور بود که با پوست درخت مخلوط شده باشد بپزند و صافی کنند و آن آب ذهبی رنگ از وی بگیرند و خاصیت وی آنست که چون در طعام کنند مگس گرد آن نگردد ماء النون آب ماهی نمک سود را ماء نون خوانند و آن مانند مری بود و در اکثر حالات در وی خشکی و یکمتر از مری شعیری بود و چون بدان حقنه کنند درد ورک و عرق النسا و قرحه امعا را نافع بود و ریشهای متعفن که دراعا بود خشک گرداند و مقطع بلغم بود ماء الملح دیسقوریدوس گوید بقوة وی در فعل وی مانند نمک بود و قایم مقام آب دریا بود در منفعت ماء العسل گرم بود و قوة معده سرد بدهد

سردی

دلمی

و اشتها بیاورد و بول براند و مرضهاء سرد را نافع بود و مسهل طبیعت بود و چون خلطی باشد که مستعد دفع بود و شکم ببندد و چون در معده قوة نفوذ غذا ببدن بود و اگر زن بپاشاند اگر قرا قر نزدیک ناف پیدا کند آبستن باشد و اگر نه آبستن نبود و مضر بود باصحاب مرار و ورم گرم و مصلح آن ربوب فواکه حامض بود و صفت آن یک جزو عسل و دو جزو آب شیرین و بجوشانند تا ثلثی برود و دو ثلث بماند و کف دور کنند و بپالایند و اگر خواهد که گرمی وی زیادت گردد مصطکی و زعفران و زنجبیل و قرنفل و دار فلفل از هر یک قدری در صره بسته با وی بجوشانند ماء الحدید دوص است و گفته شد ماء القرطن شرابیست که آنرا اخندیقون گویند و صاحب منهاج گوید که از خمر یا از مثلث و عسل و داروهای گرم سازند و صاحب جامع گوید ماء العسل است و گفته شد ماء الجبن بپارسی آب بکه گویند صاحب جامع گوید از جماعت بازرگانان شنیدم که از طرف مندفرد بود و ندو از غیر ایشان از اقلیمهای دیگر که آن آبیست خاکستری رنگ بغایت ناخوشبوی و چون کهن گردد سیاه شود و مولف گوید آن آب را از شکم ماهی گیرند که آن ماهی را جه خوانند و در بحر جیبن بود و اگر آن ماهی را چیزی مثل جوال دوزی بزنند در حال درست گردد و در آنها روان وی مانند کبه بود برازین آب و خواص وی آنست که هر عضوی که شکسته گردد مقدار دو مثقال بپاشانند و رها نکنند که بدندان رسد که دندانرا مضر بود و در زمان آن عضو درست گرداند اما باید که بازجا ری بسته باشند و در حال بپاشانند فتبارک الله احسن الخالقین و نشان این آب آنست که چون خورند در حال التحفص کرا استخوان وی شکسته است دانند که آب رسید با موضع شکسته و این مجربست ماء الی عسلست و گفته شد ماسوفلن با درنبویه خوانند و گفته شد مار ماهیج ماهی دراز است مانند مار و آنرا مار ماهی خوانند ماطوینون درختی است و صفت قنه گفته شد در قاف مجنک اترج است و گفته شد مشک سوس است و گفته شد مشان درخت کمه مدانه است و آن نوعی از مازریون است و کرمدانه تخم وی بود و گفته شد مثلث آب انگور

بود که بجوشانند و کف وی بگیرند تا چهار دانگ بسوزد و دو دانگ بماند بعد ازان فرو گیرند و استعمال کنند و منافع وی نزدیک منافع خمر بود و خونی صالح روشن لذیذ وی متولد شود و هضم غذا بکند و چون با آب بیامیزند محرور را نیک بود محلب نوعی از ریاحین است بپارسی حوک شنطر گویند طبیعت آن سرد و خشکست در دوم و گویند رتست وی قابض بود و منع خون رفتن بکند و طبیعت ببندد و جراحتهای تر را بصلاح آورد و ریش آنرا خشک گرداند و چون عصاره وی در گوش چکانند کرم گوش بکشد و ریش آنرا خشک گرداند و درد زایل کند مح ماش است و گفته شد محروت اصل الانجدانست و وی بقوت و منفعت حلتیت بود و بهترین آن سفید سبک بود طبیعت آن گرم و خشک بود و بر هضم یاری دهد و معده را پاک گرداند و معا و تحلیل ریاح و نفخ بود و مقدار مستعمل از وی نیم مثقال بود و اسحق گوید مضر بود بشش و مصلح وی عسل بود محلب درختیست مانند درخت بید و گل وی سفید بود و ثمر آنرا حب المحلب خوانند و گفته شد صفت آن در حا محمودة سقمونیاست و گفته شد محاجم اهل اندلس مخلصه را بدین اسم خوانند مخلصه محاجم خوانند و الوج خوانند و آن سه نوعست و مولف گوید یکنوع شیرازی کارزنگ خوانند و بپارسی بلیلستانی گویند و یکنوع را کشنیز کوهی گویند و یکنوع را تریاق کوهی و هر سه نوع تخم ایشان شابه یکدیگر بود اما در نبات ایشان بجای رستن ایشان اندک تفاوتی بود و نبات کارزنگ خشن بود و تخم وی بغایت تلخ بود و گل وی ازرق بود و در کوه و سنگستانها روید و نبات کشنیز کوهی املس بود و بقیه بزرگتر بود و تخم وی هم بزرگتر بود و هم تلخ بود و در مرغزارها روید که در دامن کوه بود و گل وی ببرخی زند و نوع سیم در رمل روید و نبات وی کوچکتر بود و گل وی سفیدی بود که در وی زردی و سیاهی بود و مولف گوید نیکوترین آن شبانکاره بود که از کوهستان شبانکاره آورند و خواص وی آنست که هر کس که یک شربت از وی بپاشامد

علف نوروزی

ازانزلی

از گزندگی مار و عقرب و افعی و مجموع گزندگیها یک سال ایمن باشد و اگر مار یا عقرب یا افعی گزیده باشد و یک شربت از وی بیاشامد البته خلاص یابد از مضرت سم آن و شربتی از وی از یک درم تا یکمثقال بود با روغن زیت و مجربست بکرات امتحان کرده و مجرب بوده والحمد لله علی ذلک کثیرا و مولف گوید شخصی در نزول آفتاب بحمل سه روز هر روز یکمثقال مخلصه با شراب تجرع کرد و در آن سال چند نوبت ویرا زهر دادند و بر وی کارگر نشد مثل دو دانگ و نیم الماس ویرا دادند و یکنوبت زهره افعی و چند سمیات دیگر و بر وی هیچ عمل نکرد و چون تفحص کردند در اول سال مخلصه خورده بود و حبا نچه یاد کرده شد و این مجربست بتحقیق و مخلصه ویرا ازبهر آن نام نهاده اند که از همه زهرها خلاص دهد و مولف گوید حجر التیس که بپارسی پادزهر خوانند و از ایل کوهستان شبانکاره خیزد چون حجر التیس بسودن بآخر رسد در میانه آن دانه یا قدری چوب باشد و آن دانه یا چوب ازان مخلصه بود و بدان دانه پادزهر جمع میشود و بمرور ایام می بندد و بزرگ میگردد و غذای آن گوسفند گویند بغیر از مار و مخلصه نیست و بالجمله تریاقیت در وی هست مخلطم محیطا گویند و دبق نیز گویند و بنیرو آن سپستانست و گفته شد مخ بپارسی مغز گویند و وی لذیذتر از دماغ و نیکوتر بود و موافق ترین مغز ساق گوساله و ایل بود و بعد ازان کادیس بز پس گوسفند و طبیعت آن گرم و تر بود و مسخن و ملین و کثیر الغذا بود و بهترین آن بود که در آخر تابستان باشد و وی محلل و ملین صلابات بود و چون زن بخود برگیرد فرزجه از مغزها محو و صلابت رحم را نافع بود و عضل و اعصاء صلب را نرم گرداند و مجموع شقاق دست و پای را نافع بود و ملطخ آن معده بود و شهوة مضر بود و مغثی چون بسیار بخورند و مصلح وی ابازیر گرم بود و صعتر و نمک و الخدا مخیض بپارسی دوغ خوانند و نیکوترین آن بود که از شیر گاو جوان بود و صفت آن در لبن حامض در لام گفته شد مداد نیکوترین آن بود که سبک وزن و سیاهی بغایت بود و طبیعت همه انواع آن

بقراری

کرم بود ومحیف الاهندی که بولس ویرا از مبردات شمرده است وچون برورم کرم طلاکنند نافع بود
مرجان در باب با درهنت لبه کفته شد انواع آن مرزنجوش مردقوش کویند بپارسی مرزنکوش
خوانند وبعربی آذان الفار وکفته شد در الف وطبیخ وی استسقارا نافع بود وپنج درم از وی شربتی بلغم را
سودا رد وعسر البول ومغص را نافع بود واسحاق کوید مضر بود بمثانه ومصلح وی تخم خرفه بود وبدل آن
افسنتین رومی بود وکویند دو وزن آن مرماخور وکویند بدل آن ورق یاسمین بود وکویند بدل
آن شاهانک است وکویند نیم وزن آن فلفل مران بالیا خوانند وآن درختیست باریک ودراز
وازچوب وی نیزه سازند ودر ملک شام بسیار بود وورق وی زرد بود ودر وی قبضی بود وتحقیق
عصاره وبرگ وی چون پاشند یا ورق آن باشراب ضماد کنند کزندگی افعی را نافع بود وپوست
درخت وی چون بسوزانند وباآب برجرب مالند قطع کند ونشاره چوب وی کشنده بود
وچون پاشند مشر صمغیست بیونانی سمرنا خوانند ووی خالص بود ومغشوش بود وغش آن
ببعضی از صموغات کنند که آنرا بارزد خوانند وجارقایس خوانند وآن نوع کشنده بود ونیکوترین
مرآن بود که بسرخی مایل بود وخوشبوی وزرین وصافی بود وبغایت تلخ بود وطبیعت آن
کرمست درسیم وخشکست در دوم ووی مفتح ومحلل ریاح بود ودروی قبض والزاق بود
ودر داروهای بزرگ مستعمل کنند از بسیاری منفعت آن ووی منع عفونت کند تا جثه که بیست
نگاه دارد واز تغیر ونتن واثر ریشها زایل کند وچون دردهان نگاه دارند بوی دهان خوش کند
ودر رشهای بلغمی را نافع بود واکر با افسنتین یا ترمس یا عصاره سداب حقنه سازند حیض براند
وبچه بیرون آورد وبزودی واکر مقدار باقلی که آن بوزن دوازده قیراط بود بیاشند سرفه
نزمن وعسر البول ودرد پهلو وسینه واسهال وقرحه امعارا نافع بود وچون در شیب زبان
نهند وآنچه حل می شود فرو می برد خشونت قصبه شش را نرم کرداند وآواز صافی کند وکرم

بکته

بکته وچون باشراب بیامیزند ودر شیب بغل مالند کنده بغل زایل کند وچون باشراب وزیت مضمضه کنند
دندان ولثه را محکم کرداند وچون بر ریشها سر پاشند نیکو کرداند وچون با افیون وجند بیدستر ومیبختج
بیامیزند ریمی که از کوش آید وورم آنرا نافع بود وباسلیخه وعسل بر ثالیل مالند سود مند بود وچون
با سرکه بر قوبا مالند نافع بود واکر با لادن وخمر وروغن مورد بر موی مالند از ساقط منع کند وریش
چشم وتاریکی وسفیدی آنرا زایل کند واین جزازکوید چون سحق کنند وبآب مورد بسرشند وزن
نخود برکیرد بوی مشک که از فرج وی ومد زایل کند واکر مرنوبیت فلطینی بسرشند ومر طلاکنند بر انکشت
ابهام پای راست قوت مجامعت تمام بدهد مادام که بر ابهام وی بود وچون سحق کنند بسرکه نیکو
تا مانند مرهم شود وبرسر مالند درد سر وصداعی که سبب آن ندانند زایل کند ورازی کوید درد
کرده ومثانه را نافع بود ونفخ معده ومغص ودرد رحم ومفاصل را زایل کند وزهرها را نافع بود وکرمها
بیرون آورد ومحلل اورام بود وورم سپرز را بغایت نافع بود وچون باشراب بیاشامند کزندگی
عقرب واسترخاء معده را سود دهد ومسهل آب زرد بود واکر زن نیم درم با زرده تخم مرغ
نیم برشت بیاشامند منع خون رفتن بافراط بکند وباز بند واکر با سداب فرزجه سازند وزن
نخود برکیرد بچه بیندازد واکر با آب تره تیزه حل کنند وبر خونی که در شیب چشم منعقد شده باشد
طلا کنند تحلیل دهد واکر بر کلف طلا کنند وبدان ادمان کنند زایل کند واکر در آب نارنج حل کنند
وبر سعفه طلا کنند وبدان مداومت کنند زایل شود وخشک کرداند وچون با سرکه وروغن کل
حل کنند وبر جرب ریش شده وحکه وغیر آن طلا کنند ساکن کرداند واکر با سرکه وروغن کل وزعفران
حل کنند وبر شعیره طلا کنند خشک کرداند وزایل کند وچون با کندر وزعفران نخود برکیرند حرارا
نافع بود که از رطوبت بود ورایحه وی مصدع ومسدر ومنوم بود وکویند مضر بود بمثانه ومصلح
وی عسل بود وبدل وی صمغ بادام تلخ بود ویا قصب الذریره وقسط تلخ وفقاح اذخر مرداسنج آسنج

ودر قوت مانند باد آورد بود وبهترین آن رومی بود وطبیعت آن کرم وخشک بود در دوم وصرع را
نافع بود ومقوی معده وجکر بود وچون نخود برکیرند کرم معقده بکشد مرماقلین معنی آن ذو الف
درقه وصاحب جامع کوید خرنبل است وکفته شد وطرخیان آنرا حد ماله خوانند مرابیبر هوم المجوس
وهوم الدابره خوانند وکویند آن کرم وخشکست در دوم ودروی تحقیق بغایت بود ومجوس کوید سنگ
مثانه بریزاند وبول براند وصاحب منهاج کوید نیکوترین آن کل وی بود وآنچه تازه بود وطبیعت
آن سرد وخشک بود باعتدال خون را ببندد واز جراحتها چون بکوبند وبر آن نهند وچون بپزند وآب
آن بیاشامند بول براند وفضول بکدازد ومعرفت وی در باب ماکفته شود مرو الواعست کونوعی
خوشبوی ویرا مرماحوز خوانند لشیرازی مرد خوش کویند وکفته شود ونوعی که بوی آن کمتر بود وآنرا
اشموشا خوانند وطبیعت آن کرم وتر بود وتخم آنرا بشیرازی مرورشک خوانند ونوعی دیگر آنرا
دارماو دارمک نیز خوانند وآن مرو سفید بود ووی معتدل بود در حرارت ورطوبت ودر وی
تفریح بود وکویند بدرستی که لسان الثور است وکفته شد ویکنوع دیگر خزاما کویند وهم کفته شد
ویکنوع دیگر ارد شیر دار وارد شیران نیز کویند وآنرا بشیرازی مرو تلخ خوانند وبلغتی دیگر ماها
ومرماهوس کویند وطبیعت آن کرم وخشکست در دوم مجفف ومحلل نفخ بود وبلغم وسده
بکشاید وصداع سرد ودرد معده را که از بلغم بود سود دهد واسحق بن عمران کوید دار مامرو سفید است
وحب وی هم سفید بود ومولف کوید انواع مرو را هیچ کدام حب سفید نیست الا مرو تلخ
که خود وحب هر دو سفید ند واین نوع مشهور بود ومرو سفید پس بدین تقدیر مرو سفید غیر
لسان الثور باشد ونوعی دیگر هست که آنرا ابیشهار خوانند وآن کاوچشم است وکفته شد
مرقشیثا ذهبی ونقرهی ونحاسی وحدیدی وشبهی بود وهر جنسی شبیه بود بجوهری که بوی
منسوب بود در لون وآنرا حجر النور وحجر الروشنایی خوانند از بهر روشنایی چشم وطبیعت

آن کرم وخشک

کفته است

[margin note, illegible]

آن کرم وخشکست در سیم مقوی چشم بود وديسقوريدوس کوید قوة وی سوخته یا ناسوخته مسخن ومحلل بود
چشم را جلا دهد ومنضج اورام جاسیه بود وچون با راتینج خلط کنند کوشت زیادت بخورد در ریشها
ورازی کوید چون از کردن کودک بیاویزند نترسد واکر سحق کنند بسرکه وبر برص طلا کنند زایل کند
وکویند محلل ماده بود که در زیر چشم باشد وقوة چشم بدهد وبرکشش چون با سرکه طلا کردن سود دهد
ودر مرهمها کردن محلل بود وقاطع دم بود وبدل آن مغنیسیا بود مرداسنج مرتک کویند بپارسی
مرداسنگ وبیونانی لیثارغوریش خوانند ونیکوترین آن اصفهانی بود وبراق که بسرخی زند وطبیعت
وی بسردی مایل بود ومغسول وی قابل حال سرد بود وقابض ومجفف واز خواص وی آنست که چون
در سرکه اندازند سرکه شیرین شود واکر در نوره بود بدن را سیاه کند ووی ماده مرهمها بود وبوی آن
خوش کند خاصه شیب بغل وکلف را زایل کند واثر سیاهی خون مرده واثر آبله زایل کند ومنع عرق بکند
وکوشت در ریشها برویاند ومغسول وی چشم را جلا دهد وخوردن وی نشاید از بهر آنکه کشنده بود
بول ببندد ونفخ در شکم وحالبین پیدا کند وقبض زبان بکند وباشد که قولنج آورد وایلاوس
وباشد که اطلاق بول وغایط کند وخناق آورد ومداوای وی قی کنند بعد از آن شراب وتخیل
مربا واسفناج وچون طلا کنند در شیب بغل وفضلها سوی دل کند دلیل وی آن بود که با روغن
کل بیامیزند ورازی کوید کسی که آن خورده باشد معالجه وی قی کنند با آبی که در وی شبت وانجیر
پخته باشند وبعد از آن مقدار سه درم فرآب تخم کرم بیاشامند ولعوق الخزفان وسرکه خمر سیاه
از عقب آن بدهند مری بپارسی الکامه بخاری کویند والکامه رقیق کویند آنچه از جو سازند
کرم وخشک بود تا سیم وکویند کرمست در اول وخشکست در دوم اخلاط غلیظ را بزداید
ونشف بلغم بکند وپاک کرداند وبوی دهان خوش کند وریشهای عفن را نافع بود ودرد ورک
وعرق النسا ورطوبت معده را عظیم مفید بود ودر حقنها وقولنج مستعمل کنند مناسب بود

وگزیدن سگ دیوانه را نافع بود و رازی گوید مری گندم همین عمل کند الا از وی الطف واقوی بود
و شکم براند و قطع لزوجات بکند و ملطف اغذیه غلیظ بود و مستعطش و مسخن معده و جگر و مجفف
آن بود و چون ناشتا اندکی بپاشند گرما بکشد و اگر در چشم گی کشند که وی آبله بپیدا کرده باشد
هیچ در چشم وی بدید نیاید و اگر برآمده باشد بگدازاند و چون بدان غرغره کنند جذب بلغم بسیار کند
از دماغ و خنک و ورم نغانغ پاک گرداند چون منفجر شده باشد **مرّار** نوعی از شکاعاست
و باد آمده و در فصل ترد نگیست با ایشان **مرطیس** سنگیست که در وی خشونت صخری بود و بلون
لاژورد بود و چون سحق کنند بوی گوگرد کند اگر بوزن سه جو از وی بپاشند درد دل را نافع بود **مرزنگوش**
مرزنجوش است و گفته شد **مرج** جوز هندیست و آن حبیست مندی مانند دوقو و طبیعت آن گرم
و خشکست در سیم حیض براند و سده جگر و سپرز بگشاید **مرماحوز** نوعی از مرواست بپارسی مرو خوش
خوانند و نیکوترین آن بستانی بود و سبز و طبیعت آن گرم و خشکست در سیم و گویند در دوم و
گویند خشکی وی در چهارم بود و گویند گرم بود در اول و وی لطیف بود و محلل و مسکن ریاح بود
و سده بلغمی بگشاید و چون سر بر بخار آن دارند صداع سرد را نافع بود و وی منشف رطوبت معده
بود و مقوی آن و مقدار مستعمل از وی یکدرم باشد و منع قی بکند و خوزی گوید چون در شراب
خوابانند و بپاشند مستی بحث کند و بوییدن وی مصدع بود و مصلح آن ریاحین سرد بود
و بدل آن مرزنگوش بود و اگر از جهت سپر بود بوزن آن اشنه و دانگی آن زعفران و مرزنگوش
و مرماحوز و حبسفرم و فرنجمشک و بادرنبویه همه قایم مقام یکدیگراند در ابدال **مرغزی** جامه
مرغزی گرم و تر بود و حرارت وی از صوف کمتر بود و ملایم طبع ایشان بود و بدن را نیکو دارد و
از نرمی بسیار که در وی هست و سخن کرده و مقوی پشت بود **مرمر** نوعی از رخامست
سفید و نیکوترین آن بود که از معدن خرج آورند و بیونانی اسطرالیطس خوانند و بعضی گویند

اسطرطیس

اسطرطیس خرعست نو فرسطیس گوید اسطرالیطس چون بسوزانند و با نمک اندرانی سحق کنند نیکو دندان
ولثه را بدان بمالند سودمند بود و لثه را محکم دارد و سوختگی آتش را سود دهد چون بکوبند و حل کنند
و بر موضع سوختگی افشانند و دیسقوریدوس گوید چون بسوزانند و با رابتنج و زفت بیامیزند
و رمهای صلب بگدازاند و چون در موم روغن کنند درد معده را ساکن کند **مرارات** سالم ترین زهرهای
مرغان زهره مرغ و دراج و کبک بود اما مراره جوارح بغایت قوت لداغ بود و خاصه کبار ایشان
و اختیار آن بود که لون وی زردی طبیعی بود و اگر زنگاری و لاژوردی بود بد باشد و طبیعت آن
گرم و خشک بود در چهارم و تیز و چون با فطراسالیون و فتیولیا بیامیزند جرب ریش شده را سود دهد
و زهرها مجموع تاریکی چشم را نافع بود و خاصه مرارات جوارح خصوص خشک کرده و ابتدای نزول آب را
مفید بود و مجموع مرارات طبع براند و اسحق گوید بقوة ترین زهرهای چهارپایان زهره شیر
بود و بعد از آن کفتار پس گاو پس گرگ پس خرس پس بز پس آهو پس ایل پس و هر یک بجای خود گفته شود
مرارة النعلب سودمندترین زهرها صحبت چشم زهره آهو بود **مرارة حمار الوحش** زهره خر گور
داء الثعلب و داء الحیه را سودمند بود مالیدن و براثر رها طلا کردن **مرارة الدب** زهره خرس تشنج
و کزاز که از جراحت عصب بود و سردی نافع بود و **شریف** گوید زهره وی چون با عسل و فلفل
بگدازند بر داء الثعلب طلا کنند زایل کند و موی نیکو بر رویاند خاصه چون پنج شش نوبت مکرر کنند و اگر
با سکنجبین بیاشامند درد جگر را نافع بود و **دیسقوریدوس** گوید زهره خرس در منفعت نزدیک
بزهره گاو بود و چون لعق کنند صرع را نافع بود و در خواص ابن زهر گوید که درد چشم چون کشند با عسل داء
را زیانه چشم را روشن کند **مرارة البقر** بقوة ترین زهرهای چهارپایان زهره گاو بود پس کفتار
پس خرس پس بز و گوسفند و نیکوترین آن زهره گاو نر بود و آن در مرهمها کنند جهت منع جراحت و
و در دمهای سخت و با نطرون و فتیولیا چون سر را بدان بشویند خراز را نافع بود و با عسل چون بدان تحنک کنند

خناق را نافع بود و مفتح افواه بواسیر بود و تریاق گزندگیها بود و مقدار ماخوذ از وی تا دانگی
بود و دوی وطنین و درد گوش را که از سردی بود چون با روغن گل در گوش چکانند نافع بود و چون
با عسل بیامیزند و ریشها بد و درد فرج و ذکر و پوست خصیه را نافع بود و وی مضر بود بجگر و زهره و
مصلح وی کتیرا بود و ماء العسل **مرارة التیس** نیکوترین آن زهره بود که جوان بود و که بشیرازی آن را دیو خوانند
و هنوز گشن نکرده باشد و طبیعت آن گرم و خشک بود و دوالی و داء الفیل را نافع بود و دوای
تر را که بر گوش بود و زهره بز کوهی تریاق گزندگی بود و مقدار ماخوذ از وی تا دو دانگ بود و
و مضر بود بگرده و زهره و مصلح وی انیسون بود و عسل **مرارة الخنزیر** ریش گوش را نافع بود و چون
طلا کنند بعسل و فلفل بر سر کل موی بر رویاند و مجربست **مرارة الکلب الکلاب** زهره سگ آبی گویند
چون آدمی بمقدار عدسی بخورد و بعد از یک هفته بکشد و مداوای وی بروغن گاو و حنظیاهای رومی
و دارچینی و پنیرمایه خرگوش کنند و بروغنهای خوشبوی تمریخ و تدبیرهای لطیف **مرارة الضبع**
زهره کفتار نیکوترین آن بود که از کفتار بزرگ گیرند و آن گرم و خشک بود و مسهل بلغمی بود که در
باشد و مقدار مستعمل از وی تا دانگی و نیم بود و مضر بود بزهره و اسحق گوید مصلح وی عسل و صبر
بود **مرارة الاسد** زهره شیر نیکوترین آن بود که از شیر جوان گیرند و آن گرم و خشک بود
تاریکی چشم را نافع بود و ابتداء نزول آب و انتشار خاصه زهره کبک که آن سودمندترین
زهرها بود در این زحمت **مرارة الشبوط** شبوط ماهی است که در دجله بغداد باشد و آن را بیونانی
قلوفونوس خوانند و زهره وی تاریکی چشم و ابتداء نزول آب و انتشار را سودمند بود
و گویند چون بگیرند از وی تا مقدار دانگی و نیم معده را پاک کند و قوة دل بدهد و گویند خوردن
آن مضر بود بزهره و مصلح وی کتیرا و سرکه بود **مرارة الکرکی** زهره کلنگ گرم و لطیف بود و
چون آب مرزنگوش سعوط کنند لقوه را نافع بود **مرارة الکبش** زهره کبش که بشیرازی غوچ خوانند

در دکوش

در دکوش اگر از سردی بود چون با قدر عسل در گوش چکانند نافع بود **مرارة القنفذ** زهره خارپشت
که بپارسی زهره حکاسه خوانند اثر ریشهایی که در چشم بود زایل کند و مجذوم را نافع بود و چون بیاشامند
مرارة الارنب زهره خرگوش چون با آرد حواری و کندر و سداب بیامیزند و در میان شراب بیاشامند
بخواب نرود همیشه و اگر خواهند که از آن خلاص یابند همیشه سرکه و پیاز دهند و بدل وی زهره کبک بود
مرارة النمر والافاعی والارنب البحری کرم دکشنده و مهلک باشند کسی که آن خورده باشد تلخی
دهان عارض شود و زردی چشم و زود باشد که بکشد و اگر باقی بماند بیشتر از چهار ساعت نشان
خلاص است و هر چه زهره افعی بود عجب بود و اگر از آن خلاص یابند و مداوای شیر تازه و معجون
طین مختوم و تریاق فاروق و رب به و سیب و تخم ترک و جو آب کنند و اگر غشی متواتر بود ماء
اللحم و اریج دهند و شراب با اندکی مشک و داء المسک نیز مناسب باشد **مرارة الرخمه** زهره
رخمه که بپارسی مردارخوار گویند و بشیرازی خر در و بعضی دیگر ویرا موش گیر خوانند سودمند بود بارد
جهت گرانی گوش و با روغن بنفشه چون در گوش مخالف چکانند درد شقیقه را مفید بود و با
سرد چون در چشم کشند سفیدی زایل کند و ابن بطریق گوید چون زهره وی خشک کنند در ظرفی
آبگینه در سایه و در چشم ملسوع کشند در جای گزیده سود دهد و اگر چه افعی گزیده بود و دیگری
گوید نه چنین است و بعضی گویند مجربست بود جهت سم کژدم و مار و زنبور و بدان ضماد کرده
نافع بود و صاحب منهاج گوید که ظن من آنست که لطوخ کنند **مرتق** عصفوریست و گفته شد **مرقد**
جوز ماثل و افیون را بدین اسم خوانند **مرارة الصحراء** مرار الصحرا نیز گویند و آن حنظلست و گفته شد
مرداسنج بعضی نیست و آن نوعی از سنداباد بری بود و بغایت تلخ بود و رازی گوید مرداسنج صنفی
از کاهو تلخ است که شیر از وی روانه بود **مرز** قومی خوانند و آن بلند نیست که از گندم و جو
کاورس و غیر آن سازند و ترکان آن را بوزه و اکثر وحوش بر و نیز خوانند و کشنده بود **مزمار الراعی**

زماره راعی خوانند و گویند عصی الراعیست و گفته شد مرخ درخت بادام تلخ است و در صفت لوز مر
گفته شد منفعت آن مسک بپارسی مشک خوانند و نیکوترین آن تبتی بود و گویند صینی و این را فید
نقل از مسعودی کنند که در کتاب مروج الذهب و معادن الجوهر آورده است که فضیلت مشک تبتی
بر صینی بر دو وجهست یکی آهوی تبت بر سنبل چرا کند و همچنین و آهوی چین بر حشایش دیگر چرا
کند و دوم آنکه اهل تبت قطعا از نافه بیرون نیاورند و همچنان رها کنند و اهل چین از نافه بیرون
آورند و غش بجای وی کنند مثل خون و غیر آن از نوعها که غش توان کرد و تیر چین راه دور است و
در دریا گذرش بسبب نم و اختلاف هوا بوی آن و قوة آن ضعیف گردد و نیکوترین مشک آن بود
که لون وی زرد بود و رایحه وی تفاحی بود و از آهوی گیرند که جوان بود و بعد از غایت نضج بود و چون
از وی گیرند و فرق میان این آهو که نافه دارد و آهوان دیگر در لون و شکل و شاخ و صورت
هیچ نیست الا بغیر از یک چیز این آهو را دو دندان پیش بود بشکل دندان فیل و خوک و مانند
یک وجب زیاده و کمتر بود و گویند آن قوم آنجا شکار روند و اگر به تیر بزنند نافه وی بیرون
و خون که در نافه بود خام بود و نپخته و رسیده باشد بوی وی سهو کمتر داشته باشد پس چند زمان
رها کنند تا بوی سهو که از وی زایل شود و از ماده هوا استحیل بمسک گردد و این دلیلیست که میوه
که بر درخت نارسیده باشد و نتوان خورد و چون از درخت فرو گیرند و رها کنند رسیده گردد
و توان خورد و بالجمله نیکوترین مسک آن بود که در وعای خود نضج یافته باشد و در سره خود مستحکم شده
باشد و از حیوانی بود که مستحکم و تمام المواد بود و طبیعت مسک گرم و خشک بود در دوم و گویند
در سیم و ملهمان گوید مسک گرمست در دوم و خشکست در سیم ابن ماسویه گوید عرق خوشبوی
کند و قوة دل بدهد و شجاعت زیادت کند و مره سودا زایل کند و چون با دوی بود که منفعت
وی بود دران زحمت مخ و مقوی اعضای خارجی بود و چون برونهند و اعضای باطنی چون

پاشند

چند روز

چون پاشامند و جماعتی از اطباء فارس و اهواز ذکر کرده اند که در وی رطوبتی هست و بدین سبب است که
باه را یاری دهد و اگر قدری از وی با روغن خیری بگدازند و بر سر قضیب و سوراخ طلا کنند یاری دهد بر
مجامعت بسیار کردن و انعاظ و سرعت انزال و رازی گوید چون در طبیخی حل کنند و پاشامند من را
کنده کند و سودمند بود علتهای سرد که در سر باشد و غشی و سقوط قوة را نیکو بود و طبری گوید ملطف
و مقوی اعضا بود و بسبب بوی خوش و چون بدان سعوط کنند مقدار نیم عدس از وی با محیزان عفرا
صداع که از سردی بود زایل کند و قوة دماغ بدهد حکیم مسلم بن حنین گوید چون در دارو بیاری چشم
کنند قوة چشم بدهد و سعیدی که رقیق بود زایل کند و نشف رطوبت بکند و اسحق بن عمران
گوید مرطوبی مزاج و پیران را موافق بود و نافع خاصه در زمان سرد و مهرد و پیرها و مصدع جوانان
محروری مزاج بود و خاصه در زمان گرم و گرم سیرها و بالجمله سودمند بود مجموع علتهای سرد را که در
سر بود و سده بگشاید و نافع بود جهت ریاحی که عارض شود در چشم و در جمله جبید و شکم به بندد
و زردی روی زایل کند و عمل سموم باطل کند و خفقان را نیکو بود و شیخ الرئیس گوید وی اصل
تریاق پیش اهل بود و قرون سنبل و مفرح بود و توحش را سودمند بود و تعدیل گرمی وی بکافور
بود و کنند و از آن خشکی بر دهن بنفشه و روغن گل کنند و گویند چون بدان سعوط کنند مفلوج را
و اصحاب سکته سرد را نافع بود و دماغ را پاک گرداند با دویه که بدان سعوط کنند و چون در روغنهای
گرم سخت باشد حل کنند و بر قفا و پشت مالند خدر و فالج را سود دهد و اگر بدان مداومت نمایند
افلاج را زایل کند و ابن رضوان گوید چون بر بواسیر ظاهر طلا کردن نافع بود و ابن رشته گوید ریاح
غلیظ که متولد شود در امعا نافع بود و چون بپاشامند و صاحب منهاج گوید مقدار ماخوذ
از وی قیراطی بود و شرب وی مضر بود به دماغ گرم و مصلح وی کافور بود و گویند بدل آن خندبیدستر
بود و در درد اعصاب و در همه فعلها الا در بوی خوش تنها باقی در همه فعلها بدل مسک بود و گویند

پیوند

بدل آن مرزنگوش است مسواک الراعی گویند زوفاست و گویند تحقیق شیطرج است و گفته شد مسقوره
و سمقار و سمقران اسمهای بربریست زنانه و ندطویل را مسکة الجن بزبان اندلسی جعده کوچک را
بدین اسم خوانند و شواصیر را نیز مسک الجن خوانند و گفته شد مسواک القرود اشنه است و
گفته شد مسواک العباس گویند رعی الابلست و گفته شد و فوارس را نیز بدین اسم خوانند مسطار
شراب بهست افشرده زود دست کننده بود مستعجل بوزیدانست و گفته شد مستحقونیا
مسحوقینا و مسحوقونیا نیز گویند و آن زبد القواریرست بپارسی کف آبگینه گویند و ماء الزجاج
خوانند و آن آبی بود که بر روی آبگینه مانند کف پیدا گردد و بعضی گویند آن خمرها و شربت مکام
ساختن و بعضی گویند ریم آبگینه است آنچه محقق است کف آبگینه است و لعابیست حاره حاد
بود و سعیدی چشم را زایل کند و تجفیف رطوبت بود و حکه و جرب را نافع بود چون در حمام بر
اعضا طلا کنند و بدل آن آبگینه سعیدست و قلیه کارزان سقاطولن عود هندیست و گفته شد مسن
سنگیست الوان که کارد و شمشیر و غیر آن بدان تیز کنند حکاکه آن چون بر پستان ابکار طلوع
کنند و خصیه کودکان رها نکنند که بزرگ گردد و اگر بر داء الثعلب طلوع کنند موی بر دیاند و اگر
بسرکه بپاشامند ورم و سپرز بگدازد و صرع را نافع بود اما مسن زیتی سبز چون شکسته کنند پس بیان
کنند با آتش و سحق کنند با سرکه و نطرون حکه و قوبا و خنازیر و سرطان و اکله را نافع بود و چون سحق
کنند تنها و در چشم کشند سعیدی چشم زایل کند و از بهر اینست که شیافات که جهت چشم سازند
بروی سازند و اگر ویرا ببوزند و سحق کنند و بر سوختگی آتش پاشند سودمند بود مشمش
بپارسی زردآلو گویند و قیصی خوانند و بیونانی ارمیناقن و نیکوترین آن ارمنی بود و طبیعت
آن سرد و تر بود در دوم و دیسقوریدوس گوید خوش طعم تر از شفتالو بود و بمعده نیکوتر از
وی بود و خوزی گوید مسهل صفرا و مولد خلط غلیظ بود و خشک کرده وی چون بخو بیاشند و نقیع

آن پاشند

آن پاشامند مسکن تشنگی بود و مبرد معده بغایت و تبهای حاده را نافع بود و اگر در معده طعامی
بود فاسد کند و بگذرد و اولی آن بود که اگر در معده بقیتی طعام بود نخورند و از پی آن سکنجبین بخورند
و گویند نیم درم مصطکی و نیم درم انیسون با شراب میبه ممسک بخورند و اگر مغز استخوان وی
بخورند غثیان و غشی آورد و مداوای وی قی کنند پس رب فواکه ترش مانند غوره و اترج دهند
و روغن استخوان وی بواسیر را نافع بود مشک هندی سعد هندیست و گفته شد مشط الراعی و
عنبا و قس است و گفته شد مشکطرامشیع و مشک طرامشیر تر گویند و آن فودنج بری بود و بشیرازی
رتک گویند و از خواص وی آنست که چون گوسفند بوی چرا کند بعوض شیر خون از پستان او
بیاید و طبیعت آن گرم و خشک بود تا سیم و گویند خشکی وی در چهارم بود و رطوبات لزج
از سینه و شش بیرون آورد و شراب وی عظیم سودمند بود و غشی و کرب را و وی حیض و
بول و ورم و نفاس براند و سنگ گرده بریزاند و مقدار ماخوذ از وی یک مثقال بود و وی
از غایت افراط ادرار که در وی هست بعوض بول خون براند و مصلح آن رب مورد بود و یا
بلوط و جهت درد رحم نافع بود و جالینوس گوید چون دانگی از وی سحق کنند و با روغن بلسان سرشته
وزن بغزرجه بخورد برگیرد درد زایل کند و اسحق گوید قولنج را نافع بود و چون دانگی سقمونیا و دانگی
از وی سحق کرده و یک درم کثیرا با ده درم خمیره بنفشه سرشته و با آب گرم بپاشامند و
اریباسیوس گوید کسی که شهوتش منقطع شده باشد در هر سه روز یک درم از وی سحق کرده با
سه درم تخم خربزه و ده درم مسکه میش و بیست درم عسل بخورد شهوتش زیاده گردد و چون
بپاشامند و بخور کنند بچه بیندازد و وی مضر بود بسفل و گویند اصلاح وی با سرکه خمری کنند و بدل
وی گویند قردمانا ست و جالینوس گوید بدل آن در ادرار عدس مراست و وزن آن دو
شش بود و گویند بدل آن اکلیل الملک است و گویند بدل آن شقایق است مصطکی بپارسی

و در هر سه روز یکی درم

مصطکی بالفتح و الضم
و بیدی فی الفتح فقط
علک رومی

رومی خوانند و بسریانی کیا و برای مسطیخی و بیونانی سخینوس گویند و آنرا علک رومی خوانند و کیه گویند و آن صمغیست سفید بود و سیاه بود و آنچه رومی بود و سیاه باشد معروف بنبطی بود
تخفیف در وی سخت تر از تخفیف مصطکی سفید است و قوة قبض در وی کمتر بود و لطیف تر و سود زد تر
از کندر بود و گویند حدة وی کمتر از مجموع صمغها بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم
و گویند تر است و قبض در اجزای وی یکسان بود یعنی در عروق و ورق و غضبان و اغصان و قطرات
و ثمر و لی آن و عصاره ورق آن و قشور بیخ آن قایم مقام اقاقیا و عصارة لحیة التیس بود و جهة قرحه
امعاء و استطلاق بطن و نفث دم و زنانی که خون از رحم ایشان روانه بود و رحم و مقعد
که بیرون آید و دیسقوریدوس گوید قوت مجموع درخت وی قابض بود و قوة ثمر وی و ورق
و قشر وی مساوی بود و اگر طبیخ ورق وی بر ریشهای کهن و بر استخوان شکسته و بر اعضای
مسترخی ریزند نافع بود و قطع سیلان رطوبات مزمن از رحم بکند و بول براند و چون بدان
غرغره کنند دندان متحرک را محکم گرداند و جرب را نافع بود تا حدی که جرب مواشی و سگ
و اگر از شاخهای وی سواک سازند دندانرا جلاده و جالینوس گوید مرکب بود از قوی متضاده
یعنی از قوت قبض و تسخین و قوة تلیین و بدین سبب است که اورام معده و مقعد و امعاء و جگر را
نافع بود و خاییدن وی بلغم از سر بکشد و سرفه بلغمی را سودمند بود و نفث دم و مقوی معده
و جگر بود و بوی دهان خوش کند و بن دندان محکم گرداند و سخن معده و جگر بود و محلل رطوبات
معده و مسکن مغص که از رطوبت بود و چون با روغن زنبق سعوط کنند صداع سر را نافع
بود و چون با زیت بگدازند شقاق لبها را نافع بود و چون در ضمادات کنند درد امعاء را نافع
بود و چون با آب سرد بپاشند رطوبت معده را دفع کند و اشتها پیدا کند و بلغم بگدازاند و
ورم جگر را و نزف دم را نافع بود و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی آن بود که بر کرفس بیاشند

دفنزا

دحسک کننده و باکثیرا مستعمل کنند و صاحب تقویم گوید بسیار از وی مستعمل کردن شش را بد بود و مصلح آن
صمغ عربی و قند بود و بدل آن یک وزن و نیم آن صمغ البطم است و گویند بوزن آن لبان کرانرا
کندر رومی خوانند **مصنع** ثمر عوسج است قابض بود و شکم ببندد و اگر زیاده خورند قولنج
آورد سخت **مصل** طبیعت آن سرد و خشک بود در دوم و ابن ماسویه گوید در سیم سودای مزاج را
بد بود و مضر بود بمعده و سفل و کیموس بد دهد و اگر با گوشت فربه پزند ضرر آن کم شود **مصباح الروم**
کهرباست و گفته شد **مطبوخ** عقید العنب خوانند و سختج گویند و گفته شود **مطحنا** لعوق مطحنا
خوانند و آن لعوق لوز است و در مرکبات گفته شود **مطنجن** نیکوترین آن بود که رسیده
و تر بود و آن خشک تر از پخته بود و آنچه با سرکه کرده باشد گرم و خشک بود و آنچه بمری بود بی سرکه
بغایت گرم و خشک بود و وی ملطف بلغم بود و منشف رطوبات معده و آنچه با بازیر بود
دشخوار هضم بود و تشنگی آورد و اگر با سرکه بجوشانند بعد از آن بریان کنند تشنگی بیاورد و آنچه
بی سرکه با آب بجوشانند بعد از آن مطجن کنند و مری و دار چینی بر آن کنند تشنگی آورد **منط** جلنار
و گفته شد **معشوق** از احجار آنرا حمست گویند و گفته شد و از نبات ماهودانه و آن نیز گفته شد
معقار صمغ اجاص است و گفته شد **معر** حصی الثعلب است و گفته شد **معین** مازریون است و
گفته شد **معا** نیکوترین روده آن بود که از حولی گوسفند گیرند و طبیعت آن سرد و خشک بود
عصبی مصلح کسی بود که غذای وی دخانی بود و وی دوالی در ساقین احداث کند از بهر آنکه
خون کم از وی متولد شود به باشد و میل بسردی داشته باشد و باید که پاک بشویند و بسکباج
بپزند و با بازیر **معده** وی چون معا بود در احوال اما وی صالحتر از معا بود و سرد و خشک بود
معاث بهترین آن بغدادی بود و سفید بود که میل بزردی داشته باشد و طبیعت آن گرم و تر
بود در دوم و گویند خشک بود مقوی اعضا بود و سخن و ضماد او در دشکستگی کوفت و الم و کوفتگی

وصلابت مفاصل و تشنج را نافع بود و ملین صلابت حلق و شش بود و باه را برانگیزد خاصه تخم وی
و مقدار ماخوذ از وی یک درم بود و مضر بود بمثانه و مصلح وی عسل بود و در ضمادات بدل وی
فلت کند **مغره** نوعی از طین است سرخ رنگ و بیونانی میلطوس خوانند و بر طیمون گویند
بشیرازی گل سرخ گویند و نجاران مستعمل کنند و نیکوترین آن بود که سرخی روشن بود و تاریک
گویند نیکوترین آن مصری بود و طبیعت آن شیخ الرئیس گوید سرد بود در اول و خشک بود در دوم
دیوسقوریدوس گوید در قبض و تجفیف نیکوتر از طین مختوم بود جراحت را باصلاح آورد و کرم بکشد و چون
در سرکه حل کنند و بر حمره و بر مجموع ورمهای گرم طلا کنند نافع بود و مجرب است خواه ریش شده و خواه
ریش نشده و اگر بر سوختگی آتش کنند دفع ماده بکند و ورم بگدازد و ریش را خشک کند و چون تنقیه کند
و با تخم مرغ نیم برشت بیاشامند خون را ببندد و اگر با آب لسان الحمل بود قرحه امعا و مثانه را
سودمند بود و طبیعت ببندد و درد جگر را نافع بود و اگر با آب لسان الحمل حقنه کنند قطع افراط
خون حیض بکند و همچنین اگر حقنه کنند قرحه امعا و خون که از امعاء سفلی روانه بود قطع کند
مغموله قلیه بادنجانست **مغنیسا** صاحب منهاج گوید مانند مرقشیثا بود و نیکوتر و گویند کلیست
سیاه رنگ که از کوه کاشان می آورند مولف گوید آنچه محقق است سنگیست الوان بغایت
سست و اکثر سیاه رنگ بود که برخی زند نقطهای سفید بر آن باشد و آبگینه گران استعمال
کنند جهت آنکه آبگینه را سفید کند و آبگینه گران آنرا سنگ مغنی خوانند و رنگ برکان خوانند
و در ولایت شیراز در بیرک فاروق دیهیست که آنرا برکان خوانند و از آن دیه خیزد و آنرا آسیابها
برکان از بهر این گویند و وی قابض و مبرد و مجفف بود و مقوی معده بود و سنگ بریزاند و
درد دار و ماد در چشم مستعمل کنند و مقدار ماخوذ از وی تا نیم درم بود و مضر بود بدل و گویند
مصلح وی عسل است و بدل آن مرقشیثا است **مغناطیس** حجر المغناطیس خوانند و گفته شد

قرنفیر

مغاث هندی کلز است و گفته شد **مغد** لفاح بریست و گویند بادنجانست و گویند نوعی از گیاه کوب
لیکن قول اول درست و دوم صحیح است و صاحب منهاج گوید بادنجانست و گفته شد و لفاح بری را مغد
خوانند و هم گفته شد **مغود** نوعی از گیاه کوهیست مربو خوردن وی **مفرح** چون مفرح مطلق گویند
لسان الثور بود و گفته شد **مفرح قلب المحزون** بادرنجبویه را نیز گویند و گفته شد **مقل**
صمغیست که آنرا کور خوانند و معروف بود بمقل ازرق و مقل مکی و مقل الیهود و عربی بود
و صقلی بود و غیر مقل مکی که آن نوعی دوم است و گفته شود و نیکوترین وی آنست که صافی بود
و بلون ابریشم بود ازرق که بسرخی مایل بود و زود حل شود و هیچ چرکی و چوبی در وی نبود
و چون بخور کنند خوشبوی بود مانند اعطار الطیب و رایحه عار کند و طبیعت آن گرم بود در سیم
و گویند در آخر درجه اول و خشک بود در سیم و گویند سرد بود و گویند تر بود و رازی گوید
گرم و تر بود در دوم طاعون را نافع بود و دیسقوریدوس گوید چون بلعاب دهان روزه
دار حل کنند تا چون مرهم گردد و بر ورم حنجره نهند نافع بود و چون بجوشانند و بخور کنند بانضمام
رحم بگشاید و بچه بیرون آورد و هر رطوبت که باشد پاک گرداند و چون بیاشامند سنگ گرده
و مثانه بریزاند و بول و حیض براند و اگر مسهلات کنند منع سحج کند و اگر بیاشامند گزندگی
جانوران او و سرفه کهن را نافع بود و قوت مجامعت بدهد و فربهی آورد و مفتح سده جگر و
و مثانه بود و مسهل بلغم و سودا بود و مقدار آنچه از وی تناول کنند یک درم باشد و وی خنازیر را
نافع باشد و زایل کند و فسخ عضله و صلابت اعصاب و تعقد آن و گداز و در پهلو و ریاح
نافع بود و چون بیاشامند و بخور کنند و بجوشانند بر گیرند بواسیر را نافع بود و خون آن ببندد و
محلل اورام سفل و انثیین و خون بسته بود و عرق النسا و نقرس را نافع بود و اسحق گوید مضر
بجگر و مصلح آن زعفران بود و گویند مضر است بشش و مصلح وی کثیرا بود و بدل آن بوزن

صمغ البطم و نیم وزن آن کندر رومی بود **مقل مکی** ثمر مقل دوم است و صاحب منهاج گوید ثمر درخت مقل را لهش خوانند چون تر بود و چون خشک گردد وقل خوانند در اندرون وی استخوانی بود و آنچه پخته بود و خارج آن در مکه خورند و لذیذ بود و در اندلس نارسیده خورند عفوصتی تمام داشته باشد و آبی اندک و لعابیت خشن بود و قابض و بارد بود و شکم ببندد و قوه معده بدهد و پوست وی پخته تقطیر البول را نافع بود و این ثمر را مقل مکی خوانند **مقلونیا** سلوبیا گویند و گفته شود **مقلیاثا** بسریانی حرف را گویند و گفته شد **معتر** نبات صبر است و علبی خوانند و گفته شد **مقدونس** و مقدونیس نیز گویند و آن کرفس ماقدونی است و منسوب باقدونیا ساروم بود و آن فطراسالیون است و گفته شد **مکنة الانذر** سکران الحوت است و گفته شد وقلومس دیوصیر نیز خوانند و آن ماهیزهرج است و گفته شد **مکنة قرشیه** محلصه است و گفته شد **ملح** بپارسی نمک خوانند و آن انواعست ملح عجین و ملح اندرانی و سیاه نفطی و سیاه غیر نفطی و ملح هندی سرخ رنگ و ملح مر و آنچه تلخ بود نزدیک بوره بود و نیکوترین آن اندرانی بود سفید تنک بپارسی آنرا نمک طبرزد خوانند و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و دیسقوریدوس گوید قوة وی قابض بود و جلا دهد و محلل و منقی بود گوشت زیاده از ریشها بخورد و در دوار و ماجرب مستعمل کنند و اورام بلغمی و حکه و قوبا و جذام و قوبا را سودمند بود و نمک بادها را بشکند و منع عفونت بکند و سودمند بود غلیظ اخلاط را بگدازاند و چون با زیت و سرکه و عسل بیامیزند و بدان تحنک کنند خناق را ساکن کند و اگر با عسل بود ورم لهاة و نغانغ را نافع بود و اگر با جو سوخته و عسل ضماد کنند اکله و قلاع و اسرخار لثه را مفید بود و با برزکتان بر گزیدن عقرب ضماد کردن نافع بود و با پودنه کوهی و زوفا گزیدگی افعی را سود دهد و با زفت و قطران با عسل بر گزیدن مارشنج دار نافع بود و

با سرکه و عسل دفع مضرت سم هزارپای کند و گزیدن زنبور را نافع بود و چون با مویز و عسل ضماد کنند دماميل را نضج دهد و با فوتنج و خمر با عسل منضج اورام بلغمی بود که در انثيين عارض شود و گزیدن نهنک را سودمند بود و چون سحق کرده در خرقه کتان کنند و در سرکه تیز فرو برند و بر عضو گزیده مالند نافع بود و چون با سکنجبین بیاشامند دفع مضرت افیون و قطر کشنده بکند و **ابوجریج** گوید چون با غذایی که سرد بود مانند بیرد ماهی و کوامخ خلط کنند از طبیعت خود بگردد و نافع بود که گرم و خشک گرداند و بر اسهال وقت بیاری دهد و بلغم لزج از معده و سینه دفع کند و معاء بشوید و هضم طعام را یاری دهد و موافق مرطوبی مزاج بود و دوکار امضربود و چون با سرکه حل کنند و بدان مضمضه کنند قطع خون که از بن دندان آید و خونی که بسبب دندان برکندن بود بکند و اگر گرم کنند و در دهان نگاه دارند درد دندان را نافع بود و چون بدان غرغره کنند بلغم را قطع کند دماغ را پاک کرداند و چون صوف پاره بدان تر کنند و بر جراحتهایی که تازه بود و خون روانه باشد بر آن نهند خون را ببندد و نمک اندرانی چشم را تیز کند و ناخنه و سفیدی چشم را تنک و ضعیف گرداند و سبل را سودمند بود و درد معده سرد را نافع بود و مسهل بلغم عفن خام بود و سودا و مقدار شربت نیم درم بود و نمک سوخته دندان را جلا دهد و صفت سوختن وی نیکوتر آن بود که نمک را بشویند یکبار و رها کنند تا خشک گردد پس در دیگ کنند و سر دیگ بنهند و بر سر آتش نهند و آتش سوخته گرد بر گرد دیگ کنند و رها کنند تا از حرکت باز ایستد آن زمان سوخته بود و بعضی نمک را در خمیر گیرند و در میان آتش سوخته نهند و رها کنند تا خمیر سوخته گردد بیرون آورند و نمک تلخ مسهل سودا بود و بقوة و رازی گوید بسیار خوردن نمک محرق دم بود و مضعف بصر و مقلل منی بود و جرب و حکه آورد و صاحب منهاج گوید مضر دماغ و بصر و شش بود و مصلح آن بود که بشویند و سعتر اضافه وی کنند و گویند بدل آن نیم وزن آن نوشادر است

و گویند نیم وزن آن بوره **ملح الدباغین** سوریج است و گفته شد **ملح الصاغه** تنکار است و گفته شد **ملح بورینه** نوشادر است و گفته شود **ملح بنجن** ملح عجین است و گفته شد **ملح الغرب** بوره درخت غرب خوانند و وی اقوی ترین بورها بود و گفته شد **ملح هندی** نمک هندی گرم و خشک بود و وی گرمتر و لطیفتر از انواع ملح بود **ملح نفطی** نیکوترین آن بود که منتن الرایحه بود و طبیعت آن گرم و خشک بود و قی را یاری دهد و مسهل سودا بود و مقدار شربت وی تا نیم درم بود و مضر بود بعا و مصلح وی هلیله زرد بود **ملاح** قاقلی است و گفته شد **ملوخیا** ملوکیه خوانند و آن نوعی از خبازیست و آن بستانی بود و بشیرازی خطمی کوچک خوانند و درخت وی مانند درخت خطمی بود اما گل وی سرخی کوچک بود و نیکوترین ملوخیا آن بود که سبز و بزرگ بود و قضبان وی مایل بسرخی بود و طبیعت آن سرد بود در اول و تر بود در دوم و گویند سرد و تر بود در سیم التهاب را نافع بود و چون بر سینه و معده ضماد کنند و سیلان حیض را نافع بود و اختلاف دم و صداع و درد چشم را سودمند بود و چون با آرد جو ضماد کنند و اسحق گوید سده جگر و زهره بگشاید چون از آب وی سی درم بیاشامند و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی گل بود یا گلاب **ملطاه** مشط الراعی است و گفته شد **ملونیا** معلوبیا خوانند و آن خربزه دراز بود و بشیرازی آنرا خیار دراز گویند و آن مانند خیار زه بود و طبیعت آن سرد و تر بود و زود منهضم شود **مسک الارواح** موقف الارواح خوانند و آن اسطوخودوس است و گفته شد **منج** یخ است بپارسی نمک گویند و در باب یا گفته شد **من** هر طلی که بر درختی افتد یا سنگی آنرا من خوانند مانند ترنجبین و گزانگبین و شیرخشت و بید انگبین و امثال آن و طبیعت آن ماسرجویه گوید گرم بود در اول و معتدل بود در یبوست و رطوبت سینه را نیکو بود و شش را و رطوبت آن بزداید و خشونت آن نرم کرداند و سرفه که از رطوبت بود زایل کند و حبیش ابن الحسین گوید گرم بود در آخر درجه دوم و خشکی

وی تر دیک بگرمی وی بود و نیکوترین آن بود که لون وی صافی بود و هیچ چوب درخت با وی آمیخته نبود و استرخا معده را نیکو بود و طبیعت محکم دارد و مار اصغر را سود دهد چون بیاشامند و ضماد کنند بر شکم و چون سعوط کنند مقدار دانگی دماغ را پاک کند و بادهای غلیظ از وی پدید آورد و مقوی ادویه بود و چون با وی خلط کنند یعنی باد و بیار بزرگ در شربت و سعوط از جهت بسیاری منفعت آن در بدن **منبهم** در باب حا در صفت حب المنبهم گفته شد صفت آن **مسح** برد و کافوری بود و در مرکبات گفته شود **منخوسته** سنبل رومی است و گفته شد **مندعوره** یبروح است و گفته شود در بروی مندراعوس خوانند **منثور** خیری را بدین اسم خوانند و گفته شد و نوعی از خشخاش هست که آنرا منثور خوانند **منلی** عود است و گفته شد **منج** مرعسب و گفته شد **منج** نزاد شابی تخم خیریست و گفته شد **موز** درختیست مانند نخل و ثمر وی را موز خوانند و در طرف دریا بسیار باشد و طعم شیرین بود و مانند خشخاش با پوست بود و طبیعت وی ابن ماسویه گوید گرم بود در وسط درجه اول و تر بود در آخر آن غذا اندک دهد و ریش حلق و سینه و شش و مثانه و سرفه خشک را نافع بود و باه را تحریک دهد و گرده را نیکو بود و بول را بگشاید و شکم را و بسیار خوردن وی مولد سده بود و صفرا و بلغم زیاده کند بحسب مزاج و وی بر معده ثقیل بود و لعابیت و مصلح وی نبات بود و گرم مزاجان با وی بخورند یا عسل و پیش از طعام باید خورد و بعد از وی سکنجبین بزوری و بعد از غذا نشاید که خورند تا آنزمان که غذا بگذرد و بخاصیت سم کلاب **مورد اسفرم** مورد بریست و نیکوترین آن رومی بود و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم صرع را نیکو بود و مقوی معده و جگر بود و صداع را و رطوبات دماغ را نافع بود و چون بجوشانند بر گیرند گرم را بکشد **مو** و بیونانی میونانی خوانند و بعضی نامیطیقون خوانند و ساق نبات وی و ورق وی مانند شبت بود ولیکن ساق وی غلیظتر بود و بدبرازی دوکز بود و بیخ وی را موخوات و بوزان

مقل الیهش

مستعمل است

ولون غاریقون بود ولیکن بزردی مایل بود و اندک تلخی داشته باشد و خوش بوی بود و این بیخ
وطبیعت آن صاحب منهاج گوید گرم وخشکست در سیم و در وی رطوبتی نافع غیر نضیج بود و جالینوس گوید
گرم بود در دوم وخشک بود در سیم و نیکو ترین آن سپید روشن پاک بود و بول وحیض براند
ولطیف بود وگرم‌تر از سنبل بود و قابضتر و درد مفاصل را نافع بود وجگر سرد را سود دهد خوردن
وطلا کردن وعسر البول را نافع بود وآشامیدن وضماد کردن و درد شانه و درد گرده را نافع بود و
چون بجوشانند یا بجوشانیده بپاشانند واگر بکوبند و با عسل بسرشند ولعوق کنند بادی که در معده
ومعض و درد رحم وسینه و درد مفاصل را سود مند بود وچون بجوشانند زنان در آب آن
نشینند حیض براند وچون ضماد کنند بر زهار کودکان بول براند واگر زیاده مستعمل کنند صداع
آورد واسحق گوید مضر بود بسپرز ومصلح وی تخم کرفس بود وبدل آن نیم وزن وی جوز بوا
ونیم وزن وی سنبل وگویند بدل وی نیم وزن وی فلفل سیاه بود وگویند نیم وزن آن جوز بوا
مومیایی نیکوترین معدنی بود که از ولایت داراجرد خیزد و دیسقوریدوس گوید مومیایی
بقوت زفت وقفر بود وچون با هم بیامیزند وبطبیعت آن بود الا که مومیایی منفعت بسیار
وتمام دارد وطبیعت آن گرم بود در سیم ولطیف بود ومحلل وشیخ الرئیس گوید گرم بود
در آخر درجه دوم وخشک بود در اول مقوی روح بود بخاصیت وسودمند بود در رهای
بلغمی را وخلع وکسر وسقط وضربه وفالج ولقوه خوردن وطلا کردن و درد شقیقه وصداع
سرد وصرع ودوار را سودمند بود وچون حبه با آب مرزنگوش سعوط کنند وگرانی زبان را
قیراطی بطبیخ سعتر پارسی بیاشامند نافع بود وسنع نفث دم از شش بکند وخناق و درد حلق
قیراطی از وی با سکنجبین یا رب توت سودمند بود وقیراطی از وی با آب لبجو کون خفقان را
نافع بود وحبه از وی فواق را زایل کند وچون بطبیخ کرفس بیاشامند وقیراطی از وی با شیر تازه

باشانند

باشاشند ریش مثانه را نافع بود و دو حبه از وی با قیراطی گزیدن عقرب را با شراب صرف بیاشامند
یا مثلث وهمچنان بار وغن کاد بر موضع گزیدگی بمالند وحب کرچون بیاشامند زود نفوذ کند
تا موضع کسر ونیم دانگ در آبی که آنیسون جوشانیده باشند حل کنند وبر شکم مستسقی طلا کنند نافع بود
وحب امساک بول هر روز دو حبه با آبی که تخم کرفس جبلی وفقاح اذخر دران جوشانیده باشند
بیاشامند و در ابتدا جذام وبرص وداء العیل هفت روز بیاپی بطبیخ افتیمون هر روز نیم دانگ
بیاشامند و درد معده که از سردی بود وسوء الهضم دو حبه هر روز بشراب صافی بیاشامند و
گزیدگی مار وعقرب را وکسی که زهر خورده باشد هر روز حبه با آبی که آنیسون و ورق درمنه
وپودنه کوهی دران پخته باشند بیاشامند ورعشه که ظاهر گردد در اعصاب بسبب برودت
هر روز دو حبه با آبی که سعتر پارسی و راسن جبلی دران پخته باشند وحب احتناق رحم ومجموع
عللها که زنان را بآن دید شود از سردی دو حبه با آب شاذج بیاشامند وحب ربع
کهن هر روز نیم دانگ در آبی که جبیت درم باد آورد دران پخته باشند بیاشامند واین خاصیتها
وزیاده ترازین دارد اینجا کوتاه کردیم لیکن آنچه از ولایت داراجرد آورند ومعروف به
شبانکاره بود این منفعتها دارد وغیر فوئی که آن معمول از آدمی است وغیر انواع دیگر که از
کوهها از آب خیزد وآن فقرالیهود بود ومنافع آن نزدیک بومیایی بود وگفته شد صفت آن
مولوبدانا نیکوترین آن بود که بلون مرداسنگ بود وجالینوس گوید بقوة مرداسنگ بود
و در مرهمها گوشت زیاده برویاند ومؤلف گوید که بشیرازی آن را کرماله خوانند وچون با آب
بسایند و در شیب بعضی مالند کند آن بر موم شمع است وگفته شد موش دربندی پوش دربندیست
وگفته شد حولی حرملست وگفته شد موانولنگ گزرا بریست وگفته شد مویون نوعی از سموست نزدیک به
سپش و مداوای کسی که آن خورده بود مانند مداوای سپش کنند مها صاحب منهاج گوید سنگیست سپیس

بلور وگویند بلورست وصاحب جامع گوید نوعی از آبگینه است که در معدن با مغنیسیا جمع میشود
ومهره می کردد و در بحر اخضر یابند و در صعید مصر وآن سنگیست سپید یک رنگ ونوعی
دیگر هست که حسن ورنگ وی کمتر باشد وصلب‌تر که چون نگاه کنند ظن برند که ملح اندرانست
ونوع اول که گفته شد بلورست بتحقیق وابو طالب ابن سلیمان گوید مهی بخاصیت چون زنان
زمان زاییدن از خود بیاویزد زاییدن بر وی سهل گردد وهرمس گوید گرانی زبان را وکسی که
سخن بتاه گوید چون سحق کنند بسرکه ونمک ومرد وزعفران ونوشادر وبا عسل حل کنند وزبان را
بدان بحرکت مید بر چند نوبت آن زحمت زایل کند ودیسقوریدوس گوید مهی سود مند بود از نفث الدم
وسل را که عارض شود کودکان وزنی را که شیر وی تحوار از پستان آید چون بر پستان مسح کنند
شیر آسان بیاید وتمیمی گوید چون با آب سحق کنند سپیدی چشم زایل کند مهند نوعی از
وطنیثا است که معروفست براحة الاسد واهل شرق قیلقی خوانند میبش در حقیقت برزک
ویونانی لوطوس خوانند وثمر وی بزرگتر از فلفل بود وسیاه رنگ ومغز وی سپید وشیرین بود
ومعده را نیکو بود وشکم به بندد ووی لطیف ومجفف بود ونشاره چوب وی ترف دم
زنان را نافع بود وقرحه امعا وجرب را ودیسقوریدوس گوید طبیخ نشاره چوب وی بیاشامند
یا حقنه کنند سودمند بود وحبه قرحه امعا وزنانی که رطوبات مزمن از رحم ایشان روانه بود
وموی را سرخ گرداند وشکم به بندد میعه بیونانی سپیه سایله را اصطرک خوانند وعسل لبنی ترکویند
ونقل ویرا میعه یابسه خوانند ونیکوترین آن خوش بوی بود وبشیرازی آن را بخور خوانند ودر
وی قبض وتحلیل بود وطبیعت آن گرم وخشک بود وگویند تر بود وسخن وملین ومنضج بود و
گویند دماغ را پاک گرداند وجذام را نافع بود وطبیعت به بندد ومقدار مستعمل از وی تا یک مثقال
بود وسرفه وزکام ونزله را که از رطوبت بود سود دهد وچون بیاشامند یا بخور دهند گیرند حیض

نزد و آورد

نزد و آورد واز خواص وی آنست که بخور کردن وی قطع رایحه عفن بکند وبار اسود مند بود ولیکن
صداع آورد واسحق گوید مضرست بشش ومصلح وی مصطکی بود ومیعه سایله در لبنی گفته شد
میبشهار کاوچشم است وگفته شد وصاحب جامع گوید میبشیار ومیبشهار طیلافون است که آن
نوعی از حی العالم است وگفته شد میسم منم است وصفت آن در حب المنشم گفته شد میبختج
بپارسی پخته جوش خوانند وآن آب انگور جوشیده است که سیک باشد مویزج زبیب جبلی
خوانند وصاحب جامع گوید حب راس است واین خلافست حب راس غیر آنست ومیویزج بپارسی
مویزک خوانند ونیکوترین آن مصری بود وسیاه رسیده ومعروف بود به میویزج حجری وطبیعت
آن گرم وخشک بود در سیم ومحرق واکال وحریف بود وبخاصیت شپش را بکشد خاصه
با زرنیخ بود وتنها بر جرب ریش شده کردن نافع بود وچون پانزده حب از وی بیاشامند قی
کیموس لزج آورد ووی مضر بود بسپرز ومصلح وی کثیرا بود وبدل آن گویند عاقرقرحا بود ودر خوردن
وی خطر بود که قرحه مثانه پیدا کند میثوس شراب سوسن است

باب النون

نارجیل نادج گویند ورانج نیز گویند وآن جوز هندیست بپارسی نارگیل گویند وبشیرازی گردو
هندی ونیکوترین آن تازه بود که بغایت سپید باشد وآبی که دران بود شیرین باشد وطبیعت
آن گرم بود در اول درجه دوم تر بود در اول باه را زیاده کند وغذا بسیار دهد ومنی بیفزاید
وسخن کرده بود وتقطیر البول را نافع بود وروغن وی بواسیر را سود دهد وکرم کدو را
بکشد وحب القرع بیرون آورد وبه بندد ووی بر معده ثقیل بود وپوست مغز وی هضم
نشود واز بهر اینست که پوست وی را البته باید تراشیده وبا شکر بخورند ودیر هضم شده وی وغثیان
وکرب ودغشی آورد ومداوای قی کنند بعد از آن برب فواکه ترش نانخواه نانخه ونانوخیه
ونانخاه گویند وبشیرازی زنیان خوانند ونانخواه اسمی پارسی است معنی آن طالب الخبز بود یعنی

اجغون

طلب کنند و نان نیکوترین وی زرین تازه خوش بوی بود که مایل بسرخی بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیم
و گویند گرمی وی در دوم بود و سده بگشاید و درد او ویه بهق و برص استعمال کنند و دیسقوریدس گوید
چون با شراب بیاشامند مغص و عسر البول و گزیدگی جانوران را نافع بود و حیض براند و ابو جریج گوید
طبیخ وی نفخ بگشاید البته و وی بهاء الکمی را نافع بود و چون طبیخ وی بر گزیدگی عقرب ریزند در
حال درد ساکن شود و فارسی گوید قطع قیح کند در سینه و معده بود بکند و مسکن ریاح بود و طعام را
هضم کند و درد دل را و غثیان را عظیم نیکو بود و کسی را که طعم طعام نداند و بولس گوید سخن معده
و جگر بود و آشامیدن وی و ابن ماسویه گوید گرده و مثانه پاک کند و طبری گوید سنگ بگدازاند و کرم
و حب القرع بیرون آورد و صاحب منهاج گوید با سداب بول براند و آب وی چون در چشم
چکانند خون بسته بگدازاند و مقدار ماخوذ از وی یک مثقال بود و اسحق گوید مقعد لین بود و مصلح
وی [illegible] بود و گویند چون سحق کنند و با عسل برشند و طلا کنند بر دردی که باشد در هر موضع که بود
ورم آنرا تحلیل دهد و چون زن بدان حقنه کند رحم را پاک گرداند و رطوبات عفن خشک گرداند
و بوی آن خوش کند و چون بر روی طلا کنند شور لبنی را زایل کند و چون بکوبند با گردکان سوخته
و بخورند زحیر را نافع بود نارنج صاحب منهاج گوید پوست وی گرم بود در دوم و حماض وی سرد
و خشک بود در اول محلل ریاح سرد بود و از دماغ و وی لطیف‌تر از اترج بود و مانند وی بود در
فعل و شریف گوید درخت وی مشهور است و ثمر وی مرکب بود از قوی مختلف و پوست زرد وی
گرم و لطیف بود و حماض وی سرد و خشک بود در سیم و تخم و بیخ وی گرم و خشک بود و پوست وی
خشک کرده سحق کنند و با آب گرم بیاشامند محلل مغص بود در زمان و اکراد مان شرب آن کنند
با زیت گرم و دارو از رو ده بیرون آورد و پوست نارنج چون تر بود در روغن خوابانند و
سه هفته با آفتاب نهند در منفعت مانند روغن ناردین بود و چون از وی دو مثقال بیاشامند

با شراب

گزیدن

گزیدن عقرب و مجموع گزندگیها را که سم ایشان سرد بود نافع بود و دانه وی چون بیاشامند سود
بود سمهایی که عارض شود بسبب گزیدگیها و حماض وی بیاشامیدن جگر را ضعیف کند و معده بد
مزاج را بد بود و التهاب معده گرم را نافع بود و اثر سیاهی از جامه سفید ببرد و اگر سنگ در وی حل
بگدازد و اگر عروق ها را باریک وی جمع کنند و خشک کرده سحق کنند و با شراب بیاشامند سود دهد زهر
دواهایی باشد جهت دفع زهرهای کشنده و سبب آن سردی بود نارمشک ناعمیت خوانند و آن
اقاع رمان هندیست و تاویل آن بپارسی سک الرمان بود و صاحب منهاج گوید فقاح و قشوری و
اقاعمیت مانند بباسه اما مولف گوید فقاحی است مانند تخمی سرخ رنگ و اندک برگ سبز در میان
آن بود و اسحق بن عمران گوید از خراسان خیزد و فی الجمله منفعت وی مانند منفعت سنبل بود و نیکوترین
آن خوش بوی بود و طبیعت آن گرم بود در اول و خشک بود در دوم و گویند گرم و خشک بود در سیم
لطیف بود و معده سرد و جگر سرد را عظیم نیکو بود و ملطف اخلاط غلیظ بود و محلل آن و شیخ الرئیس
گوید بدل آن دانگ و نیم زنجبیل و نیم وزن آن پوسته و دانگی آن سنبل بود و ابن عمران گوید
بدل آن بوزن آن کمون کرمانی بود و دو دانگ آن قسط بحری و گویند بدل آن نیم وزن آن زنجبیل
و نیم وزن آن قسط بود و گویند بدل آن نیم وزن آن قسط است ناردین نوعی از مرست که
مغشوش کرده اند بعضی از متوعات و آن کشنده بود ناردین سنبل و میت و مولف گوید آن
بیخی است که بلون مشابه مامیران و عروق الصفر بود و بشکل سارون بود و نیکوترین آن
فربه تازه خوش بوی بود و آنچه بسفیدی مایل باشد به باشد و طبیعت آن گرم بود در دوم
و خشک بود در سیم چون در کحلها کنند موی فربه رویاند و وی بول و حیض براند و ورم رحم را
نافع بود و در طبیخ وی نشستن و یک درم از وی فالج و لقوه را نافع بود و اسحق گوید مضرت
بشش و مصلح وی کثیرا بود و با حیل و بدل آن سنبل هندی بود نافوخ دیو پشت و گفته شد نارکیوا

کل داوده

رمان السعال خوانند و آن خشخاش است و گفته شد نارکیوا خشخاش سیاه است ناب الکلب و دندان
نیش سگ دیوانه و غیر دیوانه در باب عین در سعت عظام گفته شد ناعمیت نارمشک است و گفته
شد ناطف بپارسی قبیط خوانند آنچه از شکر بود معتدل بود و موافق جوانان و کهلان
و پیران و مزاجها سرد و گرم و سرفه که از حرارت بود و آنچه با خشخاش بود سود مند بود اصحاب
نزله را و حرقه بول را نافع بود و آنچه از عسل بود موافق مزاجهای سرد و پیران بود و لیکن صداع آورد
و مولد صفرا خاصه جوانان را و آنچه بغیر بود نافع بود و کسی را که در سینه و شش او سده و خلطی
بلغمی بود و آنچه بکنجد بود کثیر الغذا بود و نافع بود سرفه و سینه را لیکن ثقیل بود و مرخی معده
و آنچه بگردکان بود و بغایت گرمی بود و معده بلغمی را نافع بود و گرده را لیکن صداع آورد و تعدیل
وی بخشخاش و کاهو کنند و آنچه با بادام بود و اندک گرمی داشته باشد سرفه را که از رطوبت بود
نافع بود نبق رطب بپارسی کنار تر خوانند و عرب نبق و ما گوییم و طبیعت آن گویند سرد
بود در اول و تر بود و گویند خشک بود در اول و آنچه شیرین بود سردی وی کمتر بود و آنچه مایل
بحموضت بود سخت سرد بود و طبیعت براند و گویند حکم وی و سیب و امرود ساوی بود و آنچه
معتدل بود از وی شکم ببندد و غیر معتدل دافع قوت بود از بهر آنکه منهضم نشود و مهیج معده
بود و وی مولد بلغم بود و از بهر آنست که محرور مزاج بعد از وی سکنجبین خورد و سرد مزاج
گلنگبین نبق یابس کنار خشک سرد و خشک بود و سردی وی کمتر از سردی قند بود و در وی
تجفیف و تنظیف بود و قابض بود و قوة معده بدهد و شکم ببندد و منع نزف و اسهال
که از ضعف معده بود بکند خاصه چون بریان کنند و با استخوان بکوبند و غذا اندک دهد نبیذ الارز
حب صنوبر است و گفته شد نبیذ التمر شراب خرمایی نیکوتر آن بود که از رطب سازند
و طبیعت آن گرم و تر بود و بدن را فربه کند و ثقیل بود و غذا بسیار دهد و سخن بود و غلیظ

ترین

ترین نبیذها بود و بغیر از دوشابی سده آورد و مولد خونی تیره سوداوی بود و مضر بود باعصاب
و حواس و آثار رعشه مضرت وی کم کند نبیذ دوشابی نیکوترین آن بود که از شیلان رطب سازند و آن
گرم و تر بود و حرارت وی کمتر از خرمایی بود و سهل طبیعت بود و چون بگذرد غذا بسیار دهد و غلیظتر
از خرمایی بود و دیرتر بگذرد و با انگبین تر بود و مولد سده بود خاصه چون تازه بود نبیذ العسل
گرم بود بغایت و گرمتر از خمر بود و خشک بود رطوبت معده و سرد مزاج و مرضهای سرد بلغمی را نافع
بود خاصه چون با افاویه سازند و وی خمار آورد بیشتر از خمر و مضر بود بمحروری مزاج را و مولد صفرا
بود و صداع آورد و دوای آن بود که تنقل با نار [illegible] کنند و تنقل آن نبیذ از ند و اگر خمار عارض شود در ب
فواکه ترش مانند رب غوره و اترج و مانند آن خورند نبیذ الغانیذ والتین سهل طبیعت بود و
صفراوی مزاج را موافق بود و کسی را که علت گرده و مثانه داشته باشد و سینه و شش را نیکو بود و
سخن بدن بود و سخن وی جرب و حکه آورد و فی الجمله مجموع نبیذها مقصر باشند از شراب نبیذ الزبیب
گرم و تر بود و حرارت وی دون حرارت خمر سیاه غلیظ بود و چون افاویه در وی کنند لین الطبع وی
باشد رطوبت معده را نافع بود و لیکن منافع وی نه تر دیک بود و کمتر و مسهل بود و اگر عسل با وی بود گرم
و خشک بود و سرد مزاج را و مرضهای سرد بلغمی را نافع بود و ادرار بول کند و سخن گرده و مثانه بود
و سنگ و فضولی که بود بیرون آورد و شکم ببندد و آنچه از مویز منقی بود غذا بیشتر دهد و خونی
که از وی متولد شود متین و غلیظ تر از خونی بود که از شراب خیزد و زود مستحیل شود بخلطی سیاه
که آنرا وزدی خوانند و بعد از آن مستحیل بود و اگر دو سوداوی مزاج باید که اجتناب نماید از وی
نبیذ النارجیل سکری نیکو بود و سخن و ملین بود و سود مند بود جهت درد پشت و گرده که از
خلط سرد بود نبات بهترین آن سفید شفاف پاک سبک بود و طبیعت وی معتدل بود و حلق را
صافی کند و سرفه را نافع بود و موافق سینه و شش و قصبه آن بود و اگر لاثور و اصافه آن کنند

سودا را نافع بود و مضر بود بمعده مراری و مصلح آن فواکه مز بود **نبات الرعد** کماه است و گفته شده
نجب پوست سلیخه بود و نجب اسم هر قشری بود و مخصوص بود بسلیخه ملیب(?) **نجم** و نجیل و نجیر
این هر سه اسم ثیل است و گفته شد در ثامن(?) **نحاس** بپارسی مس گویند و آن انواع است یکنوع سرخ
بود که بزر روی زنند و معدن آن در قبرس بود و آن فاضلترین انواع مس بود و یکنوع سرخ روشن
بود و یکنوع بسیاهی مایل بود و بصنعت زرد کنند و یکنوع طالیقون است و گفته شد و مس چون
بسوزند روسختج گویند و وی حریف بود و در وی قبضی بود و چون بشویند نافع بود و نیکوترین
آن بود که رقیق املس سرخ بود از هرد(?) و طرف و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیم و در وی
حده و قبض بود و شرب کردن از ظرفهای مسین مسهل بود و باید که حذر کنند از آنچه چیزها در وی
رها کنند از شوری و تلخی و ترشی و شیرینی و چربی و گوشت و اولی آن بود که چون چیزی در وی پزند
چون گرم بود از وی بیرون کنند و رها نکنند که در آن سرد شود که مضر بود و زنجار وی سم است و گفته شد
در زاج **نحاس محرق** روسختج خوانند و گفته شد **نحام** مرغ آبی بود ابن ماسویه گوید گوشت وی اکرم لحوم
طیر بود و افضل آن گرم بود و جربه(?) چشم بدهد و منی بیفزاید و مصلح بدن بود و صاحب منهاج
گوید صحیح آنست که دیر هضم شود و از بهر اینست که با ابازیر مستعمل کنند و از پی آن مثلث خورند
یا بعضی از جوارشات **نخاع** بپارسی پشت مازو گویند و طبیعت آن سرد و خشک بود **نخاله**
بپارسی سبوس خوانند طبیعت آن گرم و خشک بود در اول و در وی جلا و تلیین بود و تنقیه بسیار
سینه را نرم گرداند خاصه سبوسی که از آب وی دشکر(?) سازند و وی محلل ریاح و بلغم بود و بر وی(?)
کرنفخی بود چون گرم کرده در کیسه کنند و تکمید بر آن موضع نفخ را تحلیل دهد و با سرکه گرم کرده بر جرب
تنقرح(?) ضماد کنند نافع بود و چون با شراب بپزند و ضماد کنند بر پستانی که شیر در وی بسته بود
ورم آن ساکن گرداند و شیر روانه کند و نخاله با ورق تره تیزه بپزند و بر گزیدن عقرب ضماد کنند درد

ساکن گرداند

ساکن گرداند و اگر بآب تنها ممین(?) سپل و اگر در سرکه خوابانند و بر آتش نهند و دود آن در بینی کسی رود
که زکام داشته باشد شفا یابد **ند** بپارسی گشته خوانند و آن مرکب از عود و عنبر و مشک بود
بخور وی مقوی قلب بود و دافع سموم **ندغ** صعتر بریت(?) و گفته شد **نرجس** عبهر خوانند بپارسی
نرگس گویند نیکوترین وی مضاعف بود و بشیرازی آنرا همت(?) زرده خوانند و طبیعت وی
معتدل بود در گرمی و خشکی و لطیف بود و گویند گرم و خشک بود در دوم و گویند در سیم و سده
دماغ را بگشاید و زکام سرد را نافع بود و در وی تحلیل قوی بود و صداع که از رطوبت بود سود
دارد و بصداع سرهای گرم بود و مصلح وی بنفشه و کافور بود **نرد** طلایی است مرکب از صندل
سرخ و گل ارمنی و فوفل و اقاقیا و حضض و اسفیداج و مرداسنگ و رهبار(?) گرم را نافع بود
و در مرکبات گفته شود **نزدک** مولف گوید صاحب منهاج و صاحب جامع صفت وی نگفته اند گیاهیست
کوهی که ورق آن بورق خیار زه(?) ماند و بیخ وی دواء العقر(?) خوانند و گویند بلبک(?) را زاید(?) و نخوار(?)
می باشد چون یکبار زاید بقدرت حق تعالی بیداند که چون این بیخ بخورد دیگر آبستن نشود و آن
گیاه را طلب کند و بیخ آن برکند و بخورد و دیگر آبستن نشود و بقدرت حق تعالی مهره در بدن وی پیدا
شود و گویند در پس سر وی بود و گویند در بن دنب و گویند در شیردان وی بود و قول صحیح
آنست که در شیردان وی بود و باقی خلافست و آنرا حجر الفم(?) گویند بپارسی نرگ(?) بلبک خوانند خاصیت
آن بسیار بود و هر جراحتی که ناسور شده باشد آنرا بسایند بآب و بر جراحت طلا کنند نیکو شود
و هر زنی که صلایه وی لعق کند دیگر آبستن نشود و هر مرد که با خود دارد هیچ زن از وی بار نگیرد و امتحان
وی آنست که اگر در شیر گوسفند اندازند شیر بریده شود و اگر کسی با خود دارد و در اندرون
دکان خباز رود نانها در تنور افتد و زرگ(?) از یک دانه ببر(?) کوچک تر بود و به بسیار و رکما(?) دیده
داشته باشد و لوریان عمل سازند و عملی را بکار دتوان تراشید و بزرگ نتوان تراشید و معلق نکند(?)

در میان سرگین وی یابند
مولف گوید آنچه محقق است در
بن دنب وی بود و باقی
خلافست ح

نرگ برنگ پوست پلنگ باشد سیاه و سفید **نسرین** ورد چینی خوانند و آن دو نوعست یکنوع پارسی
گل مشکین خوانند و یکنوع نسرین و قوه وی نزدیک بیاسمین بود و روغن وی مانند روغن نرگس
بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در اول و شیخ الرئیس گوید در دوم و گویند در سیم و وی منقی و ملطف
بود و سردی اعصاب را نافع بود و کرم گوش بکشد و طنین و دوی(?) را سود مند بود و سده بینی بگشاید و درد
دندان را نافع بود و مسکن قی و فواق بود و چون غبار ورم از وی پاشند خاصه بری(?) وی و اصحاب
سودا را که سبب آن از عفونت بلغم باشد سود دهد و مسخن دماغ و مقوی دل و دماغ بود و چون
ادمان بوییدن وی کنند و محلل ریاحی بود که در سر و سینه بود و بعطسه بیرون آورد و چون سحق کرده
در حمام در خود مالند بوی بدن خوش کند و عرق را و چون بکوبند و بر کلف روی مالند زایل کند و چون
خشک کنند و هر روز نیم مثقال از وی پاشند چند روز زیبایی جوانی را نگاه دارد و مانع شیب باشد
نسر شریف گوید مرغیست بغایت بزرگ و ثقیل الطیران بود بپارسی آنرا کرکس خوانند و طیران
چون طلب کرد وی از مشرق بمغرب پرواز کند و هم در آن روز باز گردد و این از عجایبات و
گوشت وی گرم و خشک بود و چون بخورند تشنج را نافع بود و غلیظتر از گوشت مرغان بود و دیر
هضم شود و کیموس بد دهد و مولد مره سودا بود و نزدیک بگوشت کلنگ باشد و هم چنین وی
و گویند زهره وی چون در چشم کشند منفعت نوبت با آب سرد و طلا کنند پیرامون چشم سود بخشد
جهة نزول آب و اگر با همچندان عصاره بندقه پا بپزند و بشویند و کحل کنند تاریکی چشم را نافع بود
و غلظ اجفان و جرب آنرا و پیه وی چون بگدازند و در گوش چکانند کرم کری را نافع بود خاصه
چون پای این عمل کنند **نشا** بیونانی آمولن گویند و بپارسی نشاسته و نیکوترین وی سفید بود
که آنرا سراب(?) خوانند طبیعت آن سرد و خشک بود در اول و گویند سرد بود در دوم و تر بود و
چون با زعفران بر کلف روی طلا کنند زایل کند و چون بپزند با همچندان آب و قند و روغن

بادام اضافه کنند سرفه و خشونت سینه و حلق و قصبه شش را نافع بود البته و وی ریش چشم را نافع
بود و چون بریان کنند و بخورند شکم ببندد و چون با شراب بر گزیدگی افعی طلا کنند سود مند
بود و گویند نشاسته غذا کمتر دهد از آنچه از گندم سازند و دیرتر بگذرد و دیر هضم شود و سده
آورد و گویند مولد سودا بود و مصلح وی چیزهای شیرین بود مانند شکر و عسل و بدل آن گرد آسیا(?)
بود و گویند آرد باقلی(?) معسول(?) **نشاره** طبیع وی طبیع درخت بود و نشاره چوب کهن خورده که مانند آرد
بود چون ضماد کنند بر ریش تن نیکو گرداند و بصلاح آورد و چون با همچندان آنیسون بشراب با بر
بر شند(?) و در خرقه کتان کنند و بسوزند و سحق کنند و بر قرحه خلاف(?) نند(?) مفید بود و شریف گوید
نشاره چوب ارزه گرم و خشک بود و چون با حنا پا بپزند و بر جرب تر مالند زایل کند و چون
دود کنند گزندگان بگریزند و پشه را بکشد و منفعت نشاره عاج در باب فا در صفت گفته
شد **نضار** درخت گز چون در کوه روید نضار خوانند و چون در زمین رود(?) اثل خوانند و گفته شد
نطرون بوره ارمنی است و گفته شد **نعنع** بیونانی منتی(?) خوانند و نیز ارما(?) گویند و بشیرازی را اوتره(?)
گویند و نیکوترین آن بستانی تازه بود و نیکوترین خشک وی آن بود که در سایه خشک کرده باشند
و طبیعت وی معتدل بود و در وی رطوبتی فضلی بود و گویند گرم و خشک بود در دوم و گویند گرم
بود در سیم و خشک بود در اول و در وی قوة مسخن و قابض و مانع بود و وی لطیفترین بقول
خوردنی بود و دیسقوریدوس گوید وی چون با سرکه بپاشند قطع نفث دم بکند و کرم دراز بکشد
و محرک شهوة جماع بود و چون با آب انار ترش دو شاخ یا سه شاخ بپاشند فواق و غثی و هیضه
ساکن گرداند و اگر با سویق ضماد کنند بر دبیلات بگدازد و اگر بر پستانی نهند با لیت(?) جوش(?) صلابت را
زایل کند و اگر بر پستانی که شیر بسته بود ضماد کنند ورم آن ساکن کند و چون با نمک ضماد کنند
بر گزیدگی سگ دیوانه مفید بود و چون بر زبان مالند خشونت زبان زایل کند و چون زن بخود

پیش از مجامعت منع آبستنی بکند و اگر دو شاخ از وی در شیر بمالند و رها کنند شیر را نگاه دارد از فرای
و وی لعابیت معده را نیکو بود و شریف گوید چون بخایند درد دندان را نافع بود و لعابیت و چون بر
موضع گزیدن عقرب بنهند عظیم مفید بود و چون سعوط کنند صاحب خنازیر که ظاهر بود و بر کردن وی
سر نوبت هر نوبت دانگی زعصاره ورق وی با روغن لعابیت مفید بود و نافع و صاحب گوید ابیرا
عظیم نیکو بود و بورق ضماد کردن و نیکوترین معالجه وی بود و گویند لعابیت موافق معده بود خوردن و ضماد
کردن و درد معده را زایل کند و قوة وی بدهد و اشتها بیارد و سختی معده بود و قطع قی بکند
که از بلغم و خون و ضعف فم معده بود و چون با قدری عود یا مصطکی بخایند فواق و خفقان را زایل کند
و مقوی دل بود و مفرح و یرقان را دفع کند و بسیار خوردن وی حکه در حلق پیدا کند و گویند مولد ریاح
بود و مضر بود و سپل و مصلح وی کرفس بود و گویند بدل وی پودینه جویی بود **نعام** بپارسی اشترمرغ
گویند و جالینوس گوید گوشت لطیف و نعام کثیر الفضول و عسر الهضم بود و رازی گوید گوشت وی
لعابیت غلیظ بود و باید که اصلاح وی مانند اصلاح گوشت بط کنند و ابن رضوان گوید پیه وی
چون بگیرند از اول تابستان و آخر بهار و در هر موضعی که بنهند مار و افعی بگریزند و چون بوی
وی بشنوند غشی آورند و مجرب بود و گویند پیه وی محلل اورام جاسیه بلغمی بود و محلل قوی و بر گزیدن
عقرب ضماد کردن و آتش سیدن نافع بود و دردها را که از سردی بود سود دهد **نفط** سیاه بود
و سفید بود و نیکوترین آن سفید بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در چهارم و اسحق گوید گرمی
وی لطیف و محلل بود و سده بگشاید و درد رگ و مفاصل و لقوه و فالج و سفید وی اگر در چشم
بود دفع نزول آب و ریو و سرفه کهن را نافع بود و چون نیم مثقال از وی با آب گرم بیاشامند
مغص را ساکن کند و بادها بشکند و سردی مثانه را سود دهد و بچه مرده و مشیمه بیرون آورد
و بر گزیدن کیپا طلا کردن نافع بود و کرم دراز و حب القرع را بکشد و اسحق گوید مضر بود بشش

ومصلح وی سرکه و کثیرا بود و بدل نفط سیاه قطران بود **نفقه** عصفرات و گفته شد **نلک** شجره ایست
و گفته شد **نمام** نام المسک خوانند و عاما گویند و آن سپسنبرست و نیکوترین وی بود که سبزتر بود
بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در سیم و گویند در دوم شیخ الرئیس گوید دفع عفونات بکند
و شپش بکشد و ورمهای سرد را نافع بود و ملغوی سخت صلب را و کرم را بکشد و حب القرع بیرون
و بچه مرده را و سنگ بریزاند و گویند چون بسرکه بپزند و با روغن گل بیامیزند و بر سر طلا کنند نسیان
و صداع و اختلاط ذهن را نافع بود و چون با شراب بیاشامند فواق که از امتلا بود زایل کرداند
و همچنین تخم وی بر گزیدن زنبور ضماد کردن یا یک مثقال با سکنجبین آشامیدن لعابیت دبویدن
وی صداع سرد را نافع بود و محلل فضلات بلغمی بود از دماغ و بدل آن ها در روج بود **نمل** بپارسی
مور خوانند شریف گوید از قول تیاذوق که مور بزرگ که در گورستان بود چون سحق کنند و بر
برص لطوخ کنند بعد از آنکه تنقیه کرده باشند زود زایل کند و چون صد عدد از وی بگیرند و در
پنج درم روغن زنبق اندازند و عرق کنند و سه هفته رها کنند بعد از آن در قضیب بمالند نعوظ
آورد و اعصاب قضیب را قوة دهد و چون سحق کنند با آب و بر شیب بغل طلا کنند بعد از آنکه موی
برکشیده باشند دیگر نروید و اگر برویده ضعیف بود و چون مکرر کنند دیگر نروید **نمر** بپارسی
پلنگ گویند و ارسطوطالیس گوید خون وی چون بر کلف مالند و رها کنند تا خشک گردد زایل
کند و مغز وی چون بگدازند بر روغن زنبق و بجوشانند در رحم را نافع بود و پیه وی گرم و
خشک بود و چون بدان دهان کنند فالج را نافع بود و هیچ معالجه نیکوتر از این نبود در این علت
و جاحظ گوید اگر آدمی پیه کفتار در اعضای خود بمالد و برابر پلنگ رود در جایگاه وی و پیش
وی بنشیند پلنگ را قدرت نبود که حرکت کند و برخیزد و زهره وی سم قاتل بود و گفته شد
و رنگ وی سبز در صفت نرد گفته شد **نمیتقن** کرسنه است و گفته شد **نوارس** نوعی از قطا

بزرگ است و آنرا شجر الوتپس خوانند و سواک العباس و سواک المسیح گویند و صفت قتاد در قاف گفته شد
نوره گل است بشیرازی آهک خوانند و نیکوترین آن سفید است بود و آب ندیده و وی لعابیت
گرم بود و ملطف و محرق بود و آب سیده وی چون معدن یا سه روز بوی بگذرد نه محرق بود بلکه
بود و مغسول وی مجفف بود بی لدغ گوشت زیاده بخورد و سوختگی آتش را لعابیت نافع بود و
مغسول وی معتدل بود و خشک و نوره بهر موضعی که خون روانه بود و چون بران نهند قطع خون بکند
و وی مضر بود و تحنیف چون در حمام طلا کنند و اولی آن بود که بعد از آن روغن بنفشه و گلاب و
تفل عصفر و تخم خربزه و آرد برنج بمالند و اگر اعضا بسوزاند و دانه بیرون کند پس روغن گل
و آرد عدس و سرکه و گلاب طلا کنند نافع بود و خوردن وی کشنده بود و علامت خوردن وی
آن بود که دهن جوشش و درد معده و سوزش آن و عسر البول و مغص و اسهال خون بسبب قرحه
امعا پیدا کند و نوره با بول بیرون آید و سردی اعضا و غشی احداث کند و خفقان و مداوای
وی آن قی کنند با آب گرم و روغن کنجد و شیر تازه و روغن گل و حلاب و آبهای چرب از مرغ بروغن بادام
و لعابات نافع بود **نوشادر** معدنی بود و عملی باشد و ابن تلمیذ گوید نیکوترین آن طبیعی خراسانی
صافی بود و مانند بلور و غافقی گوید گرم و خشک بود در آخر سیم ملطف و مذیب بود و سفیدی
چشم را نافع بود و ملازه افتاده را محکم گرداند چون در حلق و منه باد و بیه دیگر و خناق بلغمی را
سود مند بود و ملطف حواس بود و چون در آب حل کنند در رخانه بیفشارند مار آنجا نگردد
و اگر در سوراخ ایشان ریزند بمیرد و چون سحق کنند با آب سداب و بیاشامند علق که در حلق چسپیده
بود بکشد و شریف گوید چون بروغن بپرورند و بر جرب سوداوی مالند در حمام زایل کند
و چون بخایند نوشادر و در دهان افعی اندازند بکشد و چون با روغن بیامیزند و بر برص مالند
بعد از آن تنقیه برص را زایل کند خاصه چون مداومت کنند و رازی گوید بدل آن بوزن آن

شب و بوزن آن بوره و بوزن آن نمک اندرانی بود **نوی التمر** بپارسی استخوان خرما گویند
گرم و خشک بود و در وی قبضی و جلا بود و چون بسوزند و بشویند را نافع بود و اگر سوخته وی حل
کنند و سحق کنند و بمیل بر مژه چشم کنند موی بر رویاند و چون در چشم کشند ریش چشم را نافع بود
و اگر خلط کنند با سنبل الطیب نیکوتر بود و در مژه رویانیدن و طبیخ وی سنگ بیرون آورد
نوی الاهلیلج الکابلی استخوان هلیله کابلی نیکوترین آن بود که بزرگ بود و آن سرد و خشک بود
در دوم عسر البول را سود مند بود و مقدار ماخوذ از وی یک مثقال بود و گویند مضر بود بسپرز
و مصلح وی شراب بود **نوج** للبلاب است و گفته شد **نهق** صاحب منهاج گوید جرجیر الماء است و صاحب
جامع گوید جرجیر البر است و هرد و گفته شد **نهشل** جزر بریست و هرد و گفته شد **نیلوفر** لینوفر خوانند
و ببریانی کرنب الماء و بیونانی نمفیا گویند و حب وی را حب العروس خوانند و گویند خلاصه است
و نیکوترین نیلوفر بغدادی بود که گل وی آسمان گونی بود و طبیعت آن سرد و تر است در دوم
و سردی وی زیادت بود از سردی بنفشه و گویند سردی وی در سیم بود و بیخ وی با آب
چون بر بهق کنند نافع بود و نیلوفر ورمهای گرم را نافع بود و گل وی منوم بود و صداع گرم را دفع نماید
بود و منع احتلام بکند و شهوت باه بشکند و چون یک درم از وی با شراب خشخاش بیاشامند منی
نبد و بخاصیتی که در وی است و بیخ وی درد مثانه را نافع بود و ضماد کردن و تخم وی ترف را
سود دهد و چون در آب بجوشانند و بر سر ریزند حرارت را ساکن کند و نیلوفر بجان مضر بود
معده که بنفشه و خوردن وی مضر بود به باه و مصلح وی نبات بود و بدل وی بنفشه با خطمی سفید و اصل
نیلوفر هندی حکم بیروج داشته باشد و نیلوفر زاد دیه قلبی بود و قتی که تعدیل آن بزعفران و دارچینی
کنند **نیلج** عصاره نیل است **نمفا** نیلوفر است و گفته شد **نیوت** ادراک است و گفته شد **نیل**
حشیشی است عصاره وی را نیلج خوانند و شجر وی را عظلم خوانند و نیکوترین و ورق وی سبز بود که بر...

مایل بود و طبیعت آن گرم بود در اول و خشک بود در دوم و گویند سرد است در اول و گویند به
اعتدال و متوسط بود میان تری و خشکی و غلیظ بود و منع نفث دم بکند و کلف و بهق زایل کند
و داء الثعلب و سوختگی آتش را نافع بود و خراجات بد که در اعضاء صلب بود و ریشهای عفن را سود
بود و سرفه سخت که از زکام گرم کند نافع بود و عصاره وی نیز همچنین بود و اسحق گوید سپستی
چون بیاشامند سود دهد با ملوس خیار چنبر و اگر عصاره وی بر سر کرم حل کنند و بر ریش بر مالند نافع
بود و اگر ادمان کنند و بر خنازیر ضماد کنند باقی صلابت آن بگدازد و نیکو گرداند و اسحق بن
عمران گوید بدل نیلج بوزن آن آرد جو و دو دانگ آن ماینا بود والله اعلم **باب الواو**
واجبه بلغت اهل یمن لبلاب است و گفته شد **وبره** فروست و گفته شد در فا **وبر الارنب** پشم
خرگوش چون بر شریان در بندند باصره و فان کند و سفیده تخم مرغ منع خون رفتن بکند
وبر اللقاح پشم اشتر سوخته چون سحق کنند و در بینی دمند خون ببندد **وج** عود الوج خوانند
بیونانی اقورون و بپارسی اگر خوانند و بقوت وی نزدیک بابرسا بود و زراوند و نیکوترین
وی فربه سطبر خوش بوی سفید برگ بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در اول درجه دوم
و گویند در سیم لون را صافی کند و مخفف رطوبات مفاصل بود و باه را زیاده کند و گرانی زبان را
سود دهد و بهق و برص و تشنج و درد پهلو و سینه و جگر و صلابت سپرز و مغص و فتق را نافع
بود و بول و حیض براند و گزندگی جانوران را سود دهد و سفیدی چشم زایل کند و تاریکی که از
رطوبت بود و اسحق گوید صفرا و بلغم را سود دهد و شربتی از وی یک درم بود و گویند مضر بود بدیگر
اصلاح وی را تخم رازیانه کنند و بیقور بیدوس گوید در شکستگی دماغ و تقویت جگر نیکو بود و بدل آن
بوزن آن کمون کرمانی بود و دو دانگ وزن آن ریوند صینی و اسحق بن عمران گوید بدل آن بوزن
آن عود و ربع وزن آن قرنفل بود و گویند بدل آن بوزن آن کمون و دو دانگ آن زراوند بود **ورشیرن**

و ریشه خراسانی بود و طبیعت آن گرم و خشک بود و حب القرع بیرون آورد و شربتی از وی یک مثقال
بود و بدل وی و شیخ الرئیس گوید شیخ ارمنی بود **ودع** بپارسی گجک خوانند و بترکی وی سفید مهره
و کوچک وی بشیرازی گوش ماهی خوانند و آن نوعی از حلزون است و حلزون شنج بود و وی اسپید
پیچیده بود و ودع دراز و پیچیده بود و در قوت مانند صدف باشد و بخاصیت مانند شنج **ودع**
زوفا رطب است و گفته شد **ورل** شیخ الرئیس گوید بشکل وزغ و سام ابرص بود و دنب وی دراز بود
و سر وی کوچک بود و وی غیر سوسمار است و مخالف وی در شکل سر و بدن و گوشت وی بغایت
گرم بود و سخن بود و گوشت و پیه وی خاصه چون طلا کنند و در وی قوت جاذبه بود و خار و پیکان و
شوک بکشد و سرگین وی مانند سرگین سوسمار سفیدی چشم را زایل کند و موی برد داء الثعلب بروياند
و سرگین ورل کلف و صنح و ثوبارا نافع بود و شرایف گوید چون بکشند و میان او را با خون در دیگ
اندازند و با روغن بپزند تا مهرا شود و جثه فرطه که در کودکان بود هیچ معالجه نیکوتر ازین نبود و
رازی گوید پیه وی چون در قضیب مالند مالیدنی بغایت قضیب را بزرگ گرداند و بدل پیه
وی پیه سقنقور بود **ورل مائی** سقنقور است و گفته شد **وراجالوز** کرته البیضا است و گفته شد
ورطوی سطاخیوس است و گفته شد **ورس** نبات یمنی است و نبات وی مانند نبات کنجد بود
و گویند یک سال بکارند و ده سال باقی بود و ثمر دهد و نیکوترین وی آن بود که تازه و سرخ
رنگ بود و که بر روی زند مانند لون عصفر و بسحل گل بابونه بود و خوردن و طبیعت آن گرم و خشک
بود در دوم قابض و لطیف بود و کلف و نمش را نافع بود طلا کردن و چون بیاشامند وضح را
سود مند بود و سنگ بریزاند و درد گرده و مثانه را سرد را نافع بود و مقدار شربت از وی
یک درم باشد و اسحق گوید مضرست بشش و مصلح وی عسل بود و گویند جامه را که بوی آن
کرده باشند مقوی باه بود و پیشی آن **ورد** جل خوانند بپارسی گل گویند و هر نوری زهری

گل و آنرا ورد خوانند و گل سرخ را جوجم خوانند و گل سفید را وثیر گویند و نیکوترین آن تازه پارسی
بود که هنوز تمام نشکفیده باشد و رایحه وی قوی بود و بغایت سرخ بود و طبیعت آن مسیح ابن الحکم
گوید سرد بود در اول و خشک بود در اول درجه دوم و گویند در سیم و متوسط بود در غلظ و
لطافت و تجفیف وی اقوی بود از قبض وی و وی مقوی اعضا باطن بود و لثه و اسنان و مصلح
نتن عرق بود و در حمام چون بکوبد و مالند و قطع ثالیل بکند و چون سحق کرده مستعمل کنند و بیخ بن ران را
و بغل را نافع بود و گوشت در ریشهای عمیق برویاند و صداع را ساکن کند و اقماع وی نفث دم را
نافع بود و وی معده و جگر را نیکو بود و سده که در جگر بود از حرارت بگشاید و حلق را نیکو بود و چون
با عسل بپزند و بدان غرغره کنند و سکن وجع معقده بود و چون بر مرغ طلا کنند و بطبیخ وی حقنه کردن
قرحه امعا را نافع بود و تری وی مسهل بود ده درم از وی ده مجلس براند و سه درم از وی حرارت
تب ربع را نافع بود و خشک وی نه مسهل بود و چون با فلفل بپزند و بر معده ضماد کنند قرحه آنرا
نافع بود و چون در دهان نگاه دارند بثرات و قلاع را زایل کند خاصه چون با عدس و کافور بود
و بوییدن تازه وی صداع گرم را ساکن کند و قوت دل و دماغ بدهد و در بعضی مردمان زکام آورد
و در بعضی عطسه و مصلح وی بوییدن کافور بود و چون بر روی وی خسپند قطع شهوت باه بکند
و دفع مضرت وی بحب الاس کنند و شیخ الرئیس گوید جوهر وی مرکب بود از گرم و سرد بود مائیت
سوره سردی در دوم بود و گرمی وی در اول و در وی تلخی بود و یبوست بود و بعطریه ملایم جوهر
روح بود و غشی و خفقان گرم را نافع بود و چون آب وی اندک اندک تجرع کنند **ورد الحمار**
ورد الحمار خوانند و ابن ماسویه گوید آن گلیست که اندرون وی سرخ بود و بیرون زرد و طبیعت
وی سرد و خشک بود و بشیرازی آنرا گل قحبه خوانند و گل دوروی نیز گویند و رازی گوید بهارست
ورد منتن گلیست بدبوی بلون مانند گل سرخ و آنرا القون خوانند و طبیعت وی گرم و خشک بود

گل رعنا

و بیخ وی محرق بود و مانند عاقرقرحا **ورد الحمیر** نوعی از عود صلیب است که آنرا ذکر خوانند و گفته شد **ورد الذیب**
گل خطمی است و ورد الزوانی خوانند و گفته شد **ورد دفزا** شقایق النعمان است و گفته شد **ورد الجبل**
کیبکج است و گفته شد **ورد صینی** نسرین است و گفته شد **ورشان** بپارسی مرغ الهی خوانند گوشت
وی شکم ببندد و دشوار هضم بود و باید که با سرکه بپزند **ورق الخوخ** برگ شفتالو چون بر بدن طلا کنند قطع بوی
نوره بکند و اگر آب آن در گوش چکانند کرم گوش بکشد و چون بر ناف ضماد کنند کرم شکم بکشد **ورق
الطرفا** برگ گز یابس قابض بود و چون بپزند و بر سپرز نهند یا آب آن بر روی می ریزند نافع بود و مقوی
لثه مسترخی بود **ورق الدلب** برگ چنار نیکوترین آن تازه بود و طبیعت آن سرد و خشک بود و
ورمهای گرم را که در زانو بود نافع بود ضماد کردن و چون بکوبند نیکو و بر ریشها اندازند خشک گرداند
و سوختگی آتش را نافع بود ضماد کردن ~~و چون نیکو~~ بکوبند نیکو بود و وی بد بود حلق و بینی و چشم و گوش و از خواص
وی آنست که خفاش از وی بمیرد **ورق الغرب** برگ پده چون بکوبند و بر جراحت پاشند گوشت
برویاند و آب وی چون بیاشامند کسی که علق خورده باشد نافع بود و از حلق بیرون آورد **ورق
الکرم** برگ رز چون نیکو بکوبند و ضماد کنند صداع که از گرمی بود ساکن گرداند و ضماد کردن با نمک
بر تهیگاه قطع اسهال بکند و خاییدن وی مقوی لثه مسترخی بود **ورق الکبر** نیکوترین آن بود
که از سرو کمن گیرند و طبیعت وی معتدل بود در وسط گرمی و سردی و گویند گرم و خشک بود
و قابض محکم بی لدغ **ورق الاجاص** برگ آلوی سیاه چون با شراب بیاشامند و بدان غرغره
کنند قطع سیلان مواد از لهازه و حلق بکند و چون مضمضه کنند منع سیلان مواد از لثه بکند
ورق العلیق صفت آن در علیق گفته شد **ورق البلوط** سرد و قابض بود و اندک تجفیف داشته
باشد چون بکوبند و بر جراحت پاشند گوشت برویاند و کال صحت آورد و ریشهای دشوار
باصلاح آورد **ورق الزیتون** معتدل بود در گرمی و سردی و خشک بود در دوم و چون بخایند

تایم مقام توتیا بود و درد را و ماء چشم و چون با سرکه بپزند درد دندان را نافع بود و آب پخته وی چون در دهان نگاه دارند قلاع را زایل کند و ورق زیتون بری چون بر داحس طلا کنند سودمند بود و چون با آب عنزه بپزند چندانکه مانند عسل گردد و بر دندان خورده طلا کنند قلع کند ورق شوکة المصریه برگ درخت امغیلانست و در صفت وی گفته شد ورق السمسم برگ کنجد سرد و تر بود و چون بکوبند و موی را بدان بشویند دراز و نرم گرداند و خشکی وی زایل کند ورق القمر منفعت آن در صفت کبر گفته شد ورق الحنظل صفت آن در حنظل گفته شد ورق السورنجان در صفت شنبلید گفته شد ورق الاترج در منفعت اترج گفته شد ورق التوت گفته شد در صفت توت ورق الجوز مجفف بود و در وی قبض بود و چون بخایند و بر ریش نهند سود دهد و سود دهنده بود جهت بثرها که در دهن بود ورق الزیتون الهندی طالیسفرست و گفته شد ورق الغار صفت آن در غین گفته شد ورق التین برگ کنار معتدل و مجفف و قابض و لطیف بود و مقوی شعر بود و منضج اورام و در وی تحلیل بود ورق شجرة البق در صفت درداربطی گفته شد ورق المصطکی در صفت مصطکی گفته شد ورق حبة الخضرا در حبة الخضرا گفته شد ورق الورس معتدل بود در گرمی و سردی و خشکی بود در اول مجفف قرحها و بثرها بود و چون بکوبند و بران پاشند بالیدن و ورق سوسن سفید صلابت رحم را نافع بود ورق الکلاک برگ بید در وی حرارت و اندک قبضی بود و طبیعت آن سرد و خشک بود و عصاره وی در سپرز و صلابت آن و سده آن را نافع بود و مسهل صفرای محترق و سودا و بلغم بود و نفض و صرع و گزیدن عقرب را نافع بود و چون پاشند از وی تا یکدرم با شراب و چون ضماد کنند از بیرون هم سودمند بود و وی بول براند با سکنجبین و اختناق رحم را نافع بود و مفاصل و نقرس و اوجاع را گشاید ورق المازریون در مازریون گفته شد صفت آن و استعمال کردن وی ورق الترمس ترمس است و گفته شد ورق الغلیق کل

سکل

سه کل سرد و خشک بود و قابض و مجفف اختلاف دم را نافع بود و نفث آن و ذرب و ضعف معده ورد اللوز بهار بادام سرد بود و مقوی دل و دماغ بود ورد السوجل هم سرد بود و مقوی دل و دماغ بود ورد التفاح سرد بود و مقوی دل و دماغ بود ورد الکمثری طبیعت و منفعت بهار بادام و به و امرود مانند یکدیگر بود ورد الجری در خا گفته شد صفت انواع آن ورد الباقلا گل باقلا سرد و تر بود و مسکن حرارت دماغ بود و چون سحق کنند در ماون رصاصی و در آفتاب نهند خضابی نیکو بود و موی را سیاه گرداند بغایت ورد الخشخاش سرد و تر بود و مسکن گرمی و خشکی بود که در دماغ حادث شود و چون بر سر ضماد کنند سهر را نافع بود و منوم بود و مسکن صداع گرم ورد زعفر نوعی از ساسالاسند راست و بخیلی کو حکتر از وی بود و از خواص وی آنست که عقرب فرو وی برد و گوشت وی سم مهلک است و اگر در شراب افتد و بمیرد آن شراب سم قاتل بود و گویند ذرعه حربا است بتحقیق و گفته شد صفت آن و مداوای آن وسیخ نباتیست کوهی که در سنگ روید در بهار و بوی لیمو کند و مولف گوید بشیرازی آنرا لیمو دار و خوانند و طبیعت آن گرم و خشک بود وسمه ورق النیل است و طبیعت آن گرم و خشک و گرم بود در اول و خشک بود در دوم و در وی قبض و جلا بود و موی را خضاب کند خاصه چون با حنا بود و بر خضابی نیکو آسمان با شبه وسخ الاذان چرک گوش چون بر داحس طلا کنند نافع بود و بر شقاق لب طلا کردن سودمند بود و بر گزیدگی افعی بغایت کامل نافع بود و چون بشکافند و چندنوبت بران نهند وسخ کوار النحل ابن مجون گوید علیکست و گفته شد و صاحب جامع گوید خطاست و مولف گوید بتحقیق آنرا مومیایی نحلی گویند و بزبان مگس داران آنرا بر موم خوانند و دیسقوریدس صفت وی گفته که آن علکی خوش بوی بود مانند میعه و آن بتحقیق مومیایی نحلی است منفعت وی در صفت علکی نیز گفته شد و طبیعت وسخ الکوار گرم بود در دوم نزدیک بسیم و جذبی بلیغ کند از بهر آنکه جوهر وی لطیف

اسمه

بود و اگر بخور کنند سینه کهن را نافع بود و چون بر قوبا نهند زایل کند و مولف گوید در فنوح و کثرافتادن از جایی همان عمل مومیایی میکند و بکرات امتحان رفته وشق اشق است و گفته شد دشتقرد وی گرم و خشک بود و مسخن قوی باشد و در وی رعانه باه بود و محرک جماع و کرد و سیتت را نافع بود و محرور مزاج را مضر بود و دامان پوشیدن وی ایمن باشند از بوایر وغند بادنجانست و گفته شد وقل مقل خشک است و در مقل گفته شد ودیع حب البالاست و گفته شد وین انگور سیاهست و صفت انگور در باب عین در عنب گفته شد ویز گل شعیرست و در ور و گفته شد و طبیعت آن سرد و تر بود و در دوم

باب الهاء

هال قاقله صغیرست و گفته شد هاکول گویند حعبیلست و گویند بتحقیق تراب الهالک است و گفته شد هبید حب حنظل است و گفته شد در حنظل هربه مار قبان خوانند و آن عترقبان و آن جانوریست کوچک بسیار پای که در شیب جهای آب بسیار بود و چون با شراب بیاشامند عسر البول و یرقان را نافع بود و چون سحق کنند در پوست انار کنند با روغن گل و گرم کنند و در گوش چکانند درد گوش را نافع بود و اطهورسفس گوید اگر در خرقه بپچند و بر صاحب تب ببندند زایل کند هدهد بپاری مرغ سلیمان خوانند غافقی گوید گوشت وی چون بپزند با آب و شبت و صاحب قولنج گوشت وی بخورد و آب آن بیاشامد نافع بود و در خواص آورده است که چشم وی با برکسی بندند که نسیان بر وی غالب بود دفع آن بکند و اگر به بندند بکسی که از رنج جذام ترسد مادام که آن با وی بود ایمن باشند و اگر تیرابند اگرده باشند موافق بوده و اگر پر وی بخور کنند در خانه کودکان بگریند ندادابی و اگر آدمی با خود دارد برابر خصم رود بر وی ظفر یابد و حاجتهای وی گزارده گردد و خون وی چون در سفیدی چشم چکانند زایل کند و اگر مغز وی بخور کنند در برج کبوتر هیچ حیوان موذی گرد آن نگردد و اگر به هد کشته بچپان درست بر در خانه بیاویزند هر که در آن

خانه

خانه بود همه از چشم بد ایمن بوند و اگر معاء به هد خشک کنند و سحق کنند و با سوسن و باروغن کنجد بیامیزند و بعد از یکساعت بفشارند و بر موی مالند سیاه و جعد گرداند و اگر لحی شیب وی با خود نگاه دارند مردمان ویرا دوست دارند و اگر بال وی نزدیک مور بخور کنند بگریزند و گوشت وی چون بخور کنند مسحور را نافع بود یا کسی که بر زن بسته باشد گشاده گردد باذن الله تعالی و دل وی چون خشک کنند و بکوبند و با طلا کنند و بپاشند قوة باه بدهد و لحی شیب و زبان و درازترین پری که در بال وی بود در پوست ببندند و مرد بران راست بندد و چون خواهد که مجامعت کند قوة دهد هرنوه قرنوه خوانند و آن ثمر درخت عود است و بمجد ار فلفلی بود و اندک کوچکتر و بزردی مایل بود و از وی بوی عود آید و طبیعت وی معتدل بود و گویند گرم و تر بود و صاحب منهاج گوید مقوی معده و هضم بود و طبیخ وی بول براند و سنگ بریزاند و اسحق بن عمران گوید در حقنه را نافع بود و شکم براند و بدل وی بوزن وی قاقله صغار بود هرد عروق الصفرست و گفته شد هرفلوس بقلة الیهودیه گویند و آن نوعی از سندباد برسیت و بعضی گویند نوعی از شجارست و بقلة یهودیه بتازی گویند قرصعنه است و آنچه محقق است آنرا هرفلوه خوانند و بپارسی تره دشتی و آن از انواع کاسنی تری بود و در سین با گفته شود هرنوليدان تمامست و گفته شد هرطمان قرطمان گویند و آن حبی است میان گندم و جو و طبیعت وی معتدل بود میان سرد و گرمی و میل به تیزی داشته باشد و گویند سرد بود و گویند بغایت گرم بود و خشک و وی مجفف بود و بغیر لدغ و در وی قبض و تحلیل بود هلیلج اصناف است زرد و آن خورد باشد و خام و هلیله سیاه و آن خوردتر از مجموع باشد و کابلی و آن از همه نوع بزرگتر باشد و چینی و آن مسغار دارد و بهترین همه آنست که صلب و گران باشد و در تک آب نشیند و جمیع اصناف این بارد است در اول یابس است در ثانیه الات غذا را قوة دهد و نشف رطوبات زود کند و مسهل صفرا و مقلل بلغم بود و نافع باشد عین سیتر جبه را در دفع مواد کند از چشم چون در چشم

وکاهلی مقوی ذهن باشد خصوصاً پروردهٔ آن و صرع و خفقان و توحش را دفع کند و گویند نافع
قولنج بود و هلیلهٔ سیاه رنگ روی را صافی گرداند و بواسیر را نافع باشد و بجمیع اصناف آن
تبهای کهنه را نافع باشد و درد مفاصل و جذام را نافع بود و باید که در مفاصل بسیار بکار برند
ابوجعفر گوید هر که هر روز یک هلیلهٔ کابلی در دهان نگاه دارد تا بگدازد و برین مداومت کند
موی او زود سفید نشود و لثه را محکم کند و دندانها را محکم کند و حفظ را زیاده کند و حرارت سودا
دفع کند و شربت از هر یک پنج درم تا ده درم منقوع یا مطبوخ و نفس آن دو درم هزارچشان
و هزارفشان نیز گویند و معنی آن بپارسی هزارکز بود و ببربانی فاشرا گویند و گفته شد هزاراخشه حومل
و گفته شد مشنیفل حشنیفل است و گفته شد هشت دهان عود هندیست و طبیعت آن گرم و خشک بود
در سیم بخاصیت نقرس را عظیم سودمند بود و بدل وی قنطوریون باریک بود هفت برج
مار ریوست و گفته شد هلبون طبیخ است و گفته شد هلعنیقا هند باست و گفته شد هلموت حلیموت
و آن سلق جبلی است و در صفت حماض گفته شد صفت آن هلیانه شاهترج است و گفته شد
ریلیون بپارسی مارجوبه گویند و مارگیا خوانند و اهل مغرب و اندلس اسفراج خوانند نیکوترین آن
بستانی بود تازه و طبیعت وی گرم و تر بود و گویند معتدل بود و گویی گرم بود و ورق آن مانند
ورق رازیانه بود و صفت تخم وی گفته شد و وی مفتح سده احشا و محلل آن بود و طبیخ وی عرق النسا
و یرقان و درد معا را نافع بود خاصه طبیخ اصل وی و چون با شراب بپزند و طبیخ آن بیاشامند
گزیدن رتیلا را نافع بود و چون طبیخ وی مضمضه کنند درد دندان ساکن کند و تخم وی همین
عمل کند و گویند وی شکم ببندد و گویند سودمند بود بقولنج بلغمی و ریحی و عسر البول را نافع
بود و باه را زیاده کند و دشخواری زادن را سود دهد و سنگ گرده و مثانه بود و تخم معتدل و
تقطیر البول که از برودت بود و پیری را سود دهد و درد پشت و درد کس شده را نافع

نافع بود و سینه و شش را نیکو بود و طبیخ وی چون سگ بیاشامد بکشد و گویند چون سرد گشتن را پاره کنند
و در شیب خاک کنند هلیون در آنجا بروید و آب وی و تخم وی سنگ گرده و مثانه بریزاند چون
بعسل و روغن بلسان بیاشامند و وی معده را مضر بود و دوای آن بود که بجوشانند و بعد از آن با گوشت
بپزند و مری و زیت اضافه کنند و طبری گوید اگر بیخ وی خشک بر دندان نهند قلع کند بی وجع و صاحب
فلاحه گوید اگر بیخ وی سحق کنند بر دندان نهند اگر فاسد شده باشد قلع کند و اگر درد مند بود درد
ساکن کند و مجهول گوید طبیخ اصل وی باه را زیاده کند و بدل آن جنجل بود و ملک بزبان هندی
حلتیت است و گفته شد همنه با بپارسی کاسنی خوانند و بری بود و بستانی بود و بری را بیونانی
نقولس و قنطوریون گویند و ورق وی پهن تر از بستانی بود و معده نیکوتر بود و بستانی را بیونانی
اندیبا خوانند و آن دو نوع بود یکنوع ورق وی پهن بود تر دیک بکاهو و یکنوع ورق وی باریکتر
بود و در طعم وی تلخی بود و نیکوترین آن بستانی شیرین بود و فاضلترین آن شامی بود و آنرا
انطوبیا خوانند و طبیعت آن سرد و تر بود در آخر درجه اول و گویند سرد و خشک بود در اول
و گویند خشکی وی در دوم مرتبه بود و بری را طرخشقون خوانند و بپارسی تلخ و رازی گوید اقوی
بود از بستانی در جمیع افعال عصاره وی استسقا را نافع بود و سده جگر بگشاید و دفع سمها کند
چون بیاشامند خاصه عقرب و زنبور و مار و تب ربع را زایل کند و برگزیدگی عقرب ضماد کردن
نافع بود و چون آب وی با زیت بیاشامند پادزهر او بیاکشنده بود و مقوی قلب بود و چون
بیاشامند و لبن وی سفیدی چشم را زایل کند و سند باد بستانی برودت در وی بیشتر بود
که دربری مقوی معده بود و سده جگر بگشاید و بپزد و حرارت خون و صفرا بنشاند و چون آب وی
بگیرند و بجوشانند و کف از وی بگیرند و با سکنجبین بیاشامند سده بگشاید و رطوبات عفن را پاک
گرداند و بهاء دراز را سودمند بود و کاسنی کیموس نیکو دهد و وی فاضلتر از کاهو بود در تفتیح

سده و در تابستان تلخی وی زیادت گردد و سبب گرما بس اندک میل بحرارت داشته باشد نزدیک
باعتدال و ضماد کردن خفقان را سود دهد چون با آرد جو ضماد کنند و با اسفیداج طلای مبرد بود
و ضماد کردن نقرس را نافع بود و درد چشم گرم را ضماد کردن سود دهد و هندبا سکنجبین اخلاط(?) ذهنی
صفرا و حرارت معده بود و شکم ببندد و تب ربع را نافع بود و گزیدگی عقرب و مجموع جانوران
و زنبور و سام ابرص را ضماد کردن با سویق نافع بود و چون با آب کاشنی خیار چنبر حل کنند و بدان
غرغره کنند ورم حلق را سودمند بود و هندبا یابلی الهضم بود و مصلح وی ربشا بود و نوعی از کاسنی
بری است که آنرا اخندریل خوانند و گفته شد و کاسنی شامی که آنرا انطوبیا خوانند معتدل
ترین کاسنیا بود و کیموس وی نیکوتر بود و مسیح گوید وی میان کاسنی و کاهو بود و طبری گوید لطیفتر
از کاهو بود و غذا اندک تر دهد و چون ورق وی بکوبند و بر ورم گرم نهند بگدازد و سرد کند
و آب وی با آب رازیانهٔ تر برقان را نافع بود و بیخ وی از تخم وی بالقوة تر بود و در منفعت و
پوست بیخ وی مستعمل بود هوم المجوس مرانیه است و گفته شد و آن درختیست که در حوالی فارس
میروید مانند درخت یاسمین و مجوس در وقت زمزمه استعمال میکنند و شکوفهٔ آن بشکوفهٔ
طراشیع ماند هوفاریقون میوفاریقون خوانند و او فاریقون واندروساس نیز گویند و
وقوریون هم خوانند و آن دادی ردمیست و آن حقبان و زهری و حبی است سرخ رنگ برنگ سماق
بغدادی بغایت سرخ اگرچه صاحب منهاج آورده است که سرخی وی کمتر از سرخی سماق بود و هم او
آورده که حب بلسان است و هر دو سهو است و طبیعت آن گرم است در سیم و خشک است در آخر
ان لطیف و محلل ادرار بود و ضماد کردن آن سوختگی آتش را نافع بود و چون بپزند و با شراب
بیاشامند چهل روز پیاپی عرق النسا را نافع بود و حیض و بول براند و کزاز را سودمند بود
و ثمر وی مسهل مره بود و بجه بیندازد و آب ورق وی چون بیاشامند نقرس را عظیم سودمند

بود و بدینوریس گوید بدل وی بوزن وی بیخ اذخر و نیم وزن وی بیخ کبر هوجره هوفقسیه اس نیز
گویند و آن عصا الراعی است و گفته شد هوفسطیداس صاحب منهاج گوید عصارهٔ لحیة التیس است و گفته شد
هوفیلوس جنس الکارست و گفته شد میضان فجل بریست و گفته شد هیل بوا هال بوا است و آن قاقلهٔ
کوچک بود و گفته شد هیثر کنگر بریست و درازی قد آن یک گز دراز تر بود و میانهٔ آن تهی بود
و شکوفهٔ آن پهن بود و بلون بنفشه و با آخر سفید شود و میان آن شکوفه مانند پنبه شود و اگر از آن پنبه در
گوش کنی کر کری آورد هیل هال است و گفته شد هیردل قصبست و گفته شد هیزار نعناع است و
گفته شد والله اعلم بالصواب باب الياء

یاسمون یاسمین است و سجلات نیز گویند شیرازی گل یاسم خوانند و آن سفید بود و زان سفید بود
و زرد بود و گویند ازرق نیز بود و عیسی بن ماسویه گوید و نوعست زرد و سفید بقوة تر بود و
در حرارت و یبوست خوش بوی تر بود و مسیح بن الحکم گوید طبیعت وی گرم و خشک بود در آخر درجه دوم
و اول سیم ملطف رطوبات بود و کلف زایل کند و صداع بلغمی را نافع بود و بوییدن و ریاح غلیظ
که در دماغ بود تحلیل دهد و مقوی دماغ بود و اصحاب لقوه و فالج را نافع بود و مفتح سده بود
و عرق النسا را نافع بود و نوع زرد وی محلل و سخن هر عضوی سرد بود و مزکوم را نافع بود و
محروری مزاج را صداع آورد و مصلح وی روغن گل و سرکه بود و دیقوریدوس گوید گرم که در روده
بود و حب القرع و حیات بیرون آورد و چون سحق کنند و خشک کرده و با عسل بسرشند و بیاشامند
و شریف گوید یاسمین سفید بگیرند و سحق کنند و از آب وی بیاشامند سه روز هر روز مقدار ده درم
قطع نزف ارحام بکند و مجرب بود و چون خشک کرده سحق کنند و بر موی سیاه بپاشند سفید گرداند
یاقوت نیکوترین آن سرخ رمانی بود و سواس سوداوی و خفقان و ضعف دل را بغایت نافع
بود و گویند چون از خود بپاویزند منع جمود دم میکند و وی بغایت مفرح بود تا بحدی که در دهان

نگاه دارند تفریح بخشد **یبروج** دو نوع است یکی بیخ لفاح خوانند و یکی را یبروج الصنم گویند و آن بیخ لفاح
بری است و بصورت انسان بود و آنرا یبروج الصنم از بهر آن خوانند و مولف گوید در حد و دکرم
شیراز نزدیک قلعه شهریاری می باشد و قد آن از یک وجب کوتاه تر بود و دو دست و پای داشته باشد
و لون سفید بود و بعضی گویند وی را سگ میکند از زمین و آنرا سگ خوانند و این معقول نیست و
نیکوترین وی آن بود که فربه باشد و طبیعت وی سرد بود در سیم و خشک بود در اول سیوم مخدر و
مسبت بود و اگر پوست وی پرشش بمالند یک هفته زایل کند بی آنکه ریش کند و برو رمهای صلب
و سلعات و خنازیر طلا کردن نافع بود و یبروج را چون بکوبند و بر مفاصل ضماد کنند زایل کند
و اگر کسی را احتیاج بود بقطع عضوی در شراب بپاشند بخود شود و از خوردن وی همان عارض شود
که از خوردن افیون و وی مسبت و منوم بود و اگر در شراب کنند مستی زیادت آورد و بغایت
به ترین آن پوست بود و بوییدن ورق آنچه سفید بود و آنرا ساق نبود و ذکر خواند مسبت و منوم
بود و مداوای وی قی کنند بآب گرم و عسل و شبت و مصطکی و سعتر و مرو سفید و شیر تازه آشامیدن
و یبروج را در محبت خواص بسیار بود و گویند اگر کسی باسم شخصی که خواهد چون یبروج برکند هم
در زمان هر عضو که یبروج که بینداز د آن شخص را همان عضو جدا کنند و خیلی خواص دیگر دارد که غیر
طبی است بدان سبب اینجا یاد نکردیم **تیوع** هر بناتی که وی را لبنی محرق مسهل مقطع بود آنرا تیوع خوانند
مانند شبرم و عشر و لاعیه و مازریون و عرطنیثا و ماهودانه و علقا و امثال آن و اصناف آن بسیار بود
و همه بد باشد و اقوی ترین از تیوعات لبن بود بعد از ان تخم بعد از ان بیخ بعد از ان ورق و طبیعت
آن گرم و خشک است در چهارم و آن بود که در دیم باسیم بود و از خواص وی آنست که در برکه آب اندازند
که ماهی در ان بود بر روی آب افتد و لبن وی موی بستر د و چون بدان لطوخ کنند خاصه در آفتاب و آنچه
بعد از ان بروید ضعیف بود و اگر مکرر کنند دیگر نروید و اگر بر دندان خورده چکانند قلع کند و بواسیر را

قلع کند و مسهل بلغم و اخلاط غلیظ بود و منفعت هر یک از تیوعات در باب خود منفعت و مضرت و ابدال
و اصلاح آن گفته شده و گویند بدل آن در استفراغ بلغم و ماییه نیم ورق وی سکبینج بود **یحیض** نوعی
از کرفس بزرگ است و آنرا اشترغاز خوانند و انواع کرفس گفته شد در کاف و گویند بطراسالیون است
یدزه فسوس است و گفته شد **یدقه** حاماقطی است و گفته شد **یربوع** بپارسی موش دشتی گویند
گوشت وی غذا بسیار دهد و شکم براند **یراع** قصب بپارسی نی گویند و در قاف گفته شد **یرابیع**
هلیون است و گفته شد **یرنا** حنا است و گفته شد **یشب** یشب خوانند و در باب جا در صفت
حجر الیشب گفته شد **یعقوب** کبک نر است و گفته شد در صفت قبج **یعضیه** خندریل است و گفته شد
یغنیصا ریباس است و گفته شد **یقطین** نزد یک عام کدو بود و در لغت هر درختی که در پیرامن آن بسته شود
مانند خربزه و حنظل و خیار و کدو و امثال آن بود **یلنجوج** عود هندیست و گفته شد **یام** شنعتیس است و
گفته شد **ینبوت** خرنوب نبطی است و صفت خرنوب نبطی و شامی گفته شد و طبیعت وی سرد و خشک بود
در سیم و گویند خشکی وی در دوم بود و گویند گرم بود و آن در صحراها و بن دیوارها بسیار روید و تخم وی
مانند گرد و گوسفند و جگر بود و لون وی سرخ بود که بسیاهی زند و در مصر حب الکلی خوانند و دانه وی
و دانه خرنوب شامی مانند یکدیگر بود و بطبیخ وی مضمضه کردن درد دندان را نافع بود و در طبیخ وی
نشستن مقوی مقعد بود و وی سود مند بود و حبس سیلان حیض مفرط خوردن وی و بجوید برکرفتن و بعضی
اسهال را نافع بود و بر ثالیل مالیدن سخت زایل کند و خلط وی بد بود و ثقیل خاصه چون تر خورند
و بشیرازی کرد و خوانند **ینتون** تافسیا ست و در تا گفته شد **ینیق** بلغت اهل اندلس انجره است و گفته شد
در الف **یمیه** بانیست که بشیرازی سنبل دارد خوانند و در جراحتها مستعمل کنند و زخمها تازه
واللّه اعلم بالصواب تمّ و هو متمم الامور تم بعون اللّه حسن توفیقه

بسم اللّه الرحمن الرحیم

الحمد للّه رب العالمین و الصلوة و السلام علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین الطیبین الطاهرین **اما بعد**
بدانکه این رساله قسم دوم است از اختیارات بدیعی در مرکبات مستعمله و مستعمل است بر
شانزده باب والله اعلم بالصواب **باب اول** در مفرحات
باب دوم در معاجین **باب سیوم** در جوارشات **باب چهارم**
در اطریفلات **باب پنجم** در مربیات **باب ششم** در اشربه
باب هفتم در لعوقات **باب هشتم** در سفوفات **باب نهم**
در حبوبات **باب دهم** در اقراص **باب یازدهم** در ایارجات
باب دوازدهم در شیافات **باب سیزدهم** در تریاقات **باب
چهاردهم** در صفوفات **باب پانزدهم** در دهنیات **باب شانزدهم** در ضمادات

باب الاول فی المفرحات **مفرح یاقوتی**
خفقان و وسواس را سودمند بود و دل را قوة دهد و نشاط آورد و خاصیت آن بسیار است
اینجا کوتاه کردیم **صنعت آن** مروارید ناسفته بیست درم بسد چهار درم یاقوت رمانی
دو درم زر محلول نقره محلول از هر یک یک مثقال حجر لاژورد یک مثقال و نیم لعل و عقیق
و حجر یشب از هر یک سه درم طباشیر سفید و صندل مقاصری از هر یک پنج درم کهربا و گل
نیلوفر و زرشک بی دانه از هر یک سه درم صندل سرخ و طین مختوم از هر یک دو درم
کشنیز خشک و تخم گل از هر یک سه درم و در بعضی نسخها افتیمون شش درم میکنند و در بعضی سادج

هندی و درنباد و درونج عقربی از هر یک یک درم و نیم عود هندی و پوست اترج و گاوزبان
از هر یک سه درم بهمن سرخ و سفید از هر یک سه درم بادرنجبویه و ریوند چینی از هر یک دو درم
تخم کاسنی و کافور قیصوری و عنبر اشهب از هر یک سه درم مشک ترکی نیم مثقال ابریشم سوخته سه درم
شیر امله و بلیله کابلی از هر یک بیست درم گلاب و نبات مصری از هر یک یک من شراب سیب حامض آب
انار شیرین از هر یک ده مثقال اگر چه در بعضی نسخها شراب سیب یک من و آب انار چهل درم گفته
باشند اما این نسخه مستعمل است شراب به بیست درم دارو ها کوفته و بیخته مجموع با نبات و گلاب
برشته و شراب به و آب انار اضافه کنند و در ظرف چینی کنند و چهل روز در میان جو نهند بعد از ان
استعمال کنند شربتی نیم مثقال تا یکدرم نافع باشد **مفرح معتدل** خفقان و وسواس و
ضعف دل زایل کند و نشاط آورد **و اخلاط آن** مروارید ناسفته و بسد از هر یک پنج درم
و کهربا دو درم و نیم صندل سرخ و سفید و آمله مقشر و طباشیر از هر یکی چهار درم گاوزبان پنج
درم تخم کاسنی دو درم و نیم درونج عقربی یک درم سادج هندی دو درم و نیم افتیمون دو ورق
گل سرخ از هر یک سه درم زرنباد دو درم تخم بالنگو و تخم فرنجمشک از هر یک دو درم
نیم و در بعضی نسخها سادج هندی سه درم میکنند و در بعضی نمیکنند زعفران و عنبر اشهب از هر یک یک درم
کافور نیم درم مشک ترکی دانگی عود خام پنج درم کشنیز خشک دو درم و نیم خشخاش سفید و بهمنه
و گل ارمنی از هر یک دو درم و نیم زر ورق و نقره ورق از هر یک یکدرم داروها از هر یک مثقالی بود
ثلث یه لعل نیم مثقال جمله کوفته و بیخته شراب سیب خالص یا شراب حامض برشته شربتی یکدرم بود
تا یک مثقال و اگر شراب سیب خواهند صد و شصت مثقال شراب سیب و اگر شراب حامض خواهند
صد و هشتاد و پنج مثقال با بهر کرد و اگر نیمی شراب سیب و نیمی شراب حامض کنند بهتر بود **مفرح
سرد** خفقان گرم را سودمند بود و قوة دل بدهد **صنعت آن** ورق گل سرخ و طباشیر از هر یک

دو درم کشنیز خشک بریان کرده و صندل مقاصری از هریک یک درم مغز تخم خیارین و مغز دانه
کدو از هریک چهار درهم تخم تورک بوزن آن بهمن سفید وگاوزبان از هریک دو درم زرشک
بی دانه شش درم مروارید ناسفته وکهربا وبسد از هریک نیم درم و در بعضی نسخها کافور نیم
درم و زعفران دانگی میکنند و در بعضی نه مجموع کوفته و بیخته بنبات بعرق بید مشک بقوام
آورند و دارو ها بدان بسرشند شربتی یکدرم تا یکمثقال نافع بود **مفرح گرم** خفقان سرد و
ضعف دل را سود دهد **و اخلاط آن** گاوزبان و بالنگو و بهمن سرخ و سفید از هریک بیست
هشت درم ابلج در مثلث خوب بیاشنده و خشک کرده و بریان کرده بیست درم تخم فرنجمشک
هشت درم عود قماری ده درم گل مختوم و مروارید ناسفته از هریک مثقال زعفران یک درم
قرنفل و بسد و کهربا و زرنب و کشنیز خشک از هریک دو درم کبابه سه درم ورق گل سرخ
و صندل مقاصری از هریک پنج درم عسل هلیلج کابلی یاقوت و زر محلول و نقره محلول
از هریک نیم درم دارچینی دو درم رازیانه سه درم درونج عقربی یک درم و نیم مشک
نیم قند سفید یکمن و نیم کهربا و لسد باید که سوخته باشد دارو ها کوفته و بیخته در قند صافی کنند و
بقوام آورند و عسل هلیله و مشک کوفته بر سر آن کنند و حل کنند و دارو ها بدان بسرشند شربتی
یک مثقال **مفرح سرد نوع دیگر** خفقان و ضعف دل که از گرمی بود زایل کند **اخلاط آن**
طباشیر دو درم گاوزبان ده درم شیر املج پانزده درم عصاره زرشک پنج درم صندل
مقاصری سه درم بهمن سرخ و سفید از هریک دو درم ورق گل سرخ پنج درم و نیم درونج
عقربی دو درم کشنیز خشک و پوست بیرون پسته و مروارید ناسفته و کهربای سوخته
و بسد سوخته و ابریشم سوخته از هریک دو درم زعفران نیم درم یاقوت چهار دانگ
ورق گل یکمثقال زر ورق و نقره ورق از هریک یکمثقال آب سیب ترش چهل درم حماض چهل درم

قند صافی

قند صافی کرده در دو من بقوام آورند و دارو ها بدان بسرشند شربتی یکدرم نافع بود **مفرح**
گرم نوعی دیگر خفقان و ضعف دل که از سردی بود زایل کند **اخلاط آن** رازیانه درونج
عقربی و گاوزبان از هریک شش درم بادرنجبویه سه درم کوفته و بیخته بشراب سیب بسرشند
بعد از آن بعسل کف گرفته بسرشند شربتی یکمثقال **مفرح جواهر نسخه خواجه رشید** خفقان و
وسواس و ضعف دل را سود مند بود و جگر و گرده و مغز را قوة دهد و لون را بغایت صافی کند و نشاط
تمام آورد و بادهای سوداوی دفع کند و صحبت قوة دل بغایت سودمند بود و خواص این بسیار است
اینجا کوتاه کردیم **صنعت و اخلاط آن** یاقوت سرخ دو مثقال یاقوت زرد چهار مثقال یاقوت
کبود و سفید از هریک چهار مثقال لعل سه مثقال فیروزج سه مثقال زمرد یکمثقال و نیم عقیق چهار مثقال
حجر یشب سه مثقال لؤلؤ ناسفته چهار مثقال بسد دو مثقال کهربا دو مثقال لاژورد دو مثقال
تخم فرنجمشک پنج مثقال ابریشم محرق سه مثقال ورق قرنفل سه مثقال پوست بیرون پسته
چهار مثقال آمله مقشر ده مثقال پوست هلیله کابلی ده مثقال بادرنجبویه چهار مثقال گل نیلوفر
سه مثقال صندل سرخ و سفید و تخم بادرنجبویه و قرنفل و دارچینی و کبابه چینی از هریک
سه مثقال گاوزبان پنج مثقال عصاره زرشک پانزده مثقال عود قماری چهار مثقال بادرنج
دو مثقال درونج عقربی چهار مثقال طین ارمنی دو مثقال طین مختوم چهار مثقال طباشیر
سفید پنج مثقال عنبر اشهب چهار مثقال مشک ترکی یکمثقال و نیم زر ورق و نقره ورق
و گل و دارچینی از هریک چهار مثقال کافور قیصوری نیم مثقال قاقله کبار مثقال سنبل طیب
و ساذج هندی و بهمن سرخ از هریک دو مثقال بهمن سفید چهار مثقال آب سیب اصفهانی یکمن
آب به اصفهانی یکمن آب حماض نیمن گلاب یکمن عرق بید مشک دو من نبات مصری دو
من نبات با عرقها و آب سیب و به بقوام زیاده آورده و چون فرو گیرد آب حماض بدان

ریزد و دارو ها بدان بسرشند شربتی نیم درم تا یک درم نافع بود **مفرح دلگشای مستعمل** ضعف دل
و وسواس سوداوی و خفقان زایل کند و دل را قوة دهد و نشاط هرچه تمامتر آورد **اخلاط آن** مروارید
ناسفته سه درم بسد یک درم کهربا یک درم لعل یک مثقال یاقوت زرد و نیم مثقال یشب یکدرم قرنفل
یکدرم بهمن سفید دو درم کبابه چینی و بهمن سرخ از هریک یکدرم رازیانه سه درم تخم بادرنجبویه
یکدرم ساذج هندی یکدرم درونج عقربی نیم مثقال پوست بیرون پسته سه درم پوست
اترج سه درم گاوزبان پنج درم صندل سرخ و سفید از هریک سه درم کشنیز خشک دو درم
زر ورق و نقره ورق از هریک نیم مثقال ورق گل سرخ سه درم دارچینی یکدرم آمله مقشر
پنج درم عصاره زرشک ده درم طین ارمنی دو درم تخم فرنجمشک سه درم طباشیر سفید
دو درم عود خام یک مثقال کافور قیصوری نیم درم زعفران دانگی عنبر اشهب نیم مثقال مشک ترکی
دانگی و نیم شراب حماض مصری نیم من شراب سیب اصفهانی چهل مثقال شراب به اصفهانی بیست
مثقال دارو ها کوفته و بیخته بدان بسرشند شربتی یک درم نافع بود **مفرح یاقوتی خاصه**
این نسخه معروفست بمفرح صندلین **اخلاط آن** مروارید ناسفته یکدرم و نیم کهربا یکدرم
نیم بسد یکدرم یاقوت رمانی و لعل آتشی و حجر یشب و زر محلول و نقره محلول و مازریون
و زعفران از هریک یک مثقال ریوند چینی دو درم صندل سفید شش درم صندل سرخ سه
درم بهمن شش درم تخم خرفه پنج درم تخم کاسنی پنج درم آمله مقشر و کشنیز خشک از
هریک پنج درم گاوزبان سه درم زرشک بی دانه هشت درم طباشیر سفید و ورق گل
سرخ از هریک چهار درم خشخاش سفید پنج درم تخم کاهو سه درم پوست بیرون پسته
پنج درم درونج عقربی یکمثقال مشک خالص دو درم عنبر اشهب یکدرم عود قماری یکدرم
مصطکی یکمثقال پوست ترنج سه درم آب سیب و به از هریک بیست درم عرق بید پنجاه درم

عرق گاوزبان پنجاه درم نبات سفید یک من نبات با عرقها بقوام آورند آب سیب و به اضافه کنند
دارو ها کوفته و بیخته بدان بسرشند شربتی یکدرم تا یکمثقال نافع باشد **نوع دیگر مفرح یاقوتی خاصه**
مروارید ناسفته دو درم کهربا یکدرم بسد و یاقوت رمانی و لعل آتشی و حجر یشب و حجر لاژورد از
هریک دو درم زر محلول و نقره محلول و مازریون و زعفران و ریوند چینی از هریک یکمثقال صندل
سفید و صندل سرخ و بهمن سفید و تخم خرفه و تخم کاسنی از هریک سه درم آمله مقشر و کشنیز خشک
از هریک پنج درم گاوزبان سه درم زرشک بی دانه پنج مثقال طباشیر سفید چهار درهم ورق
گل سرخ چهار درم خشخاش سفید سه درم تخم کاهو سه درم پوست بیرون پسته پنج درم درونج
عقربی و مشک خالص از هریک یک مثقال عنبر اشهب و عود قماری از هریک پنج درم مصطکی
یک مثقال پوست اترج سه درم عرق بید مشک و عرق گاوزبان و گلاب از هریک پنجاه
درم آب سیب و آب به از هریک بیست درم نبات یکمن نبات با عرقها با قوام آورده ادویه
کوفته و بیخته و جواهر صلایه کرده بدان بسرشند شربتی یکدرم نافع بود **مفرح یاقوتی دیگر**
خاصه مروارید ناسفته و کهربا و بسد از هریک سه درم یاقوت رمانی و لعل آتشی از هریک
یک مثقال حجر یشب و عقیق از هریک یک درم حجر لاژورد یک مثقال ورق گل سرخ
و طباشیر سفید و گاوزبان و صندل سفید و سرخ و زرشک بی دانه و کشنیز خشک از هریک سه درم
ابریشم مقرض ... درم قاقله کبار و ساذج هندی از هریک یک درم پوست اترج سه درم فرنجمشک
و خیربوا از هریک دو درم مصطکی دو درم درونج عقربی یک مثقال پوست بیرون پسته و آمله
مقشر از هریک دو درم عود قماری سه درم دارچینی یکمثقال سعد یکمثقال سنبل یکدرم خرفه و زر محلول
و نقره محلول از هریک یک مثقال حجر ارمنی یکدرم تخم کاسنی یک مثقال بهمن سرخ و سفید از هریک
سه درم طین مختوم و زعفران از هریک یکدرم بادرنجبویه دو درم مشک خالص نیم درم عنبر اشهب سه درم

یکدرم

و نارمشک یک درم مافرنین یکمثقال آب به و آب سیب از هر یک بیست درم عرق بید مشک و عرق گاوزبان از هر یک پنجاه درم گلاب ... درم نبات و عسل بکمین حلاوه با عرقها بقوام آورند و آب سیب و به اضافه کنند ادویه کوفته و بیخته و جواهر صلایه کرده بسرشند شربتی یکمثقال **مفرح دلگشا نوعی دیگر**

پوست اترج نیم درم بهمن سرخ و سفید از هر یک ده درم و نیم هلیله سیاه و دارچینی از هر یک سه درم ورق گل سرخ پنج درم قرنفل ده درم زعفران سه درم بادرنجبویه پنج درم گاوزبان پنج درم مغز بادام و کنجد سفید و خشخاش سفید از هر یک سه درم مغز تخم خربزه و مغز تخم خیار بادرنگ از هر یک پنج درم تخم کرفس یک درم مشک ترکی یک مثقال روغن بادام پنج درم نبات یکمن ترنجبین سفید نیم من نافع بود ان شاء الله تعالی **مفرح دوالمشک حلو مستعمل** ضعف دل و مرضهای سوداوی را سود دارد و بادی که زنان آبستن را بدان پیدا شود نافع بود **صنعت آن** مروارید ناسفته و کهربا و بسد و ابریشم مقرض و زرنباد و درونج عقربی از هر یک یک مثقال بهمن سفید و سرخ و سنبل الطیب و قاقله و قرنفل و ساذج هندی و اشنه از هر یک یک درم جند بیدستر یکدرم و بعضی نیم درم میکنند و دارفلفل و زنجبیل از هر یک نیم درم مشک خالص نیم درم اگر دانگی بود شاید کوفته و بیخته با سه چندان عسل شده که آتش ندیده بود بسرشند شربتی یکدرم با یکمثقال نافع بود قوت آن تا سه سال باقیست **مفرح دوالمشک حلو نوع دیگر** زرنباد و درونج عقربی از هر یک یک درم مروارید ناسفته و کهربا و بسد و ابریشم مقرض از هر یک یک درم و نیم بهمن سرخ و سفید و ساذج هندی و سنبل الطیب و قاقله و قرنفل و اشنه و جند بیدستر از هر یک چهار درم زنجبیل و دارفلفل از هر یک نیم درم مشک نیم درم یا دانگی کوفته و بیخته با سه چندان عسل شده که آتش ندیده باشد بسرشند شربتی یکدرم یا یکمثقال نافع باشد **مفرح دوالمشک تلخ مستعمل** سودمند بود جهت خفقان و ورم حلق و رطوبت معده **صنعت آن** سنبل الطیب و مر و مشک ترکی و ساذج هندی

از هر یک

از هر یک درم زعفران و نانخواه و تخم کرفس از هر یک چهار درم صبر اسقوطری و افسنتین رومی از هر یک هشت درم ریوند چینی شش درم جند بیدستر یکدرم و نیم مجموع کوفته و بیخته بعد از مرالخوبیا نند و بعد از بند بپالایند و بر سر آن کنند و با سه چندان عسل مصفی بسرشند شربتی نیم درم تا یکدرم و قوة این دوالمسک تا سه سال باقی می ماند **مفرح معتدل نوع دیگر** خفقان و ضعف دل زایل کند و قوة هرچه تمامتر و نشاط هرچه تمامتر بدید آورد **صنعت آن** بهمن سرخ و سفید از هر یک پنج درم پوست هلیله کابلی ده درم گاوزبان و سلیخه و بادرنجبویه از هر یک ده درم کشنیز خشک و طباشیر از هر یک سه درم ابریشم مقرض و پوست اترج و پوست بیرون پسته از هر یک دو درم بسد و کهربا از هر یک یک درم عود خام یک مثقال مروارید ناسفته دو درم زرنباد یک درم درونج عقربی یکمثقال و مجموع کوفته و بیخته آب انار و آب زرشک و آب حماض و آب به از هر یک ده درم قند سفید صد مثقال شراب سیب بیست مثقال قند صافی کنند و با بهاء و شراب سیب بقوام آورند و نیم مثقال نقره محلول و نیم مثقال زر محلول دران حل کنند و دارو را بدان بسرشند شربتی یکدرم نافع بود **مفرح سرد نوع دیگر** خفقان و ضعف دل گرم را سودمند بود **صنعت آن** طباشیر سفید و بهمن سفید و ورق گل سرخ و گاوزبان از هر یک چهار درم بهمن سرخ بسد و کهربا و مروارید ناسفته از هر یک دو درم تخم توتک هشت درم زرشک بی دانه دوازده درم زر ورق و نقره ورق از هر یک نیم درم پوست بیرون پسته یکدرم قند سفید یکمن عرق بید مشک یکمن قند با عرق بید بقوام آورند و دارو را بدان بسرشند شربتی یکدرم یا یکمثقال نافع بود **مفرح سرد نوع دیگر** مروارید ناسفته و کهربا و بسد سوخته و گاوزبان و گل ارمنی از هر یک دو درم طباشیر یکدرم مشک ترکی نیم دانگ قند سفید ده درم کوفته و بیخته بگلاب بسرشند شربتی یکدرم بود خفقان را سود دهد **مفرح مسیحی بنسخه موکث** قوة دل و دماغ بدهد

مفرح ... فرا ... است

و معده و جگر بدهد و قوت پشت و گرده زیاده کند و نعوظ تمام آورد و منی بیفزاید و باه را قوت دهد و اشتها طعام پدید کند و اعضا را قوت دهد **صنعت آن** قرنفل پنج درم خولنجان و کبابه و قرنفل و جوزالطیب و قاقله صغار و کبار و تخم فرنجمشک و ورق قرنفل از هر یک سه درم گاوزبان پنج درم بادرنجبویه پنج درم سنبل الطیب و اشنه از هر یک چهار درم زعفران و مصطکی از هر یک سه درم بهمن سرخ و سفید از هر یک چهار درم ساذج هندی دو درم زنجبیل و دارفلفل از هر یک یکدرم پوست اترج سه درم ورق گل سرخ پنج درم سعد هندی یکدرم لسان العصافیر و بسباسه از هر یک سه درم عنبر اشهب دو درم مشک ترکی نیم درم لعل یکدرم مروارید ناسفته دو درم کهربا و بسد از هر یک یک درم زر ورق و نقره ورق از هر یک نیم مثقال جزو اعظم خوب سوده سی مثقال اگر بعسل خواهند دو وزن ادویه عسل و اگر قندی خواهند سه وزن ادویه قند و اگر معجون خواهند همچنان بلع کند بیست درم روغن بادام دارو را کوفته و بیخته بدان چرب کنند و بسرشند و اگر لعوق خواهند چنانکه لخلخه بود خشخاش ده درم با ادویه بکوبند و بپزند و لعوق بسازند شربتی بقدر حاجت **مفرح مسیحی نوع دیگر** قرنفل و خولنجان و بسباسه و قاقله کبار و اشنه و ورق قرنفل و گاوزبان و زنجبیل از هر یک سه درم قرفه چهار درم جوزالطیب و سنبل الطیب و بهمن سرخ و سفید و حصی البعلب و نارمشک و فرنجمشک از هر یک پنج درم عاقرقرحا یکدرم مصطکی دو ورق گل سرخ و مروارید ناسفته از هر یک سه درم بسد و کهربا از هر یک ... عنبر اشهب دو درم مشک ترکی نیم درم لعل یکدرم یاقوت کبود نیم درم زعفران سه درم زر ورق و نقره ورق از هر یک نیم مثقال جزو اعظم سوده خوب سی مثقال پوست اترج سه درم سعد هندی دو درم قند سفید یکمن و اگر بعسل خواهند همین شربتی بقدر حاجت **مفرح مسیحی نوع دیگر**

این نسخه

و این نسخه نیز منسوبست بخواجه رشید وزیر **صنعت آن** لعل و بسباسه از هر یک پنج مثقال زعفران سه مثقال جزو اعظم خوب سوده ده مثقال قند سفید پنجاه مثقال و اگر بعسل خواهند عسل کف گرفته سی مثقال کوفته و بیخته بدان بسرشند شربتی یکدرم یا یک مثقال والله اعلم بالصواب.

الباب الثانی فی المعاجین معجون ستعنقور خاصه مستعمل

از املاء المولی الاعظم الاعلم بقراط العهد جالینوس الوقت معین المله قال طبیب باه را قوت دهد و نشاط زیاده کند و گرده و پشت و دل و دماغ را قوة دهد و نعوظ تمام آورد **صنعت و اخلاط آن** شقاقل و بهمن سرخ و سفید و بوزیدان و سورنجان مصری و بسباسه و قرنفل و قضیب گاو جوان خشک کرده و سوده و حب الزلم و مغز جلغوزه و مغز حبة الخضرا و مغز نارجیل و لسان العصافیر و خولنجان و قاقله کبار و تخم شلغم و دارفلفل و نارمشک و فرنجمشک و صندل سرخ و سفید و گاوزبان و ورق گل سرخ و بادرنجبویه و هلیون و اسارون و قرفه و درونج عقربی و خیربوا و گل و تخم فرفر و ورق قرنفل و جوزبوا و اشنه سفید و عود خام از هر یک پنج درم تودری زرد و سرخ از هر یک چهار درم سره ستعنقور پانزده مثقال خصی الثعلب و زعفران از هر یک یازده درم کبابه و زنجبیل و سعد هندی و زرنب و تخم بادرنجبویه و زرنباد و مصطکی و کزنه و تخم گزر و تخم اسپست و ساذج هندی و حجر الیهود و کهربا و بسد و زر محلول از هر یک سه درم لولو ناسفته پنج درم عنبر اشهب ده درم مشک ترکی یکمثقال و نیم و سنبل الطیب ده درم لعل یکدرم و نیم یاقوت زرد یکدرم جزو اعظم خوب سوده صد مثقال عسل بقدر حاجت **معجون لبوب قوامی** این نسخه هم املاء بندگی مولانا معین است منی بیفزاید و گرده و پشت را قوت دهد و مثانه را پاک گرداند از بلغم و ریگ و نعوظ تمام آورد و دل و دماغ را قوت دهد و نشاط تمام آورد **صنعت آن** مغز پسته و مغز فندق و مغز بادام

ومغز جلغوزه ومغز بن ومغز حب الزلم ومغز کردکان ومغز حب قلقل وکنجد مقشر ودارچینی
وششقاقل وبهمن سرخ وتودری سرخ وسفید ومغز دماغ کنجشک وبیخ بابونه خشک
مربی وعنبر اشهب از هر یک پنج مثقال نارجیل وخصی الثعلب وبهمن سفید از هر یک دو مثقال
رزنباد وزرنب وخشخاش سفید وزنجبیل وقرنفل وبسباسه وتخم بادرنبویه از هر یک
سه درم خولنجان وقضیب گاو وبوزیدان ونقره محلول از هر یک سه درم گاوزبان قلمی خشک
ومروارید ناسفته از هر یک پنج درم لسان العصافیر وزر محلول از هر یک دو مثقال مشک
ترکی نیم مثقال عود خام ده درم زعفران یکدرم مصطکی دو مثقال یاقوت کبود یک مثقال
قند سفید یکمن واگر عسل خواهند همین سبیل **معجون اسرار الاطبا** این نسخه مولانا اعظم
مسیح زمان شمس الملة والدین ابن هلال اردبیلی نور الله قبره است خاصیت این معجون
بسیارست اما مخصوص است بچند چیز که گفته شود اول آنکه باه زیاده کند و مجامعت و
دل و دماغ را قوت دهد ونشاط زیاده کند وقضیب محکم دارد وکوته رو نیکو گرداند
واستعمال کند بعد از مجامعت تا از عرق النسا والنقرس ونقصان مجامعت ونقصان منی
واز جمله مرضهای عصبانی ایمن گردند از سه درم تا سه مثقال نافع بود **صنعت آن**
ششقاقل وخولنجان وخصی الثعلب وبهمن سرخ وسفید ودوقو وتودری سرخ وسفید
ولسان العصافیر از هر یک سه درم سره سقنقور سه مثقال حب البان وحب البلبان و
فلفل سفید ومغز بادام ومغز تخم خربزه ومغز تخم خیار بن وتخم جرجیر وتخم گزر وتخم کندناد
تخم پیاز وتخم شلغم وتخم اسپست وخشخاش سفید وخیکانه وتخم ترتیزک وتخم شبت و
تخم گزر شامی که دراد رو قوست وتخم بلبون وحسک مربا از هر یک دو درم نارجیل
ومغز بادام وپسته ومغز حب صنوبر کبار ومغز حب الخضرا ومغز حب القطن وکنجد سفید مقشر از

درم

موزنگی

از هر یک هفت درم دارچینی وقرنفل وسنبل الطیب واسارون وبسباسه وکبابه چینی و
سعد کوفی وقرفه ودار فلفل وجوز الطیب ونارمشک وعود خام وعنبر اشهب وزعفران
از هر یک یک مثقال مشک ترکی دانگی ونیم زنجبیل وبوزیدان وقسط شیرین ومغز حب الزلم
ودرونج عقربی از هر یک دو درم ادویها با هم بکوبند ومغزها با هم بکوبند وعنبر ومشک و
زعفران با هم بعد از آن با سه چندان عسل کف گرفته برشند ودر ظرفی کاشی یا چینی نگاه دارند
شربتی از سه درم تا سه مثقال نافع بود واین معجون درین خواص که گفته شد آزموده است
ومجربست **معجون سقنقور نوع دیگر** نسخه مولف ومولف این کتاب کوید از معاجین که جهة
باه ترکیب کرده اند بسیار است اما بهتر ازین باشد ونظیر ندارد **صفت اخلاط آن**
بهمن سرخ وسفید وششقاقل مصری وقرفه وبوزیدان وبسباسه وکبابه چینی وخولنجان
ولسان العصافیر وقاقله کبار وصغار وسنبل الطیب وفرنجمشک ونارمشک وقرنفل
ومصطکی وساذج هندی وعنبر اشهب ومروارید ناسفته از هر یک سه درم خصی الثعلب
ده درم سره سقنقور پانزده درم قضیب گاو جوان خشک کرده پنج درم عود خام وتخم
بلبون وزعفران از هر یک پنج درم سعد وزنجبیل ولبد وکهربا از هر یک ده درم مشک ترکی
نیم مثقال لعل یکدرم ونیم یاقوت رزد ویکدرم زر محلول ونقره محلول از هر یکی نیم مثقال
خشخاش ده درم خرد اعظم خوب سوده سی مثقال روغن بادام ده درم قند سفید یکمن
یا عسل یکمن هرکدام که خواهد شربتی یکدرم با یک مثقال بقدر حاجت **معجون سقراط حکیم**
واین معجون را مفرح محزون خوانند واین نسخه حنین بن اسحق از زبان یونانی بعربی نقل کرده نا
وبحضرت مامون خلیفه فرستاده واین معجون خاصیت بسیار دارد امراض بلغمی وسوداوی
وضعف قلب وجنون ونسیان ووسواس وفکر وسعال قدیم وسل ودق وصرع وبهق

وبرص وخفت دماغ ونقرس ومفاصل ودرد معده وجراحات ودمامیل وداء الحیه وداء الفیل و
داء الثعلب وعرق ویرقان وصداع وبواسیر وزحیر ودرد جگر وسپرز وتاریکی چشم را زایل کند
وباه را زیاده کند وخاصیت این در یک دسته کاغذ نوشته بود وانیجا کوتاه کردیم **صنعت
آن** حیطانا رومی وقردمانا ونارمشک وبرنجمشک وحب الغار وزراوند طویل از هر یک
یک درم انیسون وجند بیدستر وحب بلسان واسارون وسلیخه ومصطکی از هر یک یک درم
نیم مرمکی ودوج وزرنباد ودرونج عقربی وتخم کرفس از هر یک دو درم زعفران وجوزبواد
قرنفل وریوند چینی وقاقله کبار وبسباسه واشنه ودارچینی وسنبل الطیب از هر یک سه درم
بادرنبویه پنج درم صبر سقوطری ده درم ترید سفید مجوف خراشیده هشت وپنج درم عود خام
دوازده درم لک مغسول ودر دامر از هر یک پنج درم سعد سفید وحب محلب از هر یک
چهار درم هلیله سیاه وبلیله وآمله از هر یک شش درم تخم جرجیر وتخم پیاز وتخم کندنا از هر یک
دو درم زرنب وافلیحه وشیطرج هندی واسقیل مشوی از هر یک سه درم مجموع کوفته وبیخته
بروغن بادام تلخ چرب کرده با سه چندان عسل کف گرفته برشند ودر ظرف آبگینه کنند و
شش ماه در میان جو نهند بعد از آن استعمال کنند وچندانکه کهن تر گردد بهتر شود شربتی
از دو درم تا هفت درم استعمال کنند باحتیاط **معجون لولوی** این نسخه از حالکوسات
واین معجون را هفت خاصیت است قضیب را سخت کند واو عیه گشاده کرده گرداند
اعصاب ودماغ را قوت دهد وشهوة زیاده کند ودر خون تغیر عظیم پیدا کند چنانچه منی بلذت
هرچه تمامتر بیرون آید ونعوظ بسیار آورد ودوستی مرد در دل زن زیاده کند **صنعت آن**
مروارید ناسفته وبسد از هر یک یک مثقال انیسون وبهمن سفید از هر یک یکدرم کاکنج
واصل اللبلاب از هر یک نیم مثقال فقاح اذخر وسعد وزرنباد از هر یک نیم درم سلیخه ودارچینی

واسارون ومصطکی از هر یک دانگ ونیم صمغ عربی وکثیرا از هر یک دانگی با سه چندان عسل کف گرفته
برشند ودر ظرفی آبگینه کنند ودر وقت خواب وهنگام مجامعت یکمثقال با آب فاتر بخورد
واین بغایت است دراانچه ذکر رفت ومجرب **معجون عطایی** این نسخه از آن مولانا
مرحوم مغفور صدر الملة والدین عطار تبریزی علیه الرحمة والغفران است واین معجون بحیث در عزال
نظیر خود ندارد ومجربست وآزموده ونافع **صنعت آن** لبان ذکر وعلک رومی وحب البلوط
وبزر القنب از هر یک ده درم عسل دو وزن ادویه باید که حب البلوط وشهدانه با هم
بکوبند وبیزند ولبان وعلک با هم معجون سازد شربتی دو مثقال وغذا دو نوبت کباب
بود **نوعی دیگر از معاجین** که همین خاصیت دارد مستعمل مولف این کتابست بلوط
وکلنار وشونیز ولبان ذکر از هر یک دو درم کمون کرمانی ونانخواه وکرویا از هر یک پنج
درم پوست هلیله وپوست هلیله زرد وآمله مقشر وهلیله سیاه از هر یک سه درم کشنیز خشک
ده درم مجموع کوفته وبیخته با سه چندان عسل کف گرفته برشند شربتی دو مثقال بامداد
وشبانگاه همچنین وغذا دو نوبت وکباب دو نوبت مناسب باشد **این معجون منسوبست
بخواجه رشید** که زیر منع تقطیر بول میکند ودر دفع سرعت انزال مدخلی تمام آورد **صنعت اخلاط آن**
کبابه چینی وفوفل وقرنفل وسنبل الطیب وجوز الطیب وخصی الثعلب ومصطکی ونانخواه
از هر یک سه درم عسل سه وزن ادویه شربتی یک مثقال تا دو درم مناسب باشد وغذا
کباب یا آب گوشت یا زرده تخم مرغ نیم برشت **معجون البوکبیر** نسخه مولف کتاب
خاصیت این معجون آنست که دل ودماغ را قوت دهد ونشاط زیاده کند ومنی بیفزاید وگرده
پشت را محکم گرداند وقضیب سخت گرداند ونعوظ تمام آورد ودر مجامعت قوتی هرچه
تمامتر دهد بغایتی بود که معقول بگردد **صنعت آن** مغز بادام ومغز فندق ومغز پسته ومغز حب

ده درم

قلقل و مغز حبة الخضرا و مغز کردکان و جوز هندی و مغز دانج افرنک که آنرا بپارسی الجلک خوانند
و مغز حلغوزه و مغز تخم خربزه و مغز حب الزلم و کنجد مقشر و خشخاش سفید از هر یکی ده درم
کبابه و قرفه و خولنجان و قرنفل و شقاقل مصری از هر یکی پنج درم مصطکی و بسباسه و لسان العصافیر
و سنبل الطیب از هر یکی سه درم بهمن سرخ و سفید و تخم بلیون و تودری زرد و سفید و سرخ
و بوزیدان و [illegible] و تخم جرز و تخم شلغم و تخم سپست و تخم پیاز و تخم کندنا از هر یکی شش درم
خصی الثعلب [illegible] ده مثقال کرسنه و خشک عربی و [illegible] و قضیب گاو خشک کرده
سوده از هر یکی چهار درم مغز دماغ گنجشک نر که در وقت هیجان گرفته باشند ده درم زعفران
و زنجبیل و دارشکک و فلنجمشک و دار فلفل از هر یکی سه درم عسل بقدر حاجت شربتی دو مثقال
نافع بود نخود آب غذا بود یا قلیه یا زرده تخم مرغ نیم برشت یا کباب یا پیاز خام
یا آب گوشت مناسب بود و از ماست و ترشی و سبزی احتراز کند **معجون لبوب**
مستعمل خاصیت وی آنست که منی بیفزاید و گرده را قوت دهد و نعوظ تمام آورد و [illegible]
و ریگ مثانه پاک کند و مجربست **صنعت آن** مغز بادام و مغز پسته و مغز فندق و مغز نارجیل
و مغز حلغوزه و مغز حبة الخضرا و مغز حب الزلم و مغز حب فلفل و کنجد مقشر و تودری زرد
و سرخ و تخم شلغم و تخم گزر و تخم اسپست و تخم پیاز و تودری سفید و لسان العصافیر و تخم
الانجره و بهمن سفید و زنجبیل و دار فلفل و کبابه و بهمن سرخ و دارچینی و خصی الثعلب و قرفه و
شقاقل مصری و خولنجان و تخم بلیون از هر یکی شش درم و بعضی باشند از اطبا که از
انجره احتراز کنند در استعمال کردن آن بسبب سمیتی که دارد و مولف این کتاب گوید که
بسیار تجربه کرده ام و در قوت باه بعد از خصی الثعلب هیچ با انجره نرسد خاصه اگر با شیر
گاو تازه خورند سه روز پیاپی اگرچه صاحب منهاج آورده باشد که چون با [illegible] خورند

تخم

مقوی باه

مقوی باه بود ولیکن شیر مصلح آنست و دفع سمیت آن میکند و عسل بقدر حاجت شربتی یک مثقال
بود تا دو درم نافع **نوع دیگر معجون لبوب** نسخه غریب و خاصیتش آنست که منی بیفزاید و نعوظ
تمام آورد و گرده و پشت را قوت دهد بهرچه تمامتر **صنعت آن** مغز پسته و مغز فندق
و مغز حلغوزه و نارجیل از هر یکی پنج درم مغز بادام و کنجد مقشر از هر یکی ده درم لسان العصافیر
و حب الرشاد و تخم اسپست از هر یکی یک درم فانیذ ده درم زنجبیل و کبابه و دار فلفل و
کندر ذکر از هر یکی دو درم بهمن سرخ و سفید و تودری سرخ و زرد از هر یکی چهار درم
خسک مربی و تخم گزر و تخم شلغم و تخم پیاز و تخم انجره از هر یکی دو درم عسل بوزن ادویه شربتی
یک مثقال تا دو مثقال نافع بود **معجون لبوب نوع دیگر** خاصیت وی آنست که گرده را
قوت دهد و نعوظ تمام آورد و منی بیفزاید **صنعت آن** مغز بادام و مغز پسته و مغز فندق و
مغز حلغوزه و کنجد مقشر از هر یکی پنج درم بلیون و شقاقل از هر یکی شش درم تودری سرخ و
سفید و بهمن سرخ و سفید از هر یکی سه درم تخم شلغم و تخم تره تیزک و تخم پیاز و تخم انجره و تخم
گزر و لسان العصافیر از هر یکی دو درم تخم اسپست و قند اسفید از هر یکی بیست درم عسل
سه وزن ادویه شربتی یک مثقال تا دو مثقال نافع بود **معجون لبوب نوع دیگر**
خاصیت وی آنست که منی زیاده کند و نعوظ تمام آورد و محرور مزاج را بغایت سود دهد
صنعت آن مغز بادام مغز فندق و مغز حلغوزه و مغز بن و مغز نارجیل و مغز حب الزلم
و مغز فلفل و مغز پسته از هر یکی ده درم زنجبیل و دار فلفل و دارشکک از هر یکی دو درم و نیم
فانیذ سه وزن داروها فانیذ را با قدری آب بگدازانند و ادویه کوفته و بیخته بدان بسرشند و [illegible]
که معلوم کند که فانیذ را کعب الغزال مراد است و آن فانیذ که آرد در آن باشد می باید که قطعا مستعمل نکنند
و صنعت فانیذ صاحب منهاج گفته است **معجون لبوب نوع دیگر** نسخه خوب خاصیت وی

آنست که عروق رگ برکرداند و قضیب سخت کند و هم محرور مزاج را شایسته بود **صنعت آن**
مغز نارجیل و مغز حلغوزه و مغز بادام و حب الزلم و مغز بن و مغز پسته و کنجد مقشر و شقاقل
مصری و خشخاش سفید و تودری زرد و سرخ و بهمن سرخ و سفید از هر یکی پنج درم کوفته و بیخته بر جمیع
ادویه خشک باشند [illegible] کوفته بوزن مجموع قند کوفته اضافه کنند و با آب ترنجبین معجون
کنند شربتی دو درم و بغایت است درین باب **معجون بزور الباه** مستعمل مولف این
کتاب معجون در امر مجامعت فعل عجیب میکند و درین باب بغایت است **صنعت آن** تخم گزر
و تخم شلغم و تخم پیاز و تخم کندنا و تخم تره تیزک و تخم اسپست و تخم جرجیر و تخم بلیون و مغز حلغوزه
و مغز حب فلفل و مغز حب الزلم و قسط شیرین و تودری سرخ و زرد و لسان العصافیر و شقاقل
و بهمن سرخ و سفید و دار فلفل و حب الرشاد و حلتیت و قرفه از هر یکی شش درم کوفته و بیخته
بعسل کف گرفته بسرشند شربتی سه درم با شیر تازه [illegible] و بعضی با شراب [illegible]
معجون فلاسفه و ماده الحیوة نیز خوانند و این معجون منسوبست بفیلسوفان بلغم را دفع کند
و مقوی نفس و مفرح بود و قوت هاضمه بدهد و اشتها باز دید کند و حفظ بیفزاید و ذهن را تیز
گرداند و سردی و چکیدن کمیز دفع کند و بادها بشکند و منی بیفزاید و قضیب را محکم دارد و درد
مفاصل و درد پشت را عظیم سودمند بود و [illegible] دارد و خاصیت این معجون بیش از حد است
چنانچه اگر نوشته شود بسیار شود در یک دو ورق نگنجد و مخصوص است بلغمی مزاجان را
صنعت آن فلفل و دار فلفل و زنجبیل و دارچینی و پوست بلیله و آمله مقشر و شیطرج هندی و
زراوند مدحرج و عروق بابونج و مغز حلغوزه و خصی الثعلب و مغز نارجیل از هر یکی ده درم بابونج
پنج درم مویز منقی سی درم عسل کف گرفته سه وزن ادویه و در بعضی نسخها [illegible]
معجون انوشدارو که آنرا جوارش [illegible] خوانند و مفرح [illegible] نیز گویند

و از معاجین

و از معاجین هندست پیش از طعام و بعد از طعام شاید خورد و معده را قوت دهد و غذا
هضم کند و رنگ روی سرخ دارد و بوی دهان خوش کند و جگر را قوت دهد و از معاجین
بزرگست **اخلاط آن** ورق گل سرخ شش درم سعد کوفی پنج درم قرنفل و مصطکی و اسارون
از هر یکی سه درم [illegible] و قاقله و بسباسه و قرفه و جوز الطیب و زعفران و سنبل الطیب و [illegible]
از هر یکی دو درم شیر آمله یک رطل در نه رطل آب بجوشانند تا به سه رطل آید فرو گیرند و
درست بمالند و صافی کنند و یکمن فانیذ که آن کعب الغزال است بقوام آورند و داروها
بدان بسرشند و اگر بعسل کنند یا قند شاید و قدری مشک اضافه کنند شربتی دو مثقال و نیم
نافع بود **معجون انقردیا الکبیر** مستعمل که آنرا بلادری بزرگ خوانند سودمند بود جهت
فالج و لقوه و صرع و تریاق جمیع ریحهاست که از سردی بود باه را قوت تمام دهد چنانچه بلغمی
مزاج را هیچ معجون در امر باه به ازین نیفتد و مجربست و آزموده **صنعت آن** عاقرقرحا
و شونیز و قسط و فلفل و دار فلفل و وج از هر یکی ده درم ورق سداب و حنطیانا رومی
و حلتیت و زراوند مدحرج و حب الغار و جندبیدستر و شیطرج هندی و خردل از هر یکی پنج
درم عسل بلادر چهار مثقال و نیم داروها کوفته و بیخته بروغن گاو چرب کنند و با سه
چندان عسل کف گرفته بسرشند و بعد از شش ماه استعمال کنند شربتی یکدرم یا یکمثقال
نافع بود و هرچند کهنه شود بهتر بود و مولف کتاب گوید که از جهت قوت باه کسانی که بلغمی
مزاج بودند این معجون را گفتیم و استعمال کردن بغایت پسندیده داشتند و در
قوت حفظ و ذهن و دفع نسیان و فالج و لقوه و همه ریحها که از سردی بود بغایت نیکو
بود **معجون انقردیا الصغیر** مستعمل خواص این نزدیکست بخواص کبیر و شربتی از وی
یکدرم تا یک مثقال بود **صنعت آن** هلیله سیاه و پوست بلیله و آمله مقشر از هر یکی ده درم

درم سعد کوفی و سنبل الطیب و کندر ذکر و دج و فلفل سیاه و زنجبیل و عسل بلادر از هریک پنج درم
دارو ها کوفته و بیخته بر دهن گردکان چرب کنند و با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند و بوقت حاجت
استعمال کنند نافع است **معجون اثاناسیا و کبیر** مستعمل سودمند بود جهت مرضهای جگر و درد شکم
و درد مثانه و سپرز و درد عصبها را سودمند بود و درد کرده و عسر النفس و سرفه که از کثرت رطوبت
بود که در سینه جمع شده باشد نافع بود و قطع نفث دم بکند و سودمند بود با صور حیوان طلا کنند
بدان و بعد از شش ماه استعمال کنند شربتی نیم درم نافع بود **اخلاط آن** زعفران و مرد و قردمانا و
خشخاش سیاه و سنبل الطیب و اصل غافث و عصاره غافث و جگر کرک و سر و گوسفند کوهی سوخته
از هریک ده درم کوفته و بیخته در مثلث خوبسانند بعد از آن با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند و
در ظرف کاشی یا چینی یا قلعی یا آبگینه کنند و بوقت حاجت استعمال کنند **معجون اثاناسیا صغیر**
مستعمل سودمند بود درد جگر و سرفه و درد معده و باد ها در پیش سینه و جهت دفع سموم موافقت
سودمند بود **صنعت آن** میعه سایله و یا بسه و مرد و زعفران و قسط مر و سنبل الطیب و عود و
بلبان و افیون و سلیخه از هریک پنج درم عصاره غافث ده درم پنج مهک خراشیده و پانزده درم
کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند شربتی نیم درم و بعد از شش ماه استعمال کنند
که نافع است **معجون فلاسفلی** نسخه صاحب کامل جهت ربع نافع بود **صنعت آن** فلفل
سیاه و سفید و دار فلفل از هریک بیست درم عود و بلبان ده ده درم زنجبیل و تخم کرفس و سلیخه
و سیاسالیوس و اسارون و راسن از هریک یک درم بسرشند **معجون افلونیا رومی** مستعمل
سودمند بود جهت قولنج و عسر البول و سپرز و سعال و تشنج و درد جگر را سودمند بود و درد
دندان چون بر وی نهند ساکن کرده و سرفه و خناق زایل کند **صنعت آن** زعفران پنج درم
فلفل سفید و بزرالبنج از هریک شش درم افیون ده درم فطراساليون و سنبل الطیب از

از هریک چهار درم تخم کرفس منطی سه درم ساذج هندی و سلیخه و عاقرقرحا و حب بلسان و فرفیون
از هریک یکدرم دارو ها کوفته و بیخته بر روغن بلسان چرب کرده با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند
و بعد از شش ماه استعمال کنند شربتی مانند یک نخود از بهر قولنج و درد کرده با آب کرفس دهند
و بعضی از اطبا بدل تخم کرفس دو قو بکنند و قوت این معجون از سه ماه تا سه سال می ماند
معجون افلونیا پارسی مستعمل سودمند بود قولنج را و خون زنان و باد ها رحم و درد سر و
دماغ را سود دهد **صنعت آن** فلفل سفید و بزرالبنج از هریک بیست درم افیون ده درم
زعفران پنج درم و بعضی از اطباطین مختوم ده درم بکنند و سنبل الطیب و مرد و عاقرقرحا و فرفیون
از هریک ده درم جند بیدستر یکدرم زرنباد و درونج عقربی از هریک نیم درم مشک ترکی و
مروارید ناسفته از هریک نیم مثقال کافور دانگی و نیم مجموع کوفته و بیخته با سه چندان عسل
کف گرفته بسرشند و بعد از شش ماه استعمال کنند شربتی یکدرم و هر چند کهن تر شود بهتر باشد
و قوت این معجون همین قدر می ماند که فلونیا رومی تا سه سال **معجون برشعثا** مستعمل جهت
درد دندان چون بر وی نهند عظیم نافع بود و جهت قولنج نیم درم فرو برد اثر تمام دهد و وجعا
ساکن کرداند و قطع خون بکند و این نسخه بیشتر مستعمل است که نسخه حکیم ابوالبرکات و این
نسخه منسوب است بشیخ الرئیس **صنعت آن** فلفل سفید و بزرالبنج از هریک بیست مثقال افیون ده مثقال
زعفران پنج مثقال سنبل الطیب و عاقرقرحا و فرفیون از هریک یک مثقال مجموع کوفته و بیخته با دو چندان
عسل کف گرفته بسرشند و بعضی سه دزن بکنند و بعد از شش ماه در میان جو نهاده باشند استعمال
کنند **نوع دیگر معجون برشعثا** نسخه حکیم ابوالبرکات سودمند بود مرضهای قلبی را از همه نوعی و درد
معده را که از باد گرم بود و سرد مزاج و سوداوی بود و سواس و مالیخولیا و استسقا و بی خوابی
سودمند بود و خاصیت این بسیار است و صاحب منهاج همه گفته است خواص آن بسبب آنکه دراز گردد

اینجا کوتاه کردیم **صنعت آن** فلفل سفید و قاقله و زنجبیل و فو و بزرالبنج ازرق از هریک ده
درم زعفران و زراوند طویل و جندبیدستر رومی و بصل الفار مشوی کرده و خشک کرده چنانچه
ثلث وحده او از هریک چهار درم حب الغار و افیون و مر و از هریک سه درم عاقرقرحا
و سنبل الطیب و دار صینی از هریک دو درم جند بیدستر و فرفیون از هریک یکدرم مجموع کوفته
و بیخته با دو چندان عسل کف گرفته و بعضی با سه چندان میکنند بسرشند و بعد از آن کرسته
باشند در ماون کنند و تمام بکوبند و بعد از آن در ظرفی آبگینه یا چینی کنند و سر آن محکم دارند و بعد از
شش ماه استعمال کنند که نافع است و مجرب و آزموده **نوع دیگر معجون برشعثا** نسخه غریب
مرضانی و زعفران و لبنی و کادریوس و حنظیانا و حرف از هریک ده درم طین مختوم و افیون
و سنبل الطیب و صمغ عربی و جند بیدستر و غاریقون از هریک سه درم اقاقیا و هوفاریقون
و فطراساليون از هریک ده درم قصب الذریره و دارشیشعان و حب الغار و عصاره لحیة
التیس از هریک پنج درم زراوند طویل و ریوند چینی و اسارون و حماما و جعده و روغن
بلبان از هریک سه درم و نیم هر چه صمغ و عصاره بود بخیسانند و باقی دارو ها کوفته با
دو چندان عسل کف گرفته بسرشند و بعد از شش ماه استعمال کنند **نوع دیگر معجون برشعثا**
حنظیانا و سلیخه و دار فلفل و دارچینی و جند بیدستر از هریک چهار درم سنبل الطیب و
فقاح اذخر و زراوند طویل از هریک ده درم زعفران یک درم افیون ده مثقال افیون
و تخم کرفس از هریک بیست درم فلفل سیاه بیست و سه مثقال قسط و فو و اسارون از هریک
ده درم زنجبیل و فودنج خشک از هریک هفت درم روغن بلبان یا روغن گل سرخ از هرکدام که
باشد ده درم عسل دو وزن ادویه بعد از شش ماه استعمال کنند و خاصیت این بسیار است اینجا
کوتاه کردیم **معجون النفع** و این معجون از جمله مفرحات است و این از معاجین کبار است و بعضی

اطبا این معجون را از تریاق شمرده اند **صنعت آن** قرنفل و زنجبیل و فوفل و سنبل الطیب و دار فلفل
و قاقله و جوزبوا و قاقله کبار و شیطرج هندی و دارچینی و ساذج هندی و لسان العصافیر و
درونج عقربی و بادرنبویه و لسان الثور و مصطکی و خولنجان و فرنجمشک و مروارید ناسفته و صندل
و زراوند مدحرج و سلیخه و یاقوت رمانی و ورق گل سرخ از هریک دو درم بسباسه شش درم پوست
اترج سه درم زعفران و پوست بلیله از هریک یک درم بهمن سرخ نیم درم عنبر اشهب و مشک ترکی
از هریک نیم دانگ کوفته مجموع و بغایت سحق کرده و بعسل مصفی بسرشند شربتی یکمثقال بود
معجون رزعونی مستعمل مولف و این معجون خاصیت بسیار دارد و درین کتاب بر جمله
کوتاه کردیم و خاصیت وی آنست که قوت باه دهد و منی بیفزاید و نعوظ بسیار آورد و
دل و جگر و مغز را قوت دهد **صنعت آن** تخم کرفس و تخم گزر و تخم انجبت و اسیوس و رازیانه و مغز
تخم خربزه و مغز تخم خیار بادرنگ و بیخ کرفس از هریک پنج مثقال بسباسه و قرنفل و فلفل و کبابه و علوا
از هریک سه درم و زعفران و کندر و مصطکی و عود خام از هریک چهار درم تخم هلیون و شقاقل
و بوزیدان و بهمن سرخ و سفید و تودری زرد و سرخ و سفید و لسان العصافیر از هریک پنج درم
زنجبیل و تخم شلغم و تخم اسپست و تخم جرجیر و تخم تربزه و تخم پیاز و حب الرشاد و گزنه و تخم گندنا
و خولنجان و جوز الطیب و تخم خرنه و دار فلفل از هریک سه درم بصل الفار المشوی یکدرم و نیم حب
فلفل و مغز حب الزلم و مغز جلغوزه و مغز نارجیل از هریک پنج مثقال خصی الثعلب و ذکر گاو
خشک کرده سوده و مغز دماغ گنجشک نر خشک کرده که در وقت جفت گرفته باشند و خشک مرتا
وکشنیز خرما از هریک ده مثقال عنبر اشهب دو درم مشک ترکی نیم درم مجموع کوفته و بیخته فانیذ که آنرا کعب
الغزال خوانند بوزن ادویه و عسل بوزن مجموع معجون سازند شربتی گرم مزاج را دو درم و سرد مزاج
پنج درم و باید که یک کاسه شیر تازه و ده درم شکر سپید اگر گرم مزاج بود در پیش از آنکه معجون شاد کنند شیر و شکر

پاشامند و بعد از ان معجون فرو برد و اگر سرد مزاج بود اول معجون فرو برد و در عقب آن یک کاسه
ماء العسل پاشامد که بسیار مفید افتد و در قوت باه و ارجاع مجامعت بهتر ازین معجون نیست و بکرات مؤلف
این کتاب خواص این مشاهده کرده و مجربست درین باب بغایت **معجون مستعمل** گل سرخ
پنج درم گاوزبان ده درم بادرنجبویه ده درم مصطکی پنجدرم زعفران پنجدرم انیسون ده درم
تخم ریحان پنجدرم دارچینی ده درم فلنجمشک پنجدرم روغن بادام مثقالی روغن گل ده مثقال خود
اعظم سی درم ادویه بکوبند و بپزند و بروغن چرب کنند و در سه وزن عسل کف گرفته و در
کوزه سبز کنند و چهل روز در شیب جو نهند بعد از ان استعمال کنند و اگر فلنجمشک نباشد بدل آن دو
برابر بادرنجبویه کنند **معجون حجر الیهود** مستعمل خاصیت وی آنست که ریگ گرده و مثانه بریزاند
کند **صنعت آن** مغز تخم خیار بالنگ و مغز تخم خربزه و مغز تخم کدو و مغز تخم کدو و حب
کاکنج از هر یک پنجدرم حجر الیهود پنجاه درم کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند سود مند
بود درد گرده و مثانه را **معجون کاکنج** مستعمل سود مند بود درد گرده را و مثانه را
صنعت آن بزر البنج و رازیانه از هر یک هفت درم مغز تخم خیارزه پنج درم تخم حماض و انیسون
و مغز چلغوزه بریان کرده و مغز فندق بریان کرده و مغز بادام بریان کرده و زعفران از
هر یک سه درم حب کاکنج بیست و پنج عدد کتیرا چهار درم مجموع کوفته و بیخته به پینج بسرشند
و بعد از شش ماه استعمال کنند **نوع دیگر معجون کاکنج** مستعمل تخم کرفس و رازیانه از هر یک
هفت درم مغز تخم خیارزه ده درم بزر البنج و تخم حماض بری و انیسون و مغز چلغوزه بریان کرده
و زعفران و مغز فندق مقشر بریان کرده و مغز بادام تلخ مقشر بریان کرده از هر یک سه درم کاکنج
بیست و پنج عدد کوفته و بیخته بمثلث بسرشند و بعد از شش ماه استعمال کنند و گویند که معجون
را بقوص می باید ساخت وقتی که بسرشند و شربتی یکدرم باشد **معجون عقرب** مستعمل جهت

مثانه و گزیدگی عقرب بغایت نافع بود و صفت سوختن عقرب آنچه در دیگ سوزند بگیرند یکی حسین
و عقربها دران اندازند و دیگ را در گل گیرند و در تنوری که چوب رز بسیار سوخته باشند اتش را
بیرون آرند و دیگ را در تنور نهند و سر آن یک شب نهند و روز دیگر بیرون آورند و در ظرفی
آبگینه نگاه دارند و هر گاه که خواهند استعمال کنند و بعضی گویند شش ساعت در تنور رها کنند و بعد
از ان بیرون آرند **اخلاط آن** عقرب سوخته سه درم خنطیانا رومی یکدرم و نیم زنجبیل یکدرم فلفل
و دار فلفل از هر یک دو درم پنج کاکنج پنجدرم جند بیدستر چهار درم مجموع کوفته و بیخته بعسل کف
گرفته بسرشند و بعد از شش ماه استعمال کنند بالغ را شربتی دانگی و نا بالغ را نیم دانگ و بغایت
نافع است و مجرب **معجون سجزنیا** مستعمل و این معجون را از تریاق شمرده اند و از معاجین کبارست
خاصیت وی آنست که سود مند بود درد معده و سوء الهضم و قولنج و عسر البول و جمله مرضهای
بلغمی و بادهای بلغمی و بغایت مجربست **صنعت آن** جند بیدستر و افیون و دارچینی و اسارون
و فو و مو و وج و قو از هر یک نیم مثقال و فلفل و دار فلفل و قنه و قسط از هر یک شش مثقال مجموع کوفته و بیخته
بعسل کف گرفته بسرشند شربتی از دانگی تا یک مثقال و بعد از شش ماه استعمال کنند مستعمل بود **نوع
دیگر معجون سجزینیا** جند بیدستر و دارچینی و مو و وج و قو و اسارون از هر یک یکمثقال کوفته
و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند و چهل درم مثلث و دانگی و نیم زعفران اضافه کنند و شربتی
از دانگی تا دو مثقال بود و این سجزنیا بدل امروسیا هست و همین عمل میکند و مجربست **معجون
حلتیث** مستعمل خاصیت وی آنست که سود مند بود جهت تب ربع و گزندگی همه جانوران **صنعت آن**
حلتیث طیب و فلفل سیاه و مرصافی و ورق سداب خشک از هر یک ده درم کوفته و بیخته با سه چندان
عسل کف گرفته بسرشند شربتی یکدرم تا یکمثقال باشد **نوع دیگر معجون حلتیث** نسخه دیگر از کتاب
منهاج راست و دفع سمهای همه جانوران بکند **صنعت آن** مرصافی و قسط و سداب خشک و فودنج

و فلفل و عاقرقرحا و قردمانا از هر یک پنجدرم حلتیث بوزن مجموع کوفته و بیخته بعسل کف گرفته بسرشند
شربتی نیم درم تا پنج مثقال بود **معجون مز** مستعمل مرصافی و دارچینی از هر یک دو درم ورق سداب
خشک پودنه کوهی و قردمانا و سطمانون و فو و حلتیث و سکبینج و جاوشیر از هر یک سه درم ابهل ده
درم مجموع کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند شربتی سه درم در طبیخ خرما و ده درم
روغن گاو نافع بود **معجون زوفا** مستعمل رب السوس و زوفا خشک و پرسیاوشان
از هر یک یکدرم قردمانا و فلفل از هر یک سه درم مغز بادام تلخ و زراوند مدحرج و تخم انجره از
هر یک پنجدرم و بعضی در عوض پرسیاوشان شکاع اشیع میکنند مجموع کوفته و بیخته با سه چندان
عسل کف گرفته بسرشند شربتی یکمثقال نافع بود **معجون خنطیانا رومی** درد سپرز و جگر و سده را
بگشاید و درد گرده و درد معده و مثانه و بهقهای کهن را زایل کند **صنعت آن** خنطیانا رومی و فلفل
سیاه از هر یک دو درم قسط و ساذج هندی و سنبل الطیب و ریوند چینی از هر یک هفت مثقال
کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند شربتی دو درم بآب سداب **معجون حب الغار**
مستعمل بود و سود مند جهت دفع وبا و دو و حصبا ساکن گرداند **صنعت آن** ورق سداب خشک
پنج درم نانخواه و کمون و شونیز و صعتر و کاشم و کرویا و فطراسالیون و بادام تلخ و فلفل
و وج و دار فلفل و پودینه از هر یک سه درم جند بیدستر و سکبینج و جاوشیر از هر یک دو درم حب
الغار هشت درم کوفته و بیخته بعسل کف گرفته بسرشند شربتی دو درم نافع بود **معجون افسنتین**
مستعمل انیسون و تخم کرفس و اسارون و افسنتین رومی و بادام تلخ مقشر از هر یک ده درم
کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند و استعمال کنند سود مند بود جهت سردی معده
و جگر مجربست **معجون سنبل** مستعمل سود مند بود جهت معده و جگر **صنعت آن** سنبل الطیب
و قسط و فقاح اذخر و قصب الذریره و مویز منقی از هر یک چهار درم زعفران مرصافی انیسون

و فلفل از هر یک یکدرم مقل ازرق ده درم سلیخه پنج درم کوفته و بیخته و مقل و مویز باید که در مثلث
خوابانیده باشند بعد از ان با سه وزن ادویه عسل مصفی بسرشند و استعمال کنند **معجون قفی**
مستعمل سود مند بود سرد و درد جگر و سینه و معده و آواز صافی کند و بول براند و درد سپرز زایل
کند و فتق را بغایت سود مند بود **اخلاط آن** مویز منقی یا کشمش بیست و پنج درم زعفران
و سنبل الطیب و سلیخه رومی و دارچینی و دار شیشعان از هر یک یکدرم قصب الذریره و فقاح
اذخر و مقل ازرق و علک البطم از هر یک دو درم و نیم مرصافی چهار درم صمغها و مویز در مثلث
خوابانیده و باقی ادویه کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند شربتی یکدرم تا یکمثقال
بود **معجون هرمیس** سود مندست درد معده و مفاصل و صلابت جگر و سپرز و استسقا
و رطوبت و نقرس را و این معجون مخصوص است بنقرس خاصه در موسم بهار **اخلاط آن**
غاریقون و اسارون و وج و قردمانا و تخم سداب و فرفیون و حار خسک از هر یک یکمثقال
زراوند طویل و اصل عرطنیثا و نانخواه و قرنفل از هر یک چهار ده مثقال فراسیون و جعده
از هر یک سی درم کمافیطوس و کمادریوس و اسقولوقندریون از هر یک هشتاد درم
کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند شربتی یکمثقال باب گرم و قند و بعد از شش ماه
مستعمل بود **معجون اسطمخیقون** مستعمل سود مندست جهت تباهی مزاج و سردی معده و تباهی
آن **صنعت آن** قسط تلخ و سنبل الطیب و حماما و سلیخه و مصطکی از هر یک دوازده درم فلفل
سیاه و زراوند طویل و تخم سبت و انیسون و نانخواه و کمون کرمانی و دوقو و فطراسالیون
و سیالیون و اسارون و افسنتین رومی و الخدالسیاه و پودنه صحرایی خشک و تخم جزر از هر یک چهار درم
کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند شربتی یکدرم باب گرم **معجون فنا دالملک** مستعمل
خاصیت این بسیارست سود مندست وجع مفاصل و نقرس را و درد دندان را ساکن کند و از ان

زحمت ایکین وسود مند بود درد پیرزرا با دماء غلیظ و بهار کهن را قولنج را دفع کند و سده
جگر بکشاید و سنگ کرده بکداز د وضیق النفس و سرفه کهن و ریش روده و تاریکی چشم و درد گلو زایل
کند و هر که دوروز بخورد صحت بدن نگاه دارد و شربتی یکدرم بود و این معجون را بعد از شش ماه
استعمال کنند و این معجون تا سه سال می ماند اخلاط آن حنظیا نا ردی و اسطوخودوس و فودنا
وجاوشیر و کافیطوس و تخم سداب و فراسیون و اسقوردیون و میعه سایله از هر یک پنج مثقال
فوم و زعفران و قسط و فلفل سفید و اذخر و سنبل الطیب و فرسیون و پوست بیخ لفاح و اشق
و بودنه کوهی و تخم رازیانه و تخم جزر بری و ورق گل سرخ و ناردین اقلیطی و حب بلسان مصری
از هر یک سه مثقال دارچینی هشت مثقال سلیخه رومی شانزده مثقال قنه و عصاره غافت
و کاشم و تخم حنه قوقی و صمغ بادام از هر یک چهار مثقال افیون و بزر البنج سفید از هر یک
شش مثقال صمغها و عصاره در مثلث خوب بنند و باقی ادویه کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف
گرفته بسرشند شربتی یکدرم و در ظرفی آبگینه کنند و بعد از شش ماه استعمال کنند معجون فنجسه
مستعمل سودمند است خفقان و صرع و درد معده را که از سردی بود و سده بکشاید و در خون
تغییر عظیم پیدا کند و هاضمه را قوت دهد و قولنج سخت را زایل کند صنعت آن حب ید بستر
و رب السوس و سلیخه و قسط تلخ و فلفل سیاه و افیون و میعه و زعفران و سنبل الطیب از هر یک
سه درم جاوشیر یکدرم مشک ترکی دانگی زرنباد و درونج عقربی و مروارید ناسفته از هر یک
نیم درم کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند مقدار یک نخود نافع بود معجون بنادیقون کبیر
زعفران و کاشم و تخم کرفس و زنجبیل و حاشا و مغز حلغوزه از هر یک شش درم قرنفل و فلفل و قرنفل و گل
قرنه و جوز الطیب و دارچینی از هر یک سه درم وج و آنیسون و عود الصلیب از هر یک پنج درم عسل
سه وزن ادویه نافع بود معجون بنادیقون نوع دیگر مستعمل حبت بادهای سرد معده سوده

واسطوخودوس

بود و لغایت صنعت آن زعفران و کاشم و تخم کرفس و زنجبیل و حشا و مغز صنوبر کبار مقشر از هر یک شش درم
مغز بادام مقشر و کندر ذکر از هر یک دو درم فلفل هشت درم کوفته و بیخته با عسل کف گرفته
بسرشند باید که عسل سه وزن ادویه باشد و مجربست معجون اطریفیل مستعمل وقو و کمون
کرمانی و عود و بلسان و سلیخه رومی و قردمانا و فقاح اذخر و تخم کرفس از هر یک یکدرم فلفل و قسط تلخ و
فلفل سفید از هر یک نیم درم مرصافی سه درم حب الغار ده عدد وج و زعفران از هر یک دو درم
مجموع کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند شربتی یکمثقال با آب گرم دهند و قوه این
معجون از دو ماه تا یک سال و بیش و گویند تا سه سال می ماند معجون تربد مستعمل سقمونیا پنج درم
ده درم تربد سفید مجوف خراشیده صد درم خیربوا و قاقله و زنجبیل و قرفه و دارچینی و نارمشک و قرنفل
و فلفل از هر یک پنج مثقال قند سفید صد درم کوفته و بیخته بعسل کف گرفته بسرشند شربتی پنج
مثقال مفید بود معجون نجاح مستعمل مولف خاصه مسهل سوداست و بلغم لزج و خلطهای غلیظ
را نافع بود صنعت آن هلیله سیاه و پوست بلیله و پوست هلیله کابلی و آمله مقشر و افتیمون
از هر یک ده درم تربد سفید مجوف و بسفایج و اسطوخودوس از هر یک پنج درم غاریقون
سه درم حجر لاجورد و حجر ارمنی مغسول از هر یکی دو درم و نیم سقمونیا سه درم عسل کف گرفته
صد و پنجاه درم معجون نجاح هم نوع دیگر مستعمل هلیله سیاه و پوست بلیله و آمله مقشر از
هر یکی ده درم اسطوخودوس و افتیمون بسفایج و تربد سفید مجوف خراشیده از هر یکی پنج درم کوفته
و بیخته بعسل کف گرفته بسرشند در نسخه بعضی حجر لاژورد و غاریقون از هر یک یک مثقال اضافه
میکنند معجون نجاح از کامل الصناعه حبت مالیخولیا و ماده سوداوی مفید بود صنعت آن
هلیله سیاه و بلیله و آمله مقشر فرنقی از هر یک ده درم بسفایج و افتیمون و اسطوخودوس از
هر یکی پنج درم و اگر خواهد که بقوت تر باشد غاریقون و خربق سیاه و سقمونیا نیز حاجت زیاده

یکدرم و نیم

کند مجموع کوفته و بیخته با عسل کف گرفته بسرشند که نافع بود معجون خیارشنبر مستعمل مولف تربد
سفید مجوف خراشیده بروغن بادام چرب کرده چهل درم بنفشه خشک بیست درم نمک هندی ده درم رب
السوس از هر یک هفت درم رازیانه و آنیسون و مصطکی از هر یک پنج درم سقمونیا ده درم مغز
خیارشنبر صد درم روغن بادام چهل درم داروها کوفته و بیخته و باید که سقمونیا با بنفشه سحق کرده باشد
و آنچه شرطست سقمونیا در همه معاجین باید که مشوی باشد و در اینجا مصلحت آنست که با بنفشه سحق کنند
و این صنعت باید که مرکب داند و مجموع داروها کوفته و بیخته بروغن بادام چرب کنند و بعسل خیار
شنبر بسرشند و عسل صد درم و شکر صد درم بقوام آورده بر سر آن کنند و معجون سازند و باید
که عسل خیارشنبر آتش ندیده باشد شربتی پنج مثقال تا هفت مثقال نافع بود نسخه دیگر معجون خیارشنبر
از اصول تراکیب و این نسخه سقمونیا زیاده از قانون است و این نسخه مستعمل مولف نیست
صنعت آن تربد سفید مجوف خراشیده بروغن بادام چرب کرده و بنفشه از هر یک چهار درم
رب السوس نه مثقال نمک هندی هفت درم مصطکی و آنیسون و رازیانه از هر یک پنج درم سقمونیای مشوی
پانزده درم روغن بادام بیست مثقال فانیذ مکرانی و عسل فلوس خیارشنبر از هر یک صد درم شربتی
پنج مثقال نافع بود معجون سورنجان مستعمل مولف مخصوص بادهای نقرس و مفاصل و عرق النسا
و درد پشت صنعت آن سورنجان مصری سی مثقال فلفل سیاه و دارفلفل و ورق حنا از هر یک
دو مثقال کمون کرمانی و شیطرج هندی از هر یک دو درم پوست بیخ کبر دو مثقال ملح نفطی دو مثقال
نیم کف دریا دو مثقال تربد سفید مجوف خراشیده بروغن بادام چرب کرده چهل درم زنجبیل هفت
درم بوزیدان پنج درم سقمونیا سه درم پوست هلیله زرد پنج مثقال کوفته و بیخته با سه چندان
عسل کف گرفته شربتی هفت مثقال نسخه دیگر از اصول تراکیب مستعمل مولف سورنجان مصری
شش درم ماهیزهره و کمون کرمانی و پوست بیخ کبر و شیطرج هندی از هر یک دو درم پوست هلیله زرد

در اصول تراکیب تربد و بنفشه
از هر یک چهل درم کرده
۳۴

هفت درم تخم کرفس و نمک هندی و ورق حنا و کف دریا از هر یک یک مثقال ورق گل سرخ و سقمونیا
و زنجبیل از هر یک سه درم تربد سفید مجوف پانزده درم فلفل سفید و رازیانه و صعتر از هر یک
یک مثقال بوزیدان دو درم کشنیز خشک سه درم بادام روغن چهار مثقال و نیم عسل صد و پنجاه درم
نافع بود و مجربست معجون لوزی مستعمل مغز تخم خربزه و مغز بادام مقشر و قند سفید از هر یک
سی درم سقمونیا مشوی ده مثقال و نیم در آب حل کنند و داروها کوفته و بیخته بدان بسرشند و این
مسهل صفراست و مجربست معجون یاذریطوس مستعمل مولف خاصیت این معجون بسیارست
سودمند بود تباهی مزاج سرد و درد جگر و معده و سپرز و درد گرده و رحم را و حیض که بسته باشد
بگشاید و قولنج بگشاید و این مسهلی است بی مشقت و مرضهای کهن را مثل که از بلغم لزج غلیظ بود
دفع کند و نسیان و تاریکی چشم و عسر النفس زایل کند و از خلطهای فاسد پاک کند و بدن را
قوت دهد و فربه کند و تعدیل در مزاج پیدا کند و بادهای موذی بشکند و سده سپرز بگشاید و
درد سینه و ضعف نفس زایل کند و سودمند بود کسی را که رنگ زرد شده باشد از نقصان
خون و سودمندست در حیض خون در عرق چون از سردی بود و سودمند در استسقایی که از
ضعف جگر باشد و سردی آن و سودمند بود جهت ربو و درد سر و جذام و برص و خلطهایی که در
گرده و مثانه بود بگداز د و خلطهای سیاه سوخته و بلغم فاسد عفن کند و لقوه و رعشه و فالج
و خناق و صرع زایل کند و قوت حرارت غریزی را زیاده کند و این معجون را خاصیت بسیارست
اینجا کوتاه کردیم و جالینوس گوید که این معجون پیش از زمان ترکیب کرده اند باسم ملکی که
در آن زمان بوده است و اسم آن ملک باریطوس بوده از ملک یونان شربتی چهار مثقال در
مطبوخ افتیمون و غاریقون استعمال کنند صنعت آن صبر سقوطری بیست درم غاریقون
بیست درم زعفران و دارچینی و وج و مصطکی و روغن بلسان و حب بلسان و فرفیون و فلفل سیاه

دوار فلفل و مرو صنطیانا و فقاح اذخر و سو و حماما از هر یکی دو درم قسط و کاذریوس و افتیمون و قیطال از
هر یکی چهار درم اسارون و سلیخه و سقمونیا از هر یکی شش درم سنبل الطیب سه درم مجموع کوفته و بیخته
با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند و قوة وی تا چهار سال باقی باشد **معجون مسیحی** نسخه مولف
قرنفل و خولنجان و ششقاقل مصری و مصطکی و بسباسه و لسان العصافیر و عاقرقرحا و پوست اترج
از هر یکی پنج درم قرفه و اشنه از هر یک هفت درم جوزبوا ده درم قاقله و دارفلفل و مارمشک و زعفران
از هر یک سه درم سنبل الطیب ده درم عنبر اشهب یکدرم مشک نیم درم جوز اعظم پنجاه درم روغن بادام
ده درم عسل یک وزن و نیم ادویه شربتی بقدر حاجت **معجون مسیحی** مستعمل مولف جهت هضم طعام
و قوت معده و قوة پشت و کرده بغایت سودمند بود و اشتهای طعام باز دید کند **صنعت آن**
عاقرقرحا شش درم فلفل سفید هفت درم زعفران سه درم قاقله کبار ده درم قرنفل ده درم مصطکی
هفت درم قرفه هفت درم جوزبوا سی عدد روغن بادام ده درم قند سفید صد درم بقدر حاجت
نافع بود **معجون مسک** مستعمل سودمند بود درد جگر و ضعف معده و سردی آن را و سده بگشاید
و تحلیل ورمهای غلیظ بکند **اخلاط آن** مشک و سلیخه و سنبل الطیب و ساذج و لک منقی و ریوند
چینی و حنطیانا رومی از هر یک دو درم زعفران و نانخواه و تخم کرفس و مصطکی از هر یکی سه درم
عود هندی و قرنفل و مرصافی از هر یک نیم درم مجموع کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته
بسرشند شربتی یکدرم با آب گرم نافع بود **معجون وج** مستعمل سودمند بود کسی را که آب از چشم
روان بود **صنعت آن** وج و حلتیت و زنجبیل و تخم رازیانه از هر یک پنج درم کوفته شربتی یکمثقال
نافع بود و مجربست و آزموده **معجون قسط** مستعمل سودمند بود درد معده و جگر را **صنعت آن**
دارچینی هفت درم قسط تلخ هفت درم انیسون و تخم کرفس و اسارون از هر یک سی درم کوفته
کوفته و بیخته بعسل کف گرفته بسرشند شربتی یکمثقال نافع بود **معجون تمری** مستعمل و این غیر

دکنه

جوارش تمریست و صنعت آن در باب جوارشات گفته شود جهت قولنج و عسر البول نافع بود عظیم و مجربست
صنعت آن خرمای دانه بیرون کرده پانزده مثقال بوره ارمنی و زیره کرمانی و زنجبیل و فطراسالیون از هر یک دوازده
درم سقمونیا مشوی پنج درم مغز بادام سفید کرده ده ورق سداب خشک از هر یک ده درم
باید که زیره کرمانی یک روز در سرکه خوب پانیده باشند همه کوفته با تمر و عسل بسرشند شربتی پنج مثقال
و تمامی فعل تمری میکند والله الموفق المعین **الباب الثالث فی الجوارشات**
جوارش سقنقور مستعمل سودمند بود جهت گرده سرد را و باه زیاده کند و نعوظ تمام آورد
و خاصیت این بسیار است اینجا کوتاه کردم **صنعت آن** تخم هلیون و تخم پیاز و تخم گندنا و تخم شلغم
و تخم شبت و تخم جرجیر و حب الرشاد و گزشنه و مغز حبة الخضرا و لسان العصافیر و کنجد مقشر
و تخم تره تیزک و مغز چلغوزه از هر یک سه درم زنجبیل و ششقاقل مصری و خولنجان و دارفلفل از
هر یک پنج درم جوز الطیب و دارچینی و بهمن سرخ و سفید از هر یک دو درم سره سقنقور پنج درم
خصی الثعلب پنج درم ذکر گاو خشک کرده سوده ده درم داروها کوفته و بیخته با سه چندان عسل
کف گرفته بسرشند و ادویه جوارشات باید کرخش تر از ادویه معاجین باشد و حبه این درشت
تر بود و فرق میان جوارش و معجون همین است که ادویه معجون خرد بیخته بود و ادویه جوارش
قدری درشت تر از آن بود و بعضی از اطبا درین نسخه اسقیل بریان کرده می نویسند که قطعا
اسقیل در معاجین نکنند و ممکن نبود خوردن آن بسبب تلخی آن و شربتی ازین جوارش دو
درم بود بمثلث یا با شیر تازه یا بماء العسل بیاشامند **نسخه دیگر جوارش سقنقور** مستعمل این
جوارش کسی که شهوتش منقطع شده باشد از زن و مرد شهوتش برانگیزاند و بغایت نافع و
مجرب بود و آزموده **اخلاط آن** تخم چند قوقی و ششقاقل مصری و تخم شلغم و تخم درد او
تخم پیاز سفید و تخم جرجیر و خشخاش و تخم گزر و گزنه و خصی الثعلب از هر یک دو مثقال و نیم سره

کرده

سقنقور و علک و قسط شیرین از هر یک یکمثقال و نیم فلفل سفید و کنجد مقشر و دارفلفل و زنجبیل و زعفران
از هر یک یک مثقال مغز سر خروس بچه یکمثقال و مغز سر بنجشک و سپر خاره و منقود ماغ گنجشک نر که در وقت هیجان گرفته
باشند از هر یک پنج مثقال و شبوط نوعی از ماهیست که در دجله بغدادی باشد و اگر خایه شبوط و گوشت
وی یافت نشود ذکر گاو خشک کرده و ذکر اسب خشک کرده از هر یک ده درم بدل آن کنند و اسقیل
مشوی گفته اند یکمثقال و نیم اما مولف این کتاب گوید استعمال نکنند در معاجین اسقیل بسبب
غایت تلخی پس تخمها بکوبد و به بیزد و قند و علک را با پنج مثقال انگبین بگدازد و مغزها همه در هاون کنند
و بساید و بعد از ان ادویها خمیر کند و با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند و در ظرفی کاشی یا چینی
یا آبگینه کنند و سر ظرف محکم کنند و بعد از چهل روز سر ظرف بگشاید و استعمال کند شربتی یکمثقال تا هشت
مثقال آب جرجیر یا با شیر گاو تازه یا با ماء العسل یک کاسه حل کند و باز خورد و غذا دو دو بیت
اسفیداج که با نخود و پیاز در روغن گاو و پخته باشند خورد و این جوارش در آنچه یاد کرده باشد
بغایت است و مجرب و آزموده **جوارش خبث الحدید** مستعمل مولف و این را افنجوش
خوانند سودمند بود جهت استرخاء معده و بواسیر و تباهی مزاج و باه را زیاده کند و گونه
روی صافی کند و دفع رعشه انزال کند وقتی که چهل روز متواتر استعمال کنند شربتی دو
درم **صنعت آن** پوست هلیله کابلی و هلیله سیاه و پوست بلیله و آمله مقشر و فلفل و دار
فلفل و شیطرج هندی و سنبل الطیب و زنجبیل و سعد کوفی از هر یک ده درم تخم اترج
و تخم گندنا از هر یک چهار درم خبث الحدید مدبر بسرکه چهارده شبانه روز بعد از آن خشک
کرده در سایه و بریان کرده با روغن بادام دیگر بار سحق کرده صد درم عسل سه وزن
ادویه داروها کوفته و بیخته بدان بسرشند بعد از ان مشک ترکی دو درم اضافه کنند
در ظرفی آبگینه یا قلعی یا چینی کنند و بعد از شش ماه استعمال کنند شربتی دو درم نافع بود **نسخه دیگر جوارش**

خبث الحدید مستعمل جگر و معده را سود دارد و می سعت را قوت دهد و گونه روی صافی کند شربتی
روز اول یکدرم روز دوم دو درم روز سیم سه درم تا هفت روز بدین طریقه زیاده کند و از هفت
روز نگذراند و این جوارش در قوت مجامعت بغایت است **صنعت آن** پوست هلیله کابلی و هلیله سیاه
و آمله مقشر و پوست بلیله و فلفل سیاه و دارفلفل و زنجبیل و سعد کوفی و شیطرج هندی و پوست
اترج خشک و سوهانش سوزن مدبر بسرکه و خبث الحدید مدبر بسرکه چنانچه ذکر رفت در نسخه اول و کنجد
مقشر از هر یک ده درم مجموع کوفته و بیخته بروغن گاو چرب کرده بعسل کف گرفته بسرشند که نافع
انشاء الله **جوارش زعونی** نسخه مستعمل مولف منفعت کند گرده و پشت را و معده را قوی
کند و بلغم دفع کند و بوی دهان خوش کند و آب رفتن از دهان باز دارد و باد ناف بشکند و ساکن
گرداند و سردی و ریگ مثانه پاک کند و تخمه و ناگواریدن طعام ببرد و آب پشت بیفزاید و جگر
و گرده و مغز را قوی کند و بقراط گوید هر که در سالی سه روز این معجون بخورد بهیچ طبیب محتاج نباشد
و اگر ده کنیزک دارد همه را خشنود کند **صنعت آن** تخم کرفس و تخم گزر و تخم شبت و نانخواه
و رازیانه و مغز تخم خربزه و مغز تخم خیار بالنگ و بیخ کرفس از هر یک پنج مثقال عاقرقرحا و قرفه
و زعفران و مصطکی و عود خام از هر یک دو درم بسباسه و قرنفل و بیخ فلفل که آن را فلفلمویه گویند
کبابه از هر یک سه درم عنبر اشهب یکدرم کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند و بعد از
دو ماه استعمال کنند شربتی دو درم تا دو مثقال شاید و نافع بود **نوع دیگر جوارش زعونی گرم**
مستعمل تخم جزر و تخم شلغم و تخم پیاز و تخم تره تیزه و تخم هلیون و مغز چلغوزه و حب قلقل و حب الزلم
و بهمن سرخ و سفید و ششقاقل مصری و بوزیدان و دانه کبر و لسان العصافیر از هر یک دو درم
حلتیت طیب و خردل سفید و فلفل سیاه از هر یک پنج درم روغن جوز هندی و نمک آن مقدار
که ادویه بدان چرب کنند عسل کف گرفته سه وزن ادویه شربتی سه درم تا سه مثقال نافع بود هر بامداد

پاشیده و اگر در وقت خواب نیز خورد شاید و باید که پیشتر از آنکه معجون تناول کند بیست درم شکر
سفید با یک کاسه شیر تازه بیاشامد تا منفعت آن تمام تر گردد **جوارش زرعونی نسخه شیخ نجم الدین**
سمرقندی علیه الرحمة و این نسخه شیخ در قرابادین کبیر آورده است و این نسخه معتمد علیه است
صنعت آن تخم هلیون و شقاقل مصری و بهمن سفید سرخ و سفید و تودری سرخ و زرد و نانخواه سقنقور
و لسان العصافیر از هر یک پنج درم زنجبیل و تخم شلغم و تخم گزر و تخم اسپست و تخم تره تیزه و تخم جرجیر و
تخم پیاز و تخم گندنا و خولنجان و جوز الطیب و دارچینی و دارفلفل و بوزیدان از هر یک سه درم
تخم انجره دو درم اسقیل مشوی سه درم آورده است اما مستعمل مؤلف این کتاب بیست فانید
که از آن کعب الغزال مراد است بوزن ادویه مجموع کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند
شربتی یک مثقال تا دو مثقال شاید و این زرعونی نزدیکست بجوارش سقنقور که ذکر کرده شد و
اگر سقنقور یافت نشود بدل آن دو وزن آن خصی الثعلب با قدری خردل کنند بغایت نافعست
جوارش جالینوس مستعمل و این جوارش را خاصیت بسیارست معده را اشتها و قوت دهد و بوی
دهن خوش کند و بادها بشکند و بسیاری بول که از سردی در مثانه بود باز دارد و سرفه بلغمی ببرد و
باه را قوت دهد و لون صافی کند و بادها و باسور و دیوانگی ببرد و درد سر که از سردی بود و نقرس
و قوباء و بهق را سودمند بود و بواسیر و ریگ گرده دفع کند و سیاهی موی نگاه دارد و هر که به
دیگر وز استعمال کند از این بیماریها که ذکر کرده شد ایمن گردد و بعد از ده روز که ساخته باشد مستعمل
بود **صنعت آن** سنبل الطیب و سلیخه و قاقله و دارچینی و خولنجان و قرنفل و سعد کوفی و زنجبیل
و زعفران و فلفل سفید و دارفلفل و قسط بحری و عود بلسان و اسارون و حب الآس و قصب الذریره
و تخم مورد از هر یکی ده درم و مصطکی ده درم قند بوزن ادویه مجموع کوفته و بیخته بعسل کف گرفته بسرشند
شربتی دو مثقال پیش از طعام و بعد از طعام شاید خورد **جوارش عطاسی** مستعمل خاصیت این

معجون

معجون آنست که منی بسیار گرداند و مجامعت را قوت دهد و گرده و مغز را قوی گرداند و مجربست **صنعت آن**
شقاقل مصری و قاقله کوچک و دارفلفل و خولنجان و دارچینی و زنجبیل و قرفه از هر یک پنج مثقال
بهمن سرخ و سفید و تودری زرد و سرخ و تخم اسپست و مغز تخم خربزه و تخم جرجیر و تخم پیاز و تخم حماض
و کرسنه و کتیرا و تخم هلیون و تخم شلغم و تخم کرفس از هر یک سه مثقال داروها کوفته و بیخته ترنجبین
سفید از تخم و خاک پاک کرده سه وزن ادویه یک شب در شیر گاو تازه بخیسانند و بامداد در دست
بمالند و صافی کنند از خاکی که در آن باشد و بر سر آتش نهند تا غلیظ شود بعد از آن فرو گیرند تا نیم
گرم شود و داروها بدان بسرشند و در ظرفی کاشی یا چینی کنند شربتی سه مثقال با بیست درم شیر گاو
تازه نافع بود **جوارش عنبری** مستعمل مجامعت را قوة دهد و باه را زیادت کند و دل را قوت
دهد و خاصیت این جوارش بسیارست اینجا کوتاه کردیم **صنعت آن** قاقله و کبابه و بان
ذکر از هر یک چهار مثقال و دارفلفل و زنجبیل از هر یک هشت مثقال قرفه و قرنفل و آبنوس و بزر البنج
و مسک ترکی از هر یک دانگی عنبر اشهب دو درم روغن بلسان چهار درم عنبر با روغن بلسان
بگدازد و بوزن دارو قند سفید با آن اضافه کنند و بعسل کف گرفته بسرشند شربتی از این جوارش
محرور را نیم درم و مرطوب را یک درم نافع بود **جوارش کمونی** مستعمل سودمندست جهت سردی
معده و بخار بلغمی و سوداوی و سردی انثیین و فواقی که از کثرت بلغم بود زایل کند و این از مجربات
رومی است **صنعت آن** زیره کرمانی در سرکه خیسانیده یک شبانه روز و بعد از آن در سایه
خشک کرده و بریان کرده دو رطل بغدادی و فلفل سی درم زنجبیل چهل درم ورق سداب خشک چهل درم
بوره ارمنی ده درم مجموع کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند شربتی یک مثقال تا دو مثقال
مناسب بود و هرچه معاجین و جوارشات باشد بهتر آن بود که بلع کنند و قطعا نخایند اگر صاحب
منهاج در جوارش کمونی گفته باشد که بآب گرم بیاشامند اما مستعمل نه چنین و نافع است بغایت

جوارش کمونی کبیر مستعمل زیره کرمانی مدبر چنانچه ذکر رفت دو رطل بغدادی و فلفل سی درم زنجبیل
چهل درم و ورق سداب خشک چهل درم بوره ارمنی ده درم سلیخه رومی و دارچینی و قرفه و حب
بلسان و سنبل الطیب و مصطکی از هر یک چهار درم کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند
شربتی یک مثقال تا دو مثقال نافع بود والله تعالی اعلم **جوارش سفرجلی مسهلی** مستعمل معده را قوت
دهد و اشتهاء طعام باز دید کند و قولنج بگشاید و مخصوص است بقولنج **صنعت آن** به اصفهانی
پاک کرده از پوست و دانه یک رطل پاره کنند و در دو رطل مثلث بجوشانند تا مهرا شود و بعد
از آن فرو گیرند و از دیگ بیرون آورند و بکوبند و بمنخل موئی بیرون کنند و یک من عسل صافی بر سر آن
کنند و بجوشانند تا نزدیک انعقاد دیگر فرو گیرند و این داروها کوفته و بیخته بر آن افشانند
و بکفچه بزنند تا یکسان شود **اخلاط آن** زنجبیل و دارفلفل و دارچینی از هر یک دو درم هیل
و قاقله و زعفران از هر یک سه درم مصطکی پنج درم سقمونیا مشوی ده درم تربد سفید مجوف
خراشیده بروغن بادام چرب کرده سی درم شربتی از این جوارش از پنج مثقال تا هفت مثقال بآب
گرم جهت قولنج بغایت نافع بود **جوارش سفرجلی ممسک** مستعمل به اصفهانی از دانه پاک کرده ده دو
رطل پاره کنند و بجوشانند تا مهرا شود و بکوبند و یک رطل عسل مصفا بر سر آن کنند و بجوشانند
بآتش آهسته تا نزدیک انعقاد و چون منعقد شود فرو گیرند و زنجبیل و فلفل و دارفلفل از
هر یک چهار درم و تخم کرفس و نانخواه از هر یک درم زعفران دو درم مجموع کوفته و بیخته
بر آن افشانند و بجنبانند تا یکسان شود شربتی چهار مثقال نافع بود **جوارش قری** مستعمل
بوره ارمنی و زیره کرمانی و فطراسالیون و زنجبیل و فلفل سفید از هر یک دو درم و نیم سقمونیا پنج
درم خرمای بیرون بی دانه و مغز بادام سفید کرده و ورق سداب از هر یک ده درم تمر در سرکه
خیسانند یک شبانه روز و بکوبند و بغربال فرو برند و عسل کف گرفته سه وزن ادویه بر سر تمر کنند

و داروها بدان بسرشند شربتی پنج مثقال تا هفت مثقال بآب گرم جهت قولنج نافع بود والله تعالی اعلم
جوارش تمری از ذخیره هم مستعمل خرمای هندی بی دانه پنجاه درم در یک رطل سرکه بخیسانند
یک شبانه روز و بکوبند و بغربال فرو برند و مغز بادام مقشر سی عدد بکوبند و با تمر بیامیزند و فلفل سیاه
صد دانه و زنجبیل سه درم بوره ارمنی یک مثقال و ورق سداب و سقمونیا مشوی از هر یک نیم مثقال
سه وزن ادویه تمر و مغز بادام و داروها بدان بسرشند و عسل کف گرفته بر سر آن کنند و دیگر سرشته
کنند و در ظرفی کنند و استعمال کنند شربتی پنج مثقال تا هفت مثقال بآب گرم بود **جوارش شهریاران**
مستعمل سودمند بود سردی معده و جگر را و از مسهل قولنج است خاص و بغایت نافع **صنعت آن**
زنجبیل و قرفه و قرنفل و دارچینی و سلیخه و سنبل الطیب و جوز بوا و هیل و مصطکی و قاقله و حب
بلسان و زعفران از هر یک چهار درم و نیم سقمونیا سه درم تربد مجوف خراشیده بروغن بادام چرب
کرده هشت درم حب النیل هشت درم قند سفید بوزن ادویه کوفته و بیخته بعسل کف گرفته
بسرشند شربتی از چهار درم تا هفت مثقال بحسب مزاج بآب گرم جهت قولنج نافع بود والله اعلم
جوارش کسروی مستعمل از این جوارش سودمند بود جهت معده و خفقان و سوء الهضم و درد
رحم و بغایت پیران را نافع بود **صنعت آن** قاقله کبار و صغار و بسباسه و دارچینی از هر یک چهار درم
زنجبیل و دارفلفل از هر یک هشت درم اشنه دو درم قرفه یک درم قرفه و زعفران از هر یک ده
درم جوز الطیب پنج درم سنبل الطیب و مصطکی و عنبر از هر یک دو درم مسک دانگی و افیون و
بزر البنج از هر یک یک درم روغن بلسان شش درم افیون در شراب یا مثلث حل کنند و حل کنند
و عنبر با روغن بلسان بگدازند و داروها کوفته و بیخته بروغن بلسان چرب کنند و بعسل کف گرفته
بسرشند و افیون حل کرده بر سر آن ریزند و نیک بسرشند و در ظرفی آبگینه کنند و بعد از شش ماه
استعمال کنند و شربتی نیم مثقال نافع بود و مجربست **جوارش مسک** مستعمل سودمند بود ضعیف

معده و خفقان و بواسیر **صنعت آن** مسک ترکی نیم مثقال قاقله و جوز الطیب و قرنفل و زنجبیل و دار
فلفل از هر یکی ده درم دارچینی سه درم عود قماری هفت مثقال زعفران دو درم قند سفید بوزن
ادویه مجموع کوفته و بیخته بعسل کف گرفته بسرشند شربتی یکمثقال بغایت نافع بود **جوارش اترج**
مستعمل قوة معده بدهد اشتها طعام باز دید کند و بادها بشکند و بوی دهن خوش کند
صنعت آن پوست اترج خشک سی درم قرنفل و جوز الطیب و دار فلفل و خیربوا و دارچینی و خولنجان
و زنجبیل از هر یک یکدرم مشک دانگی و نیم کوفته و بیخته بعسل کف گرفته بسرشند و در ظرف کاشی
یا چینی کنند و استعمال کنند که مفید بود **جوارش کافوری** مستعمل فلفل و جوز الطیب و زنجبیل و بسباسه و دار
و نارمشک و قرفه و فلفلمویه و فرنجمشک و کافور و زعفران از هر یک مساوی مجموع کوفته و بیخته
با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند و معجون سازند و باید که کافور قیصوری طلب کنند و اگر
یافت نشود ریاحی خاصیتش سودمند بود جهت ضعف معده و بلغمهای غلیظ و سوء الاستمراء
بغایت نافع است **جوارش ملکی** مستعمل باه را قوة دهد و شهوة زیاده کند و در جماعت
قوتی عظیم پیدا کند و مجربست **صنعت آن** قرنفل و جوز الطیب و بسباسه و لسان العصافیر
و بیخ اذخر و زنجبیل و دارچینی و مصطکی و عود هندی و زعفران از هر یک سه درم قاقله و کندر
ذکر از هر یک یک مثقال مسک دانگی و نیم و قند و گلاب از هر یک ده مثقال قند در گلاب
حل کنند و قدری عسل اگر کفایت بود بر سر آن ریزند و بر سر آتش نهند تا نزدیک انعقاد فرود گیرند
داروها کوفته بران افشانند و بکفچه بجنبانند تا نیک سرشته شود شربتی یک مثقال نافع
بود و مجرب و آزموده **جوارش جلالی** مستعمل منی زیاده کند و مجامعت را قوة دهد و ضعف
گرده را سود دارد و معده را قوی کند و اشتها طعام باز دید آورد **صنعت آن** سنبل الطیب
و قرفه و قرنفل و دارچینی و قاقله از هر یک ده مثقال انیسون و تخم کرفس از هر یک یکمثقال زیره

کرمانی در سرکه خوابانیده و خشک کرده و بریان کرده و مصطکی و نعنع خشک و عود هندی از
هر یک چهار مثقال فلفل دو مثقال مسک یک مثقال و نیم مشک دانگی قند سفید کوفته بعسل
کف گرفته بسرشند شربتی یکمثقال تا دو درم نافع بود و مجرب **جوارش عود** مستعمل قرنفل سه
درم قاقله کبار دو درم عود خام پنج درم زعفران یکمثقال سنبل الطیب دو درم مصطکی سه درم
بسباسه سه درم جوز الطیب یکدرم قرفه دو درم پوست اترج پنج درم زنجبیل یکدرم دار
فلفل یکدرم نبات دو درم **نسخه دیگر جوارش عود** مستعمل مؤلف قرنفل دو درم عود خام پنج
درم پوست اترج دو درم قرفه چینی دو درم نبات یکمن **نسخه دیگر جوارش عود** هم
مستعمل مؤلف عود خام پنج درم پوست اترج یکدرم مصطکی یکدرم نبات یکمن **نسخه دیگر جوارش
عود** هم مستعمل مؤلف عود خام پنج درم نبات یکمن **جوارش عنبر** مستعمل عنبر اشهب یک مثقال
نبات یکمن نبات را بقوام آورند و فرود گیرند چنانچه رسمست بهم بزنند تا بدست آید و عنبر
دران اندازند و بسر نیزه در باتله حل کنند و بزنند نیک بعد ازان بر روی سنگ ریزند و
بکارد ببرند و بردارند و استعمال کنند که مفید است **جوارش مصطکی** مستعمل مصطکی ده
مثقال و نیم قند سفید یکمن مصطکی با آب تر کنند و در هاون سحق کنند و آن زمان که قند نیز
زده باشند و نزدیک آن بود که بر سنگ ریزند مصطکی دران افشانند و اگر بغایت گرم
بود که مصطکی بران افشانند تلخ شود باید که نیم گرم باشد چون مصطکی بکار برند بعد ازان
بر سنگ ریزند و بکاردی ببرند و بردارند و استعمال کنند که بغایت نافع است و سودمند
بود سردی معده و جگر و بادهای آن و بلغم دفع کند و آب رفتن از دهان باز دارد و مجربست **جوارش [illegible]**
مستعمل مؤلف کتاب گوید که این جوارش کسی پیش از من ترکیب نکرده است و این صنعت
خاصه مؤلف است معده را قوة دهد و قی باز دارد و جگر و دل و روده را قوت دهد و دفع صفرا

یکدرم

کند و تنقل بدان کردن دفع خمار کند **صنعت آن** آب انار ترش و شیرین و آب سیب و آب به اصفهانی
و بلمی و آب غوره و آب زرشک و آب سماق و اگر کیل بود و آب کیل تر اضافه کنند مجموع مساوی
بجوشانند تا یکمن باز چهار یک آید بعد ازان فرو گیرند و قند صافی کنند و بقوام زیاده آورند
چنانچه نزدیک آن بود به بندد فرو گیرند و در تیر زدن آن آبها میریزند و تیر میزنند تا چند اگر
خواهند بعد ازان بر روی سنگ ریزند و ببرند و بردارند و استعمال کنند و باید که آبها بجوشانند
و هم با هم جوشانند بغیر از آب حماض و لیمو و بعد ازان فرو گیرند از آتش و آب لیمو و حماض بر
آن کنند و بکار برند چنانچه ذکر رفت **جوارش انار** مستعمل بگیرند آب انار ترش و بقوام آورد چنانچه
در فواکه ذکر رفت و نبات هم بقوام زیاده آورد هم بدان طریقه که در فواکه ذکر رفت همچنان
بزنند که بغایت نافع است **جوارش زرشک** مستعمل بگیرد آب زرشک تازه و اگر تر نبود خشک
که بغایت سرخ و خوب بود بجوشانند و واغ کنند و پالایند و بقوام آورد چنانچه ذکر رفت هم
بدان طریقه بسازد و استعمال کند **جوارش غوره** مستعمل آب غوره بقوام آورد نزدیک رب غوره
و قند بقوام زیاده آورد و تیر زدن میریزد پس بر سنگ ریزد و بکارد ببرد و بردارد چنانچه
ذکر رفت **جوارش نارنج و حماض** مستعمل قوام قند درین دو جوارش زیاده از قوام لیموست
همچنین هم در قوام فواکه و انار باشد و آتش لیمو کمتر از آتش ایشان باید تا معلوم باشد و صنعت آن
مشهور و معروفست **جوارش نعنع** مستعمل قند صافی کرده بقوام قرص فواکه آورده سرکه
و نعناع کاشتنی نهند چندانکه ترش شود و طعم نعناع روشن شود و بعد ازان بر سنگ ریزند و چنانچه
عادتست و هر چه جوارش فواکه و انار و زرشک و غوره و نارنج و سکنجبین و نعنع است قنادیان نیکو کرده اند
شاعر(?) بدان سبب صنعت آن نبشته شد تا مرکب را آسان بود والله اعلم **باب**
الرابع فی اطریفلات اطریفل بزرگ مستعمل سودمند بود بواسیر را و لون نیکو گرداند

چنانچه

دماغ را زیاده کند و معده را قوت دهد و مجربست و نافع **صنعت آن** پوست هلیله کابلی و هلیله سیاه
و پوست بلیله و آمله مقشر و فلفل و دار فلفل و از هر یک سی درم و زنجبیل و بوزیدان و بسباسه و شیطرج
هندی و شقاقل مصری و تودری سرخ و سفید و لسان العصافیر و مغز حب القلقل و کنجد مقشر
و قند سفید و خشخاش سفید و بهمن سرخ و سفید از هر یک ده درم مجموع کوفته و بیخته بروغن
بادام چرب کنند و با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند شربتی یکمثقال تا دو مثقال و بعد از دو
ماه استعمال باید کرد و قوت این اطریفل تا سه سال باقی ماند و بغایت نافع است **اطریفل کوچک**
مستعمل سودمند جهت استرخاء معده و رطوبت آن و بواسیر را دفع کند و ذهن را نیکو گرداند
صنعت آن پوست هلیله کابلی و هلیله سیاه و پوست هلیله زرد و آمله مقشر و پوست بلیله
از هر یکی ده درم کوفته و بیخته بروغن بادام چرب کرده با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند و
بعد از دو ماه استعمال کنند و قوت این اطریفل تا سه سال میماند و شربتی یک مثقال تا دو مثقال
نافع بود و مجربست **اطریفل کشنیز** مستعمل پوست هلیله کابلی و پوست بلیله و آمله و هلیله سیاه
و کشنیز خشک اجزا مساوی و بعضی هلیله سیاه نمی کنند مجموع کوفته و بیخته بروغن بادام چرب کرده
با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند و بعد از دو ماه استعمال کنند شربتی یکمثقال تا دو مثقال
بود و نافع است جهت صداع که از بخار معده بود و قوة معده بدهد و بغایت نافع است
اطریفل مقل مستعمل پوست هلیله کابلی و پوست بلیله زرد و آمله مقشر از هر یک ده درم
مقل سی درم مقل را با آب گندنا حل کنند و عسل کف گرفته بقوام آورده و داروها بدان بسرشند
جهت بواسیر بغایت سودمند بود و مفید و مجرب **اطریفل مقل ملین** مستعمل پوست هلیله
سیاه و پوست هلیله زرد و آمله مقشر و اسطوخودوس و افتیمون و بسفایج از هر یکی ده درم
مقل و فلوس خیارشنبر از هر یکی سی درم مقل و خیارشنبر در آب حل کنند و عسل کف گرفته سه وزن

دو

شصت درم
صح

ادویه بر سر آن کنند و دارها بدان بر شنند و معجون سازند که بغایت نافع است **اطریفل دیگر آن** مستعمل جهت کرمهای بزرگ و خورد بغایت مفید بود **صنعت آن** برنگ کابلی مقشر ده درم حب النیل و تربد سفید مجوف خراشیده در روغن بادام چرب کرده و مقطع کرم از هر یک پنج درم قنبیل و ترمس و افسنتین رومی و شیح ارمنی و افتیمون اقریطی و ملح نفطی و خردل سفید و شحم حنظل و سعد هندی و راسن خشک از هر یک سه درم کوفته و بیخته با دو چندان عسل کف گرفته بر شنند شربتی از دو درم تا چهار مثقال بود و بغایت نافع بود و آزموده **اطریفل شاهترج** مستعمل پوست هلیله زرد چهل درم پوست هلیله کابلی سی درم پوست بلیله و آمله مقشر و سنا مکی از هر یکی ده درم شاهترج سی درم ریوند چینی دو درم چوب گز دو درم مجموع کوفته و بیخته بروغن بادام چرب کرده بوزن ادویه کشمش بدان بر شنند شربتی از یکمثقال تا چهار درم شاید و مفید ست **اطریفل افتیمون** مستعمل پوست هلیله کابلی و پوست بلیله و آمله مقشر از هر یکی ده درم سنا مکی و تربد سفید مجوف و افتیمون از هر یک پنج درم شیطرج هندی سه درم بسفایج فستقی یک درم انیسون و نمک هندی از هر یک دو درم کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته بر شنند شربتی یک مثقال نافع بود

الباب الخامس فی المربیات

اهلیلج مربا معده را قوت دهد و هضم طعام بکند و عمل معده را محکم گرداند و سدهٔ بلغمی بگشاید و بواسیر را سود دهد و روشنایی چشم بیفزاید و درد سر که از بخار معده بود زایل کند و اگر قدری کشنیز بریان کرده با وی اضافه کنند بهتر باشد **صنعت آن** اهلیلج مربا اولی آن بود که در تری پرورده باشند و اگر یافت نشود و ضروری بود بستانند هلیله کابلی بزرگ صد عدد و در ظرفی سبز کنند و چندان آب بر سر آن کنند که آنرا بپوشاند و بعد از آن پنجاه درم خاکستر چوب رز یا چوب بلوط بر سر آن کنند و هر سه روز بدل میکنند آب خاکستر تا دوازده روز چهار

نوبت

نوبت بدل کنند بعد از آن بچینند آن آب شیرین آهسته آهسته چنانکه پوست از وی جدا نشود و بعد از آن در پاتیله کنند و یک مشت جو گرفته بر سر آن کنند و بجوشانند تا چون کشکاب پخته گردد و دیگ فرو گیرند و آهسته بشوید چنانکه پوست از وی نرود و سر هلیله را بسوزن بزنند و در ظرفی چینی یا کاشی کنند و چندان عسل بر سر آن کنند که آنرا بپوشاند و بیست روز رها کنند بعد از آن بیرون آورد و از عسل بسبب آنکه آبی که در هلیله باشد بعسل آمیخته شده باشد و عسل رقیق شده دیگر عسل تازه بر سر آن کنند چنانکه آنرا بپوشاند و ده روز دیگر رها کنند بعد از آن بجوشانند و سه جوش بیک و در ظرفی کنند و این دارو ها که یاد خواهیم کرد بران فشانند **اخلاط آن** دارچینی و زنجبیل و قرفه و قرنفل و هیل و جوز الطیب و مصطکی و عود هندی از هر یک ده درم مشک نیم مثقال زعفران یکمثقال مجموع کوفته و بیخته بران افشانند و بعد از چهل روز استعمال کنند و هر روز سر آن ظرف بشویند که بغایت نافع است **اترج مربا** مستعمل طبیعت وی گرم و خشک بود و قوت معده بدهد خاصه که با پوست مربا کرده باشند **صنعت آن** بستانند اترج بزرگ که آنرا بالنگ خوانند و بالو خوانند و زردی آن پاک کنند و ترشی جدا کنند و بعد از آن گوشت بالنگ در دیگ اندازند و عسل شهد انه سفید بر سر آن کنند و بآتش بغایت آهسته بجوشانند تا بقوام آید و اگر بقند خواهند همین عمل کنند الا مربیات مثل اترج و هلیله و شقاقل و جرز و جوز و امثال آن بعسل بهتر بود و که بقند و هرچه تمر هندی و آلو و به و سیب و بهی و امثال آن بقند بهتر بود **شقاقل مربا** مستعمل مجامعت را قوت دهد و باه را زیاده کند و نعوظ تمام آورد و بغایت در امر باه مفید است **صنعت آن** بستانند شقاقل تازه و اگر تازه نبود خشک بخویانند یک شبانه روز و آب آن بریزد و یک شبانه روز دیگر بخویانند و سیم روز بحنجه کنند و بعد از آن مقشر کنند و بجوشانند تا نیم پخته شود و بعد از آن عسل صافی بر سر آن کنند و بآتش نرم بجوشانند تا بقوام آید و فرو گیرد و در ظرفی

سر بکند یا چینی تا چهل روز بعد از آن استعمال کنند که مفید است **جرز مربا** مستعمل باه را زیاده کند و استسقا را نافع بود و قوت پشت بدهد و سینه را نیکو بود و معده را نافع است **صنعت آن** جرز خوب تر بزرگ بگیر و پوست آن بخراشد نیک و بارها بمقدار انگشت کوچک کند و چوب اندرون آن بیندازد و با قدری آب و عسل بجوشاند تا نیم پخته گردد و بعد از آن بیرون آورد و دیگر عسل صافی بر سر آن کند و اندک جوشی بجوشاند و فرو گیرد و در ظرفی کند تا چهل روز بیرون ظرف می شوید و شستن ظرف لازمست در همه مربیات بغیر از اترج که محتاج نیست **تفاح مربا** مستعمل جهت قوت معده و دل بغایت نافع بود و سودمند بود **صنعت آن** بستانند سیب اصفهانی پنجاه عدد یا صد عدد آنمقدار که خواهد و در دیگ کنند و قند صافی کرده بر سر آن کنند و بجوشانند چندانکه سیب رنگ بگرداند و پژمرده شکل شود و بعد از آن فرو گیرد و در ظرفی کاشی یا چینی کند بعد از چهل روز استعمال کنند و باید که پوست سیب بخراشد و اگرنه مداشود و اگرچه در بعضی کتب مسطور بود که پوست آن بخراشد و مولف بکرات امتحان کرده و این صواب است **سفرجل مربا** مستعمل قوت وی زیاده از سیب بود در تقویت معده **صنعت آن** بستانند به اصفهانی شیرین و پاره کند پارهای کوچک و با قند صافی کرده بر سر آتش نهند و بجوشانند تا بقوام آید و فرو گیرد و در ظرفی کند و بعد از چهل روز استعمال کنند نافع بود **کمثری مربا** مستعمل جهت قوت معده را بغایت نافع بود و سودمند **صنعت آن** بستانند ملچی اصفهانی لب کره و قند صافی کرده بر سر آن کنند و بجوشانند چندانکه رنگ بگرداند و پژمرده شکل گردد و فرو گیرد و در ظرف سبز کنند و بعد از چهل روز استعمال کنند و باید که از شستن ظرف دست باز ندارد **ادرک مربا** مستعمل حرارت ساکن گرداند و طبیعت نرم گرداند و تشنگی بنشاند **صنعت آن** بستانند آلوچه اصفهانی یا بخاری و قند صاف کرده بر سر آن کنند و بجوشانند بآتشی نرم تا بقوام آید و جلاب باید که تنک باشد که هرچه سیب و ملچی

وبه است

وبه است آبدارست و در جوشانیدن رطوبتی بازی دهد و آلوچه نی **قرع مربا** مستعمل سینه را بغایت سودمند بود و شش و مثانه را سودمند بود که در وی صلابتی بود نافع **صنعت آن** بستانند کدوی تازه نازک و پوست آن بخراشد و مغز آن بیندازد و پاره کند مانند انگشت و در دیگ کنند و عسل بر سر آن کنند و قدری آب و بجوشانند تا بقوام آید و اگر بقند خواهد بهمین سبیل **بطیخ رقی مربا** مستعمل دفع حرارت و تشنگی بنشاند **صنعت آن** بستانند پوست خیار کد و سه شبانه روز در آهک و آب خوابانند و بعد از آن بیرون آورد و یک شبانه روز در نمک آب خوابانند و دیگر بیرون آورد و سه شبانه روز در آب صافی خوابانند بعد از آن بر سر آتش نهند و قدری عسل و آب بر سر آن کنند و بجوشانند تا نیم پخته شود و بعد از آن فرو گیرد و بنهند تا آن آب بپالاید و دیگر در چیل مصفی اندازد و بر سر آتش نهند و بجوشانند تا بقوام آید و فرو گیرد و در ظرفی کنند و بعد از چهل روز استعمال کنند **وج مربا** مستعمل جهت قولنج ریحی و لقوه بغایت نافع بود و مصروع را سودمند بود **صنعت آن** بستانند وج ترکی فربه و سه شبانه روز در آب خوابانند و بعد از آن بیرون آورد و قدری آب و عسل بر سر آن کنند و بر آتش نهند و اندکی بجوشانند تا نیم پخته گردد و بیرون آورد و عسل مصفی بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید و بعد از چهل روز استعمال کنند **جوز مربا** مستعمل سودمند جهت معده سرد را و گرده سرد را و باه زیاده کند **صنعت آن** بستانند گردکان تر که هنوز پوست آن صلب نشده باشد و پوست از وی جدا کنند و در دیگ نهند و عسل مصفی بر سر آن کنند و بجوشانند بآتش آهسته دو سه جوش و بعد از آن در ظرفی کنند و بعد از آن چهل روز استعمال کنند و تا چهل روز دست از ظرف شستن باز ندارد **لوز مربا** مستعمل سودمند بود سرفه را بغایت **صنعت آن** بستانند بادام فربه و مقشر کنند و در دیگ کنند و دوشاب بر سر آن کنند چندانکه آنرا بپوشاند و بر آتش نهند و دو سه جوش سبک بزنند و فرو گیرد و سه روز رها کنند بعد از آن بیرون آرد و از دوشاب در دیگ

و عسل بهند بر سر آن کنند و دو سه جوش سبک بزنند و فرو گیرند و در ظرفی کنند و تا چهل روز ظرف
می شوید بعد از آن استعمال کنند **بنفشج مربا** مستعمل سینه را نرم گرداند و سرفه که از حرارت بود
زایل گرداند و خشونت حلق دفع کند و بغایت مفید است و نافع **صنعت آن** بستانند گل بنفشه چون
تازه و باید که دنبال با آن نبود و در دست بمالند تا کشته شود و اگر خواهند با قند بکوبند و با هر یک من
بنفشه دو من قند و در بعضی در هر یک من سر بنفشه چهار من قند سکنند و در آفتاب بنهند تا چهل
روز هر بامداد و شبانگاه در هم کنند بعد از آن استعمال کنند در آنچه ذکر رفت بغایت نافع است
جلنجبین سکری مستعمل سودمند بود و بلغم را قوت معده بدهد و بغایت ما ضمه را نافع بود **صنعت آن**
بستانند ورق گل تازه یکمن و قند سفید دو من و اگر چهار من بکنند شاید و همچنانچه در خمیر بنفشه گفته شد
بسازند **جلنجبین عسلی** مستعمل سودمند بود و جهت سردی معده و استسقا و سردی جگر و سوء الهضم
که از سردی بود **صنعت آن** همچنانچه گل قند است بسازند **جلنجبین سفرجلی** مستعمل قوة دل و دماغ
بدهد و معده را بغایت نافع بود و از جمله مفرحات است **صنعت آن** بستانند گل به و همچنانکه گل انگبین
می سازند بسازند که بجهت تقویت معده بغایت نافع است **جلنجبین لسان الثور** مستعمل
از ادویه قلبی ماده سودا را سود دارد و دفع کند و خفقان زایل کند و سرفه بلغمی را نافع بود
صنعت آن بستانند گل گاوزبان و در هر یک من گل گاوزبان دو من قند اضافه کنند و بکوبند و هر چه
جلنجبین سفرجلی و جلنجبین لسان الثور است البته باید که قندی بود و اگر از عسل خواهند همچنین عسل
و بیحی قند اضافه کنند بهتر بود و جهت تفریح و دفع ماده سودا اعظم نافع است و مجرب و آزموده

باب السادس فی الاشربة الربوب

شراب عناب سرد و تر بود و جهت سرفه بغایت نافع و غلبه خون و اصحاب ماشرا و حدری و حصبه
و درد سینه را بغایت نافع بود **صنعت آن** بستانند عناب جرجانی نیک چاریک و درد دمن آب

بجوشانند تا بازده دانگ آید و در دست بمالند تا صافی کنند و یکمن قند صافی کرده بر سر آن کنند و بجوشانند
تا بقوام آید شربتی از ده درم تا ده مثقال شاید **شراب نیلوفر** مستعمل سرد و تر بود و سودمند
جهت سرفه و درد سر و سینه و شکم نرم دارد و جهت معده و خشونت سینه و سرفه را بغایت
مفید بود **صنعت آن** بستانند یک دقیه نیلوفر خوب و تازه و بجوشانند و صافی کنند و یکمن قند صافی
کرده بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید شربتی از ده درم تا ده مثقال نافع بود و مجرب **شراب
بنفشج** مستعمل معتدل بود در سردی و تری و سودمند بود و جهت ذات الجنب و ذات الریه
و درد گرده و بول براند و شکم نرم دارد و سینه و حنجره و سرفه را که باتب بود عظیم نافع بود
صنعت آن بستانند بنفشه تازه و گل آن بگیرد یک چاریک به پزد و بپالاید و یکمن قند صافی کرده
بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید و اگر خواهد که مسهل بود پنج نوبت بنفشه مکرر کنند چنانچه یکمن
چاریکی بنفشه و اگر بنفشه تر نبود بنفشه خشک یک دقیه و بوزن سی مثقال عوض یک چاریک
بنفشه تر کنند نافع بود **شراب دینار** مستعمل مولف ذات الجنب و حرارت جگر را بغایت نافع
بود و طبیعت نرم دارد و تشنگی بنشاند و سوء القنیه و استسقا را نافع بود **صنعت آن** تخم کاسنی
بیست درم پوست بیخ کاسنی تازه سی درم نیلوفر ده درم گاوزبان ده درم ورق گل سرخ
بیست درم تخم کشوث در کتان بسته پنج درم ریوند چینی پنج درم و اگر پنج مثقال بود شاید
ادویها بغیر از ریوند چینی بجوشانند و صافی کنند و یکمن قند صافی کرده بر سر آن کنند و بجوشانند
تا بقوام آید و ریوند چینی سوده بجربریخته شیره بگیرد و بر سر آن کنند **نسخه دیگر هم شراب دینار**
تخم کاسنی پانزده درم پوست بیخ کاسنی تازه بیست درم گاوزبان ده درم ورق گل سرخ
و رزشک و نیلوفر از هر یک ده درم ریوند چینی سه مثقال قند سفید یکمن و این نسخه مستعمل
تر است و ترکیب مولانا سعید صدر الملة قال عطار است رحمة الله علیه **شراب بزوری** مستعمل

مثقال

عطار است
٤

پوست بیخ کاسنی سی درم تخم کاسنی بیست درم رازیانه ده درم پوست بیخ رازیانه بیست درم تخم
کشوث در کتان بسته پنج درم پوست بیخ کبر ده درم تخم کرفس ده درم پوست بیخ کرفس ده درم
بجوشانند و بپالاید و قند صافی کرده یکمن و نیم بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید و این شراب
جهت مستسقی بغایت سودمند بود و جهت معده و جگر سفید بود و باد ها بشکند و جهت
مفاصل بغایت نافع بود و سودمند بود و مجرب **شراب زوفا** جهت ضیق النفس و ربو و سعال
کهنه و بلغمی بغایت سودمند بود **صنعت آن** بستانند عناب سی دانه سپستان پنجاه دانه انجیر سفید
بیست دانه مویز طایفی بی دانه پنجاه عدد بنفشه پنج درم پرسیاوشان هفت درم تخم خطمی
و تخم خباری از هر یک پنج درم بیخ مهک خراشیده هفت درم زوفا خشک هفت درم و در
نسخه دیگر فراسیون پنج درم اضافت میکنند و بجوشانند و صافی کنند و یکمن قند صافی کرده
بر سر آن کرده بجوشانند تا بقوام آید **شراب خشخاش** مستعمل سرد و تر بود و سودمند بود و
سینه و دماغ گرم و بیخوابی و نزله و ریشها در سینه را بغایت نافع بود و حرارت بنشاند **صنعت آن**
بستانند خشخاش بزرگ با پوست صد درم و نیم کوفته کنند و بجوشانند در دو من و نیم آب و اگر
آب باران باشد بهتر باشد تا بازده دانگ آید و فرو گیرد و بپالاید و قند صافی کرده دو من بر سر
آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید و بعضی بیره خشخاش گیرند و چون قند بقوام آمده باشد فرو گیرند
و بر سر آتش نرم شیره قند خشخاش بگیرد و قند دهند و آن بکار باید و اگر خشخاش با پوست
نیابند خشخاش بی پوست هم کوفته کنند و بجوشانند چنانچه ذکر رفت و بسازند و استعمال کنند
که نافع سینه بود **شراب صندل** مستعمل سودمند بود جهت ضعف دل و جگر گرم و تب محرق
صنعت آن بستانند صندل مقاصری و بسو مال بباید بیست مثقال و اگر بگلاب خواهد یک شبانه
روز در گلاب بخیسانند و اگر ترش خواهد با آب غوره یا سرکه هر کدام که خواهد صندل در آن

خیارشن

خوب باشد آن مقدار که کفایت باشد و بعد از آن بپالاید و قند صافی کرده بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام
آید اگر چه در هم کتب مسطور باشد که پنجاه درم صندل یا چهل درم باید و گفته باشند که بعد از یک
شبانه روز که خوب بیاید و باشند بجوشانند و این ممکن نیست که توان خورد و اگر نیز بجوشانند
و از بیست مثقال صندل زیاده بود ممکن نیست که توان چشید از غایت تلخی و هر چه شراب لیمو
و حماض و ریباس و صندل است از کتب متقدمان نتوان ساخت مگر بدین نوع که نوشته
خواهد شد **شراب لیمو** مستعمل سرد و خشک بود و اندک حرارتی در وی باشد و قوة معده بدهد
و صفرا بشکند و ناهضه را یاری دهد و دفع قی بکند و خمار را سود دارد و تبهای صفراوی و تشنگی زایل کند
صنعت آن بستانند لیمو خوب و آب آن بگیرد و قند صافی کرده بقوام زیاده آورد و قدری گلاب
و آب لیمو آن مقدار که کفایت باشد بر وی ریزد و اگر یک دو جوش بزنند شاید و اگر خشک
خواهد از آتش فرو گیرد و بر سر آتش آهسته نهند و آب لیمو بر آن میریزد و بتری زند تا آن زمان
که تمام شود و اگر چه در رساج و قرابادینها آورده باشند که آب لیمو در دیگ سنگین بجوشانند تا
بازیمه آید و بر یک رطل آب لیمو یک رطل قند بر آن نهند و مولف این کتاب گوید ممکن نبود خوردن آن از غایت
تلخی **شراب حماض** مستعمل ترکیب وی مانند شراب لیمو است که گفته شد و منافع وی هم منافع لیمو است
بلکه زیاده تر و بغایت نافع است **شراب سیب** مستعمل بهترین آن بود که از سیب شیرین
شامی یا اصفهانی بپزند و طبیعت آن سرد و خشک بود و قوة معده بدهد و خفقان را سودمند
بود و قی ساکن گرداند **صنعت آن** بستانند سیب اصفهانی خوب شیرین و مقشر کنند و دانه از وی بیرون
آورد و بکوبد و آب آن بگیرد و هر یک من آب یکمن قند صافی کرده بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام
آید **شراب به** مستعمل صنعت آن مانند شراب سیب است که گفته شد اما به شیرین و ترش هر دو باید
که کنند **شراب فواکه** مستعمل قوة معده و دل و جگر بدهد و دفع قی بکند و صفرا بشکند و زبان آتش را

سوومند و معید بود **صنعت آن** آب به و آب سیب دهلی و آب انار ترش و شیرین و آب سماق و
زرشک و آب کیل مساوی یکدیگر و اگر آب غوره و حماض و لیمو قدری اضافه کنند شاید و اگر بسیار
باشد آن آبها بجوشانند تا به نیمه آید و هر یک من آب یک من قند صافی کرده بر سر آن کنند و اگر تنها
کنند بهتر بود و بجوشانند تا بقوام آید و استعمال کنند که بغایت معید و نافع است **شراب صندل**
مستعمل طبیعت نرم دارد و صفرا بشکند و دفع حرارت بکند و قوت معده بدهد **صنعت آن**
بستانند تمر هندی زرد تازه پاک کرده از دانه و خوشه یک من و در چهار من آب بپزد تا باز دو دانگ
آید و فرو گیرد و بپالاید و دو من قند صافی کرده بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید **شراب**
انار ترش مستعمل قی باز دارد و قوة معده بدهد **صنعت آن** بستانند انار ترش و بجوشانند
تا باز نیمه آید و هر یک من آب انار نیم من قند صافی کرده بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید و
اگر قدری آب نعناع تازه اضافه کنند شاید **رب سیب** آب سیب کافوری بجوشانند تا بقوام
آید و فرو گیرد و در ظرفی کنند و استعمال نماید **رب به** بگیر آب به ترش و شیرین و چنانچه ذکر رفت
در سیب بسازد و از ان همه ربوب بدین نوع باشد **رب انار** هم بدان طریقه که گفته شد بسازند
شراب نعنع مستعمل بستانند آب انار ترش و شیرین که با پوست آن گرفته باشند و بجوشانند تا باز نیمه آید بعد از آن
آب انار جوشیده یک من و آب نعناع تازه نیم من و قند صافی کرده یک من بر سر آن کنند و بجوشانند تا
بقوام آید و استعمال کنند **شراب اجاص** مستعمل بستانند آلوی سیاه خوب فربه یک من و بشوید و
در پنج من آب بجوشانند تا باز نیمه آید و فرو گیرد و به دست بمالد و صافی کنند و یک من و نیم قند صافی
کرده بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید و استعمال کنند **شراب گل مکرر** مستعمل و این مسهل صفرا
بود و تشنگی بنشاند **صنعت آن** بستانند ورق گل سرخ خوب بی تخم یک رطل و در پنج من آب
بجوشانند نیک و بپالاید و دیگر یک رطل گل بر سر آن کنند و همچنان کنند تا هفت نوبت مکرر کنند

بر دو دانگ

بعد از ان

بعد از ان قند صافی کند و دو من اضافه کنند و بجوشانند تا بقوام آید شربتی سی درم تا چهل درم با سکنجبین
قدری و آب برف **شراب ریباس** مستعمل شکم ببندد و قی باز دارد و دفع خمار بکند
صنعت آن بستانند ریباس قلاقی خوب و سرد بن وی بیندازد و بکارد چوبین پاک کنند و بهاون چوبین
یا سنگین بکوبد و بکتان بفشارد و در قدح چینی کنند و زمانی رها کنند و باز بعد چند دیگر بپالاید همچنین
و چند نوبت بپالاید و هر بار آنچه در بن قدح باشد می ریزد و تا تمام صاف شود و بعد از ان قند صافی
کرده باید که بقوام زیاده آورد و در دیگ لعاب آن زمان آب ریباس صافی بر سر آن بریزد
و باید که دیگ سنگین باشد و هیچ بند نزده باشند و آتش وی آهسته بود تا تمام شود و آنکه در
کتب مسطور باشد که ریباس اول بجوشانند تا باز دو دانگ آید و بعد از ان قند بر سر آن کنند این حکایت
و خطا و مولف کتاب گوید هیچ شراب شکلتر از شراب ریباس نیست بجنس آن **شراب غوره**
مستعمل قایم مقام ریباس بود در طبیعت **صنعت آن** بگیر آب غوره و خوب صافی کنند و بجوشانند
تا باز نیمه آید و بپالاید و صافی کند و هر یک من قند یک من آب غوره بران نهند و بجوشانند تا بقوام آید
و اگر خواهد که بغایت ترش نبود هر یک من قند نیم من آب غوره بران نهند و بآتش نرم بقوام آورد
رب غوره بگیر آب غوره و بجوشانند در دیگ سنگین تا باز ربعی آید و بپالاید و دیگر بجوشانند تا نصف وی
باند بردارد و استعمال کند و اگر تنک بود در ظرف سبز کنند و در آفتاب نهند **شراب مورد** بگیرد
مورد دانه تازه بکوبد و آب آن بگیرد و صافی و بجوشانند تا باز به نیمه آید و اگر مورد دانه تازه
نبود بستانند مورد دانه خشک یک من و در چهار من آب بپزد تا یک من بماند فرو گیرد و به دست بمالد
و صافی کند و نیم من قند صافی کرده بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید و فرو گیرد و استعمال کنند
و این سرد و خشک بود و شش و سینه را سودمند بود و قوة معده بدهد بغایت و شکم
ببندد **رب مورد** بستانند دانه مورد تازه و بکوبد و آب آن بگیرد و بجوشانند تا باز ربعی آید و

لحجاس

و صافی کنند و اگر تنک بود قدری رب به اضافه کنند تا بقوام آید بعد از ان فرو گیرد و استعمال کنند **شراب توت**
مستعمل بستانند توت سیاه و آب آن بگیرد و صافی کنند و بپزد تا بنیمه آید و پنج رطل بود سه رطل قند صافی
کرده بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید سودمند بود جهت درد گلو و خناق و ورم گرم را بغایت
معید بود **شراب انار عذب** مستعمل بستانند آب انار عذب و صافی کنند و بجوشانند تا باز نیمه آید و هر
یک من انار جوشیده یک من قند صافی اضافت کنند و بجوشانند تا بقوام آید **رب انار عذب** مستعمل بستانند
آب انار عذب صافی بیست و پنج من و آب سیب یک من و نیم قند سفید سه چهار یک و بعضی آب سیب
سه چهار یک میکنند و قند یک من و نیم بجوشانند تا بقوام آید و این نوع بغایت معید بود جهت مسلول و
شکم ببندد و سرفه را سودمند بود و دل را قوة دهد و ضعف و زیول زایل کند **شراب انجیر**
قوت گرده بدهد و باه بفزاید و نعوظ تمام آورد و منی زیاده کند و مثانه را پاک کرداند از علت و
و قوت مجامعت بدهد **صنعت آن** بستانند نخود یک من و در پنج من آب بپزد تا باز دو دانگ آید
و بعد از ان بستانند انجیر سفید خوب دو من و در پنج من آب بجوشانند تا یک من و نیم بماند و بپالاید و
طبیخ نخود بر سر آن کنند و نخود و انجیر بیندازد و هر یک من و نیم طبیخ انجیر یک من و نیم عسل کف گرفته بر سر
آن کنند و دارچینی و خولنجان و قرنفل و سنبل الطیب از هر یک یک درم زعفران شاخ نیم درم مجموع
نیم کوفته در صره بندد و دران اندازد و بجوشانند تا بقوام آید و فرو گیرد و استعمال کنند و شربتی
پنج مثقال لعق کنند پیش از غذا و بعد از غذا نیز شاید و اگر با آب گرم خورد شاید **شراب گاوزبان**
دل را قوة دهد و توحش سوداوی زایل کند و بغایت معید بود **صنعت آن** بگیر آب لسان الثور
معطر یک من و آب بادرنجبویه یک من و عسل صافی یک من بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید زعفران یک درم
دران حل کنند و اگر لطیف تر خواهد شاید اگر گاوزبان تر نبود بستانند گاوزبان خشک چهل مثقال
و در یک من گلاب خیسانند و بجوشانند و بپالاید و قند صافی کرده یک من بر سر آن کنند و بجوشانند تا

بقوام

تا بقوام آید شربتی ده درم نافع بود و معید **میبه** آب به ترش و شیرین ده رطل شراب کهن خوشبوی
پنج رطل تقل به را در شراب خیسانند یک شبانه روز و بعد از ان بجوشانند و بپالاید و بر سر آن
به کنند و باهم بجوشانند تا به نیمه آید و فرو گیرد و بپالاید و باز بر سر آتش نهند و عسل و قند آنچه خواهد
ده رطل و نیم دران اندازد و دارچینی و زنجبیل و هیل و قرنفل و مصطکی و عود از هر یک نیم درم زعفران
ریشه و مشک از هر یک دانگی در صره بسته اگر خواهد دران اندازد و بجوشانند و زمان زمان
کیسه داروی مالد تا تمام شود و فرو گیرد و در ظرف کند نافع بود **شراب بالنگو** مستعمل بستانند
بالنگوی تازه یک من و گاوزبان خشک سی درم بجوشانند و اگر بالنگو خشک بود سی مثقال و بپالاید
و یک من عسل کف گرفته بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید و بعضی در شراب بالنگو زعفران و
مصطکی میکنند و اولی آن بود که نکنند و اگر احتیاج بآن بود وظیفه طبیب بود در ترکیب آن و اگر
قندی خواهد همین سبیل که گفته شد و استعمال نماید **سکنجبین ساده** مستعمل تب را زایل کند و تشنگی
بنشاند و تشنگی بنشاند و معده را از بلغم پاک گرداند و بیشتر مزاج گرم را موافق بود و جگر را قوت
دهد و صفرا بشکند و صحت محرور را نگاه دارد ولیکن باه را نقصان کند **صنعت آن** قند صافی
کرده و سرکه سفید آن مقدار که کفایت بود بر سر آن کنند و قدری گلاب و اولی آن بود که در دیگ
سنگین بپزند و اگر نه باید که داند که حکونه در ظرفی دیگر باید پختن و بجوشانند تا بقوام آید
و باید که سرکه در اوایل کنند که قند صافی کرده باشد تا چون بقوام آید سرکه خام نباشد **سکنجبین به**
مستعمل قوت معده و جگر بدهد و اشتها باز دهد کند و سده بگشاید و با قطان را عظیم سودمند
بود **صنعت آن** بگیرد به اصفهانی و گواری خوب خوشبوی و از دانه پاک کنند و بکوبد و آب
آن بگیرد و یک من آب و یک من قند صافی کرده و یک چهار یک سرکه بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام
آید و اگر چند پاره به دران اندازد شاید و فرو گیرد و استعمال نماید **سکنجبین بزوری بارد** مستعمل

شده بگشاید و استسقا و سوء القنیه زایل کند و بول براند و تشنگی بنشاند و مبادا تیز را سود مند بود

صنعت آن تخم کاسنی و تخم خربزه و تخم خیار زه و تخم خیار بالنگ از هریک پنج درم پوست بیخ کاسنی و پوست بیخ رازیانه از هریکی ده درم مجموع کوفته کنند و در سه رطل آب و سی مثقال سرکه بخیسانند یک شبانه روز و بعد از آن بجوشانند و پالایند و یک من قند صافی کرده بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید و استعمال نماید بقول علاء الدین **شراب الاصول** سنبل یکدرم مصطکی یکدرم دارچینی یکدرم قاقله یکدرم هال یکدرم عود هندی یکدرم قرنفل نیمدرم او و پیراینم کوفته در دو من آب بپزند تا بچهار دانگ باز آید بعد از آن در کرباسی محکم بپالایند و عسل دو من قند اضافه کرده بقوام آورند و دم بدم کف بر میگیرند تا بقوام آید **سکنجبین بزوری گرم** مستعمل سده جگر و معده بگشاید و بول براند و معده را از فضول پاک کند و استسقا و سوء القنیه را نافع بود و تشنگی به روغن ساکن گرداند **صنعت آن** پوست بیخ کبر و پوست بیخ رازیانه و پوست بیخ کرفس از هریک هفت درم تخم کرفس و رازیانه و انیسون و تخم کاسنی و تخم کشوث از هریک پنج درم عصاره غافث و ریوند چینی از هریک دو درم مجموع نیم کوفته در سه رطل آب و چهار رطل سرکه خیسانند و همچنانکه در سکنجبین بزوری سرد گفته شد بپزد و استعمال نماید نافع بود **سکنجبین بزوری ریوندی** مستعمل تخم کاسنی و تخم خربزه و تخم خیار زه و تخم خیار بالنگ از هریک ده درم نیم کوفته و پوست بیخ کاسنی تر پانزده درم رازیانه سه درم پوست بیخ رازیانه تر ده درم زرشک بی دانه پانزده درم ریوند چینی پنج مثقال نبات بگیر سرکه چهل درم همانچه بپزد و ریوند را بشره بگیرد چنانچه در شراب بیارگفته شد و اگر همچنین سوده بولا بچه اضافه کنند شاید **سکنجبین افتیمون** مستعمل بود تخم کاسنی و تخم رازیانه و تخم کرفس و افسنتین از هریک سه درم تخم نیم تخم

دمثقال

ده مثقال پوست بیخ کاسنی و بیخ رازیانه و افتیمون از هریک هفت درم او و بیا بغیر از افتیمون نیم کوفته بجوشانند افتیمون در صره کتان بند و در سرکه چهار یک اضافه او و بیا کند چنانچه ذکر رفت نبات بگیر در آخر جوش افتیمون در صره کتان بسته بنهد از دنا و سه جوش بزند و تمام شود **سکنجبین عنصل** مستعمل سرکه عنصل یک چهار یک و عسل مصفی یکمن و اگر قند و عسل با هم کنند بهتر بود و بجوشانند تا بقوام آید جهت ضیق النفس و استسقا و ربو و سعال بلغمی و سعال قدیم و انجات نافع بود والله اعلم بالصواب

الباب السادس فی اللعوقات

لعوق سپستان مستعمل سودمند بود جهت خشونت حلق و سینه و سرفه و شش نرم دارد و ذات الجنب و ذات الصدر را نافع بود **صنعت آن** سپستان دویست عدد مویز طایفی بی دانه چهل درم فلوس خیار چنبر ده مثقال بیخ مهک نیم کوفته خراشیده چهل درم مجموع در شش رطل آب بپزند تا با دو دانگ آید و فرو گیرند و در دست بمالند و صافی کنند و نیم من قند سفید بر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید **لعوق زوفا** مستعمل سودمند بود جهت ربو و سرفه کهن و سینه و شش را از اخلاط غلیظ پاک کند **صنعت آن** بستانند برسیاوشان و زوفا خشک از هریک بیست درم ایرسا نیم کوفته کنند و با سه رطل آب بجوشانند تا باز یک رطل آید و بدست بمالند و صافی کنند و یک رطل قند صافی کرده بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید **لعوق اسقیل** مستعمل سودمند بود جهت سرفه کهن و ربو اگر سرفه از رطوبت غلیظ بود **صنعت آن** اسقیل بریان کرده سه درم ایرسا دو درم فراسیون و زوفا از هریک یکدرم کوفته و بیخته بعسل مصفی بسرشند و استعمال نماید **لعوق خیار چنبر** مستعمل مغز خیار چنبر پنج مثقال عناب بیست دانه سپستان پنجاه دانه مویز طایفی سی دانه بیخ مهک خراشیده ده درم خشخاش نیم کوفته بیست مثقال زوفا سه مثقال رازیانه سه مثقال ایرسا نیم کوفته سه درم کثیرا سه مثقال صمغ عربی و صمغ انگور سیاه

درم

دو درم پرسیاوشان پنج مثقال انجیر سفید بیست عدد بجوشانند و بدست بمالند و صافی کنند و فلوس خیار چنبر بیست مثقال در آن حل کنند و قند سفید نیمن اضافه کنند و باز دو سه جوش بدهند و مغز تخم خیارین و مغز بادام شیرین از هریک پنج درم مغز پنبه دانه سه درم باقلا سفید کرده ده مثقال حنا زی سه درم گل خطمی پنج درم حلبه سه درم کوفته و بیخته بدان بسرشند و بیست مثقال روغن بادام شیرین اضافه کنند **لعوق خشخاش** مستعمل سودمند بود جهت نزله و ریختن شش و خون رفتن و سرفه گرم را مفید بود **صنعت آن** بستانند صد عدد خشخاش بزرگ و دانه آن بیرون آورد و در پنج رطل آب بخیسانند یک شبانه روز بجوشانند تا بنیمه آید و در دست بمالد و صافی کنند و هر یک من آب خشخاش را نیمن قند صافی کرده و نیمن مثلث بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید و فرو گیرد و صمغ عربی و کثیرا و نشاسته از هریک پنج درم کوفته بدان بسرشند و استعمال کنند **لعوق رب السوس** مستعمل سودمند بود فضول لزج را که در سینه جمع شده باشد مفید بود **صنعت آن** رب السوس و کثیرا و مغز بادام تلخ مقشر و تخم رازیانه از هریک جزوی کوفته و بیخته با عسل کف گرفته بسرشند و روغن بادام اضافه کنند شربتی از یک مثقال تا دو مثقال بطبیخ زوفا میاخ مند نافع بود والله تعالی و مجرب است و نافع

باب الثامن فی السفوفات

سفوف حب الرمان مستعمل سودمند بود و اسهال که از ضعف معده بود و قوت آن بدهد و **صنعت آن** انار دانه ترش و شیرین بریان کرده بیست درم تخم مورد و بلوط و سماق و زیره کرمانی بسرکه خیسانده و یک شبانه روز بعد از آن خشک کرده و بریان کرده و لسپت کنار و سنجد و کشنیز بریان کرده و خرنوب نبطی و خرنوب شامی از هریک ده درم سک و عود و ورد از هریک یک مثقال کوفته سفوف سازند شربتی از پنج درم تا پنج مثقال و مجموع سفوف را

توت

توت تا دو ماه باقیست بعد از آن ضعیف میشود **نسخه دیگر هم سفوف حب الرمان** مستعمل انار دانه بریان کرده ده مثقال زیره کرمانی بدبر بسرکه و خرنوب منقی و سماق و حب الاس و لسپت کنار و تخم بلوط و کشنیز بریان کرده و قرظ از هریکی پنج درم کوفته و بیخته شربتی پنج مثقال نافع بود **سفوف مقلیاثا** مستعمل سودمند بود و اسهال کهن و زحیر و ضعف معده و بواسیر را بغایت نافع بود **صنعت آن** حب الرشاد بریان کرده یک چهار یک زیره کرمانی بسرکه خیسانیده خشک کرده بریان کرده بیست مثقال بزرکتان و بزرکراث و هلیله سیاه از هریک ده مثقال مصطکی پنج درم هلیله سیاه در روغن زیت بریان کنند و دارو ها هم کوفته و بیخته بغیر از حب الرشاد که آن نیم کوفته باشد و بعضی هلیله کابلی در روغن زیت بریان کرده اضافه میکنند شربتی از یک مثقال تا دو مثقال بر سر آب سرد ریزد و باز خورد که نافع بود و مجرب **سفوف الطین** مستعمل که آنرا سفوف نشاسته خوانند سودمند بود سحج را و اسهال مراری را بغایت نافع بود **صنعت آن** بنکو تخم ریحان و تخم مرو و نشاسته و تخم حماض و صمغ عربی و گل ارمنی و طباشیر از هریک ده درم صمغ عربی و گل ارمنی و طباشیر و نشاسته و تخم حماض کوفته کنند و خلط کنند و باید که مجموع بریان کرده بود بغیر از طباشیر و گل ارمنی که آنرا احتیاج نیست بریان کردن و بگلاب تر کنند و بروغن گل چرب کنند شربتی سه درم تا پنج مثقال فرو برد و اگر برب یا رب مورد خورد شاید و بعضی بارتنگ اضافه میکنند **نسخه دیگر هم سفوف الطین** مستعمل بکو تخم مرو و تخم ریحان و نشاسته نیم کوفته کنند و صمغ عربی و طین ارمنی از هریکی ده درم نیم کوفته کنند و تخمها اندک بریان کنند و با هم بیامیزند که بغایت نافع است **سفوف الخرنوب** مستعمل سودمند بود جهت اسهال و استرخاء معده و مجرب است **صنعت آن** خرنوب نبطی بی دانه و زیره کرمانی مدبر بسرکه چنانچه رسم است و سماق و لسپت کنار و حب الاس و بلوط

دکشنیز خشک بریان کرده و مصطکی از هر یک مساوی کوفته و بیخته شربتی یکمثقال تا
دو درم با رب مورد و ریباس سرشند و لعق کند **سفوف انبرباریس** مستعمل سودمند بود ضعف
معده را و قوت وی بدهد و شکم ببندد و بغایت نافع بود **صنعت آن** نانخواه و
سماق و زنجبیل و انار دانه ترش بریان کرده و زرشک بی دانه و لسپت کنار از هر یک
دو درم قند سفید بیست درم مجموع کوفته و بیخته استعمال نماید **سفوف سماق** سودمند
بود جهت اسهالی که اختلاف خوانند **صنعت آن** سماق ده درم تخم مورد و انار دانه ترش
بریان کرده از هر یک پنج درم خرنوب نبطی سی درم صمغ عربی و جلنار از هر یک یکمثقال و
نیم مجموع کوفته و بیخته شربتی پنج درم استعمال کند **سفوف البلوط** مستعمل شکم ببندد
صنعت آن شاه بلوط و تخم انزنبیب از هر یکی ده درم کوفته و بیخته شربتی سه مثقال استعمال
کند **سفوف البزور** مستعمل سودمند بود جهت بادها و نفخ که در معده بود **صنعت آن** کرویا
و انیسون و زیره کرمانی و تخم کرفس و قاقله و قرنفل و نانخواه از هر یک دو درم قرنفل و زنجبیل
و دارفلفل از هر یک نیم درم قند سفید بیست مثقال کوفته و بیخته شربتی دو درم استعمال کند
سفوف هلیله مستعمل خاص مسهل و نقرس و مفاصل و عرق النسا و مجرب است **صنعت آن** سورنجان
مصری هفت درم پوست هلیله زرد هفت مثقال سنا مکی ده مثقال بوزیدان سه درم سنق
گل سرخ پنج درم پوست بیخ کبر سه مثقال دستهٔ حنا سه درم زعفران یکدرم مغز بادام مقشر سه درم
قند سفید شصت درم سقمونیا مشوی یک مثقال مجموع کوفته و بیخته بغایت سحق کرده شربتی
دو مثقال بر سر آن آب سرد کند و باز خورد و بعضی سقمونیا کنند **سفوف سورنجان** مستعمل
مولف این مسهل جهت مفاصل و نقرس و عرق النسا بغایت نافع بود و سودمند **صنعت آن**
سورنجان مصری ده درم سنامکی هفت درم مغز بادام مقشر سه درم پوست هلیله زرد سه درم

زعفران

شقاقل

زعفران نیم درم قند سفید سی درم سقمونیا مشوی یک درم و اگر ماده بلغمی بود احتیاج سقمونیا نیست
و مرکب باید که داند که چون ماده بلغمی بود تربد عوض سقمونیا کند پنج درم شربتی دو مثقال با آب سرد
نافع بود **نسخه دیگر هم سفوف سورنجان** سورنجان مصری ده مثقال سنا مکی پنج درم تربد
سفید مجوف پنج درم مغز بادام سفید کرده سه درم اهلیلج اسفید سی درم زعفران یکدرم سقمونیا
مشوی دو درم شربتی دو مثقال بر سر آب سرد و در بعضی نسخها مغز بادام سی درم میکنند **نسخه هم**
سفوف سورنجان و این نسخه جهت ماده صفراوی سودمند بود **صنعت آن** سورنجان مصری ده
درم مغز بادام سفید کرده پنج درم قند سفید ده درم زعفران نیم درم سقمونیا مشوی نیم درم و این
دو نسخه مستعمل دارالشفاء شیراز بوده است **نسخه دیگر هم سفوف سورنجان** سورنجان ده درم قند
سفید ده درم زعفران دانگی کوفته و بیخته شربتی بر سر آب سرد کند و باز خورد **سفوف الورد**
مستعمل سودمند بود جهت کسانی که مدقوق باشند **صنعت آن** طباشیر و ورق گل سرخ از هر یکی پنج درم
گل ارمنی و صمغ عربی از هر یکی دو درم عصاره زرشک و کرد سماق از هر یکی سه درم جلنار یکدرم و نیم
مقل مکی یکدرم و نیم گشنیز خشک بریان کرده دو درم کوفته و بیخته شربتی یک مثقال مفید بود
سفوف السرطان مستعمل جهت مسلول بغایت نافع بود **صنعت آن** سرطان نهری سوخته دو درم
طین قبرسی و صمغ عربی و خشخاش سفید و سیاه و مغز تخم خربزه از هر یک پنج درم کوفته و بیخته
استعمال کنند و این سفوف مسلول را بغایت نافع بود و باید که سرطان را بگیرند چوب رز سرشته
باشند و بعد از آن سوخته کنند و بعضی بعوض مغز تخم خربزه کثیرا سه درم کنند **سفوف تقطع الدیدان**
مستعمل جهت کرمها که دفع کند بغایت مفید بود و مجرب **صنعت آن** ترمس و کندش و سو برنج معرکا
از هر یک یک مثقال نمک هندی و افسنتین رومی از هر یکی دو درم کوفته و بیخته بنفط سیاه و
زهره گاو سرشند و بعد از آن سحق کرده استعمال کنند و شربتی یکمثقال تا دو درم نافع بود و مجرب

نوع دیگر مستعمل مولف کتاب شیح ارمنی و ترمس و قنبیل و قسط تلخ و بنگ کابلی مقشر و حسن و تربد سفید
مجوف و افسنتین رومی از هر یکی یک درم حب النیل نیم درم نمک هندی نیم درم مجموع کوفته و بیخته
بر سر شیر یک جاریک و شکر سرخ ده درم بعد از آنکه سه روز بامداد شیر و شکر خورده باشد
و غذا دو نوبت نخود و شیره خشکدانه روز چهارم بیاشامد نافع بود و معالجه کرم کدو دانه شکمت
کر البته بعد از چهل روز یا دو ماه عود میکند و در آخر این کتاب شرح قاتلات دود و داع دار و آن
گفته شود و مولف این کتاب این زحمت از چند کس دفع کرده و ان شاء الله تعالی **سفوفی که سنگ**
از مثانه و گرده اطفال پاک کند مغز تخم خربزه و صمغ عربی و صمغ اجاص و قلت از هر یکی پنج
درم کوفته و بیخته سفوف سازد شربتی نیم درم تا یکدرم **سفوفی که سنگ مثانه و گرده را پاک**
کند بگیرد مغز تخم خیار بالنگ و مغز تخم کدو و مغز تخم خیار زه و مغز تخم خربزه و خطمی و رازیانه
از هر یکی یک درم قلت و صمغ اجاص از هر یک دو درم حجر الیهود نیم درم کوفته و بیخته بر سر این
مطبوخ که یاد کرده می شود بیاشامد خسک بیست درم و بجوشانند تا باز نیمه آید و صافی کنند و
هر روز ده درم لعاب بنکو و یک مثقال سفوف و پنج درم نبات هفت روز پیاپی استعمال کند
سفوف عود مستعمل نافع بود جهت ضعف معده و سردی آن و اشتها باز دید کند **صنعت آن** قاقله و
طباشیر و اصل السوس و ریوند و ورق گل سرخ و مصطکی و کبابه و فرنجمشک و نعناع خشک
و تخم کرفس از هر یکی پنج درم و عود هندی دو درم قند سفید بیست درم کوفته و بیخته استعمال
کند که نافع باشد و الله اعلم **الباب التاسع فی الحبوبات**
حب ایارج مستعمل سودمند بود مر صداع سر را و معده را پاک گرداند از همه خلطها و نوبات
مفید است **صنعت آن** ایاره فیقرا یک مثقال تربد سفید مجوف خراشیده و بروغن بادام
چرب کرده یکدرم حب النیل و آفتیمون و غاریقون سفید و از هر یک نیم درم نمک هندی دانگی و نیم

تخم حنظل

تخم حنظل دانگی کوفته و بیخته با آب رازیانه تر سرشند و حب سازند و هر یک بمقدار نخودی و این یک شربت است
اگر خواهد در عسل گردانیده فرو برد و اگر خواهد در میان شکر سرخ بپیچد و فرو برد و همه حبوب مسهل
قوة آن تا دو ماه می ماند و بعد از آن ضعیف می شود و بهتر آن بود که ده روز ساخته باشند و در پشت
غربال در سایه نگاه داشته تا سحرگاه بعد از آن استعمال کنند **نوع دیگر حب ایارج** از کامل الصناعه
جهت صداع بلغمی سودمند بود **صنعت آن** تربد سفید مجوف یکدرم و نیم ایاره فیقرا یکدرم و تخم
حنظل نیم درم سقمونیا و افتیمون و عود از هر یکی دانگی نمک هندی دو دانگ کوفته و بیخته با آب
بر سرشند و حب سازد و این یک شربت است **نسخه دیگر حب ایارج** هم از کامل الصناعه تربد
سفید مجوف خراشیده دو درم ایاره فیقرا سه درم پوست هلیله کابلی و نمک هندی از هر یک دو درم
تخم حنظل یکدرم تخم کرفس نیم درم کوفته و بیخته حب سازد و شربتی دو درم نافع بود **حب صبر**
مستعمل صبر سقوطری یک مثقال تربد سفید مجوف خراشیده بروغن بادام چرب کرده یکدرم
حب النیل و غاریقون و انیسون از هر یک یکدرم و نیم تخم حنظل و نمک هندی از هر یک دانگی و
نیم سقمونیا و کثیرا از هر یک دانگی کوفته و بیخته با آب کرفس تر بر سرشند و حب سازند و این یک شربت
حب صبر نسخه صاحب کامل جهت صداع بلغمی نافع بود **صنعت آن** صبر سقوطری شش درم مصطکی چهار
درم تربد سفید مجوف کوفته و بیخته حب سازند حبها بزرگ مانند نخودی شربتی ده حب
تا چهار ده حب در وقت خواب فرو برد و این حب را شبیار خوانند و مفید است **حب**
سورنجان مستعمل صبر سقوطری و تربد سفید مجوف و سورنجان مصری از هر یک یک مثقال ماهی زهره
یکدرم حب النیل و غاریقون از هر یک نیم درم کثیرا و تخم حنظل از هر یک دانگی نمک هندی
دانگی و نیم کوفته و بیخته با آب کرفس بر سرشند و حب سازند و این یک شربت است **حب شقیقه**
مستعمل جهت درد سر و چشم و شقیقه و سودمند بود و دماغ را پاک کند و جهت درد گوش

نافع بود صنعت آن سنبله خشک دو درم تربد سفید مجوف خراشیده بروغن بادام چرب کرده یکدرم
رب السوس و پوست هلیله زرد و آفتیمون از هریک نیم درم سقمونیای مشوی نیم دانگ کوفته
بیخته بآب خالص برشند و حب سازند و این یک شربت است حب شیبار مستعمل سودمند بود
جهت درد معده و سر صنعت آن صبر سقوطری سه درم پوست هلیله زرد و ورق گل سرخ
و تربد سفید مجوف خراشیده و بروغن بادام چرب کرده و مصطکی از هریک یکدرم و نیم
کوفته و بیخته برشند و حب سازند و در سایه نگاه دارند تا خشک شود شربتی از یک مثقال
تا سه درم در وقت خواب فرو برد و بخفتد نافع بود حب مقل مستعمل هلیله سیاه و پوست
هلیله زرد و آمله مقشر و پوست بلیله از هریکی یک درم مقل را در آب کنند تا خوابیده شود و
بعد از آن در هاون کنند و بباید تا مقل حل شود دواها کوفته و بیخته بدان برشند و حب سازند
شربتی دو درم بود حب شیبار مستعمل مولف صبر سقوطری سه درم پوست هلیله زرد
و ورق گل سرخ و تربد سفید مجوف خراشیده بروغن بادام چرب کرده و مصطکی از هریک
یک درم سقمونیا و کثیرا از هریکی نیم درم کوفته و بیخته برشند و در سایه خشک کنند شربتی یک مثقال
در وقت خواب فرو برد و بخفتد حب شیبار نسخه صاحب کامل که آنرا حب صنوبر خوانند
بلغمی که در معده جمع شده باشد دفع کند صنعت آن هلیله کابلی و تربد سفید مجوف خراشیده از هریک
پنج درم و ورق گل سرخ چهار درم مصطکی دو درم صبر سقوطری پانزده درم کوفته و بیخته با آب
برشند و حب سازند شربتی یک مثقال در وقت خواب حب منتن مستعمل سودمند بود فالج
و لقوه و قولنج و درد مفاصل که از سردی بود و نقرس که از سردی بود و بادهاء غلیظ و درد
استرخاء آن و درد پشت را و ادرار بول و حیض بکند و نافع است صنعت آن اشق و
سکبینج و جاوشیر و مقل و حرمل و تخم حنظل و صبر سقوطری و تربد سفید مجوف و پوست هلیله زرد

و انزروت اجزا ساوی کوفته و بیخته صمغها در آب کنند تا بخوبیده حل کرده داروها کوفته بدان برشند
و حب سازند شربتی از دو درم تا دو مثقال شاید و قوة این تا دو ماه می ماند حب منتن
نسخه از کامل الصناعه جهت فالج و استرخا نافع بود صنعت آن سکبینج و اشق و جاوشیر و مقل و
حرمل و تخم حنظل از هریکی سه درم صبر سقوطری و تربد سفید مجوف از هریک پنج درم و فربیون
و جند بیدستر از هریک یکدرم ادویه خشک کوفته و بیخته و صموغ با آب کنند تا حل کرده برشند
و حب سازند و شربتی سه درم بود با آب نوع دیگر هم از نسخه صاحب کامل هلیله کابلی پنج درم سکبینج و اشق
و جاوشیر و حرمل و صبر از هریک چهار درم مقل ازرق و تخم حنظل و سنا مکی و عنزروت از هریک
دو درم فربیون و جند بیدستر و سقمونیا از هریک نیم درم زعفران و قرنفل از هریک دو دانگ
بهمان طریقه بسازد شربتی سه درم حب غاریقون مستعمل افتیمون و صبر از هریک شش درم غاریقون
چهار درم سقمونیا یکدرم انیسون و فطراساليون و تخم کرفس و دوقو از هریک دو درم کوفته
و بیخته حب سازند شربتی از دو درم تا سه درم سده ها بگشاید و استسقا را سودمند بود و بیماریهای
جگر را سود دارد حب غاریقون نسخه صاحب ذخیره سده ها بگشاید و جهت داء استسقا و بیماریها
جگر را سودمند بود صنعت آن غاریقون پنج درم مر پنج درم تربد سفید مجوف پنج درم
سه درم ایاره فیقرا پنج درم و انیسون سه درم تخم حنظل دو درم آفتیمون یک درم اندروسی
دو درم سقمونیای مشوی یکدرم کوفته و بیخته حب سازند شربتی دو درم و قوت این تا شش ماه بماند
حب اصطمیخون مستعمل سودمند بود در صداع که از بلغم غلیظ لزج و سودا بود و بدل آن باشد
کند از خلطهاء مختلف صنعت آن ایاره فیقرا ده درم پوست هلیله زرد و افتیمون اقریطی و غاریقون
و بسفایج و نمک هندی از هریک دو درم مقل ازرق شش درم ادویا کوفته و بیخته مقل را در آب
گرم آفتیمون جوشانیده باشند خیسانند و حل کنند داروها بدان برشند و حب سازند شربتی سه درم نافع بود

نسخه دیگر اصطمیخون حب بلبان و علک البطم و سلیخه و سنبل الطیب و اسارون و دارچینی و زعفران
و مصطکی و بیخ اذخر و وج و عصاره افسنتین و زراوند مدحرج و نمک هندی از هریک یکدرم
صبر سقوطری پانزده درم سقمونیای مشوی و غاریقون سفید و تخم حنظل از هریک سه درم
افتیمون اقریطی و بسفایج فستقی از هریکی شش درم کوفته و بیخته حب سازند و در ظرفی آبگینه نگاه
دارند بعد از آنکه در سایه خشک کرده باشند شربتی دو درم و نیم نافع بود حب اصطمیخون
نوع دیگر مستعمل تربد سفید مجوف خراشیده بروغن بادام چرب کرده دو درم صبر سقوطری و حب
النیل از هریک یک درم تخم حنظل و سقمونیا از هریک دو دانگ کوفته و بیخته با آب کرفس تر
برشند و حب سازند شربتی یکدرم حب قوقایا مستعمل و این حب نسخه جالینوس است سودمند
بود درد سر را که از بلغم بود و چشم روشن کند و خلطهاء غلیظ لزج از بدن پاک کند صنعت آن
صبر سقوطری و عصاره افسنتین و مصطکی از هریک دو درم سقمونیای مشوی و تخم حنظل از هریک
یک درم کوفته و بیخته با آب کرفس برشند و حب سازند و شربتی یک مثقال و بعضی درین نسخه عصاره
افسنتین یا ورق افسنتین از هر دو یکی میکنند نسخه دیگر حب قوقیا مستعمل مصطکی و عصاره افسنتین
و تخم حنظل و صبر سقوطری و سقمونیای مشوی از هریک یک درم کوفته و بیخته با آب خالص برشند
و حب سازند شربتی از یکدرم تا دو درم و نیم استعمال کنند بحسب مزاج حب سکبینج مستعمل سودمند
بود و قولنج و درد زهدان و بواسیر را و بادهاء غلیظ دفع کند و حیض براند صنعت آن صبر سقوطری
و سکبینج و تخم کرفس و انزروت و پوست هلیله زرد از هریک یک درم و نیم تربد سفید مجوف
خراشیده دو درم تخم حنظل یکدرم و نیم مجموع کوفته و بیخته حب سازند شربتی سه درم و اگر با آب
رازیانه برشند نیکوتر بود و بعضی از این نسخه صبر نمیکنند و خشک کرده استعمال نماید حب شبطرج
مستعمل تربد سفید مجوف خراشیده از هریک دو درم دار فلفل و عاقرقرحا از هریک یکدرم

فاید

فاید سنجری چهار درم کوفته و بیخته با آب کنند یا با آب کرفس برشند و حب سازند و شربتی سه درم
سودمند بود درد مفاصل و اعصاب و فالج و لقوه و حیض براند و بغایت مفید است حب شاهترج
مستعمل از کامل الصناعه جهت جرب بغایت سودمند بود صنعت آن هلیله زرد و کابلی و سیاه
از هریکی پنج درم صبر سقوطری هفت درم سقمونیا سه درم کوفته و بیخته و آب شاهترج خوابانید
در هاون کنند و بپاید و چون خشک شود دیگر بار مکرر کنند شاهترج تا چهار نوبت بعد از آن سحق کنند
و حب سازد مانند نخودی و خشک کنند شربتی از یکدرم تا یکمثقال نافع بود حب عافت مستعمل سودمند
بهاء بلغمی که من را صنعت آن صبر سقوطری و پوست هلیله زرد و غاریقون و عصاره عافت از هریک
مساوی کوفته و بیخته با آب کرفس یا با آب خالص برشند و حب سازند شربتی سه درم و در عقب آن آب
گرم باز خورد نافع بود حب اسطوخودوس مستعمل پوست هلیله کابلی و پوست هلیله زرد از
هریک پنج درم تربد سفید مجوف خراشیده هفت درم صبر سقوطری شش درم اسطوخودوس و
غاریقون و افتیمون و بسفایج از هریک سه درم تخم حنظل یکدرم و نیم قرنفل و فوتنج از هریک
یکدرم کوفته و بیخته با آب خالص برشند و حب سازند شربتی چهار درم حب اسطوخودوس نسخه
صاحب کامل جهت صداع سوداوی سودمند بود صنعت آن هلیله کابلی و سیاه و زرد
و صبر سقوطری و بسفایج از هریک سه درم غاریقون چهار درم افتیمون اقریطی و اسطوخودوس از
هریک پنج درم تخم حنظل دو درم خربق اسود دو درم مجموع کوفته و بیخته با آب بالنگو برشند و
حب سازند شربتی دو درم و نیم تا سه درم استعمال نماید حب الذهب مستعمل سودمند بود جهت درد
سر و چشم را روشن کند و بدن را از اخلاط پاک کند صنعت آن صبر سقوطری هشت درم پوست هلیله
زرد ده درم مصطکی و کثیرا و سقمونیا و زعفران از هریک سه درم ورق گل سرخ پنج درم کوفته و بیخته
با آب خالص برشند و حب سازند حبها بزرگ و در سایه خشک کنند شربتی دو درم نافع بود تا دو درم و نیم

حب البنفشج مستعمل سودمند بود جهت درد چشم و درد سر و شقیقه و تنقیه دماغ کند از اخلاط **صنعت آن** بنفشه خشک دو درم ترید سفید مجوف تراشیده بروغن بادام چرب کرده یکدرم رب السوس و پوست هلیله زرد و افتیمون از هر یک نیم درم ورق گل سرخ سقمونیا از هر یک دانگی کوفته و بیخته بآب خالص برسشند و حب سازند و این یک شربت است **حب المسک** مستعمل سودمند سنبل الطیب یک درم قرنفل و قرنفل و نارمشک و کبابه و قرفه و لبسباسه و فوفل و خولنجان و سعد کوفی از هر یک یکدرم قاقله و جوز الطیب از هر یک نیم درم پوست ترنج و زنجبیل و ساذج هندی از هر یک یکدرم مشک ترکی نیم درم بآب به و گلاب و صمغ عربی حب سازند قوة دل دهد و بوی دهن خوش کند **نوع دیگر حب المسک** کبابه یکدرم سنبل الطیب و قرنفل دو درم سعد دو درم پوست ترنج یکدرم قرفه دو درم زنجبیل نیم درم مشک خالص قدری بآب به و گلاب و قدری صمغ عربی حب سازند **نسخه دیگر حب المسک** مستعمل سنبل الطیب یکدرم قرنفل یکدرم نارمشک و قرنجمشک و کبابه و جوز الطیب و لبسباسه و قاقله و خولنجان و بادرنبویه شهری و زنجبیل از هر یک نیم درم فوفل و ساذج هندی و سعد کوفی و پوست ترنج و قرفه از هر یک یکدرم مشک ترکی دانگی و گلاب و آب به قدری با صمغ عربی برسشند و حب سازند و در سایه خشک کنند و در شیشه آبگینه نگاه دارند و بوقت حاجت استعمال کنند **حب السعال** مستعمل سرفه بلغمی را بغایت سودمند بود **صنعت آن** رب السوس و کتیرا از هر یک سه درم نشاسته و کتیرا و صمغ عربی و مغز دانه کدو از هر یک یکدرم نبات مصری نیم وزن داروها کوفته و بیخته بلعاب به دانه برسشند و حب سازند **نسخه دیگر حب السعال** و این حب جهت سرفه حار مفید افتد **صنعت آن** مغز بادام سفید کرده و مغز تخم خیارین و نشاسته و صمغ عربی و خشخاش سفید از هر یک یکدرم رب السوس دو درم با قلا مقشر سه درم کوفته و بیخته بلعاب بهدانه برسشند و حب سازند و استعمال کنند **نوع حب السعال** مستعمل و این سرفه بارد را

مفید بود **صنعت آن** پوست بیخ رازیانه و تخم کرفس و رب السوس و پرسیاوشان و مغز بادام تلخ کوفته و بیخته بآب خالص برسشند و حب سازند و استعمال نمایند **نسخه دیگر** جهت سرفه یابس سودمند بود نشاسته و صمغ عربی و رب السوس اجزای ساوی کوفته و بیخته بآب خالص برسشند و حب سازند و استعمال کنند **نوع دیگر حب السعال** جهت سرفه رطب سودمند بود **صنعت آن** فلفل و نبات مصری ساوی کوفته و بیخته حب سازند **نوع دیگر حب السعال** مستعمل تنقال و نشاسته و کتیرا از هر یک سه درم خشخاش و رب السوس و به دانه از هر یک چهار درم مغز بادام سفید کرده ده درم صمغ سه درم نبات مصری ده درم کوفته و بیخته بلعاب بنکو برسشته حب سازند **نسخه دیگر حب السعال** حلیمو سه درم بیخ گاوزبان یک درم کوفته و بیخته با چهار درم نبات مصری برسشند و حب سازند و استعمال کنند و اگر بعوض بیخ گاوزبان تخم گاوزبان کنند شاید **حب ممسک** مستعمل شکم به بندد و قطع اختلاف دم کند **صنعت آن** سماق دو درم عفص یکدرم قشور رمان نیم درم حب الآس ده درم دانه مویز سه درم کوفته و بیخته بآبی که صمغ عربی در آن حل کرده باشند برسشند و حب سازند شربتی دو درم بآب مورد باید استعمال کنند **حب که مجامعت را قوت دهد** این حب جالینوس است و مفید بود **صنعت آن** نخود ماغ گنجشک نر که در وقت هیجان گرفته باشند و شقاقل مصری و تخم پیاز سفید و کشنیز اجزا ساوی کوفته و بیخته برسشند و هر زمان که خواهد از این در شراب حل کنند و یا شاخ دو لغوذی تمام حاصل شود والله الموفق والمعین والیه المرجع والمآب

باب العاشر فی الاقراص

قرص اندرون خوردن مستعمل این نسخه از ان حسین ابن اسحق شیرازیست اختیار نسخهاست و این قرص از ادویه تریاق فاروق است **صنعت آن** دارشیشعان و اسارون از هر یک شش مثقال فقاح اذخر دوازده مثقال عود بلسان و قصب الذریره از هر یک شش مثقال دارچینی بیست و چهار مثقال فوتنج شش مثقال حماما بیست و چهار مثقال سنبل شش مثقال الفقوان سفید سه مثقال مصطکی شش مثقال

زعفران دوازده مثقال مجموع کوفته و بیخته بشراب ریحانی صافی یا ماء العسل برسشند و در وقت ساختن دست بروغن بلسان چرب کنند و بعد از ان در سایه خشک کرده و این قرص را قوت تا دو سال باقیست بعد از ان ضعیف می شود **قرص اندرون خوردن** نسخه صاحب منهاج دارشیشعان و مصطکی و سلیخه و قصب الذریره و فو و اسارون و عود بلسان از هر یک شش مثقال فقاح اذخر و زعفران از هر یک دوازده مثقال مجموع کوفته و بیخته بمثلث برسشند یا شراب مویزی و دست بروغن بلسان چرب کنند و قرص سازند هر یک بوزن یک مثقال و این هر دو نسخه از ادویه تریاق فاروقست و قوة این تا دو سال باقی است **قرص اندروخورون** که در تریاق فاروق میرود بابونج سرخ و سفید و سماق و مرداسنگ و افتیمون و قصب الذریره و عود بلسان از هر یک ساوی کوفته و بیخته بمثلث برسشند سه روز هر روز یکبار برسشند و بعد از ان قرص سازند و بعد از ان در ظرفی آبگینه نگاه دارند و قوة این قرص هم تا دو سال باقی می ماند **قرص الافاعی** که در تریاق فاروق مستعملست و این قرص بعد از دو ماه استعمال کنند و قوة این تا دو سال باقی می ماند بعد از ان ضعیف می شود **صنعت آن** بگیرند افعی اشقر هوان ماده و نشان نری و مادگی آنست که نر را دو قلاب باشد و ماده را چهار قلاب و هر دو قلاب در یک غلاف بود و نشان افعی آن بود که سر وی پهن بود و چشم وی سرخ بود و کشیده و شکم وی صلب بود و نشان جوانی وی آن بود که سریع الحرکه بود و در رفتن سر وی مانند چهار انگشت از زمین برداشته باشد و باید که در موسم بهار چون آفتاب بحمل آید بگیرند و تا نورسانیده لیکن چون آفتاب بجوزا رسد نشاید و چون بگیرند باید که در همان روز یا روز دیگر ویرا بکشند که اگر رها کنند حدت سمیت او زیادت شود و کشتن وی چنانست که سر و دنبال بر هم نهند و یک ضرب سر و دنبال مانند چهار انگشت جدا کنند بیکبار چنانکه تیشه تیز بر وی نهند و سنگ محکم بر تیشه زنند یا چوب دستی محکم چنانکه قطعا هیچ پوست بر وی

نماند و بیک ضرب جدا شود و بعد از ان پوست از وی بکشند و آلات شکم وی بیندازند و چند نوبت بشویند بآب شیرین و اگر با خاکستر یک نوبت بشویند شاید و بعد از انکه پاک شسته باشند در دیگ یا مسین قلعی داده کنند و آب بر سر کنند چندانکه کفایت بود و چوب شبت چند شاخ در اندازند و نمک و بجوشانند و اگر نخود ی چند در اندازند شاید و بجوشانند تا مهرا شود و بعد از ان فرو گیرند و از دیگ بیرون آورند و استخوان از وی جدا کنند و گوشت وی بکوبند کوفتنی بغایت و بوزن آن نان خشک کوفته اضافه آن کنند و دیگر بکوبند نیک بعد از ان اگر خشک صفت بود قدری آبی که آن در وی جوشیده است اضافه کنند بعد از ان قرص سازند قرصهای تنک مثل ناخن بزرگ و باید که دست بروغن بلسان چرب کنند در وقت قرص ساختن و در غربال در سایه نگاه دارند تا خشک شود و باید که قطعا اثر نم در وی نمانده باشد و بعد از ان در ظرفی آبگینه نگاه دارند و بعد از ان استعمال نمایند **قرص اسقیل** که هم در تریاق فاروق مستعمل است بستانند پیاز عنصل کوچک و در خمیر گیرند و در تنور نهند تا پخته شود و بعد از ان بگیرند مغز آن که بغایت نرم باشد پس بهاون بسایند و بوزن آن آرد کرسنه که روستاییان شیراز آنرا کسنک خوانند و اضافه آن کنند و قدری شراب بر آن کنند و نیک بسرشند و دست بروغن گل چرب کنند و قرص سازند و بعد از دو ماه استعمال کنند و قوت این هم تا دو سال باقی است **قرص المسک** مستعمل و این قرص در معاجین بزرگ مستعمل است **صنعت آن** لوف ده درم لک مغسول بیست درم بکوبند و بپزند و بمثلث برسشند و قرص سازند و در ظرفی آبگینه نگاه دارند و قوت این قرص تا شش ماه باقیست **قرص تب** مستعمل خاصیت وی آنست که سودمند بود که اختلاف دم و قذف آنرا **صنعت آن** ... ده درم کندر ذکر و جلنار و اقاقیا از هر یک چهار درم صمغ عربی یکدرم دارچینی نیم درم کوفته و بیخته بسفیدی تخم مرغ برسشند و قرص سازند و در سایه خشک کنند و بعد از ان استعمال کنند و قوة این هم تا دو سال باقیست **قرص فوفیون**

که در میثرو دیطوس مستعملست و آنرا قرص قوفون خوانند **اخلاط آن** مویز طایفی بی دانه چهار درم
علک البطم بیست و چهار درم مرصافی وادخراز هر یکی دوازده درم دارچینی و مقل ازرق و
اظفار الطیب و سلیخه و سنبل رومی واکلیل الملک و سعد وحب الغار از هر یک سه درم قصب الذریره
نه درم زعفران یکدرم فقر الیهود دو درم و نیم آنچه کوفتنی باشد بکوبد و آنچه نقوع کردنی باشد نقوع
کند در مثلث و باسه وزن آن عسل کف گرفته بسرشند و بعضی از اطبا بمثلث تنها سرشند و قرص
می سازند و در سایه خشک می کنند و استعمال می نمایند **قرص طباشیر ملین** مستعمل سودمند بود تبهای
ملتهب صفراوی را و تشنگی را ساکن گرداند و سرفه و خشونت سینه را بغایت نافع بود **صنعت آن**
طباشیر سفید چهار درم ترنجبین سه درم مغز خیار زه و مغز خیار بالنگ و مغز تخم کدو از هر یک
ده مثقال نشاسته و صمغ عربی و خشخاش سفید و کثیرا از هر یک یکدرم کوفته و بیخته بلعاب بهدانه بسرشند
و قرص سازند شربتی یکمثقال نافع بود **قرص طباشیر ملین** نسخه دار الشفا طباشیر چهار درم ترنجبین
پنج درم مغز تخم خیار زه و مغز تخم کدو و نشاسته و صمغ عربی از هر یکی سه درم کثیرا و خشخاش از
هر یک دو درم کوفته و بیخته بلعاب بهدانه بسرشند و قوة این تا شش ماه باقیست شربتی یک مثقال
قرص طباشیر ملین نسخه صاحب منهاج ورق گل سرخ و ترنجبین از هر یک پنج درم نشاسته دو درم زعفران
یکدرم کثیرا و صمغ عربی و طباشیر از هر یک دو درم کوفته و بیخته ترنجبین بگدازند و داروها بدان بسرشند
و قرص سازند و استعمال کنند و قوة این قرص تا دو سال باقی می ماند **قرص طباشیر معتدل** مستعمل سودمند
بود تبهای تیز و رفتن خون از شکم را نافع بود **صنعت آن** ورق گل سرخ شش درم صمغ عربی و
کثیرا از هر یک چهار درم تخم حماض و طباشیر سفید از هر یک سه درم کوفته و بیخته بلعاب بهدانه بسرشند و
قرص سازند و شربتی یک مثقال **قرص طباشیر معتدل** مستعمل نسخه حکیم ابو البرکات زرشک بی دانه و طباشیر
سفید و ورق گل سرخ از هر یک سه درم مغز تخم بالنگ و مغز دانه کدو و تخم تورک و تخم کاسنی و تخم کاهو

از هر یک سه درم کثیرا دو درم کوفته و بیخته بآب کلنار بسرشند و قرص سازند شربتی یکمثقال و قوة این هم تا شش ماه
باقی می ماند **نوع دیگر** نسخه صاحب منهاج سلیخه و طین مختوم و مر و صمغ عربی و کلنار از هر یک بیست درم
کثیرا یکدرم کوفته و بیخته بآب کلنار بسرشند و قرص سازند شربتی دو درم **نسخه دیگر هم قرص کلنار**
مستعمل سلیخه و طین مختوم و صمغ عربی و کلنار از هر یک درم کثیرا یکدرم کوفته و بیخته بسرشند شربتی یکمثقال نافع
بود **قرص الجنبار** مستعمل مؤلف جهت نفث الدم بغایت نافع و مفید بود **صنعت آن** عدس الجنبار چهار درم
ورق گل سرخ و صمغ عربی و کهربا از هر یک سه درم نشاسته و گل ارمنی و لسان الحمل و طباشیر و رب السوس
و کلنار از هر یک دو درم اقاقیا یکدرم کوفته و بیخته برب مورد بسرشند و قرص سازند و شربتی یکمثقال و
قوت این قرص هم تا شش ماه می ماند **قرص کافوری** مستعمل طباشیر سفید ده درم رب السوس دو درم
تخم کاهو سه درم تخم تورک پانزده درم ورق گل سرخ پنج درم کشنیز خشک پنج درم اقاقیا و صمغ
عربی و کلنار و گل ارمنی از هر یک دو درم کافور نیم درم کوفته و بیخته بلعاب بهدانه بسرشند و قرص سازند
شربتی یکمثقال و بعد از شش ماه عمل آن باطل شود **قرص کافور** نسخه صاحب کامل جهت تب دق و
بغایت نافع و مفید بود **صنعت آن** مغز تخم کدو و مغز تخم خیار زه و مغز تخم خربزه و مغز دانه به
از هر یک پنج درم گل سرخ سه درم صمغ عربی و صندل سفید و نشاسته از هر یک دو درم رب السوس و طباشیر
از هر یک سه درم رازیانه یکدرم کافور نیم درم تا نیم مثقال شاید مجموع کوفته و بیخته بلعاب بهدانه بسرشند و
قرص سازند و استعمال نمایند **نوع دیگر قرص کافور** نسخه دیگر صاحب منهاج سودمند بود تبهای ملتهب
محرق را و تشنگی ساکن گرداند و تب دق زایل کند و درد معده و جگر و قذف ساکن گرداند **صنعت آن**
طباشیر سفید چهار درم ورق گل سرخ هفت درم عود هندی دو درم مغز تخم کدو مغز تخم خیار بالنگ
و تخم تورک از هر یک چهار درم پنج ملک و صندل مقاصری و ترنجبین پاک کرده و نشاسته و قند سفید
از هر یک دو درم کافور و زعفران از هر یک یکدرم کوفته و بیخته بگلاب و لعاب بهدانه بسرشند شربتی یکدرم

ده
یکمثقال

بجه درم

از کامل الصناعه

پنج درم

تا یکمثقال استعمال نمایند تا شش ماه قوة این قرص می ماند **قرص زرشک بزرگ** مستعمل سودمند بود تبهای بلغمی
و تبهای کهن و درد جگر و معده را **صنعت آن** عصاره زرشک بی دانه و مغز تخم خربزه و مغز تخم خیار زه
از هر یک سه درم ورق گل سرخ و ترنجبین از هر یک شش درم تخم کشوث و رب السوس و طباشیر و تخم
کاسنی و مصطکی و سنبل الطیب و عصاره غافت از هر یک دو درم و دو دانگ منقی و ریوند چینی از
هر یک دو درم زعفران یکدرم کوفته و بیخته بآب ترنجبین قرص سازند شربتی یکمثقال و قوة آن هم تا
شش ماه باقیست بعد از آن ضعیف می شود **قرص زرشک کوچک** زرشک بی دانه پانزده درم تخم
کاسنی و تخم تورک و مغز تخم بالنگ از هر یک سه درم ورق گل سرخ یکدرم ریوند چینی و سنبل الطیب از
هر یک یکدرم کوفته و بیخته بلعاب بهدانه بسرشند و قرص سازند قوة این تا شش ماه باقیست شربتی یکمثقال نافع
بود **قرص بنفشه** مستعمل بلغم و صفرا دفع کند و دماغ را پاک گرداند از اخلاط و تاریکی چشم را زایل کند
و درد سر صفراوی را بغایت مفید بود **صنعت آن** بنفشه خشک چهل درم تربد سفید مجوف تراشیده
بیست درم رب السوس ده درم پوست هلیله زرد ده درم سقمونیا مشوی چهار درم کوفته و بیخته سرشته
دو مثقال و پنج دانگ با ده درم شکر سرخ و باید که در شب قرص سازند و در پشت غربال نگاه دارند
و در سحرگاه در جلاب شکر سرخ حل کرده باز خورد و قوة این قرص تا چهار ماه باقیست و نافع
قرص بنفشه از نسخه صاحب کامل درد چشم و سر و شقیقه زایل کند و دماغ از اخلاط پاک کند **صنعت آن**
بنفشه دو درم تربد سفید مجوف یکدرم رب السوس نیم درم سقمونیا مشوی نیم دانگ کوفته و بیخته قرص
سازند **قرص بنفشه** نسخه صاحب منهاج بنفشه خشک ده درم تربد سفید مجوف و رب السوس از هر یک نیم
درم سقمونیا مشوی نیم دانگ کوفته و بیخته قرص سازند شربتی سه درم با ده درم شکر سرخ مسهل صفرا
و بلغم بود **قرص گل** مستعمل جهت درد معده و تبهای بلغمی بغایت سودمند بود **صنعت آن** ورق گل سرخ
هفت درم عصاره غافت و طباشیر و سنبل الطیب از هر یک یکدرم رب السوس چهار درم کوفته و

شش ماه

و چهار درم و مرصافی از هر یک دو درم کوفته و بیخته صمغها بشراب خوبیسانند تا حل شود و با عسل کف گرفته بسرشند
عسل سه وزن ادویه شربتی دو مثقال تا چهار مثقال با آبی که افتیمون و شاهترج و هلیله سیاه و مویز طایفی
و غاریقون و اسطوخودوس و کاقیلس و بسفایج و گاوزبان و نیم درم ملح هندی جوشانیده باشند
بخورد فرمایند و قوة این ایاره بعد از شش ماه تا چهار سال می ماند **ایاره فیقرا** سودمند بود جهت
امراض سرد رطوبت معده و درد مفاصل و قولنج و قی بلغمی و فالج و لقوه و استرخاء و گرانی زبان
صنعت آن مصطکی و زعفران و سنبل الطیب و حب بلسان و اسارون و سلیخه و دارچینی و عود
بلسان از هر یک یکمثقال صبر سقوطری هشت مثقال و بعضی شانزده مثقال می کنند کوفته و بیخته در ظرفی کنند
و قوة آن تا چهار سال باقی باشد شربتی یکمثقال تا دو درم با ادویه دیگر که صفت آن در حب ایاره گفته
شد **ایارج جالینوس** سودمند بود فالج و لقوه و تشنج و استرخاء و خلطهای لزج دفع کند و مثانه را
سودمند بود و کسی را که منی بغیر ارادت وی جدا شود نافع بود **صنعت آن** شحم حنظل و غاریقون و
اسطوخودوس و اشق و سقمونیا و خربق سیاه و موفاریقون و افربیون از هر یک شانزده درم بسفایج
و افتیمون اقریطی و مقل ازرق و کمادریوس و سلیخه و فراسیون از هر یکی نه درم مرصافی و سکبینج و زراوند
طویل و فلفل سیاه و سفید و دارفلفل و دارچینی و جاوشیر و جندبیدستر و فطر اسالیون از هر یک چهار درم
و بعضی از اطبا زعفران و صبر از هر یک چهار درم می کنند کوفته و بیخته بعسل کف گرفته بسرشند و مجموع را
با هم نیم سرشته کنند شربتی از دو مثقال تا چهار مثقال با آبی که هلیله کابلی و افتیمون و مویز طایفی و نیم درم
نمک هندی در آن جوشانیده باشند بیاشامند و این ایاره بعد از شش ماه تا چهار سال قوة
دارد **ایاره لوغادیا** این ایاره مبارکست بسیار منفعت دارد بدن را پاک کند از همه خلطها و فضلها
مختلف از قعر بدن پاک کند و خلطهای لزج عفن محترق دفع کند و این مسهل بی زحمت بود و سودمند
فالج و رعشه و لقوه و تشنج و صرع و جذام و داء الفیل و بهق و برص و قوبا و سعفه و شقیقه و صداع

ودوار و صمم و وسواس و شهوت کلبیه و تغیر عقل و عسر نفس و درد گرده و مثانه و نقرس و درد مفاصل و عرق
النسا و درد گوش و داء الثعلب و داء الحیه و رشیا را کهن را هم نافع بود و حیض بسته بگشاید صنعت آن
شحم حنظل پنج درم اسقیل مشوی و غاریقون و سقمونیا و خربق سیاه و اشق و اسطوخودوس از هر یک ده درم
افتیمون اقریطی و کادریوس و مقل ازرق و صبر سقوطری از هر یک سه درم حاشا و ساذج و هوفاریقون
و فراسیون و جعده و سلیخه و فلفل سفید و سیاه و دار فلفل و زعفران و دارچینی و جاوشیر و بسفایج و سکبینج
و حب بیدستر و مرصافی و فطراسالیون و زراوند و عصاره افسنتین و افربیون و سنبل و حماما و جنطیانا و فنطافا
رذی و اسطوخودوس از هر یک دو درم کوفته و بیخته و صموغ در شراب خوبیسانند تا حل شود و همه را بعسل
کوفته بسرشته شربتی چهار مثقال و قوت این بعد از شش ماه تا چهار سال می ماند و اول آن بود که شبانگام
فرو برد و صباح جلابی از بسفایج و زوفا و افتیمون و پوست هلیله کابلی و گاوزبان و اسطوخودوس و مویز
طائفی و قدری نمک بجرعه فرمایند نافع باشد باب الثانی عشر فی الاشیافات
شیاف کندری مستعمل کاتب بوره ارمنی پنج درم کندری زردی سی درم خطمی [illegible] درم شکر سرخ پنجاه درم شحم حنظل
پنج درم شیاف خیار چنبر خطمی و بنفشه از هر یک سه درم بوره ارمنی نیم درم سماق مکی دو درم عسل خیار چنبر پنج درم
شکر سرخ پنج درم نوع دیگر خطمی الکحیه درم بوره ارمنی دو دانگ عسل خیارشنبر سه درم شکر سرخ پنج درم شیاف ابیض
که آنرا شیاف مصری خوانند اسفیداج قلعی هشت درم صمغ عربی چهار درم افیون مصری یک درم بکوبند و بزنند
با سفیده تخم مرغ با آب باران بسرشند شیاف زنند و نافع باشد شیاف دیگر شاذنج عدسی اسفیداج رصاص زعفران
شیاف مامیثا اقاقیا کندر ماهی افیون از هر یک جزوی با آب صعتر یا آب گشنیز یا آب سماق بسرشند و بر شیافی [illegible]
ریسمان با آن بعتیه سازند و استعمال کنند نوعی دیگر اسفیداج قلعی کندر یا دم الاخوین از هر یک ده درم
افیون یک مثقال کوفته و بیخته بسرشند نوعی دیگر قشار کندر دم الاخوین اقاقیا افیون عصاره لحیة التیس
اجزا متساوی با آب لسان الحمل بسرشند و رشته درکرده شیاف کنند و بکار برند والله اعلم

تریاق

شمرده اند سودمند بود زهرها مختلف و گزندگی جانوران و سگ دیوانه و قولنج بگشاید و فالج و لقوه و استرخا را نافع
بود و سده جگر بگشاید و ورمهای صلب نرم گرداند و سینه را از اخلاط پاک کند و رطوباتی که در شکم بود دفع
کند و درد معده و امعا و فواق و غلاظ زایل گرداند و نفخ معده ببرد و خون رفتن باز دارد و قوت باه بدهد و گونه
روی نیکو گرداند و اشتهای طعام باز دهد و سنگ مثانه بریزاند و بچه در رحم نگاه دارد و ذهن صافی کند
و جوانی نگاه دارد و دفع همه زهرها کند و خاصیت این نزدیک به تریاق فاروق صنعت آن مر و زعفران
و غاریقون و زنجبیل و دارچینی و علک البطم و کثیرا از هر یک ده درم سنبل الطیب و کندر و ذکر و خردل سفید و عود
بلسان و اسطوخودوس و اذخر و نفط و سیسالیوس و کاقیطوس و قنه و رایتج و دار فلفل و عصاره [illegible]
و حب بیدستر و جاوشیر و میعه و ساذج هندی از هر یک هشت درم سلیخه و فلفل سیاه و سفید و سورنجان و جعده
و دوقو و اسقوردیون و اکلیل الملک و جنطیانا و ردی و دهن بلسان و حب بلسان و فرفیون و آن
قرصی مرکب است مانند اندروخورون و مقل از هر یک هفت درم تخم سداب دو درم اشق و ماردین اقلیطی
و مصطکی و صمغ عربی و فطراسالیون و قردمانا و افیون و تخم رازیانه و ورق گل سرخ و [illegible] از هر یک
پنج درم افیون و وج و فودنج و سکبینج و اسارون از هر یک سه درم اقاقیا و هوفاریقون و سره سقنقور
از هر یک چهار درم و نیم صموغ در شراب کهن ریحانی خوبیسانند و حل کنند و باقی داروها کوفته و بیخته با
سه چندان عسل مصفی بسرشند و بعد از شش ماه استعمال کنند و شربتی یک مثقال بود و قوت آن تا هفتاد سال
باقی می ماند تریاق حب گزیدگی عقرب سودمند بود صنعت آن بستانند زراوند مدحرج و پوست بیخ
کبر از هر یک نیم درم کوفته و بیخته با شراب بیاشامند باب الرابع عشر فی السنونات
سنونی که دندانها را جلا دهد صنعت آن بگیرد شاخ بز کوهی سوخته و نمک اندرانی و کف دریا از هر یک جزوی
بیخ نی سوخته دو جزو و ساذج هندی ربع جزوی سفال چینی جزوی همه را کوفته و بیخته همه را سحق کرده سنون
سازد سنونی که دندانها را جلا دهد و بیخ آن محکم دارد بگیرد نمک اندرانی و [illegible] و برگ کاغذی سوخته دو برابر

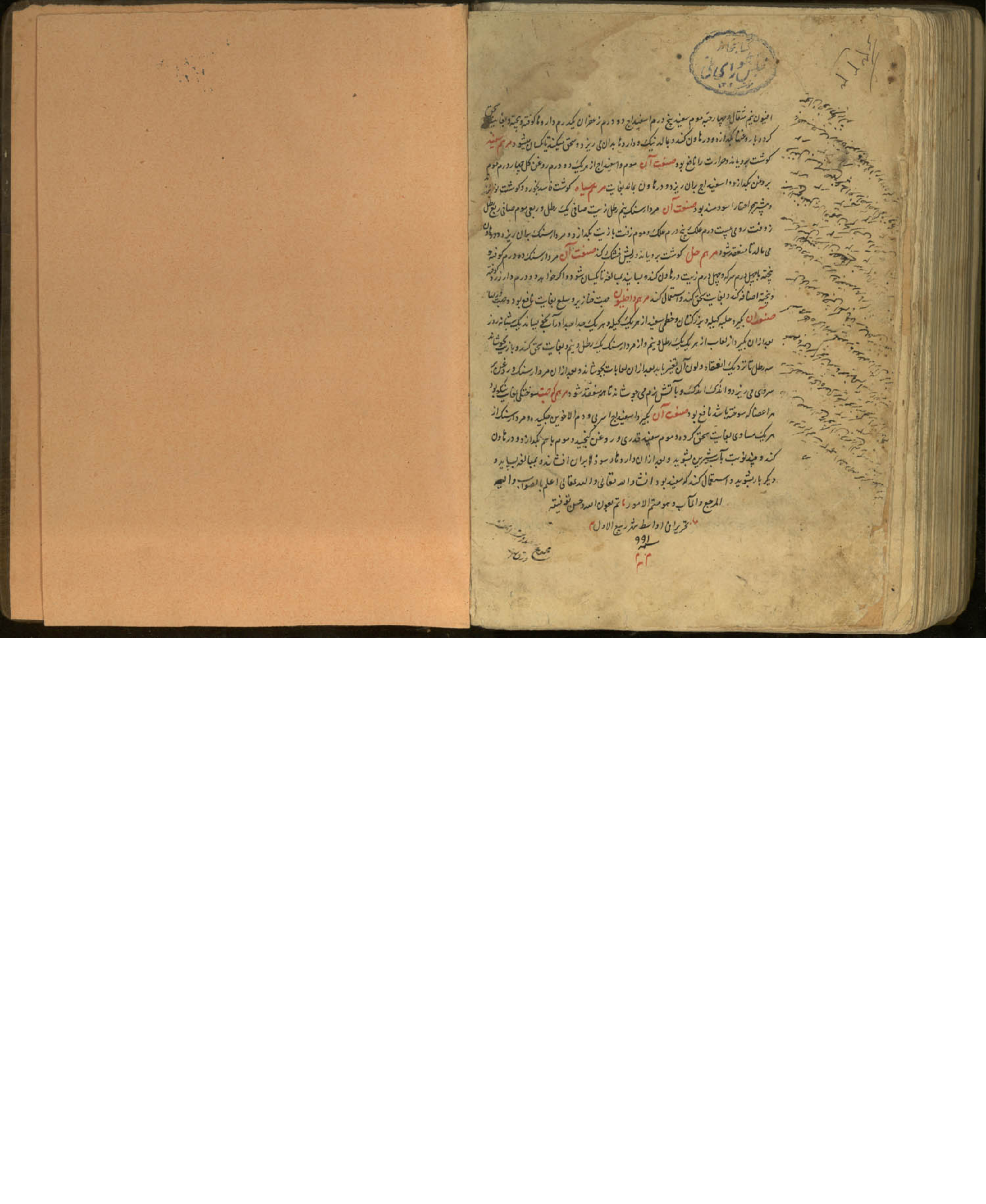
وقته

گرم اندازد تا سرخ شود و بردارد و چون خشک شود در قطران اندازد و پس بستاند جزوی از آن و از کف دریا و از
سعد و دارچینی و مرد خاکستر کرده از هر یک جزوی کافور عشر جزوی مجموع کوفته و بیخته سنون سازد سنونی دیگر
که دندان را جلا دهد و سیاهی ببرد صنعت آن بگیرد آبگینه شامی و کف دریا از هر یک برابر و هر دو را نیک بساید
و بر دندان مالد و باید که گوشت بن دندان نگاه دارد تا سوده نشود سنونی دیگر بگیرد کف دریا و نمک سوخته
و سفال چینی و خاک صدف و جو سوخته و خاکستر بیخ نی و زراوند مدحرج از هر یک جزوی کوفته
و بیخته بر دندان مالد سنونی که بوی دهان خوش کند و بیخ دندان محکم کند و قوت دهد صنعت آن بگیرد شاخ بز
کوهی سوخته و نمک بعسل معجون کرده سوخته از هر یکی ده درم زعفران و سنبل بگیرد و مصطکی و سداب خشک از
هر یک دو درم گلنار و سماق از هر یک سه درم سعد سوخته و جو سوخته از هر یک سه درم کوفته و بیخته سنون
سازد سنونی که خون بینی قطع کند بگیرد مرد و قلقطار و سک و پوست انار و قصب الذریره و قرنفل
و نسرین مساوی بکوبد و بپزد و بینی را بفتیله که بشراب تر کرده باشد تر کند و از آن داروی کوفته در بینی نهد
و فتیله دیگر آن داروها بیاغارد در بینی نهد سنون جهت جوشیدن دهن صنعت آن فوفل و اقاقیا و سماق
بی دانه و طباشیر و گلنار و ورق گل سرخ و آرد جو مجموع مساوی کوفته و بیخته اول قدری سرکه و دو چندان
گلاب بر سر هم کنند و نیم گرم کنند و بکتان پاره بدان دهن بشویند و بعد از آن سنون سازد والله اعلم
باب الخامس عشر فی الادهان روغن بنفشه
بادام شیرین سفید و هر یک بادام بدو نیم کند و خشک کند و هر یکی بادام نیم گل بنفشه در میان آن کنند
و شب بشب جابجا اندازند و بروز گلها بیرون کنند و چون ده روز بگذرد اگر دیگر بنفشه مکرر کنند خوبتر
باشد تا چهل روز پرورش دهد و بعد از آن روغن بگیرد و اگر بعوض بادام مغز دانه کدو باشد
شاید بلکه در وی رطوبت زیاده بود که در بادام روغن گل بادام بادام در میان گل چند بار [illegible]
دیگر رفت ببرد و روغن بگیرد روغن گل سرخ بگیرد ورق گل سرخ تازه و در قنینه کند و روغن کنجد

بیکدرم
صنعت آن
بدان

بر سر آن

بر سر آن بکند و چهل روز در آفتاب بیاویزد و بعد از آن فرو گیرد و استعمال کند روغن گل سرخ یاسمین و خیری و سوسن
و زنبق و نسرین و نرجس و شقایق و امثال آن بدین نوع سازد که در روغن گل سرخ گفته شد روغن شاهسپرم
بگیرد آب ریحان یک من و یک چاریک روغن کنجد و قدری آب بر سر آن کنند و بجوشانند تا آب سوخته گردد و روغن بماند
روغن کدو بطریقه روغن ریحان باید گرفت روغن مسک بگیرد زنجبیل چهار درم مسک نیم درم کوفته ده درم
بجوشانند و صافی کنند و نیم من روغن کنجد بر سر آن کنند تا آب بسوزد و روغن بماند روغن قسط نوعی دیگر
که عصبها را محکم دارد و سودمند بود جهت جگر و معده که از سردی بود و موی بر رویاند چون طلا کنند صنعت آن
بگیرند قسط صد درم سلیخه شش درم ورق مرماحوز چهل مثقال و نیم کوفته کنند و در شراب کهن خوبیسانند یک شبانروز
و بعد از آن بجوشانند با آتش نرم صافی کنند و نیم من روغن کنجد یا زیت بر سر آن کنند و بجوشانند تا روغن
بماند روغن مصطکی سودمند بود جهت ضعف معده صنعت آن بگیرد روغن کنجد نیم من و مصطکی خوب ده مثقال
در قنینه کنند و دیگی پر آب کنند و آن قنینه در میان آب بیاویزند و با آتش نرم می جوشانند تا مصطکی بیکبار بگدازد
و بعد از آن استعمال کند روغن بابونج بگیرد بابونه در سایه خشک کرده بیست درم و نیم من روغن کنجد در
قنینه کنند و در آفتاب بیاویزند تا چهل روز و بعضی هشت درم حلبه اضافه میکنند و اگر بابونه تازه نیابند
بستانند بابونه خشک بیست درم و بجوشانند بچهار من آب تا به نیمه آید و بدست بمالند و صافی کنند و یک رطل روغن
کنجد بر سر آن کنند و بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند روغن شبت روغن کنجد نیم من و تخم شبت در سایه
نیم خشک کرده در شیشه کنند و چهل روز در آفتاب بیاویزد روغن حنا بگیرد ورق حنا و بجوشانند تا آب
بسوزد و روغن بماند روغن مورد بگیرد آب مورد تر سه رطل و روغن کنجد یا روغن بادام یک رطل بجوشانند
تا آب بسوزد و روغن بماند و چون فرو خواهند گرفت پنج درم لادن در آن بگدازند باب السادس
عشر فی المراهم مرهم شاذنج جهت بواسیر و شقاق عظیم نافع بود صنعت آن بگیرد روغن بنفشه و
روغن گل بادام از هر یک ده درم عصاره لحیة التیس و گل قبرسی و گل ارمنی و شاذنج شسته از هر یک سه درم



افیون نیم مثقال و چهار حبه موم سفید پنج درم اسفیداج دو درم زعفران یک درم داروها کوفته و بیخته و بجا
کرده بار روغن را بگدازد و در هاون کند و بمالد نیک و داروها بدان می ریزد و سحق میکند تا یکسان بشود **مرهم سفید**
گوشت برویاند و حرارت را نافع بود **صنعت آن** موم و اسفیداج از هر یک ده درم روغن گل چهار درم موم
بروغن بگدازد و اسفیداج بدان ریزد و در هاون بمالد بغایت **مرهم سیاه** گوشت فاسد بخورد و گوشت نو
و بشره را حتی اسود سند بود **صنعت آن** مرداسنگ نیم رطل زیت صافی یک رطل و ربعی موم صافی ربع رطل
زوفت رومی بیست درم علک پنج درم علک و موم زفت با زیت بگدازد و مرداسنگ بدان ریزد و در هاون
می مالد تا منعقد شود **مرهم حل** گوشت برویاند و ریش خشک کند **صنعت آن** مرداسنگ ده درم کوفته و
بیخته با چهل درم سرکه و چهل درم زیت در هاون کند و باید بمبالغه تا یکسان شود و اگر خواهد دو درم زراوند کوفته
و بیخته اضافه کند و بغایت سحق کند و استعمال کند **مرهم داخلیون** جهت خنازیر و سلع بغایت نافع بود و جهت
صنعت آن بگیرد حلبه کیله و بزرکتان و خطمی سفید از هر یک کیله و هر یک جدا جدا در آب کنند بیاند یک شبانه روز
بعد از آن بگیرد از لعاب از هر یک یک رطل و نیم و از مرداسنگ یک رطل و نیم و بغایت سحق کند و باز بجوشانند
سه رطل تا نزدیک انعقاد و لون آن تغیر یابد بعد از آن لعابات بجوشانند و بعد از آن مرداسنگ و روغن بر
سر وی می ریزد اندک اندک و با آتش نرم می جوشانند تا منعقد شود **مرهمی که جهت** سوختگی بغایت نیکو بود
و اعضا که سوخته باشد نافع بود **صنعت آن** بگیرد اسفیداج اسربی و دم الاخوین چکیده و مرداسنگ از
هر یک مساوی بغایت سحق کرده و موم سفید قدری و روغن کنجد و موم با هم بگدازد و در هاون
کند و چند نوبت بآب شیرین بشوید و بعد از ان داروها سوده بران افشانند و بمبالغه بساید و
دیگر بار بشوید و استعمال کند که مفید بود ان شاء الله تعالی والله تعالی اعلم بالصواب و الیه
المرجع والمآب و هو متمم الامور تم بعون الله و حسن توفیقه

تحریرا فی اواسط شهر ربیع الاول

سنه ۹۹۱

